عمل صالح

الموسوم به

شاهجهان نامه

تصنیف

محمد صالح کنبو لاهوري

به تصحیح و تنقیح

غلام یزداني

ناظم محکمهٔ آثار قدیمه در ریاست حیدر آباد دکن

و ماهر کتبات السنهٔ عربیه و فارسیه در سرکار هند

جلد اول

باهتمام ایشیاتک، سوسائیتي بنگال

در مطبع بپتست میشن طبع شد



جلد اول

فهرست مضامین

دیباچهٔ مصحح

متن اصل نسخه

عنوان	صفحه

عنوان — صفحه

عنوان | صفحه

عنوان | صفحه

عنوان . صفحه

عنوان | صفحه

بسم الله الرحمن الرحیم

دیباچهٔ مصحح

تمهید

در زمانیکه بمحکمهٔ آثار قدیمهٔ سرکار هند مؤظف بتحقیق السنهٔ عربیه
و فارسیه بودم - روزی اشارهٔ عالي جناب فضیلت مآب جان هیوبرت
مارشل صاحب سي - آئي - اي ڈیرکٹور جنرل محکمهٔ موصوف بدین
معني رفت - که اگر کتاب عمل صالح که کاملترین تاریخ عهد حضرت
شاهجهان بادشاه غازي از تصنیف محمد صالح کنبو است بتصحیح و تحشیهٔ
این بنده زیور انطباع بپذیرد خیلی زیبا بود - زیراکه باوجود متعدد بودن
کتب تاریخ زمان حضرت شاهجهان بادشاه کتابیکه بر جمله احوال عهدش
از ولادت تا وفات محتوي و جامع باشد جز این نامهٔ نامي نیست - و شهرت
و قبولیتی که این کتاب را بوجه صدق بیان و درستيِ اتیان حاصل شده
احتیاج شرح ندارد - چنانچه در اکثر تواریخ معتبرهٔ متاخرین حواله باین
کتاب رفته است - چون امر آن عالي جناب خالي از حکمت نبود کمر
همت بر اتمام این کار بستم و از ایشیاٹک سوسائیٹي بنگاله استفسار نمودم
که اگر ایشان بسلسلهٔ ببلیوتهیکا انڈیکا متکفل اشاعت این نسخهٔ بدیعه
مي توانند شد - آن جماعهٔ افاضل که در احیا و ترویج علوم و فنون آسیا
همیشه سرگرم کاراند - تحریک من بنده را برغبتي تمام قبول نموده فرمودند
که متن را بترجمهٔ مختصر در زبان انگلیسیه که از تبلیغ و توضیح کلام

فارسي مزئی و مقفی و به مقاصد و مطالب محلی و مطری باشد صورت انتظام دهم - الحمد لله که امروز جلد اول از آن کتاب مستطاب هدیهٔ ناظرین شود - آمید حسن سعی قبول کناد *

احوال مصنف

احوال مصنف از هیچ کتاب آن عهد بدریافت نمی رسد - و در فاتحهٔ عمل صالح نیز جزین که " کمترین داعیان دولت ابد پیوند بوده " چیزی درین باب مسطور نیست - لیکن از احوال شیخ عنایت الله مصنف بهار دانش و از ذکر مولانا ابو البرکات المتخلص بمنیر که در خاتمهٔ کتاب درج است اموختی بدست مي اید چنانچه معلوم می شود - که مولد و منشاش خاک پاک خطهٔ لاهور است - و در عهد طفولیت بزیر تربیت شیخ عنایت الله مانده و بسی علوم هم از آن ممدوح نموده - میگویند که ملا منیر را بمصنف کمال شغف بود - و مدتی بیک جا بسر بردند *

در تاریخ هند ایلیت صاحب پروفیسر داسن مصنف را با میر محمد صالح خوشنویس[1] پسر میر عبد الله مشکین قلم که بفارسي کشفي تخلص مي کرد خلط ملط کرده است چنانچه میگوید *

" درین امر هیچ شک نیست که محمد صالح همان کس است که خود را باین نام در کتاب خود بزمرهٔ خوشنویسان نوشته * "[2]

(۱) برای مزید حالات خوشنویس مذکور ببینید صفحات ۴۱۴ و ۵۰۵ و ۵۵۵ و ۶۷۹ - بادشاهنامه عبد الحمید لاهوري جلد دوم - طبع ببلیوتهیکا انڈیکا *

(۲) ملاحظه کنید تاریخ هند ایلیت صاحب - جلد هفتم - صفحه ۱۲۳ *

حالانکه وفات خوشنویس مذکور در عمل صالح بذکر وقایع سال بیست و چهارم جلوس والا مطابق سنه هزار و شصت هجری مندرج است - پروفیسر موصوف را این خیال غالب ازین قول کرنیل لیس پیدا شده که در باب بادشاهنامهٔ عبدالحمید لاهوري در جرنل روائل ایسیاٹک . وسائیٹي (جلد سوم سلسلهٔ جدیده) رقم یافته *

" نسخهٔ جلد دوم بادشاهنامه که برای طبع ببلیوتهیکا اندیکا مستعمل شده بهترین نسخهٔ قلمي است که بنظرم آمده - از قلم محمد صالح کنبو(۱) مصنف عمل صالح نگارش پذیرفته - و بر حاشیه دستخط شاهجهان بادشاه دارد " *

---

(۱) در باب اصلیت این قوم حکایات عجیبه و روایات غریبه بر السنهٔ مردم جاري است - چنانچه درمیان اهل اسلام مشهور است - که اگر شخصی سید النسب بزنی کناس متأهل شود - اولاد کنبو (کم بو) باشد - گویا بوی کناسي از آمیزش سادات کم شده - یا خوشبوی سادات از امتزاج کناسي کم گردیده - جماعتی دیگر مي گویند که چون در ابتدا تعداد ایشان قلیل بود - نظر بر آن ایشانرا کم بو گفتند - بدین معنی که بوی شان درمیان خلق نادر است - لیکن این همه اقوال لغو و پوچ است و رزانتی ندارد - مولانا شیخ زین العابدین جد مادري مولانا شیخ عبد الحق محدث دهلوي که باز جد مادريِ راقم الحروف مي باشد در کتاب خود مصباح العارفین مي نویسد - که در لفظ کنبو واو نسبت است منسوب به کنب چون واو هندو - و کنب شهریست از عزنین - باشندگان آن شهر اعم ازینکه مسلمان باشند یا بت‌پرست بآن لقب ملقب شدند *

در بعض کتب تاریخ نوشته شده که کنباه بالضم نام دریای است در شمال سمرقند - و آبادیها که بر کنارهٔ آن دریا واقع شده بهمین اسم موسوم شد - چنانکه جیحون هم دریای است و هم نام شهری که بر لب آن دریا واقع است - در زمانی سادات و شیوخ از عرب و بغداد آنجا سکونت اختیار نمودند - و بعد مرور قرون و دهور چون بهندوستان رو نهادند - این لقب را همراه خود شان آوردند - علاوه ازین اقوال از قرینهٔ این شعر نیز

[بقیه حاشیهٔ صفحه ۳]

* بیت *

اگر قحط الرجال افتد ازین سه کس دم بیسری
یکی افغان دوم کنبو سوم بد ذات کشمیری

که در باب سوء خلق این قوم درمیان مردم مشهور است این امر واضح میگردد که کنبو مثل کشمیري و افغان لقب مقامي است نه که ذاتي و صفاتي - و از تحقیق جدال مردم شماري که در ذیل درج است معلوم مي شود - که اصل این قوم اغلب از سرزمینهای است که در مضافات پنجاب واقع است - زیراکه اکثر افراد این قوم به پنجاب سکونت دارند - و اگرچه در صوبجات متعدده آباد اند - در آن اضلاع هستند که به پنجاب ملحق است - درین صورت قول مولانا سیخ زین الدین قرین صواب معلوم مي شود - که کنبو مثل هندو اسم نسبت است منسوب به کنب *

نکته لطیفه اینکه منو در دهرم شاستر خود (باب دهم - اشلوک ۴۳ و ۴۴) ذکر بعض فرقهای کهتری میکند - و فرقهٔ که بسلسلهٔ ترتیب چهارم ثبت افتاده کمبوج است - و عجب نیست که این طائفه اسلاف و اجداد کنبوی زمان حال باشند - ازین وجه که این نوع قوم کنبو که به مذهب هنود تعلق دارد بالکلیه کهتري است - در باب اسقاط حرف جیم مي توانیم گفت که بسبب کثرت استعمال واقع شده - مستشرقین زمان حال از سیاق عبارات کتب قدیمهٔ سنسکرت سند گرفته وطن مألوف طائفهٔ کمبوج را در کوه هندوکش قرار داده اند - که وادیٔ گلگت را از باغ جدا مي سازد و تا تبت مي رسد - چنانچه گرئرسن در جرنل روأل ایشیاٹک سوسائیٹي (بابت جولائي سنه ۱۹۱۲ع صفحه ۸۰۱) این طایفه را یکي از اقوام شمال غرب هند بیان مي کند - و گوید که لغت بان نه سنسکرت - ایراني آمیزش داشت موسیو فوچر بنابر روایات ملک نیپال تبت را کمبوج دیس مي پندارد - و رایش بسیار تفاوت ندارد - اما وراهمیهرا در برهت سمهتا (باب چهاردهم - آیت ۱۷) کامبوج دیس را در ممالک جنوب مغرب شمار مي کند - غالباً بنای فویش این است - که کمبوج در دهرم شاستر منو و هري ونشا و مذدااق اشوکا (شمارهٔ ۱۳ ۰ ۹ ۵ ۲ سال قبل از مسیح) به قومی دیگر که جوانا نام دارد مسطور شده - و چون موخرالذکر باشندگان غرب و جنوب غرب بودند - وراهمیهرا طائفهٔ کمبوج را نیز متوطن ممالک جنوب مغرب شمرد *

من بنده برای تحقیق نسخهٔ مذکوره را خود بامعان نظر در کتابخانهٔ ایشیاٹک سوسائیٹی بنگاله ملاحظه نمودم - و یافتم که در آخر کتاب نام کاتب فقط "محمد صالح الکاتب" درج است - اکنون بفهم نمی آید که کرنیل لیس برچه بنا محمد صالح الکاتب را محمد صالح کنبو قرار داده است - از مطالعهٔ کتب تاریخ آن عهد چنین معلوم می شود - که محمد صالح الکاتب یا میر محمد صالح خوشنویس پسر میر عبد الله مسکین رقم است - زیراکه در سنه هزار و پنجاه و شش هجری خدمت داروغگی کتابخانهٔ معلی از تغییر رشیدای خوشنویس باو مفوض شده بود -

[بقیه حاشیهٔ صفحه ۳]

تفصیل جداول مردم شماری

(کنبو) کل تعداد	=	۱۸۳۵۷۳

تقسیم بلحاظ مذهب

هنود	=	۶۳۱۲۸
سکه	=	۴۳۸۸۹
مسلمان	=	۷۶۵۵۶
		۱۸۳۵۷۳

تقسیم بلحاظ صوبجات

پنجاب	=	۱۷۴۰۹۸
بلوچستان	=	۳۶
کشمیر	=	۲
صوبجات متحده	=	۹۴۳۲
جزائر اندمان	=	۵
		۱۸۳۵۷۳

[ملاحظه کنید مردم شماری هند سنه ۱۹۰۱ میلادی - حصه دوم (جداول) مؤلفه ایچ - ایچ - رزلی - , ای - اے - گیٹ] *

و یمکن که باین حیثیت نقل کتب هم برای کتابخانهٔ شاهي مي کرد - یا میر محمد صالح[1] برادر روشن قلم است - که پس از وفات برادر موصوفش بجای او بخدمت فرمان نویسي سرافراز گشت - و این نسخه را حسب ایمای حضرت صاحبقران ثاني نوشته باشد *

مورخین زمانهٔ حال شیخ عنایت الله را علی حسب اختلاف الروایات هم زلف و برادر حقیقي مصنف مي خوانند - لیکن از مطالعه عمل صالح معلوم مي شود که قول آن جماعت که شیخ موصوف را برادر حقیقي محمد صالح مي گویند درست نیست - زیراکه مصنف اسمش را در هر جا بلقب آل محمد زینت مي دهد - که فقط سادات را نوشتن جایز است - و عنایت الله را بهر مقام شیخ عنایت الله نوشته است - مورخین را این غلط فهمي غالب از لفظ برادر ملان واقع شده که مصنف بآن شیخ موصوف را در هر جا خطاب مي کند - لیکن در محاورهٔ فارسي خطاب برادر عام است - و اطلاقش بر برادر حقیقي و عمزاده و هم زلف یکسان مي باشد *

---

(۱) میر محمد صالح فرمان نویس و میر محمد صالح خوشنویس داروغهٔ کتابخانهٔ معلی هر دو جداگانه کس بودند - و مناصب ایشان در عمل صالح جداگانه درج است - چنانچه میر محمد صالح فرمان نویس بمنصب پانصدي بیست سوار سرافراز بود - و میر صالح داروغهٔ کتابخانه بمنصب نهصدي صد سوار - میر محمد صالح فرمان نویس و محمد صالح کنبو را هم یک کس قیاس کردن درست نیست - زیراکه اگر چنین بودی ذکر روشن قلم مثل ذکر شیخ عنایت الله که هیچ خطاب نداشت و باز دو بار نه بسیار شرح و بسط رقم شده است بالضرور در عمل صالح نگارش یافتی - علاوه ازین ذکر تفویض خدمت فرمان نویسي که بادشاهنامهٔ عبد الحمید درج است در عمل صالح نیز رقم شدی - والله اعلم بالصواب *

میگویند که محمد صالح در دفتر معلی شاهی سلسلهٔ ملازمت داشت - و علاوه از عمل صالح کتابی دیگر موسوم به بهار سخن[1] هم نتیجهٔ طبع وقاد اوست - این کتاب بر چهار چمن مشتمل است - چمن اول - در مکاتیب بادشاهان و امرا - چمن دوم - در رقعات - چمن سوم - در توصیف عمارات اکره و شاهجهان آباد و لاهور - چمن چهارم - در تقریظات کتب - از دیباچه معلوم می شود که مولانا ابو البرکات منیر مسودات این کتاب را که در اوراق منتشره صورت پراگندگی داشت خواست که در یک شیرازه جمع آورد - اما اجل مهلت نداد - و آخر الامر محمد صالح خود آن اوراق پریشان را در سنه هزار و هفتاد و سه هجری ترتیب داده به بهار سخن موسوم کرد - درین گلدستهٔ مصنف داد رنگین کلامی و سخن آرائی داده است - و جواهر زواهر مضامین گوناگون بر صفحات قرطاس ریخته *

تاریخ ولادت مصنف بتحقیق نه پیوست - و در باب وفاتش نیز اقوال مختلف است - چنانچه سید محمد لطیف در تاریخ لاهور صفحه ۲۰۹ می نویسد - که محمد صالح در سنه هزار و هشتاد و پنج رحلت نمود - صاحب تحقیقات چشتی[2] وفات مصنف را ده سال قبل از آن بیان می کند - و گویند که محمد صالح در سنه هزار و هفتاد و پنج وفات یافت لیکن قولش درست نیست - چرا که مصنف در عمل صالح ذکر وفات شیخ عنایت الله که در سنه هزار و هشتاد هجری واقع شده نموده است - درین صورت رحلت کردن او در سنه هزار و هفتاد و پنج خلاف از عقل

(۱) این کتاب هنوز چاپ نشده است و نسخهٔ قلمیش که بنظرم رسیده ملک مولوی محمد شعیب نائب مدافر آثار قدیمهٔ اسلامیهٔ پنجاب و صوبجات متحده است - تقریباً چهار پنج صد صفحه ضخامت دارد *

(۲) ملاحظه کنید - تحقیقات چشتی - صفحه ۵۹۲ - طبع لاهور (وطن) *

است - علاوه ازین اقوال از عبارتیکه در اختتام نسخهٔ پبلک لائبریري لاهور درج است - و اینجا بجنسه نقل مي شود بظهور مي رسد - که رشتهٔ حیات مصنف تا سنه یازده صد و بیست هجري منقطع نه گردیده بود *

نقل عبارت

ختم شد نسخهٔ عمل صالح من تصنیف جامع الکمالات صوری و معنوي میان محمد صالح سلمه الله روز یکشنبه بتاریخ بیست و هفتم صفر سنه ۳ جلوس والا مطابق سنه ۱۱۲۰ هجري *

درین عبارت جملهٔ سلمه الله بدین معنی دال است - که مصنف تا زمان تحریر این نسخه زنده بود - اکنون درین صورت که از عبارت تاریخ لاهور این امر منکشف نمي گردد - که آیا مصنف تاریخ وفات بنابر روایات مقامي نوشته است - یا از دیگر کتب تاریخ نقل کرده - من بنده را در قرار دادن این امر که قول محمد لطیف " حدیث صحیح " است - و عبارت نسخهٔ پبلک لائبریری لاهور هرزه و هذیان - قدری تامل است - زیراکه اگر مصنف تاریخ لاهور تاریخ وفات محمد صالح را فقط بر بنای روایات مقامي نوشته است - قولش در مقابله عبارت نسخهٔ پبلک لائبریری لاهور وقعتی ندارد - و اگر او از دیگر کتب معتبره تاریخ نقل کرده است - نگارش عبارت نسخهٔ لاهور بر سهو کاتب محمول مي توان شد *

• در لاهور مسجدی خورد بغایت دلپسند اساس بنا کردهٔ مصنف هنوز موجود است - این عبادتگاه اندرون موچي دروازه در لب سه راها واقع است و کار چیني بسیار خوب دارد - گویند که مکان سکني محمد صالح محاذي این مسجد بود - بر در مسجد این کتبه نوشته است *

* کتبه *

بانی این مسجد زیبا بندہ آل محمد صالح است

سنه یک هزار و هفتاد هجری

در محاریب مسجد بسیار کتبها از نظم و نثر و آیه های قرآنی بکار چینی نگاشته است - مقصود ازینها حمد و سپاس خدا و نعت مصطفی و تعریف مسجد زیبا است - از کتبهٔ نثر چنان هویدا می شود - که تعمیر مسجد در سنه هزار و هفتاد و نه به تکمیل رسید

نقل کتبه نثر

بحسن سعی بدوی آل محمد صالح در سال هزار و هفتاد و نه هجری صورت اتمام یافت *

محمد صالح در مقبره که از سنگ سرخ بنا یافته است دفن شد - این مقبره تا حال بیرون موچی دروازهٔ لاهور موجود است - و به اسم کنبو والا مقبره شهرت دارد *

تاریخ نگارش کتاب

اگرچه مصنف در دیباچه می گوید - " در سال هزار و هفتاد هجری از چمن آرائی این گلشن فیض فراغ کلی یافته سر رفعت باوج سپهر مینا برافراختم " - لیکن این قول درست نیست - چراکه اول در کتاب واقعات عهد حضرت شاهجهان بادشاه تا سنه هزار و هفتاد و شش هجری مسلسل درج است - علاوه ازین مصنف در احوال برادرش شیخ عنایت الله می نویسد *

"آن مجمع کمالات انسانی که صوری و ولی نعمت صوری و معنوی من بنده بود - بود در سخن سرائی و معنی آرائی ید بیضا می نمود - و از عهد طفولیت تا الیوم توجه والا نهفت این ذره بی مقدار مصروف داشته همه وقت چهره شاهد دلاویز را بغازه اصلاح می آراست - و صورت معنی از آئینه سخنم بحسن وجهی نمودار می ساخت - نصیب و تقدیر پیش از آنکه این کتاب مستطاب بنظر اصلاحش رسد - و از پرتو نظر فیض آموش عبارت را رتبه و معنی را کمال حاصل آید - روز پنجشنبه نوزدهم جمادی الاولی که تاریخ تولد مبارکش نیز همین بود - در سن شصت و پنج سال قمری و هزار و هشتاد هجری رحلت در اقامت گزیده متوجه خلد برین گشت" *

ازین عبارت واضح است که کتاب تا سنه هزار و هشتاد هجری ختم شده بود - درین صورت معلوم می شود که اول محمد صالح سوانح ایام دولت حضرت شاهجهان بادشاه تا سنه هزار و هفتاد هجری قلم بند کرده بود - و کتاب را در آن سنه ختم نموده لطیفهٔ فیض آلهی تاریخ اختتامش یافته ۱۰۷۰ - لیکن چون آن بادشاه عالی جاه رحلت گرای عالم بالا شد - مصنف احوال سنین ما بعد را اضافه نموده این نامهٔ گرامی را صورت تکمیل داد - و دیباچه چنانکه در اول بود بهمان طور برقرار ماند *

ماخذ کتاب

سلاطین مغلیهٔ را همیشه شوق علم تاریخ بوده - چنانچه اکثر تاجداران این سلسلهٔ نامدار خود وقایع عهد شان نوشته اند - و بعض این خدمت را به منشیان بلاغت شعار سپرده - حضرت شاهجهان بادشاه را هم این خیال پیدا شد که تاریخ عهدش بطرز تاریخ جد بزرگوارش حضرت عرش آشیانی

اکبر بادشاه که نتیجهٔ قلم اعجاز رقم شیخ ابوالفضل است تدوین یابد - بنابرین اول خدمت نگارش بادشاهنامه به میرزا امینا قزوینی که در فن انشا ید طولی داشت تفویض یافت - و آن منشی معنی پرداز احوال ده سال اول عهد حضرت صاحبقران ثانی را مع دیباچه که در احوال ایام شاهزادگی از یوم ولادت سعید تا تخت نشینی مبارک مشتمل است - و تتمهٔ که در آن ذکر مشاهیر آن زمان از سادات و مشایخ و علما و فضلا و شعرا و اطبا درج است - ترتیب داده در سنه بیست جلوس والا از نظر اشرف گذرانید - محمد صالح احوال شاهزادگی حضرت شاهجهان بادشاه ازین کتاب اخذ کرده است (۱) - و در نگاشتن وقایع ده سال اول هم از آن مستفید شده *

چون میرزا امینا تاریخ شاهجهانی ده ساله بنظر اقدس حضرت بادشاه گذرانیده بود - حاضران موقف اعلی بعرض رسانیدند - که منشی بی بدل ملا عبد الحمید نام که روش سخن سرائی از کلام شیخ ابوالفضل فرا گرفته و از فیض صحبت آن قدوهٔ اهل سخن بهرهٔ تمام اندوخته - اکنون دل رمیده را از اختلاط این و آن و خاطر شوریده را از ارتباط فلان و بهمان وا پرداخته در معمورهٔ پتنه بزاویهٔ تنهائی و بمعولهٔ بی نوائی در ساخته است اگر خدمت نگارش معالی و مکارم این دولت والا بدو باز گذاشته آید - هرآئینه این تالیف منیف و تصنیف شریف به نهجی که در خاطر

(۱) سوانح این ایام در کتابی دیگر که به اسم "احوال شاهزادگی حضرت شاهجهان بادشاه" مشهور است - و نزد بعض به محمد خان مصنف اقبالنامهٔ جهانگیری نسبت دارد - بکمال شرح و تفصیل نگارش یافته - از سیاق عبارت عمل صالح چنان معلوم میشود که مصنف ازین کتاب هم استفاده کرده است *

دوربین صواب گزین مرکوز است نگاشته شود [۱]- بادشاه علم دوست بمجرد استماع این امر و مبادی در طلب ملا عبد الحمید بناظم پتنه فرستاد - و چون او بدرگاه والا آمده بسعادت زمین بوس رسید - خدمت نگارش بادشاهنامه از میرزا امینا منتقل شده به ملا عبد الحمید سپرد شد - و میرزای مذکور بخدمت جمع وقایع سر افرازی یافت *

ملا عبد الحمید انتظام اکبر نامه را پیش نظر نهاده احوال بیست سال عهد حضرت شاهجهان بادشاه در دو مجلد ترتیب داده است - و طرز استاد فاضلش را به تتبع آن در جمیع امور طرازی بخشیده - چنانچه باوجود عذوبت الفاظ و رنگینی بیان هیچ جا پا از جادهٔ متانت بیرون نگذاشته - و در آرایش عبارات و پیرایش استعارات سر رشته معنی را از دست نداده - این نامهٔ گرامی جامع ترین و معتبر ترین تاریخ اول بیست سال عهد حضرت صاحبقران ثانی است - و جمله تاریخ نویسان آن عهد ازین استفاده کرده اند - و محمد صالح هم ازین کتاب مستطاب زله ربائی نموده -

در سنه هزار و شصت و پنج هجری چون ملا عبد الحمید بوجه کبر سن ازین جهان رحلت نمود - خدمت نگارش بادشاهنامه به محمد وارث که از فیضان تعلیم ملا بهرهٔ کامل گرفته بود تفویض یافت - محمد وارث احوال ده سال آخر عهد حضرت شاهجهان بادشاه را بطرز و روش بادشاهنامهٔ عبد الحمید نوشته است - و باین طور کتاب استادش را مکمل نموده - چون این تاریخ پیشتر از عمل صالح تدوین آمد ممکن که مصنف علاوه از معلومات خود ازین کتاب هم مستفید شده باشد *

(۱) ملاحظه کنید - بادشاهنامهٔ عبد الحمید لاهوری جلد اول - حصه اول - صفحه ۱۰ *

چون درین تاریخ نامها بواسطهٔ مبالغه در استعارات و تشبیهات و اطناب و اطالت در الفاظ و عبارات خاطر خوانندہ از فهمیدن مقاصد و ادراک مطالب باز می ماند - محمد طاهر را که بخطاب عنایت خانی سر افراز بود این خیال پیدا شد - که سوانح عهد حضرت صاحبقران ثانی را کسوت نو پوشانیده مناظر عبارت سهل و اصطلاحات روشن جلوه دهد - چنانچه مصنف آن همه واقعات را که در سه جلد بادشاهنامه مسطور شده است اختصار نموده در یک جلد جا داده است و کتابش را ملخص نام نهاده - چون این تاریخ نامه در همان زمان بنگارش آمد که محمد صالح کتابش را می نوشت - بنابر آن بوثوق نمی توانیم گفت که مصنف عمل صالح ازین کتاب بچه حد بهره اندوز شده *

علاوه ازین کتب که ذکر آنها بالا گذشت - چند کتاب دیگر هم در زمان حضرت شاهجهان بادشاه نوشته شد که بر احوال آن بادشاه مشتمل است - چنانچه یکی از آن تاریخ دلکشا است از تصنیف شیخ عنایت الله لاهوری که در آن احوال آبا و اجداد حضرت صاحبقران ثانی از زمان آدم تا انتهای عهد آن سلطان درج است - چونکه عمل صالح بعد ازین همه کتب بنگارش آمد - لهذا مصنف از آنها تا حدی استفاده کرده است *

طرز انشای کتاب

در باب انشاء این کتاب همین گفتن کفایت کند که مثل دیگر تاریخ نامهای آن زمان نوشته شد - چنانچه در ابتدای هر بیان تمهیدی طویل الذیل می آید - که بالفاظ مشکله و عبارات غریبه آراستگی دارد - کثرت

مبالغه پیدا می دهد - و رموز استعارات و تشبیهات که معنی آمیغی نام داشت مضامین را در حجاب می گیرد - در هندوستان مخترع این روش شیخ ابو الفضل است - لیکن او منشی قادر الکلام بوده و در کلامش سنگینی که رنگینی عنان بعنان می بود - و هیچ جا شوخی بر متانت غالب نیامده - تاهم چون پاپیدان نامهای فارسی بنظر شیخ موصوف رسید - سادگی عبارت و لطف محاوره آنها دلش را ازین تصنع کاری و عبارت آرائی متنفر ساخت چنانچه در آئین اکبری که جلد آخر اکبرنامه است - شیخ آن روش را ترک کرده بطرز قدمای فارس نوشته است - و الحق کتابیست که در آن بجمیع علوم بحث کرده و ساده نویسی را از دست نداده سلاست عبارتش به حسب معنی و حروف لفظ دست بگریبان است - و فقرهای مختصر به چسپادگی ربط و پیوستگی ترتیب در کلام متانت و شوکت پیدا کرده - چنانچه خود میفرماید *

* بیت *

بس کارنامه به بست به آمد ز روی کار
حیران شوند اگر دو سه حرفی رقم زنند

محمد صالح کنبو برادر ابو البرکات کنبو و شیخ عنایت الله پرورش یافته بود - و رنگینی کلامی و عبارت آرائی اورا بمیراث رسیده - و چون دریں زمان آفتاب انشاء پردازی عبد الحمید از بادشاه وقت فروغ قدردانی حاصل کرده به نصف النهار شهرت می درخشید - محمد صالح در کتابش اسلوب بادشاهنامه را پیش نظر نهاده است - و عبارت را بهمان طرز زینت می دهد - و اگرچه کلامش را آن درجه بلند پایگی و شوکت حاصل نشده که عبارات بادشاهنامه را حاصل است - تاهم در بیانش زبان بمحاوره شیر و شکر است - و هیچ جا عبارتش از دائرهٔ فصاحت خارج نشده *

نسخ قلمي كتاب

در اروپ چندين نسخ اين كتاب موجود است - چنانچه سه نسخه در متحف برطانيه (۱) است و چهار در كتاب خانهٔ انڈيا آفس (۲) - و نه همين طور در ديگر كتب خانهاى معظم نيز يافته مي شود - و چون احوال آنها در فهرستهاى آن كتب خانها بشرح و بسط درج است اينجا احتياج اعاده معلوم نمي شود *

در هندوستان هم اين كتاب نادر نيست - و نسخ آن در اكثر رياستهاى ملك بنظر مي آيد - و در كتابخانهاى بعض خانوادهاى قديم نيز يافته مي شوند - من بنده براى مطالعه و مقابله پنج نسخه بدست رسانيدم - سه از آن ملكيت ايشياٹك سوسائيٹي بنگاله است - و يك ملكيت پبلك لائبريري لاهور - و ديگر يك ملكيت منشي عبد الرحيم ساكن محله دفتر بستي آگره احوال هر يك از آن پنج در ذيل درج مي شود *

(۱) [نسخهٔ ايشياٹك سوسائيٹي بنگاله شماره ڈى ۲۵۲] اين نسخه را شخصى شيخ درويش احمد نام كه ساكن گجرات شاه دولا بود براى نواب سيد شهامت خان نوشته - بر پشت ورق اول مهر سيد علي رضا ثبت است كه غالب از متعلقان نواب موصوف باشد - تاريخ نگارش نسخه درج نيست - ليكن از صورت آن معلوم مي شود كه اولاً دويست سال قدامت

(۱) ملاحظه كنيد فهرست كتب قلمية فارسية متحف برطانيه مولفه چارلس ريو جلد اول صفحه ۲۶۸ , ۲۶۹ - شماره ۲۶۲۳ , ۲۰۷۳۵ و جلد سوم - صفحه ۱۰۶۹ - شماره ۲۱۵۶۷ *

(۲) ملاحظه كنيد فهرست كتب قلمية فارسية انڈيا آفس مولفه هارمن ايتهي - صفحه ۱۲۸ - شماره ۳۳۲ , ۳۳۳ , ۳۳۴ , ۳۳۵ *

ارد - اسلوب خط پسندیده است و اغلاط بندرت یافته مي شود - تقطیع
تاب یازده انچه به هفت انچه است و ۹۵۴ ورق ضخامت دارد -
ین نسخه کامل است و بر حاشیه ذکر آن سوانح که در بادشاهنامهٔ
بد الحمید لاهوري درج است و در عمل صالح رقم نیافته مي دارد -
لاوه ازین کاتب در اختتام نقل آن فرامین نیز نموده است - که در دیگر
اریخ نامهای آن عهد موجود است و محمد صالح آنها را ترک کرده -
ن بنده در تصحیح عبارت این نسخه را اصل متن قرار داده ام -
و اختلافات دیگر نسخ را در حواشي پائین درج نموده *

(۲) [نسخهٔ ایشیاٹک سوسائیٹي بنگاله شماره $\frac{\text{ڈي}}{۲۵۳}$] این نسخه
کامل نیست و از ذکر سال یازدهم جلوس حضرت شاهجهان بادشاه شروع
مي شود - لیکن در آخر نقصی ندارد و مثل دیگر نسخ بعد از ذکر اسامي
منصبداران ختم مي شود - روش خط پخته نیست و اکثر جا سهو
و فرو گذاشت بنظر مي اید - در تاریخ پنجم جولائي سنه هزار و هشت صد
و چهل و دو عیسوي مطابق بیست و سیوم جمادی الثاني سنه هزار
و دویست و پنجاه و هشت هجري شخصی گنگا پرشاد نام این نسخه
را برای بابو صاحبان رام رتن سنگهه و رام پرش سنگهه نوشته بود - تقطیع
کتاب ده انچه به شش انچه است و ۴۷۴ ورق ضخامت دارد *

(۳) [نسخهٔ ایشیاٹک سوسائیٹي بنگاله شماره $\frac{\text{ڈي}}{۲۵۲}$] این نسخه
هم ناقص است و احوال ده سالهٔ عهد حضرت شاهجهان بادشاه از ابتدای
سال بیست و یکم مي دارد - بر خاتمه احوال مشاهیر و فهرست
منصبداران ترک کرده شده است - روش خط پاکیزه و با قاعده است
و اغلاط و سهو کمتر یافته مي شود - این نسخه را هیه سکهه رام که در عهد
خلافت عالمگیر ثاني بخدمت محاسبي سرافراز بود - در سنه یکهزار و صد

و شصت و هشت هجري از کتاب راى بجي مل ولد راى بهوکني مل کايت ديوان اسد خان نقل نموده - تقطيع کتاب دوازده انچه به هشت انچه است و ۲۱۱ ورق ضخامت دارد

(۴) [نسخهٔ پبلک لائبريري لاهور ج/۲۳].[1] اين نسخه قديم ترين و بهترين نسخهٔ عمل صالح است که بنظرم رسيده - در سنه يکهزار و صد و بيست هجري بنگارش آمد - طرز خط پخته است و از سهو و خطا پاک است - تقطيع کتاب يازده انچه به شش انچه است و ۷۶۶ ورق ضخامت دارد - ورق اول ضايع شده است و عبارت ازين الفاظ شروع مي شود - "آئين باز گذاشت - و به برکت پيروي طريقت آنصاحب شريعت" الخ *

(۵) [نسخهٔ منشي عبد الرحيم ساکن نئي بستي آگره] اين نسخه هم بسيار صحيح است و تقريباً دو صد سال قدامت دارد - اسلوب خط خوش است و دوازده انچه به هفت انچه تقطيع دارد *

در محلهٔ چوڑي والان بدارالسلطنت دهلي در هزدهم ماه جون سنه هزار و نهصد و يازده ميلادي بنگارش آمد	غلام يزداني

(۱) در پبلک لائبريري لاهور نسخهٔ ديگر هم موجود است - ليکن قدامتي ندارد و از خطا و سهو آگنده است *

علامات و مخففات

ع	عوض
ز	زاید
ن	ناقص
غ	غلط

ش (۱)	نسخهٔ ایشیاٹک سوسائیٹي بنگاله			شماره	ډي/۲۵۱
ش (۲)	ایضاً	ایضاً		شماره	ډي/۲۵۲
ش (۳)	ایضاً	ایضاً		شماره	ډي/۲۵۳
ل	نسخهٔ پبلک لائبریري لاهور				ج/۲۳
الف	نسخه منشي عبد الرحیم ساکن نئي بستي آگره				

بسم الله الرحمن الرحيم

شگفته روئی چمن بیان و خندهٔ ریزی گلبن سخن از حمد بهار پیرای گلشن کاف و نون و جریده کشای سپهر بوقلمون است که مصور حکمت والایش به کلک تقدیر و ید قدرت بدیع نقشی چون سرور اصفیا محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و اصحابه و سلم در لوحهٔ ایجاد و تکوین کشیده از فروغ صورت تمام معنی او که سفیدهٔ صبح آفرینش و مطلع انوار دانش و بینش است شبستان گیتی را چون روز روشن و خارستان دنیا را مانند ارم گلشن جاوید بهار ساخت - و بیاض دیدهٔ روزگار را بنور لقای ازهر آن مظهر موعود آرایش تازه و نگار خانهٔ صنع را از پرتو ظهور باسط النور آن آفتاب ذرات کون و مکان زینت بی اندازه داده غلغلهٔ کبریائی جلال و جمالش در ملک و ملکوت انداخت - و مزیت آنحضرت در جمیع مراتب بر سائر انبیا و اذکیا و کمال نمایش کلام آن مظهر اتم قدرت بتائید اعجاز و بدایع بیان هر کافهٔ انس و جان آشکار نموده صیت رفعت قدر دین متینش بلند گرای گردانید - و حسن الفاظ غریبه و معانی بدیعهٔ آیات قرآنی و مشکلات احکام آسمانی به تنویر هدایت و توضیح درایت آن مهر سپهر اصطفا در نظرها جلوه‌گر ساخته عالمی را از تیه ضلالت بسر منزل اهتدا رسانید - و بر طبق ارادهٔ ازلی و وفق خواهش لم یزلی بجهت قوام نظام عالم امکان و قیام قوایم طبایع و ارکان سر رشتهٔ آراستگی ملک و ملل و زمام سر انتظام مواد دین و دول در قبضهٔ سلاطین معدلت آئین باز گذاشت - و به برکت پیروی طریقت آن صاحب شریعت شمشیر کفر فرسای این

گروه والا شکوه را مصباح معابد اسلام و مفتاح مغالق هفت اقلیم نموده
میزان استقامت کردار و گفتار که وسیلهٔ اعتدال مزاج روزگار است به کف
کفایت شان ارزانی داشت - و از جمله این والا مفزلتان خلافت مرتبت
ذات قدسی صفات دارای جهان آرای گیتی [۱] [خدیو گیهان]ع خدای
سریر افروز انجمن فیض طرازی ابوالمظفر شهاب‌الدین محمد شاهجهان
بادشاه غازی را مصدر اعلی کمالات بشری آفریده بالغ نصاب کامل نصیب
خرد در پرده کشائی اسرار سواد و بیاض ساخت - و آن گرانمایه گوهر
اصداف جواهر علوبه را که ادب پرورد تعلیم کدهٔ آداب آلهی است سزاوار
تملک رقاب انسی و جانی نموده . در جمیع فضایل و کمالات نفسانی
و ملکات ملکی و انسانی بر سائر سلاطین ماضی و حال رتبهٔ مزیت داد *
چون مقرر است که در هر صد سال ازین دست مجددی را پیشکاران قدرت
بانی بر سرکار تمهید مبانی ملک و ملت می آرند - همین که از جلوس
اقدس آن دست نشان اقتدار ید الهی نقش مراد زمین و زمان بر وجهٔ
احسن درست نشسته خارستان گیتی از گل صلح کل گلستان گشت -
و سر مقتضیات ارادهٔ کامله فعال لما یرید بر وفق خواهش از قوه به فعل
آمده عجوز سالخورد دهر جمال جوانی از سر گرفت - نخست امری که
ازان سرور ادب پرور سر بر زد ترویج فرایض دین حضرت سید المرسلین است -
که عموم اهل تکلیف بدان مخاطب و بفعل و ترک آن مثاب و معاقب
اند - و تکمیل آن بسنن خاتم النبیین و تحصیل ملکهٔ اخلاق و آداب آلهی
که از آن امر خطیر بباطن شریعت تعبیر می کنند - چنانچه ظاهر ازهر را
به حلیهٔ متابعت شریعت غرا و ملت بیضا آراسته بود - هم بدان آئین
باطن انور را بحسن فضایل نفسانی و خصایل ملکی و انسانی پیراست -

(۱) ع [بیرای] ل

و در تربیت مردم ستوده سیر نیکو محضر و صاحب تقوی و ورع و امانت و دیانت و ارباب استعداد و والا گوهران نیک نهاد کوشیده باصابت رای و حدت فهم و دقت طبع و کثرت فراست و حدس صائب و تمیز تام و قوت طبیعت دقیقه یاب باریک بین اختراع امور عجیبه و ابداع اشیاء غریبه نموده - و در جمیع اسباب تعیش و مواد تنعم مثل الوان اطعمه و اشربهٔ لذیذه و البسهٔ فاخره و فرشها و بساطهای نادره و اقسام طیب و عطر تصرفات غریب فرموده باقصیٰ غایت تزئین و تکلف رسانید - و برین قیاس عمارات عالیه و ابنیهٔ رفیعه و بساتین دلپسند نظر فریب بر روی کار آورده جهانگیری و جهانداری را رسوم نو و قوانین تازه وضع فرموده - چنانچه ذکر نموداری از بدایع آثار و مآثر آن شهنشاه خورشید اشتهار زینت جریدهٔ جهان و صفحهٔ روزگار شده - و شرح سر جمله از غرائب اطوار و اوضاع آن بادشاه فلک جاه بر فرد سیاهه و روز نامچهٔ لیل و نهار رقم ثبت پذیرفته - تا بنای این دیرینه دیر بجا است آثار خیر آن بهمین رقم خامهٔ قدرت کتابهٔ پیش طاق [۱] [...] بلند رواق مینا است - و تا بنای این دیر فنا را بقا باشد ذکر باقیات صالحات و شکر خیرات جاریات آن محیط جود و احسان ورد زبان پیر و جوان خواهد بود - درین صورت نگارش بدایع و غرائب احوال آن مجدد معالم دین و دول که بادي مبادئ نعم و ایادي و باني مباني جهان بخشي و جهان باني است تا بقای دار دنیا دستور العمل سلاطین دیندار خواهد بود چگونه تن بشرح و بیان در می دهد - و فضایل و خصایل آن حضرت که از توصیف و تعریف سخن سازان بی نیاز است کی سر به تقریر لسان و تحریر خامهٔ دوزبان فرود می آرد - لیکن بنابر آنکه برخی از سخن پردازان از آنجا که بلند پردازیهای همت

---

(۱) ن [این] ل

رسای ایشان و بالا دویهای فطرت ایشان است در صدد مجملی ازان شده از غرایب آثار هرچه بقول اهل روزگار نزدیک و از استبعاد ایشان دور بود انتخاب نموده از روز نامهٔ احوال آن حضرت ثبت نموده اند - چه ظاهر بیفان حوصلهٔ دریافت کنهٔ امور مشکل نما که از تائید پروردهای حضرت پروردگار سر مي زند ندارند - باوجود دانش سگالی آن خردوران بالغ نظر از چون منی بی استعداد اعنی کمترین داعیان دولت ابد پیوند فدوي آل محمد صالح که بکمال هیچمداني زبان زد اهل روزگار است اندیشهٔ این امر دشوار و آرزوی جمع و ترتیب سوانح ایام دولت آن فلک اقتدار بطریق اجمال چه جای تفصیل و توضیح معینه از باب ارادهٔ طیران صعوهٔ بی مقدار با بال افشانان عالم قدسي در نشیمن عرش و کرسي داند و از پرواز مور ضعیف به نیروی بال و پر شاهین طور بود - لاجرم دربن مقام که سخن از سراسیمگي تا لب [1][صد ره]ع بسر در مي آید - و قلم باوجود تاره نگاري از ترس سر زبان میگزد - گاه از تهیدستي لفظ و مضمون سامان این کار بزرگ از اندازهٔ قدرت [2][...]ن بیرون دانسته دلیر در پی پیش رفت این مطلب نمي گشتم - و گاه قلم شکسته رقم را به فرجام آوردن این امر دشوار متکفل اندیشیده گام تاخیر بازپس نمي گذاشتم - که ناگاه هاتف سعادت مژدهٔ این عنایت بگوش هوشم در داد - که هان ای فلان تاکی ازین خود رائي و هرزه درائي * • * بیت *

میتوان کرد فکـــر تازه بسی ‌ ‌ ‌ ‌ که در فیض را نه بسته کسی

آنجا که فضل الٰهي است بی منت نسیم بهار چمن چمن گل مراد در بوستان امید مي خندد - و بی مدد آرایش مشاطهٔ فکر [3][شاهد]ع معني در حجلهٔ سخن چهرهٔ دلبري مي افروزد - چه مانند فرومایگان سواد

(۱) ع [سدره] ل ‌ ‌ (۲) ن [خود] ل ‌ ‌ (۳) ع [شواهد] ل

سخندانی و پست پایگان درجهٔ نکته دانی فرو در ورطهٔ تحیر و لجهٔ حیرانی گشته وز تصور این معنی خود را در باخته - یکی بسلسله جنبانیِ قبال و باندیش و تحریک بخت نیک خواه حلقه بر در دولت سرای سعادت زن - و به کار فرمائی همت پایه طلب و مددگاریِ توفیق کار ساز نگارش صور آثار بدیعهٔ آنحضرت که دیباچهٔ کارنامههای احوال سلاطین ماضی و حال و دستورالعمل بادشاهان زمان ماضی و استقبال است به پرداز - چون ازین اشارت سراپا بشارت موافقت بخت و دستیاری سعادت از گران پایگی بمیان آورد - و برآمد کار از گرد تاخیر وقت برآمده زمان جلوه نمائی شاهد مراد به عرصهٔ شهود و ساحت نمود درآمد - لاجرم بخواست ایزدی آن عزم صائب را بزیور جزم آراسته بیاوریِ طالع کارگزار ، نیرو و دستیاریِ فکر نیرنگ پرداز بیان مصارف اوقات سعیده سمات عمر شریف آن حضرت والا رتبت و شمهٔ از سوانح ایام دولت آن متعالی مرتبت را در لباس ایجاز و اختصار رقم زدهٔ خامهٔ وقایع نگار ساختم - و حالی بشکرانهٔ دریافت قسمت این سعادت و نصیب نیک بختی که دیدهٔ خرد از کحل الجواهر تائید نوری تازه پذیرفته صورت مراد در آئینهٔ معائنه جلوه گر گردید - و یکایک از پرتو فیض عنایت آلهی ابواب لطف سخن و سلاست کلام بر روی خود مفتوح یافته ترکیب سخن را بدرستی مومیائی یعنی استخوان بندی بدست اوفتاد - روی صدق بر زمین منت و سر ارادت بسجدهٔ نیاز نهاده آیهٔ کریمه الحمد لله الذي اذهب عنا الحزن بر زبان راندم - و در سال هزار و هفتاد هجری از چمن آرائی این گلشن فیض فراغ کلی یافته سر رفعت باوج سپهر مینائی برافراختم - باعلام الهام عالم بالا این خجسته نامه را که همایون آغاز و فرخنده انجام باد - بعمل صالح موسوم ساخته لطیفهٔ فیض آلهی که عدد حروفش با سال مذکور موافق است

تاریخ اتمامش یافتم - اُمید آن دارم که یاران حرف گیر و عزیزان نکته چین از سر طعن و طنز در گذشته بر رطب و یابس کلامم نه پیچیده با چون منی مسکین که از غایت پست پایگی بلهٔ حرف شناسي را عرش المعرفت دانش مي داند - و از غایت ناقص نهادي مانند کودکان ابجد شمار صف نعلین دبستانرا سدرة المنتهی کمال مي شمارد - از راه چون و چرا در نیامده هرجا سهوی و خطای بنظر در آید بذیل عفو بپوشند *

[طلوع نیر اعظم وجود مسعود این مظهر موعود یعني والا حضرت جهانباني کشورستاني از مشرق ولادت سراسر سعادت و آرایش یافتن صفحهٔ روی زمین و زمان از زیور نور ظهور آن حضرت] [ع]

چون سر انجام نظام مصالح کارخانهٔ عالم و انتظام مهام دار الخلافهٔ آدم بی اهتمام کارگزاران اعمال سلطنت کبری که بر طبق فحوای الملک و الدین توامان ثاني درجهٔ عالي رسالت بل همسر پایهٔ والای نبوت است متمشي نمي شود - و تنظیم سلسلهٔ امور جمهور برایا و حل و عقد مشکلات قضایا بی تعهد متکفلان نظام احوال عالمیان دست نمي دهد - لاجرم حکیم علی الاطلاق جل برهانه بحکم حکمت کامله جهت رعایت مصلحت

---

(۱) ع [انغراس نهال سخن دربیان ولادت با اقبال شهاب الدین محمد شاهجهان بادشاه غازي و موسوم شدن بسلطان خرم و سرسبزي شاخسار اماني و آمال جهانیان بقدوم آن دوحهٔ چمن خلافت عظمی] الف

عباد و اصلاح مفاسد عالم کون و فساد در هر قرنی از قرون هنوز نیر اعظم
جاه و جلال صاحب دولت آن عهد مایل بزوال نگشته سعد اکبر وجود
مفیض الجود اقبالمندي دیگر را از مطلع ایجاد طالع گردانیده به پرتو نظر
عنایت و یمن سایهٔ تربیت آن فرمانروای وقت سزاوار مرتبهٔ ظل آلهي
مي سازد - و شایستهٔ منصب خلافت کبری و قابل مرتبهٔ شاهنشاهي
والا نموده قوانین سروري و قواعد رعیت پروري به فیض فضل خود
مي آموزد - تا چون دولت فرمانروائي بدان دست پرورد عنایت خدائي
رسد بی استعمال فنون تدبر و تفکر و استحصال انواع تجربه و امتحان در
تنفید اوامر و نواهي و رعایت احوال رعیت و سپاهي سر بصیرت کلي
مدخل تواند نمود - و سائر آداب جهانگیري و جهانباني مثل تعمیر و توفیر
ممالک و خزائن و تدبیر منازل و مدائن وغیر اینها از روی آگاهي
و دانشمندي تمام تصرف تواند نمود - مصداق این قرار داد حکمت بنیاد
طلوع نیر اعظم اوج خلافت و بادشاهي از مشرق عظمت ظل آلهي یعنی
ولادت با سعادت سلطان سلاطین روی زمین ثاني صاحب قران سعادت
قرین شهاب الدین محمد شاهجهان بادشاه غازي بعد از انقضای دوازده
گهري و پنجاه پل که عبارت است از پنج ساعت و ده دقیقه از شب
پنجشنبه سلخ ربیع الاول از روی رویت و غرهٔ ربیع الثاني بحسب
دستور العمل اهل تنجیم از شهور سنه هزار هجري موافق بست و پنجم
دیماه آلهي سال سي و شش اکبري در دار السلطنت لاهور وقوع یافت -
و آن فرخنده شب از پرتو ظهور آن آفتاب فلک نیک اختري سرشار سور
و سرور و لبریز ضیا و نور افتاد - و کوکب آمال و اماني جهان به بیت الشرف
اقبال انتقال نمود - و عالم پیر از استقامت عهد میلادش عصا بدست آورد -
از پرتو جلوهٔ پري رویان بارگاه سلیماني روکش نگار خانهٔ چین و رشک بهشت

برین گردید - و از شگفته روئي آن گل زمین بور آگین ابواب نشاط بر روی جهانیان مفتوح گشته عالمی بکام دل رسید - و پیرایهٔ طرب و سرور سرمایهٔ آرایش هنگامهٔ جشن آمده کثرت صلات و انعامات بسرحد کمال کشید - و از رسائي مواد احسان و موائد انعام سلسلهٔ آرزو و رشتهٔ امل دراز ارباب آز و نیاز بکوتاهي گرائید - اعیان شعرا در باب تهنیت درر غرر اشعار آبدار آویزهٔ گوش و گردن روزگار ساختند - و تواریخ بدیعه در سلک نظم کشیده بصلات گرامند خورسند گشتند - از جمله آن یافته تاریخ کلیم * نظم *

لله الحمـــد که از پرتو خورشید کرم
سایـــهٔ مرحمتی بر سر عالم آمـــد
نیری از فلک بادشهی کرد طلـــوع
که بخورشید درین دور مقـــدم آمد
بر زبان قلم از غیب پی تاریخـــش
شاه شاهان جهـــان قبلـــهٔ عالم آمد

و سخنوری دیگر باین مادهٔ تاریخ بدو معنی بر خورد - شاه روی زمین و شاهجهـــان - لمعـــهٔ آفتـــاب عالمگیـــر - و هم درین روز همایون حضرت عرش آشیاني برسم ادای مراسم مبارکباد منزل سعادت بنیاد حضرت جهانگیر بادشاه را به میامن مقـدم فرخنده قدم رشک وادی ایمن ساختنـد - و دیدهٔ امید را از لوامع اشعـهٔ رخسار مهر آثار آن والا گهر روشن دریچـهٔ مشرق خورشید نمودند - و از صفحهٔ پیشانيِ نورانيِ اش آیات لیاقت خلافت و آثارات استحقاق سلطنت دریافته بی اختیار آن شایان رتبهٔ بلند پایگي را به فرزندي بر گزیدند - ملکهٔ عصر بانوی بانوان دهر رقیهٔ بیگـم سلطان صبیهٔ رضیـهٔ هندال مرزا عم نامدار جلال الدین اکبر بادشاه که انسیهٔ حور صفات و عاشرهٔ ازواج طاهرات

بوده ازان حضرت فرزندی نداشتند - پرورش صوري و تربیت [1] [...] این
دست پرورد عنایت ایزدي را که آبای علوي و امهات سفلي در پروردن
آن حضرت بر یکدیگر پیشي مي جستند ازان حضرت استدعا نمودند -
و مدعای ایشان بحلیهٔ قبول آرایش پذیرفته راست گفتاری بعضی از
اختر شماران کیف ما اتفق درین ماده ظهور یافت - و حقیقت این
معني این است که گویند منجمی که در صناعت تنجیم صاحب قدرت
بود و مهارت کلي داشت - و در دقایق ابواب و حقایق این فن ذو فنون
درجهٔ علیا و ید طولی داشته - و اصابت سهم الغیب طالعش در هر باب
بهدف صواب شهرت تمام گرفته - چندی قبل از ولادت با سعادت آن
حضرت بعرض آن حجاب گزین قباب عصمت رسانیده بود که عنقریب در
مطلع جاه و جلال یعني شبستان اقبال مهین شاهزادهٔ والا گهر از صبیهٔ
رضیهٔ راجه اودی سنگه معروف به موته راجه فرخنده اختری سعادت اثر
طالع خواهد شد که پایهٔ سریر خلافت مصیر از فر جلوس همایون اش باوج
گردون سر افرازد - و گوهر افسر سلطنت را فرق فرقد سای و تارک مبارک
جهان پیرایش را عالم آرای سازد - مژده باد که عنقریب آغوش عاطفت
[2] [خود] را از پرتو تربیت و برکت پرورش آن شاهزادهٔ نامدار عالي مقدار
چون گریبان مشرق خورشید مطلع انوار سعادت جاوید خواهید دید - و از
مکرمت این میامن والا انواع برکات دوجهاني روزی روزگار سعادت آثار
شما خواهد گردید - بنابر آن که از فرط انبساط آن عید سعید جهانیان را
سرمایهٔ نشاط جاوید بدست افتاد و در آن نو روز امید برگ شادماني
و خرمی جاودانی ساز شد - لاجرم حضرت عرش آشیاني آن باعث

(۱) ن [ظاهری] ل (۲) م [خویشتن] ل

بهجت و سرور عالم را بسلطان خرم موسوم فرمودند - امید که این خاندان رفیع الشان به برکت تاثیر آن اسم اعظم تا قیام قیامت از آفات روزگار در امن و امان باشد - و بهارستان گیتي تا خزان فنای دهر از آثار عهد جاوید ربیعش سرسبز و خورم بود *

بیان سلسلهٔ نسب همایون حضرت صاحبقران ثاني و مجملی از احوال سعادت مآل آن دودمان جاه و جلال

چون خامهٔ آداب نگار درین خرد نامهٔ ادب آئین هرجا که هنگام اظهار اسامیٔ سامیٔ خواقین این دولت کدهٔ ابد قرین باشد بر وفق دستوریکه این حضرات والا درجات آبای عظام را از روی احترام [۱] [...] نام مي برند در سیاق سخن تعبیر مي کند - لاجرم بجهت رفع ایهام تبیین مقصود و تعیین مراد از آن والا القاب مستطاب دربن مقام بدین موجب مي نماید - فردوس مکاني بابر بادشاه انار الله برهانه - جنت آشیاني همایون بادشاه ابقا الله رضوانه - عرش آشیاني اکبر بادشاه طاب ثراه - جنت مکاني جهانگیر بادشاه طیب مثواه - همه جا در مقام ذکر حضرت شاهجهان بادشاه در احوال ایام شاهزادگي شاه بلند اقبال و از مبداء جلوس همایون بلقب والای آن حضرت یعني صاحبقران ثاني عبارت آرای مي گردد - بنابر آنکه والا خداوندان این سلسله بیگمان و بانوان حرم سرایٔ خلافت را بخطاب های خاص اختصاص مي بخشند

(۱) ن [و اعزاز] ل

تا اصل نام ایشان زبان زد خاص و عام نشود - هرجا ذکر اسماء سامیهٔ ایشان درین کتاب مستطاب درکار شود ناگزیر به همان وتیره تعبیر مخواهد نمود - برین موجب مریم مکاني والدهٔ اکبر بادشاه - خدیجة الزماني رقیه سلطان بیگم - مریم الزماني والدهٔ جهانگیر بادشاه - بلقیس مکاني والده شاهجهان بادشاه - ممتاز الزماني و ممتاز محل حرم محترم شاهجهان - بیگم صاحب صبیهٔ رضیهٔ آنحضرت *

هرچند مفاخر آبای عظام و مآثر اجداد درام این بادشاه عالي جاه که بهین نتائج آبای علوي و امهات سفلي اند در حوصلهٔ برداشت کون و مکان نگنجد و شرح آن از دست قدرت بیان و تبیان ابلغاء زمان بر نمي آید و لیکن بنابر آنکه برخی از سخن پردازان در صدد مجملی از آن شمهٔ بقدر حوصله مبادی این وادی بی پایان پیموده اند - لاجرم بنابر اندوختن تبرک و تیمن و عمل به سنت سنیهٔ ایمهٔ سخن خامهٔ ارادت رقم اکتفا بنموداري از آثار این مظاهر قدرت آفریدگار کرده تفاصیل احوال را حوالت بتقریر دلپذیر مقدمهٔ ظفر نامه و سخن گذاری فوائد اکبر نامه نمود - و از جمله آن عزیز کردهای حضرت عزت به ذکر چند برگزیده که همگي از روی اعداد درابر ی جوهر مجرد اند به بیان اجمال اکتفا نموده عنوان این کار نامهٔ بدایع نگار را تزئین داده *

اول جنت مکاني نورالدین محمد جهانگیر بادشاه

دار السرور فتح پور از ولادت سراسر سعادت آن مطلع انوار ظهور بعد از انقضای هفت گهري و [۱] [سه] پل روز چهار شنبه هفدهم ربیع الاولی سال

(۱) ع [سي] ل

نه صد و هفتاد و هفت هجري موافق ۱ هفدهم شهریور سنه چهارده اکبري لبریز نور گردید - و مدت سي و هفت سال و سه ماه و سه روز قمري و سي و شش سال و یکماه و بست و سه روز شمسي در سایهٔ تربیت آن سعد اکبر برج سروري کسب انوار سعادت دارین نموده چهرهٔ بختیاري بر افروخت - چون دست برد قضا و دست اندازي قدر سایهٔ شاهبال فرخنده فال آنحضرت از تارک ۲[مبارک]ع والا باز گرفت یک ساعت نجومي از روز پنجشنبه بیستم جمادي الثانیه سال هزار و چهارده هجري سپري شده زینت بخش افسر سلطنت ۳[شدند]ع - خطاب خلیفهٔ الهي یافته خویشتن را به فرخنده لقب جهانگیر ماقب ساختند - و سلطان سلیم که در ایام پادشاهزادگي نام نامي آنحضرت بود از لوح زبانها سترده شد - بست و دو سال و هشت ماه و هشت روز قمري و بست و دو سال و چهار روز شمسي در عهد خلافت عمر گرامي به عیش و شادکامي گذرانیده روزگار فرخنده آثار در صید نساط و نشاط صید بسر بردند - خصوص اواخر عهد که اکثر سفین زمستان لاهور از قدوم عشرت لزوم بزمستان روی زمین مي بود - و بهار و تابستان در نزهت کدهٔ کشمیر مینو نظیر بادوختن انبساط سیر و شکار از روزگار داد ستان بوده درین لباس کام بخش خاطر مي‌شدند - و درسال هزار و سي و شش که آن گلزار جاوید بهار بدستور معهود مهبط نور حضور شد دیگربارة عارضهٔ ضیق النفس که از هفت سال بار ملایم مزاج اقدس آن حضرت بود طاري گردید - و دمبدم روی در تزاید داشته نفس نفس اثر شدت آن بیشتر از پیشتر ظهور مي نمود - از آنجا که

---

(۱) در بادشاه نامه هژدهم شهریور نوشته شده [بادشاه نامه ، جلد اول - حصه اول - صفحه ۶۹]

(۲) ع [مباهات] الف و ل (۳) ع [گشتند] ل

کوشش تدبیر با دست برد تقدیر بر نیاید و مقتضای قضا چاره نپذیرد معالجات اطبای مسیحا دم سودمند نیفتاد و به امتداد ایام مرض طول کشید - لاجرم نظر بمقتضای خیر خواهی عالم صلاح در توقف ندیده موکب منصور را بتوجه صوب لاهور امر فرمودند - بحسب تقدیر در منزل راجور آن عارضهٔ نا ملایم اشتداد تمام یافته در منزل چنگ ثوهتی ۱ تغیری فاحش در احوال مزاج مبارک ظاهر گردید - چنانچه از تنگی نفس کار بر آنحضرت تنگ شده دوازده گهري از روز یکشنبه بست و هشتم صفر سنه هزار و سي و هفت هجري گذشته از توطن این عاریت کدهٔ فاني در گذشتند - و بشوق ادراک سعادت اقامت در جوار رحمت ایزدي سفر دار البقای ابدي اختیار نمودند - و گزیده مصراع *

جهانگیـــر از جهان عزم سفر کرد

موافق ارتحال آنحضرت آمد - و در حال ترحال عمر شریف آنحضرت پنجاه و نه سال و یازده ماه و یازده روز قمري و پنجاه و هشت سال و یکماه و بست و هفت روز شمسي رسیده بود - چون این واقعهٔ ناگزیر در تنگنای راه گریوهٔ کشمیر بوقوع پیوست و در آن سر زمین ساحتی فراخور آرامگاه آن سزاوار فسحت کدهٔ رحمت آلهي نبود نعش پر نور را بدار السلطنت لاهور نقل نمودند - و در یکی از باغات آن روی آب ۲ بقعهٔ فردوس صفات روضهٔ مقدسه قرار یافت - و چون آنحضرت بنابر متابعت سنت سنیهٔ حضرت فردوس مکاني بابر بادشاه وصیت فرموده بودند که مرقد ایشان از حلیهٔ عمارت خالي باشد و در موضعی سر کشاده بلطف ابزدي

---

(۱) در بادشاهنامه این منزل باسم چیکس هتي و جنکس هتي ذکر کرده شده است - [بادشاه نامه - جلد اول - حصه دوم - صفحه ۱۶ و ۱۸]

سپارند تا پیوسته از سحاب رحمت بی حساب آلهی بیواسطهٔ حجاب کامیاب باشند - لاجرم حضرت خلافت مرتبت وصیت آنحضرت را کار بسته تخت گاهی عالی بساحت صد در صد ذراع از سنگ سرخ نراشیده بدور مرقد ترتیب داده بر فراز آن چبوترهٔ بست در بست از سنگ مرمر مصنوع بصنعت پر چین کاري که دقیق تر از خاتم بندیست مرتب شده در وسط حقیقي صورت مرقد آن بادشاه جنت آرامگاه نمودار گشت - و باوجود دمنر تکلف بصرف ده لک روپیه در مدت ده سال صورت اتمام یافت *

دوم بادشاه حضرت عرش آشیاني جلال الدین محمد اکبر بادشاه غازي

چون صفحات صحیفهٔ لیل و نهار وفا بذکر دقیقهٔ از دقایق احوال آن ملک الملوک نمي کند لاجرم خصوصیات مآثر مکارم خصوص کارنامهای پرکار آن خداوند والا مقدار که علامی [۱] ابو الفضل متعهد بیان ومتکفل اتیان نموداري ازآن شده بشرح و بسط اکبر نامه حوالت مي‌رود - آن مظهر قدرت ذوالجلال که ودیعت عالم لاهوت بود در امرکوت از مضافات تته شب یکشنبه رجب المرجب سال نهصد و چهل و نه هجري قدم بعالم ناسوت گذاشت - سخن سنجان زمان تواریخ بدیعه درین معني یافته بسلک نظم کشیدند - ازانجمله گزیده تاریخ که مثبت غرایب اتفاقات است ثبت افتاد *

* ابیات *

لله الحمد کـه آمـد بوجـود
آنکـه از کون و مکان منتخب است

[۱] ن [شیخ] ل

بادشاهی که ز شاهان جهان
اکبرش نام و جلالش لقب است
شب و روز و مه و سال میلاد
شب یکشنبه پنج رجب است

چون در سال نهصد و شصت و سه که سن شریف آنحضرت بسیزده سال و هشت ماه و هفت روز قمری و سیزده سال و چهار ماه و هشت روز شمسي رسید همای همایون بال روح اقدس بادشاه فردوس آرامگاه همایون بادشاه از دام گاه این عالم فاني رمیده با طائران قدسي در شاخسار سدره و نشیمن عرش و کرسي آرمید - روز جمعه دوم ربیع الثاني سال مذکور در ظاهر قصبهٔ کلانور از اعمال دار السلطنت لاهور آن والا گوهر افسر سروري بر سر نهاده بسریر سروري بر آمدند - و مدت چهل و نه سال و هفت ماه و بست و دو روز شمسي و پنجاه و یک سال و دو ماه و دو روز قمري آن نیر اعظم اوج دادگري سایهٔ دولت بر سر اکلیل سروري و اورنگ معدلت گستري افکنده پرتو نظر حمایت و عنایت در کار رعایت احوال رعیت و لشکري کردند - در آن حال که ارتحال حضرت همایون بادشاه به دار البقا رو نمود همین قندهار و کابل و صوبه پنجاب تا دار الملک دهلي قلمرو دیوانیان آن پادشاه والا جاه بود - و باقي که بهمه حساب از هفت کشور فاضل و بهمه جهت از سائر جهات سده زاید است بمزید سعي آن سرور اضافهٔ مضافات ممالک محروسه شد - و در سر تا سر این کشور پهناور هیچ جا متمردے و سرکشي نماند که از گوشمال اولیای دولت بگوشهٔ فرو نخزید و دست تطاول در آستین ندزدید - و سر بگریبان برده پای بدامان نکشید - چون سن آن والا جاه بشصت و چار سال و یازده ماه و هفت روز قمري و شصت و سه سال شمسي رسید از شب چهار شنبه جمادي الثانیه سنه

هزار و چارده هجري مطابق دوم آبان ماه سال خمسین اکبر شاهي یک پهر و هفت گهري سپري گشته ازین وحشت سرای بسیر سرابستان ریاض قدس و نزهت کدهٔ عالم انس آهنگ فرمودند - میر حیدر طبا طبا معروف به معمائی فوت اکبر شاه مادهٔ تاریخ یافته بدینگونه * مصرع *

الف کشیده ملایک ز فوت اکبر شاه

در سلک نظم کشیده - و بر سبیل سلوک طریقهٔ تعمیه بدیع ترین روشی اسقاط الف زاید نموده - سخنوری دیگر بدین تاریخ بر خورده * مصرع *

بادشاه عالم جاوید اکبــر بادشاه

مرقد منور آن سرور در سر زمین موضع سکندره. در دو کروهی دار الخلافه مقرر شده ازین رو به بهشت آباد موسوم گشت - و در آن روضه حسب الامر جهانگیر بادشاه باغي دلنشین فردوس نشان طرح افتاده عمارتی عالي در مدت بست سال بصرف بست لک روپیه سمت اتمام یافت *

سوم عالي حضرت جنت آشیاني نصیــر الدین محمد همایون بادشاه طاب ثراه

ولادت با سعــادت آن سرور اسلام پرور دار الامان کابل را در شب سه شنبه چهارم [۱] ذي قعده سال نهصد و سیزده هجري مهبط آثار برکت و مطلع انوار میمنت گردانید - ملا مشهدي تاریخ ولادت [۱] نصاحب کرامت ازل آورد سلطان همایون خان یافته - و شاه فیروز قدر و بادشاه صف شکن نیز سال تاریخ همایون است - خراجه دلان ساماني ایں دو بیت در تاریخ

(۱) در بادشاه نامه چهــار دهم ثبت است [بادشاه نامه - جلد اول - حصه اول - صفحه ۶۳]

میلاد آن عزیز کردهٔ جناب عزت در سلک نظم انتظام دادهٔ * ابیات

سال تاریخ همایونش هست زاده الله تعالی قدرا

می برم یک الف از تاریخش تا کشم میل دو چشم بد را

والدهٔ آنجناب ماهم بیگم از اولاد اعیان خراسان و سلسلهٔ سلطان حسین میرزا منسوب است - بعد از ارتحال حضرت بابر بادشاه بدار النعم جاودانی آن شایستهٔ افسر جهانبانی نهم جمادی الاول نهصد و سی و هفت هجری در دار الخلافهٔ اکبر آباد سریر آرای تخت خلافت شد و خیر الملوک تاریخ جلوس همایون آمد - در آن ایام از سن شریف بست و دو سال و نه ماه و بست و یکروز شمسی و بست و سه سال و شش ماه و پنج روز قمری سپری گشته بود - و مدت بست و پنج سال و دو ماه و پنج روز قمری زینت بخش اکلیل دولت و اقبال بوده چهل و نه سال و چهار ماه و ده روز قمری و چهل و هفت سال و دو ماه و پنج روز شمسی عمر گرانمایه در رضا جوئی آلهی و احیای مراسم بادشاهی گذرانیدند - ازآنجمله [1] [یازده] سال در هندوستان و چهارده سال در یساق کابل و بدخشان و سفر ایران مرتبهٔ دوم بعد از فتح هندوستان - روز جمعه یازدهم ربیع الاول سال نهصد و شصت و سه ازآنجا که مقتضای نزول قضا است خود بنفس نفیس توجه بر اهتمام عمارت کتابخانهٔ خاصه که در آنولا اساس یافته بود مبذول داشته ببالای بام بر آمدند - و لحظهٔ بتفرج پرداخته شامگاه بهنگام نزول از پایهای آن نردبان بحکم اقتضای قضا آن بلند اختر را لغزش پا دست داده هبوطی واقع شد چنانچه تا زینهٔ آخرین هیچ جا قرار و استقرار اتفاق نیفتاد - و بعد از وقوع این واقعهٔ هایله ازین رهگذر که کوفتی عظیم بدوش و سر رسیده بود لمحهٔ عارضهٔ بیهوشی بذات همایون آنسرور که مغز

(۱) ع [ده] ل

و دماغ هوش و خرد بود طاري شده - چون به هوش آمدند بنابر رعايت مراسم حزم بی توقف منشوري نور آگين از موقف خلافت بجهت تسلی خاطر انور پادشاهزادهٔ والا قدر محمد اکبر که در آن آوان در حضور پرنور نبودند مصحوب شيخ نظر و چوليخان صورت ارسال يافت - و روز يکشنبه سيزدهم ماه مذکور حال بر آنحضرت متغير گشته آثار انتقال ظاهر گرديد - و شاهباز روح پر فتوح آنحضرت پرواز نموده بآشيان عالم بالا و نشيمن قرب ايزد تعالی باز شتافت - و گزيده مصراع

واصل حق شد همايون بادشاه

که تاريخ ارتحال آن حضرت است شاهد حال آمد - اگرچه مصراع مسطور *

همايون بادشه از بام افتاد

بعضی آنرا بمولانا قاسم کاتبي منسوب مي سازند و مير عبد الاول سمرقندي در تذکرة الشعرا بخود نسبت ميکند - و ليکن بنابر آنکه سخن سنجان تجويز اين معني نموده اند از جمله غرائب تاريخ بديعه است درين کارنامهٔ بدايع آئين ثبت افتاد - بالجمله بعد از ادای مراسم تعزيت جسد قدسي سرشت آنحضرت را در خطهٔ پاک دهلي در وسط باغ بهشت آئين مشرف بر آب جون برحمت ايزدي سپردند - و قبهٔ عرش تمکين بر مرقد آنحضرت اساس نهاده مطاف اهل زمين و رواق چرخ برين ساختند *

چهارم حضرت فردوس مکاني ظهير الدين محمد بابر بادشاه غازي

آن عالي جناب در ششم محرم سال هشتصد و هشتاد و هشت از بطن قتلق نگار بيگم صبيهٔ رضيهٔ يونس خان بن ويس خان والي مغولستان

که بسیزده واسطه به چنگیز خان مي رسد بوجود آمده عالم شهود را مشرق جلوهٔ نور و مطلع خورشید ظهور گردانید - خواجهٔ بزرگوار خواجه ناصر الدین [...] عبید الله احرار آن بر گزیدهٔ تاج و نگین را به ظهیر الدین ملقب فرمودند - و چون تکلم باین اسم بر ترکان دشوار بود بترکي آنحضرت را بابر میرزا نامیدند - و این بیت در تاریخ ولادت با سعادت آن حضرت از نتائج طبع گوهر زای مولانا حسامي قرا کولي است که ازآن سه تاریخ بدیع بی ارتکاب تکلف استنباط میتوان کرد * * بیت *

چون در شش محرم زاد آن شه مکرم
تاریخ مولدش هم آمد شش محرم

چه شش محرم شش حرف است و لفظ شش حرف نیز تاریخ است - و چون عدد شش را ارباب فن اعداد باعتبار آنکه آثار جمیله بر آن مترتب است عدد خیر مي دانند - لفظ عدد خیر نیز که از روی شمار هشتصد و هشتاد و هشت است باین تاریخ موافق مي آید - بالجمله چون سن مذکور آن فلک جاه بیازده سال و هشت ماه قمري و یارده سال و سه ماه و بست روز شمسي رسید، بعنایت حضرت ایزدي در روز سه شنبه پنجم شهر برکت بهر رمضان سنه هشتصد و نود و نه در خطهٔ اندجان که دارالملک فرغانه است جلوس فرخندهٔ آن خدیو زمانه روی داد - از آنجا که بزرگ کردهای ایزدي و دست پروردگان فیض سرمدي در تعلیم کدهٔ تائید آلهي و دبستان فضل نامتناهي آداب سلطنت و بادشاهي فرا میگیرند تا که در آن هنگام در صغر سن بودند مانند سلاطین کار دیده مراسم جهانگیری و قواعد جهانباني را پاس می داشتند - چنانچه یازده سال با خانه زادگان

اوزبک و سلاطین چغتائي در ماوراء النهر داد مقاتله و مجادله داده تخت بدخشان را بزور بازو و نیروی تدبیر درست از دست تصرف خسرو شاه نامي برآورده درسنه نهصد و ده هجري دست تطاول محمد مقیم ارغون از استیلای ولایت کابل کوتاه ساختند - و در نهصد و دوازده از عون یگانه دادار بر شاه بیگ ولد ذوالنون ارغون غلبه نموده قندهار را با توابع و لواحق مستخلص و مسخر فرموده بست و دو سال با کمال استقلال درین ملک سالک سبیل فرمانروائی بودند - و در عرض این مدت پنج نوبت پرتو توجه اقلیم گیر بر ساحت تسخیر عرصهٔ پهناور هندوستان افگنده - بنابر آنکه برآمد هر کارے در رهن درآمد روزگار است تا آنوقت در نیاید آن کار بر نیاید چار نوبت بسبب ظهور بعضی امور عنان مراجعت بر تافتند - و در یورش پنجم که موافقت توفیقات آسماني و تائیدات [1][ایزدي]ع مددگار شد تدبیر موافق تقدیر آمده به کارکشائی اقبال ظفر و فیروزي نصیب اولیای دولت نصرت روزي شد - و بعد از وقوع چندین محاربه که به غنیم روی داد سلطان ابراهیم بن سلطان سکندر بن بهلول فرمانروای دار الملک دهلي خود با موکب منصور همراه یک لک سوار و هزار فیل جنگي صف مصاف و یسال قتال آراست - و آنسرور با [2][دوازده]ع هزار تن که اکثر حواشي و خدم و برخی دیگر یغما کار و سوداگر بودند جنگ صف فرموده پس از کارزار عظیم ظفر یافتند و سلطان ابراهیم به قتل رسید - و این فتح عظیم که در معني کارنامهٔ لطف عمیم حضرت پروردگار است در سنه نهصد و سي و دو روی داد - و عدد حروف مصراع آخرین این دو بیت که تعین وقت و روز و ماه و سال نیز ازآن ظهور مي یابد بحسب حساب ابجد بآن تاریخ موافق آمد *

---

(۱) ع [یزدانی] ل   (۲) ع [دو] ل

* ابیات *

کشست در پانی پت ابراهیم را
شاه غازي بابر عالي نسب
وقت و روز و ماه و سال این ظفر
صبح بود و جمعه و هشت رجب

و همدرین نزدیکي بغابر دستیاري تائید و مددگاري توفیق بر رانا که همراه سپاه نا معدود که چون خیل مور و ملخ در و دشت و هامون و شخ را فرو گرفته بود و لشکر مخصوص خودش بیک لک سوار مي کشید - و زمیندارانِ دیگر کومکی یک لک و یک هزار صف آرای شدند - در دامن کوه سیکري در ماه جمادي الاول[۱] از سال نهصد و سي و سه مقابلهٔ خیل ادبار با موکب اقبال و تلافي عسکر ظلمت با لشکر نور اتفاق افتاده به کشش و کوشش تمام غلبهٔ اسلام بر کفر رو داده حق بر باطل فایق آمد - و آن مخذول باعوان و انصار مغلوب و منکوب گشته و خلقي کثیر بقتل و اسیري داده روی ادبار بوادي هزیمت و راه فرار نهاد - شیخ زین خوافي صدر فتح بادشاه اسلام تاریخ این فتح عظیم یافته محسن و مستحسن افتاد بعد از شکست رانا مقهور از سر نو تعبیه و تجهیز عسکر منصور فرمود هم عنان نصرت و ظفر پا در رکاب سعادت نهاده بتازگي بر سر جهانگیري و جهانداري آمده رفته رفته صوبهٔ ملتان و دار السلطنت لاهور و سائر پنجاب و دهلي و آگره و الٰه آباد و اوده و جونپور و بهار و مالوه بدست آوردند و مدت پنج سال با کمال استقلال به نفاذ امر و نهي در عرصهٔ فتح هندوستان

(۱) در بادشاه نامه بحوالهٔ واقعات بابري جمادي الثانیه رقم نموده [بادشاه نامه جلد اول - حصه اول - صفحه ۵۱]

مراسم ملک رانی و بادشاهی بجا آوردند - مجموع روزگار سلطنت آن مجموعهٔ غرایب مآثر که مجامع بسی محامد و مفاخر بود به سی و هفت سال و هشت ماه و یک روز قمری و سی و شش سال و ششماه و سیزده روز شمسی کشیده - چون سن شریف آنحضرت بچهل و نه سال و چهار ماه و یک روز قمری و چهل و هفت سال و دو ماه و یازده روز شمسی رسید در دار الخلافهٔ آگره از قصر عمارت چار باغ که بر آن سوی آب جون واقع است و سابقا بهشت بهشت موسوم بود به گلگشت حدایق ثمانیهٔ ریاض رضوان خرامیدند و سریر ملک و ملت را وداع نموده در حظیرهٔ عالم ملکوت آرمیدند -- و حسب الوصیت نعش [...][1] آنحضرت را بدار الامان کابل نقل کرده در نزهت کدهٔ [...][2] که مهبط انوار فیض اله است بغفران و رضوان ایزدی سپردند - و مرقد مطهر آن سرور را سر کشاده بدون بنای عمارت و تکلفات باز گذاشتند - و ارتحال آن برگزیدهٔ رحمت در روز دو شنبه ششم جمادی الاول نهصد و سی و هفت روی داد - این تاریخ با زمان آنواقعهٔ هائله موافق افتاد * ابیات

بادشاهی که شهریارانش ... گشته بودند خادم و منقاد
چون وفای ندید از عالم ... رفت از عالم خراب آباد
خرد از سال فوت او پرسید ... گفتم او را بهشت روزی باد

حقیقت این قضیه برین منوال است که چون شاهزاده همایون وظایف خدمتگاری و پرستاری آنحضرت را از سرحد امکان گذرانیدند - مراتب عنایت و مهربانی آنحضرت دربارهٔ آن برگزیدهٔ حضرت باری بمرتبهٔ رسید که جان گرامی خود را فدای آن فرزند بسعادتمند نمودند - در هنگام تشریف

(۱) ن [اطهر] ل (۲) ن [گذرگاه] ل

آن والا گهر در سنبهل که از جملـــه اقطاعات آنحضرت بود عارضهٔ نا ملایم عارض مزاج همایون شد - و چون خبر شدت و طول مدت آن بعرض مقدس رسید حسب الحکم از راه آب با سرعت باد و سحاب کشتي سوار باکبرآباد رسیدند - هرچند اطبای پای تخت در چاره گري آن پرداختند مطلقاً اثری بر آن مراتب مترتب نشده بهبودي ظاهر نگشت - بلکه شدت گراني و کثرت ضعف و ناتواني روز بروز ظهور و بروز دیگر نمود - روزی در عین اضطراب و اضطرار آنروی آب که محفل والا از دانشوران هرفن آراستگي داشت و در باب انحراف [۱][ن] [...] آنوالا جناب از هر در سخن در گرفت - میر ابو البقا که از اعیان افاضل زمان بود بعرض رسانیده که اکنون علاج این امر دشوار منحصر است در همین تدبیر که بدستاویز اقسام تصدقات شفا از خانهٔ حکیم علی الاطلاق باید خواست - و بر وفق مدلول کریمه لن تنالوا البر حتی تنفقـوا مما تحبون گرانمایه ترین نفایس را برو انفاق و ایثار باید نمود - آنحضرت فرمودند که چون [۲][ع] [بعد] از محمـد همایون هیچ چیز را از سر خود عزیز نمي دانم جان ارجمند را فدای آن سعادتمند مي سازم - و امید وارم که در آن [۳][ع] [کارگاه] این فدیهٔ مختصـر و هدیهٔ محقر از من بعوض آن گرامي گوهر در پدیرند - آنگاه بی توقف قدم بموقف دعا و خلوتخانهٔ صموت و صفا نهاده از راه صدق رو به قبلهٔ حاجات آوردند و زبان مناجات کشوده از روی خلوص نیت و عدم ریا این مدعا را استدعا نمودند - و بعد از فراغ مراسم آدابی که وظیفهٔ این مقام است بطریقی که از طریقهٔ حضرت خواجگان کبار تلقین یافتـه بودند سه مرتبه گرداگرد آن حضرت بر آمده فرمودند که برداشتم برداشتم - چون آن دعا از شائبهٔ ریا مُبرا بود همـان لحظه قرین اجابت گردید - چنانچه آثار

---

(۱) ن [مزاج] ل (۲) ع [بغیر] ل (۳) ع [درگاه] ل

گراني در پيكر روحاني نمودار گشته خفت نمايان در عارضهٔ همايون بادشاه
ظاهر شده رفته رفته بصحت كلي كشيد - و شدت تمام در ناتواني حضرت
فردوس مكاني روی نمود - چون علامات ارتحال در احوال آنحضرت آشكارا
گشت باحضار ارباب حل و عقد فرمان داده خود در پاي تخت والا تكيه
بر مسند فرمودند - و همايون را بر سرير جهانباني جلوس داده افسر
سروري را از تارك مبارك همايوني فرخنده فر ساختند - و از امرا و اعيان
دولت بيعت گرفته نگاهداشت سر رشتهٔ اخلاص و ارادت و برداشت
بار انقياد و اطاعت وصيت فرمودند - و بعد از پرداخت لوازم اين شغل
خلوت فرموده بخداي خود پرداختند - و پس از لمحهٔ قطع نظر از اقامت
اين مرحلهٔ زوال و فنا نموده بذوق توطن در جوار سر منزل رحمت حضرت
ارحم الراحمين آهنگ رحلت دار البقا نمودند *

آن دست پرورد فيض سرمدي و ادب آموز تعليم ايزدي در ساير فنون
استعداد كه زينت ديباچهٔ احوال ارباب دولت و اصحاب جاه و جلال
است يد طولی داشته اند - و در نظم اقسام شعر تركي و فارسي نيز يد بيضا
نموده اند - و بزبان تركي رسايل بديعه در فن عروض تاليف فرموده اند -
و روش مسايل فروعي و مليات مطالب كلامي را موافق طريقهٔ حضرت
امام اعظم و روش اصول شيخ اشعري بزيور نظم آرايش داده مبين بابري
نام نهاده - و نسخهٔ ازان كتاب مبين و واقعات بابري كه آنحضرت بعبارت
تركي انشا فرموده اند بخط مبارك كه در تاريخ نهصد و سي و پنج رقمزدهٔ
كلك اعجاز نگار گشته مخزون كتابخانهٔ خاصهٔ شريفه است - درينولا حسب
الامر عالي حضرت صاحبقران بفارسي مترجم شده - و از جملهٔ تصرفات طبع
وقاد آن سر لوح مليات وجود درين مجموعه اختراع خط غريب است كه
بخط بابري موسوم شده *

پنجم شاهزاده بلند اختر عمر شیخ میرزا .

بتاریخ سنه هشتصد و شصت از میامن تولد آن اقبالمند سر زمین خطهٔ دلپذیر و دل پسند سمرقند علو مکان یافته مکانت آسمان گرفت و در سال هشتصد و هفتاد و سه بعد از شهادت بادشاه سعید در شهر اندجان که پای تخت فرغانه است جلوس مقدس آن سزاوار سروری ابدای زمانه روی داد - و روز دو شنبه چهارم رمضان المبارک سنه هشتصد و نود و نه که سن شریف بسي و نه سال رسیده بود شاهین روح پر فتوح آن شاه عالي مقدار از بام کبوتر خانه اوج عالم علوي گرفته با مرغان اولی اجنحهٔ شاخسار قدس هم آشیان گشت - و سبب این حرکت ناهنجار چرخ کج روش آنکه چون شهر اخسیکت پای تخت آن عالي جناب شده بنابر آنکه آن شهر بر کنار آبکندی بغایت عمیق و هولناک اساس یافته کبوتر خانهٔ سرکار خاصه بر لب جری وقوع داشت - قضا را در وقتیکه آن سرور سرآمده سر گرم تماشای طیران کبوتران بودند انهدام بدآن راه یافته از آسیب صدمهٔ آن بجوار رحمت ایزدي شتافتند *

ششم بادشاه سعید شهید سلطان ابو سعید میرزا

از قدوم سعادت لزوم آن بادشاه جم جاه که در سن هشتصد و سي در عالم شهود رو نمود آب و رنگي دیگر بر روی روزگار مانی آمد - و در سن هشتصد و پنجاه و پنج از میامن جلوس اقدس آن حضرت پای تخت خلافت بلند پایه و گوهر افسر سلطنت گرانمایه گشت - و مدت هزده سال در سراسر ولایت ماوراءالنهر و ترکستان و بدخشانات و کابل و غزنین و قندهار

تا حدود [۱][...]ن چهرهٔ زر از سکهٔ نام انور آن سرور دین پرور تازه رو و پایهٔ منبر از خطبهٔ القاب کامل نصاب آن بلند اختر پلهٔ سرافرازي داشت - و در آخر بسلسله جنباني ارث و استحقاق هوای تسخیر خراسان و عراق در دماغ همت والا جاي داده آهنگ انتزاع آن دو کشور نمودند - و بمجرد ارتفاع ماهچهٔ رایت فتح آیت سر بسر هردو ولایت مسخر شده پرتو استیلای رفعت شان آن والا مکان باطراف و اکناف این ولایات نیز امتداد - و چون سن شریف آن بادشاه سعید بچهل و سه سال رسید در بیست و دوم شهر رجب سنه هشتصد و هفتاد و سه که با زوزن حسن ترکمان اتفاق مصاف افتاده بود در نواحي اردبیل از ادراک مرتبهٔ شهادت ارتفاع درجات سعادت یافتند - و علامه دوراني تاریخ این واقعهٔ غریب بدینگونه در سلک نظم کشید * * ابیات *

سلطان ابو سعیـــد که از فر خســروي
چشم سپهـــر پیر و جواني چو او ندید
الحق چگونه کشته نگشتی نگشته بود
تاریخ فوت مقتل سلطان ابو سعیـــد

هفتم شاهزادهٔ عالیمقدار سلطان محمد میرزا

آن والا گوهر بلند اختر با برادر خود میرزا خلیل در سمرقند بسر مي برد - چون میرزا خلیل را توجه بسمت عراق افتاد و میرزا الغ بیگ تشریف بسمرقند آورد در جمیع ابواب برادرانه بآن عالیجناب سلوک نموده همه وقت درپی پاس خاطر عاطر ایشان بود - بالجمله دو فرزند سعادتمند ازآن عالیجناب بوجود آمده - یکی منوچهر میرزا و [۲][...]ن ابو سعید

(۱) ن[هندوستان] ل (۲) ن[دیگر] الف

میرزا - چون وقت آن آمد که این جهان گذرانرا واگذارند ' میرزا الغ بیگ که در آنوقت بر بالین مبارک حاضر بودند سپردند - آنوالا گهر در لباس رغا جوئی خدمتگاری آنحضرت بجای رسانیدند که روزی یکی از نزدیکان باین عبارت معروض گردانید - که این عمزادهٔ شما عجب خدمت بجد میکند - میرزا از روی حدس صائب مقصد آن صاحب غرض را در یافته فرمودند - که او خدمت ما نمیکند از صحبت ما کسب آداب جهانگیری می نماید *

هشتم شاهزادهٔ عالیجاه میرزا میران شاه

آن حضرت سیومین فرزند حضرت صاحبقران اعظم است - بحسب سن از جهانگیر میرزا و عمر شیخ میرزا خرد تر و از شاهرخ [1][...]ن کلانتر - در سنه هفصد و شصت و نه عالم وجود از ورود آن منظور نظر آلهي فیض آمود شد - حضرت صاحبقران سلطنت عراق عرب و آذر بائجان که تختگاه هلاکو خان بود برو مسلم داشتند - و در بیست و چهارم ذي قعدهٔ سنه هشت صد و ده که سن شریفش بچهل و یک رسیده بود در جنگ قرا یوسف ترکمان در سرحد تبریز از گلگونهٔ خون شهادت سرخروئي سعادت دارین اندوخت *

نهم مظهر کمال اقتدار آلهي مهبط انوار فیض نامتناهي قطب الدنیا و الدین صاحبقران اعظم امیر تیمور گورگان

چون امتداد طومار روزگار را گنجای شرح هزار یک آثار حمیدهٔ اطوار آن برگزیدهٔ حضرت پروردگار نیست لاجرم بذکر سر جمله از خصوصیات

---

(١) ن[میرزا]ل

آن حضرت پرداخته تفصیل مآثر و مکارم خصوص کارنامهای پرکار انحدیو والا قدر رابشرح و بسط ظفر نامه حوالت می نماید - در شب سه شنبه بیست و پنجم شهر شعبان سنه هفصد و سی و شش از فیض ولادت سراسر سعادت آنحضرت کش روکش محیط افلاک گشت - نیسان اصل وجود و سحاب فطرت آن یگانه گوهر شاهوار محیط احسان [۱] [...]ن آن درة التاج آبای علوی مهد علیا نگینه خاتون - چون سن مبارک [۲] [...]ن هفصد و هفتاد و یک هجری در قبة الاسلام بلخ بارگاه عقد بیعت قبة رفعت بارج طارم چارم رسانید - و در مدت سی و پنج سال و یازده ماه و شش روز قمری . و سی و چار سال و دو ماه و دوازده روز شمسی اکثر ممالک روی زمین بحوزهٔ تصرف و حیطهٔ تسخیر آن شهنشاه آفاق گیر در آمد - و سایر ساکنان ربع مسکون از اقلیم زنگ تا روس از رئیس گرفته تا مرؤس تن به ریاست آنسرور داده گردن به تیغ سیاست آن مالک رقاب سرکشان هفت کشور نهادند - و سر تا سر ولایت ماوراء النهر و خوارزم و ترکستان و خراسان و عراقین و آذربائجان و چاچی ترخان و جمیع بلاد روس و سقلاب و برطاس و سایر اصناف خزر و الکزان و گرجستان و ارمنه و آلان و یروع و اران و شروان و باب الابواب و طبرستان و سایر دارالمرز فارس و کرمان و بصره و خوزستان و دیار بکر و ربیعه و بلاد جزیره و موصل و شام و روم و دار الملک هندوستان بل معظم روی زمین کوتاهی سخن از حد زمین فرنگ تا مرزبوم اجمیر هند و ازین سوی نهر فرات تا آنسوی فاراب که مابین رود نیل و شط سیحون واقع است از زور [۳] [...]ن و ضرب شمشیر

---

(۱) ن[وجود امیر طراغائی بلند اختر است - و صدف تربیت] الف

(۲) ن[آنحضرت به سی و پنج سال و شانزده روز رسید دوازدهم رمضان المبارک سنه]ل

(۳) ن[تدبیر ال

مانند خورشید عالم گیر زیر تیغ و نگین آوردند - و بر تختگاه چندین صاحب تخت و تاج مستولي شده خداوندان آنرا مستاصل یا باج ده و خراج گزار ساختند - و در سنه هشتصد و یک فتح هندوستان نمودند - بعد از دو سال بعزم تسخیر حلب متوجه شده سر تا سر ولایت شام بدست آوردند - سال دیگر با یلدرم بازید جنگ صف انداختند و پس از کارزارهای نمایان خوندکار را اسیر و دستگیر نموده تمام مملکت روم را مسخر ساختند - و در سنه هشتصد و هفت سر سواری دارالمرز و جبال فیروزه کوه مفتوح ساخته و از راه نیشاپور بماوراء النهر تشریف ارزاني فرموده عزم جهاد بلاد ختا را بحلیهٔ جزم آراستند - چون سر زمین خطهٔ فاراب که بالفعل باترار معروف است از اعتبار سر افرازي نزول همایون پایهٔ ارتفاع درجات از چرخ دوار گذرانید - در عرض آن حال عارضهٔ ناملایم عارض ذات مقدس آن مرکز منطقهٔ جاه و جلال و محیط دایرهٔ دولت و اقبال شد - و مزاج مبارک آنحضرت که باعث تعدیل امزجه و تقویم طباع عالمی بود از نهج اعتدال انحراف یافت و امتداد مدت بیک هفته کشیده - اطبا عجز خود را معاینه دیده ناگزیر از دستبرد قضا که بالای همه دستها ست بر نیامده دست از معالجه کشیدند - بالجمله در روز چهار شنبه هفدهم شعبان المعظم سال هشتصد و هفت آنصاحب نفس ملکي و ذات قدسي از سروش غیبي ندای یا ایتها النفس المطمینه امر مطاع ارجعي بگوش هوش نیوشیدند - و از فحوای منْ یخرج من بیته مهاجراً الی الله بسارت وافي اشارت و نوید سراپا امید فقد وقع اجره علی الله دریافتند - و بشوق استیفاء اجرای آن وعد موفی ازین دار البلا هجرت فرموده تا جوار رحمت حق تعالی و اجزای عالم خانهٔ بالا شتافتند - در آنوقت سن شریف آنحضرت هفتاد سال و یازده ماه و بیست و دو روز قمري و شصت و هشت سال و دو

ماه و دوازده روز شمسي رسیده بود که این واقعهٔ جانکاه بغاگاه وقوع یافت - نعش مبارک آنحضرت را که همدوش رضوان و مغفرت حضرت عزت بود از انزار تا بسمرقند که مسافت آن هفتاد و شش فرسنگ است سایر ارکان دولت و اعیان حضرت دوش بدوش رسانیدند - یکی از سخنوران در تاریخ ولادت و جلوس آنحضرت این رباعي در سلک انتظام آورده *

* رباعي *

سلطان تمــــر آنکه مثـــل او شاه نبود
در هفصـد و سي و شش آمد بوجود
در هفصد و هفتـاد یکی کرد جلوس
در هشتصـــد و هفت کرد عالم پدرود

بموجب وصیت آنحضرت روبروی گنبذ سید برکه دفن نموده گنبذی عالي بنا در آن اساس نهادند *

نور آگین شدن مکتب تعلیم ظاهري از فروغ جلوس همایون این چهره کشای اسرار عالم قدسي و دانای رموز آفاقي و انفسي

هرچند از آنجا که برگزیدهای لطف ازلي با کمال استعداد ذاتي و قابلیت اصلي از دبستان تعلیم الهي ادب آموزي نموده دیگر کار بآموزگار ندارند - و نظر یافتگان عنایت سرمدي از دانشکدهٔ فضل نامتناهي حکمت اندوزي کرده از ناز تعلیم ادبیان سخن پرداز بی نیاز مي باشند - درین صورت این منتخب مجموعهٔ ایجاد را باوجود رتبهٔ کمالات و نهایت معرفت باسرار مبدأ و معاد مکتب نشین علوم رسمي نتوان گفت - و این رازدار

مبداء فیض را دبستان گزین استفادهٔ فنون دانش ظاهري - فکیف آموختن
خط و سواد - نتوان نوشت - چه تهمت سواد خواني بر مردم دیدهٔ دانش
و بینش دچه روی توان بست - و ادب آموز عقل مجرد را ابجد خوان
چگونه توان نوشت - لیکن بنابر آنکه حفظ ظاهر در کار است . ملاحظهٔ
عالم صورت ضرور و ناچار - نظر بدین معنی کلک وقایع نگار زبان گزیده
میگوید - که چون سن شریف آن چراغ دودمان صاحب قران که با بقای
ابد قرین شود بچهار سال و چهار ماه و چهار روز رسید تختهٔ تعلیم قرآن
کریم در کنار و بر آن گزیده سواد خوان رقم لوح و قلم همسر لوح محفوظ گشته
صدر مکتب از حضور پر نورش رونکش دارالحکمت یونانیان گردید - و چون
لوحهٔ تعلیم در کنار و بر آن نور دیدهٔ امید اب و جد که بالغ نصیب کامل
نصاب خرد است قرار گرفته ترکیب ابجد از آن فرد کامل انواع عالم ایجاد
کمال پذیرفت - بسی بر نیامد که بتفصیل تحصیل فصول ابواب دانش
نموده در جمیع فنون فضایل دقایق نکته فهمي را باعلی درجات کمال رسانید -
و در عرض اندک مایه مدتی بی آنکه کار بطول کشد هیولای خط نیز
صورت درست پذیرفته تختهٔ مشق از ریختهٔ قلم مشکین رقمش چون صفحهٔ
رخسار نو خطان بحسن خط زینت گرفت - جامع فضایل کسبي و وهبي
قاسم بیگ تبریزي سر آمد شاگردان مولانا میرزا جان و منتخب نسخهٔ
قانون حکمت یونان حکیم دوائي گیلاني بمنصب تعلیم آنحضرت پایهٔ
سرفرازي یافته - و همچنین صاحب فضایل صوري و معنوي شیخ ابو الخیر
برادر علامي ابو الفضل و قدوهٔ ارباب حال و قال شیخ صوفي از شاگردان
جامع العقول و المنقول میان وجیه الدین گجراتي بدین سعادت اختصاص
پذیرفتند - و از جمله اینها درین باب حسن سعي و مساعي جمیلهٔ حکیم
مذکور بنوعي درجهٔ قبول یافت که مکرر بر زبان حقایق بیان مي آوردند که

فی الحقیقت حکیم دوائی آموزگار ما است و حق تعلیم او برما از اوستادان دیگر بیش[1] است - و چون حضرت عرش آشیانی اکبر بادشاه آن مخصوص عنایات ربّانی را از هرگونه کمالی و مزیتی بی بهره نمي خواستند بنابر آن مقرر فرمودند - که بعد از فراغ تکرار درس لمحهٔ بآموختن هنرهای ضربی که تعلیم آن نسبت بعموم عالمیان خاصه سلاطین عظام در انتظام سلسلهٔ نظام دخل کلي دارد اوقات صرف نمایند - بنابرین میر مراد دکني از سادات عالي نسب که در فن کمانداري انگشت نما بود و درین فن دست از صاحب قبضهای وقت برده از دست قضا در قدر اندازي ید بیضا مي نمود - و خلف صدق او قاسم خان که در ایام خلافت آنحضرت بمنصب پنج هزاري ذات و سوار و صوبه داريِ بنگاله فرق عزت بر افراخت - و راجه سالباهن که در برق اندازي بر ابر سبقت مي گرفت و در تیز دستیها برق بدو نمي رسید - و تاتار خان که در دانستن لغت ترکي کمال تفرد اندوخته بود بخدمت تعلیم آنحضرت [1] [...] ن را وسیلهٔ رضامندیِ جناب آلهي دانسته بخوی شیفتهٔ ملازمت بودند که تا دو پهر شب در حضور اقدس مي گذرانیدند - و نیم نفس از ملازمت دوري نگزیده در لباس اکتساب سعادت دوجهاني از خدمت آنحضرت آداب جهانباني حاصل مي نمودند *

---

(۱) ن[نارک مباهات بر افراشتند - ملخص سخن عنایت آنحضرت دربارهٔ تربیت شاه بلند اقبال بدرجهٔ رسید که در انجمن همدم و دمساز و در خلوت محرم و همراز خاص آن حضرت گشته از سعادت منشي و ارادت اندیشي دوربیني آن حضرت [ل] *

بیان ارتحال حضرت عرش آشیاني اکبر بادشاه از عاریت سرای این جهاني و اقامت در منزل روح و راحت جاوداني - و ذکر بعضی سوانح که درعرض آن ایام و بعد ازآن رو داد

از آنجا که آشوبکدۀ جهان جای امن و امان نیست و رحلت خانۀ گیتي مقام اقامت و استدامت نه - دریا دلان درین گذرگاه که همانا نقشی است بر آب حباب آسا خیمه و خرگاه بر سر پا نکنند - و ازین رو خورشید سوادان درین فضاء تنگ میدان که فی الحقیقت جولانگاه هواست ذره‌وار منزل پایدار نگزینند - ازین است که مقربان حضرت و نزدیکان بارگاه عزت خاصه سلاطین دادگر و خواقین رعیت پرور که درین عالم فاني کار دوام سلطنت آنجهاني ساخته اند پیوسته منتظر دعوت داعي حق مي‌باشند - تا هرگاه بحکم حکمت وقت آن در رسد از شدت شوق دریافت آن درجات و مراتب والا بی توقف بجانب شتابند و نعمتی که در عهد الست برای ایشان مهیا شده دریابند - غرض از تصویر این معاني بیان کیفیت انتقال حضرت عرش آشیاني است - مجملی از تفصیل این واقعۀ غم اندوز آنکه درعرض سال پنجاهم تاریخ اکبري موافق سنه هزار و چهارده هجري مزاج وهاج آنوالا مرتبت از مرکز اعتدال انحراف یافته باوجود چندین طبیب حاذق که سر آمد ایشان حکیم علي گیلاني بود دوا و مداوا سودمند نیفتاده معالجه و تدبیر فایده نداد - درین وقت خان اعظم و راجه مانسنگه بملاحظۀ وفاداري و حق گذاري برآن سر آمدند که خسرو مهین پسر

حضرت جهانگیر بادشاه را که خواهر زادهٔ راجه و داماد خان اعظم بود از روی مراعات ببادشاهي بردارند - چون خواست آلهي بامر دیگر و مقتضای تقدیر برین جمله پذیرگشته بود که اهل روی زمین و زمان از پرتو عدل و احسان شاه بلند اقبال سایه نشین کنف امن و امان باشند - لاجرم حضرت جهانگیر بادشاه آگهي یافته از خود با خبر و از معاندان پر حذر مي بودند - و شاه بلند اقبال باعتماد نگهباني آلهي از عذر دشمنان نیندیشیده همه وقت در تیمار داري و خدمتگذاري جد بزرگوار جد و جهد بجای رسانیده بودند که آنحضرت درباب خورسندي ازآن سعادتمند و نا رضامندي از خسرو فصل طویل الذیل بر زبان داشتند - بعضی از ارکان دولت و اعیان مملکت آنان را که سعادت رهنما و بخت کار فرما شد خصوص مرتضی خان بخاري که درآنولا بخشي باستقلال موکب والا بود - از روی حقیقت داني بر همگنان تقدم جسته با جمیع خویشان و منتسبان خویش بقدم اطاعت و انقیاد پیش آمد - و سایر امرا بدو اقتدا نموده سعادت ملازمت دریافتند - آنگاه باقي سپاه و کل سرداران خبیر گروه گروه بخدمت شتافتند *

چون درآنولا مخالفان برقلعهٔ اکبرآباد استیلاء تمام اندوخته بکشاد و بست مداخل و مخارج آن دست یافته بودند - ناچار بادشاه جهانگیر بسایر ایشان پیغامی مشتملبر وعده و وعید و بیم و امید تمام داده از بدی نفاق همگنانرا ترسانیدند - و پیغام دادند که چون مرتبهٔ ظل آلهي و پایهٔ والای بادشاهي بذوات همایون ما تعلق گرفته و تاج و تخت خلافت از پرتو وجود ما زینت پذیرفته - مناسب آنست که مقتضای دستور العمل خرد صلاح اندیش را کار بسته از بیعت و اتفاق حل و عقد تخلف نورزند - دوم نقد دست از کشاد و بست ابواب حصار باز داشته قلعه و ما فیها را باولیای دولت سپارند - و بصوب بنگاله که بنابر تفویض حضرت جنت آشیاني براجه تعلق داشت

ما نیز بر طبق دستور مقرر بدو ارزانی داشته ایم روانه شوند - و چون پیغام با معاندان کوته اندیش رسید با خود اندیشه کرده دانستند که بیش ازین تمرد و طغیان حاصلی ندارد و بی رجوع مردم کار آمدنی این اراده پیش نیست - چه خان اعظم درین مدت نظر بر نسبت خود نموده جمیعتی که درخور مرتبهٔ او بود نگاه نمی داشت و از راجپوتان کوتاه سلاح راجه معلوم که چه می کشاید - خصوص باوجود کثرت مغول و قلت ایشان بملک گیری آمدنی کشور خود را هم از روز اول از دست نمی دادند - و خسرو بنابر آنکه در آن ولا روزی هزار روپیه می یافت ظاهر است که ازین قدر زر چه مایه لشکر بهم توان رسانید - اگرچه خزانه بدست ایشان بود و لیکن چون وسعت دستگاه در تنگی کار بکار نیاید و وجود و عدمش درآن حال برابر بود - بنابر مقتضای این معانی ناچار قلعه بتصرف اولیای دولت دادند و خود بیرون شهر در ظاهر خانهٔ راجه مانسنگه رو بجانب بنگاله فرود آمدند *

چون احوال اکبر بادشاه تغیر تمام پذیرفته از بهبود ناامیدی حاصل شد و نزدیک رسید که از جهان گذران در گذرند - ازین رو که بادشاه جهانگیر از غبار انگیزی فتنه پرستان درین مدت از ملاحظه بادراک سعادت عیادت حضرت والد والا قدر استسعاد نیافته ازین معنی حرمان نصیب بودند - اکنون که کار از ملاحظه در گذشته بود بنابر اندیشهٔ محرومی دیدار واپسین آنحضرت با کمال احتیاط داخل قلعه شده قریب بوقت احتضار بر بالین مبارک حاضر آمدند - و مراسم عیادت و پرسش بجا آورده از فیض نظر آنحضرت ذخیرهٔ ایام مهجوری برداشتند - و بمقتضای وقت ارادهٔ مراجعت نموده شاهزاده محمد خرم را همراه خود بیرون آوردند و بر دروازهای قلعه از جانب خود مردم بنگاهبانی نصب نمودند - درین اثنا چون قضیهٔ قضا

بعد از انقضای یک پهر و هفت گهري شب چهارشنبه دوازدهم جمادي الثاني سنه هزار و چهارده وقوع یافته فردای آن پادشاه جهانگیر باقامت مراسم عزا داري و سوگواري پرداخته - و خود با تمام امرا و اعیان و اکابر سیه پوش گشته نعش آنحضرت را با سایر گردنکشان گیتي و سران عهد تا اسکندره که بفاصله دو کروه از قلعهٔ آگره واقعه است دوش بدوش رسانیده اکثر جای خود نیز بدست آویز دریافت این سعادت سرافرازي دارين اندوختند - و بعد از مدفون ساختن و سایر لوازم این کار بجا آوردن معاودت بدولت خانه نمودند *

روز پنجشنبه بیستم جمادي الثانیه سال مذکور موافق دهم آبان ماه الهي با ساعتی که سعد اکبر یعني مشتري کسب انواع نیک اختري ازآن میکرد - و نظرات سعود آسماني دریوزهٔ نظر سعادات جاوداني ازآن مي نمود - آن سرور افسر سروري را از تارک مبارک تزئین داده اورنگ سلطنت را از جلوس اقدس نو آئین و انجمن عقد بیعت را نور آگین ساختند - و قبهٔ بارگاه خلافت روی زمین را رونق مهر و ماه نموده قوایم آنرا باوج این والا خرگاه بر افراختند - صفحات زر از پهلو کشاده روی سکهٔ نام نوازش دیگر روی نا روائي ندید - و درجات منبر از القاب نام والایش چه پایهٔ پایها که بر خود نچید - خرد و بزرگ اوامر و نواهي این دولت سترگ را گردن نهادند - و از دور و نزدیک سرکشان بقدم اطاعت و انقیاد پیش آمدند - چنانچه از رایان خود رای هند بجز رانا دیگر را نافرماني بخاطر نماند - درینصورت تصویر این معني در آئینهٔ رای گیتي آرای پادشاه جهانگیر رو نمود که مهم آن نابکار را بر دیگر کارهای سلطنت مقدم داشته سزای عصیان او را در کنار روزگار او گذارند - بنابرین سلطان پرویز را باتالیقيِ آصفخان جعفر نامزد این مهم فرموده با لشکر گران سنگ بآهنگ

استیصال آنمخذول دستوری دادند - چون از روز نخست سر انجام هرکاری نامزد کار گذاری کامگار شده لاجرم گره کشائي این عقدهٔ دشوارکشا نیز بناخن تدبیر این شاه آفاق گیر حوالت گشته بود - چنانچه اکبر بادشاه را در ایام شاهزادگي برای سر کردن این کار تعین فرموده بودند و بنابر وجه مذکور این مهم را نسقی شایسته صورت نه بسته بود - ناچار ایشان نیز درین نوبت کاری نساخته معاودت نمودند - در آخر امر بمحض توجه این والا مرتبت سر انجام بسرا یافت - چنانچه در مقام خود انشاء الله تعالی به تفصیل مذکور خواهد شد *

روگردانیدن خسرو از خدمت حضرت خلافت منزلت و ذکر بعضی از وقایع

بر صاحبدلان صاحب نظر که ابصار بصایر شان از کحل الجواهر تائید و توفیق جلا پذیرفته پیوسته بنظر عبرت نگر تماشای رنگ آمیزیهای قضا و قدر میکنند پوشیده نیست - که چون عنایت حضرت ایزدي هرگاه خواهد که عالمی بکرشمه بیاراید و جهانی بگوشهٔ چشمي گلستان نماید - [۱][...] چمن پیرایان چار داغ ابداع خار موانع از سر راه پیشرفت کار بردارند آنگاه سایر مواد در آمد آن امر رفته رفته از قوه بفعل آرند - تا شاهد حصول آنمراد بر وفق اراده از خلوتکدهٔ غیب به پیشگاه [۲]ع[حضور] جلوه نماید - محصل این سیاق صدق انتظام بر تمهید مقدمات دولت و تشیید مباني شوکت و حشمت این والا گوهر در مبادئ احوال انطباق تمام دارد - چه بنابر آنکه در روز ازل منصب جهانباني بدآنحضرت تفویض

(۱) ن[نخست]ل (۲) ع[ظهور]ل

یافته بود - و لاجرم از آغاز وجود این مظهر موعود تا هنگام جلوس مسعود که الحمد لله کار عالمی شده و مقاصد خاص و عام حسب المرام برآمده - هر نحو عائقی که حجاب فتح الباب مدعا آمده بدآنسان دفع شد که همانا هرگز نبوده - و شاهد صدق این معنی و گواه راستین این دعوی انجام احوال سلطان خسرو شاهزادهٔ کلان است - چون او از رزق خبرت و نصیب بصیرت بهرهٔ نداشت و از بینش عواقب امور بغایت دور بود همواره در خاطر راه خیال محال دادی - معهذا برخی از فرومایگان ناقص فطرت چه بمقتضای بی بصری و بدگوهری و چه بقصد شورش انگیزی و فتنه گیری بر آن سر بودند که او را خمیر مایهٔ آشوب و فساد نموده بدین بهانه دست آویز تطاول و دراز دستی فرا چنگ آورند - و همچنین جمعی پریشان حال پراگنده مغز از ملازمان هوا خواه او رفته رفته آن اقبال دشمن را فریفته بر آن داشتند - که بدست ادبار سلسلهٔ اقبال ناممکن بجنبش آورده بپای بی سعادتی هنجار عصیان خدای مجازی بپیماید - لاجرم پیوسته درپی آن بود که اگر از همراهی وقت فرصتی یابد و از مساعدت روزگار رخصتی - بیدرنگ آهنگ راه گریز نموده بطرفی شتابد - غافل ازآنکه نا داده نتوان گرفت و نا نهاده نتوان برداشت - و آهنگ فیروزی بر روزی نا مقدور با قدر برابر شدن و با خدا مبارزت کردنست - و بالجمله باوجود این مراتب بروفق مقتضای قضیه الخاین خایف و الغادر حاذر بستیز بخت و لجاج دولت برخاسته ساز راه گریز نموده - و بی مقصدی معلوم با مجهولی چند در شب یکشنبه هشتم ذی حجه سال مذکور از اکبرآباد برآمده راهی طریق بی راهی گشت - و چون بهیچ وجه راه دوری نداشت ناچار روانه رو به پنجاب گردید - بادشاه جهانگیر از فرار او خبردار شده همان شب مرتضی خان میربخشی را بسبیل منقلا تعین

فرموده دستوري تعاقب دادند - و این شاهزادهٔ والا گوهر را به [۱][حمایت]ع خود درآگره گذاشتند - و اسلام خان شیخ زاده و اعتماد الدوله و خواجه جهان و رای سنگه بهوریته را همراه داده خود بنفس نفیس قبل از طلوع طلیعهٔ بامداد باستعداد لشکر مطلقا مقید نگشته بر سبیل ایلغار بتعاقب او راهي گردیدند - چون خسرو بنواحي متهرا رسید حسن بیگ شیخ عمري که دریناولا از حکومت کابل معزول گشته روانهٔ درگاه بود بآن نا برخوردار برخورد - و از کمال سلامت صدر و سادهٔ دلي بل از غایت کول منشي و بی ما حصلی بدمدمهٔ افسونش از راه رفته بدو معاً از راه برگشت - سلطان باستظهار او قوي دل شده بسرعت تمام خود را به لاهور رسانید . و ازین جهت که اولیای دولت قاهره قبل از وصول او برین معنی آگاهي یافته با خود قرار تحصن داده بودند - و در استحکام باره و استعداد اسباب قلعداري کوشیده و مداخل و مخارج را مسدود ساخته مستعد مدافعه و مقاتله و آمادهٔ پیکار و کارزار شده بودند - بی دست و پا آغاز دست و پا زدن نموده بنابر مقتضای وقت بمقام استمالت و دلاسای متحصنان درآمد . و چندی از چاپلوسان چرب زبان و طرز دانان جادو بیان را نزد همگنان فرستاده ابلاغ پیغامهای رغبت افزا رقت آمیز نمود - و مواعید دلآویز خاطر فریب را بلباس ترغیب و ترهیب جلوهٔ پذیرش داده در ضمن این مایه تلبیسات کودکانه وثیقهٔ عهد و پیمان در میان آورد - آن سعادت منشان پاس حقوق ولي نعمت حقیقي داشته بمقام نا سپاسي در نیامدند - و همچنان بر جادهٔ [۲][هوا داري]ع ثبات قدم ورزیده شیوهٔ حق گذاري گزیدند - و بر سر ابا و امتناع پا محکم کرده قطعاً بهمراهي او اقدام نفمودند - مجملا هرچند

---

(۱) ع[نیابت]ل (۲) ع[وفاداري]ل

خواست که باطایف الحیل ایشانرا فریفته شهر را بدست آرد سعي بیحاصل سود نداده اثري برآن مراتب مترتب نشد - ناچار بتهیهٔ اسباب محاصره و فراهم آوردن مردم بی روزگار واقعه طلب پرداخت - و باندک فرصتی همدرآن نزدیکي قریب ده هزار تن از خود سران بی سر و پا بنابر امیدهائی دور از کار بدو پیوستند - و چون اتفاق این مستی فتنه جوی آشوب پرست که از دستان او پا خورده بودند دست بهم داده - سلطان دل بر پیوند اجتماع آن جمع هرجائی بسته درین سر هوای مقابلهٔ خیل اقبال در دماغ جای داد - و از وصول خبر مرتضی خان که با چهار هزار سوار دلیرانه مي آمد صلاح در آن دید که پیشتر رفته راه بر خدمهٔ لشکر سیلاب اثر بندد - چون باین اندیشهٔ کوتاه رو براه نهاده در کنار رودبار بیاه بآن سعادتمند یار دولتخواه بر خورد - بمجرد رسیدن بی ایستادگي و تدبیر چون مشتی خاشاک که خود را روکش افواج بحر امواج کند بر دریای لشکر طوفان اثر زد - و باندک زد و خوردي شکست درست خورده رو گردان شد - چنانچه آن بیراهه رو را تا لاهور هیچ جا دست ازکار رفته لگام وار پای در رکاب ثابت گیر نگسسته بیدست و پا بپای مرکب بادپا راه و بیراه مي نوشت - و لهذا در عرض آن مسافت چای عنان بارهٔ ادبار نتافته یکسر بشهر بشتافت - و در آنجا نیز ثبات قدم نورزیده راه هزیمت پیش گرفت - و رفته رفته در دریای چناب چون خس در گرداب راه بیرون شدن نیافته دستگیر پاداش کردار خود گردید *

چون خبر فتح مرتضی خان و گرفتاري خسرو و حسن بیگ از اخبار شمس تولکچي که بر سبیل یام شتافته در سر پل گوبند وال خود را رسانیده بود به جهانگیر بادشاه رسید - آنحضرت از استماع خبر بعایت خوشحال شده او را خوشخبر خان خطاب دادند - و از آن مقام با سرعت تمام متوجه

شده کوچ بکوچ به دارالسلطنت لاهور شتافتند - و کنار دریای راوي سر منزل افواج محیط امواج شده خود به نفس نفیس درباغ میرزا کامران ورود اقبال و نزول اجلال فرمودند - و حکم اشرف شرف صدور یافت که محمد شریف ولد خواجه عبد الصمد شیرین قلم که در آنولا از خطاب امیر الامرائي و پایهٔ والای وکالت سرافراز بود سلطان خسرو و حسن بیگ را بحضور پرنور آورد - چون فرموده بتقدیم پیوست آن محرک سلسلهٔ عدم عقل را زنجیر فرموده زندانی ساختند - و حسن بیگ به بدترین وجهی جزای قبیح اعمال خویشتن یافته باعث عبرت دیده وران و عبرت دیگران شد - و سایر گروهانرا که در حقیقت پاداش آشوب انگیزي و فتنه گري بود چون خاک شان بخود نمي گرفت و آب بر نمي داشت بجزای کردار ناسکار بر دار کردند - و آن مشتی ذلیل ازل و ابد را که خار راه آرامش روزگار شده بودند گل عار سر دار ساختند - چون اولیای دولت ابد پیوند از پرداخت این مهم اهم بالکلیه باز پرداختند - و از هیچ راه در خاطر اشرف نگراني جز الم دوري صوري این والا گهر نماند - هوای گلگشت فضای روح افزای خطهٔ کابل که از دیر باز مکنون ضمیر انور بود بتازگي باعث انبعاث شوق نهفته گردید - بنابر اینکه سیر تنزهات آن گل زمین بهشت آئین بی فیض حضور نو بهار ریاض اقبال و تازه گل گلشن جاه و جلال مرضي خاطر عاطر نبود - لاجرم بی توقف منشور عنایت آمیز دربارهٔ طلب این شاه بلند اقبال و سایر مخدرات و خزاین از موقف جاه و جلال صدور یافت - آن عالي فطرت بمجرد وصول فرمان عالیشان با جمیع بیگمها و مجموع کارخانجات بیوتات دوازدهم ربیع الاخر سال هزار و پانزده هجري

آغاز ابتسام غنچهٔ بهارستان جاه و جلال شاه بلند اقبال سلطان خرم از مطلع عظمت و اجلال و ظهور انواع عنایات حضرت خلافت مرتبت جهانگیر بادشاه در حق آنحضرت و خواستگاری نواب ممتاز الزمانی بنت یمین الدوله آصف خان

بحکم آنکه برگزیدهای عنایت الهی از عموم عالمیان بکرامتهای خاص اختصاص یافته اند - و تربیت دیدهای فضل نامتناهی خاصه متکفلان عهدهٔ امر خلافت و متحملان بار امانت از عامه برایا و کافه رعایا بمزید فضایل و مزایا امتیاز دارند - لاجرم آن نظر یافتگان تائید حق تعالی را نظر به سایر مردم دقایق پیش بینی و ژرف نگاهی در درجهٔ علیا می باشد - و مصداق این حال صدق فراست و دریافتهای نهادی حضرت جهانگیر بادشاه است - چون آنحضرت به پرتو اعلام الهام ربانی و اخبار تلقین آسمانی دریافتند - که این سایه پرورد آفتاب عنایت ابدی بامداد روز نشور شمع انجمن افروز دودمان دولت حضرت صاحبقران اعظم خواهد بود - بنابر آن بمقام ترقی احوال آن برگزیدهٔ عنایت ربانی که حضرت عرش آشیانی اکبر بادشاه نیز آن سرور را از سایر شاهزادها برگزیده بودند در آمده بالفعل آن شایستهٔ ارتقای اعلی مراتب معلیه و مدارج علیه را از تفویض منصب هشت هزاری [1] [...] سوار به ضابطهٔ دو اسپه سه اسپه مزید اعتبار بخشیده بعنایت [2] [...] تومان و طوغ سر افراز

(۱) ن: پنج هزار [ل]

(۲) ن: علم و [ل]

و بنوازش نقاره بلند آوازه گردانیدند - و از مرحمت آیدب دیرین سرت بر افراخته بعاطفت بارگاه سرخ که خاصهٔ دولت‌خانهٔ والا یا مخصوص ولی عهد می باشد اختصاص دادند - و نیز تنفیذ احکام مناشیر رسالت آن حضرت تفویض رفته مهر اشرف اورک که مدار اعتبار فرامین بر آنست - و سررشتهٔ انتظام رتق و فتق و بست و کشاد مهام این دولت جاوید بنیاد بآن وابسته بنساء بلند اقبال سپردند - اگرچه از روی ظاهر تمشیت امور سلطنت برای رزین این والا گهر حوالت نمودند - و لیکن باطناً در لباس عطای این خاتم سلیمانی خلافت روی زمین بزیر نگین آن زینت بخش تاج و نگین درآمد - و سرکار حصار فیروزه نیز بجاگیر عالی مقرر شد - و بر زبان الهام بیان گذشت که بسنت سنیهٔ آبای عظام عمل نموده این سرکار را که پیوسته به ولیعهد مقرر می باشد از روی شگون و برکت بر آن گرامی فرزند اقبالمند عنایت فرمودیم

از آنجا که طبع فیض رسان بادشاه والا جاه بانواع مهربانی و فیض رسانی مجبول بود پیوسته بر آن بودند که بقدر امکان آثار عدل و برکات احسان این والا مرتبت تا بقای جهان شامل حال آیندگان نیز بوده باشد - و اهل زمان مستقبل هم بمیامن سعی جمیل آنحضرت مرفه الحال بوده از فیض الطاف عام بی نصیب نمانند - بنابرین معانی همواره هوای این معنی از فضای خاطر فیاض سر بر میزد - که آن برومند نخل ریاض خلافت را با نو نهالی از سرا بوستان نجابت پیوند بخشند - تا ببرکات نتایج اقبال و مآثر کرامت ذات و صفات آن نور حدقه دولت عظمی از سر نو ببالیدن در آید - و از نوبر احسان و ثمرهٔ لطف کام جهان و جهانیان بر آید - لاجرم روز پنجشنبه شانزدهم فروردی ماه دویم سال جلوس جهانگیری مطابق هفتم ذیحجه سنه هزار و پانزده هجری در ساعتی مختار که نظر سعادت سعود

اني متوجه ادراک انواع استسعاد بود و اوضاع افلاک وانظار انجم بر وفق مراد شهنشاه والا جاه - نواب قدسي القاب ممتاز الزماني که از عالم بالا بزین مکرمت والا سرافراز گشته بود بحسن تقدیر ایزدي ازین سعادت [۱] [...] ممتاز شده بجهت مقارنت آن فرخنده اختر امتیاز یافته مختار رای انور شد - و بنابر رسم نامرد چنانچه روش معهود و آئین مقرر اهل روزگار است دست مبارک انگشتر سعادت نگین در انگشت کهین آن مهین بانوی زمان و رابعهٔ نفات آسمان جای دادند - درین ایام که هلال حلقهٔ خاتم در دست آن بدر فلک عفت و مهر آسمان عصمت رونق نیر اعظم گردید - سن شریف آن مشتري طلعت زهره جبین بچهارده سال و چهار ماه و بیست روز هلالي رسیده بود - بالجمله آن عقیلهٔ قبیلهٔ مکارم و مفاخر و کریمهٔ دودمان فضایل اوایل و اواخر صبیهٔ رضیهٔ خان والا مکان میرزا ابو الحسن مخاطب به آصف خان است خلف صدق دستور اعظم میرزا غیاث بیگ مخاطب باعتماد الدوله ولد خواجه محمد شریف رازي که از دودمان اعیان آن ولایت است - و والدهٔ ماجدهٔ نواب ممتاز الزماني دختر والا اختر میرزا غیاث الدین علي قزویني مخاطب بآصف خان که در زمان جلال الدین محمد اکبر بادشاه میر بخشي باستقلال بود - و جعفرخان که برادر زادهٔ او بود ببال او پرواز نموده در ملازمت عرش آشیاني باعلی درجات دولت رسید *

چون خاطر اقدس را از همه جهت فراغ کلي روی نمود - و هوای گلگشت نزهت آباد کابل دامن دل آن مالک رقاب صاحبدلان را بجانب خویشتن کسیده ازین راه خاطر عاطر را بدآن سو کشش تمام رو نمود - لاجرم قرین دولت و سعادت از دار السلطنت لاهور این والا گهر را دولت

---

(۱) ن[الدي]ل

آسا همعنان و همرکاب نموده بدآن مهبط انوار فیض توجه فرمودند - و در فرخنده روز پنجشنبه هژدهم صفر سنه هزار و شانزده هجري ظاهر آن خطهٔ فیض مظاهر سرمنزل موکب جاه و جلال گردید - و فضا و روح باغ شهر آرا که سرسبز کردهٔ حضرت فردوس مکاني بابر بادشاه است - و تا هنگام به پرتو این نسبت باعث آرایش شهر بود - درینولا از فیض نزول آنحضرت سرمایهٔ آرایش دهر شد - و عرصهٔ دلکشای اورته باغ که حسب الامر شهنشاه والا دستگاه مضرب سرادق عزت و رفعت و مرکز اعلام دولت و سعادت این والا جاه شده بود - چون نشیمنی در خور نداشت بنابر آن حسب الامر عالي عمارتی رفیع بغایت دل پسند اساس داغ دل ارم و غیرت قصور حدایق رضوان و حور گردید

درین ایام سعادت فرجام که عبارت است از ششم ربیع الثاني سال حال جشن وزن مبارک قمري سال شانزدهم از عمر ابد پیوند این بلند اقبال در دولت سرای آنحضرت آرایش پذیرفته ابواب سعادت و نیک اختري بر روی روزگار جهانیان کشوده شد - و کنار و بر آرزومندان زر ریز و جیب و دامن مفلسان درخیز گردید - اگرچه درین دولت خانهٔ والا تا غایت وزن قمري بجهت شاهزادهای کامگار معهود نبود - لیکن چون درین نزدیکي از رهگذر اختلاف هوا فی الجمله انحرافی بمزاج وهاج این باعث استقامت و سرمایهٔ اعتدال لیل و نهار راه یافته بود - در آن روز حضرت خلافت مرتبت بنابر رسم عیادت تشریف اشرف بمنزل شریف این بلند اقبال ارزاني داشته بودند - و بحسب اتفاق آن روز مبداء سال شانزدهم از عمر ابد قرین آن سرمایهٔ بقای دولت دودمان حضرت صاحبقران بود - لاجرم بجهت بهجت اندوزيِ خاطر آن گرامي منزلت را بدین عنایت خاص اختصاص بخشیدند *

روز جمعه هفتم جمادي الآخرة سال مذکور موکب منصور از سیر نزهت کدهٔ کابل چون طليعهٔ افواج بهار مدوجه سرسبز بوستان جاوید ربیع هندوستان گردید - و بعد از ورود اقبال چندی در دار السلطنت لاهور اتفاق اقامت افتاده ازآن [۱] [مقر] عزت رایات سعادت آیات بصوب دار الخلافهٔ آگره ارتفاع یافت - و در نواح آن موطن اقبال موکب فیروزي بجا آمده آذین جشن نوروزي سرمایهٔ آرایش روزگار و پیرایهٔ تزئین لیل و نهار شد - و دوم روز فروردین ماه سال سیوم جلوس موافق چهاردهم ذیحجه سنه مذکوره دولتخانهٔ مبارک از نور قدوم اقدس رشک فرمای ایوان هفت طارم مقرنس و غیرت افزای نهم رواق ملک اطلس شد - و بعد از دو روز دیگر بجهت تفرج عمارت این بلند اقبال که در جوار دولتخانهٔ والا واقع است - و دزین ولا عمارات قدیم آنرا که بنا نهادهٔ محمد مقیم و یرخان بود از بنیاد انداخته نسیمن‌های بادشاهانه بنابر امر عالي بجای آن اساس گذاشته بودند - فیض ورود بدآن منزل بهشت آئین مبذول داشته پرتو قدوم انور ساحت آنرا نور آگین ساخت *

بیان خواستگاري نمودن حضرت خلافت منزلت صبیهٔ صفیهٔ مظفر حسین میرزا صفوي بجهت شاه بلند اقبال خرم

چون اصالت امهات عمده ترین اسباب کرامت و جلالت اولاد و نجابت والدات شریف ترین باعث شرافت و نباهت ابنای سعادت نهاد است - چنانچه تجربه نیز بر طبق حقیقت این معني ادای شهادت

(۱) ع [مصر] ل

میفرماید - بنابرین بخاطر حضرت خلافت مرتبت رسیده بود - که کریمهٔ دودمان نجابت و اصالت و اختر برج شرف و جلالت اعنی صبیهٔ رضیهٔ مظفر حسین میرزا صفوی را نامزد این والا حضرت نمایند - و چندی بنابر تاثیر عوایق روزگار آن کار خیر بحیز تاخیر افتاده در عقدهٔ تعویق وقت مانده بود - تا در اثنای سال چهارم از جلوس اقدس بمقتضای ارادهٔ خاطر مقدس بر وفق مراد بظهور آمده مراسم خواستگاری سمت وقوع یافت - و در ماه رجب المرجب سنه هزار و نوده هجری مطابق هجدهم آبان ماه سنه پنج جلوس جهانگیری که سن مبارک این بلند اقبال بعقد عشرین عسرت آئین رسیده بود - مجلس بهشت آئین طوی روی در منزل سعادت محفل علیا حضرت مریم مکانی والدهٔ ماجدهٔ حضرت جهانگیر که بدولتخانهٔ بردست پیوند پیوسته بود انعقاد پذیرفت - و در اسعد ساعات مقارنهٔ ماه با خورشید و مقارنهٔ برجیس بناهید وقوع یافت - چون ازین فرخنده منزل بشرف محل آن بلند اقبال که متصل دولتخانهٔ اشرف واقع است - و دریفولا بنابر فرمودهٔ آن عالی مرتبت درین گل زمین عمارت سپهر مرتبه اساس یافته بود انتقال شریف روی داد - ازین رو تازگی رشک شرف خانهٔ مهر انور گشته مفرات منازل ماه منیر پذیرفت - حضرت خلافت مرتبت بدین محفل نشاط تشریف قدوم ارزانی داشته یک شبان روز از پرتو حضور مفیض النور باعث آرایش بزم عشرت و موجب ازدیاد مواد سرور و بهجت گشتند - و حضرت شاه بلند اقبال نفایس امتعهٔ روزگار بر سبیل پیشکش کشیده از وفور درم و دینار که بهرسم نثار پاشیده بودند خورشید آسا بام و در روزگار را در امسان زر گرفتند - و هنگام توجه آنحضرت از دولت سرای سعادت تا درگاه دربار گردون اعتبار اقمشهٔ هر دیار که رشک فرمای پرند زربفت و غیرت افزای قصب سیمکش ماه بود -

حسب الامر اقدس بطریق پا انداز گسترده روی زمین را روکش ملک اطلس گردانیدند*

اکنون درین مقام بنابر تقریب ذکر مظفر حسین میرزا به بیان حسب و نسب میرزا و اتیان سبب استسعاد بدین دولت عظمی می‌پردازد - آن والا نژاد خلف سلطان حسین میرزا ابن بهرام بن شاه اسمعیل است - و چون ولایت قندهار را در سال سیوم جلوس اکبری محمد خان قلاتی حسب الامر بشاه طهماسب داد - شاه بسلطان حسین میرزا [برادر زادهٔ] خود تفویض نمود - و روزگار میرزا در سال بست و یکم اکبری سپری شده ازو چهار پسر ماند - مظفر حسین میرزا و رستم میرزا و ابو سعید میرزا و سنجر میرزا - از آنجا که وفاق میانهٔ اخوان باوجود عدم توافق آرا و تخالف آهوا کمتر اتفاق افتد چه جای آنکه پای ملکی و ولایتی درمیان باشد - لاجرم هنگامهٔ نفاق گرمی پذیرفته رفته رفته بفریب و افساد نا دولتخواهان التهاب شعلهٔ فساد اشتداد یافت - و سر انجام کار چون انصرام معامله و فیصل امر جز قطع و فصل شمشیر بران دست نمی داد - لاجرم تیغ بر روی هم کشیده مکرر بر یکدیگر زدند - و بهم در آویخته از طرفین خونها ریختند - و درعین داد و خورد نخست رستم میرزا بنابر کار فرمائی سعادت و راهنمائی بخت راه وادی به اندیشی برده در ماه مهر سال سی و هشتم جلوس اکبری با برادر خود سنجر میرزا و چهار پسر خود مراد میرزا و شاهرخ میرزا و حسن ابراهیم و چهارصد سپاهی قزلباش بموطن دولت نامتناهی رسید - اکبر بادشاه نهایت تعظیم و تکریم دربارهٔ او بظهور آورده بتفویض حکومت صوبهٔ ملتان و برخی از محال بلوچستان به منصب پنجهزاری پنج هزار

(۱) ع‌ل برادر [آل]

سوار مقرر ساختند - و متعاقب او ابو سعید میرزای مذکور نیز در اسعد دار همین سال بدربار سپهر مدار رسیده نهایت رعایت یافت - چون خبر این مراحم بی پایان به مظفر حسین میرزا رسید - و از قرب و جوار میرزا رستم که در مقام انتقام بود استخلاص قندهار را که باستظهار عساکر ظفر آثار دور از راه نبود نزدیک بکار یافت -- لاجرم بنابر آموزگاری سعادت و ترغیب و ترهیب امید و بیم که هریک علت ارتکاب امور عظیمه اند - بمقام خیر اندیشي خویش آمده نخست والدهٔ خود و بهرام میرزا پسر کلان خود را بخدمت فرستاده اظهار ارادهٔ آمدن نمود - چون فرستادگان رسیده مقصد را بعرض اعلی رسانیدند - آنحضرت میرزا بیگ قدیمي را با منشور عاطفت آمیز رغبت آموز ارسال داشتند - میرزا از در تعظیم و تکریم در آمده باستقبال آن بار نامهٔ مباهات بر آمد - و از راه اظهار کمال ارادت و عقیدت روی زر و سر منبر آن خطه را از سکهٔ نام و خطبهٔ القاب سامي آنحضرت نور اندود و سعادت آمود نمود - و بساه بیگخان که از جانب آنحضرت نامزد حکومت آن حدود شده بود - قلعه را تسلیم نموده خود با سه پسر دیگر حیدر و القاس [1] و طهماسپ و ده هزار خانه زاد قزلباش رو بدربار گیتي مدار آورده پنجم شهر یور سال مذکور بانجمن حضور پرنور رسید - و صد اسپ عراقي و دیگر تحف و نوادر برسم ره آورد از نظر انور گذرانید - از آنجمله مار مهرهٔ بود که چون آنرا بر موضع گزش مار بستندی بحرکت در آمده همگي زهر را از بدن مار گزیده کشیدی - و ازین راه دفع غائلهٔ سم نموده علت شفا گستی - مجملا با سائر فرزندان و همرهان مورد مراحم بی منتها گشته به منصب پنج هزاري و جاگیر سنبهل عاطفت پذیر شد *

---

(۱) این اسم شاید که الیاس باشد - لاکن بهرسه نسخه القاس نوشته شده *

ذکر نهضت جهانگیر بادشاه باداز نشاط اندوزي بهصید گاه باري وظهور سبکدستي از بادشاهزاده خرم در انداختن شمشیر بر شیر

چون بتاریخ آذر ماه سنه پنج جلوس جهانگیري آنحضرت متوجه صیدگاه باري گشتند - بحسب اتفاق روزی در اثنای شکار یوز که تا آخرآن روز کشیده بود جمعی از قراولان معروض رای اشرف گردانیدند - که دریں نزدیکي تنومند شیری قوی هیکل خفته که همین ساعت سرپنجهٔ صولت بگوزن افگني بر کشوده نیمی از آن شکار بکار برده - چنانچه از غایت سیری سست آهنگ و گران خیز است - دریں صورت صید آن بی غائلهٔ آسیب قراولان و گزند پیادگان دست مي تواند داد - و از آنجا که شعف جهانگیر بادشاه و شاه شیر شکار بشکار شیر بود - بی تهیهٔ ما یحتاج این نوع صید که عبارت از حلقهٔ فیلان و اجتماع اهل جرگه است عنان بشتاب سپرده بشاه بلند اقبال رکاب برکاب متوجهٔ آن سمت شدند - چون در شکارگاها هیچکس را اندازهٔ آن نیست که بی رخصت حاضر شود - بنابر قرارداد معهود بجز راجه رامداس و انوپ رای خواص و اعتماد رای و حیات خان و معدودی چند از خدمتگاران و میر شکاران دیگری از همراهي رکاب سعادت کامیاب نبود - چون پلهٔ بندوق نزدیک رسید شیر نمودار شد - اسپ بحکم غلبهٔ هراس طبعي از مهابت شیر فرار پذیر گشت - ناچار خورشید وار از مشرق زین زرین پرتو سعادت بر زمین گستردند - و پیاده پا بدفع آن شرارت نهاد نهاده برسر پاه ایستاده شدند - آنگاه دآهنگ

شیر افگنی در مقام تفنگ اندازی شده بندوق قدر انداز را قضا نفاذ فرمودند - و آن اژدهای دمان شعله دمان دریک نفس سه مرتبه از دمدمهٔ فتیلهٔ آتش افروز یافسون طرازی پرداخته دل از ذخیرهٔ خاطر اندام کش کین‌توز خالی ساخت - چون بمقتضای قضا و قدر اجل جانور در آن وقت مقدر نبود دمی چند در بند عقدهٔ تاخیر شد - لاجرم بالفعل صید آن مقدور نگشته در هر سه مرتبه تاثیر انداز تیر که مانند سهام صائبهٔ تقدیر خطا پذیر نبود ظهور نیافت - چنانچه تیر اول نرسید و ثانی کارگر نیامد - و درین مراتب آن اهرمن سرشت مطلقاً وهم و هراس بخود راه نداده از جا در نیامد - مگر در انداز سیومین که این مرتبه از صدمهٔ تفنگ خشمگین گشته حمله آور شد - و با هیبت و سطوت تمام آهنگ میر شکاری شاهین در دست نموده چون اجل بر آن شد و تیر خود را بدو رسانید - و آن اجل رسیده را از صدمهٔ سرپنجهٔ صولت بر خاک هلاک افگنده باز بجای خود رفت - درین حال حضرت خلافت مرتبت باوجود تنگی وقت از غایت اهتمامی که دربارهٔ شکار شیر داشتند بی‌نیل مقصود تجویز مراجعت ننموده چند گام پیشتر رفتند - و شاه بلند اقبال در دست چپ آن حضرت با دلی قوی ایستاده شدند - و راجه رامداس نزدیک ایشان و حیات خان و اعتماد رای بجانب دست راست قرار گرفتند - و کمال قراول در عقب ایستاده بندوق پر میکرد - چون در اثناء رسانیدن ماشه آن دیو نژاد بقصد حضرت خلافت مرتبت از جا در آمد و تیر کاری نیفتاده از پیش روی او در گذشت - از آنجا که نگهبان حقیقی برگزیدهٔ نظر عنایت خود را در هرحال از آسیب عین‌الکمال نگاه میدارد - آن اهرمن نهاد درکمال خشمگینی و تهوناکی متوجه آن حضرت نشده بسوی انوپ‌رای خرص که پایهٔ بندوق در دست داشت روی آورد - آن قوی دل قطعاً تزلزل

بخاطر راه نداده سر راه برو گرفت - چون حسب الامر اقدس مقرر است
که سپاهیان در شکار شیر حربهٔ بکار نبرند - چنانچه هیچکس یارای آن ندارد
که جمدهر و خنجر نیز بر کمر داشته باشد - ناچار چوبی که در دست داشت
برو انداخت - و آن دد در غایت خشمناکي با سرعت صرصر و صولت اژدر از
جا درآمده بگرمیِ آذر و تندیِ تندر برو حمله آور شد - انوپ رای از صدمهٔ
آن انداز به قفا باز افتاد و شیر اورا در زیر گرفت - چون او دستهای خود را
بحمایت سائر اعضا سپر بلا ساخته بود - نخست هردو ساعد و سر پنجهٔ
رای مذکور درست در یکدیگر شکسته از کار انداخت - چنانچه نزدیک بود
که یکباره کار اورا تمام کند - درین حالت شاه پلنگ افگن شیر صولت که
شادیِ شیر را بنظر انور درآورده انداز شمشیرانداختن داشتند - چون تیغ شعله
آمیغ را جواله نمودند ناگاه در عین فرود آوردن نظر باریک بین دقت نگر
بر انوپ رای افتاد که از هول جان یکدست خود را که جراحت تمام
بدآن رسیده بود از کام شیر بر آورده بر شانهٔ او حمایل کرده - درآن قسم وقت
نازک دست مبارک را از نظرگاه نخستین نگاه داشته در همان گرمي
به نیروی سبکدستي انداز کمر شیر نموده تیغ صاعقه تاثیر را فرود آوردند -
و باوجود آنکه در آنحالت خویشتن داري ظهور رسانیده حفظ خود نموده
بودند - و ازین رو ضربه را آن مرتبه نیرو که اول داشت نماند - از کمال
تاثیر ضرب دست و زور بازو زخم منکر بدآن اهرمن پیکر رسید - و راجه
رامداس نیز ضربی زد - و از آسیب جراحتهای منکر سراسیمه گشته
نیم کشته روگردان شد - و قضا را در باز گشتن بصالح نام چراغچی برگشته
بخت که روزش به شب انجامیده در آن حال شمعی افروخته بحضور
پرنور مي آورد بر خورد - بمجرد رسیدن باد صدمهٔ پنجهٔ آن بلای ناگهان بدین
اجل رسیده چراغ عمرش چنان فرو مرد که همانا از حیات هرگز بر نخورده

بود - درین وقت بادشاهزادهٔ بلند اقبال از کمال نگرانیی باحوال حضرت خلافت مرتبت متوجه خبر گیریی شدند که مبادا از چشم زخم حوادث روزگار آسیبی بدشمنان آنحضرت رسیده باشد - اتفاقاً بندگان حضرت نیز ملاحظهٔ سامي از رهگذر آن بلند اختر اوج اقبال داشته در مقام تجسس احوال بودند - که درین حال آن سرور بخدمت رسیده خاطر مبارک آن دو سپهر دولت از جانب همدیگر بجمعیت کلي گرائید - مجملاً چون آن دو نظر یافتهٔ حفظ و حراست نگهبان حقیقي از سلامت یکدیگر نیایشگریها بدرگاه یگانه ایزد دادار نمودند - حضرت شاهنشاهي پای سریر آرای در رکاب یکران کامراني آورده بوین سر خانهٔ چشم رکاب زرنگار را بتارگي روکش چشم خانهٔ ارباب بصایر و ابصار نمودند - و یکبارگي بارگي سوار کار آن نیم کشته را به ضرب بندوق تمام ساختند - آنگاه قرین دولت و سعادت معاودت نموده متوجه مخیم اقبال شدند - و درین حال حیات خان و راجه رامداس که از کماهیي حقیقت آگاهي داشتند کیفیت احوال از قرار واقع بمسامع جاه و جلال رسانیدند - حضرت خلافت مرتبت بر جرأت و جلادت و سبکدستي و دقت نظر آن والا فطرت در تاریکي آفرین خوان گشته بعد از ادای سپاس گذاریي حضرت باري بدعای روز افزون جاه و جلال شاه بلند اقبال رطب اللسان شدند *

درین آوان که عبارت است از روز پنجشنبه نوزدهم مرداد ششم سال تاریخ جلوس جهانگیري مطابق دوازدهم جمادي الثاني سنه هزار و بیست هجري که شبستان انور شاه والا قدر بنابر فروغ قدوم نور ظهور نیک اختر صبیهٔ کریمهٔ ستوده سیر مظفر حسین میرزا صفوي مشرقستان انوار عنایت ایزدي شده بود - حضرت خلافت پناهي بر سبیل مبارکباد طلوع ثمرهٔ پیش رس این نونهال دولت بی زوال بمنزل اقدس قدوم برکت لزوم

ارزاني داشتند - و ساير پردگيان سرادق عفت را نيز طلب نموده به بسط انبساط پرداختند - و آن كريمهٔ نامور [حورا] ع پيكر را به پرهنر بانو بيگم مسمی ساخته حسب الاستدعاي والدهٔ ماجده بحضرت آن مولود مسعود را به فرزندي ايشان دادند *

درين ايام خجسته انجام جشن نوروزي بآئين هرساله آذين پذيرفته - مربي عالم يعني نير اعظم در تاريخ روز دو شنبه پنجم ماه محرم الحرام سنه هزار و بيست و يک هجري بشرف خانهٔ حمل انتقال نموده سال ششم از جلوس جهانگيري بمباركي و فرخندگي آغاز شد - درين تاريخ دو هزاري ذات بر منصب آنحضرت افزوده تسليم ده هزاري ذات و پنج هزار سوار فرمودند - و در نوروز آينده سال هفتم جلوس بار دو هزاري ذات بر درجهٔ منصب آنحضرت افزوده از اصل و اضافه دوازده هزاري پنج هزار سوار مقرر نمودند *

بيان انعقاد فرخنده محفل عقد همايون فال و ترتيب انجمن جشن قران السعدين جاه وجلال يعني زفاف حضرت شاه بلند اقبال بستر عصمت و خدر عفاف نواب قدسي نقاب ممتاز الزماني صبيهٔ رضيهٔ نواب آصف خان

از آنجا كه همواره كار پردازان كارخانهٔ قضا در عالم بالا مصالح نظم و نسق امور جهان بر وفق ارادهٔ مهيا و آماده مي سازند - و پيوسته

---

(۱) ع [جوزا] ل

دستیاران والا کارگاه قدر در عالم دیگر اسباب مایحتاج معاش و مواد ضروریات معاد جهانیان ساخته و پرداخته می دارند - بنابر آن این فرخنده پیوند همایون ارجمند که در روز ازل حسن انتظام یافته بود - در تاریخ روز جمعه نهم ربیع الاول سنه هزار و بیست و یک هجری مطابق بیست و دو اردی بهشت ماه سال هفتم از جلوس اقدس بظهور پیوست - و بدین وسیله راس المال امانی و آمال و سرمایهٔ رفاهیت احوال و فراغ بال عالمیان دست بهم داد - چنانچه امروز دلیل آن از وجود مفیض الجود چهار شاهزادهٔ بلند اختر کامگار والا که هریک زینت صفحهٔ روزگار و قرة العین ابنای همه دیار و موجب انتظام نظام چهار رکن جهان و سبب امن و امان شش جهت زمین و زمان اند - مانند روز پیدا و چون آفتاب عالمتاب روشن و هویدا است - به نحوی که برکات آثار آن تا روز قیامت بروزگار و ابنای روزگار خواهد رسید - و میامن نتایج آن تا یوم القیام باعث رونق چار بازار عالم و موجب قوام معاملات دار السلطنة آدم خواهد گردید - و در آن فرخنده ساعت که مجلس این عقد ازدواج مقدس میانهٔ سعد اکبر فلک خلافت کبری و زهرهٔ زهرای آسمان عفت در دار الخلافت عظمی شریعت غرا منعقد می شد - سن مبارک شاهجهان بخش جوان بخت که انشاء الله تعالی امتداد بقای آنحضرت تا انتهای مدت روزگار برسد - بر بیست سال و یکماه و هشت روز شمسی و بیست سال و یازده ماه و بیست و یک روز قمری رسیده - و از عمر شریف آن ملکهٔ دهر و مهین بانوی عصر نوزده سال و بیست و یک روز شمسی و نوزده سال و هفت ماه و بیست و پنج روز قمری منقضی شده - و از زمان خواستگاری تا این زمان پنج سال و یکماه و پنج روز شمسی سپری گشته بود - بالجمله درآن روز سعادت افروز همایون بزم طوی بهاراین و خجستگی در منزل شریف عضد الخلافت

العظمی مختار الملت و موتمن الدوله آصف خان که درآن آوان بخطاب اعتقاد خان مخاطب بود قرار یافت - وبدستوري آن دستورالعمل دیوان روزگار کار پردازان نیکوکار تهیهٔ جشن و سرانجام آن . بر وفق دلخواه هواخواهان کردند . و بساط شادکامي وخرمي بکام خاطرهای موافقان گستردند - در آن هنگام عیش افزا که بادهٔ بیغمي و هوای خورمي نشه بخش دماغ عالمي شده بود ، و ساحت آن محفل عشرت از گلگشت پري رویان رشک فرمای صحن گلستان ارم و غیرت افزای عرصهٔ فردوس اعظم گشته - سلیمان روزگار یعنی بادشاه فلک اقتدار بنابر افزایش درجهٔ سرافرازي آن آصف صفات بدین انجمن شادماني تشریف ارزاني فرموده از زیور قدوم انور زینتی دیگر بر آذین آن جشن بهشت آئین بستند - و بکام دل بر مسند عیش و کامراني نشسته برسم شگون و مبارکبادي ابواب نشاط و شادي بر روی خاص و عام کشودند - چنانچه فراغ خاطرها از فروغ شگفتگي جهانی را در پیرایهٔ نور و سرور گرفت - و صفحهٔ زمین چون رخ صاحب‌دلان کشاده پیشاني گردید - رامشگران نیز بمقتضای عام سازها راست کردند و سرود گویان و پای کوبان راه خردمندان زدن گرفتند - از پهلوی لطافت حمایل‌های یاسمن بر و دوش خوبرویان خرمن گل گسته روکش صحن گلشن و فضای چمن شد - و از بالای طراوت گلدستهای چنپا و سیوتي شوریده بلبل شیدا از عشق گل سوری وا سوخته بدوري گلستان ساخت - درین هنگام که هنگامهٔ داد و دهش گرمي داشت و روزگار ادای حق مقام مي نمود - اهل زمانه را بهانهٔ خویشتن کامي و خودرائي بدست افتاده داد کامراني دادند - و از کردون گردان گرو عمر رفته و آینده گرفتند - چون از مراسم این ایام سعادت فرجام، فراغ کلي حاصل شد و روزی چند ازین روز نیک اختري و بهروزي منقضي گشت - حضرت شاهنشاهي با سایر حجاب

گزیدان حجلهٔ عصمت و جمله پرده نشینان سرادق عفت پرتو انوار قدوم بهجت لزوم بر منزل سعادت مجمل شاه بلند اقبال گستردند - و حسب الحکم آنحضرت سامان طرازان کارخانهٔ سلطنت بتازگی جشنی جهان‌آرا آرایش پذیر ساختند و قبهٔ بارگاه رفعت باوج طارم مهر و ماه بر افراشتند - و حضرت خلافت مرتبت درآن محفل عیش و کامرانی یک شبان روز همت والا نهمت بر بسط بساط انبساط و گستردن مسند عیش و نشاط گماشتند *

بالجمله محاسن ذات و صفات آن کریمهٔ دودمان مکارم اخلاق و کرایم اعراق اعني نواب قدسي نقاب، در نظر انور قرة العین سلیمان زمان بمثابهٔ جلوهٔ ظهور نمود - و بحدی دقایق آداب شناسي و مزاجداني و مراتب خدمت گذاري و پرستاري آن ملکهٔ ملک شیم داعلی درجات استحسان رسید - که آن ممتاز طبقهٔ نسوان جهان و سرافراز حوران جنان را از سایر مخدرات شبستان دولت برگزیدند - و بنابر شیوهٔ ستودهٔ والا خداوندان این دولت کدهٔ عظمی که مهین بانوان حرم سرای خلافت کبری را بخطابی والا و لقبی شایسته اختصاص مي بخشند - تا نام نامي ایشان زبان زد خاص و عام نسود - آن علیا جناب را باین اعتبار ممتاز محل بیگم خطاب دادند - و درین کارنامهٔ گرامي هرجا زبان خامهٔ وقایع‌نگار ناچار بایراد اسم سامي آن انسیهٔ حورا نژاد جرأت نماید بعنوان نواب ممتاز الزمانی ممتاز محل بیگم تعبیر خواهد نمود *

در سال هستم جلوس جهانگیري مطابق سنه هزار و بیست و دو هجري که آغاز ابتسام غنچهٔ گلبن جاه و جلال حضرت شاه بلند اقبال بود - از سرابستان دولت آنحضرت و حرم‌سرای سعادت نواب ممتاز الزماني دو گلی در چار چمن وجود بشگفته جبینی غنچهٔ امید و خندهٔ روئی

سپهر ... جیب زری سود - چون این فرخنده ولادت سراسر سعادت از سر نو جهانی را بشگفتگی آورده به تازگی عالمی را طرب و نشاط و بهجت و انبساط آموخت - حضرت خلافت مرتبت با سایر مسند گزینان حرمسرای خلافت بقانون رسم تهنیت ظهور این نوباوهٔ مقدس و میوهٔ پیش رس که ثمرهٔ پیوند تازه نخل سرابستان دولت و اقبال با نونهال ریاض جاه و جلال بود - بمنزل همایون آنحضرت تشریف قدوم اشرف ارزانی داشتند - و آن حضرت محفلی عالی و بزمی دلکش مرتب ساخته مراسم پا انداز و لوازم نثار و پیشکش پرداختند - و کنار و بر نثار چینان را چون جیب غنچه و مشت صدف سرشار زر و لبریز گوهر گردانیدند - و مبلغی گرانمند بصیغهٔ نذر از نظر انور گذرانیده التماس نام نمودند - حضرت خلافت مرتبت آن فرخنده اختر برج اقبال را بحور النسا بیگم نامور فرموده بعنایت خاص فرزند خواندگی خویشتن که اقصی مراتب دولت جاودانی است اختصاص بخشیدند *

بیان موجبات نهضت موکب جاه و جلال جهانگیری بهمعنانی شاه بلند اقبال بصوب دار البرکت اجمیر

چون بعد از سانحهٔ ناگزیر حضرت عرش آشیانی جلال الدین محمد اکبر بادشاه که کم فرصتی خسرو آشفته رای حضرت سلیمان مرتبت را بفتق و رتق و بساط و بست معاملات ممالک محروسه چه بند رخنهٔ ولایات دور دست مجال نداده بفرونشاندن شعلهٔ آتش فتنها که برانگیخته و افروخته بود اشتغال داشتند - در خلال این حال خللی در ممالک جنوبی پیدا شد - تفصیل اجمال مذکور آنکه در عین این حال دنیاداران دکن از فرط کوتاه

نظري بل بنابر كمال بي بصري كه لازمهٔ كهن دار دنيا و فساد انگيزي و فتنه‌گري كه خاصيت ديرينه گيتي است - خلع ربقهٔ اطاعت از رقبهٔ انقياد نموده سر به تمرد و عصيان بر آوردند - بلكه بدين معني بسند نموده خليع العذار و مطلق العنان به تركتاز در آمدند - خاصه عنبر حبشي سياه بخت تيره راي فرصت غنيمت شمرده از تباه انديشي و كم فرصتي كه ناشي از طغيان منشي و ناقص فطرتي او بود - دست تصرف به اكثر محال بالا گهات كه با اولياي دولت ابد پيوند تعلق داشت دراز كرد - و عبد الرحيم خانخانان سپه سالار دكن و خانديس و برار ازآنجا كه همواره انداز گرمي هنگامهٔ سپاهگري داشت - و ازين رو به فتنه پرستي و شورش انگيزي تهمت زدهٔ خاص و عام بود - همانا ازآن راه عنان بالا دويهاي عنبر نگرفت - و درهيچ مرتبه لگام تيز جلوئي و فراخ روي هاي آن زياده سر پي نبرد - لاجرم فتنهٔ او آهسته آهسته چنان بالا گرفت و رفته رفته كارش بجاي كشيد كه خانخانان به عجز گرائيده از چاره‌گري فروماند - و ناچار بوسيلهٔ عرضداشت هاي پي درپي درخواست مددگاري نمود *

چون دقايق حقيقت اين معامله بر راي جهانكشاي هواخواهان دولت روز افزون بدرجهٔ وضوح پيوست - بي توقف از موقف خلافت نوري فرمان قضا جريان در باب تهيهٔ عسكر ظفر اثر بحليهٔ نفاذ آراستگي يافت - و لشكر گران سنگ كه سرداري آن نامزد سلطان پرويز و اتاليقي و كارگذاري يساق بر جعفر بيگ آصف خان مقرر شده بود بآهنگ تسخير دكن و تاديب دكنيان تجهيز يافت - و راجه مان سنگه و امير الامرا (۱)

---

(۱) اينجا از امير الامرا شريف خان مراد است كه در زمان جهانگير بادشاه بعهدهٔ وزارت سرفراز بود - اقبالنامه جهانگيري - صفحه ۳۰۷ طبع اشياتك سوسائيتي بنگاله *

با بسی از سرداران نامدار به کومک تعین پذیرفتند - و خزانهٔ گرامند با فیلان کوه پیکر نبرد آزموده کار زار دیده سرمایهٔ استظهار سپاه نصرت آثار شد - و در همان روز رایت فیروزی آیت بدآن سمت ارتفاع گرفت - چون آن عزیز مصر بی جوهری که بمعانی قحط وقوف و معاملهٔ فهمي و رندانی قید اوامر و نواهي نفس اماره و طبع زیان‌کار شده خود را گرفتار مستلذات نفساني و ملایمات قوای حیواني داشت - چنانچه مطلقا مالک نفس خویشتن نبوده در بند تناول مغیرات و تجرع مسکرات خصوص مداومت شراب مدام و ملازمت سماط و ندام بود - و این معني که در حقیقت علت ضعف دماغ و باعث بی پروائي است به نحوی برو غلبه داشت که از فرط عدم مبالات اکثر اوقات مست و خراب گران خواب بی‌خبري و سبکسري بود - لاجرم درین مرتبه نیز اثری بر مراتب تهیهٔ جنود و تجهیز عساکر با معدود مترتب نه شد - و بیهوده همگنان نقد وقت بزیان برده غنیمت فرصت از دست دادند - و نه تنها از این معني کاری بپیش نرفت بلکه سرمایهٔ چیره دستي خصم ازآن افزوده مادهٔ خیره چشمي غنیم آماده گشت - چون از کماهي احوال بدربار اعلی آگاهي رسید خان اعظم و خان جهان و مهابت خان و عبد الله خان از ارکان دولت عظمی که هریک براسه کار اقلیمی سر میتوانستند نمود - و بي نفسه قدرت بر کار فرمائي لشکري و کار گذاري کشوري داشتند باستعداد تمام متعاقب یکدیگر بامداد ایشان تعین یافتند - مجملا بآنکه درین نوبت ازین عالم لشکری دست بهم داده بود که تسخیر عالم را کفایت میکرد - چون سرگروه از کار فرمودن سپاه عاجز آمده ایشان نیز ازو حسابی بر نمي داشتند - و درین میانه هنگامهٔ نفاق امرا بایکدیگر نیز گرمي داشت - ناچار درین نوبت هم کاری از پیش نه رفت با آنکه

چند کرت لشکر ببالاگهات بردند - در جمیع کرات بی نیل مقصود با بدترین
وضعی مراجعت نمودند - و در هر مرتبه باوجود کثرت عدد و عدت اولیا
و قلت اعدا و با عدم سپاهگري اعدا علت مزید علت شده باعث
افزوني نیروی غنیم گشتند - چنانچه از این حرکات ناقص مادهٔ سودای
زیاده سري دکنیان به نحوی ازدیاد پذیرفت - که دربن یورش بیشتر از پیشتر
سرگرم پیش رفت کار بغي و عناد شدند و از سرنو طریق فتنه و فساد
فرا پیش گرفتند - و در عرض این آمد و رفت که مکرر وقوع یافت جرات
و جسارت دیگر اندوخته رفته رفته پیشتر آمدند - و پای از حد گلیم کوتاه
خود دراز کرده همگي بالاگهات را به تحت تصرف در آوردند - چون درین
نوبت سامان و سرانجام این مهم کماینبغي شده بود و پرداخت احوال لشکر
بواجبي نموده - معهذا چنانچه بتکرار سبق ذکر یافت از بی نفسي سردار
و ناسپاسي سپاه و حق ناشناسي امرا کاری ساخته نه شد - و این معني بر
خاطر مبارک حضرت خلافت پناهي بغایت گراني نمود - و پیش نرفتن
این مایهٔ زیادتي ازآن گروه فرومایه کم پایه بر همت عالي نهمت
آنحضرت زیاده از حد حصر و عدد و بیش از مقدار قیاس و شمار دشوار آمد -
لاجرم در خاطر مبارک قرار دادند که خود بنفس نفیس بر سبیل زیارت
روضهٔ منوره و حظیرهٔ مقدسهٔ حضرت خواجه معین الحق والملت والدین
به سوی دار البرکت اجمیر نهضت نموده چندے درآن خطهٔ پاک توقف
فرمایند - شاید که نظر به نزدیکي آن حضرت امرا شرم حضوري منظور
دارند - و از کار خود نیز شماري گرفته حسابی از کار فرمائي خود بر دارند -
و سلوک طریقهٔ حق شناسي فرا پیش خویش داشته همت بر سرانجام
کار ولي نعمت خود گمارند - و مهم رانا که از عهد حضرت عرش آشیاني
اکبر بادشاه باز باوجود امتداد مدت جهانگیري و جهانباني آن بادشاه

کشورکشا گیتی ستان که بتائید آسمانی مؤید و بتوفیق و تسدید ربانی موفق و مسدد بودند پرداختن بواجبی نیاوده بود همواره سرانجام آن پیش نهاد خاطر ملکوت ناظر بود - و آن نیز محرک این عزیمت صائب آمده بزبان مبارک آوردند که نخست مهم رانا از هر راه که رو دهد صورت داده آنگاه بفراغ بال و درستی تدبیر با لشکر گران سنگ از آنجا یکسر متوجهٔ تسخیر کشور دکن و تنبیه آن گروه آشفته مغز سبک سر شوند - بالجمله چون این دو مطلب عمده پیش نهاد همت خدا داد بود عزم نهضت اجمیر را بحلیهٔ جزم آراستند - و در تاریخ دوم ماه شعبان سنه هزار و بیست و دو هجری مطابق بیست وچهارم شهریور سال هشتم از جلوس اقدس جهانگیری موکب مسعود با فرخندگی تمام متوجهٔ آن سمت شد - چون بظاهر آن بلده رسیدگرد قدوم انور توتیای دیدهٔ اولی الابصار آن دیار گردید - از موضعی که قبهٔ روضهٔ مقدسهٔ حضرت خواجه بنظر اقدس در آمد - بنابر پیروی طریقت حضرت عرش آشیانی و نظر بملاحظهٔ مراسم آداب زیارت مشاهد متبرکه تجویز سواری نه فرموده فرود آمدند - و از نقش پای مبارک سرمایهٔ مباهات آن سر زمین بل روی زمین آماده ساختند - و باین روش فیضیاب فوز زیارت مزار مفیض الانوار آن قبلهٔ احرار کسنده انتساب انواع فیوضات آسمانی و اقسام برکات جاودانی نمودند - و باعطای صلات و صدقات و وظایف و نذر که وظیفهٔ زیارت این بقاع خیر است ادای حق مقام فرمودند - و چون اسم مبارک آن تاج تارک اولیای کبار اعنی خواجهٔ بزرگوار بطریق تقریب ذکر یافت - لاجرم مجمل نسب و نسبت و نمودار اخبار و آثار آنحضرت را از مبادی سلوک طریقت تا منتهای وصول به حقیقت بنابر حصول تبرک و تیمن و شادابی ریاض سخن بر طبق پیمایش طریق ایجاز بزبان صدق بیان کلک وقایع پرداز

و خامهٔ بدایع طراز می نهد - مولد انور آن سرور در دار الملک سجستان است که معرب سیستان باشد - و منسوب بدآن کشور سجزي و سجستاني نیز گویند - و آن حضرت بنابرین اعتبار بسجزي معروف اند - اسم والد بزرگوار آن مرشد ابنای روزگار خواجه غیاث الدین حسن است و منشاء آن والا جناب خاک پاک خراسان - در اوائل طلب بوساطت جاذبهٔ شیخ ابراهیم قندزي که در آنوقت پیشوای مجذوبان عهد بود تن به کشش این کمند در دادند - و بنابر پروانگي آن شمع جمع اصحاب درین انجمن بار یافته باعتبار عقد بیعت بآن واسطة العقد اولیای عظام از انتظام در سلک سلسلة الذهب اهل سلوک و وصول اختیار پذیرفتند - آنگاه بارشاد شیخ مذکور بعد از سلوک طریق تجرید پیروي روش ارباب تفرید نموده مردانه قدم در وادي [1] [سیاحت ساحت][ع] ربع مسکون نهادند - و چندی در بخارا بحفظ قرآن کریم و تعلم تعالیم علوم ظاهري نیز اشتغال داشتند - از آنجا خطهٔ نیسابور را وجه توجه ساختند - و در قصبهٔ هارونیه از مضافات آن ولایت بخدمت شیخ عثمان هاروني که از مشاهیر اولیا است رسیدند - و مدت دو سال و نیم در آن بقعه اقامت نموده ازآن مرشد سالکان حقیقت اکتساب آداب طریقت فرمودند - و درآن مقام بنابر پایمردي ثبات قدم بمقامات عالیه رسیده از دستیاري توسل بذیل ارادت جناب عرفان مآب ابواب فتوحات برروی روزگار خویش کشودند - چون از راهنمودي ارشاد شیخ مذکور دقایق سلوک این طرفهٔ والا را بدرجهٔ اعلی رسانیدند - حضرت شیخ خرقهٔ اجازت که از جمله اسرار این طبقهٔ علیه است بدیشان حوالت نموده اشارت اختیار سفر عراق عرب فرمودند - و آن عالي جناب پای ادب براه

(۱) ع [سیاحت و مساحت] ل

طلب نهاده در طی راه بخدمت شیخ الطایفه و دلیل الطریقه شیخ نجم الدین کبری رسیدند - و قریب دو نیم ماه از فیض صحبت آن بدر سماء ولایت و نجم فلک هدایت راه بوادي عرفان برده انوار ایقان از پرتو مهر رای انور آن سرور اقتباس نمودند - و آنگاه بموضع جیل که در اسفل مدینة السلام بغداد واقع است شتافته مدت پنج ماه و هفت روز توقف نموده از فروغ صحبت شریف عالي حضرت سید السادات و منبع السعادات سلطان العارفین و تاج الواصلین هادي طریق هدی سالک راه خدا شارب رحیق تحقیق پیشوای هر فریق قطب الخافقین غوث الثقلین سید عبد القادر جیلاني بفوز سعادت درجهاني رسیدند - و چون بندگان شیخ از برکت لقای مبارک آنحضرت بطریق طریقت که همانا هم خاصیت آب بقا است فیض حیات جاوید اندوخته به نهایت مراتب کمال پیوستند - و از آنجا به بغداد شتافته سعادت ملاقات شیخ ضیاء الدین ابو نجیب سهروردي دریافتند - و بعد از مراجعت این سفر به همدان رفته به شیخ یوسف همداني رسیدند - و از آنجا به صفاهان افتاده با شیخ محمود صفاهاني صحبت داشتند - و از آنجا به تبریز رفته بشرف ملاقات شیخ ابو سعید تبریزي که از اعیان اولیا بود مستسعد شدند - و از تبریز به سمت میهنه و خرقان شتافتند - و از آن راه سفر استرآباد اختیار نموده بفوز صحبت فیض بخش شیخ ناصر الدین استرآبادي که از اعاظم اولیا و مشایخ طریقت بود رسیدند - و از آنجا به هرات تا سبزوار که بنابر طریق تعزیت شهرت استقرار دارد شتافته چندی اقامت نمودند - و ازآنجا به حصار شادمان و از آنجا ببلخ رفته مدتی مدید در آن مقام بر سر خاک پاک شیخ احمد خضرویه مجاورت گزیدند - آنگاه از بلخ به

غزنین عبور فرموده درآن بقعه به لقای [1] [شمس العارفین] ع شیخ عبد الواحد فائز شدند - و از آنجا آهنگ وسعت آباد هندوستان نموده در تاریخی فیض قدوم بدار الملک لاهور رسانیدند که ملک معزالدین سام غوری فتح خطهٔ پاک دهلی نموده وقطب الدین ایبک را ماز غلامان خاص خود آنجا بجانشینی خویشتن نصب نموده باز بسمت تختگاه غزنین لوای مراجعت بر افراخته در طی راه باجل طبیعی سفر آخرت گزیده بود - بالجمله در لاهور به صحبت شیخ حسین زنجانی رسیده و از آنجا توجه جانب دهلی اختیار فرموده چندگاه درآنجا بسر برده - چون عموم اهل آن سر زمین بدینسان پی بردند از فرط آمد و رفت باعث تشویش خاطر و علت تکدر صفای وقت آنحضرت شدند - لاجرم از کمال دوستی خمول و دشمنی شهرت رخت انتقال بکوشهٔ دار البرکت اجمیر کشیدند - اگرچه چندی پیش از آن سکنهٔ شهر اجمیر سعادت اسلام دریافته بودند لیکن اهل اطراف و نواحی آن ولایت همچنان بر کفر باقی بودند - درین اثنا میر حسین نامی از سادات مشهد مقدس معروف به خنگ سوار از طرف قطب الدین ایبک که بعد از ارتحال ملک معز الدین در هندوستان لوای استقلال بر افراشته بود - با لشکری گران سنگ بحکومت اجمیر و ملازمت حضرت خواجه نامزد شد - و او رفته رفته از پرتو امداد باطنی انور حضرت خواجه معالم اسلام و شعایر مسلمانان را در آن خطهٔ پاک کماینبغی ظاهر ساخت - و اکثر عرصهٔ آن سرزمین دلنشین را از غبار کفر و لوث شرک و انکار پرداخته اعلام اسلام در سایر مضافات و اعمال آن ولایت بر افراخت - و حضرت خواجه را توطن در آن ملک خوش افتاده رحل اقامت

---

(1) ع [شمس الدین] ل

افکندند - ودر سن نود سالگی سالک طریقت صاحب شریعت شده تاهل اختیار فرمودند - و هفت سال دیگر شعار حیات مستعار داشته همت والا بر اکمال سالکان و تکمیل مستکملان آن ولایت گماشتند - و درین مدت خطهٔ اجمیر از فیض وجود شریف ایشان سعادت پذیرگشته منبع برکات بود - در روز ششم رجب سنه شش صد و سی هجری مجاورت صوامع عالم بالا و اقامت سر منزل قرب ایزد تعالی اختیار فرمودند - و از فیض ارادت و متابعت طریقهٔ آن مرشد کامل سالکان اطوار بسی از اولیای کبار بدرجات عالیه فایز گشتند - چنانچه مشهور است که شیخ شهاب الدین سهروردی نیز برکات صحبت ایشان دریافته اند - و بروایتی ضیاء الحق حسام الدین چاپی و شیخ اوحد الدین کرمانی در مبادی سلوک ایشان را در بغداد دریافته و چندی پیروی طریقت حضرت خواجه کرده خرقهٔ خلافت از ایشان دارند - و تاج العرفاء الکبار خواجه قطب الدین بختیار اوشی کاکی که صفای روضهٔ ایشان دهلی کهنه را تا ابد تازه رو دارد از اعظم خلفای حضرت خواجه اند - و شیخ فرید الدین معروف به شکرگنج که خلیفهٔ خواجه قطب الدین اند - بیک واسطهٔ دربوزهٔ فیض ایشان گنجور خزاین حقایق و معارف شده اند - و شیخ نظام الدین مشهور باولیا از خلفای شیخ فرید الدین و حضرت شیخ نصیر الدین که به چراغ دهلی اشتهار دارند - و همچنین شیخ برهان الدین ملقب به غریب که مرقد منور ایشان در دولت آباد دکن است - و سرور کشور حال و قال ملک الکلام حضرت امیر خسرو دهلوی مشهور از مریدان سلطان المشایخ همگی بوساطت ارشاد ایشان فیض ایشان از سرچشمهٔ عرفان یافته اند - و از پرتو انوار هدایت و دولت متابعت طریقت آن رهنمای طریق هدایت تا سر منزل وجدان پی برده به سلطنت ولایت عرفان رسیده اند *

نهضت موکب جاه و جلال شاه بلند اقبال سلطان خرم حسب الامر حضرت جهانگیر بادشاه به تسخیر ولایت رانا امرسنگه و روزی شدن فتح و فیروزی یافتن به نیروی توجه کشور کشای آن ولایت

چون کاردانی حکمت کاملهٔ حضرت پروردگار جل برهانه آموخت که صفحهٔ هستی را نقش درستی نه نشسته بود و حقیقت معنی عالم صورت صورتی نه بسته - بحکم صوابدید مصلحت و تنظیم امور دار الخلافهٔ آدم برآمدن هر امری دشوار و سرانجام هر کاری دور از کار بدرآمد روزگاری باز گذاشته - و حل هر عقدهٔ سربسته را برای صائب رای در گرو گره تاخیر نگاهداشته - لامحاله چون وقت آن کار در آید جمال آن امر بسر خود نقاب کشاید - چنانچه دریمولا صورت فتح رانا که در آئینهٔ خیال هیچ یک از سلاطین عظیم الشان هندوستان نقش نه بسته بود بچهرهٔ کشائی دولت بی زوال حضرت شاه بلند اقبال بر وجه احسن روی نمود - و بالجمله جمال شاهد اجمال این مقدمه در آئینهٔ بدن نمای تفصیل بدینگونه جلوهٔ انکشاف تام می نماید - که چون رانا که از رایان هندوستان در اصالت نژاد و قدم خانواده و وسعت ولایت و کثرت خیل و حشم امتیاز تمام دارد - در ایام جلوس همایون حضرت جهانگیر بادشاه نیز بدستور مقرر در مقام اطاعت نشد - و بر طبق سلوک طریق عهد قدیم بر جادهٔ کفران و طغیان

مستقیم بوده ثبات قدم ورزید - و بتقدیم لوازم بندگی اقدام ننموده همچنان بر اظهار نافرمانی و اعلاء عصیان استقرار داشت - و بنابر قرار داد دیرینهٔ آن سلسله که بزعم باطل خود از اولاد نوشیروان دانند و دولت طبقهٔ خود هزار سالهٔ می شمارند - باوجود تمادی مدت تطاول و تغلب ایشان برین سرزمین هرگز دریافت شرف حضور بادشاهان عظیم الشان این کشور اکبر ننموده - بلکه پسر صاحب تیکهٔ یعنی ولی عهد خود را نیز بخدمت نه فرستاده اند - چه عمده مزایای ایشان بر راجهای دیگر این اقلیم اعظم این است - که هر کدام بپایهٔ رانائی رسند لازم است که از روی عجز و فروتنی پیش ارباب اقتدار سر فرو نیاورده باشند - چنانچه رانا پرتاب که در زمان حضرت اکبر بادشاه باوجود امتداد مدت جهانگیری و جهانداری آنحضرت به پنجاه سال کشید - پاس لوازم طاعت گذاری و وظایف فرمانبرداری نداشت - تا اینکه مکرراً آنحضرت لشکر ظفر اثر بر سر او تعین فرمودند - و بعدی درین مهم جد و جهد داشتند که حضرت جهانگیر بادشاه را با راجه مانسنگه و چندی از اعاظم امرا به تسخیر آن ولایت فرستادند - و هر بار که از انبوهی لشکر کوه شکوه و سخت کوشی سپاه نصرت آثار عرصه برو تنگ و کار برو دشوار می شد - بپناه بشعاب جبال و تنگناهای کوهسار برده در عقبات سخت گذار و کریوهای دشوار گذار روزگار می گذرانید - و بوسیلهٔ اظهار اطاعت و انقیاد نقد فرصت بزیان داده بهمین طریق جان از ورطهٔ هلاکت بیرون می برد - و سرداران موکب اقبال نیز از صعوبت مهم بدین معنی قناعت می نمودند - و لهذا درین مدت آن معامله پرداختی بسزا نیافت و مقصود بر وفق مدعا رو ننمود - در آخر امر که کار بطول کشید و آنحضرت بر سر این معنی کمال ایستادگی داشتند - بنابر میانجی مونکوپان پسر خود همین رانا امرسنگه را بملازمت آنحضرت فرستاد - چون حضرت جهانگیر خود بنفس

نفیس متوجه پیش رفت این مهم شده بودند - معهذا صورت درستی سر نه کرده بود - لاجرم بهابت مرتبه اهتمام در سرانجام این امر داشتند - چنانچه اول مهمی که بعد از جلوس اقدس پیش گرفته بانصرام آن برخاستند همین یساق بود - و چندین مرتبه عساکر نصرت مآثر به تسخیر آن ولایت تجهیز فرمودند - از جمله نوبت اول سلطان پرویز را باافواج بحر امواج باستیصال آن مخذول ارسال داشتند بنحوی که سابقاً سمت نگارش پذیرفت - چون سرکرد آن کار دشوار زیاده از حوصلهٔ قدرت و اقتدار او بود در فتنهٔ سلطان خسرو بمعاودت مامور شد - و بعد از فراغ آن معامله نوبتی دیگر مهابت خان را با لشکر گران سنگ بآهنگ انتزاع آن ولایت فرستادند - و مدتی عبد الله خان اوزبک فیروز جنگ در آن ملک ترکتازی نمود - و چندی بواجه باسو نیز در آن سر زمین بهر سو ترددی میکرد - و بنابر مقتضای مضمون مقدمهٔ مذکوره چون تسخیر آن ولایت در بند تاخیر وقت بود - و در حوالتگاه روز ازل کشایش این عقدهٔ دشوار به گره کشائی رای گیتی آرای شاه بلنداقبال تفویض یافته - لاجرم هیچ یک کاری نساخته به غنیمت مراجعت ساختند - و درین وقت که وقت بر آمد این مطلب در آمده بود و حصول آن مرام از رهن تعویق روزگار برآمده - باوجود آنکه بیشتر بقصد تسخیر دکن بدار البرکت اجمیر تشریف آورده بودند نخست سرانجام این مهم را پیش نهاد همت والا نمودند - لاجرم بتاریخ ششم دی ماه الهی هشتمین سال جلوس جهانگیری مطابق چهاردهم ذي‌قعده سنه هزار و بیست و دو هجری در ساعتی سعید که نظر یافتهٔ سعود آسمانی و اختیار کردهٔ تائید ربانی بود - شاه بلند اقبال را بتسخیر ولایت رانا رخصت دادند - و هزار سوار بر منصب آنحضرت افزوده دوازده هزاری شش هزار سوار دو اسپه سه سپه از اصل و اضافه مقرر ساختند - و تشریف چارقب زردوزی که گلهای مرصع نیز بر آن دوخته

بودند و بر اطراف گلها مرواریدهای آبدار نصب نموده با چیرهٔ طلا دوزی ریشه و فوطهٔ زربفت و علاقهٔ مروارید و شمشیر مرصع و کپهوه(۱) با پهولکتارهٔ مرصع مرحمت فرمودند - و دو سر اسپ خاصگی یکی عراقی ناموز با کوه پاره و دیگر راهوار با ساخت مرصع و فتح گج نام فیل با ماده فیلی دیگر مزید عنایات ساختند - و بموجب تفصیل ذیل امرای نامدار در رکاب آن شاه نصرت شعار نامزد این مهم شدند - راجه سورج سنگه - سیف خان بارهه - تربیت خان - نوازش خان - کشن سنگه - راو رتن هاده - رانا سکهراو - ابوالفتح دکنی - صلابت خان بارهه - سورج مل ولد راجه باسو - میرزا بدیع الزمان ولد شاهرخ - راجه بکرماجیت بهدوریه - میر حسام‌الدین انجو - سلیمان بیگ مخاطب به فدائی خان بخشی لشکر - خسرو بی - سید حاجی - رزاق بی - دوست بیگ - خواجه محسن - عرب خان خوافی - سید شهاب بارهه - خان اعظم صوبه دار مالوه - فریدون خان برلاس - سردار خان برادر عبد الله خان صوبه دار گجرات با سزاوار خان برادر خورد - دلاور خان کاکر - خان یار بیگ - زاهد بیگ - و جمعی دیگر از امرا و منصب داران کومکی دکن از جمله - راجه نرسنگه دیو بندیله - یعقوب خان بدخشی - محمد خان نیازی - حاجی بیگ اوزبک - غزنین خان جالوری - ناهر خان تونور - علی قلی خان - همت خان - شرزه خان - میرزا مراد ولد میرزا رستم صفوی - مجملا درین یورش قریب بیست هزار سوار کار آزموده جرار از همه جهت در رکاب ظفر نصیب نصرت نصاب شاه بلند اقبال سعادت تعین پذیرفتند - و در اسعد اوقات که اوضاع افلاک بر وفق مراد رو داده و انظار انجم متوجه انواع استسعاد افتاده بود - ماهچهٔ اعلام ظفر فرجام بنام نامی حضرت شاه بلند اقبال که در معنی

---

(۱) یکی از آلات دکن است - خافی خان *

سلسلهٔ سورهٔ فتح و فیروزی است ارتفاع یافت - و لشکر ظفر اثر با قلاوزی
تائید ایزدی در رکاب نصرت انتساب آنحضرت بصوب ولایت رانا شتافت -
و بعد از قطع مسافت مراحل چون دامن کوه آن سرزمین از پرتو قدوم
انور و انوار مقدم سعادت گستر آن قایم مقام نیر اعظم مانند گریبان مشرق
خورشید مطلع نور ظهور گردید - درین حال جمعی از قراولان که بخبرگیری
موج غنیم رفته بودند تنومند شیری چند اهرمن منظر در آن بیشه دیده
حقیقت را معروض داشتند - چون شعف خاطر اقدس بشکار شیر بسیار
بود - بی توقف جهت تفأل روزی شدن فتح و فیروزی همت والا نهمت
بر صید آنها گماشته متوجه آن سمت گشتند - و بمجرد وصول مقصد در
اندک فرصت پنج قلادهٔ شیر شکار شد - و آن روز ظاهر قصبهٔ ماندل مضرب
خیام بارگاه سپهر عتبه سدره مرتبه آمده نظارهٔ تالاب محیط وسعت بسیط
آب که در آن سرزمین سمت وقوع دارد - باعث انبساط طبع مقدس
و نشاط خاطر اقدس گشت - و سیر اطراف آن کوثر آئین تال آئینه مثال
موجب افراط اعجاب و اطراب آن فلک جناب شده تمثال فیض مصور
و عیش مجسم در مرآت الصفاء آب سیماب سیمایش[1] [جهان] نما گردید -
چون این قصبه سرحد ولایت رانا است و سلطان پرویز و مهابت خان
و افواج قاهره که مکرر به تسخیر ولایت آن مقهور مامور شده هیچ یک
از آنجا نگذشته بود قرین دولت و سعادت گذشتند - و منزل موهی
که در دوازده کروهی اودی پور واقع است مخیم سرادقات اقبال شد -
و ازین منزل پنج هزار سوار بسرکردگی محمد تقی بخشی که در آخر
آن بخطاب شاه قلی خان سرافرازی یافت نامزد شدند - که پیشتر

(۱) ع [جهان] ل

بکوهستان آن ولایت در آمده تاخت و تاراج و اسر و قتل اهل آنجا پیش نهاد نمایند - و خود بنفس نفیس اراده فرمودند که با سایر اردوی جهان پوی از عقب متوجه شده بمیان آنولایت در آیند - چون این معنی موافق صوابدید رای دولت خواهان نیامد - لاجرم بنابر استصواب راجه سورج سنگه خال والای حضرت شاه بلند اقبال که از ماهیت آن ملک و حقایق احوال اهل آنجا کماهي آگاهي داشت - و او نیز صلاح درین تکاپو نه دیده بود بعرض مقدس رسانیدند - که مصلحت درین است که جمیع عساکر نصرت مآثر یکبار بدرون این کوهسار نیایند چه درین حال بیم آنست که غنیم این معنی را غنیمت انگارد. و از همه طرف در آمده سوراخها و کریوها را نگاه دارد - و درین صورت آمد و شد اهل ارتو بازار و باز ماندگان لسکر در رسانیدن رسد و آذوقه دشوار شود - الحال مناسب وقت آنست که موکب جاه و جلال به سعادت و اقبال درین سرزمین توقف نماید - و ازین جا افواج قاهره بدفع آن مقهور نامرد شوند - آنحضرت که بتائیدات آسماني مؤید و بتوفیقات رباني موفق و مسدد بودند - مطلقاً درین باب بگفتگوی صواب اندیشان عمل نه کرده بر عون و صون ایزدي توکل فرمودند - و اصلا مصلحت دید اولیای دولت ابد پیوند را کار نه بسته مدار بست و کساد معاملات بر اندیشیدهٔ ضمیر الهام پذیر نهادند - و در جمیع مواد بر کارسازي بخت ازل آورد اعتماد نموده سرانجام مهمات این یورش را بنا بر رای جهان کشای صواب آرای گذاشتند - و از آنجا که بمحض عنایت الهي و فیض فضل نامتناهي تدبیرات تائید پروردهای توفیق بر وفق تقدیر مي باشد - همه جا مقاصد بکام هواخواهان بر آمده نقش مراد اولیای دولت ابد بنیاد درست نشین افتاد - و بالجمله اگرچه بحسب ظاهر این معني مطابق مقتضای احتیاط و حزم نبود - لیکن آن مظهر اقتدار

ید قدرت که تائید پرورد عنایت [۱] [ازلی] ع و برآوردهٔ عاطفت حضرت پروردگار اند مطلقاً مقید بصلاح دید دولت خواهان نه شدند - و تکیه بر سد روئین توکل نموده به عروهٔ وثقی توسل اعتصام جستند با ملتزمان رکاب سعادت قرین دولت و اقبال بدآن کوهستان که هرگز لشکر بیگانه بر سبیل راه گدار آشنای آن سر زمین نکشده و سم ستور اجنبی برسم عبور تا پای کوتلش طرح آشنائی نیفکنده بود داخل شدند - چون پس از طی مراحل ظاهر اودی پور پی سپر نعال مراکب موکب اقبال شد - میدان چوگان که فضای است در کمال وسعت ساحت مضرب سرادق اقبال آمد - قصبهٔ مذکوره که نسیمن جای رانا است احداث کردهٔ رانا اودی سنگه پسر رانا سانکا است - که باستظهار یک لک سوار با حضرت فردوس مکانی بابر بادشاه در نواحی چانده رو برو شده شکست یافت - و جد این رانا امر سنگه که حضرت شاه بلند اقبال به قصد استیصال او توجه فرموده بودند - چه پدر او که رانا پرتاب نام داشت پسر همین رانا اودی سنگه بود - و منازل که درین موضع اساس نهادهٔ اودی سنگه مذکور است بعضی بر فراز کوهچهٔ بنا یافته که بر سمت شرقی آن واقع است - و دیگر نسیمنها درمیان کولابی بنیاد پذیرفته که بر سمت شمال این کوه سمت وقوع دارد و بتالاب بجوله مشهور است - الحق بدیع آبگیری است بسیار دلپذیر و عدیم النظیر در کمال پهناوری و کشادگی و نزهت منظر و خوشی جا - و بر جانب جنوب آن میدان گاهی در غایت فسحت بجهت چوگان بازی ساخته بر گردا گرد آن دیواری سنگین کشیده - و در سه کروهی اودی پور تالابی دیگر اودی ساگر نام که از روی انتساب باسم بانی آن

(۱) ع [ایزدی] ل

واقع است - که سه سوی آن را کوهها درمیان گرفته و بر یک جانب آن رانا اودی سنگه سدی در کمال متانت و رفعت و نهایت طول وعرض بسته و کوه لخشي را بریده راه بیرون شد آب از آنجا مقرر نموده - و در محل انصباب و ریزش آب که کمال پستي دارد آبشارهای غریب نظاره فریب اتفاق افتاده که جای دهشت و حیرت اولی الابصار است - و در پیش روی آن مرغزاری در نهایت نضارت و نزاهت واقع است - که در خوش آیندگي و دلکشائي رونق روضهٔ رضوان است - و چون عمارت اودی پور که بر فراز کوه و میانهٔ تال واقع شده همگي بروش هندوان و هندسهٔ معماران آن ملک اساس یافته بود پسند خاطر اقدس نیامد - با این معنی از ترکتاز لشکر عبد الله خان که سابقاً بدین موضع رسیده بود اکثر آن عمارت خراب شده بود - ناچار علی العجالة از سر نو بنای عمارت بر اساس اندراس یافتهٔ آن منازل نهاده باتمام رسانیدند - و در ساحت فراز کوه نیز بفرمودهٔ آنحضرت معماران چابک دست نسیمن های خاطر مرغوب دلکشا مشرف بر تال بنیاد نهادند - و امرای عظام و بندهای معتبر که راه قرب در خدمت داشتند - هر کدام بقدر نسبت تقرب در نواحي دولت خانهٔ والا طرح عمارات عالیه انداخته منزل گزیدند - چون اردوی جهان پوی در اودی پور بدولت و سعادت قرار گرفت - مقتضای رای عالم آرا بر آن جمله مقرر شد - که ازآن موضع تا سرحد شش جا تهانه داران جای گیرند - تا رسد غله بی مزاحمت برسد و آمد و شد سوداگر مردم آینده و رونده بآسانی میسر شود - بنابرین جمال خان ترکي را در ماندل و دوست بیگ و خواجه محسن را در گیاس و سید حاجب را در اتوله و عزت خان را در منهار و میر حسام الدین انجو را در دبوک و سید شهاب را در بومل و جداجدا مقرر نموده شد *

کوتاهي سخن چون محمد تقي که از مقام موهي با پنج هزار سوار
جرار کار طلب بآهنگ تادیب راجپوتان و تخریب منازل و معابد ایشان
رخصت یافته بود در موضع چپن منزل گزید - و آن ولایتی است مشتمل بر
پنجاه و شش محل و موازي پنجاه و شش قریه در تحت هر یک ازین
محال واقع است - و باین اعتبار که چهپن بهندي زبان پنجاه و شش را
گویند بدین نام اشتهار دارد - و بمجرد رسیدن خرابي بنیاد کرده آغاز ترکتاز
نمود - و همگنان را دستوري دست انداز داده مقرر کرد - که نهایت مراتب
مقدرت و دسترس اقتدار و قدرت خویشتن را کار فرموده هر که و هر چه
بدست آید دست ازآن بر ندارد - وآنچه از دست بر آید در هر باب
بعمل آید - بنابر آن بهادران تازو دنبال و اسیر برکشودند - و تخریب
بتخانهای عظیم الشان دیرین اساس که در آن سر زمین واقع است شروع
نمودند - یغمائیان دست بغارت و تاراج بر آورده آتش یغما در خانمان اهالي
آن موضع و نواحي و حوالي ایشان زدند - و خلقي بیشمار از راجپوتان
و برهمنان در بتکده ها داد مردانگي و جلادت داده بنابر رسم و عادت معهود هنود
که جان باختن در امثال این مواضع را بلا نسبه در درجهٔ شهادت مساعدهٔ
مقدسه و اماکن متبرکه مي دانند باقصی درکات جهنم پیوستند - درین اثنا
بهیم پسر مردانهٔ رانا که در تنومندي و دلاوري از زمرهٔ راجپوتان امتیاز تمام
داشته باذن شبیخون آوردن بر فوج محمد تقي از رانا دستوري یافته بود
باولیاي دولت قدر صولت روبرو شد - و محمد تقي باوجود هجوم مخالفان
توکل برعنایت آلهي و حمایت اقبال بی زوال بادشاهي نموده تزلزل را
اصلا بخود راه نداده - و بدستیاري تائید قوي بازوی نیرو و بامردمي استقرار
قلب پا بر جا کمال مردي و مردانگي بجا آورده دلیرانه ثبات قدم ورزید -
و به حملهای متواتر کام قهر وطرف حمله عظیم مقهور گرفته چنانچه حق مقام

بود داد استادگي داده - و بپاسباني لطف ايردي و نگهباني دولت ابدي محروس و محفوظ مانده آسيب عين الكمال روزگار بدو نرسيد *

درين ايام عبد الله خان فيروز جنگ كه حسب الامر عالي بكومك اولياي دولت تعين يافته همه راه بر سبيل ايلغار شتافته بود - با دلاور خان كاكر و ساير تعيناتيان صوبهٔ گجرات بخدمت رسيده سجده گاه والا را فروغ بخش ناصيهٔ اخلاص ساخت - و انواع نفايس و نوادر آن ديار برسم پيشكش از نظر كيميا اثر گذرانيده بمراحم بادشاهانه سرافرازي يافت - و درين اثنا حكيم خوشحال ولد حكيم همام گيلاني كه بر سبيل سزاولي خان اعظم ميرزا عزيز كوكه حسب الامر عالي بصوبهٔ مالوه شتافته بود بعد از گران جاني هاي بيش از قياس و حجت‌هاي بے شمار كه بنابر فرط سبكسري و كوتاه نظري ازآن معامله نافهم پاس مراتب مدار بظهور آمده بود - با هزاران جر ثقيل لطايف و حيل آن بزرگ خرد را جريده تا درگاه والا رسانيد - و در وقت ادراك نير آداب معهوده كه از لوازم بندگي و مراسم اين مقام باشد كمابنبغي بجا نياورده - با اين معاني بي وجه انواع بدسلوكي‌ها و ترش روئيها كه از طور عقل بيرون بود و اصلا موافقت با روش و دستور العمل خرد ذوفنون نداشت نيز ازآن عزيز سرزد - چون حلم عذر پذير آنحضرت گناه آموز بل معذرت آموز ست - مطلقاً مقيد بدين مراتب نه گشته و در مقام انتقام نه شدند - و آن خان ناقدردان بدين معاني اكتفا نه كرده شروع در نفاق و غدر كه همواره بآن متهم بود نمود - و بنابر دولت خواهي خسرو تنها بخدمت شتافته باوجود آنمايه منصب كلان كه در عهد حضرت عرش آشياني منصب هيچ يك از امراي عظام بر او زيادتي نداشت - درين مهم كه جهاد باعداء دين بود بدستور معهود كه همواره دستاويز بي سپاهي بل بي سپاهي بود نه يساق

آمده - و باین معنی درین وقت ملازمت آن اداهای ناخوش نما نیز ازو بوقوع پیوست - لاجرم بنابر مقتضای وجوب مجازات از موقف انتقام بی توقف امر عالی به پروانگیٔ قهرمان قهر قرین امضاء نفاذ گشت - که بیرم بیگ میر بخشیٔ خیل اقبال آنحضرت یک چند اورا نظر بند نگاه دارد - آنگاه صورت واقع را از قرار واقع عرضداشت دربار والا نموده ارسال داشتند - و چون حقیقت حال بر پیشگاه خاطر آگاه بار یافتگان درگاه گیتی پناه جلوه گر آمد - فی الحال بمقام تنبیه و تادیب او در آمده تصمیم این عزیمت صایب نمودند - چون حضرت خلافت مرتبت نیز ازو دلپری داشتند لاجرم امر جهان مطاع درین باب صدور یافت - که مهابت خان بی توقف بملازمت شاه بلند اقبال کامیاب ابواب سعادت گشته آن خان نامعامله فهم را در موقف خلافت حاضر سازد - چون فرموده بنفاذ پیوست و او بحضور رسید - حسب الحکم اشرف به یمین الدولة آصف خان که در آن ولا خطاب اعتقاد خان داشت حواله شد - که در قلعهٔ گوالیار که کشاد و بستش بدست آن عقده کشای امور دین و دولت بود محبوس گرداند *

بالجمله درآن حال شاه بلند اقبال بصواب دید رای صواب آرا و بخت کار فرما مردم کار طلب افواج قاهره را بر چهار بخش منقسم نموده بادداز ترکتاز آن سرزمین بدست آوردن رانای مقهور برطبق این دستور نامور ساختند - فوجی بسرداریٔ عبد الله خان بهادر فیروز جنگ - و جمعی همراه [۱ آصف خان]ع بارهه و بیرم بیگ میر بخشی - وطایفهٔ بسرکردگیٔ دلاور خان کاکر و کشن سنگه - و برخی بپاشلیقیٔ محمد تقی - و هر یک

(۱) ع [سیف خان] ل

فراخور مرتبه بعنایت [١] [خلعت هاي] گرانمایه و کمر شمشیر مرصع و اسپان نوبجاي عربی مراد و فیلان صف شکن کوه توان سر افرازي یافتند - چون رانای مقهور بر تعیین یافتن افواج قاهره آگاهي یافت - هوش از سر و توان از تن او رمیده دست از خویشتن داري برداشت و ثبات قدم را وداع نموده تمکین را خیر باد گفت - و سراسیمه و مضطرب گشته چون باد سبکسر هرزه گرد هر روز در دره و بیغوله و کوهساري سرگرم سیر و دور بود - و هرشب در غاري بروز آورده در جنگل بسر مي برد - و در عرض این ایام بر سایر سرداران آن سرزمین مراسم ترکتازي بجا آورده هرجا از مردم رانا نشان مي یافتند بر سر ایشان تاخت مي بردند - و از اسر و قتل و نهب و غارت و تخریب قری و مزارع آن محال چیزی باقي نمي گذاشتند - چنانچه در ضمن اندک مدتی هرجا که پی سپر نعال مراکب مواکب اقبال شد از آبادانی نشان و از عمارت آثاری بجا نماند - و در اثنای این احیان چون جاسوسان خبر به عبدالله خان رسانیدند - که تنومند فیلی اهرمن پیکر عالم کمان نام که سرمایهٔ استظهار و باعث پشت گرمي رانا است - با پنج زنجیر فیل نامي دیگر در درهٔ کهساري دشوار گذار نگاه مي دارند - آن خان نامور بمجرد استماع این خبر از جا در آمده بشتاب باد و سحاب شتافت - و پیش از آنکه مردم رانا خبردار شده آنها را بدر برند بر سبیل ایلغار تا آن موضع طی مسافت نموده مجموع فیلان مذکوره را متصرف شد - و دلاور خان کاکر نیز صد زنجیر فیل کوه پیکر از جای دیگر بدست آورد - مجملا عبدالله خان با سایر سران سپاه و اولیای دولت که بتعاقب رانا تعین یافته بودند دوستکام و مقضي المرام سیر و اولجهٔ بسیار و غنایم بیشمار گرفته آهنگ مراجعت نمود *

(١) ع [بخششهای] ل

آغاز سال نهم از سنین جلوس جهانگیري و آذین یافتن انجمن نوروزئ شاه بلند اقبال سلطان خرم در ولایت رانا

سر خیل سایر سیارگان بل سرگروه جمیع ستارگان دو پهر و یک گهري از شب جمعه نهم ماه صفر سال هزار و بیست و سه هجري سپري گشته تحویل اشرف بایوان دار الامارت حمل نمود - جشن نوروزي سال نهم از جلوس اقدس جهانگیري بفرمودهٔ اشرف شاه بلند اقبال آراستگي نگارستان چین یافته رونش بهشت نزین گردید - و روزگار هنگامه ساز تماشه گر بساط انجمن عیش و نشاط پیراسته - محفل آرایان بارگاه عظمت آن سرور بانها آراسته خویشتن نمائي و بازار گرمي خود فروش انجم یعني مهر انور را بر روی یکدیگر کشیدند - شاه عالیقدر بلند اقبال درین محفل والا همت اعلی بر بسط بساط انبساط و کسب سرمایهٔ نشاط گماشته کامرانیي در لباس کام بخشي بجا آوردند - و مجموع غنایم را که مشتمل بر فیل عالم گمان مذکور و هفده زنجیر فیل دیگر بود با فتح نامه مصحوب جادون رای بدرگاه والا ارسال داشتند - حضرت خلافت مرتبت را از استماع نوید این فتح آسماني که تازه روی داد و مقدمهٔ دیگر فتوحات بی اندازه بود گلبن امید از سر نو بشگفتگي در آمد - و موازي سه کرور دام از محال انقد صوبهٔ مالوه از تغییر خان اعظم بصیغهٔ انعام شاه بلند اقبال مقرر فرموده رتق و فتق صوبهٔ مذکور نیز بگماشتهای آنحضرت مرجوع نمودند - و از روی عنایت حکمت طراز دانش پرداز میرزا شکر الله شیرازي را که در انواع فنون عقلي و نقلي از اقران خود بسبب مستثني و ممتاز بود - بخدمت دیوانئ شاه بلند اقبال از تغییر میر مقصود هروي سر افراز نمودند •

میلاد فرخنـــدهٔ بادشاهزادهٔ حورا سرشت قدسی نژاد جهان آرا بیگم مخاطب به بیگـــم صاحب

هزاران شکر که بمحض هبوب صبای عاطفت از مهب مواهب مبداء فیاض بشاير شگفتن نوگل که در بوستان وجود بکشادهٔ روئی گل آفتاب چهره نمود گلشن امید تازه شادابی و خرمی بی اندازه پذیرفت - و بمجرد دمیدن نسیم عنایت عالم بالا از دمیدن تازه غنچه که بر گلبن شهود با حیات بخشی انفاس عیسوی لب تبسم کشود بچمن مرام دیگر تازه گل شگفت - یعنی فرخنده قدوم مریم قدسی نفس عیسی دم درین بیت المقدس جاه و جلال ظهور نمود - و به برکت قدوم و یمن مقدم دولتخواهان را نوید حصول امید و بشارت خلود جاوید داد - چهره کشائی شاهد بسط مقال از رفع اجمال این مقدمهٔ حقیقت اشتمال ولادت با سعادت نواب قدسی نقاب بادشاه عالم و عالمیان بیگم صاحب است - که در مبادی این سال فرخنده فال یعنی سنه هزار و بیست و سه هجری مطابق سال نهمین از جلوس شرف جهانگیری روز چهارشنبه بیست و یک ماه صفر موافق روز تیر ماه دیماه الهی در حرم سرای دولت شاه بلند اقبال از نواب مهد علیا ممتاز الزمانی این خجسته لقا مولود حور آئین ورود مسعود بعرصهٔ وجود نموده از فروغ جمال جهان آرا در و دیوار روزگار را به پرنیان نور پرتو آگین ساخت - و از نور ظهور والا سر تا سر روی زمین را رشک فردوس اعلی ساخته اعلام اعلام برکت و سعادت پرداخت - بنابر این آن زیور روی زمین و پیرایهٔ آرایش جهان از تسمیهٔ حضرت خلافت بجهان آرا بیگم موسوم شد *

تنگ شـــدن ساحت کار و عرصهٔ پیکار بر رانای خذلان مآل بمساعی جمیلهٔ دلاوران خیل اقبال بادشـاهزاده خرم

بر ارباب دانش دور بین سر این معنی هویدا ست - که هر که با طایفهٔ بلند اقبال سلاطین معدلت آئین که نیرومندان تائید عالم بالا اند پنجه در پنجه کند - هر آئینه بزور خود شکست در بازوی خود افکند - و از مقابل کوبی ایسان بیهوده بهلو بر خنجر و مست سر نبشتر زده گردن سربر شمشیر نهد - موید این مقال حقیقت اشتمال حال رانای خذلان مآل است باولیای دولت قوی صولت شاه بلند اقبال - و تبیین این ابهام آنکه چون رانا از زیادهٔ سری سر به اطاعت فرو نیاورده و تن بانقیاد در نداد - بنابر آن از همه سو خیل اقبال بر سر او تعین پذیرفت - و بدستوریکه آنحضرت تلقین نموده بودند اطراف ملک او را فرو گرفته سر بدنبالش نهادند - چنانچه در هیچ مقام دمی آرام نگرفته از هیچ جا سر بر نمی توانست آورد - تا رفته رفته از در افتادن با اقبال بلند آنحضرت کارش بجای کسید - که اگر عاقبت از در اطاعت در نیامدی - خان و مان سلسلهٔ دیرینه سالش استیصال پذیرفته از بنیاد در افتادی - بنحوی که در عنوان دیگر گذارش خواهد یافت - اکنون خصوصیات احوال او در مضیق تنگ گیریهای بهادران در باب تعاقب او بدین عنوان مذکور میگردد - که چون آن مقهور از بیم افواج عساکر قاهره که بتعاقب و استیصال او تعین یافته بودند نیم لمحه در یک مقام آرام نداشت و یک نفس در جای با خود قرار درنگ و استقرار نمی توانست داد چنانچه مذکور شد - هر ساعت در

پیغولهٔ و هر لحظه در غاری و جنگلی بسر می برد - و اهل و عیال خود را بر اسپان کوه بر هامون نورد با سورج مل نام پسری که برو اعتماد تمام داشت در شعاب جبال می گردانید - و خود با معدودی چند سرگردان گردیده انتظار درآمد برشکال داشت - که چون راها و گذرها را آب بگیرد شاید که از شعلهٔ جانسوز شمشیر صاعقه تاثیر غازیان عدو بند آفاق گیر ازین راه رهائی بیابد - و ازین رو جان مفتي از میان آب و آتش بیرون ببرد - چون مقصد آن غنوده خرد بوضوح پیوست و قرار داد خاطر آن بد نهاد معلوم شد - لاجرم حسب الامر شاه بلند اقبال مقرر شد که در تنگنای کوهستان همه جا تهانه نشانده راه فرار آن مردود را مسدود سازند - و هرجا ز جُبری بیابند ازین تهانجات فوجی بیدرنگ بآهنگ دستگیر نمودن او رو براه نمایند - بنابرین کنکاش صواب آئین بدیع الزمان ولد شاهرخ میرزا را در کونبهلمیر که بر فراز کوه البرز شکوه واقع است بتهانه داری مقرر فرمودند - و سید سیف خان بارهه در حاورل و رانا سکهراو پسر رانا ودی سنگه در کوکنده و دلاور خان کاکر در ابهه و فریدون خان برلاس با راو رتن هاده در اوگنه و محمد تقي در چاوند و در دیبا پور بیرام بیگ میر بخشي شاه بلند اقبال و در چاور که معدن نقره است ابراهیم خان مهمند ز بندهای پادشاهي و در هادیي میرزا مراد ولد میرزا رستم صفوي و در اتوره سراوار خان برادر عبد الله خان و در کبوره زاهد خان ولد مقیم خان جابجا بضبط این محال و تعاقب این خسران مآل قرار یافتند - و محمد شاه از بندگان کاملی اخلاص و تربیت کردهای خاص آنحضرت با فوجی برد آزموده کارطلب بآهنگ تخریب بتخانهٔ بکابنگ و تادیب راجپوتان نصوب رخصت یافت - و او بیابانغار روانه شده بر سر ره آن گروه نابکار که پیوسته مستعد پیکار بودند ترکتاز آورده آتش یغما در آن مرزبوم زده اندوختهٔ

آن خاکساران را بباد تاراج بر داد - و خلقی نا محصور را بقتل رسانیده بندی بی شمار گرفت - و هم چنین بر آوردهٔ تربیت و پروردهٔ عنایت آنحضرت رای سندرداس میرسامان با فوجی از فدویان بسمت سرکوهی که عیال رانا را از آنجا نسان می دادند سعادت تعیین پذیرفته - چون پیش از رسیدن رای خبر بآن تباه رایان سیاه روی رسید اهل و عیال رانا را بجای دیگر برده بودند - ناچار بهادران در آن سرزمین از قتل و غارت و اسیر گرفتن و خراب کردن منازل هنود چیزی باقی نگذاشتند - چون از جمعی دلیران راجپوت بنابر مقدمهٔ مذکورهٔ سابق که رسم معهود هنود است پیشتری زنان خود را کشته و مردانه بآهنگ مقابله و مجادله در بتکدها اجتماع نموده مستعد کارزار شده بودند - غازیان جان سپار بر سر آن مقهوران برگشته بخت تیره روزگار تاختند و ایشان نیز دلیرانه پیش‌آمدند - و پس از مدافعه و مقابلهٔ بسیار و کشش وکوشش بیشمار به دارالبوار پیوستند - و رای مذکور دولت خواهی خداوند خود پیش نظر آورده چشم از مقتضای کیش و آئین خویش پوشید - و حقوق و تربیت و عنایت آنحضرت منظور داشته چنانچه حق مقام بود در سر انجام کار ولي نعمت حقیقي خود کوشید - و بتانرا سوخته بتخانها را ویران ساخت * * بیت *

بدلها چنان مهـــر اوخانه ساخت * که هندو بتخریب بتخانه تاخت

چون درین یساق شاق از رای مذکور و هم چنین از میرزا شکر الله دیوان خدمات شایان و ترددات نمایان بظهور پیوسته مساعی جمیلهٔ ایشان مشکور افتاد - لاجرم بنازگي منظور نظر انور آمدند - و بتوجهٔ عالي دقایق رتبهٔ ایشان درجهٔ اعلی پذیرفته حضرت شاه والا جاه میرزا شکرالله را بخطاب افضل خانی چهرهٔ کامکاري برافروخت - و رای سندر داس به خطاب رای رایان سر بلندي یافته رفته رفته از حسن خدمت و کمال جانفشاني

مخاطب راجه بکرماجیت که والا ترین خطاب راجهای این دسور است تارک مباهات بر فلک عزت بر افراخت - بالجمله سایر افواج منصور که در تهانجات مذکوره به تعاقب آن بدعاقبت تعین شده بودند هر جا خبر رانا می یافتند - بی توقف تاخت بر سر او آورده آنچه لازمهٔ مردانگی و دلیری بود از تخریب ملک و اسیر گیری بجا می آوردند - و چندی بتکدهای نامی و مشهور را ویران ساخته بجای آن معابد و مساجد بنا نموده بنیاد مسلمانی درین ایام قوی اساس گردانیدند *

توسل جستن رانا به حبـــل متین عفو حضرت شاه بلنـــد اقبال و ادراک نجـــات بوسیلهٔ دریافت ملازمت آنحضـــرت و ذکـــر بعضی از مناسبـــات این مطلب

چون رانا از معامله فهمی و کاردانی و ملاحظهٔ عواقب امور و دوربینی بی نصیب مطلق نبود - و از به اندیشی کار و بهبود روزگار فی الجمله بهره داشت - درینولا بنظر امعان در معاملهٔ خود غور نموده مشاهده نمود - که کار او از عصیان بکجا کشید و از نافرمانی جز خسران جاوید سودی ندید - خاصه درین وقت که عرصهٔ راحت برو از ساحت حوصله تنگ تر شده بود - و قطع نظر از آنچه گذشت او ملاحظه نمود که مال و منال عرضهٔ تلف گشته و جان و ملک مشرف بر فنا و زوال شده - و عرض و ناموس بمعرض اباحت در آمده معهذا راحت و آرام برو حرام گردید - لاجرم این معانی خصوص بباد رفتن ننگ و نام را بغایت مکروه می داشت - لاجرم نسبت اصحاب اضطرار و اضطراب امان طلبی را بر خود واجب

دانسته قطع از قرار داد هزار ساله نمود - و دست از پاس مرتبه که ابا عن جد در نگاهداشت. آن جد نمام دائمت باز داشت : چه سرمایهٔ مباهات و دست پیچ افتخار و امتیاز سلسلهٔ ایشان بر سر خانوادهای راجگان هنود همین بود - که درین مدت متمادی هرگز سر اطاعت پیش هیچ یک از سلاطین نافذ فرمان هندوستان فرو نیاورده اند - نامه ولی‌عهد خود را نیز که در عرف این طایفه، پسر صاحب تیکه می گویند نزد هیچ یک از بادشاهان عظیم الشان نه فرستاده - چنانچه سابقاً اشارتی بدین معنی رفت - مجملاً بنابر آنکه درین ولا ولایت آبادان او ویران شده بود و خزانهٔ معمور خالی و خرابه مانده و سپاهی دسته و سیر گشته و خویشان و منتسبان سر خویش گرفته - و سایر متعلقان و دیرینه نوکران پیوند تعلق دیرساله از علاقهٔ ثبات قدم و پایداری گسسته - و عقد پریشانی جمعیت و اتفاق و عدم وفا و وفاق با تفرقهٔ ابد و بیوفائی سرمد بسته - و رعیت نیز پراگنده و متفرق شده و آن آبرو و استقلال که سابقاً داشت نمانده - و باین معانی از نیروی اقبال این تائید پرورد حضرت ذوالجلال هجوم خیل که از اعاظم جنود آسمانی است عرصهٔ حوصلهٔ تنگ او را فرو گرفته بود - درین حال بحسب مصلحت دید خرد که در امثال این وقتهای نازک پیوسته از پا افتادگان را دستگیری می نماید - چون علاج کار و بهبود معاملهٔ او در طلب امان بود - ناچار دست استیمان بدامان استشفاع زده ندامت و خجالت را عذر جنایت و لجاج و ستیز نموده - و مکتوبی باسلوب اصحاب طلب زینهار از روی کمال عجز و فروتنی برای راجان نوشته بوساطت او امان طلبید - و سایر اوامر و نواهی بادشاهی و شاهی را بر وفق فرمان پذیرفته از روی طوع گردن بطوق عبودیت نهاده - و قبول کرد که کرن پسر جانشین خود را در رکاب ظفر نصاب شاه بلند اقبال بدرگاه والا

فرستد - چون راجه مطلب آن زینهاري عفو طلب را که از در تضرع و زاري درآمده بود بعرض عالي رسانید - بنابر آنکه این یساق اول مهمی بود که آنحضرت بر سرانجام آن اهتمام مبذول داشته همت گماشته بودند - باوجود کار فرمائي عفو جبلي که بتکلیف تمام آن مهر منزلت سپهر جناب را بر ارتکاب لوازم بخشایش میداشت - و اغماض عیني که شیمهٔ کریمهٔ آن اعیان آفرینش است چشمک به تحریک بخشش مي زد - لاجرم خواهش خاطر مبارک بدین معني کشش نمود که مهم رانا را ناتمام نگذاشته اورا مستاصل بر اصل سازند - و بنیاد کفر و کفران را بیکبارگي ازآن ضلالت آباد که هرگز صیت معالم اسلام بگوش اهالي حوالي آن نیز نرسیده بر اندازند - ناچار فرستادهٔ اورا بی نیل مطلب باز گردانیدند - چون رانا را ناامیدي مطلق ازین راه روی داد دست توسل بذیل میانجي ایستادگان پای تخت همایون بخت زده از در استشفاع در آمد - و نامهٔ ضراعت آمیز رقت آموز به مهابت خان نوشته توقع پایمردي درین باب نمود - و چون خان مذکور حقیقت مدعا را در ضمن التماس و استدعا بعرض اعلی رسانیده دقایق اضطرار و بیچارگي او بوضوح رسید - حضرت خلافت مرتبت بر حال او ترحم نموده باظهار انقیاد و ارسال اکبر اولاد بملازمت والا اکتفا نموده بدستخط خاص نوشتند - که آن گرامي فرزند سعادت یار رضاجو اقبالمند را باید که خرسندي و خشنودیِ خاطر ارجمند ما را در ضمن قبول این معني شمرده دیده و دانسته از استیصال رانا در گذرد - و یکباره در صدد خرابي او نه شده دقایق ملتمسات او را بدرجهٔ اجابت رساند - چنانچه بمجرد رسیدن فرمان قضا نفاذ جان بخشي او نموده ولایتش را بدستور معهود برقرار دارد - و پسر صاحب تیکهٔ اورا در رکاب ظفر انتساب گرفته متوجه درگاه والا شود - درین مرتبه شاه بلند اقبال بر طبق

امر عالی والد والا قدر ملتمس رانا را مبذول داشته دیده و دانسته به فرمان جهان گیری از گناه او در گذشتند - رانا بعد از اطلاع این معنی در حال سبهه[1]کرن خال خود را با هرداس جهاله که از راجپوتان نامور و مردم معتبر او بود بدرگاه والا فرستاد - و فرستادگان بدرگاه گیتی پناه شاهی رسیده همراه رای رایان ادراک آستان بوسی نمودند - و بزبان اظهار به فزع و جزع و عجز و نیاز افتادگی و بیچارگی رانا وسیلهٔ درخواست بخشایش ساختند - و حضرت شاه بلند اقبال جان بخشی اورا مشروط بملازمت نمودن او ساخته باین شرط زینهار دادند که خود به سعادت ملازمت استسعاد یافته کرن جانشین خود را در رکاب نصرت انتساب بدرگاه والا فرستد - و آنگاه که کرن رخصت انصراف یافته بموطن خویش رسد - پسر کلان او که نبیرهٔ رانا باشد همواره بهمراهی هزار سوار ملازمت موکب والا اختیار نموده همه جا یساق کشی کند - چون همگنان بعد از استماع این معنی راه سخن و روی جرأت عرض مطالب یافتند باین دست آویز بوسیلهٔ رای رایان معروض داشتند - که اگر درین صورت یکی از ارکان دولت بمیان جان بخشی رانا در آمده وثیقهٔ عهد و پیمان در آورد - چنانچه خاطر رمیدهٔ او آرمیده گردد - هرآئینه بیدرنگ آهنگ ادراک دولت ملازمت نماید - و لهذا بنابر التماس رانا علامی فهامی افضل خان را دربن مصلحت فرستادند که اورا امیدوار انواع عواطف و مراحم شاهانه نموده بملازمت آرد - و از راه مزید اطمینان خاطر او رای رایان را نیز همراه دادند - و چون رانا از وصول ایشان علامت قبول جان بخشی تازه یافت آرمیده دل و مطمئن خاطر گشت - و بی توقف روی امید بدریافت سعادت آستان بوس نهاده چون

---

(۱) در اقبالنامهٔ جهانگیری سوبهه کرن نوشته شده - ببینید صفحه ۷۷ - طبع ایشیاتک سوسائیٹی بنگاله *

به نزدیکی معسکر سعادت رسید - والا حضرت بلند اقبال از روی عنایت
جمعی از اعیان دولت مثل عبد الله خان و راجه سورج سنگه و راجه
نرسنگه دیو و سید سیف خان بارهه را باستقبال فرستاده ازین راه در بخت
و اقبال بر روی روزگار او کشادند - و امر عالي عز صدور یافت که از روز یکشنبه
بیست و ششم بهمن سال نهم جلوس جهانگیري افضل خان و رای رایان
بآئین معهود و رسم مقرر او را از نظر انور بگذرانند - و در آن روز که نوروز دولت
و بهروزي رانا بود شاه بلند اقبال چون آفتاب جهانتاب بدستور هر روزه از
مشرق جهروکهٔ والا سر بر آمده پرتو نظر بر خاص و عام افگندند - و بآئین
صاحبقراني بر مسند جاه و جلال نشسته حجاب بارگاه فلک اشتباه را
اشارهٔ بار او دادند - همین که رانا ببارگاه گیتي پناه در آمده امیدش از
پرتو انوار جمال جهان آرا روشن مطلع خورشید گشت - از همانجا سجود
آستان سپهر نشان را صندل جبههٔ اخلاص گردانیده تارک افتخار باعتبار
سرافرازي بساط بوسي بر اوج طارم آبنوسي سود - و هرچند به والا بساط
قرب نزدیکتر مي شد از ادای مراسم بندگي و آداب سرافگندگی
سرمایهٔ بلند پایگي جاوید و مادهٔ مزید امید آماده مي ساخت -
و درونش به بدستیاري طالع ارجمند و مددگاري اقبال بلند از ادراک
شرف رخصت بد تقبیل پایهٔ سریر آسمان نظیر سعادت اندوز گشت -
و بدریافت این مکرمت والا فرق رفعت از ذروهٔ فلک اعلی در گذرانید -
حضرت شاه بلند اقبال بدست مبارک سر اورا برداشتند و ازین رو سربلندي
جاویدش بخشیدند - چون سنت حضرت خاتم النبیین است که در امثال
این مقام اعزاز و اکرام عزیز هر قوم بجا آرند - و لهذا آنحضرت ردای مبارک
به جهت جلوس زادهٔ حاتم بر زمین گستردند - چنانچه در کتب معتبرهٔ
سیر مروي و مذکور است - و نزد سایر احاد الناس نیز بر سبیل

تواتر منقول و مسهور - لاجرم بحکم آن مقدمه در صدد این معنی شدند که اورا بعنایت خاص اختصاص داده کماینبغی در تسلیهٔ خاطر و تالیف قلوب او بکوشند - بنابر آن نخست عبدالله خان و راجه سورج سنگه را بجانب دست راست حکم جلوس فرمودند - آنگاه بطرف دست چپ اورا رخصت نسستن داده نقش مرادی چنین که فیروزی بر آن روی هیچ یک از اسلاف او نه شده درست نشین ساختند - آری چه عجب کهتر نوازی وظیفهٔ بزرگی و مهتری است و احسان و بنده پروری لازمهٔ دادگری و بنده نوازی - از اینجاست که آفتاب جهانتاب بنابر ذره پروری از سایر کواکب بر سر آمده - و انسان عین از راه کمال مردمی در عین انسان کامل جا کرده - بالجمله رانا بنابر شکرگذاری این نعمت بزرگ بعد از تقدیم مراسم زمین بوس و تسلیم یک قطعه لعل گرانمایه بوزن هفت و نیم مثقال جوهری بانواع جواهر و مرصع آلات و ده زنجیر فیل از نظر اقدس در گذرانید - و هم درین مجلس سه پسر او و برج مل و بهیم و بابهه و دو برادرش سنهیه و بابان و چندی دیگر از خویشان و مردم معتبر او در ضمن استسعاد ملازمت کامیاب مراد گشته بانواع عنایات امتیاز یافتند - و در مجلس اول خلعت فاخره با شمشیر و کمر خنجر مرصع و اسپ عراقی با زین و ساخت مرصع و فیل خاصه با برق نقره به رانا مرحمت نموده به پسران و برادران و پنج تن از راجپوتان معتبر او اسپ و خلعت و کمر خنجر مرصع عنایت فرمودند - و به چهل نفر اسپ و خلعت و پنجاه نفر سروپا تنها - چون رانا خاطر از همه رهگذر جمع نموده بانواع الطاف گونا گون مخصوص شد و سرمایهٔ مباهات بدست آورده از سر نو ملک برو مسلم گشت - لاجرم با دلی پر امید و خاطر سراسر اخلاص کامیاب مطلب مرخص شده قدم در راه مراجعت نهاد - آخر همان روز کنور کرن پسر جانشین او بوسیلهٔ

افضل خان و رای رایان آمده ملازمت نمود - و بنابر مقتضای عنایات عام آنحضرت باقسام انعام و اکرام کامیاب مقصد و مرام گشته از خلعت خاص خنجر و شمشیر مرصع و اسپ عراقي با زین طلا و فیل خاصگي پایهٔ قدرش افزود - و مبلغ پنجاه هزار روپیه نقد به صیغهٔ انعام عطا یافت که سرانجام سفر و ساز راه مهیا نموده در رکاب سعادت روانهٔ درگاه والا گردد *

بیان معاودت شاه بلند اقبال قرین فتح و نصرت از مهم رانا بصوب دار البرکة اجمیر و دریافت سعادت ملازمت حضرت خلافت مرتبت

چون بدستیاري تاییدات آسماني دمبدم ابواب بخت و نصرت بر روی اولیای دولت شاه بلند اقبال کشود - و بمقتاب کشائش توفیقات رباني شاهد اقبال بر وفق مقصود از حجاب غیب روی نمود - لاجرم معنی ظفر و فیروزي در آیینهٔ معاینه باحسن وجوه صورت بسته نقش مراد دولتخواهان در صفحهٔ آرزوی همگنان بر طبق دلخواه درست نشست - و درین حال حالت منتظره نمانده امر دیگر متوقع الوقوع نبود و دقایق خواهش ملازمت والد والا قدر درجهٔ اعلی داشته آن جاذبه بسوی دار البرکت اجمیر کشش تمام مي نمود - بنابرآن حضرت شاه بلند اقبال پیکر لوای والا از آیات نصرت ساخته و بسورهٔ فتح طراز رایت ظفر آیت پرداخته عنان انصراف را انعطاف دادند - و در تاریخ دهم اسفندار سال نهم از جلوس جهانگیري چون موکب سعادت قرین مقرون دولت و مصحوب عزت مظفر و منصور به نزدیکي بلدهٔ اجمیر رسیده ظاهر آن مصر عزت مضرب خیام

نصرت شد - و سائر ارکان دولت و اعیان حضرت حسب الامر اعلی استقبال
موکب اقبال نموده بدولت بساط بوس فایز گشتند - روز یکشنبهٔ بیستم
محرم الحرام سنه هزار و بیست و چهار قرین سعادت داخل آن مدینهٔ
دولت شده بآهنگ ادراک شرف ملازمت اشرف بخدمت شتافتند -
و از پرتو نظر عنایت والای والد والا قدر بتازگی فیوضات بی اندازه اندوخته
انواع سعادت دو جهانی دریافتند - حضرت خلافت مرتبت از کمال
شوق و نهایت ذوق بنحوی از جا در آمدند که نیم خیز شده آن جان
جهان را چون روح و روان تنگ در بر آوردند - و زمانی دراز در آغوش
عاطفت داشته رایحهٔ حیات جاوید به مشام امید رسانیدند - شاه بلند اقبال
بشکر ادای حق سپاس عواطف و مراحم بی قیاس خاصه این مایه عنایات
نمایان مراسم تسلیمات و سجدات شکرانه که از لوازم آئین خدوم است بجا
آوردند - و بعد از فراغ آداب تعظیم مراعات اقامت رسوم معهوده نموده
هزار مهر و هزار روپیه به صیغهٔ نذر و موازی این مبلغ به عنوان تصدق
و صندوقچهٔ بلورین مالامال از جواهر گرانمایه گذرانیدند - از آنجمله لعل
گرانمایهٔ رانا بود که حسب المقدور ارباب بصیرت این فن بهای آن شصت
هزار روپیه مقرر شد - هم درین مجلس حضرت خلافت مرتبت آنحضرت
را به تشریف خلعت و چارقب مرصع معزز ساخته کمر خنجر مرصع
و شمشیر مرصع و دو اسپ عراقی با زین و لگام مرصع و بجهی گج نام فیل
خاصگی و ماده فیل دیگر با یراق نقره ضمیمهٔ این مایه مرحمت عمیمه نموده
سه هزاری ذات و دو هزار سوار دو اسپه سه اسپه بر منصب آن سپهر
مرتبه افزودند - و جاگیر آنحضرت موافق منصب پانزده هزاری ذات
و هشت هزار سوار دو اسپه و سه اسپه از ابتدا محال تنخواه شد - آنگاه
بوساطت بخشیان عظام پسر جانشین رانا از ملازمت اسعد استسعاد یافت -

و بانواع مراحم بادشاهانه مخصوص گشته از اعطای خلعت گرانمایه
و شمشیر مرصع امتیاز پذیرفت - و بمرحمت خنجر و تسبیح مروارید گران بها
و اسپ و فیل خاصگی سرافرازي یافته بانعام پنجاه هزار روپیه نقد
و منصب پنج هزاري ذات و سوار محسود امثال و اقران گشت - و جاگیر
نصف طلب منصب او محال کوهستان را با نصف دیگر از پرگنات دامن
کوه آن سرزمین قرار یافت - آنگاه سایر امرا و بندهای بادشاهي که در
رکاب ظفر انتساب بودند بعنایات بادشاهانه سرافرازي اندوختند - و هشتم
در سنه ده جهانگیری بعد از چهار ماه کنور کرن پسر رانا بوطن مألوف خود
رخصت مراجعت یافته فرمان عالي درین حمله صادر شد که جگت سنگه
پسر او با هزار سوار همواره در رکاب نصرت بلند اقبال کامگار در پساق دکن
حاضر باشد +

نور آمود شدن عالم شهود از پرتو وجود مسعود بادشاهزادهٔ سعادت پژوه محمد دارا شکوه

• چون حضرت واجب العطایا بحکم قضا در سرانجام مصالح این
کارخانه و صوابدید مصلحت بنده شاه بلند اقبال را از سایر متکفلان امور
عالم برگزیده و کار رتق خاص و عام باختصاص بخشیده - بنحوی
که از روی عاطفت نام نامی محمد و مرام آن سرور را موافق دلخواه
دولتخواهان در نثار و نو آرزوی بدستان نهاده - و تمهیدات این حضرت را درین
مطالب اعلی و مقصد اقصی دور اندیشی همه از رها ست نصاب کامل
و نصاب تمامی رسانیده - و این برگزیدهٔ بندگان خود و مکان را درین امر
عظیم الشان که قوام دین و دولت و نظام ملک و ملت بدان است از سایر
سلاطین روی زمین برگزیده - چنانچه ارکان سریر سلطنت و قوایم اورنگ

خلافت آن خورشید مکارت آسمان مکانرا از استقامت وجود مفیض الجود چهار شاهزادهٔ کامگار نامدار اقبالمند مصدوقهٔ هرچهار چهار رکن فمکین بل چار حدود کعبهٔ دین بر ایشان صادق می آید تا قیام قیامت استحکام داده - و افسر سروری آن نیر اعظم سپهر عدل گستری را از فرخندگیء این چار بادشاهزادهٔ خجسته طالع فیروزبخت که هریک درة التاج تارک مبارک اقبال اند - فروغ دیگر اختری مهر و سعادت مشتری بخشید * و خاصه شاهزادهٔ بخت بلند سعادت مند دارشکوه که از جمله برادران والا گوهر بمزیت دیرسن و مزید قدر و شان سرافراز است - ولادت سراسر سعادت آن شاهزادهٔ والا قدر که نمان آن مقصد نتیجهٔ ترتیب این مقدمات است بعد از انقضای دو دهه بیزی و چهل و دو پل که عبارت است از پنج ساعت و چهارده دقیقه نجومی از شب دوشنبه بیست و نهم صفر سنه هزار و بیست و چهار هجری مطابق شب نهم فروردماه آلهی دهم سال جلوس جهانگیری رو نمود - و ازین رو مهد عفاف ملکهٔ عظمی و مهین بانوی کبری نواب قدس القاب ممتاز الزمانی مهبط انوار آسمانی شد - و فر قدوم خجسته اش فرخنده مقدم سرتا سر ربع مسکون را به پیرایهٔ یمن قدم بر نشاند رفعت افزای شهنشاهان خلافت دست - درین روز فروغ اختر فراغ اخر بر وقت خوشی و زور نصیب و هنگام نوشی شادمهٔ نشاط و انبساط و انبساط در آمده بود - ابر آذین و عظمی درمنزل سعادت حاصل برنشسته عطاء برتن یافتند تا سوی خویش و دلکش بر آمد که تماشای آن خرم بهشت عالم حیرت افزای نظارگیان عالم شدست - و ان دگرین انجمن که نسخه ء دل فردوس اعظم بود عنوانش پیرایهٔ آراستگی گرفت - که زیب و زینت بی رنگ فرمای نشأت بیسط این انجمن روی شد - بالجمله چون خجسته مقدم نوروز دنیای افروز چند روز قبل از عید قدوم

سعادت لزوم شاهزادهٔ فرخنده قدم بعالم ظهور نور گستر گردیده مژدهٔ ورود آن خجسته مولود مسعود بعالم شهود آورده بود - بادشاه عالم بقابر ادای رسم آن دو عید سعادت بمنزل سعادت نزول شاه بلند اقبال فیض ورود مسعود مبذول داشته از نور حضور انور فرخنده جشن مذکور را که در کنار تالاب دار البرکت اجمیر انعقاد یافته بود مزین و منور ساختند - شاه والا تبار مراسم نثار و با انداز پرداخته باقامت رسم کشیدن پیشکش قیام نمودند - و هزار مهر نصیعهٔ ندر گذرانیده درخواست نام نمودند - حضرت سلیمان منزلت آن شاهزادهٔ نامدار را که فر فریدون و شکوه دارائي از صفحهٔ روی دل آرایش فروغ ظهور داشت به سلطان دارا شکوه موسوم ساختند - و سایر نغا سنجان پای تخت که سر آمد سخنوران روی زمین و زینت صفحهٔ روزگار اند - مانند ارباب تهنیت ازین فرخنده ولادت عارض صفحات رسایل را بزیور محسنات بدیعه آراستند - از جمله ابو طالب کلیم تاریخ ولادت حسنی یافته * * مصراع *

گل اولیـــن گلسـتـــان شاهـــي

از سوانح این ایام نساط فرجام آذین جشن وزن مبارک شمسي سال بیست و چهارم است از سن اقدس شاه بلند اقبال که در روز بیست و پنجم دیماه انعقاد یافته تزئین آن بانواع زیب و زینت و روش بدیع و طرز غریب هوش ربا و [نظر][1] فریب آمد - و آن عقل مجرد و روح مجسم بجهت مزید عظمت و شان نیر اعظم سر به برابري او فرود آورده در کفهٔ میزان هم پلهٔ انور گردید - و آن گرامي جان جهان جهت کامروائي محتاجان تن بهم سنگي ذخایر معدن در آورده خویشتن را بانواع نقود و اجناس سنجید - و مجموع آنها بدستور مقرر بر اهل استحقاق منقسم شد - درین انجمن

(۱) ع [نظاره] ل

نشاط و محفل انبساط بادشاه جهانگیر آرزوی جرعه‌نسی شاه بلند اقبال نموده از روی مبالغهٔ تمام تکلیف شرب مدام بدآن حضرت فرمودند - چون این عزیز کردهٔ جناب عزت و برگزیدهٔ آنحضرت تا غایت به تناول هیچ یک از مغیرات خاصه بنوشیدن بادهٔ خرد دشمن هوشربا التفات نفرموده بودند - بنابر آنکه به فتوای غرای شرع ملت زاهره ممنوع و بحکم عقل والا و خرد ارجمند نکوهیده و ناپسندیده است - تا آن دم دامن پاک لب اطهر که چون ذیل مطهر ارباب عصمت و عفت آلایش سمت نوات داشت بدین آب آتش آمود تر نساخته بودند - لاجرم نخست در قبول ایستادگی تمامی نمودند - چون تکالیف این معنی از حد امکان امتناع تجاوز نمود و بیش ازین اقامت در مقام ممانعت جا نداشت - بدین صورت به تجویز ادب و تحصیل رضامندی خاطر آنحضرت به نوشیدن مطاب ارتکاب شرب ملبلی ازآن مجوز شمردند - و از آن روز تا سی سالگی که بتوفیق الهی تائب شدند هرگز از روی رغبت خاطر عاطر و خواهش طبع قدسی منش توجه به پیمانه کسی نه نمودند - چنانچه بجای خود انشاء الله تعالی رقم زدهٔ کلک بدایع نگار و نگاشتهٔ خامهٔ وقایع گذار خواهد شد *

چون در آمد نوروز جهان افروز سال یازدهم جلوس جهانگیری به فرخی و فیروزی نشاط نیز آمد - والا حضرت شاه بلند اقبال روز شرف آفتاب پیشکش نمایان از نظر اشرف گذرانیدند - و از جمله نوادر جواهر قطعهٔ لعل تابناک درخشان نهاد بدخشان نژاد بود به در وزن و سنگ شش تانک و در آب و رنگ شش دانگ بود - و قیمت آن هشتاد هزار روپیه قرار پذیر گردید *

در همین ایام که دار الملک اجمیر مستقر سریر خلافت مصیر بود - بیست و چهارم ربیع الاول سنه هزار و بیست و پنج در عین شادمانی و خرمی واقعهٔ بیموقع غم اندوز کوکب عالم افروز برج سرافرازی حور النسا بیگم

که سه سال و یکماه شمسي از عمر شریفش منقضي شده بود به تازگي ملال آمود گردیده خاطر اقدس را بغایت مکدر و متالم ساخت - چون حضرت سلیمان زمان آن فرخنده اختر برج صاحبقراني را به فرزندي خویشتن ارجمندي داده ازین رو کمال علاقهٔ باطني و پیوند روحاني بدو داشتند - و از رهگذر وقوع این واقعهٔ جانکاه کوه کوه غبار اندوه سرتا پای خاطر مبارک آنحضرت فرو گرفت - همان وقت با سایر حجاب گزینان نقاب عفت بمنزل آن والا جناب تشریف آورده مراسم تعزیت بتقدیم رسانیدند - و آن نو گل گلشن عصمت را در جوار مرقد منور خواجهٔ بزرگوار خواجه معین الحق والدین آرامگاه معین شد - و آن روز غم اندوز را کم شنبه خواندند - چنانچه تا حال در افواه خاص و عام بهمان نام مذکور میگردد *

بیان طلوع اختر سعادت از مطلع جاه و جلال شاه بلند اقبال که عبارت است از ولادت بادشاهزادهٔ والا گهر محمد شاه شجاع

از آنجا که ملال خاطر عاطر این طبقهٔ ارجمند که قیام و قوام احوال کون و مکان و نظام انتظام سلسلهٔ نظم و نسق امور کارخانهٔ زمین و زمان باستقامت مزاج وهاج ایشان وابسته و جمعیت ظاهر و باطن خلایق بخوشوقتي و شادکامي این برگزیدگان نشاء ایجاد و تکوین باز پیوسته ایزد تعالی بیش از نفس چند روا ندارد - و هماندم به مومیائي الطاف جلیه جبر کسر مذکور که هزار گونه فتح بآن ضم است بجا آرد - چنانچه در همان ایام که رضیهٔ مرضیه به گلگشت ریاض رضوان خرامیده با حوران بهشت بر مسند روح و راحت آرمیده بود - شاهد تلافي آن باحسن وجوه

در عالم شهود جلوه نموده به اجمل وجوه جبر آن خدشه و تلافي ما فات کرد - یعني شب یکشنبه یازدهم تیر ماه آلهي سال یازدهم جهانگیري موافق هژدهم[1] جمادي الثاني سنهٔ هزار و بیست و پنج خجسته اختر سعادت اثر در حرم سرای شاه بلند اقبال از نواب قدسي القاب مریم ثاني ممتاز الزماني ظهور باسط النور نموده فیض مقدم فرخندهٔ آن مسیحا دم خجسته قدم از بساط خاک تا بسیط افلاک همگي را در پیرایهٔ انبساط گرفت - ولادت با سعادت آن نور دیدهٔ اعیان خلافت جاوید بوقوع انجامیده مرهم راحت بر جراحت اولیای دولت گذاشت - کار فرمای زمانه بقانون رسم ادای مراسم تهنیت بمنزل مقدس آنحضرت تشریف ارزاني فرموده ابواب بهجت و شادماني بر روی روزگار جهاني کشودند - و آنحضرت برعایت لوازم پا انداز و پیشکش پرداخته هزار مهر بعنوان نذر گذرانیده درخواست نام نمودند - حضرت والا رتبت آن شاهزادهٔ نامدار را به شاه شجاع موسوم ساخته بانواع مهرباني تدارک گراني خاطر آن گرامي نیر اوج جهانباني فرمودند - شاعر سحر بیان نیرنگ کلام طالبای کلیم که از جملهٔ ثنا طرازان درگاه والا است تاریخ ولادت آن والا گهر چنین یافته * * مصراع *

دومین نیر بادا فلک شاهي را

بی بدل خان گیلاني که در فنون استعداد بی بدل عهد است و عدیم النظیر وقت باین مصراع بر خورده * * مصراع *

شده پیدا وجود شاه شجاع

---

(۱) در اقبالنامهٔ جهانگیري چهاردهم جمادی الاول نوشته شده - ببینید صفحه ۸۸ - طبع ایشیاٹک سوسائیٹي بنگاله *

توجه نیر دولت و اجلال شاه بلند اقبال بجهت تسخیر دکن و یافتن خطاب شاهي

حضرت عرش‌آشیانه برای اعلای اعلام جاه و جلال و اظهار شان حال این بزرگ کردهٔ عنایت خود در مقام اعلام جهانیان شده نخست بی رشیدي اخوان حسد پیشهٔ این عزیز مصر اقبال را رفته رفته بر عالمیان ظاهر ساخت - چنانچه خسرو چون آخر راجع به سعي خویش از اوج شرف بحضیض وبال افتاد - و هم چنین مکرر حقیقت بی حاصلي و بی‌جوهري پرویز ضعیف تمیز در هر صورت خواه در یساق رانا و خواه در یورش دکن بهمه معني بر همگنان ظهور یافت - آنگاه عظمت قدر و مقدار این برآوردهٔ عنایت و اقتدار و پروردهٔ ید قدرت خود را در امور جهانداري و جهانباني بمحض تائید و توفیق و مجرد اندک کوشش جمیل از آنحضرت در چند ماده بصورت شهود جلوه گري داده سمت نمود بخشید - تا بتدریج جوهر ذاتي و اصابت تدبیر و علو همت و بلندي اقبال این برگزیدهٔ حضرت ذو الجلال روز بروز ظهور دیگر یافته آخرکار بر احاد مردم نیز آشکار گشت - چنانچه در وهلهٔ اول گیتي ستاني مهم رانا را با شایستگي تمام بنحویکه از سلاطین کار آزموده و ملوک روزگار دیده آید سر کردند - و دریغولا به‌نیروی کار سازي بخت والا و مددگاري دولت قاهرهٔ عسکر منصور کار فرمودهٔ شاهد فتح دکن و قهر نفیاداران مقهوران کشور پهنادور را بعرصهٔ ظهور جلوه‌گر نمودند - و نیز بعد ازین فتح عظیم باهتمام آن حضرت مهم جام و پهاره یکباره سرانجام شایسته یافت - هم در آن نزدیکي طلسم دیوبند یعني قلعه دیرین بنیاد کانگره که بافسون تدبیر و نیرنگ سعي هیچ یک از سلاطین عظیم الشان فتح نشده بود - از نیروی تاثیر اسم اعظم اقبال این شایسته خلف سلیمان

روزگار بکشایش گرائید - به نحوی که تفصیل این دو فتح نمایان انشاء الله تعالی در مقام خود نگاشتهٔ کلک وقایع طراز خواهد شد - و اکنون که خامهٔ سحر پرداز در معرض بیان کیفیت فتح مبین سر زمین دکن است - از سر شادابی این مطلب که طول و عرض طومار امتداد روزگار وفا بشرح اندکی از بسیار آن نمی کند در گذشت - و ناچار با کوتاهی سلسلهٔ سخن ساخته دیگر باره سر رشتهٔ مقصود باین تقریب فرا دست آورد - که چون از بی جوهریهای سردار(۱) و حیله وریهای صاحب صوبه صورت یافتن نظم و نسق آن ولایت از هیچ راه روی بر نکرده قطعاً پیشرفت آن مهم صورت نه بست چنانچه مکرر مذکور شد - از سوء تدبیر آن سلیم الصدر ساده دل و افراط تفریط آن حریف دغا پیشه بر وفق آرزو نقش مراد اولیای دولت به هیچ وجه در دکن درست نه نشست - تا آن حد که از بی تدبیریها و بی پروایهای بیشمار مشار الیه و بازندگی‌ها و منصوبه بینیهای دور از کار صاحب صوبهٔ مذکور که باعث کسر شان هوا خواهان و فتح ابواب مقصود بداندیشان شده خیره چشمی و چیره دستی ایشان بجای رسید، - که تمام ولایت بالا گهات خصوص احمد نگر که شاه نشین آن رقعه و دار الملک آن بقعه است - و با ضم هزار جر ثقیل و نصب صد منصوبهٔ حیل و تدبیر با نصر آسمانی و ضرب شمشیر بدست اولیای عدو بند قلعه گیر در آمده بود - رفته رفته بنا بر کار برآمد قرار داد خاطر ادبار آثار به تحت تصرف در آوردند - و اکثر سپاهیان که در آن قلعه بودند بطریقی بی پا و بیجا گشتند - که پیاده رخ بپای تخت نهاده بدین دستور از آن ملک برآمدند - و خانخانان که در پیش بینی‌های بازی دغا انجلاج شطرنجی روزگار را اسپ و فیل طرح می داد - عاقبت به گردهٔ خود درمانده در شش در

---

(۱) این جا از سردار سلطان پرویز مراد است

دهشت تخته بند حیرت گشت - و آخرکار ناچار صورت واقعه را از قرار واقع
بدرگاه والا عرضداشت نموده در صدد مدد طلبي شد - چون حضرت خلافت
مرتبت بر حقیقت این معني کماهي آگاهي یافتند - و بحکم دریافت
مقدمهٔ معهوده که سابقا رقم زدهٔ کلک وقایع نگار گشته میدانستند که
پیشرفت این کار از دست رفته از دست دیگری بر نمي آید - لاجرم
بخاطر عاطر آوردند که سرکردن این مهم اهم را نیز بدآن حضرت تفویض
فرمایند - بنابر اینکه افواج سپاه مخالف خاصه خیل حبشیان که سرکردگي
ایشان به عنبر تعلق داشت - سر تا سر عرصهٔ دکن را مانند بخت تیرهٔ آن
مدبر فرو گرفته بودند و درین مرتبه همگنان بغایت زور طلب بودند -
لهذا باستصواب دولتخواهان این تدبیر صایب اندیشیدند که موکب
نصرت از اجمیر بصوب ممالک جنوبي قرین خیریت و خوبي نهضت
فرمایند - بادشاه خود به نفس نفیس در مندو توقف نمایند - و شاه
بلند اقبال را به تسخیر دکن و تنبیه و تادیب دکنیان نامزد فرمایند -
بالجمله بر وفق این عزیمت صایب در ساعتی سعادت اثر که چون کوکب
بخت خدا داد آن نیک اختر در عین استسعاد بود - و اوضاع انجم و افلاک
مانند تدبیرات رای صواب آرای آن صاحب از روی صواب آرائی بر وفق
مراد این سرور را به تسخیر آن کشور دستوری دادند - و در وقت رخصت
آن شایستهٔ مرتبه ظل الهي و سزاوار افسر اورنگ جهان پناهي را بخطاب
مستطاب والای شاهي اختصاص بخشیده بآنکه درین مدت هیچ بادشاهی
فرزند اقبالمند خود را شاه نخوانده آن شایان بادشاهي عالم و انسان العین
اعیان بني آدم را شاه خرم نامیدند - و منصب آنحضرت را از اصل و اضافه
بیست هزاري ذات و ده هزار سوار دو اسپه سه اسپه مقرر نموده خلعت
با چارقب مرصع مروارید دوز با کمر خنجر و شمشیر مرصع و پردلهٔ مرصع

از جمله غنایم احمد نگر که حضرت عرش آشیانی اکبر بادشاه به آنحضرت مرحمت فرموده بودند و یک لک روپیه قیمت داشت بدآن اقبالمند عنایت نمودند - و دو سر اسپ با ساخت مرصع و دو فیل نر و ماده با ساز طلا ضمیمهٔ مراحم بادشاهانه ساختند - و دو تسبیح گرانمایه که عرش آشیانی اکثر اوقات یکی را بر فرق فرقدسای بسته دیگری را حمایل آسا بگردن می انداختند - با عقدی دیگر گرانمایه که اکثر اوقات در ایام جشن مرسلهٔ گردن مبارک می شد و یک لک روپیه قیمت داشت - بآن ضم نموده باین گرامی گوهر درج اقبال مرحمت فرمودند ❊ آنگاه هریک از امرای عظام بادشاهی که بهم رکابی رکاب نصرت انتساب آن حضرت تعین یافته بودند و چندی از بندهای روشناس شاهی فراخور تفاوت مراتب والا سرافرازی یافته مرحمت اسپ و سروپا ضمیمهٔ عنایات عمیمه شده - و امر عالی بربن جمله زیور نفاذ یافت که مهابت خان از جمله تعین یافتگان مهم دکن بی‌مداهنه سزاولی و محصلی نموده سلطان پرویز را در روز روانه الهآباد سازد ❊

مجملا شاه بلند اقبال روز جمعه سلخ شوال سال هزار و بیست و پنج هجری مطابق بیستم آبان ماه آلهی آفتاب وار بدولتخانهٔ زین زرین بر آمده متوجه مقصد شدند - و هم دربن آن بمحض [۱][افاضت]ع اقبال بی زوال قبل از وصول صیت نهضت و نهیب آوازهٔ صولت و سطوت آنحضرت بوم و بر آن کشور زلزله خیز گردید - چنانچه از صدمهٔ تلاطم سیلاب افواج بحر امواج بدآن صوب شش جهت سرزمین مذکور را از سرحد برهان پور گرفته تا ساحل دریای شور چارموجهٔ طوفان حادثه و شورش فرو گرفت - بلکه سر تا سر کشور جانب جنوب لکد کوب هجوم

---

(۱) ع [خاصیت] ل

خیل فتنه و آشوب گشت - ملخص سخن موکب جاه و جلال شاه بلند اقبال از راه چتور و مندسور متوجه صوبه دکن شده چون اردوی جهانپوی بحوالي رانا امر سنگه که سر راه بود وصول یافت - آن اخلاص کیش بی‌توقف برسم استقبال شتافته در اقوله بسعادت بساط بوس مستسعد گشت - و بعد از تقدیم مراسم کورنش و تسلیم و ادای لوازم عبودیت پنج زنجیر فیل و هفت اسپ عراقي و خوانی پر از انواع مرصع آلات برسم پیشکش گذرانیده به عطای شمشیر مرصع و دو اسپ عراقي با زین زرین و دو فیل نر و ماده با سار نقره کامروائی ابد آماده ساخته مرلف القاب و مطمئن خاطر بوطن مالوف رخصت یافت - و جگت سنگه نبیره خود را با هزار سواره در رکاب ظفر انتساب فرستاد *

چون شاه بلند اقبال از سرحد رانا موکب منصور را نهضت داده رایات ظفر آیات را به صوب برهانپور ارتفاع بخشیدند - و در طي راه وکلای عادل خان را که سابقا بدرگاه گیتي پناه فرستاده بود رخصت مراجعت دادند - بخاطر مبارک آوردند که از راه اتمام حجت علامي افضل خان و رای رایان در بیجاپور و میر مکي مخاطب به معتمد خان و رای جادو داس را به حیدر آباد بفرستند - تا عادل خان و قطب الملک را به تنبیه نصایح هوش افزا از حقیقت کار آگاه سازند - و از شاد خواب غفلت در آورده به شاهراه اطاعت ارشاد نمایند - چون کنار آب نربده مخیم سرادق اقبال گردید امرای عظام و سایر منصب داران تعینات صوبهٔ دکن مثل خان خانان و مهابت خان و شاه نواز خان خلف خانخانان و عبد الله خان بهادر فیروز جنگ و راجه سورج سنگه و راجه بهاو سنگه و ارادت خان و راجه نرسنگدیو بندیله وغیر آنها به سعادت استقبال شتافته از سجود آستان قدسي مکان در بخت و اقبال بر روی

احوال خود کشودند - روز دو شنبه پنجم ربیع الاول سنه هزار و بیست و شش هجري بیست و سوم اسفندار سنه یازده جلوس جهانگیري پرتو ماهچهٔ رایات ظفر آیات خورشید وار سایهٔ انوار حضور بر سکنهٔ برهانپور انداخته افق آن خطهٔ پاک ازین رو مطلع نور[1] [ظهور]ع و نمودار فضای طور شد - و هم درین روز سر زمین دلنشین مندو از پرتو ورود موکب مسعود جهانگیري طرب آمود شد *

آغاز سال دوازدهم جهانگیري و آذین جشن نو روزي و خواستگاري صبیهٔ رضیهٔ شاهنواز خان خلف الصدق عبد الرحیم خانخانان و چهره کشائي شاهد فتح و رسیدن پیشکش دنیاداران دکن

بتاریخ دوازدهم ربیع الاول سال هزار و بیست و شش هجري مسند گزین طارم چارم تشریف تحویل شریف بر نشاط کدهٔ معهود خود ارزاني داشته مربع نشین اورنگ چهارپایهٔ خویش گردید - حسب الامر شاه بلند اقبال کار پردازان امور سلطنت فضای دولت خانهٔ برهانپور را بانواع تزئین زیب و زینت دادند - و بآذین جشن نوروزي کیاني عرصهٔ خاص و عام را در دیبای خسرواني مفروش نمودند - و در رمضان این سال مبارک فال صبیهٔ قدسیهٔ شاهنواز خان خلف عبدالرحیم خانخانان را بجهت مزید اعتبار و حصول سرمایهٔ مباهات و افتخار سلسلهٔ ذي شان ایشان در

---

(۱) ع [حضور] ل *

عقد ازدواج در آوردند - و بنابر قدر افزائي و سر افرازيِ خانخانان بمنزل او تشریف شریف ارزاني داشتند - و طوی عظیم و جشني عالي ترتیب یافته روزگار روز بازار نشاط عالمیان رواج و رونق و هنگامهٔ طرب جهانیان انتظام و گرمي داشت *

از سوانح این ایام دولت آغاز و سعادت انجام اطاعت دنیاداران دکن است و تسلیم ولایت متعلقهٔ بادشاهي و ارسال پیشکش و پذیرفتن سایر احکام مطاعه - و تفصیل این اجمال حقیقت اشتمال آنست که چون آوازهٔ صولت شاه بلند اقبال که قاف تا قاف آفاق را فرو گرفته پیش از وصول رایات اقبال آویزهٔ گوش دکنیان شده بود - دریخولا خبر آمدن موکب جاه و جلال آنحضرت نیز هوش‌ربای ایشان آمد - بنابر آنکه در خود تاب مقاومت باحکام آسماني و تائید رباني ندیده میدانستند که با اقبال مقابل و با قضا و قدر روبرو نمیتوان شد - ناچار دیده دانسته قرار اینمعني دادند که گردن اطاعت بطوق اخلاص و ارادت سپرده دوش فروتني و سرافگندگي در آورند - و دست تصرف از اعمال متعلقهٔ بادشاهي کوتاه داشته عهدهٔ خراج سپاري و مالگذاري بر ذمهٔ انقیاد و فرمان برداري گیرند - و چون در عین این قرار داد افضل خان و رای‌رایان به بیجاپور رسیدند - عادل خان تا پنج کروهی شهر باستقبال شتافته مانند سایر بندگان درگاه گیتي پناه بنابر معهود غایبانه آداب تسلیم و زمین بوس به تقدیم رسانید - و نشان قدر مثال و فرمان قضا نشان مبارک را زینت فرق و زیور تارک ساخته باین اعتبار سر مباهات سرمد باوج طارم فرقد بر افراخت - و بحکم امتثال امر جهان مطاع و اطاعت مضمون حکم آفتاب شعاع ذره مثال در مقام بندگي آمده تعهد نمود - که سایر ولایات بادشاهي را با کلید قلعها خاصه حصار احمدنگر تسلیم اولیای دولت ابد

پیوند نماید - و پیشکشهای گرانمند از خود و سایر دنیاداران دکن سرانجام نموده بدرگاه والا ارسال دارد - و پس ازین همه وقت بقدم اطاعت پیش آمده بیشتر از پیشتر در مقام جانسپاري و خراج گذاري باشد - چون از عرایض افضل خان و رای رایان بمسامع علیهٔ باریافتگان انجمن حضور شاه بلند اقبال رسید - در حال سید عبد الله بارهه را که از جمله پروردهای عنایت آنحضرت بود با عرضداشت متضمن مضمون مذکور بدرگاه گیتي پناه فرستادند - و چون حضرت خلافت مرتبت از مضامین عریضه آگاهي یافتند - بحسب اتفاق وصول فتح نامه روز پنجشنبه پانزدهم شعبان سال مذکور سمت وقوع پذیرفت - و بیشتر به سبب تعظیم شب برات که بحسب عظمت و میمنت بل بهمه جهت بر باقي ایام سال فاضل مي آید جشن نشاط و طرب تزئین یافته بود - و از پرتو ورود مسعود خبر فتح و ظفر از سر نو آراستگي یافته یمن و برکت دیگر اندوخت - حضرت خلافت مرتبت آن روز عشرت اندوز را مبارک شنبه لقب دادند - تا انجام روزگار سعادت فرجام آنحضرت در افواه خاص و عام و دفاتر و تقاویم بهمین نام مذکور مي شد - و سید عبد الله بمژدگاني رسانیدن خبر این فتح آسماني خطاب سیف خاني یافته بعنایت خلعت فاخره و اسپ و فیل و خنجر مرصع و شمشیر و پردلهٔ مرصع سر مفاخرت افراخت - و بعنوان فرخندگي فال همایون قطعهٔ لعلي خورشید فروغ بدخشان نژاد که همانا بروشني جگر پارهٔ آفتاب رخشان بود و مدتها از پرتو فرق فرقد سای کسب لمعان نموده - مصحوب سیف خان بجهت آن یکتا گوهر محیط خلافت فرستادند *

بالجمله عادل خان افضل خان و رای رایان را دوست کام و مقضي المرام باز فرستاده دو لک روپیه بافضل خان و دو لک روپیه برای رایان تکلف نمود - و سوای آنچه در مقام اقامت رسوم پیشتر بر سبیل نزول و اقامت

و طریق ضیافت فرستاده بود - دیگر تکلفات از جنس و نقود و سایر اجناس
مثل جواهر و فیل و اسپ بظهور آورده پانزده لک روپیه از نقد و جنس
بصیغهٔ پیشکش برین تفصیل بدرگاه والا ارسال داشت - نقد شش لک روپیه
و پنجاه زنجیر فیل بقیمت شش لک روپیه و پنجاه اسپ عراقي بقیمت
شصت هزار روپیه و باقي جواهر مرصع آلات بقیمت دو لک و چهل هزار
روپیه - و بعد از گرفتن پیشکش نخست رای رایان خود را باحمدنگر رسانیده
داخل قلعه شد - و سایر محال بالا گهات را در تحت و تصرف خود آورده
حقیقت را عرضداشت نمود - آنحضرت بی‌توقف خنجر خان را که
اکنون بخطاب سپه دار خاني اختصاص دارد بضبط تهانهٔ جالنا پور
و مضافات آن فرستادند - و جهانگیر بیگ را که در آخر بخطاب جانسپار خان
سر افرازي یافت منظور نظر مرحمت نموده نامزد نگاهباني قلعه
احمد نگر فرمودند - و بیرام بیگ میر بخشي افواج خاصهٔ خود را
نامور ساختند که با سایر تهانه داران و فوجداران که بحراست محال
متعلقهٔ اولیای دولت سرافرازي یافته اند تا بالا گهات همراهي گزیند -
و همگنان را جابجا گذاشته خود مراجعت نماید - بالجمله رای رایان
امتثال فرمودهٔ آنحضرت نموده قلعه را بجانسپار خان سپرد - و خود
بر سبیل ایلغار مراحل بریده بافضل خان پیوست - و بایکدیگر پیشکش
عادل خان را بدرگاه والا رسانیده از نظر اشرف گذرانیدند - و دقایق
خدمت گذاري ایشان باعلی درجات استحسان رسیده از مراحم شاهي
سرافرازي یافته مفاخر و مباهي شدند - و رای رایان پیشکش شایان
از جانب خود ترتیب داده بنظر انور در آورد - و از آنجمله قطعهٔ
لعلی بود گرانمایه که در آب و تاب و سنگ و رنگ و صافي و شفافي نظیر
آن کمتر بنظر جوهریان در آمده - بوزن هفده مثقال و پنج و نیم سرخ

بدو لک روپیه ابتیاع شده - آنرا با لعلی دیگر که شصت هزار روپیه قیمت داشت گذرانید - و علامي افضل خان نیز پیشکشي گرانمند بر نفایس و نوادر کشید - همگي پسند خاطر مشکل پسند افتاده مرتبهٔ قبول یافت *

چون میر مکي و جادو رای که رخصت حیدر آباد گلکنده یافته بودند بنزدیکي آنولایت رسیدند - قطب الملک بنابر آنکه از آگاه دلي و هشیار مغزي بهرهٔ وافر داشت - و لهذا درین مدت قطعاً بعصیان و طغیان راضي نبود - بحیثیت ظاهر ناچار با عادل خان و عنبر از روی مدارا موافقتی آشکارا مي نمود - لاجرم بی توقف سلوک طریقهٔ آداب گزاري پیش گرفته روز یکشنبه پنجم رجب سنه هزار و بیست و شش هجري که فرستادگان در پنج کروهي شهر منزل گزیده بودند از دریافت پایهٔ شرف ابد در آمده باستقبال بر آمد - و ازین راه ابواب سعادت جاوید بر روی خود کشوده نشان عالیشان را بادب تمام گرفته بر سر بست - و از روی ادای شکرانهٔ عنایات شاهانه خاصه ادراک مرتبهٔ والا یعنی اختصاص یافتن بمرحمت کهپوهٔ مرصع با پهولکتاره که ضمیمهٔ مراحم عمیمه شده بود - رو بجانب درگاه گیتي پناه نهاده زمین بوس سپاس و تسلیم بندگي بتقدیم رسانیده برین سر تارک رفعت از اوج این والا طارم آبنوسي در گذرانید - و ایشان را همان روز بنابر مبالغه بشهر در آورده در مقام سر انجام پیشکش پذیرفته شده - و پس از چند روز پیشکش نمایان از جواهر و مرصع آلات و فیلان نامور تنومند و اسپان عراقي و عربي که قیمت مجموع پانزده لک روپیه بود آماده نمود - مصحوب آن رسول نامي بقبلهٔ ارباب قبول یعنی درگاه عالي مرسول داشت - مجملا میر مکي و رای جادو داس همدرآن نزدیکي بسرعت تمام طی راه نموده پیشکشها رسانیدند - و بعز ملازمت فایز گشته

سعادت بساط بوس انجمن حضور پر نور و استحسان تقدیم خدمت مذکور دریافتند *

و از بهین سوانح این ایام خیر انجام که عبارت است از روز یکشنبه یازدهم شهریور سنه دوازده جهانگیری مطابق دوم شهر رمضان المبارک سال هزار و بیست و شش هجري بعد از گذشت بیست و شش گهري و چهل پل که ده ساعت و چهل دقیقهٔ نجومي باشد - در خطهٔ برهانپور شبستان اقبال شاهي بفروغ تولد نیک اختر فرزندی سعادتمند از نواب قدسي القاب مهد علیا ممتاز الزماني نو آئین و نور آگین گشت - و آن مولود مسعود زهره جبین را روشن آرا بیگم نامیدند *

انعطاف یافتن عنان انصراف موکب جاه و جلال شاه بلند اقبال به فتح و نصرت کرت اول از دکن و ادراک ملازمت حضرت خلافت مرتبت و سرافرازي یافتن بانواع مهرباني خصوص خطاب عظیم الشان شاهجهاني و نصب کرسيِ طلا بجنب سریر والا براى جلوس آن بلند اقبال .

چون دنیاداران دکن ولایات متعلقهٔ بادشاهي را باولیاى دولت ابد پیوند تسلیم نموده بدین دست آویز متین عروهٔ وثقیِ امن و امان فراچنگ آوردند - و عافیت ازین راه در دارالامان سلامت و عافیت بر روى روزگار خویش کشوده همگنان در مقام بندگي درگاه آسمان جاه شدند - لاجرم

خاطر اقدس شاه بلند اقبال از همه رهگذر بجمعیت گرائید - و نوعی ازین مهم فراغ یافت که بی اختیار لوای والای مراجعت را ارتفاع بخشیدند - و بر طبق دستور سابق عبد الرحیم خانخانان را بصاحب صوبگي خاندیس و برار و دکن سرافرازي داده سي هزار سوار و هفت هزار پیاده . برقنداز و کماندار بکومک او تعین فرمودند - از آنجمله دوازده هزار سوار بسرکردگي خلف صدق او شاهنواز خان مقرر داشته بضبط محال دکن فرستادند - و حفظ و حراست هر یک از سرکار و تهانجات و پرگنات بالا گهات را بعهدهٔ کارگذاری یکی از امرای عظیم‌الشان و ارباب مناصب والا تفویض فرمودند - مثل احمد نگر و جالناپور و مونکي پتن و سرکار باسم و پاتهري و مهکر و ماهور و [۱][گیرله]ع و کلم و پرگنهٔ مالاپور و انبیر و پرگنهٔ بیر که بمنزلهٔ سرکار است - و ده کرور دام که بیست و پنج لک روپیه حاصل آن باشد در آمد دارد - و مثل آن پرگنه در تمام دکن بلکه بهمه این کسور یافته نمي شود *

دریٖنولا بیرام بیگ بخشي که با فوجی از بندهای بادشاهي بقصد تنبیه و تادیب بهرجی زمیندار بکلانه تعین یافته بود او را با پیشکش گرانمند بملازمت آورد - و حسن خدمت و نیکو بندگي آن اخلاص سرشت مختارگي چهرهٔ ظهور نموده بغایت مستحسن افتاد - و در اثناء توجه شاه بلند اقبال بدرگاه گیتي پناه افواج قاهره که حسب‌الامر اعلی آهنگ استیصال مقهوران گوندوانه نموده از برهانپور مرخص شده بودند در طی راه بسعادت ملازمت رسیدند - و حقیقت وقایع و کیفیت خدمات شایسته که در آنولایت بتقدیم رسانیده بودند - از تخریب ملک و تادیب اهل آن که باعث اظهار اطاعت و انقیاد و طلب امان راجها و پذیرفتن باج و خراج هر ساله شده بود از قرار واقع بعرض اعلی رسانیدند - و موازي شصت زنجیر فیل کوه

(۱) ع [گهیرله] ل

پیکر و مبلغ دو لک روپیه نقد از چانده و [۱][سه]ع زنجیر و یک لک روپیه از جاتیه[۲] بر سبیل پیشکش گرفته بودند بنظر اقدس در آوردند *

چون موکب جاه و جلال شاه بلند اقبال بدولت و سعادت در ظاهر مندو نزول نمود - یگانه گوهر محیط خلافت سلطان دارا شکوه که در آن ایام از خدمت والا قدر باز مانده در ملازمت جد امجد کامیاب انواع سعادت دوجهانی بودند - حسب الامر حضرت خلافت مرتبت با جمیع امرای نامور دستوری یافته باستقبال آن سرور شتافتند - و چون شاهزادهٔ والا گهر بلند اختر با امرای عظام از سعادت ملازمت شرف پذیر گشته رخصت مراجعت یافتند - شاه بلند اقبال اختیار ساعت مسعود نموده هشتم آبان ماه آلهي سنه دوازده جهانگیري موافق یازدهم شوال سنه هزار و بیست و شش هجري برسم و آئین شایان و توزک و تورهٔ نمایان چهرهٔ دولت و اقبال افروخته و رایت جاه و جلال افراخته متوجه دریافت ملازمت شدند - و چون بملازمت استسعاد یافته مراسم معهوده بجا آوردند حضرت خلافت مرتبت از فرط غلبهٔ شوق نخست آن بر افراختهٔ رفعت ایزدي را ببالای جهروکهٔ والا طلب نمودند - آنگاه بیخویشتن از جا در آمده قدمی چند فرا پیش نهادند - و آن جان جهان را چون روح روان تنگ در آغوش کشیده مدتی مدید همچنان در بر داشتند - و آنحضرت از سعادت منشیها و ادب اندیشیها هر چند بیشتر رعایت ادب مي نمودند - حضرت خلافت مرتبت بحکم سلطان محبت که حال سورت نشهٔ بادهٔ هوش ربا دارد - پاس مرتبهٔ خویشتن

---

(۱) ع [سي] اقبالنامهٔ جهانگیری - صفحه ۱۹۵ - طبع ایشیاٹک سوسائیتي بنگاله *

(۲) در اقبالنامهٔ جهانگیری این مقام باسم جادتا مذکور شده - ملاحظه کنید صفحه ۱۰۵ *

داري نداشته مرتبه مرتبه مراتب الطاف بی‌پایان افزودند - و آنحضرت
بعد از ادای شکر و سپاس این عنایات خاص هزار مهر و هزار روپیه بطریق
نذر و موازي این مبلغ بر سبیل تصدق گذرانیدند - و حضرت خلافت
مرتبت خلعت خاصه با چار قب زردوز مروارید کشیده و شمشیر با پردلهٔ
مرصع و کمربند و خنجر بدآن حضرت مرحمت نموده بمنصب سي‌هزاري
ذات و بیست هزار سوار در اسپه سه اسپه از اصل و اضافه سر بلند فرمودند -
و بخطاب مستطاب شاهجهاني امتیاز بخشیده مقرر کردند که صندلي
جهت جلوس همایون آن ترقي یافتهٔ رفعت ازلي قریب به تخت
میگذاشته باشند - چنانچه خود در جهانگیر نامهٔ نامي این عبارت بدستخط
خاص نوشته اند - که این عنایتی است نمایان و لطفی است بی پایان که
نسبت بآن فرزند سعادتمند سمت ظهور یافت - چه از زمان حضرت
صاحبقراني تا حال هیچ بادشاهی درین سلسلهٔ علیه اینگونه عنایتی
سرشار به فرزند شایستهٔ خود ننموده - آنگاه از راه عنایت از جهروکهٔ والا
فرود آمده خوانی مالا مال الوان جواهر گرانمایه بدست اقدس بر تارک
مبارک آن زینت بخش افسر اورنگ خلافت نثار فرمودند - بعد ازان امرای
عظام مثل خانجهان و عبد الله خان و مهابت خان و راجه سورج سنگه
و راجه بهاو سنگه وغیر اینها همگي بترتیب مناصب و تفاوت مراتب از
شرف بساط بوس درگاه والا استسعاد پذیرفتند - و نذور گرانمند نمایان لایق
و شایان حال خویش گذرانیده بعنایات خاص اختصاص یافتند - و بنابر
آنکه آن روز از تنگيِ وقت وفا بگذشتن اقسام پیشکش نمي نمود اکتفا
بصندوقچهٔ مملو از انواع نوادر جواهر نمودند - و فیل[1] [سرناک] نام که

---

(۱) ع [بیرناک] اقبالنامهٔ جهانگیري - صفحه ۱۰۳ ، طبع اشیاتک سوسائیٹي بنگاله *

سر حلقهٔ فیلان پیشکش عادل خان بود نیز از نظر اشرف گذشت - و چون آن فیل از افراد نوع خود بکمال حسن صورت و قبول تعلیم و فرمانبري و عدم عربدهٔ بدمستي بی‌عدیل و عدیم النظیر بود منظور نظر استحسان شده بی‌نهایت خاطر پسند افتاد - چنانچه بنفس نفیس بر آن سوار شده تا درون غسل خانه تشریف بردند - و برسم معهود آنحضرت که همیشه هنگام سواري فیل مست بر سبیل تصدق سحاب دست گوهر افشان را باینطریق دفع عین الکمال مي نمودند - دریفوقت نیز از هر دو سو کف مبارک را دینار پاش و روی زمین را درم ریز فرمودند - و ازآن روز باز سرناک مذکور سمت اختصاص یافته بجهت سواري خاصه مقرر شده و بنابرین نسبت بنور تخت موسوم گشته از سمت سرحلقگي جمیع فیلان خاصگي امتیاز پذیرفت - و امر فرمودند که آنرا پیوسته در درون صحن غسلخانهٔ والا بسته باشند - و بعد از چند روز تمام پیشکش با دو صد زنجیر فیل نامور از نظر اشرف گذشت که از آنها سه زنجیر محلی به یراق طلا و نه زنجیر بساز نقره مزین بود - و قیمت سرناک که بنور تخت موسوم است یک لک روپیه مقرر شد - و ازآن گذشته دو زنجیر دیگر که فیلان تنومند کوه شکوه بودند - یکی موسوم به هنونت و دویمین به بخت بلند - بهای هریک موافق نور تخت قرار یافت - چه آن دو کوه پیکر اهرمن منظر هرچند در حسن صورت و سیرت و قبول تعلیم و مزید حدس و هوش بنور تخت نمي رسیدند - اما در عظم جثه و کلانی بنیه برو فایق مي آمدند - درین ضمن پیشکش هژده خوان مملو از جواهر و مرصع آلات و دو قطعه لعل بابت رای رایان و نیلمي آبدار بوزن شش ٹانک و انگشتر نگین الماسي از جانب خود و صد راس اسپ صرصر تک بادرفتار عربي نژاد و عراقي نسل از نظر انور گذرانیدند که از آنجمله سه راس کمال امتیاز داشته مزین

بساخت مرصع بود - مجملا قیمت مجموع پیشکش دکن بیست لک روپیه قرار پذیرفت - و سوای آن دو لک روپیه بجهت نور جهان بیگم و شصت هزار روپیه مخصوص سایر بیگمان نموده بر سبیل سوغات ارسال یافت - و بهمه جهت کل پیشکش و ارمغان به بیست و دو لک و شصت هزار روپیه کشید *

بیان توجه موکب جهانگیری بصوب گجرات با شاه بلند اقبال شاه جهان بعد از فتح دکن و سوانحی که درآن ایام روی داد

چون بچهره کسائی تائید حضرت شاه بلند اقبال سرانجام معاملهٔ دکن که از دیر باز صورت نیافته بود بر وجه احسن رو نموده ازین راه سرمایهٔ رفع تفرقهٔ روزگار یعنی جمعیت خاطر اقدس بحصول انجامید - درینحال هوای سیر گجرات که از دیر باز مکنون خاطر بود - خاصه تماشای شورش و طغیان دریای شور بتازگی سلسله جنبان شوق تفرج آن نزهت آباد آمد - لاجرم بنابرین عزیمت صائب رایات جاه و جلال بدآنجانب ارتفاع پذیرفته در طی راه همه جا شاه بلند اقبال بسعادت همعنانی اختصاص یافته نشاط صید افگنی و تماشای آن سرزمین دلنشین و مکانهای بهشت نشان باعث مزید انبساط طبع آن زندهٔ طبایع و ارکان شد - و روز بروز انواع عواطف و اقسام مراحم بادشاهانه دربارهٔ آنحضرت ظهور و بروز تمام مینمود - چنانچه هر تحفه که در سرکار خاصه ندرتی و نفاستی داشت قطع نظر از گران مایگی آن کرده بنابر شرافتی که باعتبار مبارکی و خجستگی با آن بود بدآن حضرت مرحمت می فرمودند - ازآنجمله قطعهٔ لعل گرانمایه

بدخشاني بود که در برابر رنگینی و درخشاني آن آب و تاب آفتاب بی‌تاب بود - و بی تکلف سخن ساري کمیافت جوهري بود بی بها - از غیرت صفای لون و رشک طراوت آبش اشک قرة العین عدن و جگر گوشهٔ یمن جگري گردیده - و از حسرت جلا و شادابي آبش رودبار خون از دل یاقوت رماني رواني پذیرفته - و سیلاب سرشک لاله‌گون از دیدهٔ گوهر شاهوار عماني بسیلان در آمده - و آنرا حضرت مریم مکاني والدهٔ ماجدهٔ حضرت عرش آشیاني هنگام ولادت حضرت جهانگیر گیتي کشا برسم رو نما عنایت نموده بودند - با [۱] [دو] ع دانهٔ مروارید یکدا بسیار قیمت کمیاب بدآنجناب لطف فرمودند *

روز جمعه هشتم دیماه الهی کنار دریای شور سر منزل ورود عسکر منصور شد - و چون خاطر اشرف از سواری غراب و تماشای عموم غرایب دریا خصوص تلاطم امواج بحر مواج که یادی از جوش و خروش امواج لسکر طوفان اثر میداد باز پرداخت - از نقدر کهنبایت رایت ظفر رایت را طراز ارتفاع داده موکب مسعود بقصد ورود دار الملک آن خطهٔ طرب اساس یعني بقعهٔ نشاط بنیاد احمد آباد نهضت نمود - و روز دوشنبه بیست و پنجم ماه مذکور ماهچهٔ اعلام نصرت پیکر پرتو انوار سعادت و برکت سایهٔ دولت بر ساحت آن منبع دولت امن و راحت گسترد - و سر تا سر آن گلزمین دلنشین را مانند فسحت آباد فراغ خاطر شاد مطلع نور بهجت و سرور ساخت - و در همین روز جشن وزن مبارک سال بیست و هفتم شمسي از عمر ابد قرین شاه بلند اقبال مانند نشاط آموز نوروز طرب افروز گست - و خاطر آرزومندان گیتي بر مراد [۲] [دیرینه] ع

(۱) ع [ده] ل (۲) ع [مرتبهٔ] ل

فیروزي یافته بانواع نیک اختري و بهروزي فایز گردید - و چون اقامت آن نزهت آباد از صفوت خانهٔ ضمیر منیر حضرت خلافت مرتبت روع کدورت سفر نموده تماشای آن عشرتکده زنگ کلفت از آئینهٔ خاطر انور زدود - و چندی در آن مصر جامع دولت و سعادت منزل گزیده در عرض امتداد مدت توقف از سیر و تفرج سایر متنزهات آنمقام دلکشا کام دل بر گرفتند - ارادهٔ مراجعت ملایم مقتضای رای جهان آرای آمده هوای نهضت دار الخلافهٔ عظمی موافق طبع خواهش اقدس افتاد *

دریں ایام بنابر آنکه در مدت جلوس همایون آنحضرت امور ملکي و مالي آنصوبه سر انجام مسزا نیافته بود - و از بی پروائي و غرض پرستي صوبه‌داران مهمات آنولایت که نظر به بعضی از وجوه عمده تریں صوبهای هندوستان است - و باعتبار صفا و نزهت و فسحت ساحت و فضا و غرابت وضع بنا و کثرت ارباب بدایع صنایع و وفور هنرمندان و پیشه‌وران نیرنگ نما نظیر اعاظم بلاد ایران از نظم و نسق افتاده بود - و در نظام معاملات چنان صوبه که والیان آن پیوسته پنجاه هزار سوار موجود و همیشه حاضر علوفه خوار داشته اند - و رانا و سایر دنیا داران دکن و مالوه و خاندیس و برار پیوسته مطیع و منقاد ایشان بوده در عظایم امور بدیشان ملتجي مي شده اند خلل کلي راه یافته - لاجرم حضرت خلافت مرتبت بمقتضای مصلحت جهانباني و حکم متابعت سنت عرش آشیاني در تفویض اهتمام امور آن صوبه بدآن حضرت صلاح دید وقت بر وفق این معني دیدند - مجملا بنابر مقتضای این عزیمت صایب سایر پرگنات آنصوبهٔ عظیم بجاگیر آنحضرت قرار یافت - و ضبط و ربط مهمات کلي و جزوي و تنبیه و تادیب متمردان فساد آئین آن سرزمین بتدبیر صواب قرین آن حضرت حواله شد *

غرّهٔ اسفندار سال دوازدهم جهانگیري که لوای نصرت پیرای بمستقر اورنگ خلافت ارتفاع پذیرفت - شاه بلند اقبال بجهت نگاهبانيِ صوبهٔ گجرات و دفع سرکشان آن سرزمین چندی از بندهای کاردان آزمودهٔ کار را تعین فرموده بهمه جهت خاطراز پرداخت امور ملکي و ماليِ آنصوبه جمع ساخته بهم رکابيِ حضرتِ خلافت مرتبت عنان مراجعت را انعطاف دادند - و چون پرگنهٔ دوحد که باعتبار وقوع آن در سرحد مالوه و گجرات بدین نام موسوم شده در افواه عوام و خواص ابنای روزگار بدهود اشتهار دارد مخیم سرادقات اقبال آمد - روزی چند در آن مقام سرمنزل اقامت موکب سعادت شده بقصد شکار فیل رحل توقف انداختند - چون در عرض مدت اقامت این فرخنده مکان شهنشاه سیارگان و پیشوای خیل ستارگان بنابر پیرويِ موکب اقبال ارادهٔ ورود مسعود دارالخلافهٔ حمل نموده بتاریخ شب چهار شنبه بیست و سوم ربیع الاول سنه هزار و بیست و هفت هجري در آن شرف خانه نزول نموده سال سیزدهم جلوس جهانگیري آغاز شد - جشن نوروزي بفرخندگي و فیروزي در همین سرمنزل زینت پذیر آمده جهانی کامخواه از کام بخشيِ آنحضرت بر رونق مراد خاطر کامران گشتند - تا آن هنگام که خاطر اقدس از نشاط اندوزيِ این صید باز پرداخته ارادهٔ توجه دارالخلافه فرمودند مدت اقامت امتداد یافته گرميِ هوا باشتداد کشید - و نیز از عرایض واقعه نویسان دار الخلافه پی در پی خبر رسید که در آن حدود علت وبا و بلای طاعون عموم ملي پذیرفته - ناچار حسب المقتضای مصلحت وقت صلاح دید جملگي دولت خواهان برین قرار گرفت - که باحمد آباد مراجعت نموده در آن خطهٔ پاک موسم تابستان و برشکال را بسر برده در اوایل زمستان متوجه دارالخلافه شوند - و بدین عزیمت صائب از موضع دهود نکتهٔ ستودهٔ العود احمد طراز رایت

معاودت گشته بدارالملک احمد آباد باز گشت اتفاق افتاد - شاه بلند اقبال بمجرد رسیدن سه فوج نمایان از جملهٔ اولیای دولت قاهره برین موجب ترتیب داده بآهنگ تادیب و تنبیه مقهوران آن نواحی تعین فرمودند - چنانچه فوجی بسرداری رای رایان بر سر مفسدان جام و بهاره [۱] رخصت یافت - و راجه بهیم ولد رانا امر سنگه بگوشمال سرکشان کانته مهی نامزد شد - و سید سیف خان بدفع فتنهٔ جوبان کنار رودبار سابرمتی با شتاب سیلاب روانه گردید - و باندک فرصتی او و راجه بهیم بکارسازی اقبال بی زوال سزای آن خود سران را در کنار روزگار ایشان گذاشته مراجعت نمودند * و رای رایان بعد از رسیدن بزمین جام و بهاره بیدرنگ در پیش برد کار شده آنچه لازمهٔ این مقام و حق پیسروت مهام آن یساق شاق بود از جد و جهد در کشش و کوشش ادا نموده بفنون حسن تدبیر بکار برده - چنانچه سر تا سر اهل طغیان و تمرد بسر خود جادهٔ انقیاد بقدم اطاعت سر کرده بطوع و رغبت رقبه بطوق تعهد در آوردند - و بنابر امید نجات رو بدرگاه والا آورده از وسیلهٔ آستان بوسی استسعاد یافتند - و هر کدام صد اسب کچهی بر سبیل پیشکش گذرانیده بمراحم بادشاهزاده سرافراز گشتند - و چون خامهٔ بدایع نگار از دگر سوانح این ایام باز پرداخت لاجرم بطریق تقریب راه ذکر مجملی از احوال جام و بهاره کساده درین مقام ابواب سخن را سیراب تر می سازد - ولایت جام از یک طرف بملک سورتهه پیوسته و از سمت دیگر بدریای شور - و سرزمین بهاره نیز بر ساحل دریا بجانب تته واقع است - و این دو زمیندار در فسحت

---

(۱) در اقبالنامهٔ جهانگیری این ولایت را بهاره نوشته - صفحه ۱۱۶ - طبع ایشیاتک سوسائیتی بنگالهٔ *

ولايت و سامان جمعيت نزديک بهم اند - و هر کدام قريب پنج شش هزار سوار هميشه موجود دارند - و هرگاه کار رو نمايد تا ده دوازده هزار سوار سر انجام مي‌توانند نمود - و جام و پهاره لقب ايشان است - و اسپان جلد تازي نژاد در آن ملک بهم ميرسد - چنانچه فرد اعلی تا ده هزار محمودي خريد مي شود *

کشايش عقدهٔ پيوند از طلسم دير بنياد قلعهٔ کانگـــره بناخن تدبيـــر و کليـــد تائيد شاه بلند اقبال و صورت نمائی شاهد فتح

چون درين ولا گوش زد سر افرازان خدمت پايهٔ سرير والا و خاطر نشان ايستادگان انجمن حضور اعلی گرديد - که سورجمل ولد راجه باسو از بيخردي کار عصيان يکرو کرده بسبب زيادة سري يکباره سر از خط فرمان بري کشيده يکسر مو طريقهٔ بيراهه روی از دست نمي دهد - چنانچه جمعی از زميندارن کوهستان پنجاب را فريب داده دست تغلب و تعدی بسرحد پرگنات پنجاب دراز کرده - لاجرم حضرت خلافت مرتبت تاديب آن کافر نعمت را که از تجويز اين سرور بر بساط زميندارى جا نشين پدر شده بود بتدبير آنحضرت تفويض فرمودند - و چون تسخير کانگرة نيز از ديرباز مکنون خاطر انور بود و در عهد حضرت عرش آشياني باوجود نهايت جد و جهد در امور کشورستاني و تجهيز عساکر ظفر اثر مکرر باستخلاص آن شاهد مقصود در آئينهٔ وجود صورت شهود نه بسته - لهذا همواره اين معني در خاطر خلش داشت - تقديم اين امر نيز باهتمام تمام آن سرور مرجوع

فرمودند - و شاه بلند اقبال که پیوسته همت بلند نهمت بر تخریب بنیان شرک و طغیان و اطفای نائرهٔ کفر و کفران داشتند - اینمعنی را از خدا خواسته بی توقف در باب قبول این معنی مبادرت نمودند - و رای رایان را که مکرر مصدر اعمال نمایان شده بود - چنانکه در پایان امر از آنحضرت راجه بکرماجیت خطاب یافته - و بعد ازین همه جا باین خطاب مذکور خواهدشد بتقدیم این خدمت خاص اختصاص پذیرفت - بیست و یکم شهریور سنه ثالثه از عصر ثانی جلوس شهر برکت بهر رمضان سنه هزار و بیست و هفت هجری با فوجی جرار از بهادران موکب مسعود بادشاهی و دلاوران خیل اقبال شاهی از دار الملک گجرات بدآن صوب مرخص شد - و بیست و پنجم شهر مذکور رایات نصرت آیات نیز بجانب قرارگاه سریر خلافت مصیر ارتفاع یافت - و در طی راه همه جا شاه بلند اقبال همرکاب و همعنان بوده همه راه شکار کنان و صید افگنان مراحل بگام مرکب و رواحل پیمایش یافته مواد نشاط و انبساط بکام خاطر افزایش می پذیرفت - و چون نمر بیگ برادر بیرم بیگ میر بخشی و اله وردی بیگ که بالفعل بخطاب خانی امتیاز دارد - حسب الاشارهٔ شاه بلند اقبال از برهانپور بشکار فیل جنگل سلطانپور که فیل آن حدود از پرورش آب و هوای ساحل رودبار نربده بر جمیع فیلان بنگاله و هردوار و همه جا مزیت تمام دارد شتافته بودند - درینولا معاودت نموده با هفتاد زنجیر فیل که تن بقید صید در داده بودند بموکب اقبال پیوستند *

بالجمله راجه به همراهی اقبال نامتناهی در کمال سرعت بسمت مقصد راهی شده در طی راه شنید - که سورج مل بمجرد استماع خبر توجه دلاوران از جا رفته و بقلعهٔ مود که درمیان کوهسار رفعت آثار و جنگل

دشوار گذار واقع است شتافته - و ناچار در آن بارهٔ استوار که همواره مفر و مقر زمینداران آن حدود بوده قرار تحصن با خود داده - لاجرم بمحض شنیدن این خبر بشتاب تمام مراحل عجلت طی نموده خود را بپای آنحصار رسانید - و در اندک فرصتی به نیروی شکوه کوکبهٔ موکب سعادت و همراهي کوکب بخت شاه والا جاه عقدهٔ آن حصن حصین بکشایش گرائید - و درین واقعه از خیل آن اجل رسیده زیاده بر هفت صد تن بی سر شده جمعی کثیر اسیر و دستگیر شدند - سورج مل با خون گرفتهٔ چند جان بیرون برده در قلعهٔ اسرال که در جبال سرحد راجه جیپال واقعه است متحصن شد - راجه بنابر مراعات مقتضای حزم و ملاحظهٔ تنگيِ مجال تسخیر دورپور را بوقتی دیگر افگنده چون بظاهر حصار مذکور رسید - اطراف آنرا از احاطهٔ شیران بیشهٔ مصاف مانند باطن آن تیره درونان به هجوم خیل رعب که از جنود آسماني ست فرو گرفت - و دو روز در ضمن کارسازيِ اسباب محاصره گذرانیده سوم روز یورش نمود - بعد از کشش و کوشش بسیار دستیاريِ تائید رباني یاور افتاده و مددگاريِ اقبال گیتي ستاني پای همت بر جاده نهاده در فتح قلعه دست یافت - و درین روز زیاده از هزار نابکار سر نهاده خلقی بیشمار تن بگرفتاري دادند - و چندی از بهادران نیز زخمدار شده آیت جراحت نمایان به طغرای منشور مردانگي است بر لوح دیباچهٔ رخسار نمایان ساختند - و سورج مل بر وفق طریق معهوده راه فرار پیش گرفته بواديِ هزیمت شتافت - و از راهنمائيِ غراب بخت سیاه بقلعهٔ که بنگاه خیلخانهٔ راجه چنبا بود پناه برده دخیل او گردید - راجه عسکر منصور را دو فوج قرار داده فوجی بسرداريِ ابراهیم خان مهمند تعین نمود که از راه بلادر به جمروهي در آید - و فوجی همراه خود گرفته با دليريِ تمام رو بقلعه گیري نهاد - و ابتدا

از نور پور نموده در کمتر مدتی نور پور را با پنج قلعهٔ دیگر مفتوح ساخته
عزم تسخیر قلعهٔ کوتله که از سه طرف آب بی پایاب دارد - و مادهو سنگه
برادر سورج سنگه باستظهار آن قوي دل گشته هوای طغیان در دماغ
عصیان راه داده نمود - و در اندک وقتی یورش همت راهنما و عزیمت
کار فرما را کار فرموده در فتح کوتله دست یافت - و از سر نو تهیهٔ فتح
قلعهٔ چنبـه نموده همین که متوجه شده مژدهٔ مرگ سورج مل تیـره
سرانجام رسید - و چون این حجاب از پیش چهرهٔ شاهد ظفر برخاست
در همان گرمي بازخواست جمیع جهات و اموال آن بد مآل بهمه جهت
از راجه چنبـه نموده او را بوعده و وعید بیمناک و امیدوار ساخت -
راجـه عاقبت همگي مال و خواستـه را از نقود و اجناس و فیلان و اسپان
بجنس با پسر و برادر خـود و مادهـو سنگـه برادر سورج مل و تمـام
متعلقان و منسوبان او نزد راجه بکرماجیت فرستاد - و راجه مجموع آنرا
گردآوري نموده با فتحنامه بدرگاه والا ارسال داشت - و موسم برشکال را
در نور پور گذرانیده از راه حوالي متوجه تسخیر کانگره شد - و در گهاتي
بهوتي کال تهانه نشانید - و غرّهٔ مهر سنه چهارده جلوس جهانگیري به کانگره
وارد گشته بی توقف و تامل خود را با جمیع سرداران بپای حصار رسانید -
و شعله افروز آتش کین شده محاصره را گرم ساخت - و همگي سپاه از
راجپوتان و مغول را بمراحم گوناگون خصوص نوید افزایش مناصب
و مژدهٔ رفع مراتب گرمي دل و نیروی بازو داده سر گرم کار ساخت -
و پس از چند روز که روزگار بتهیهٔ پیشرفت کار گذاشت - و ملچارها قرار
یافت و پیچ و خم کوچهای سلامت راست شد - وقت سرکوب و حوالها در آمد
و نقبها و سیبها پیسرفت - نخست از نقب ملچار جانب جنوب آتش
داده برجی را که سنگو نام دارد پرانیدند - و آنرا با خاک برابر ساخته

بعد ازان آتش در نقب طرف دریچه زدند - اتفاقاً آتش بی زینهار که همانا با زینهاریان قلعه زبان یکی کرده بود از راه نفاق در آمده بر گشت - و شعلهٔ فنا در خرمن حیات بهادران جانفشان افگنده جمعی انبوه را بدرجهٔ شهادت رسانید - و از راه دیگر چسم زخمی عظیم بجمعی از سپاهیان و نقب زنان رسید - و صورت اینمعنی برین نهج بود که جمعی از بهادران که درمیان دروازه و مُلچار ترسون بهادر سیبه پیش برده بودند - وسر نقب بپای حصار رسانیده در آتش زدن انتظار راجه داشتند - اتفاقا درونیان که پیوسته بر سر خبرگیری و تفتیش و تفحص این معنی بودند پی بدآن بردند - و چندی شب هنگام بدست آویز طنابها خود را از برج بخاک ریز بیخبر بر سر اهل این سیبه ریختند - و جمعی کثیر را به تیغ بیدریغ گذرانیده نقب را شکستند - و چوکیدار از جانب خود نشانده این راه را بستند - و چون راجه از وقوع این حادثهٔ ناگهانی و نزول آسمانی آگاهی یافت خود متوجه شده بکارزار در آمد - و چوکیداران غنیم را به قتل رسانیده یکتن را فرصت سر بیرون بردن و خبر بدرونیان بر رسانیدن نداد - و در سر انجام مهم مردم کار آمدنی قرار داده سپاهیان معتمد کارطلب جابجا مقرر ساخت - و همت بر پر کردن خندق روبروی دروازه که بیست گز عرضداشت گماشت - و در عرض اندک روزگاری آنرا بخاک و خشت انباشته رومیخان حواله از چوب ساخته بر فراز آن بر افراخت - و برقندازان و توپچیان ببالای آن بر آمده ازین رو بعدو سوزی که عین کارسازی فتح و فیروزی بود در آمدند - و درونیان را بباد توپ و تفنگ گرفته ازین راه دروازهٔ ملک عدم بر روی ایشان کشودند - و هر روز آتش فنا در خرمن حیات آن خاکساران زده راه تردد بر ایشان بستند - چنانچه از رهگذر عسرت و کمی خوراک عرصهٔ قرار و آرام بر آن نابکاری چند بغایت تنگ میدان گشت -

ناچار از راه عجز و فروتني در آمده ابواب تملق و لابه دري كسودند - و از روي بيچارگي حقيقت احوال خود بدرگاه والا ارسال داشته امان طلبيدند - چون مضمون عرضداشت بعرض مقدس رسيد عفو بادشاهي رقم نجات بر صفحهٔ عصيان كشيده امر قضا جريان بجان بخشئ همگنان صدور يافت - و بمجرد ورود فرمان جهان مطاع هريسنگه ولد تلوک چند قلعه‌دار كه درآنولا دوازده سال عمر داشت همراه سگفدر كه خويش و كارگذار او بود با سائر راجپوتان قلعه را خالي كرده برآمدند - و هري سنگه خواهر خود را بحبالهٔ ازدواج راجه در آورده كليد حصار را تسليم راجه نمود - راجه با ساير اولياى دولت ابد پيوند داخل قلعه شده فتحنامهٔ بدرگاه گيتي پناه ارسال داشت - و جمعي از نگاهبانان را بحراست اموال بر ايشان گماشته از يغمائيان لشكر نگاهداشت - اين والا حصار در صوب شمالئ صوبهٔ پنجاب بر فراز كوهسار البرز آثار بنياد يافته در رفعت پايهٔ ايوان كيوان برابر افتاده - كهنگئ بنياد اين ديرين بنا بمرتبه ايست كه براهمهٔ هند از نام بانئ آن آگاهي نداشته بر قدم زمانيى آن گواهي ميدهند - و در پيش طايفهٔ مذكوره بصحت پيوسته كه از مبداء بنياد تا اكنون سر پنجهٔ تسخير هيچ زبردستي دست تغلب صاحب اين يک كف زمين نتافته - و بهيچ وجه دست تصرف بر آن نيافته - آنچه درظفرنامهاى سلاطين دهلي بقلم مورخين اسلام صورت اثبات پذيرفته مؤيد اينمعني است - كه در سنه هفت صد و بيست و پنج هجري كه از مبداء ظهور سلطان تغلق است - تا سنه هزار و بيست و هفت هجري كه از آغاز جلوه‌گرئ شاهد اين فتح است - پنجاه و دو مرتبه ظاهر اين ديرين حصار مركز رايات محاصرهٔ ملوک ذي الاقتدار و امراى والا مقدار گشته و هيچكدام بر آن ظفر نيافته - چنانچه از جمله فرمانروايان دهلي سلطان فيروز مدتى متمادي درين وادي داد كوشش داده - چون چارهٔ

تدبیر با دستبرد مصلحت تاخیر تقدیر بر نیامد - ناچار ملاقات راجهٔ آن سر زمین را بحساب فیروزی قلعه را گرونه انگاشت - و از سر فتح آن درگذشته بدین وقت باز گشت *

ورود مژدهٔ خلود خلافت جاوید مقارن طلوع والا اختر سعید در بامداد عید میلاد شاهزادهٔ بلند اقبال اعنی زیور افسر سروري و زیب اورنگ دادگري سلطان اورنگ زیب بهادر دام جلاله و زید اقباله

چون چمن طراز کائنات بقای آنحضرت را ببقای گیتي پیوسته - بلکه سر رشتهٔ ثبات و قرار زمین و زمان و قوام کون و مکان را بوجود مفیض الجود آن حضرت وابسته - چنانچه بتکرار سبق ذکر یافت که قواعد اورنگ خلافت و سریر دولت آن خداوند دونکدهٔ سرمدي را به نیروی اعطای چهار شاهزادهٔ بلند اقبال نامدار که تا قیام قیامت وجود مسعود ایشان باعث متانت و تمکن اساس این عالم خواهد بود استقامت و تمکین بخشید - خاصه دریفولا که بتاریخ شب یکشنبه یازدهم آبان ماه الٰهي موافق پانزدهم ذیقعدهٔ سنهٔ هزار و بیست و هفت هجري شبستان دولت و حرم سرای خلافت از پرتو طلوع اختر اقبالمند شاهزادهٔ والا نژاد فروغ انوار ظهور و ضیای تجلیٔ طور یافت اِی ن ولادت همایون بعد از انقضای بیست و هفت گهري و سي و هشت پل از شب مذکور در پرگنهٔ دهود اتفاق افتاده قامت روزگار ازین پشت گرمي استقامت تمام گرفت - و بمیامن قدوم

میمنت لزوم که مفتاح کشایش کارهاست برکات بسیار و سعادات بیشمار فتوح روزگار اولیای دولت ابد پیوند پایدار آمد - چنانچه مدبران دارالسلطنت قضا فتح قلعهٔ کانگره را بر مصالح تقدیر در پردهٔ غیب نگاهداشته بودند بنحوی که عنقریب روی خواهد نمود از عالم بالا بر سبیل استعجال نامزد رو نمائی این قرهٔ باصرهٔ خلافت نمودند - شاه بلند اقبال بنابر رسم معهود و آئین مقرر هزار اشرفی بصیغهٔ ندرار نظر اشرف گذرانیده التماس نام آن شاهزادهٔ والا گوهر نامور نمودند - آنحضرت خلافت مرتبت آن غرهٔ جبین روی زمین را که زینت افسر خلافت و زیب اورنگ سلطنت است بسلطان اورنگ زیب موسوم ساختند - و چون در موضع دهود گلزمینی که لیاقت جشن ولادت آن نوگل بوستان سرای سعادت داشته باشد یافته نشد - ازین رو انعقاد محفل طوی بولایت مالوه که دربنولا به تیول آنحضرت مقرر بود قرار یافت - و در باب تاریخ میلاد این قدسي نژاد شاعر جادو کلام طالبای کلیم داد سخن داده و حق سخنوري ادا نموده - چنانچه الفی ازآن بر وجه تعمیه بالطف وجوه اسقاط کرده * * ابیات *

داد ایزد بپادشاه جهان خلفی همچو مهر عالمتاب

تاج صاحبقران ثاني یافت گوهر بحر ازو گرفته حساب

نامش اورنگ زیب کرد فلک تخت ازین پایه گشته عرش جناب

چون باین مژده آفتاب انداخت افسر خویش بر هوا چو حباب

خامه از بهر سال تاریخش زد رقم آفتاب عالمتاب

و سخن پروري دیگر این تاریخ یافته - * مصرع *

گوهر تاج ملوک اورنگ زیب

چون ازین مقام کوچ فرموده صوبهٔ مالوه مرکز اعلام دولت و اقبال و مضرب خیام جاه و جلال شد - جشنی بهشت آئین در بلدهٔ اوجین حسب الحکم

آنحضرت به تزئین بادشاهانه آذین یافت - و حضرت جنت مکاني بنابر رسم اداى لوازم شادي و مراسم مبارکبادي بدآن انجمن عشرت و شادماني تشریف سعادت ارزاني داشتند - و حضرت شاه بلند اقبال به تقدیم وظایف پاانداز و نثار پرداخته پیسکش لایق از نوادر جواهر بحري و کاني با پنجاه زنجیر فیل تنومند از نظر اشرف گذرانیدند *

وصول موکب سعادت مظفر و منصور بدارالسلطنت فتحپور و انعقاد انجمن وزن مبارک شمسي از سال بیست و هشتم شاه بلند اقبال و آذین جشن سال چهاردهم جلوس جهانگیري

ماهچهٔ رایت فتح آیت موکب مسعود آن بادشاه عاقبت محمود بیست و هشتم دیماه موافق غرهٔ صفر سنه هزار و بیست و هشت هجري پرتو ورود همایون در کوه و هامون دار السرور فتحپور افکنده دشت و در و بوم و بر آن معدن فلج و ظفر را خیمه و خرگاه خیال اقبال فرو گرفت - و در همین روز سعادت اندوز یعني مبداء سال بیست و هشتم از عمر ابد قرین حضرت شاه بلند اقبال جشن وزن مبارک شمسي آرایش پذیرفت - و چون از اداى مراسم این ایام خجسته آغاز فرخنده انجام باز پرداختند در آن مقام متبرک تا سر آمدن ایام طاعون که در آنولا در دارالخلافهٔ کبری شیوع تمام داشت رحل اقامت انداختند - و همدران آوان میمنت نشان بهنگام بامداد روز مبارک شنبه چهارم ربیع الاول سال هزار و بیست و هشت

هجري فروغ بخش عالم يعني نير اعظم پرتو تحويل شريف بر عرصهٔ شرف خانه انداخته در سراسر ساحت گيتي بساط نور گسترد - حسب الحكم اشرف بادشاهي صحن خاص و عام دولت خانهٔ فتح پور بآئين هر ساله آذين يافت - و در همين ايام عشرت انجام بعد از اتمام مواد عيش چهارم جمادي الاول از شهور سال مذكور دار الخلافهٔ اكبر آباد را مركز رايت اقبال فرموده از گرد موكب گيتي كشا مادهٔ توتيا و مصالح كحل الجواهر ابصار و بصاير صاحب نظران آماده نمودند - و ساير منتظران آن مصر عزت را كه چون چشم براه كنعان از دير باز گوش بر آواز وصول بشارت بريد سعادت نوبد بودند سرمايهٔ بصارت اندوختند - و اين موهبت آسماني نسبت بدان زيور روى زمين در تاريخ غرهٔ اردي بهشت سال چهاردهم جلوس جهانگيري مطابق جمادي الاولى از شهور سال هزار و بيست و هشت هجري دست داد *

بيان ارتحال عليا جناب بلقيس مكاني والدهٔ ماجدهٔ شاه بلند اقبال ازين عالم فاني . بدار النعيم ابدي و جوار رحمت ايزدي

بحكم قرار داد مقدمهٔ حقيقت بنياد كه هر شادي را بيوسته غمي درپى است - و هر لذتى را عاقبت المى در عقب - لاجرم در عرض اين ايام كه روزگار بكام و مقاصد حسب المرام هواخواهان شده بود - و گردش دوار چرخ دوار بر طبق آرزوى خاطر و وفق مدعاى دل موافقان گشته - و شاهد فتح و فيروزي چنانچه دلخواه اخلاص پرستان بود روى نموده - بحسب اتفاق دشمنان شاه بلند اقبال را بعلت رحلت والدهٔ ماجده كوه

بود الم و اندوه پیش آمد - و غبار محنت و کلفت و گرد وحشت و کدورت از رهگذر انس و الفتی که بدان علیا حضرت داشتند در آئینه خانهٔ خاطر آنحضرت که نورستان قدس و صفوت کدهٔ انس بود راه یافت - و کیفیت این معنی غم اندوز این صورت داشت که در ایام مقام فتحپور که آن کریمهٔ والا حسب در ظاهر اکبر آباد در باغ مظفر خان نزول برکت داشتند عارضهٔ مخوف عارض طبیعت قدسیهٔ ایشان گشت - و چون هنگام وقوع واقعهٔ معهود که ناگزیر مقتضای طبیعت بشری است در رسیده بود ناچار چاره‌گری سودمند نیفتاد - لاجرم آن رضیهٔ مرضیه دعوت داعی ارجعی را بگوش تسلیم و رضا نیوشیدند - و در تاریخ سیوم جمادي الاولی سنه هزار و بیست و هشت هجری ازین دارالبلا هجرت نموده در روضهٔ دار السلام با مقصورات فی الخیام بخرام در آمده در قصور جنات با حور عین آرام گرفتند - و بنابر وصیت آن خالص نیت مرقد منور در سر زمین بهشت آئین بنواحی نور منزل که بباغ دهره اشتهار دارد قرار یافت - حضرت جنت مکانی در همان روز بمنزل شریف شاه بلند اقبال تشریف قدوم ارزانی داشته بانواع عنایت و مهربانی پرسش و دلجوئی نمودند - و باقسام عواطف و مهربانی دلدهي و نوازش فرموده سایر مسند گزینان حرم سرای خلافت را نیز طلب داشته مراسم این مقام را پاس داشتند - و بعد از فراغ وظایف تعزیه و تسلیه که لازمهٔ این ایام است آنحضرت را همراه گرفته بدولت سرای بردند - و همان لحظه سروپای خاصه بدست مبارک بر آنحضرت پوشانیدند - آن کریمهٔ کریم النسب صبیهٔ رضیهٔ راجه اودی سنگه ولد راو مالدیو که از اعاظم راجهای معتبر این دیار است چنانچه عدد سواران او در وقت ضرورت به پنجاه هزار سوار می کشیده بودند

روز سه شنبه چهارم تیر ماه آلهي مطابق دوازدهم رجب سنه هزار و بیست و هشت هجري گرامي گوهری از درج خلافت و فرخنده اختری از برج دولت شاه بلند اقبال در حرم سرای سعادت صبیهٔ رضیهٔ شاهنواز خان خلف الصدق عبد الرحیم خان خانان روی نمود - آنحضرت پانصد مهر برسم نذر بنظر انور در آورده درخواست نام نمودند - حضرت خلافت مرتبت آن ثمرهٔ نورس سرابستان دولت را بسلطان جهان افروز نامور فرمودند - چون میلاد این قدسي نژاد در ساعتی مسعود اتفاق نیفتاده بود لاجرم آن عین اعیان وجود نظر بملاحظه عدم یمن قدم این نو رسیدهٔ عالم شهود را بشبستان سلطنت نگاه نداشته بجانان بیگم کریمهٔ خان خانان حرم مکرم شاهزادهٔ دانیال مرحوم داده نزد آن خان والا مکان ارسال داشتند - که اتالیقي نموده مراسم تربیت بجا آرد - قضا را بعد از انقضای یکسال و نه ماه و کسری از عمر شریف آن هلال اوج اجلال بمرتبهٔ بدر نرسیده محاق فنا و احتراق اجلش دریافت *

بیان توجه حضرت جنت مکاني جهانگیر بادشاه بسیر و شکار گلـــزار جاوید بهـــار کشمیر بهمعنانیِ شاه بلند اقبال و ولادت شاهزاده امیـد بخش و وقایع دیگر

چون هـمواره مکنون خاطـر فیض مآثـر حضرت خلافت پناهي مشاهدهٔ جلوهٔ رعنائي و زیبائي شاهد شور انگیز شیرین شمایل کشمیر بی نظیر در مبـادي موسم بهار بود - و شوق تفرج شگوفه و گل و تماشای لاله و سنبل در عنفوان سن شباب روزگار دمبـدم بر مراتب خواهش

مي افزود - دریڼولا که خاطر عاطر از همه جانب بجمعیت تمام گرائید
و بهیچ سو از هیچ وجه نگرانی نمانده بود - لاجرم پنجم شوال سنه هزار
و بیست و هشت هجري رایات جاه و جلال بدان سمت ارتفاع یافته - چون
سهرند مخیم سرادقات جاه و جلال شد مهد سعادت نواب ممتاز الزماني از
مقدم خجسته مولود مهبط انوار برکت و میمنت آمد - حضرت خلافت
پناهي جهت ادای تهنیت بمنزل شریف آنحضرت تشریف ارزاني
فرموده آن شاهزادهٔ نامدار را بسلطان امید بخش موسوم ساختند - و پس
از کوچ ازآن منزل بنابر رغبتی که بسیر کشمیر داشتند لاهور را دست چپ
گذاشته از راه پکلي و دمتور که دور ترین مسالک است چون برف نداشت
متوجه مقصد شدند - وقتی که ساحل دریای کشن گنگا سرمنزل کوکبهٔ
دولت و مضرب سرادق خلافت گردید - پانزدهم ربیع الاول سنه هزار
و بیست و نه هجري ساطان سیارگان بنابر موافقت موکب مسعود اختیار
سفر خیر اثر نموده از سرادقات برج حوت در گذشت - و بیک کوچ در
سر منزل دلکشای بهجت افزای یعني بیت الشرف حمل مقام گزید - بسبب
آغاز سال مبارک فال پانزدهم جلوس جهانگیري جشن نوروزي درین مقام
بزیب و زینت تمام بر مزار پشتهٔ مشرف بر رودبار مذکور که از فرط سرسبزيِ
سبزهای شاداب نو خیز و جوش سمن زار تازه رسته عبیر بیز همانا روی
بهار و روکش گلزار بود آرایش پذیر آمد - آنحضرت که علی الدوام کامراني
در صورت کام بخشي بظهور مي آوردند - دربن مقام نیز بر وفق دستور
صورت معهود کار خود کرده - و یازدهم فروردي ماه مذکور خطهٔ کشمیر را از
فیض غبار موکب نصرت آثار بتازگي نزهت پذیر ساخته روکش گلزار
افلاک و آبروی عالم خاک کردند - چنانچه در مدت ششماه و یازده روز
که پرتو توقف موکب منصور درساحت کشمیر نور گستر بود - از مبادئ ایام

طرب فرجام یعني اوایل فصل بهار که هنگام طلوع الوان گلهای شبنم آلود آبدار و وقت ظهور شاهدان انوار و شگوفه از مطالع گلبن و مناظر شاخسار است - تا انجام ایام مهرگان که آغاز رنگ آمیزيِ برگ ریزان خزان و عین جوش شگفتگیهای بهار فرح بخش زعفران است - همواره اوقات فرخنده ساعات بسیر و شکار آن نزهت آباد صرف شده شغلی جز اشتغال این معني نبود - حسب الحکم والا در متنزهات دلکش آن سر زمین و چشمه سارهای کوثر آثار آن جا جابجا عمارات عالي اساس بنیاد پذیرفت - از جمله در اثنای سیر و گلگشت آن نسخهٔ هشت بهشت گلزمینی دلنشین و گلشنی خدا آفرین بنظر در آمد که یکطرف آن به تال دلکشای دل پیوسته - و از جانب دیگر بدامان کوه پاک نام منتهي میشود - و از مزایای آن شاه نهری است کوثر اثر که در آن فضای عشرت افزا مانند روح روان در مجاريِ عروق قدسي پیکران جاري گشته - و منبع آن رشک فرمای زلال چشمهٔ حیوان و غیرت افزای انهار جنان سر چشمه ایست تسنیم نشان که بعینه مانند چشم پاک در دامان پاک افتاده - و یا روی زمین از پرتو آن چشمه سار چشمی بتماشای سراپای خویشتن آب داده - و چون آن سر زمین ارم آئین که کمال قابلیت و استعداد تربیت في نفسه با آن مکان فیض بخش بود منظور نظر اختیار آن دو قرة العین اخیار اولاد ابی البشر آمد - بنابر خواهش مفرطی که خاطر عاطر شاه بلند اقبال را باحداث باغات و بنیاد عمارات بالذات هست نقش این معني در ضمیر منیر بستند - که بمقام تربیت آن [1] [هیولای]ع ریاض رضوان در آیند - قضا را در آن خطور این اراده بخاطر خطیر آن عالي حضرت جنت مکاني بلا فاصله مرمت و عمارت آن

---

(۱) ع [اولاد] ل

ارم کده را بدان حضرت تفویض فرمودند - و چون اشارت عالیهٔ آن سرور با شوق طبعی یاور افتاده محرک آن معنی گشت - درین صورت بنای آن ارادهٔ جازمه را بر اساس تصمیم عزیمت نهاده بی توقف نزهت آئین باغی با کمال فسحت در آن ساحت که موطن روح و راحت است طرح انداخته بیدرنگ رنگ ریختند - و نظر بر ملاحظهٔ حال مسمی کرده آن منبع ترویح روح و معدن تفریح خاطر را به فرح بخش موسوم ساختند - و بر سبیل استعجال امر فرمودند که کار پردازان سرکار خاصه شاهی در وسط باغ خیابانی بعرض سی ذراع که منتهای آن بدل منتهی میشود ترتیب دهند - و آن شاه نهر را به پهنائی ده ذراع عریض ساخته از وسط حقیقی خیابان جاری نمایند - بنحوی که ریزش گاه آب آن نال دلکش دل باشد - و معماران تیز دست جا بجا عمارتی در نهایت رفعت و متانت بزیب و زینت و کمیت و کیفیت تمام بنیاد نهاده رو باتمام رسانند - و در پیشگاه هر عمارت حوضی بمساحت سی ذراع در سی ذراع از سنگ تراشیده مشتمل بر آبشارها و فوارها بسازند - که آب آن نهر از آبشار در آن حوض ریزد - مجملا بکمتر فرصتی شاه نهر مذکور با خوبی مرغوبی هرچه تمام تر حسب المسطور ترتیب یافت - چون درین مقام خامهٔ غرایب نگار از راه تبعیت بمعرض بیان کیفیت احداث و سبب بنیاد آن فیض آباد در آمده بنابرین در توصیف و تعریف این نسخهٔ خلد برین جای ادای حق مقام نیافت - ناچار ذکر خصوصیات احوال را بوقت دیگر باز گذاشته باز بدین آئین بر سر سررشتهٔ سخن می رود - چون آنحضرت خلافت مرتبت از سیر متنزهات کشمیر خاصه گلزار فیض آثار فرح بخش معروف به [۲] [شالیمار] [ع] کام خاطر عاطر گرفته داد نشاط و شادمانی دادند -

---

[illegible] شالہ مار [illegible]

آرزوی مراجعت هندوستان از صفوتکدۀ ضمیر منیر آنحضرت جلوۀ ظهور نمود - بنا برین عزیمت صواب آئین بیست و دوم مهر ماه الٰهي سنه پانزده جلوس جهانگیری اعلام معاودت بسمت مستقر اورنگ سعادت سمت ارتفاع پذیرفت - دربن اثناء عرضداشت خانخانان بدین مضمون رسید که چون درین ایام عسکر منصور از پاي تخت خلافت دور دست شتافته درین صورت خوف و هراس اهل سرحدها خصوص عموم سکنۀ ولایت جنوبي کمي پذیرفته - لاجرم دکنیان ظاهر بین کوته اندیش بدستور معهود وقت یافته سر طغیان بر آورده‌اند - و بر اطراف احمدنگر و اکثر مضافات آن و بعضی از سائر محال دکن را بدست در آورده - چنانچه از زیادتي کم فرصتیها که شیوۀ ناستودۀ اینانست کار بر اولیای دولت بنحوی تنگ کرفته اند که مزیدی بر آن متصور نباشد - حضرت خلافت مرتبت بنابر استماع این خبر از جا در آمده از خویستن داري بر آمدند - و طریقۀ وجوب انتقام این گروه بیراه بد هنجار سپرده در مقام تلافي و تدارک این امر نا مرضي پا فشرده قرار دادند که بعد از ورود مسعود به دارالسلطنت لاهور سرانجام مهام دکن بعهدۀ شاه بلند اقبال باز گذارند *

باعث ارتفاع ماهچۀ آفتاب شعاع لوای والای شاه بلند اقبال بار دوم بآهنگ تسخیر کشور پهناور دکن

چون پیوسته رسم و آئین بیخردان کوتاه بین آنست - که هرگاه ا مساعدت روزگار فرصتی راز همراهي وقت رخصتی یابند - چشم از همه س

پوشیده و شیوهٔ ناستودهٔ گردن کشي پیش گرفته بر سر کار خویشتن روند - و از ملاحظهٔ لوازم دور بیني و عافبت اندیشي در گذشته بی اندیشهٔ وخامت عصیان پای از سرحد اندازه بیرون نهند - شاهد حال خصوصیات احوال دنَنیان خسران مآل است که از دیرگاه باز خاصه از عهد حضرت عرش آشیاني اکبر بادشاه همواره این هنجار ناهموار مي سپارند - و پیوسته عهد و پیمان شکسته این خصلت نکوهیده را مرعي مي دارند - چنانچه هربار که باز خواست خدیو روزگار بر آن سخت رویان سست رای بدشواري میکنند - از راه روباه بازي و حیله وري در پناه زبوني و عجز و زاري درآمده جان مفتي از میانه بیرون مي برند - و چون بدست آویز انکسار از صدمهٔ سر پنجهٔ قهر شیران بیشهٔ رزم آزمائي رهائي یافته عرصه را بظاهر خالي مي‌بینند باز شیرک شده بر سر اظهار دلیري مي‌آیند - چنانچه برنهجی که سابق گذارش پذیرفته بمجرد توجه شاه بلند اقبال بدآنصوب از صدمهٔ سطوت و نهیب نهضت موکب جاه و جلال آنحضرت زلزله در بوم و بر دکن و تزلزل در ارکان توان و تحمل آن قوم بد عهد پیمان شکن افتاد - و قرار قلب و ثبات قدم را وداع نموده صبر و آرام را بخیر باد یاد کردند - ناچار بقانون رسم مقرر بیدرنگ بآهنگ اظهار اطاعت و طلب شفاعت برخاسته بسلوک جادهٔ بندگي و طریق سرافکندگي اقدام نمودند - و برسم تقدیم خدمت گذاري و جانسپاري درضمن تسلیم ملک و مال حرف عهد و پیمان بمیان آورده در خواهش امان زدند - لاجرم حضرت شاه بلند اقبال در آن مرتبه دیده و دانسته از سر تقصیرات بی پایان درگذشتند - و بشفاعت حلم عذر خواه مطلقاً ایشان را بیگناه انگاشته ابواب دار السلام عفو و عافیت و در امن آباد امان بر روی روزگار ایشان کشودند - چنانچه سابقاً دقایق آن بتفصیل نگاشتهٔ کلک حقایق نگار آمد - و چون درینولا

شاه بلند اقبال از گلگشت جاوید بهار کشمیر مینو نظیر و سیر آن گلشن خدا آفرین نشاط اندوز و صید انداز بوده بر حسب ظاهر از دار الخلافه دور بودند - باز آن خیره چشمان تیره روزگار بتازگي قطع نظر از مراحم بادشاهانه نموده در نواحي برهانپور بتاخت و تاراج پرداختند - چنانچه مکرر واقعات منهیان ممالک جنوبي مشتمل بر حقایق طغیان آن تباه کیشان بدربار سپهر مدار آمد - و خانخانان نیز در طی عرضداشت‌های متواتر و متوالي بر رای عالي عرضداشت - خاصه عریضهٔ که دراهور رسیده است که هر سه دنیادار دکن نظام الملک و قطب الملک و عادل خان باهم اتفاق نموده لشکری تفرقه اثر که عدد جمعیت آن زیاده سران پریشان دماغ آشفته مغز به پنجاه هزار تن مي رسد فراهم آوردند - نخست ولایات بالا گهات را که در دست اولیای دولت بود در بسته تصرف نمودند - و امرا و منصب داران بادشاهي خواهي نخواهي بنابر فرط استیلاء ایشان دست از آنها باز داشته بیکدیگر پیوستند - و نهانهٔ مهکر را استحکام داده مدت سه ماه بمجادله و مقاتله و مدافعه و مقابله روزگار گذرانیدند - و چون غلبهٔ غنیم بحسب عدد و عدت ازیشان افزون بود - نیز از همه سو راهها را مسدود ساخته بودند - چنانچه اصلا رسد آذوقه بهواخواهان نمي رسید - و مدت محاصره بامتداد و شدت عسرت بنهایت مرتبهٔ اشتداد کشید - ناچار از گریوهٔ پوري فرود آمده در بالا پور قرار توقف دادند - و آن بد اندیشان ببالاگهات قناعت ننموده نخست در نواحي بالاپور بترکتازي و دست درازي در آمدند - و راهها را بنحوی ضبط کردند که رسانیدن غله متعذر شده کار به تنگي کشید - ناچار دولتخواهان خواه نخواه دست از نگاهداشت بالاپور نیز باز داشته به برهانپور پیوستند - و این معنی باعث دلیري غنیم گشته فرصت مساعدت وقت را غنیمت شمردند - و بتغلب تمام ولایت متعلقهٔ بادشاهي از دکن و خاندیس و برار که در تصرف اولیای

دولت بود نیز نساخته بمحاصرهٔ برهانپور پرداختند - و چون مکرر حقیقت
این واقعه از فراز واقع برای اقدس پرتو افگن گشت - و دریفولا باز عرضداشت
خانخانان مشتمل بر نهایت اظهار عسرت و تنگی وقت و تشبیه احوال خود
بخان اعظم در وقت محاصرهٔ میرزایان گجرات و بدیل بتصریح این معنی
که اگر روش حضرت آشیانی عمل نموده این‌خانه‌زاد پیر را از قید احاطه
آزاد نه فرمایند - ناچار نسبت ناستودهٔ راجپوتان کارگزار بعد از جوهر نمودن
نقد جان نثار راه خداوندگار خود می کند - جوهر بهندی زبان عبارت ازآن
است که این گروه وقتیکه کار به نهایت تنگی کشیده امید مددی از هیچ
جانب نمي ماند - نخست سرتا سر اهل و عیال را سر از تن برداشته آنگاه
بخاطر جمع خود دل بر هلاک نهاده کشته مي شوند - چون مضمون آن
بر رای والا ظهور یافت خاطر مبارک بغایت برهم شده از سر نو عزم تلافي
و تدارک آن طایفهٔ تباه اندیش را بزیور مزید جزم آراسته در تاریخ روز جمعه
چهارم دي ماه آلهي سنه پانزده جلوس جهانگیري مطابق غرّهٔ صفر
سنه هزار و سي هجري شاه بلند اقبال را با کمال اعظام و اجلال از
دارالسلطنت لاهور بدآن صوب رخصت دادند - و خلعت با چار قب
مروارید دوز و شمشیر و خنجر مرصع و فیل با ساز نقره و دو اسپ با زین
زرین و ساز مرصع بر سبیل فرخندگی شگون مرحمت فرموده ده کرور دام
بصیغهٔ انعام عنایت نمودند - و چون موافق منصب سي هزاري ذات
و بیست هزار سوار دو اسپه مع انعام چهل کرور مي شد اکنون مجموع
پنجاه کرور گشت - و بیست نامور از مردم معتبر آن سرور را منظور نظر
مرحمت ساخته بدین دستور بخلعت وغیره سرافراز ساختند - راجه بکرماجیت
را خلعت و خنجر مرصع و اسپ و فیل و افضلخان و هشت نامدار دیگر
را بخلعت و اسپ و ده تن دیگر را بخلعت تنها نواختند - و چندی از

امرای نامدار مثل عبدالله خان و خواجه ابوالحسن و لشکر خان و سردار خان و سید نظام و معتمد خان که بخشیگریی لشکر با او بود - و فوجی بیشمار از احدیان و برقنداران با پنجاه لک روپیه نقد همراه دادند - چون سلطان خسرو از آن باز بحکم وجوب مکافات بی ادبی که ازو نسبت بوالد والا قدر سرزده مانند مردم نظر بند نابینای نظربند جاوید آمده بپاداش کردار گرفتار شده بود - و دریفوقت پاسداریی او بخواجه ابوالحسن تفویض داشت - و او از همراهیی موکب گیهان شکوه سعادت پذیر گشت - حضرت خلافت مرتبت بجهت تحصیل جمعیت خاطر شاه بلند اقبال نگاهداشت او را بوکلای آن عالی قدر مرجوع ساختند *

وصول سیلاب افواج بحر امواج موکب جاه و جلال شاه بلند اقبال بکنار رودبار چنبل و آرایش پذیرفتن جشن وزن مبارک سال قمریی سیمین از عمر شریف و یافتن توفیق توبه از شراب مسکرات بصمیم قلب و سوانحی که در عرض آن ایام روی داد

چون حضرت شاه بلند اقبال در مبادیی سن صبی و عنفوان آوان نشو و نما بتناول سایر مسکرات و مغیرات مایل نگشته بنابر حراست تائیدات

آسماني نگاهباني خود نموده بودند - چنانچه از سن تکلیف تا بیست و چهار سالگي بشرب خمر رغبت نفرموده مطلقا مقید آن نشده بودند - حضرت خلافت منزلت نقدوی که سابقاً در مقام خود سمت گذارش یافت این حضرت را از روی جد تمام بر اقدام شرب مدام مجبور فرمودند - باوجود امر آنحضرت بنابر نهي شریعت ارتکاب این شیوهٔ نامحمود شرعي و عقلي که بر طبع مبارک بسیار گرانی میکرد بشرط عهد و پیمان بر طبق این معني نمودند - که چون عمر شریف بسي سال رسد دیگر ایشان را بدین امر منهي مامور نفرمایند - و باین معني گاهی در ایام طوی و جشن که هنگام عیش و عشرت است نه از روی رغبت طبع بل بتکلیف آنحضرت جرعهٔ چند معدود مي نوشیدند - و پیوسته کمال ندامت داشته جویای وسیلهٔ توبه مي بودند - دریفولا که بدولت و اقبال متوجه فتح دکن مي شدند بار بنابر تجدید عهد بعرض والا رسانیدند - که چون افواج غنیم را این مرتبه نیروی دیگر است - چنانچه بمراتب متعدده درعدد و عدت از دیگر مراتب افزون تر اند - بدآنسان که از روی تسلط و غلبه تمام شهر بند برهانپور را احاطه نموده - که آرزوی وصول بمحدود آن در آئینهٔ زنگ فرسودهٔ خیال ایشان صورت نه بسته بود چه جای صورت بستن وقوع محاصره - لاجرم مکنون خاطر آنست که حضرت فردوس مکاني بابر بادشاه طاب ثراه هنگام اشتغال بجدال رانا سانکا از ارتکاب شرب شراب تائب شدند - و بثواب انابت و اجر بازگشت اصابت سهم السعادت دعای آنحضرت بر هدف اجابت رویداد - و فتح و فیروزي روزي روزگار آن خدیو کامگار گشت - این نیازمند درگاه الهي نیز درین ایام که چنین مهمی عمده در پیش است پیروي سنت سنیهٔ آنحضرت نموده حلقهٔ استجابت دعوت در باب طلب نصرت بر وفق امان توبوا الی الله بر در دار الفتح انابت زند - و بدین دست آویز متین بل

مفتاح مطالب دنیا و دین ابواب فتح و ظفر بر روی اولیای دولت کشاید - حضرت خلافت مرتبت درین صورت بحکم مصلحت دید وقت استصواب آن رای صواب پیرا نموده این معنی را که من جمیع الوجوه حسن مطلق بود بهمه وجه محسن و مستحسن داشتند - و در حق آن خیر اندیش دعای خیر کرده استدعای توفیق در باب حصول سائر مدعات خصوصاً این مدعا نمودند - مجملا درین ایام که بتاریخ غرّه ربیع الثانی سنه هزار و سی هجری موافق بیست و ششم بهمن ماه الٰهی سنه پانزده جهانگیری جشن وزن قمری سال سی ام از عمر ابد پیوند آنحضرت در کنار رودبار چنبل غیرت نگارخانهٔ چین بل رولش فردوس برین گشت - و از آذین این بزم بهشت آئین، بر ساحل آن نهر کوثر آثار نمودار جنات تجري من تحتها الانهار برای العین نمودار شد - صورت این معنی بر مرات الصفاء ضمیر منیر پرتو افکن گشت که درین فرخنده جشن زینت آرا و سرمنزل نزهت پیرا که وقت و مقام مقتضی طرب و نشاط و زمین و زمان محرک عشرت و انبساط است ترک سرمایهٔ لذت عیش نمودن بزجر نفس انسب و بمقام توبه اقرب خواهد بود - لاجرم قرار برآن دادند که همدرین همایون محفل بطیب خاطر و ته دل تائب گردند، - باوجود آنکه درین مدت هرگز بخواهش خاطر قدسی منش متوجه باده کشی نشده همواره در صدور امر مذکور مجبور بودند و همانا درین صورت توبه لازم نباشد - براهنمونی تائید آسمانی توفیق سلوک طریقهٔ باز گشت یافته حسب الامر آنحضرت شرابها را در آب رودخانه ریختند - و جمیع ظروف طلا و نقره و مرصع که زینت انجمن عشرت و زیور بزم سرور بود در حضور آن حضرت شکسته در ارباب استحقاق قسمت نمودند - و از آنجا مواکب منصور بشتاب باد و سحاب از آب عبور نموده و اردوی گیهان پوی که شمار قطرات باران و ریگ روان

داشت بسرعت باد صرصر و تندي شعلهٔ آذر بادیه گرد و مرحله نورد گشته کوچ در کوچ و منزل بمنزل راه مي پیمودند - چنانچه در هیچ مقامی قطعاً مقام ننموده آسایش و آرام بر خود حرام گرفتند - چندانکه ظاهر خطهٔ اوجین مُرکز رایات جاه و جلال شاه بلند اقبال گشت - درین حال عرضداشت محمد تقي که در آنولا پاسباني قلعهٔ مندو در عهدهٔ او بود بدین مضمون رسید - که بیست و هفتم اسفندار سنه پانزده جلوس منصور فرنگي مقهور با هشت هزار سوار دکني بکنار آب نربده رسیده - و بمجرد رسیدن آن خاکساران آتشی نهاد مانند باد از آب گذشته اکبر پور را پی سپر گذاشتند - و بی‌محابانه رفته رفته تا نواحي قلعه آمده چندی به نهب و تاراج پرداختند - اکنون بپای تل رسیده اراده دارند که فرصت یافته داخل قلعه شوند - و هر روز بندهای درگاه بسربازي و جانفشاني درآمده باوجود دشواري محافظت قلعه از رهگذر کمال فسحت و بسیار شکست و ریخت حصار بمدافعه مشغول اند - اگرچه این فدوي جانسپار جانبازي در راه ولي‌نعمت حقیقي که خدای مجازي ست سعادت دارین خود مي‌داند ازین راه اندیشه ندارد - لیکن بنابر کوتاه نظري چند از پست فطرتان که بسر کار نائید یافتگان عنایت پروردگار نمي رسند - و قلت و کثرت لشکر را علت نصرت و عدم آن میدانند - درینصورت نظر بکثرت اعدا و قلت اولیا و سستي تعین همراهان و پستي همت هواخواهان ملاحظه آن هست که اگر کومک دیر تر برسد خدا نخواسته از ضعف عقول ایشان و قوت غلبهٔ بد اندیشان چشم زخمی رو نماید - و چون مضمون عرضداشت بر رای جهان آرای وضوح یافت دو گهري از شب جمعه بیست و دوم ماه مذکور گذشته خواجه ابو الحسن را با چهار هزار سوار از پرگنهٔ دیپالپور رخصت فرمودند - و هراول لشکر بخواجه بیرام بیگ میر بخشي که با هزار

سوار جرار از لشکر خاصهٔ خود همراه داده بودند تفویض یافت - و حکم شد که ایشان بنابر رسم منقلا بسرعت تمام پیشتر روانهٔ مقصد شوند - و چون خواجه با اولیای دولت ابد پیوند بنواحي قلعه مندو رسید - و محمد تقي و یوسف خان از قرب وصول ایشان اطلاع یافتند - في الحال با سائر بهادران از قلعه فرود آمده به نیروي اقبال بے زوال و استظهار نزدیکي طلیعهٔ مواکب جاه و جلال همراه هزار سوار با غنیم روبرو شده جنگ صف کردند - و مخالفان باوجود آن مایه کثرت با نصرت آسماني و کومک جنود غیبي بر نیامده مخذول و مقهور رو براه گریز نهادند - محمد تقي و اولیای دولت برسم تعاقب از پی شتافته دنبال ایشان را نگذاشتند - و چون افواج غنیم بکنار نربده رسیده از آب گذشتند و فوجی دیگر ازآن طایفهٔ بد عاقبت که از عقب رسیده بر آنسوی آب فرود آمده بودند با ایشان اتفاق نموده دیگر باره ارادهٔ عبور نمودند - محمد تقي مردانه درین سوی دریا قدم ثبات افشرده ایشان را بسست تیر و بان و بندوق گرفت - و به نیروی جد و جهد روی آن تباه اندیشان تیره رای را نگاهداشته نگذاشت که از آب بگذرند - چون خبر شکست مخالفان بخواجه رسید با بیرام بیگ و سایر بندهای بادشاهی بشتاب تمام شبا شب ایلغار نموده روز شنبه هنگام طلوع آفتاب در کنار دریا بمحمد تقي پیوست - و باتفاق از آب گذشته با ایشان روبرو شدند - و آن جهالت کیشان دمی چند ثبات قدم ورزیده به بان اندازي پرداختند - چون صدمهٔ بهادران لشکر سیلاب اثر بدیشان رسید تاب مقاومت نیاورده بی پا شده از هجوم سپاه رعب بیخوبنبدی از جا رفته رو براه فرار نهادند - و دلاوران لشکر شکن چون شیران صید افگن دنبال آن روباه سیرتان را از دست نداده تا چهار کروه طریق تعاقب پیمودند - و درین مرتبه نیز بسی از مخذولان مقهور را بقتل رسانیده مراجعت نمودند -

و آن مخذولان تا نواحي برهانپور هيچ جا عنان بارهٔ ادبار نکشيده ثبات قدم نورزيدند *

چون خبر فتح بمسامع جاه و جلال حضرت شاه بلند اقبال رسيد روز شنبه بيست و هفتم ربيع‌الاخر سنه هزار و سي هجري رايات موکب والا سايهٔ وصول بر قلعهٔ مندو افکنده امر بآذين محفل جشن نوروزي و انجمن شادي فتح و فيروزي نمودند - حسب الحکم اقدس صحن خاص و عام دولتخانهٔ مقدس رواش فلک اطلس گرديده چندي هنگامهٔ عيش و عشرت گرمي داشت - مقارن اين حال عرايض خانخانان و ساير امرا از برهانپور باين مضمون رسيد که چون جميعت تفرقه خاصيت لشکر غنيم نزديک به شصت هزار سوار جرار آماده پيکار است - و درين مرتبه دليري و خيره چشمي ايشان بحدي رسيده که قدم جرأت از اندازهٔ خود گذاشته شهربند برهانپور را از روی کمال جمعيت خاطر احاطه نموده‌اند - بنابرآن باندک مايه مردم که در رکاب سعادت اند روبروی غنيم شدن از ملاحظهٔ حزم و احتياط دور است - صلاح دولت مقتضي آنست که تا هنگام پيوستن ساير اوليای دولت ابد پيوند از امرا و منصبداران که نامزد همراهي موکب والا گشته‌اند خيل اقبال در موضعی که مصلحت رای گيتي آرا اقتضا فرمايد توقف کند - چون مضمون عرايض بعرض اعلی رسيد جميع دولتخواهان همراه و نيز که ملازم رکاب سعادت بودند نگاه بظاهر معامله انداخته بر طبق اين مضمون باتفاق کلمه صلاح در توقف ديدند - از آنجا که نظر يافتگان تائيد آلهي را نظر بر کار سازي عنايت آلهي است نه بر کثرت اعوان و انصار - لا جرم رای دولتخواهان پسند طبع مبارک نيفتاده چندان توقف فرمودند که بخشيان عظام تورک افواج منصوره نموده جيبها بخش کردند - آنگاه بکار فرمائي اقبال خدا داد عمل فرموده و اعتماد بر عون و صون آلهي نموده شب دوشنبه

شانزدهم فروردین ماه سنه شانزده جهانگیري موافق دوازدهم جمادی الاول
از شهور سال مذکور با ده هزار سوار خاصه و پنج شش هزار سوار بادشاهي
لوای ظفر پیکر موکب سعادت را بصوب برهانپور ارتفاع بخشیده در کنار
آب نربده جشن شرف آفتاب عالمتاب آرایش پذیر ساختند - دزین حال
عبد الله خان فیروز جنگ که حسب الحکم والا بآهنگ کومک اولیای
دولت از جاگیر متوجه شده بود با دو هزار سوار باردوی ظفر قرین
پیوسته از ادراک شرف بساط بوس انواع سعادت دو جهاني اندوخت -
و آنحضرت همدرین منزل به ترتیب افواج پرداخته عبد الله خان را با
گروهی انبوه هراول لسکر ظفر اثر و راجه بکرماجیت برانغار و خواجه
ابو الحسن جرانغار قرار داده خود با نفس نفیس با دلی قوي در قلب
افواج محیط امواج باستقرار مرکز قرار گرفتند - و باین دستور افواج سپاه
منصور را دستوری عبور از آب دادند - و پس از گذشتن راه سمت مقصد
پیش گرفته بنابر نوید دریافت مقصود که اشارت سراپا بشارتش بود همعنان
بخت و اقبال با سرعت تمام راهي شدند - و بیست و سوم فروردین ماه
مذکور چار حد خطهٔ برهانپور را مرکز رایات اقبال و مورد موکب جاه و جلال
ساختند - چون خانخانان از مقدم فرخنده قدم آن عیسی دم خبردار گشته
جانی تازه و مسرت بی اندازه یافت - در حال شهر را بچندی از امرای
عظام سپرده خود استقبال خیل اقبال نمود - و در همان ساعت مسعود
که سعادت ملازمت دریافت حسب الامر آنحضرت بمحافظت شهر عنان
معاودت برتافت - و بعد از سه روز دوشنبه بیست و ششم جمادي الاولی
سنه هزار و سي هجري خطهٔ برهانپور را بیمن قدوم بهجت لزوم دارالسرور
امن و امان ساختند - سائر دولتخواهان که پیوسته این دولت عظمی را
از حضرت واهب العطایا استدعا مي نمودند بر طبق مدعا و وفق اجابت

دعا شاد کام و مقضی المرام گشتند - چون افواج لشکر مخالف درین مدت که عرصه خالي دیده بی مزاحمت و ممانعت احدی با خاطر جمع بترکتازي و دست درازي در آمده از هیچ سو چشم نمائي ندیده بودند بنابر کوتاه نظري و شوخ چشمي درینوقت هم تزلزل بخود راه نداده همچنان پای ثبات و قرار در جای استقرار افسرده از جا در نیامدند - بنابرین خانخانان که صوبه دار و ماهیت دان آن ولایت بود باتفاق سائر بندهای بادشاهي بعرض مقدس رسانید - که چون این مرتبه کثرت غنیم را غلبه دیگر است درین موسم که گرمي هوا کمال شدت دارد تردد در نهایت دشواریست - و اکثر مراکب موکب اقبال از تنگي خوراک و کمي علف بمعرض تلف در آمده اند - بارجود این معاني نزدیکي فصل برشکال نیز در پیش است - بنابر آن بیش ازین کار پیش نمي رود که اولیای دولت باوجود قلت عدد بمیامن اقبال آنحضرت از روی جد و جهد تمام غنیم را برخیزانیده آنقدر پس نشانند که از آب عادل آباد بگذرانند - و خود درین طرف آب اقامت نموده بعد از برسات مخالفان را زیر کرده ببالا گهاٹ بر آیند - چون خان عالیشان این معني را که مشعر بر نهایت دولتخواهي بود از مبدا بمنتها رسانید - و باقي امرا مثل عبد الله خان و خواجه ابو الحسن و داراب خان نیز این کنکاش صواب انتما را که بظاهر صلاح وقت از سیمای آن چهره نما و در نفس الامر خلاف رای دولت کار فرما بود پسندیده درین باب متفق الکلمه شدند - آنحضرت در جواب فرمودند که مقتضای دولت خواهي و موافق کنکاش و تدبیر همین بود که بعرض رسانیدند تا حکم تقدیر بکدام صورت تعلق پذیر گردد - آنگاه بنفس نفیس در صدد سرانجام این کار و اهتمام این مهم دشوار شده بجهت تجهیز عساکر منصوره و تهیهٔ لوازم یساق تا آن غایت اهتمام بجا آوردند که اوقات

فرخنده ساعات را صرف همین معني نموده غیر از ادای واجبات و ارتکاب
قلیلی از مقتضیات طبیعت و ملایمات نشاء بشریت از خورد و خواب
بامری دیگر نمي پرداختند - چنانچه هر روز در حضور آنحضرت کارپردازان
سلطنت طلب و دلخواه سایر سپاه خاصه کومکیان برهانپور که مدتها محال
جاگیر ایشان در تحت تصرف دکنیان بود بر آورد نموده بی درست
ساختن اسناد وجوه مطالبات را که از روی سیاهه بعرض رسیده بود منصدیان
خزانه نقد دلخواه داده ثاني الحال سند تمام میکردند - تا تعویقي در
در تهیهٔ مایحتاج یساق نشود - و در عرض اندک مدتی مبلغ چهل لک
روپیه بکومکیان آن صوبه مرحمت نموده سي هزار سوار جرار آمادهٔ کار زار
ساختند - ازآنجمله هفت هزار سوار اونچین مکین اسپهٔ یکه گزین از سرکار
خاصه شاهيْ وباقي از بندهای بادشاهي بودند - آنگاه بتوزک افواج قاهره
توجه فرموده افواج کلي را به پنج قسم منقسم ساختند - و با هر سرداری شش
هزار سوار تعین فرموده ترتیب صفوف را بموجب ذیل مقرر نمودند - فوجي
بسرداري داراب خان خلف خانخانان - و دو فوج دیگر باهتمام عبدالله خان
و خواجه ابو الحسن - و باشلیقی دو فوج دیگر براجه بکرماجیت و راجه
بهیم که بمزید عنایت آنحضرت اختصاص داشتند تفویض رفت - و سرداري
کل با دارابخان باز گشت باین عنوان که انجمن کنکاش در منزل او منعقد
گردد - لیکن در حقیقت رتق و فتق و حل و عقد امور کلي و جزوي
باستصواب رای صواب آئین راجه بکرماجیت منوط باشد - بالجمله شب
یکشنبه بیست و پنجم جمادي الاولی سنه هزار و سي بهر یک از امرای
عظام و منصبداران خلعت و فیل و اسپ و کمر خنجر و شمشیر مرصع
داده عسکر منصور را از برهانپور دستوری دادند - و موکب سعادت حسب
الحکم پنج روز بجهت تهیهٔ ضروریات یورش در سواد شهر درنگ نموده روز

جمعه چهارم اردي بهشت از آب تپتي که بر کنار شهر میگذرد عبور نموده
در یک کروهي منزل گزیدند - روز شنبه هنگام طلوع طلیعهٔ بامداد همین
که راهي سمت مقصود گردیده یک کروه راه قطع نمودند - یاقوت حبشي
سردار کل افواج غنیم دلیرانه از قرارگاه خویش یک کروه پیش آمده دلاوران
نبرد آزمای را استقبال نمود - بهادران موکب اقبال بمجرد مقابله بی‌محابا
و ابا مانند شعله که بر قلب زگال زند خود را بر صف آن سپاه تیره رای زده
تیغ آتش میغ ازیشان دریغ نداشتند - و چون آتش ستیز و آویز بلندي‌گرای
گشته یکی بزبانه کشي در آمد - و اشتعال آن سرکش که بخشک و تر
در گرفته بود در خرمن خس یعني صفوف آن مستی ناکس افتاده دود
از نهاد آن تیره درونان برآورد - یکبار مانند خیل شرار از هم افتاده هر یک
از کناری بدر رفتند - چون به نیروی کارگذاريِ اقبال در ضمن اندک
زد و خوردي هر موجی از امواج قاهره فوج روبروی خویش را برداشته سر
بدنبال آن گروه ابتر نهاده بر اثر ایشان دشت و در را پامال و پی سپر
ساخت - چندانکه آن مقهوران از بیم شمشیر شعله تاثیر بهادران که برسم
تعاقب هفت کروه از دنبال ایشان تاخته بودند خود را بر آب عادل‌آباد
زده از میان آب و آتش جان مفتي بدر بردند - و در آن دار و گیر زیاده
از پانصد تن آن خون گرفتگان طعمهٔ شمشیر شده شش صد کس اسیر
و دستگیر گشتند - و غنایم بیشمار از اسپ و شتر و چتری و پالکي و علم
و نقاره و امثال اینها بدست غازیان افتاد - و در آن چپقلش بمحض عون
و صون الهي که لازمهٔ اقبال نامتناهي است از خیل اقبال دو تن که
پیوسته از گل شجاعت ذاتي خار خار برداشت زخم پیش رو که غازهٔ
تازه روئیِ مردان و گلدستهٔ دستار مردانگي است داشتند بمقصود رسیدند -
یکی شیر بهادر دوم الله ویردي ولد مقصود کوسه ترکمان که بالفعل از خطاب

خاني سمت کامراني دارد - و لشکر ظفر اثر روز دیگر همعنان فتح و ظفر
از موضع عادل آباد کوچ کرده متوجه ملکاپور شد - و چون افواج غنیم مالشي
بسزا یافته بودند در عرض راه اصلا نمودار نشده در منزل بوقتی که دارابخان
و راجه بکرماجیت باندک مایه مردمی که عدد ایشان بسیصد تن مي کشید
از راه رسیده بودند - و چنانچه راه سرداري است گردا گرد معسکر اقبال
درآمده افواج را جا بجا قرار نزول مي دادند - آتش خان و دلاور خان
از جمله مخالفان کم فرصت وقت یافته با [1] [چهارده] ع هزار سوار از یک
جانب بر آمدند - و سه هزار سوار گزیده رزم دیده را از خود جدا کرده پیشتر
فرستادند که تا رسیدن ایشان خود را رسانیده بدستبازي در آیند - و چون
آن بدانديشان که بآن انداز دور از کار اختیار کارزار دلیران نموده بودند
نزدیک رسیده گرم بان اندازی شدند - راجه خواست که بآهنگ مدافعهٔ
ایشان از جا در آید - دارابخان بمقام ممانعت در آمده تا هنگام رسیدن دلاوران
صلاح وقت در تیز جلوئی ندید - این توقف سرداران سرمایهٔ دلیري
غنیم شده بیکبار بارگیها انگیخته بخیره جسمي و چیره دستي در آمدند -
درین حالت راجه چشم از مقتضای حال و مصلحت وقت پوشیده
بی ملاحظهٔ دوربینيها بر ایشان تاخت - و راجه بهیم نیز که درینوقت
بازک خود را تیز و تند رسانیده بود حلو ریز بحمله در آمده براجه موافقت
نمود - و باتفاق یکدیگر ایشان را از پیش برداشته بر فوج عقب که [2] [مثبت] ع
مخالفان بود زدند - و بکمتر فرصتی آن کم فرصتان زیاده سر را بی پا و بیجا
ساختند - درینوقت که دارابخان نیز بدفع ایشان متوجه مقابله بود
بفوجی تازه زور که از عقب بهادران در آمده بودند بر خورده خود را بر
ایشان زد - و باندک زد و خوردي چون نیروي آسماني یاور افتاده تقویت

---

(۱) — ع [چهار] ل (۲) — ع [قلب] الف

بازوی شیران پنجه دراز تائید عنایت ربانی دست بهم داد - ازین غنیم پای کم آورده شکست درست خورد - و دست از ستیز و آویز باز داشته از زیر تیغ رو بگریز نهاد - و داراب‌خان تا یک کروه عقب همگنان تاخته قریب دو صد کس را به تیغ بیدریغ گذرانید - و مظفر و منصور معاودت نموده بعسکر اقبال پیوست - و روز پنجشنبه دهم اردی بهشت ماه آلهی مطلقا ازیشان اثری ظاهر نشد - و روز دیگر که موکب مسعود بسه کروهی روهنبگر[1] ورود اقبال نمود - درین روز مخالفان دو بخش شده جمعی از راه گهاتی روهنیگر و گروهی از گریوهٔ کوتهلی گریزان گشته رو ببالا گهات نهادند - و اولیای دولت روز دوشنبه دوازدهم ماه در پائین عقبهٔ کوتهلی که از گریوهٔ روهنیگر آسان گزارتر است منزل گزیدند - و روز دیگر ببالاگهات در آمده جهت انتظار وصول تمام عسکر نصرت اثر دو روز توقف نمودند - درینوقت محمد تقی با دو هزار سوار بولایت برار و محمد خان نیازی با فوجی جرار بملک خاندیس رسیده محال متعلقهٔ بادشاهی را متصرف شدند - در روز سه‌شنبه پانزدهم سرداران از آن مقام کوچ فرموده هست کروه مسافت قطع نمودند - و روز دیگر شش کروه، دیگر طی نموده بمنزل رسیدند - بموجب نوشته سرزنش آمود عنبر با سائر مقهوران از در تهور و تجلد در آمده بعزیمت ناصواب و عنان کشیِ ادبار رو بروی موکب اقبال شدند - قضارا هراول ایشان که موجود می بود جادو رای و ساهو سیاه رو و کهیلو مطرود و دلاور خان و آتش خان که مردم کار طلب غنیم بودند استظهار داشت بهراول فوج راجه بکرماجیت بر خوردند - و چون این کتیبهٔ فتح و ظفر که از یمن حضور منتسبان سلسلهٔ علیهٔ علویه منل

(۱) در بادشاهنامه این مقام را روهنکهیره نوشته - ملاحظه کنید - صفحه ۵۱۷ - حصه اول - جلد اول - طبع ایشیاتک سوسائتی بنگاله *

سید صلابت خان [۱] [...]ن و سید جعفر و سید مظفر و دیگر سادات بارهه نیرومندي داشتند - و اوواجیرام دکني نیز درین فوج بود - بمثابت شرار درآمده بر ایشان حمله‌آور شدند - و راجه با مردم تازه زور خود را رسانیده بکار زار در آمد - و مدتی از طرفین جنگ ترازو بود - در آخر امتو نیروی اقبال آسماني و تقویت تائید رباني باعث ضعف و وهن مخالفان شده زبانهٔ تیغ شعله آمیغ موافقان آتش فنا در خرمن هستي ایشان زد - چنانچه تلنگ راو که دکنیان حیله‌گر روباه باز از اعتضاد قوت او شیرک شده بودند - و به نیروی دستباري او با شیران مرد افگن و پلنگان صف شکن سر پنجهٔ جلادت در کشاده - با چندی تن بی سر شده - و از جمله خیل اقبال سید محمد علي بارهه اظهار صحت نسب نموده آثار شجاعت و شهامت هاشمي بر روی کار آورده - وچندی از یکه تازان را در عرصهٔ پیکار بی سر ساخته بر خاک هلاک انداخت آنگاه از نسان زخم‌های کاري که بر روی او رسیده بود مهرها بر محضر سیادت خود گذاشته بآن آبرو رو بدریافت درجهٔ شهادت نهاد - و حمید خان برادر فرهاد خان حبسي در مندو بتازگي داغ بندگي آن حضرت را غرّهٔ ناصیهٔ بخت مندي نموده از گلگونهٔ خون شهادت سرخروئی سعادت اندوخت - و سید مظفر بارهه که اکنون بپاداش نیکو بندگي بمنصب هفت هزاري هفت هزار سوار و بخطاب خان جهاني سرافراز است در آن روز چهار زخم نمایان خورده در معرکه افتاد - و دو برادر او سید جمال و سید بارید شهید شدند *

در طی این حال که راجه بکرماجیت بتعاقب هراول خصم اشتغال داشت یاقوت حبشي که سردار [۲] [فوج]ع غنیم بود وقت یافته با آن فوج خود را باحمال و اثقال اردو رسانید - و چون آن روز از ناهمواري زمین و کثرت

---

۱ — ن [و سید علي] ل * ۲ — ع [قول] ل *

اهل اردو دواب و رواحل آغروق بامتداد کشید - و فوج چنداول را پاسبانی بآسانی میسر نیامده حضرت عظیم باهل اردو رسید - و اکثر اسپ و اسباب مردم بتاراج رفت - و چون راجه بهیم از دست انداز یافوت خبر یافته بسبب دور دست نتوانست رسید - بیدرنگ با فوج خود بر ایشان تاخته عرصهٔ کار زار را کارستان ساخت - و در عین کوششهای مردانه که از طرفین روی نمود پیش ازآنکه شاهد فتح چهرهٔ اقبال برافروزد - چندین مرد مردانه رو شناس مثل ۱[صادق بهادر]ع و عبد الکریم بیگ و گدا بیگ و خواجه طاهر و باقی بیگ و چندی دیگر از بهادران عمده در مراعات دقایق حلال نمکی کوشیده بدریافت درجهٔ شهادت رسیدند - و درین دستبازی که آخرکار مخصوصهٔ فتح اولیای دولت ابد قرین درست نشین افتاد فیروز خان حبشی با هفت صد تن از دغا پیسگان دکن در عرصهٔ جنگ نقد جان در باختند - بالجمله ازآن روز که افواج مواکب والا در بالا گهات رایات رفعت و اقبال را رفعت بخشیدند - تا بیست و یکم اردی بهشت ماه که شش کروهی کهرکی نشیمن جای نظام الملک و عنبر مضرب سرادق نصرت شد - اکثر روزها بمقابلهٔ سپاه اقبال با مخالفان دولت ابد پیوند اتفاق افتاده همه جای فتح و ظفر نصیب اولیای دولت قاهره گشت - و چون ماهچهٔ لوای نصرت آیهٔ عسکر منصور بر موضع جنگل تهانه که در چهار کروهی کهرکی واقع است پرتو ورود مسعود افگند - افواج غنیم سیاه گلیم با روز برگشته و حال ابتر شده آهنگ مقابله باولیای دولت جاوید فیروز نموده بیدرنگ باهم در آویخته در یکدیگر آمیختند - و پس از دار و گیر و کر و فر بسیار که از هر دو طرف رو نمود بدستور معهود مانند بخت خویش برگشته راه فرار پیش گرفتند - و افواج خیل اقبال همه جا سر بدنبال ایشان گذاشته تا کهرکی هیچ جا عنان

---

۱ — [صادق خان بهادر] ع *

یکران تعاقب را مثنی نساختند - و عنبر تیره روزگار پیشتر از وصول موکب نصرت شعار بیک روز از هجوم خیل رعب که عسکر آسمانیست شهر را خالي کرده نظام‌الملک و اهل او را با خزاین بقلعهٔ دولت‌آباد فرستاده بود - و معظم سپاه را در برابر لشکر ظفر اثر بار داشته خود با ده هزار سوار کار آزموده بدولت آباد شتافته در پناه آن قلعهٔ آسمان شکوه که بر فراز کوهی رفعت طراز واقع است نشسته و پست بکوه باز داده - و غافل ازآنکه اگر بمثل آب و آتش در نهانخانهٔ سنگ رو پنهان کند صدمهٔ سنان آبدار و کاوش خنجر آتشبار اولیای دولت برق صولت او را خار وار از دل سنگ خارا بیرون کشیده چون شرارهٔ کم عمر زود بباد فنا بر دهد - و مانند قطرهٔ سست بنیاد زمین‌گیر بر خاک هلاک افکند - همان روز که اولیای دولت بسعادت داخل کهرکي شدند - افواج اهل خلاف از آنجا فرار نموده بدار البوار هزیمت شتافتند - و اردوی گیهان پوی سه روز در مقام کهرکي رحل اقامت افگنده سر تا سر آن معمورهٔ احداث کردهٔ عنبر که در مدت پانزده سال صورت آبادي و اتمام پذیرفته بود سوخته ویران ساختند - و روز شنبه بیست و ششم یک کروه از کهرکي گذشته منزل گزیدند - و روز دیگر ازآن موضع کوچ کرده همین که سه کروه را طی نمودند افواج غنیم بسرداري یاقوت خان با یورک شایسته بر فوج راجه بکرماجیت که در آن روز چنداول عسکر منصور بعهدهٔ او بود تاخت آوردند - راجه تنها بمدافعهٔ ایشان پرداخته - در مبادي ظهور غلبهٔ او دراب‌خان و راجه نرسنگدیو بندیله از جانب دست چپ و راجه بهیم از طرف راست بکومک رسیده بر لشکر غنیم حمله آوردند - و همگنان را چون اندیشهٔ ایشان پریشان و پاشان ساخته جمعی را قتیل و برخی را دستگیر نموده معاودت نمودند - بنابر آنکه آن مخذولان تباه اندیش مالشی بسزا خورده دیگر در خود تاب مقابله با موکب اقبال ندیدند - ناچار یکبار کناره گزیده از مقاومت تقاعد

ورزیدند - و عنبر و نظام الملک خود پناه بقلعهٔ دولت‌آباد برده بودند - و آن هنگام و مصلحت وقت اقتضای محاصرهٔ قلعه نمي کرد - لاجرم صوابدید آرای جملگي خیر اندیشان دولت برین قرار یافت که در اطراف و اکناف ولایت اعداء دولت بتاخت و تاراج در آیند - و بنابر آنکه فوجی از مخذولان مدتها بمحاصرهٔ قلعهٔ احمد نگر اشتغال داشتند خنجر خان از عمده‌های دولت که اکنون بسپهدار خان مخاطب است در آن مدت بشرایط قلعه‌داري با شایستگيِ تمام قیام نموده بود - و درین ایام از راه عسرت و نایابيِ آذوقه کار برو به تنگي کشیده - ناچار این اندیشه را بخاطر راه دادند که نخست باحمد نگر شتافته و خنجر خان و سایر بندها را از مضیق محاصره نجات بخشیده بتدارکي سامان غله و تهیهٔ سایر مابحتاج قلعه داري‌نموده آنگاه بتاخت و غارت سرتا سر ولایت اهل خلاف خصوص سرزمین ناسک و[1] [سنگمنیر] ع که معمور ترین پرگنات آن اطراف است بپردازند - و ازین راه و طرق دیگر بهر حیلتی که رو دهد رفته رفته اسباب ضعف و وهن ایشان مهیا نموده یکباره غنیم را بیخ بر کن و بر اصل مستاصل سازند - و بحکم این عزیمت صائب در روز شنبه بیست و نهم اردی بهشت متوجه سمت آن سرزمین شدند - چون خنجر خان ازین حقیقت آگاهي یافت قوي دل گشته باستظهار تمام از قلعه برآمده با جوهر حبسي داماد عنبر که احاطهٔ قلعه نموده بود آویخته قریب دویست نفر را به تیغ بیدریغ گذرانید *

چون افواج منصوره بظاهر مونگي پتن رسیده در ساحل بان گنگا منزل گزید خبر آمدن افواج غنیم از انهاء جاسوسان ظاهرشد - لاجرم به ترتیب افواج پرداخته بنابر ملاحظهٔ مقتضای احتیاط و حزم که عمده ترین

---

(۱) ع [سدگهنیر] ل

ارکان سرداري است از هر موجی هزار سوار جرار جدا ساخته برای محافظت اردوی جهانپوی گذاشتند - روز یکشنبه سیوم خورداد بقلاوزيِ اقبـال خدا داد روی همت بلند نهمت بدفع اعداء دولت نهاده بعد از طي دو کروه دیدند که دشمنان قرار مقابلهٔ موکب اقبال داده افواج مقهورهٔ خود را دو بخش نموده مستعد ایستاده اند - سرداران دیر خیل سعادت را دو گروه ساخته دارابخان و راجه بهیم بمواجههٔ فوج بافوت خان و مردم عادلخان که نزدیک پانزده هزار سوار بوده باشند متوجه شدند - و باقيِ سرداران بدفع فوج دیگر آهنگ نمودند - چون داراب خان با غنیم روبرو شد کار از مقابله کشید و از طرفین مراسم جلادت ظهور نمایان یافت - مخالفان باوجود کثرت سطوت و صولت اولیای دولت خویشتن داري نموده از راه تهور در آمدند - و با خود قرار تمکن و استقرار داده چندي پای ثبات و قرار افشردند - بنابرین قرار داد حق تجلد و جلادت ادا نموده داد دار وگیر دادند - و آنمایه تمکن و پایداري که زیاده از امکان پایهٔ آن فرومایگان بود بجا آورده عاقبت بی پا شدند - و غنایم بیشمار از اسپ و شتر و امثال اینها بدست ارباب تاراج افتاد - چون عبدالله خان و خواجه ابوالحسن و راجه بکرماجیت بآهنگ گوشمال فوج دوم که فوج یی بود - و دلاور خان و جادون رای و آنشخان سرمایهٔ قوي‌دلي آن فرومایگان دون پایه بودند - و شمار ایشان به بیست و پنج هزار تن مي‌کشید شتابان گشتند - هنوز دو کروه را طی ننموده بودند که خیل ادبار استقبال موکب اقبال نموده از دور نمودار شد - نخست راجه بکرماجیت بنابر مقتضای جلادت ذاتي به پنجهزار کس‌کار طلب برسم هراولي بر همگنان پیشي جسته پیش روی ایشان را گرفت - و با مجاهدان عسکر جاه و جلال بعون تائید آلهي بر ایشان تاخت و از کار دست بسته که کارنامهٔ رستم دستان در بند اوست گرهٔ اشکال

کشوده بظهور آورد - و بتعاقب آن گروه بداندیش که از پیش برداشته بود همت گماشته دنبال آن مدبران را تا منزل‌گاه ایشان از دست نگذاشت - و درین فتح نمایان اکثر چارپایان بار بردار اردوی ایشان از فیل و اسپ و شتر و گاو فتوح غنیمت شد - چون لوای نصرت شعار موکب ظفر آثار بقصد مراجعت افراشته شد بار موجی تازه زور از مخالفان بنابر رسم معهود دکن از جانب قوشون خواجه ابوالحسن ظاهر شده شوخ چشمي آغاز نهادند - بیرام بیگ بخشي با هزار سوار جرار هراول فوج خواجه که بعهدهٔ او بود همراه جانسپار خان ترکمان و چندی دیگر از بهادران جان نثار روبری آن مدبران شدند - و سزای بداندیشان را در کنار روزگار ایشان گذاشته بکمتر فرصتی آن کم فرصتان را از پیش برداشتند - درین حال راجه بکرماجیت جلو ریز رسیده باتفاق خواجه آن گروه مدبر را تا یک کروه تعاقب نمودند - و گروهی انبوه را زخمي ساخته قریب دو هزار کس را بقتل رسانیدند - و جمعی کثیر را اسیر و دستگیر نموده باقي آن سوخته اختران بخت برگشته را سرگشتهٔ بادیهٔ ادبار ساختند *

چون بمددگاريِ جناب پروردگار و دستیاريِ بخت کارساز ازین دست نصرت‌های تازه و فتوحات بی اندازه روزيِ روزگار اولیای دولت پایدار شاه بلند اقبال آمد سرداران حقیقت وقایع را از قرار واقع داخل عرایض کرده بدرگاه والا ارسال داشتند - و محمد خان نیازي و محمد تقي که با جمعی از بهادران بضبط محال پائین گهات نامزد شده بودند - بعد از تصرف اعمال آن ولایت ببالاگهات برآمده سر تا سر مهمات و مدعیات حسب الامر استدعای صورت بست - عنبر بمحض شنیدن این‌خبر از جا در آمده بیدست و پا شد - و در مقام چاره‌گريِ این امر تقدیري که کارگريِ تدبیر اینجا عین بی تاثیریست پا افشرده جادون رای را با هشت هزار سوار بآهنگ

انتزاع محال باسم فرستاد - دریفوقت حسب الحکم راجه بهیم با هزار و پانصد سوار بکومک محمد تقي رسیده جادون رای و همرهان اورا گوشمال بسزا داد - و همه را آوارهٔ بادیهٔ ادبار و سرگشتهٔ دشت هزیمت و فرار ساخته حقیقت را عرضداشت نمود *

وسیله انگیختن عنبر در طلب شفاعت و اظهار مراسم بندگي و اطاعت و توسل بذیل عفو گناه آمرز والا حضرت شاه بلند اقبال و پذیرفتن پیشکش کلي و تسلیم محال متعلقهٔ اولیای دولت و دیگر سوانح اقبال

خدیوی سزاوار شاهي بود * که مصداق ظل الٓهي بود
بباطن نگرداند از حق ورق * بظاهر بود مظهر لطف حق
بدآنسان نهد بر مدارا مدار * که تلخي عفوش بود خوشگوار

ماحصل این مقدمه مطابق احوال والا حضرت شاه بلند اقبال است که در هیچ صورت از ملاحظهٔ این معني غافل نیستند - و همواره در حالت ظفر و نصرت و کمال اقتدار و قدرت این مراتب را منظور داشته عموم مجرمان را بنظر اغماض مي‌بینند - آری استحقاق خلافت علی‌الاطلاق آن سعادت یار کامگار دارد - که چون نصرت و فیروزي روزی روزگار برکت آثارش گردد از در انتقام در نیاید - و سزاوار فرمانروائي و بادشاهي آن دولتمند اقبالمند باشد - که چون بر اعدای دولت ظفر یافته از موهبت عالم بالا به تسلط زبردستان فایز گردد تسلي خاطر و تشفي قلب بکینه توزي ننماید -

چنانچه مکرر این معنی در مجاری احوال آنحضرت مشاهده شده که نسبت
بعامه عالمیان خاصه دکنیان بعمل می آرند - از جمله درین صورت که چون
عنبر تیره رای تباه اندیش دید که بچهره نمائی سعادت روز افزون و کارکسائی
بخت همایون ساعت بساعت فتحهای نمایان صورت بسته پی در پی
نصرتهای بی پایان فتوح روزگار دولت پایدار گردید - و از روی کار
هیچ نسیئی نقشها و بی پرکاری کارها صورت اقبال دنیاداران دکن را چون
ظاهر و باطن تیره جیوش و جفوه دکن در آئینهٔ زنگار وسود بخت سیاه
معاینه نمود - لاجرم از بیراههٔ کجروی و انحراف رو تافته بر سر شاهراه راست
اطاعت آمد - و باوجود این درجه بالا دویهای طغیان و ابفکوده روسیائی های
عصیان با ضم انواع جرأت و جسارت که بمراتب از دیگر مرادب بیش
در بیش بود - و با تواتر نزول عفو که در عین استیلاء و استقلال و قدرت و اقتدار
رو داده بود - نظر بر بخشش بی‌پایان آنحضرت روی طلب امان و شفاعت
یافته از در ندامت و خجالت در آمده - و بوسیلهٔ شفاعت اولیای دولت
ادای لوازم طاعت را عذرخواه تقصیرات گذشته نمود - و بنابر مقتضای
این عزیمت صائب چندی از مردم معامله فهم کاردانرا نزد راجه بکرماجیت
که هنوز با سایر دولتخواهان در پتن توقف داشت فرستاده پیغامهای عجز
آمیز رقت آموز داد - و خلاصه مطلب انکه چون درآن مرتبه حضرت
شاه بلند اقبال بدینخصوص توجه فرموده بودند - و از پرتو چهره‌نمای تائید آن
حضرت شاهد مدعا رخسارهٔ نمود در عالم شهود بر افروخته مقصود بر وفق
مدعای هواخواهان رو نمود - عادلخان متعهد ادای وظایف حسن خدمت
و رعایت مراسم نیکو بندگی گشته در پی سر انجام پیشکش شد - و آن
حضرت بر عهد او اعتماد فرموده حیله پردازیها و دروغ آمیزی‌های اورا
راست انگاشتند - و نگاهداشت سر رشتهٔ ضمان کرده دفعهٔ پلهٔ اعتبار اورا

بر افراشتند - او خود پاس مرتبهٔ این پایهٔ والا نداشته از روی زیادهٔ سریها و دم فرصتیها وقتیکه وقت یافت بدست عصیان تحریک سلسلهٔ طغیان نمود - اگر درین نوبت رقم عفو بر جراید تقصیرات این بنده کسیده آید از سر نو ناصیهٔ بندگی این درم خریده که بصدق نیت دم از خلوص طویت می زند بداغ عبودیت زینت پذیرد - چنانچه باعطاء پروانجات که عبارت از عهدنامه باشد خط آزادی از طوق عصیان بدست این بیر علام افتد - هرآئینه وثیقهٔ عهد و پیمان را بایمان موکد می سازد که دیگر سر اطاعت از خط طاعت نکسد - و بعد از تسلیم محال متعلقهٔ اولیای دولت ابد پیوند دم نقد پیسکش گرامند از خود با سایر دنیاداران دکن سر انجام نماید - و سال بسال درخور حال وقدر شکرانهٔ این واهان بدرگاه والا ارسال دارد - راجه بعد از استماع گفت که اگر عنبر از ته دل بر راستی و درستی است و از راه مکر و تزویر که شیمهٔ نکوهیدهٔ دکنیان است در نیامده از قرار واقع در مقام عذرخواهی‌ست - سایر مستدعیات او حسب الالتماس دولتخواهان مبذول و معاذیر او بنابر شفاعت عفو جنایت بخش عصیان بخشای شاه کشورکشای بمقام قبول موصول خواهد شد - و علامت صدق قول او کاهی ظهور می یابد که بالفعل دست از احاطهٔ احمدنگر باز دارد - و بحال جمعی که درینولا بر سبیل ایصال خزانه شایان ضروریات قلعه ارسال میرود مطلقا مزاحمتی نرساند - و هرگاه معانی مذکوره صورت بندد بندهای دولتخواه حقیقت را بدرگاه گیتی پناه معروضداشته این معنی را وسیلهٔ درخواست سایر ملتمسات او خواهند ساخت - وکلای عنبر این مطلب را از خدا خواسته بی امتناع بقبول مبادرت جستند و حقیقت به عنبر نوشته فرستادند - او بعد از وقوف بمقام تصدیق قول گفته و پذیرفتهٔ خویش در آمده بی توقف مردم خود را از دور قلعه برخیزانید - چون ازین معنی مکنون خاطر

عنبر ظاهر شد و خاطر اولیای دولت از جانب او اطمینان یافت مبلغ یک لک روپیه باهزار تفنگچي بجهت مدد خرچ قلعه و نگاهباني آن فرستادند - چون فرستادگان خزانه را بی ممانعت رسانیده مراجعت نمودند حقیقت این معنی و سایر ملتمسات عنبر را در طی عرضداشت بدرگاه سپهر مثال شاه بلند اقبال عرضداشتند - از آنجا که ستوده شیوهٔ عفو جرایم و جنایات و فرو گذاشت زلات و تقصیرات مقتضای ذات کامل صفات ولازمهٔ طینت قدسي سرشت آنحضرت ست - و نیز اعطای امان خاصه بمسلمانان شرعاً و عقلاً واجب و حسب الحکم مروت و فتوت فرض و لازم - معهذا شدت گرمي هوا و رسیدن موسم برسات که درمیان بود مرغب و محرک بقابرین درخواست ایشان تشریف قبول یافت - و باین معاني چون خاطر ملکوت ناظر بچگونگي احوال حضرت خلافت مرتبت نیز مقلق بود - چه خبر اشتداد عارضهٔ ضیق النفس که از دیرگاه بار طاري مزاج عالي شده بود دمبدم نفس بنفس متواتر و متوالي میرسید - لاجرم این دل نگراني که از همه بالاتر بود علاوه موجبات پذیرش ملتمسات او گشته بامان دهي و جان بخشي و قبول مصالحه و معاهده رضا دادند - و معاملهٔ صلح باین صیغه قرار یافت که الحال سایر پرگنات دکن که از عهد حضرت عرش آشیاني تا مبادي حضرت جهانگیر در تصرف اولیای دولت جاوداني بود ثانیاً در ضمن مصالحهٔ بار نخست بر سبیل اشتراک بعمال سرکار بادشاهي تعلق پذیر گشته خود نیز در بعضی از قری و مواضع مدخل داشته بتصرف اولیای دولتخواهان دهد - چنانچه از جمیع محال مشترک که موازي چهارده کرور دام جمع سي و پنج لک روپیه حاصل دارد از وقت مصالحهٔ آن نوبت تا اکنون که در تحت تصرف او مانده بود دست باز داشته تسلیم اولیای دولت نماید - دوم نقد مبلغ پنجاه لک روپیه بر سبیل پیشکش و جرمانهٔ جرأت و بی ادبی

از خود و نظام الملک و عادلخان و قطب الملک سر انجام نموده بدرگاه والا ارسال دارد - بالجمله چون عنبر از حقیقت مضمون امر کماهي آگاهي یافت در قبول این معني بجان منت‌دار گشته از اطاعت فرمان جهان‌مطاع سر نتافت - و فی الحال در پی سرانجام شرایط پذیرفته شده متصلی قطب الملک نیز بعهدهٔ خود گرفت - و در باب پیشکش عادلخان التماس صدور فرمان و تعین یکی از بندهای معتبر درگاه گیتي پناه بجهت تحصیلداري او نمود - و بندهای بادشاهي چون عنبر را بر وفق خواهش هوا خواهان مطیع و فرمان بر یافتند خاطر از جمیع مواد جمع ساخته همعنان فتح و ظفر با سائر عساکر بسوی تمرني شتافتند - و چون محال بالاگهات قلعهٔ که قابل نشستن مرزبان و بنگاه لسکر و نشاندن نهانه باشد نداشت - و قلعهٔ احمدنگر خود در سرحد واقع شده از وسط ولایت دور افتاده بود - لاجرم اولیای دولت در سر زمینی پسندیده که اینطرف تمرني واقع بود بر فراز رودخانهٔ [۱][کهرک پور]ع قلعهٔ سنگین اساس در کمال رفعت و حصانت بنا نهاده در اندک فرصتی آن حصین را باستحکام تمام صورت اتمام دادند - و بنابر مقتضای وقت و مقام بظفرنگر موسوم ساخته حسب الحکم عالي امرای عظام بافواج خود در مواضع مذکورهٔ ذیل باین دستور گذرانیدند - دارابخان و راجه بکرماجیت با هست هزار سوار در ظفر نگر - و عبد الله خان در مقام اره که شش کروه این طرف ظفرنگر واقع است - و فوج خواجه ابو الحسن در موضع پاپلي دو کروهی اره - و سردارخان برادر خان‌مذکور در دیولگام نزدیک برهنیگر - و خنجر خان با سه هزار سوار در احمد نگر - و سر بلند خان با سه هزار سوار در جالنا پور - و جانسپار خان با سه هزار سوار در بیر - و یعقوب خان بدخشي در مونگی پتن - و اوداجیرام وغیره دکنیان در ماهور - و از برهانپور

(۱) ع [کهرکي پور] ل

تا دیولگام جابجا تهانه‌جات قرار داده راه گیران را از مزاحمت و ممانعت مخالفان فارغ ساختند *

ولادت با سعادت فرخنده اختر برج دولت ثریا بانو بیگم

دریفولا که بامداد دولت روز افزون به پرتو امداد مبداء فیاض در دمیدن و نسیم اقبال ابد مقرون از مهب عنایت ایزد تعالی و موهبت عالم بالا بر سر وزیدن بود - فرخنده کوکبی زهره طلعت سهیل جبین با شگفته روئی ستارهٔ صبح از آسمان جاه و جلال والا شاه بلند اقبال درخشیدن گرفته فروغ ظهور در شبستان عصمت نواب مهدعلیا ممتاز الزمانی افکند - و نهال بخت مسعود آن علیا حضرت شگوفهٔ مقصود بشگفتگی در آورده حرم سرای آن خدر معلی را رشک فرمای سرابستان ارم ساخت - و این میلاد سعادت بنیاد بعد از سپری شدن بیست و پنج گهری و سیزده پل از شب بیست و یکم ماه خورداد سال شانزدهم جلوس جهانگیری مطابق بیستم رجب سنه هزار و سی اتفاق افتاد - و آن بیگم صغری را به نیازکی شمع افروز شبستان خلافت کبری بل کوکب نور افزای برج سلطنت عظمی شده ثریا بانو بیگم نامیدند - و به پرتو این تسمیه اسم مذکور از جملهٔ اسمای سامی نامی گشت *

مجملا به نیروی دولت روز افزون شاهی محال دکن با زیادتی در تحت تصرف اولیای دولت در آمد - و تهانه‌جات جابجا بفراغبال و خاطر آسوده قرار پذیرفت - و جاگیرداران همگی محال معهوده را که سابق بجاگیر ایشان مقرر بود تصرف نمودند - و بنابر التماس عنبر مقرر فرمودند که مبلغ پنجاه لک روپیه که دنیاداران دکن ادای آن

در ذمت انقیاد گرفته اند بموجب این تفصیل نقد و جنس برابر سامان نمایند - عادلخان بیست لک روپیه - نظام الملک دوازده لک روپیه - قطب الملک هژده لک روپیه - و بجهت تحصیل مبلغ مذکور حکیم عبد الله گیلانی را نزد عادل خان و کنهر داس [۱] براد راجه را به پیش نظام الملک و عنبر و قاضی عبد العزیز را بمحصلی قطب الملک نامزد فرمودند - و راجه بهیم با فوجی عظیم از بندگان تعین شد که از زمیندار گوندوانه پیشکش کلی گرفته روانهٔ درگاه والا گردد - چون عادلخان تسلط و تطاول عنبر بر نمی تافت در ارسال پیشکش و تسلیم محال مذکور تعلل و تهاون ورزیده بدفع الوقت می گذرانید - فضلخان را که سابقاً آشنائی با عادلخان داشت مقرر فرمودند که متوجه بیجاپور شده اورا به تنبیه نصایح هوش افزا از گران خواب بیهوشی بیدار سازد - چون علامی با سرعت تمام مسافت دور و دراز در مدت کوتاه بریده بعادلخان پیوست - و مقدمات مذکوره را که صلاح دوجهانی در قبول آن بود حکیمانه دلنشین او ساخت - از روی فهمیدگی سر تا سر احکام فرموده را از ته دل و جان بقبول تلقی نموده در هیچ باب ایستادگی ننمود - و در اندک مدت پیشکش مقرر که عبارت از بیست لک روپیه باشد نقد و جنس از مرصع آلات و جواهر و انواع نفایس و نوادر و شصت زنجیر فیل کوه پیکر سامان نموده مصحوب افضل خان و حکیم عبد الله خان بدرگاه گیتی پناه ارسال داشت - و درین مرتبه دو لک روپیه بافضل خان تکلف نمود - و قاضی عبدالعزیز نیز موازی صد زنجیر فیل و نه لک روپیه نقد و جنس بحساب هژده لک بر سبیل پیشکش مقرر از قطب الملک گرفته

---

(۱) در بادشاه نامه بجای کنهر داس کپهور داس نوشته شده - صفحه ۲۱۰ - جلد دوم *

متوجهٔ آستان بوس شد - و بهمین دستور کنهرداس هم دوازده لک روپیه از نقد و جنس مشتمل بر چهل زنجیر فیل و اسپان عربی اصل و جواهر از نظام الملک و عنبر گرفته رو بدرگاه جهان‌پناه نهاد - و شاه بلند اقبال فتحنامهٔ کریمه مشتمل بر نوید فتوحات عظیمه که دیباچهٔ نصرت‌های سلاطین ماضی و حال تواند بود - وعنوان کارنامهٔ ملوک‌زمان استقبال را شایان باشد - مصحوب حکیم علم الدین از تربیت کردهای خاص آن حضرت که اکنون بخطاب وزیرخان و منصب پنجهزاری ذات و سوار سرافراز است بخدمت حضرت خلافت مرتبت فرستادند - چون خبر این فتح مبین بدآن حضرت رسید بسیار از جا در آمده لوازم شادی و مبارکبادی بجا آوردند - و از روی مرحمت عنایت‌نامهٔ نامی در جواب شاه عالم پناه نوشته استحسان و تحسین بسیار و شاد باش و آفرین بیشمار در ضمن آن درج فرمودند *

از سوانح این ایام الله ویردیخان ترکمان که حسب الامر عالی از برهانپور جهت شکار فیل بنواحی سلطانپور رفته بود - هشتاد و پنج فیل از جمله یکصد و پنج زنجیر فیل صید شده که در قید حیات مانده بود بنظر انور در آورد - از سوانح غم اندوز این سال قضیهٔ نامرضیهٔ شاهزادهٔ امید بخش است که روز سه شنبه اوایل ربیع الثانی سنه هزار و سی و یک هجری رو نموده - انتقال آن نونهال سرا بوستان جاه و جلال ملال افزای خاطر شاه بلند اقبال گشت - و بباغ فیروزه که در ظاهر برهانپور واقع است مرقد منور آن والا گوهر مقرر شده گلزمین آن خطهٔ پاک باین نسبت آبروی عالم خاک گردید *

چون نزد سلاطین ذیشان از وجود برادران و خویشان که عدم شان باعث بهبود عالمی است عالم شهود را پرداختن محض صواب است -

و مشیران ملک و ملت بر وفق مقتضای مصلحت وقت و ناگزیر کار استیصـــال مطابق شرکای دولت خیر اندیش بهبود اهل روزگار میدانند - لاجرم بتجویز صواب گویان دین و دولت سلطان خسرو را که جهانگیر بادشاه در عالم بیخبری شراب نشاه بلند اقبال حواله نموده بودند - شب سه شنبه بیستم ربیع الثانی سنه هزار و سی و یک هجری بعذاب خفه از مطموره زندان بفرخ نای عالم خاک روانه ساختند - و بجهت رفع گفتگوی مردم روز دیگر نعش آن مرحوم را از روی کمال تعظیم و نهایت تکریم ارکان دولت و اعیان حضرت تکبیر گویان و درود خوانان از میان شهر برها پور گذرانیده شب چهار شنبه در عالم کنج مدفون گردانیدند - از حسرت این واقعه ناگزیر دلهای عالمی سوخته بر بیکسی و بیچارگی آن مظلوم زن و مرد شهر بدرد تمام گریستند - و استماع خبر این سانحهٔ غم اندوز حوصله سوز و شکیب گداز اهل نزدیک و دور آمده مدتها راحت را از ساحت فراغ خاطرها بیرون داشت - و تا آن مرحوم در شهر مذکور مدفون بود هر شب جمعه عالمی بزیارت مرقد آن سلطان مغفور شتافته - بعد از نقل نعشش از آن مکان به الهاباد در هر منزل بدستور شهر صورت قبر نموداو ساخته سالهای دراز هر پنجشنبه مردم اطراف و جوانب فراهم آمده اکثری در آن موضع شب میگذرانیدند - خلاصهٔ مطلب از گذرانیدن سلطان خسرو آن بود که چون حضرت خلافت مرتبت در انجام کار و فرجام روزگار چه از علت اعراض امراض مزمنه و چه نسبت به ارتکاب تناول مغیرات بی پروا و بیدماغ شده مطلقاً بسر انجام مهام سلطنت نمی برداختند - و مدار بست و کشاد مهمات ملکی و مالی این دولتکدهٔ ابد بنیاد وا بسته برای نور جهان بیگم بوده حل و عقد مهمات بنحوی که خاطر خواه او بود میفمود - و او و منسوبانش قطعاً ملاحظهٔ دوربینی و عاقبت

اندیشی بنظر در نیامده به هیچی راه رشوت ستانی کشادند که بوسیلهٔ
آن ناسزاواری چند بکار فرمائی اعمال سلطنت منصوب و منصدی خدمات
نی نسبت کشته روده روده بکار گزاری سرکار و صاحب صوبگی ولایتها
لوای استقلال بر افراشتند - و ازین جهت مفاسد عظیمه بمصالح دولت
رسیده خلل‌های کلی در خلال این احوال بنظام عالم راه یافت - و این
معنی بر شاه بلند اقبال بغایت گرانی نموده - اولا گهر این پایه تسلط
دیکم که باعث فساد نظام عالم و شورش اوضاع و احوال دارالخلافه بود
بر بدولت - و نیز هم چشمی اخوان حسد پیشه که دمیر خویش را بچیری
مربگرفتند - و از خود حسابی بر گرفته خود را در حساب بر گزیدگان عقابت
جناب پروردگار می شمردند - بتخصیص شهریار که همواره بیکم همت
در پیشرفت کار او مصروف داشته میخواست که بهرکیف که میسر آید
نامزد مرتبهٔ خلافت گردد - و عمدهٔ ملاحظه دوقت آن حضرت که درینولا
از شدت ضیق النفس وقت بد بنکی کشیده اعتماد بر پایندگی زندگی
آن حضرت نمانده بود ملاحظه مند کشته اراده نمودند - که پیش از آنکه
آن حضرت بعالم بقا شتافته در منزل قدسیان مقام گزینند - بمحض صلاح
وقت ناچار با خود قرار چنین دادند - که بحسب سر انجام معاملهٔ دین
و دولت باختیار خود کرفته باحوال رعیت و سپاهی که ایشان در حقیقت
بی سرور حکم تن بی سر و رمه بی شبان و کنج بی پاسبان دارند بواجبی
پردازند - و تا اختیار عرصه از قبضهٔ اقتدار بیرون نرفته و کرد فتنهٔ برادران
مرتفع نگشته خاطر از موافقت ارباب وفاق جمع ساخته و غایلهٔ فسادی که
از دوری خیل دولت محتمل ست رفع گردانیده بعضی از ارباب نفاق
را زندانی و برخی را آنجهانی سازند - و بدین قصد که تا هنوز بنای
کار پرویز و شهریار پایدار نگشته و اساس معاملهٔ آنها استحکام نیافته آن در

معدوم بالمره را بآساني از ميان برداشته به تهيهٔ مواد سفر و سرانجام معاملات رزم پردازند - لاجرم محفل كنكاش آراسته و باجتماع لسكر پرداخته نخست سلطان خسرو را آنجهاني ساختند - بعد از آن در و ديوار دولتخانهٔ برهانپور را از سرنو به پرتو آرايش جشن نوروزي و پيرايش بزم ظفر و فيروزي بر آئين مهر گيتي افروز نور اندود و صفا آمود نموده از جلاي نقره و طلا ريزش نقيره روي زمين محفل بهشت آئين را رشك فرماي انوار مهر انور و غيرت بزم رنگين چرخ اطلس گردانيدند *

در آمد فصل بهار و طلوع طليعهٔ سپاه نوروزي و مباركباد فتح و فيروزي اولياي دولت . نصرت روزي شاه بلند اقبال و سانحهٔ چند كه درين عرض رويداد

سرير نشين بارگاه چارم يعني نير اعظم كه سر خيل سپاه انجم است - بعد از انقضاي پنج گهري شب دو شنبه هشتم جمادي الاولي از شهور هزار و سي و يك هجري از كاشانهٔ حوت بشرف خانهٔ حمل بر سبيل تحويل فيض قدوم سعادت لزوم ارزاني داشت - و از فرط شادماني نويد فتح و فيروزي كه بتازگي روزي روزگار نصرت آثار اولياي دولت پايدار آمده بود - كار پردازان قواي ناميه را بآذين روي زمين و تزئين صفحهٔ زمان امر نمود - حسب الامر شاه بلند اقبال كار گذاران كارخانجات خاصه نيز در و ديوارهاي دولتخانهٔ برهانپور از سر نو آرايش جشن نوروزي و پيرايش بزم ظفر و فيروزي بر آئين مهر گيتي افروز بستند - در همين ايام كه برهانپور از پرتو اقامت موكب مسعود بهمه جهت مجمع بهجت و سرور و منبع نشاط و سور بود - و كنكاش توجه عالي بصوب دار الخلافه بجهت انصرام ارادهٔ

مزبور و سرانجام تهیهٔ اسباب جنگ درمیان که درین اثناو زین العابدین
خلف آصف خان جعفر از درگاه گیتی پناه آمده فرمان عالیشان باین
مضمون رسانید - که شاه عباس دارای ایران درین آوان با لشکر گران سنگ
بآهنگ تسخیر قلعهٔ قندهار آمده چندی در بارهٔ احاطهٔ آن پای افشرده
مدتی متمادی باقامت مراسم تضییق دائرهٔ محاصره اشتغال نموده روزگاری
نائرهٔ جدال و قتال از بیرون و درون اشتعال داشت - تا آدمه کار بر متحصنان
بغایت تنگ شده معامله بدشواری گرائید و بنابر آنکه مبانی یکجهتی
و یگانگی و بنیاد صداقت و اتحاد از دیر باز میان این خانوادهٔ علیه
و سلسلهٔ صفویه استحکام داشت - عبدالعزیز خان نقشبندی که حراست
آن حصار و ضبط مضافات آن بعهده او بود تدبیه درین معنی نموده - و از جانب
شاه خاطر جمع کرده از تفنگچی و آذوقه و باروت و سایر سامان قلعه داری
چنانچه بایست تکرده بود - لاجرم عبد العزیز خان از کثرت عسرت و قلت
غله و نومیدی زود دررسیدن کومک از رهگذر دوری راه قلعه را ناچار سپرد -
چون درین ایام بمساعی جمیلهٔ آن گرامی فرزند سعادتمند لله الحمد خاطر
از دنیا داران دکن در همه ابواب جمعیت گزین گردیده پاس ناموس این
دولت بر ذمت همت بلند نهمت آن قرة العین اعیان خلافت نیز لازم
است - الحال صلاح وقت منحصر در آن است که از برهانپور بفرخی
و فیروزمندی متوجه مندو یا اجمیر شده موسم شدت گرمی هوا و بارندگی
را در یکی ازین دو موضع بگذرانند - و بعد از طلوع سهیل که وقت سفر
این کشور است رایت ظفر آیت را بمبارکی و خجستگی ارتفاع بخشیده
با سایر کومکیان از همان راه روی توجه بمقصد آرند - چون حقیقت معامله
از نوازشنامهٔ حضرت خلافت مرتبت بر خاطر انور پرتو افگند دست آویزی
قوی بجهت روانه شدن یافته در روز شرف آفتاب که اشرف ساعات بود

از برهانپور بصوب قلعهٔ ماندو نهضت فرمودند - و بیست و ششم فرورد
ماه در طی راه افضل خان و حکیم عبد الله و قاضی عبدالعزیز و نذرداد
با مجموع پیشکش دنیا داران دکن و فرستادگان ایشان و هم چنین را
بکرماجیت که بقصد تنبیه افواج عادل خان و تعین تهانجات بالاگهاټ
دستوری یافته بود مقتضی المرام باز گشت - و راجه بهیم با چهار
روپیه نقد و صد زنجیر فیل از بابت پیشکش زمیندار گوندوانه و یک
و چهل هزار روپیه نقد و پنجاه زنجیر فیلی از جانیه آمده بسعادت بساط بو
درگاه والا کامیاب گشتند - حضرت شاه بلند اقبال بعد از رسیدن ما
زین العابدین را با جواب فرمان عالیشان دستوری مراجعت دادند
خلاصه مضمون عرض داشت آنکه چون همگی همت این رضا جو
متوجه اطاعت فرمان جهان مطاع است - و پیوسته در حصول مراضی خ
اقدس آن حضرت بقدر امکان کوشیده مطلقا سر انقیاد از فرمودهٔ والا
نپیچیده - چنانچه هر خدمتی که اشارهٔ عالی بانصرام آن وقوع یا
از سر فرمان برداری و روی جانسپاری بسرانجام آن شتافته - الحال
حسب الحکم قضا شیم روز شرف که فرمان اشرف پرتو ورود افگنده مقر
مقدر گشت - و دوم اردی بهشت ماه الهی سال هفدهم جلوس هما
داخل قلعهٔ مذکور شد - و چون عساکر منصوره درین ایام از سرانجام م
دکن پرداخته‌اند و در موسم برسات از زمین مالوه عبور متعسر بل متع
است - حسب الامر صلاح وقت در اقامت مندو دیده آنجا توقف نمو
که چون ایام بارش منقضی گردد بتوفیق الهی و همراهی اقبال بی ز
بادشاهی راهی آن سمت شود - چون آن مهم عمده نسبت بساتو
این کشور نمی تواند شد - چه از ملتان تا قندهار قریب سه صد کروه است
و در مراحل آن سر زمین غله بجهت خوراک کاروانیان نمی رسد چه ج

آذوقهٔ این قسم لشکر ملاذی که در مثل شاه عباس پادشاهی سپاهی مذکور مصاف نبرده و مسرور با عساکر روم و اوزبک زور شده علبه نموده به نیروی آن غالب نوانست - ناچار سرانجام آذوقه باهتمام تمام چنانچه باید و شاید نمود - الحال بحکم این مصلحت انسب آنست که صوبهٔ ملتان و پنجاب و کابل که برسم تنخواه بجاگیر این رضا جو عنایت شود - تا سامان غلات و سائر ضروریات این یورش بآسانی تواند نمود - و نیز خزانهٔ پرزر مستوفی که بسامان این قسم لشکری عظیم وفا کند سرانجام باید فرمود - و بمقتضای آنکه لشکر را از سردار دقایق بیم و امید در درجهٔ کمال می باید تا مهم بروفق دلخواه پیش رود - اگر سررشتهٔ افزایش و دهی مناصب و مواجب و تنخواه و تغیر جاگیر کومکیان این یساق بقبضهٔ اقتدار و اختیار این دولتخواه مربوط گردد بصلاح دولت اقرب و مقتضای وقت انسب می نماید - چون مضمون عرض داشت بر رای انور پرتو وضوح گستری - و نور جهان بیگم از حقیقت مطالب آگاهی یافته هر یک ازین ملتمسات را در وقتی نا مناسب بعرض اشرف رسانیده تا حدی جد و مبالغه در بیصورتیِ این امور و تقبیح این وجوه بجا آورد که این معنی باعث شورش مزاج اقدس آن حضرت شده بسیار از جا در آمدند - و بشهریار تسلیم خدمت تسخیر قندهار فرموده جاگیر حصار درمیان دواب و این حدود از شاه بلند اقبال تغیر نموده بتنخواه او نمودند - و بجهت آوردن لشکر دکن سزاولان تعین نموده حکم فرمودند که چون صوبهٔ مالوه و احمد آباد و دکن بجاگیر او تنخواه شده ازینجا هرجا خواهد محل اقامت خود قرار داده ارادهٔ آمدن حضور نکند - و بندهای شاهی که در یساق دکن همراه او تعین بودند بزودی روانهٔ حضور سازد - و بعد ازین ضبط احوال خود نموده از فرموده در نگذرد *

کیفیت روانه شدن شاه بلند اقبال از برهانپور بارادهٔ ملازمت و شورش مزاج اقدس حضرت خلافت مرتبت ازین وجه و منجر شدن آخـــرکار بمحـاربـــه

چون نور جهان بیگم به تصورات دور از راه بنای کار بر خواهش طبع خویش نهاده تغیر مقتضای قضای ماضی که در عهد الست منشور ناود آن طغرای غرای منشیان دار الانشاء یفعل الله ما یشاء رسیده - و بدستخط خاص دبیر دیوان کدهٔ تقدیر از خامهٔ جف القلم بما هو کائن بتوقیع وقیع و یحکم ما یرید موشح گردیده این هنگامه را غنیمت دانسته خواست که سلطان شهریار چارمین فرزند حضرت خلافت مرتبت را نامزد سلطنت نماید - و باوجود چنین سعادتمندی که لباس رسای استحقاق خلافت علی الاطلاق بر بالای دل‌آرای او چسپان و چست آمده چنان ناقابلی را بر اورنگ خلافت جای دهد - و بیان حقیقت این واقعه آنست که چون بیگم میدانست که عنقریب جهانگیر جهان کشای بنابر اشتداد عارضهٔ دیرینه اورنگ جهانبانی را خیرباد وداع گفته و افسر سروری از تارک والای حضرت شاه بلند اقبال زینت پذیرفته با وجود مسعود آن حضرت این اطلاق عنان و تصرف در امور نخواهد بود - و اگر معامله با شهریار باشد چون دختری که از شیرافگن ترکمان داشت در حبالهٔ ازدواج او بود - هرآئینه بسبب این نسبت سلطنت داماد موجب مزید اعتبار و علت دوام تسلط و اقتدار او خواهد شد - لاجرم چشم از همه مراتب پوشیده بتشیید مبانی دولت این حضرت راضی نبوده سعی در تمهید قواعد مکانت و مکنت و ازدیاد نیرو و قوت او می نمود - و حقیقت مخالفت

شاه بلند اقبال خاطر نشان حضرت خلافت مرتبت کرده سر کردن مهم قندهار نامزد شهریار کنانید - و خود به پست گرمي زر کلي که از اعتماد الدوله مانده بود متعهد سرانجام مهم قندهار و تجهیز لشکر نصرت آثار و متصدي پیشرفت این کار دشوار آمده میرزا رستم صفوي را که سالها حکومت قندهار و توابع آن بعد از پدر باو و برادرش بود - و ماهیت دان آن ملک است بابالیقي مقرر ساخت - و بیغرضانه بتقریر دلپذیر خاطر نشان نموده امر بتغیر جاگیر سایر محال هندوستان که در تصرف گماشتهای شاه بلند اقبال بود کنانیده تنخواه طلب شهریار شد - و راه گفتگوی دولتخواهان درین باب مسدود ساخته کار بجای رسانید - که میر عبد السلام وکیل دربار آن حضرت که اکنون بخطاب [1] [اسلام خاني] ع و منصب پنجهزاري ذات و سوار سرافرازي یافته است از آمد و رفت دربار ممنوع شده رخصت معاودت بخدمت آنحضرت یافت - چون یکبار غبار کلفت و گرد وحشت بنحوی برانگیخته شد که از هیچ رو الفت و موانست و صلاح و صفا را درمیانه راه نماند - و چندی از بندها بسزاولی طلب هر یک از امرا نامزد شده اکثر صوبه داران را بنز بحضور طلب فرمودند - استماع خبر این مقدمات وحشت آمیز باعث کدورت خاطر انور آن سرور گردیده افضلخان را فرمودند که بر سبیل ایلغار بدربار والا پیوسته دقایق حقیقت معامله را در لباسی ملایم و وقتی مناسب بعرض اقدس رساند - که این فرزند فدوي جانسپار که همواره در صدد تحصیل خرسندي و همه جا در مقام اقامت مراسم رضامندي آنحضرت بوده بهیچ وجه سوء ادبي و فرو گذاشت خدمتی که برآن سر سزاوار کم توجهي آنحضرت باشد بخود گمان ندارد - و بی روشي و لغزشی که مستلزم اندک مایه کم لطفي

---

(۱) ع [صلابت خالي] ل

چه جای این همه دل گرانی و رنجش خاطر مبارک باشد بخود راه نمی درد - خاصه دریفوقت که بنازگی مصدر ظهور این نوع نمایان فتحی شده تقدیم خدمات شایسته دیگر نیز در خاطر خیراندیش دارد - متعجب است که بی صدور شائبهٔ تقصیر وجه این‌مایه کم توجهی و علت این مایه سر گرانی در واقع چه باشد - خصوص تغیر جاگیر این‌رضا جو نموده بآن قسم ناخلفی دادن - چون اوصل خان از شرف بساط بوس سرافرازی یافته خلاصه مطلب را بعرض رسانید - اصلا نفعی پدید نیامده تلافی و تدارک این معنی مطلقا صورت نه بست - ناچار دستوری یافته بی نیل مقصود مراجعت نمود - و حقیقت معامله بتازگی در رای حقایق پیرای شاه بلند اقبال ظهور یافت و دانستند که کار از کارسازی نامه و پیغام گذشته - لاجرم‌قرار دادند که خود بنفس نفیس از ملازمت والد والا قدر استسعاد یافته حقیقت معامله را خاطر نشان و دلنشین آنحضرت سازند - بنابرین عزیمت را بحلیهٔ جزم آراسته با افواج منصوره کوچ در کوچ متوجه دربار جهان مدار گشتند - حضرت خلافت مرتبت از استماع این خبر بی نهایت متغیر و متاثر شده تجهیز عساکر بقصد مقابله نمودند - و از لاهور بسرعت تمام متوجه شده چون از دارالملک دهلی گذشتند - مدار تدبیر امور و ترتیب افواج بصوابدید مهابت خان مفوض نموده هراولی سپاه ظفر دستگاه بعهدهٔ عبد الله خان مقرر فرمودند - و جوانان کار طلب کاردیده و سپاهیان مصاف آزموده را در فوج خان مذکور تعین نموده خدمت رسانیدن اخبار و ضبط شوارع و طرق نیز باو فرمودند - غافل ازینکه او با شاه بلند اقبال همدست و همداستان خبرهای راست و دروغ بقلم آورده از نظر اشرف گذرانید - و اکثری از بندهای درست اخلاص را متهم بنفاق و اخبار نویسی ساخته خواست از پا در آورد - لیکن حضرت خلافت مرتبت نفتنه سازی او

از جا نرفته بکسی مضرت نرسانیدند - و با آنکه بعضی دولتخواهان در خلوت بکنایه و صریح حقیقت نفاق او بعرض رسانیدند - آن حضرت زیاده از توقع او عنایت و مهربانی مبذول داشته در هر باب بی نهایت دلجوئي مي نمودند - چون شاه بلند اقبال بنابر کثرت مردم از راه کنار دریا طی مسافت مي نمودند - آن حضرت نیز براه دریا متوجه شده ترتیب افواج از هراول و جرانغار و برانغار و التمش و طرح و چنداول بدستور لایق فرمودند - و ازینطرف شاه بلند اقبال بیست و هفت هزار را سان دیده بنابر شوم حضور با خانخانان از راه راست عنان تافته جانب دست چپ متوجه شدند - و راجه بکرماجیت را با داراب خان خلف خانخانان و بسیاري از امرای بادشاهي از تعیناتیان دکن و احمد آباد که تفصیل آن طولی دارد - و از نوکران خود مثل راجه بهیم و رستم خان و بیرم بیگ پنجموج قرار داده بظاهر سرداري را نامزد دارابخان نموده روبروی لشکر بادشاهي تعین فرمودند - روز چهار شنبه جماد الثانیه سنه هزار و سي و دو هجري مابین بلوچ پور و قبول پور افواج بادشاهي و شاهي بهم رسیده جا بجا بتوزک و ترتیب مقرر سوار ایستاده منتظر رزم گشتند - و توپخانهها را از هر دو طرف دفعه دفعه آتش داده هنگامهٔ مصاف و معرکهٔ رزم را گرم ساختند - و سخت کوشان سرکش از ارباب نفوس قویهٔ هر دو خیل بنواختن کوس و گورکه در جنگ زده شعلهٔ تیغهای سرکش مانند آتش کین علم نمودند - آن حضرت بجهت مزید تفقد خاطر ورعایت جانب عبد الله خان ترکش خاصه فرستاده اظهار قردد و جانفشاني که لازمهٔ این مقام بود بمیان آوردند - خان ناحق شناس قطعاً عواطف و مراحم عمیمهٔ حضرت خلافت مرتبت را بنظر حق شناس درنیاورده و بهمه جهت قطع نظر از حقوق عنایات بادشاهانه نموده در عین قابوی تاختن اسپ و انداختن یکه تازان معرکه پرداز

اسپ بر انگیخته با فوج خود بهواخواهان پیوست - و این معنی باعث چیرہ دستی و فرط دلیری و جرأت این مردم گشته سران لشکر جهانگیری خواستند که هزیمت را نوعی از غنیمت شمارند - که بیک ناگاه از آنجا که مقتضای رنگ آمیزی‌های اقبال بیزوال و نیرنگ پردازی‌های تائید آسمانی ست - قضا را تفنگی غیبی براجه نکرماجیت رسیده از پای در آورد - و دارابخان باوجود کمال وسعت و کثرت لشکر و ساز محاربه بر طبق اشارهٔ خانخانان دست از قتال و جدال، مردم بادشاهی بار داشته دیده و دانسته عنان انصراف را انعطاف داد - و دیگر سرداران نیز باوجود غلبه محافظت خویشتن نموده پیوند امید بسته را گسستند - و از روی نیامدن کار سرها بگریبان و دست‌ها در آستین دزدیده و پایها را در دامن کوتاهئی نبرد پیچیده راست تا اردوی شاه بلند اقبال عنان بار نکشیدند - و آن والا جاه بمقتضای مصلحت وقت محافظت خویشتن واجب دانسته با خانخانان و دیگر سران متوجه برهانپور شدند - و لشکری بادشاهی بسرداری سلطان پرویز و اتالیقی مهابت خان در همان گرمی عنان تعاقب سبک و رکاب تمکن گران کرده از دنبال جلو ریز شتافتند *

چون پنجم شهریور سنه هفده ۰ نذر مرکز رایات عالیات گشت همین روز در خدر معلی نواب قدسی القاب ممتاز الزمانی شاهزادهٔ والا قدر شرف ورود بعالم شهود نمود - و قبل از آنکه میامن تسمیهٔ آن والا گهر بنامی و اسمی سامی گردد آنجهانی شد - مجملا از آنجا بعزم برهانپور ششم ماه مذکور کوچ نموده با بیست هزار سوار و سیصد فیل جنگی و توپخانهٔ عظیم بعزم رزم سلطان پرویز و مهابت خان که پی ریز کرده می آمدند متوجه شدند - و دارابخان و بهیم و بیرم بیگ و دیگر مردم کارآمدنئی خود را به پیش روانه ساخته از عقب خود باتفاق خانخانان رو بعرصهٔ کارزار نهادند - چون

مهابتخان بتازگي از در چارهگري در آمده بفريب و فسون صيد دلهاي رميده مي نمود - و بطريق نامه و پيغام در لباس اظهار تملق و چاپلوسي تمام بامراء اين طرف اعلام ميكرد - و آنها هم سر رشتهٔ عقد عهد و پيمان بعقد غلاظ ايمان توثيق تمام داده منتظر وقت و قابو بودند - روزى كه دليران و متهوران در ميدان مصاف صف كشيده هنگامهٔ گير و دار را از طرفين گرم بازار ساختند - و هر كدام بمقتضاى مقام در بند ننگ و ناموس افتاده از راه تهور و تجلد در عرصهٔ مرد افكن اسپ تردد مي تاختند - نخست برق انداز خان كه سابق بهاء الدين نام داشت و نوكر زينخان بود - و بعد آن در سلك برقندازان رومي سركار بادشاهي انتظام داشت و بتوجه آنحضرت بپايهٔ امارت رسيده - پاس مرتبهٔ عنايت گرامي و حق نمك نداشته با برق اندازان خود را بلشكر سلطان پرويز رسانيد - و بعد آن رستم خان از نوكران عمده و تربيت كردهاى عالي با محمد مراد بدخشي وغيره حرام خواران بى درنگ گريزان گسسته بافواج بادشاهي پيوستند - شاه والا جاه از استماع اين خبر از جميع بندهاى شاهي بى اعتماد شده همه را نزد خود طلبيده از آب نربده عبور نمودند - دريفوقت نيز اكثرى از بيوفايان جدائي گزيده به لشكر بادشاهي پيوستند - شاه بلند اقبال تمام كشتي ها را بآن طرف كشيده گذرها را بقدر امكان استحكام داده - و بيرم بيگ بخشي را با بندهاى معتمد و جمعى از دكنيان و عرابهاى توپخانه در آنجا گذاشتند كه مجال عبور بهيچ متنفسى ندهند - درين وقت محمد تقي قاصد خانخانان را با نوشتهٔ كه بدستخط او بجانب مهابتخان بودگرفته پيش شاه بلند اقبال آورد - در عنوان مكتوب اين بيت مرقوم بود * * بيت *

صد كس بنظر نگاه ميدارندم * ورنى بپريدمى ز آرامى

آنحضرت خان مذكور را با فرزندان از خانه طلبيده اين نوشته را نمودند -

اگرچه عذر و انکار بسیار درمیان آورده خود را باین مقدمه آشنا نمي ساخت - اما جوابی که ازآن تسلي شود سامان نتوانست نمود - لاجرم او را با دارابخان و دیگر فرزندان متصل دولتخانه نظربند نگاهداشتند - و حالی که برای خود فال زده بود براء العین صورت آنحال مشاهده نمود - و بهمین دستور یکی از بندها نوشتهٔ مهابت خان که در جواب مکتوب زاهد خان نوشته و بمبالغه تحریص آمدن او نموده بود آورده گذرانید - از روی اعتراض خان و مانش بتاراج داده اورا نیز با سه پسر محبوس ساختند - و چون نزدیک قلعهٔ آسیر که در استحکام و متانت و ارتفاع و سامان توپ و تفنگ و چشمه‌های جاري نظیر خود بر زمین ندارد - و راه برآمدنش در نهایت تنگي و تاریکي چنانچه زالي سر راه بر رستم مي تواند گرفت رسیدند - مصحوب شریف نام ملازم سرکار عالي منشور والا مشتمل بر ترهیب و تخویف و امید بنام میر حسام الدین ولد میر جمال الدین حسین انجو قلعه دار آنجا فرستاده تاکید نمودند که بمجرد آمدن میر مذکور برای استقبال منشور دیگر ببالا رفتن نگذارد - اتفاقاً میر از سعادت منشي و اخلاص درست بی مبالغه و مضایقه قلعه را بشریف سپرده خود با زن و فرزند فرود آمده حضرت شاه را دید - و بمنصب چهارهزاري ذات و سوار و علم و نقاره و خطاب مرتضی خاني سرافرازي یافت - روز دیگر با خانخان و دارابخان و سایر اولاد او ببالای آن حصار متانت آثار برآمده عمارت و اسباب زیادتي را در آنجا گذاشته تا سه روز بخاطر جمع در سرانجام آذوقه و مصالح قلعه داري پرداخته گوپال کور را بنگاهباني قلعهٔ مذکور سر برافراختند - رفتن ببالای قلعه محض برای آن بود که خانخانان را با دارابخان و فرزندان دیگر محبوس سازند - چون رای برگشت با خود به برهانپور آوردند - و راو رتن هاده را که سپاهي قرار داده صاحب الوس است درمیان آورده برسل و رسایل

حرف صلح مذکور ساختند - مهابت خان در جواب نوشت که حرف صلح
بی خانخانان متعذر است - تا او نیاید این معامله بگفتگوی دیگران
راست نمی‌آید - شاه باند اقبال خان مذکور را اندرون محل طلبیده
دلجوئی زیاده از حد نموده بمبالغه ظاهر ساختند - که چون درینوقت جز
عنایت آلهی و کارگری تائید فیض نامتناهی معین و مددگار دیگری نیست -
از شما توقع همراهی و معاونت زیاده از آنچه توان گفت داریم - اگر
بمقتضای جوانمردی و اصالت حفظ ناموس و عزت این دولت بر ذمهٔ
همت خود گرفته کاری بنمائید که معامله بحالت اصلی گراید - هرآئینه
سالهای دراز ممنون دولتخواهی و اخلاص درست شما خواهیم بود - بعد
این گفتگو روابط عهد و پیمان را بسوگند مصحف مجید مستحکم ساخته
بعزیمت صلح روانهٔ آب نربده ساختند - و مقرر فرمودند که اینطرف آب
توقف ننموده بنامه و پیغام تمهید مبانی صلح و دوستی نماید - اتفاقاً
پیش از رسیدن خانخانان شبی جمعی از دلاوران لسکر بادشاهی بندهای
شاهی را غافل یافته از گذر غیر متعارف گذشتند - و دیگر لسکریان نیز از تعاقب
آنها سر کرده از آب عبور نمودند - بیرم بیگ از مشاهدهٔ این حال دست
از خویشتن داری برداشته و قطع نظر از محافظت گذرها نموده روی توجه
بسوی برهانپور آورد - درین وقت خانخانان از نیرنگی اقبال گرفتار شسدر
حیرت گشته درماندهٔ کار خود شد - و از رسیدن پی در پی نوشتهای سلطان پرویز
مشتمل بر وعده و وعید و دلاسا و استمالت و دلجوئی بسیار و پیغام گذاران
چرب زبان بی اختیار از جا در آمده روی راست پس خم طریقت زد -
و بوسیلهٔ مهابت خان رفته سلطان پرویز را دید - آنحضرت از استماع عبور
موکب جهانگیری از آب نربده و برخاسته آمدن بیرم بیگ با مردم شاهی
و رفته دیدن خانخانان به سلطان پرویز از روی حقیقت ناشناسی و معامله

نافهمي دل از وفاى همگنان برداشده و از قتال و جدال باز آمده فرار دادند - كه در اطراف ممالك محروسه بولايت غنيم در آمده چندى دز آنجا بگذرانند - و بناگزير وقت عمل نموده بچاره‌گرئ اين امر دشوار از سمت راه يكسو شوند - لاجرم بر امضاى اقتضاى اين راى صواب آراى عازم دكن شده دوم مهر سنه هژده جهانگيري مطابق بيست و بنجم ذي‌قعده سنه هزار و سي و دو هجري از آب تپتي گذشته بجانب دكن روانه شدند - درين هرج و مرج جمعى كثير از بندهاى بادشاهي و شاهي كام و ناكام جدائي اختيار نموده از همراهي باز ماندند - و چون وطن جادون راى و اوداجيرام بآن طرف بود - ضرور چند منزل همراهي نموده بفاصلهٔ يك منزل از عقب مي رفتند - و اسباب و دواب كه درين اضطراب در راه از مردم ميماند خاوندي مينمودند - و چون بيقين ميدانستند كه دكنيان همراهي نخواهندكرد - و در وقت كار ديگران را هم از راه برده حركت ناپسنديده درميان خواهند آورد - آنها را رخصت نموده فيلان گرانبار را با احمال و اثقال در قلعهٔ ماهور به اوداجيرام سپرده روانه بيش گشتند - و سلطان برويز و مهابت خان تا چهل كروه تعاقب نموده مراجعت به برهانپور فرمودند - و آنحضرت از راه قلعهٔ ماهور بسرحد تلنگانه كه داخل ملك نظام الملك است در آمده متوجه بسمت اوديسه شدند - نورجهان بيگم اين خبر شنيده با ابراهيم خان خالوى خود كه صاحب صوبه باستقلال صوبهٔ بنگاله بود نوشت - كه از هر راه كه رو دهد حسب الامكان كوشش نمايد تا معامله يكسو شود - لاجرم اين نامعامله فهم نيز از كار خود شمارى نگرفته گردش روزگار و تقلب ليل و نهار را بحسابى برنداشت - و گوش بسخنان بيگم انداخته بمقام اقامت مراسم بى ادبي در آمد - و اكتفا بدين معنى نكرده مبالغه تاجاى رسانيد كه باحمد بيگ خان حاكم كتك برادر زادهٔ خود

نوشت - که زیاده بر مقدور مانع گذار عساکر عالي گشته بهر طریق که دست دهد راه بر سپاه گرامي بندد - و اگر کار بجنگ کشد خود را روکش آن آتش سرکش ننموده چون پروانه بی پروا بر آن شعلهٔ جهان سوز زند - بالجملهٔ چون بندر مچهلي پتن مرکز رایات اقبال شد - در اثناء راه وقت کوچ میرزا محمد ولد افضل خان با والده و عیال راه فرار سر کرد - و شاه والا جاه بعد از شنیدن این خبر سید جعفر و خان قلي نوکران معتمد خود را بدنبال او فرستاده امر فرمودند - که اگر زنده بدست آید بهتر و الا سرش بیارند - همین که فرستادها بآن مصدر ابواب بی طریقی رسیده هرچند به ترتیب مقدمات بیم و امید سخن پردازي نمودند از جا در نیامد - و عورات را به پناه جنگل در آورده خود مردانه بجنگ ایستاده قصد آویزش نمود - و داد جدال و قتال داده جمعی کثیر را با خان قلي راهگرای وادي نیستي ساخت - و سید جعفر با چندی دیگر زخمهای نمایان برداشته آخر کار بدم تیغ شعله افروز و نوک ناوک دلدوز خون او و همراهانش بر خاک هلاک ریخته سرش بریده بحضور عالي شتافتند - چون از نزدیکي برهانپور مصحوب افضل خان بازوبند لعل برای عادل خان و فیل و شمشیر مرصع بجهت عنبر فرستاده درخواست همراهي نموده بودند - افضل خان در بیجاپور از شنیدن این خبر بحال تباه و روز سیاه فسخ عزیمت معاودت نموده همانجا بودن خود قرار داد - و مهابت خان بر این معني مطلع گشته دو کلمه در معذرت این قضیهٔ نامرضیه مستملبر تفقد و دلجوئي بسیار بخان مذکور نوشته از راه مزید استمالت طلب حضور نمود - او بدستاویز این مکتوب از بیجاپور روانه شده بدرگاه عالم پناه آمد - القصه در اثناء توقف شاه بلند اقبال در مچهلي پتن سلطان محمد قطب الملک از راه سعادت منشي خود را بوادي نیکو بندگي و حسن خدمت نزدیک ساخته

نخست از راه تقدیم وظایف ضیافت و مهمانداري و ارسال نزل و اقامت
که از مراسم امتثال این مقام است در آمد - و معتمدی را با ساوری گرانمند
و پیشکش لایق از نقد و جنس بملازمت فرستاده مریدانه اظهار وفا و وفاق
نمود - و بگماشتهای خود نوشت که همه جا در مقام خدمتگاري و جانسپاري
در آمده آنچه در حیز امکان گنجایی داشته باشد بجا آرند - چون موکب
سعادت از آنجا متوجه اودیسه شد اکثر جاها از راه ساحل دریای شور
و جنگلهای دشوار گذار عبور نموده بعد از طی مراحل بسرحد آن ولایت
در آمدند - و آخر ماه آذر ظاهر کتک که نشیمن حکام آن صوبه است مخیم
سرادقات خیل دولت گردید - وقتی که از آنجا باراده توجه صوب بنگاله
نهضت فرمودند احمد بیگ خان حاکم کتک هنگام کوچ سر راه بر عبور
خیل اقبال گرفت - و بعد از ستیز و آویز شکست عظیم خورده بطریقی بی جا
و بی پا گشت که تا هنگام رسیدن بنگاله هیچ جا بند نشده بحال تباه و روز
سیاه بخال خود ابراهیم خان پیوست - و ولایت بی حاکم مانده بنابر
آنکه زمینداران و غنیم اجنبي در آن سر زمین بسیار اند که عمرها انتظار
این قسم روزي دارند - ناچار ولایت را باولیای دولت سپرده قرین قدم
و ظفر بسوی مقصد راهي شدند - ابراهیم خان ازین معني خبر یافته
بی توقف باآلات پیکار و اسباب کار زار از نواره و لشکر بیشمار و فیلان مست
و دیگر ساز محاربه از جهانگیر نگر معروف به دهاکه روانه شده به اکبر نگر که
سابقا به راج‌محل اشتهار داشت رسید - و شهر را سر بیکدست گذاشته از سر
دخول آن در گذشت - و حصار مقبرهٔ پسرش را که در یک کروهي از اکبرنگر
واقع است - بنابر آنکه بر ساحل دریا اساس یافته و اعانت مردم نواره
و آذوقه بر وفق خواهش باو مي رسید - بنگاه لشکر و مفر و مقر خویشتن
و همراهان قرار داده نخست بپای خود به گورستان در آمد - آنگاه احمال

و اثقال سپاه را در چار دیوار حصار استوار گذاشته چندی را بنگاهبانيِ آن باز داشت - و خود با سایر مردم از آب گنگ گذشته در آن سوی آب چون حباب خانه خراب بباد هوا خیمه بر سر پا کرده اساس تزلزل بر آب نهاد - چون شهر انبرنگر از قدوم سپاه نصرت دستگاه برکت اندوز گردید - و قلعهٔ آن خطه از فیض نزول خیل سعادت آبروی عالم آب و خاک آمد - ظاهر شد که ابراهیم خان بر سر پرخاش است - از روی عنایت نشاني بنام او صادر فرمودند - مضمونش آنکه دریں ایام بحسب تقدیر رباني و سر نوشت آسماني آنچه لایق بحال این دولت خدا داد نبود از کتم عدم بعالم ظهور جلوه‌گر شد - و از گردش روزگار و سیر لیل و نهار گذار بهادران لشکر اسلام بدین سمت اتفاق افتاده - اگرچه در نظر همت ما وسعت این ملک از جولانگاه نگاهی بیش نیست و مطلب ازین عالي تر است - لیکن چون این سرزمین در پیش پا افتاده سرسري نمیتوان گذشت و گذاشت - اگر او ارادهٔ رفتن درگاه داشته باشد دست تعرض و تصرف از جان و مال و ناموس او کوتاه داشته میفرمائیم که بفراغ خاطر روانهٔ درگاه شود - و اگر توقف صلاح وقت داند، ازین ملک هر جا پسند افتد اختیار نموده آسوده و مرفه الحال زندگاني نماید - ابراهیم خان در جواب معروضداشت که بندگان حضرت این ملک را به پیر غلام خود سپرده اند - سر مفست و این ملک - تا جان دارم میکوشم - خوبیهای عمر گذشته معلوم که از حیات مستعار مجهول الکمیت چه مانده - بجز این آرزو و ارمانی در دل نیست که حقوق تربیت ادا نمایم - چون رای اشرف بعد از یاس صلاح پذیريِ آن خان نامعامله فهم بجنگ قرار گرفت - لاجرم گروهی از سوار و پیاده کار آزموده جرار بسرداريِ دارابخان خلف خانخانان و همراهيِ سید مظفر و سید جعفر و خواجه قاسم مخاطب به صفدر خان نامزد محاصرهٔ مقبرهٔ فرمودند -

و سردار جلادت آثار و سایر سرداران و سپاهیان کار فرموده بعد از وصول مقصد اطراف آن دیوار سست را پی سپر پای پویه ساخته بدست تصرف احاطهٔ تامه دادند - و چون استحکام آن چار دیوار استوار مرتبهٔ نداشت که بمحض یورش بی نقب و ملچار و پرانیدن برج و باره و دیوار بر آن دست توان یافت - لاجرم ملچارهای استوار قرار داده آنها را رفته رفته پیش بردند - و نقبها جا بجا سرکرده همگي را مرتبه بمرتبه بپای دیوار آن حصار رسانیدند - و ته بروج و باره را تهي نموده بباروت انباشتند - و آنرا آتش داده برخی از دیوار و برجی عظیم را بهوا پرانیدند - چون ازین راه جادهٔ فتح حصار حسب المدعا بر روی هواخواهان کشاده یورش نمودند - و درونیان بمقام مدافعه و ممانعه در آمده بر سر رخنه بل بر سر جان و مال و عرض پا افشردند و مدتی از طرفین کار زاری عظیم دست داده بسی سر در سر این کار شد - تا آن دیوار بند بدست در آمد - درین میانه جمعی کثیر داد دار و گیر داده نام نیک در عوض جان گرفتند - چنانچه از هواخواهان عابد خان و رحیم خان و آقا شریف و حسن بیگ بدخشي و سید عبدالسلام بارهه و چندین نامدار دیگر جان نثار گشتند - و از متحصنان جمعیٔ کثیر جریح و قتیل شدند - و از ناموران ایشان میرک جلایر بود که بقتل رسید - و گروهی انبوه از بیم سیلاب تیغ آبدار بهادران خود را بآب افگنده رخت بقا بآب فنا دادند - رای صواب پیرای آن نیر عالم آرای فروغ تصویب بر ساحت ارسال افواج بر سر ابراهیم خان انداخته تصمیم این عزیمت راسخ نمود - چنانچه فوجی آراسته و پیراسته بسرداريِ عبد الله خان بهادر فیروز جنگ و همراهيِ راجه بهیم و خواجه صابر مخاطب به خان دوران بهادر و دریا خان و بهادر خان روهیله و علي خان ترین و دلاور خان بریج و کریمداد خان و شیر بهادر و دیگر امرا و ارباب مناصب والا بتنبیه او تعین

شدند - بنابر اینکه ابراهیم خان جمیع کشتي‌ها را بآنسوی رود برده عبور ازان بدون کشتي امکان نداشت - خان مذکور ناچار بالا رویه رودبار را گرفته مرحل نورد ساحل دریا شد - که شاید در قرای دریا کنار جای کشتي بدست افتد - قضا را اندیشهٔ آن سردار درست نشین گشته چهار منزل کشتي بتصرف در آوردند - و آن خان کار طلب بعد از فوز مطلب تجویز توقف ننموده بیدرنگ دریا خان و بهادر خان و کریم‌داد خان و محمد خان مهمند را با سه صد جوان کار دیده بر چیده و تابین خود از لشکر سیلاب اثر برگزیده با پنجاه سر اسپ از آب گذرانید - از اتفاقات سنّیه دریفوقت ابراهیم خان ازین معني آگاهي یافته با سرعت باد و سحاب بکنار آن آب شتافت - و با جمیع نوارهٔ سر راه را مسدود ساخته في الحال سفینه‌های چارگانه را غرق کردن فرمود - چون رود عظیم تاجپور پرنیه که بدریای کلان گنگ مي پیوندد میان او و دریا خان حایل بود احمد بیگ خان خویش خود را بر سر خان مذکور تعین نمود - درین حال که او با دلیران موکب اقبال مقابل شد باوجود پیادگي بهادران به تلاش رسدمادهٔ او را گوش تاب بلیغی دادند - ناچار طاقت مقاومت نیاورده رو براه فرار نهاد - ابراهیم خان ر خبر فرار او دل شکسته شده في الحال از دریای تاجپور عبور نمود - ر دریا خان را محاصره نموده اطراف او را بچندین حصار دیگر مثل نوارهٔ که دریای آتش بود و همچنین بهادران پولاد جوش آهن پوش احاطه نمود - چون دریا خان وهمراهان او گرفتار این گونه مخمصه شده بودند از در آمدن شب بسر دست جا و بیجا در پناه ظلام لختي [illegible] نهاد شدند - و دل بر کارگري تائید بسته نظر بر راه عقدهٔ کشائي اقبال کشادند - درین حال بد الله خان بهادر که در مقام کومک اولیا قهر اعدا بود - بچاره‌گري برخاسته ر خانهٔ زین تگاوران زمین نورد نشست - و همان طریقهٔ پیشینه را پیش

گرفته بجانب بالا رویهٔ آب روان شد - و روی بسمت بهاگلپور که آنجا نشان کشتی چند گرفته بود نهاد - بامدادان بمقصد پیوسته و چندین کشتی کلان فرا دست آورده از صبح تا سهپهر سراسر لشکر بی پایان را با سواران و چارپایان از آب گذرانید - و بیدرنگ آهنگ کومک دریا خان نموده رو بدان جانب آورد - و دریا خان از توجه خان فیروز جنگ آگاهی یافته بی توقف بهمراهی همراهان خان را استقبال نموده بعد از الحاق با اهل وفاق باتفاق متوجه تنبیه غنیم شدند - ابراهیم خان با پنج هزار سوار آراسته و فیلان جنگی بدمست را پیش رو داده از عقب آنها رخ بسوی هواخواهان دولت شاهجهانی نهاد - و از همه بیشتر دریا خان که هراول موکب اقبال بود خود را باحمد بیگ خان سردار هراول ابراهیم خان رسانیده برد و خورد در آمد - و در حملهٔ وهلهٔ اول او را شکست داده بر موج جرانغار زد - قضارا درین اثنا از آنجا که مقتضای قدر است - کتیبهٔ از کتائب اهل صوبه بر التمش شاهی که بکارگزاری خواجه صابر و علی خان ترین سمت تفویض داشت روبرو شد - نخست محمد خان مهمند که لختی از هراول دور دست افتاده بود با ایشان بدستبازی درآمده بعد از نمایش دستبرد نمایان با هفتاد تن از منتسبان و خویشان خویش سر در راه ولی النعمة جاوید داده نیکنامی ابد که نهایت نیکو سر انجامی سپاهی است در برابر گرفت - و احداد خان خلف او نیز زخمهای کاری برداشته بیهوش بر خاک کار زار افتاد - و درین حال قول خان فیروز جنگ از جا درآمده بر قلب ابراهیم خان تاخت - و دلیران طرفین با یکدگر بر آمیخته بهم در آویختند - و بی مبالات خون یکدیگر چون آب بیقدر بر خاک هلاک ریختند - و از جمله یکه تازان عسکر شاهی که داد بهادری داده کارستانی بر روی کار آورده در عین گرمی هنگامهٔ مصاف دلیری از تابینان عبدالله خان که

بحسب اتفاق بابراهیم خان بر خورده او را بی سر ساخته بود انگشتر آن سردار را بجهت نشان نزد خان فیروز جنگ آورد - و مقارن آن سپاهی دیگر سرش را پیش پای اسپ عبدالله خان انداخت - برین سر افواج لشکر بادشاهی شکست یافته رو گردان شدند - و عسکر شاهی بعد از اقامت مراسم تعاقب و اسر و قتل بیشمار ز بقیة السیف افغان از راه ابقا نموده طریق معاودت پیمودند - و سر آن سردار بر دار نیزه کرده مظفر و منصور بملازمت سرور هفت کشور شتافتند - و مبارکباد فتح بمسامع علیهٔ حضرت اعلی رسانیده موقع تحسین و مورد استحسان گشتند *

مجملا چون ابراهیم خان بکار آمده جهان بکام هواخواهان گشت - از بیم مبادا در عرصهٔ پهناور آن کشور که چهارسوی آن راجها و مردم مواس فرو گرفته اند آسیبی از تغلب بیگانگان بر ممالک محروسهٔ بادشاهی بر خورد - یا خیال شان بر ولایات متعلقهٔ بادشاهی دست اندازی کنند - صلاح وقت در آن دیدند که بالفعل ملک را محفوظ داشته بمحافظت آن پردازند - بنابر آن دقیقه باین عزیمت صائب ماهچهٔ رایات آفتاب شعاع را درجهٔ کمال ارتفاع داده از راه خشکی بدولت و سعادت مقرون فتح و نصرت متوجه ڈهاکه شدند - و بعد از رسیدن آنجا و ملازمت نمودن احمد بیگ خان قریب چهل لک روپیه نقد سوای دیگر اجناس و پانصد فیل نقید ضبط در آورده دارابخان را قسم داده بصاحب صوبگی بنگاله سرافراز فرمودند - و زن و دختر اورا با یک پسر شاهنواز خان همراه گرفته متوجه اله آباد شدند - و در آخر اردی بهشت ماه داخل پتنه که درآنولا بجاگیر سلطان پرویز متعلق بود شده از آنجا بیدرنگ بآهنگ جونپور و اله آباد نهضت فرمودند - اکثر جاگیر داران و منصبداران آنصوبه آمده ملازمت نمودند - و در اثنای راه بخاطر مبارک رسید که رهتاس اگر بجهت بنگاه و سبب نگاهداشت اسباب و اثاث

سلطنت و گذاشتن بعضی از خادمان محل بدست آید بصلاح دولت اقرب است - از آنجا که آمد اقبال است سید مبارک قلعه دار آنجا بر ارادهٔ خاطر اشرف مطلع گشته بطیب خاطر بسعادت ملازمت شتافته قلعه را تسلیم اولیای دولت نمود - و خود نیز در سلک بندهای درگاه انتظام یافت - بالجمله آنحضرت جمیع اهل معلی را در آن حصن منیع باز داشته خود بدولت و سعادت رایات ظفر آیات را بسمت جونپور ارتفاع دادند - اکنون برای شادابی ابواب سخن مجملا مذکور از حصانت و رفعت و فسحت آن نموده میشود - قلعهٔ دیرین بناء رهتاس که از نهایت متانت اساس اساس متانت بر کوه نهاده - و از کمال حصانت حصار حصار حصانت بر گردا گرد کوهسار کشیده - در استواری بروج و سر افرازی عروج از درجات همت علیا و اندیشهٔ رسا بکقلم چیزی باقی ندارد - و در وسعت ساحت از مساحت سایر قلاع روی زمین بهمه حساب واغل می آید - آن حصار رفعت آثار که در مغرب رویهٔ پتنه و بهار واقعست بر بالای کوهی اساس یافته گردا گردش از طرف دامان کوه شانزده کروه بادشاهی است - و محیط ۱ [قلعه]ع ش قریب به دوازده کروه - و ارتفاعش اکثر جاها نیم کروه ؛ و کوهچهٔ مذکور بکوهستان کلان ممتد که به بنگاله متعلق می شود پیوسته است - و چار دیواری در نهایت استحکام و متانت از سنگ و صاروج بر اطراف آن کشیده مشتمل بر چارده دروازه و نزدیک هر دروازه دهی معمور درون حصار واقع است - دریفولا از آنجمله چهار دروازه مفتوح است و باقی مسدود - و در آن قلعه سه چشمه همیشه جاری اتفاق افتاده که آب یکی از آنها قریب سه آسیا باشد - و سه تال چشمه خیز پهناور نیز بر فراز آن قلعه واقع است که پیوسته از آب سرشار است - و از آنجمله تالابی است

(۱) ع [قلّه | ل

که فسحت آن به نیم کروه مي کشد - و در آن حصار کشت و کار بسیار مي شود - و از زراعت آن مزارع چندان غله حاصل مي شود که در وقت محاصره و تنگي کار متحصنان را کفایت کند - هم در اندرون حصار مرغزار و علف‌زار بسیاری هست - که دواب ساکنان آنجا را بچراگاه بیرون احتیاج نیست - و از هیچ جانب سرکوبي ندارد مگر از سمتی که بکره کلان متصل است - و موضع اتصال آنرا شیر خان افغان بریده و از عدم مساعدت روزگار فرصت بسر بردن آن دیوار نیافته - راجه مان سنگهه در وقت حکومت خود بمرمت آنحصار استوار پرداخت - چنانچه نشیمنهای دلکش ساخته باغی در کمال نزهت نیز طرح انداخت - و دیواری سنگین اساس در نهایت رفعت و استحکام بر آن سمت کشید - اکنون اینطرف نسبت باطراف باقي در محکمي کمي ندارد - و از مبداء بنای این دیر دیرین بنیاد تا الحال هیچ زبردستی دست تصرف بر آن نیافته *

بیان ولادت با سعادت شاهزاده محمد مراد بخش در قلعهٔ رهتاس

درین ایام بمقتضای ارادت کاملهٔ ایزدي چهار گهري از شب چهارشنبه بیست و پنجم ذی حجه سنه هزار و سي و سه سال نوزدهم جلوس جهانگیري باقي مانده دولت سرای سعادت آنحضرت و مهد عصمت نواب اقدس نقاب ممتاز الزماني از نور ظهور تجلیع ورود شاهزادهٔ والا گهر که در قلعه سنگین اساس رهتاس بعالم شهود روی نموده نمودار ساحت طور آمد - و آن شاهزاده بمراد بخش موسوم گشته این گزیده مصرع موافق تاریخ مذکور زبانها شد * * مصرع *

مراد شاهجهان بادشاه دین و دول

چون موکب اقبال در شهور سنه هزار و سي و سه در جونپور نزول اجلال نمود - از عرايض منهيان بمسامع عليه رسيد - که ديگر باره فوجي جرار بسرکردگي سلطان پرويز و اتاليقي مهابت خان با ساير امراى عظام تجهيز نموده نامزد آن جانب ساخته اند - و فرمان بنام سلطان مذکور رسيد که چون خاطر از جانب خانخانان جمع نيست - و داراب‌خان همراه شاه بلند اقبال است - بايد که خانخانان را بعنوان نظربند متصل دولت خانهٔ خود در خيمهٔ مختصر فرود مي آورده باشند - و جانان بيگم زوجهٔ شاهزاده دانيال را که شاگرد رشيد پدر خود است نيز با او يکجا داشته مردم معتمد بپاسباني آنها تعين نمايند - شاهزاده باتفاق مهابت خان فهيم نام غلام خانخانان را نيز خواست که دستگير نمايد - آن مرد مردانه که درکار آگهي و سپاه گري يگانهٔ عصر خود بود - رايگان خود را به بند نداده با يک پسر و چهارده نفر بزد و خورد در آمده کارنامهٔ سام سوار و آثار رستم و اسفنديار بر روى کار آورده داد بهادري داد - و جان را فداى راه غيرت و طريق مردمي ساخت - چون آن حضرت بسبب رعايت آداب مراعات والد والا جناب مقابله با فوجي که از دربار تعين شده باشد مکروه مي شمردند - تا باعث انکار جمعي که از حقيقت کار خبردار باشند نگردد - ناچار باتعطف عنان انصراف مردم اردو و سپاه زبون اسپه را دستوري داده از آنجا که مقتضاى نزول احکام قضا و قدر است - وآثار اقتدار آن در امثال اين احوال حجاب هوش و پردهٔ چشم و گوش ارباب دانش و بينش ميگردد - خطاى در کنگاش رو داده از راه نيامده کار با جمعي قايل در عقب مانده اکثر مردم را پيشتر فرستادند - درين اثناء افواج بادشاهي از آب گنگ گذشته چون اينقسم قابو را عين مطلب مي دانستند از اطراف و جوانب رسيده بمحاصره پرداختند - تا آنکه درينوقت سائر زمينداران بنگاله تمام نواره را

با لوازم آن از توپ و تفنگ وغیره همراه گرفته راه فرار سر کرده بودند - یکه تازان موکب دولت پایدار خصوص راجه بهیم رضا بخالي گذاشتن معرکهٔ مصاف نداده بمحض خاصیت عزم راسخ و قدم ثابت و بی‌باکي قلب ارادهٔ رزم پیش نهاد همت ساختند - نخست از هر دو طرف پیغام تیر و تفنگ بمیان آمده تا دیری داد مجادله و مقاتله دادند - بعد آن هزبران پولاد پنجه که هریک یکه سوار معرکهٔ کارزار بودند - و از فرط تهور ذاتي خانهٔ مات عرصهٔ مصاف را دار البقاء حیات جاوداني و نجات کدهٔ امید میدانستند - قطعاً از منصوبهای خصم افکن که حریفان پرون نصب نموده فیل نقد تدبیر ساخته بودند - باکی نداشته بی مبالات روی بشکستن آن آوردند - و سر پنجهٔ مردي و مردانگي و حریف اندازی بر کشوده عاقبت کار دست و گریبان شده بهم در آویختند - دربن دار وگیر راجه بهیم با چندی از دلیران راجپوت احاطهٔ بهادران فولاد جوشن آهن پوش درهم شکسته فوج پیش روی سردار را تار و مار ساخت - و بصدمهٔ باد حملهٔ شیرانه و ضرب برچهٔ مردانه فیل جاجوت را که در سیاه مستي و فوج شکني نظیر خود نداشت از پا در آورده خود را به سلطان پرویز رسانید - درینوقت کارزاری بغایت صعب اتفاق افتاده و مصافی عظیم روی داده - چون سران دیگر توفیق مدد او نیافتند آخرکار سر در سر ولي نعمت خود کرده با بیست و هفت زخم نیزه و شمشیر از پای در آمد - و از جانب دیگر بیرام خان میر بخشي مخاطب به خان دوران از قضا حذر و از بلا پرهیز نفموده خود را بر فوج توپخانه که دریای جوشان آتش بود زده احیای مراسم جانسپاري و حق گذاري نموده بکار آمد - و هم چنین هر سری بغنیم روبروی خود بکارزار در آمده صفحهٔ میدان ستیز را از شور گیر و دار نمودار عرصهٔ رستخیز نمودند - پس که گرد عرصهٔ مصاف از تکاپوی توفدهای

معرکه نورد و سمندهای میدان گرد گرد آن هوا گرفت - اطباق چرخ اخضر
مانند صحن کرهٔ خاک غبرا اغبر گردید - و بس که آتش کیفه شعله افروز
جدال و قتال برق کردار در یک نفس خرمن حیات چندی تن از بهادران
طرفین سوخته بباد فنا در داد - مقارن اینحال بحسب قضا و قدر تورک
موکب اقبال درهم پاشیده جمعی از ناقص فطرتان سر بدر بردن غنیمت
دانسته همه به یکبارگي جلو گردانیدند - بمرتبهٔ که غیر از فیلان علم و طوغ
و قورچیان کسی گرد و پیش شاه والا جاه نماند - افواج بادشاهي مرکز وار
آن محیط دولت و اقبال را درمیان گرفته اسپ سواريِ خاصه را بزخم
تیر از پای در آوردند - آن افتخار یردلان عرصهٔ کار و شیر بیشهٔ پیکار
بهمراهيِ لشکر التفات ننموده خواست که پیاده رخ به پیکار آورده چون
پلنگ صف شکن یک تنه رو بعرصهٔ کارزار آرد - و تنها مانند نهنگ
مرد افگن بر دریای لشکر اعدا زده صفحهٔ کارزار را کارستان سازد - درین اثناء
عبد الله خان رسیده اسپ خود را پیش کسیده بمبالغه و الحاح سوار نمود
و بصد زاري و التماس عطف عنان نمود - چون آن حضرت دیدند که نقش
چنین نشست و قضیه چنین صورت بست - از کمال حقیقت آگاهي
و نهایت اطلاع بر گردش‌های روزگار و تقلبات لیل و نهار بمغز معامله
وا رسیده دانستند - که هنوز چهرهٔ شاهد مقصود در نقاب تاخیر و حجاب
تعویق وقت است - لاجرم بدستیاريِ عنان داري تیز جلوني نکرده دستبازي
کنان خود را از چسم زخم نگاه داشتند - و رفته رفته کناري گرفته نخست
ساحت قلعهٔ رهتاس را بفروغ تشریف اشرف نوراني ساختند - و سید
مظفر خان بارهه را با رضا بهادر در خدمت شاهزاده مراد بخش
به نگاهبانيِ قلعه گذاشته و دیگر شاهزادها را همراه گرفته از همان
راه اودیسه بقصد دکن معاودت فرمودند - و بدارابخان نوشتند که در گدهی

آمده سعادت ملازمت حاصل نماید - آن خان نا معامله فهم بحکم ظهور عواقب امور که بر ارباب تجارب و مردم آزموده کار پوشیده نمي ماند از روی کار و بمقتضای وقت و حال مصلحت دیگر اندیشیده معروض داشت - که زمینداران آنصوبه فراهم آمده سر راه مرا گرفته اند ازینجهت نمي توانم خود را به حضور رسانید - چون این بیروشي و ناهنجاريِ آن اجل رسیده بر طبع مبارک نهایت گراني آورده مزاج مقدس را بشورش آورد - ناگزیر پسر جوان اورا حوالهٔ عبدالله خان فرمودند - او همان لحظه بقتل رسانیده خاطر از آشوب وا پرداخت - از آنجا کوچ بکوچ متوجه شده از همان راه بظاهر برهان پور تشریف آورده در لعل باغ نزول اجلال ارزاني فرمودند - و بمحاصرهٔ قلعه پرداخته تمامي پرگنات آن صوبه جاگیر بندهای تعب کشیده تنخواه نموده در محال باقي مانده کروریها تعین فرمودند - فرستادها از روی استقلال تمام اعمال را متصرف شده بضبط در آوردند - راو رتن مخاطب بسر بلند رای بسر انجام قلعه داری پرداخته چندی بمدافعه و مقاتله در آمده داد مقابله و مجادله داد - و پنج شش ماه زد و بدل توپ و تفنگ از درون و بیرون درکار بوده - درین میان روزی محمد تقي از کمال دلاوري ذاتي رو بپای حصار نهاده مانند باد صرصر که بی محابا خود را در آب و آتش مي زند - رو بروی توپ و تفنگ شد - و به ضرب دست و زور بازوی قدرت دیوار یک جانب انداخته یکسر راست تا قلعهٔ دولتخانه شتافته آنرا نیز بتصرف خود در آورد - و عبدالله خان وغیره که بمحاصره پرداخته از هر طرف جنگ انداخته بودند - بعد از شنیدن این خبر عنان گردانیده از روی نفاق نه بمدد او پرداختند و نه این مقدمه را بعرض عالي رسانیدند - تا آنکه میان دلاوران بیرون و درون جنگ عظیم در پیوسته کارزاری عظیم بمیان آمد - و دلاوران مغول و متهوران راجپوت از اول روز

تا یک پهر شب بداد حملهٔ مرد افگن کرد از بغداد وجود و دمار از نهاد یکدگر بر آورده خون هم بخاک هلاک ریختند - درین حالت محمد تقی از قلت عدد همراهان و بیخبری و بی مددی اهل لشکر خود بستوه آمده با سیصد نفر پیاده گسسته در قلعهٔ دولتخانه در آمد - و باوجود خالي شدن ترکش ها از تیر و از کار افتادن شمشیر و جمدهر مردانه کوشیده در مقام مدافعه و مواجهه کشاده جبین دست و بازو به سربازي و جانفشاني بر کشود - و آخر کار در تاریکي شب از روی لاعلاجي راه بجای نبرده با همراهان تن بقید گرفتاري داد - درین واقعه قضیهٔ هایلهٔ تیغ بیدریغ که از نزول قضای مبرم پای کم ندارد - سرگذشت دو هزار آدم گسته خانمان بسي مردم سپاه بخاک برابر ساخت - در خلال اینحال عارضهٔ ناملایم عرض وجود مقدس گشته مزاج وهاج را از مرکز اعتدال منحرف ساخت - لهذا از آنجا کوچ فرموده مقام سنگمنیر سرمنزل اقامت خیل اقبال ساختند - درینحال عرضداشت هواخواهان از درگاه والا بدین مضمون رسید - که بعد از معاودت عالي از بنگاله آن مملکت در جاگیر و حکومت مهابتخان نتخواه گشته فرمان شد - که زمینداران آنجا بدارابخان[1] [متفق شده] ع روانه ملازمت سازند - و بمهابتخان حکم شد که مقید ساختن دارابخان از مصلحت دور است - باید که بمجرد ورود فرمان سرش از تن جدا ساخته بحضور اشرف بفرستد - لاجرم یکی از خدمتگاران مقرب خان مذکور باشارهٔ مهابت خان در روز داخل شدن لشکر بزخم جمدهر او را از هم گذرانید - و مهابت خان سرش بریده بحضور فرستاد - و عرب دست غیب که بجهت آوردن هوشنگ ولد شاهزاده دانیال و عبد الرحیم خانخانان نزد سلطان پرویز رفته بود آمده ملازمت نمود - و خانخانان پیشاني نیاز بر زمین ندامت داشته زماني دراز سر خجالت

(۱) ع [مزاحم نشده] ل

بر داشت - حضرت خلافت مرتبت از روی کمال عنایت بتعظیم و تکریم پیش طلبیده در مقام مناسب ایستاده نمودند - و فرمودند که درین مدت آنچه بر روی کار آمده از آثار قضا و قدرست نه مختار ما و شما - باوجود این ما خود را شرمنده تر از شما می بینیم - از طرز کار چنین ظاهر میشماید که حضرت خلافت مرتبت نسبت بآنجناب بر سر توجه آمده اند - اگر محافظان قلعه آسیر و رهتاس دست از نگاهداشت آن باز داشته بتصرف متصدیان مهمات بادشاهي دهند - و شاهزاده های والا قدر را بدرگاه بفرستند مناسب مقتضای وقت و صلاح دولت است - چون مضمون عرایض ارباب وفاق بعرض اقدس رسید - بنابر التماس دولتخواهان و کار فرمائي سعادت ناچار دل برین قرار داد نهادند - و باوجود کمال علاقۀ محبت مفرط که بشاهزادهای عالي مقدار داشتند بجدائي ایشان رضا دادند - بنابر مقتضای این رای صواب آرای دوازدهم اسفندار سال بیستم جلوس جهانگیري روز دوشنبه سوم جمادی الثانیه سنه هزار و سي و پنج سلطان دارا شکوه وسلطان اورنگ زیب بآئین شایسته دستوري درگاه آسمان جاه یافتند - و موازي [1] [دو لک] روپیه ع از نفایس و نوادر مرصع آلات و جواهر و فیلان تنومند کوه پیکر همراه دادند - که برسم پیشکش از نظر انور بگذرانند - و امر عالي برین جمله نفاذ قرین گشت - که نگاهبانان بمجرد رسیدن فرمان قلعه رهتاس و آسیر را تسلیم مردم بادشاهي نموده متوجه حضور شوند - آنگاه بنابر تحریک سائق بخت و تائید دولت و اقبال با موکب سعادت رایت دولت بآهنگ توجه صوب ناسک بر افراختند - و چون روزی چند در موقف ناسک رحل توقف انداخته از تحمل کلفت میثاق سفرهای شاق که مستلزم حرکات عنیف و تشویش خاطر اشرف

(۱) ع [ده لک] ل

نگرانی کوچ و مقام و رحل وترحال است باز پرداختند - اتفاقاً اختلاف هوای آن سر زمین که همانا دران آوان خوی مخالفان نفاق آئین متلون مزاج بوقلمون نهاد گرفته بود موافق مزاج اقدس نیفتاد - و نیز از عدم حسن سلوک دکنیان خصوص گروه حبشی که سرشت زشت شان بر بد نهادی و دون منشی مجبول است - با آنکه پیشتر در مقام اظهار نیکو بندگی و جانسپاری بوده کمال مراتب پرستاری و خدمت گذاری بجا می آوردند - دریفولا بنابر نوشتهای پی درپی نفاق کیشان تباه اندیش دربار آغاز بیروشی نموده تغیر سلوک داده بودند - لاجرم ازین راه خاطر مبارک بگرانی گرائیده رای انور تقاضای آن نمود - که چندی بجهت تغیر آب و هوای ناسازگار بهر جهت که خواهش خاطر اقدس و کشش طبع مقدس اقتضا نماید سفری اختیار نمایند - و چون از دیرگاه باز هوای سر زمین تته مکنون ضمیر منیر بود - بر وفق مقتضای وقت نهضت بلاد دور دست که مشتمل بر نزهت تمام و موجب اکتساب تفریح نفس مبارک باشد پیش نهاد خاطر عاطر نموده بودند - بنابرآن عزیمت این معنی فرمودند که از تفرج متنزهات آن کشور زنگ کلفت و وحشت از آئینه خانهٔ نور اندود طبع اقدس رفع نموده و گرد کدورت از صفا کدهٔ صفوت آمود خاطر انور زدوده نقل و تحویل را درینصورت بعمل آورند - و چندی در طی مسافت آن ملک روزگار بسر برند - لاجرم بر طبق این عزیمت صائب روز مبارک شنبه بیست و سیوم شهر رمضان المبارک سنه هزار و سی و پنج از ناسک بدان صوب نهضت اتفاق افتاد - و چون دارالبرکت اجمیر بیست و هفتم تیر از سال بیست و یکم تاریخ جلوس جهانگیری مورد خیل اقبال شد - و از میامن زیارت روضهٔ منورهٔ خواجه معین الحق والدین فیض اندوز گشته اعطای وظایف و عطایای مجاوران آن بقعهٔ

متبرکه چنانچه حق مقام بود بجا آوردند - از آنجا لوای والا از راه ناگور ارتفاع یافت - و از ناگور بجودهپور و از آنجا براه جیسلمیر بکشور سنده متوجه شدند - غره شهریور در امرکوت و بیست و چهارم مهر ماه خارج تته مضرب سرادق اردوی گیهان پوی گشت - شریف الملک ملازم شهریار که بحکومت آنجا می پرداخت با پنجهزار سوار و پیادهٔ بسیار از زمینداران وغیره آنجا جمع نموده بقدم جرأت استقبال موکب اقبال نمود - و با آنکه زیاده بر سه صد و چهار صد سوار در رکاب سعادت نبود - تاب صدمهٔ آنها نیاورده خود را به پناه قلعه که پیش ازین باستحکام برج و باره و توپ و تفنگ وغیره مصالح قلعداري پرداخته در انداخته بمدافعه و مقابله کمر همت بست - باوجود منع شاه بلند اقبال بهادران جلادت کیش ضبط خود نکرده روزی یورش بر قلعه نمودند - چون در دور قلعه همه جا میدان مسطح یکدست بی درخت و پناه بود - و در آن ضلع خندق عمیق عریض پر آب پیش رفتن محال و برگشتن مشکل - لاعلاج در پس وقایهٔ توکل در میدان ایستاده به تیر اندازي قیام نمودند - هرچند آنجناب کس بمبالغه بطلب فرستادند فایده نداد - لاجرم چندی از سرداران مثل [1] [راجه گوپال کور] غ و عابدخان تربتي وغيره با جماعهٔ منصبداران هدف تیر اجل شدند - مقارن اینحال کوفتی صعب عارض وجود مسعود گرامي گشته طبیعت را بی مزه ساخت - و نیز خبر فوت سلطان پرویز در چهارم آبان مطابق ششم صفر سنه هزار و سي و پنج و رحلت عنبر [2] [سیزدهم] ع اردی بهشت سنه هزار و سي و چهار رسیده باعث برگشتن شد - مجملا مسافت این راه که

---

(۱) غ [مان دهاتا کور] اقبالنامهٔ جهانگیري - صفحه ۲۸۱ - طبع ایشیاتک سوسائیتي بنگاله *

(۲) ع [سي و یکم] ل

چهار صد و یازده کروه بادشاهي است بهفتاد کوچ و پنجاه مقام که عبارت است از چار ماه تمام طی شد - و بهنگام اقامت تته چهاردهم صفر سنه هزار و سي و شش پرتو طلوع اختر وجود انور شاهزادهٔ خجسته مقدم فروغ بخش خدر عصمت ملکهٔ دهر ممتاز الزماني آمده بسلطان لطف الله موسوم گشت - و مدت بیست و دو روز آن سرزمین از اقامت موکب سعادت رشک فرمای فردوس برین بوده - چون زیاده برین توقف در آن ولایت موافق صوابدید رای گیتي پیرا نیامد - بنابر آن باز هوای نهضت دکن از نزهت کدهٔ خاطر انور سر بر زده اندیشهٔ کوچ بر خیال اقامت غالب آمد - و بحکم این عزیمت صائب روز یکشنبه هزدهم صفر سنه مذکور براه ولایت پهاره که از مضافات کشور گجرات است - موکب منصور آهنگ معاودت نموده بسوی مقصد رهگرای گشت - و از تته تا ناسک درصد و شصت کروه بچهل کوچ و مقام قطع شده غرّه آذر ماه آلهي سنه بیست و یک جهانگیري در ناسک نزول اجلال موکب اقبال اتفاق وقوع پذیرفت - درینولا سید مظفر خان و رضا بهادر مخاطب بخدمت پرست خان سعادت آسا فتراک اقبال شاهزادهٔ هلال رکاب فلک رخش مراد بخش گرفته بشرف بساط بوس استسعاد یافتند - و چون درین ایام هوای ناسک در نهایت شدت گرمي بود موافق مزاج مبارک نیامده حسب التماس نظام الملک دارالخیر جنیر که در نهایت دلکشائي و نزهت فضا و غایت عذوبت آب و لطافت هوا ست - بجهت اقامت موکب جاه و جلال آنحضرت مقرر شده باختصاص این سعادت خاص نامزد گشت - بیست و نهم فروردین ماه سال بیست و دوم جلوس جهانگیري عمارت های خوش و نشیمن های دلکش که در آن سرزمین دلنشین اساس نهادهٔ عنبر بود از نزول اقدس روکش فلک اطلس شد *

پناه آوردن رکن السلطنت مهابتخان بدرگاه گیتي پناه

چون نورجهان بیگم در همه وقت و همه حال بناء امور بر دولتخواهي خود نهاده از ته دل ساعي درین باب شده مساعي نا جمیله بجا مي آورد - و در تشیید مباني کار شهریار متصدي امور ناکردني گشته بجان میکوشید - و قطعاً مآل این احوال را بخاطر نیاورده دیدهٔ کوتاه نظر از سوء عاقبت و وخامت خاتمت آنها مي پوشید - چنانچه در پیشرفت این کار هر مفسد عظیمی که پیش مي آمد مرتکب آن شده مطلقا در اندیشهٔ صلاح این دولت کدهٔ ابد بنیاد که از پرتو انوار عنایت آلهي بدین مایه رفعت و این درجه دولت رسیده بود نبود - و مصلحتی چند که محض مفسده و عین نا دولتخواهي مي بود - در لباس دولتخواهي بنظر امور جلوه گر ساخته صلاحهای فاسد و کنکاشهای ناصواب میداد - و آن حضرت خود بغور امور نه رسیده خواه نخواه بر وفق رضای او عمل مینمودند - درینولا که باعتقاد خود گردش گیتي بکام او گشته رفع جمیع موانع نموده همین مهابتخان را که از داعیان باطني پرویز بود سنگ راه مدعای خود مي دانست - خواست که بلطایف الحیل در استیصال او کوشد - و بدرگاه طلب داشته بآساني از پیش بر دارد - چون مهابتخان که از اصل کار آگاهي داشت دید که پرده ازروی راز نهاني برخاسته خصومتی که در حجاب مدارا بود آشکارا و بی پرده گشت - ناچار در پی نگاهداشت خود شده بر سر چاره گري معامله رفت - و در صدد تحصیل رضامندي و خرسندي بیگم شده بمقام اظهار اطاعت و انقیاد غائبانه در آمد - و هرچند چاپلوسي و لابه گري نمود مفید نیفتاد - بی اختیار در آن وقت که دستش از همه

سو کوتاه شده و در چارهٔ کار خود در مانده نقش این اندیشه که بدربار آمده برأت ساخت خود از طغیان و عصیانی که بدو نسبت داده بودند باز نماید - و باین عزیمت راسخ با فوجی عظیم از راجپوتان یکدل و یکجهت بی در خواه اجازت آنحضرت از برهانپور متوجه درگاه گشته - چون در کنار آب بهت باردوی جهانپوی پیوست - بحسب اتفاق آنوقت تمامي عسکر منصور پیشتر از آب عبور نموده همین حضرت خلافت مرتبت با بیگم و معدودی چند از حواشي و خدم درین سوی آب مانده بودند - ناگاه بیخبر بخوابگاه آنحضرت در آمده زمین بوس نمود - و در ظاهر چنان نمود که غرض من ازین آمدن دولتخواهي و نگاهبانيِ آنحضرت از آسیب دشمنان دوست نما و نفاق کیشان موافق سیما است - درینحال نورجهان بیگم انتهاز فرصت نموده خود را به کشتي رسانید - و اکثر امرا و سران سپاه را بر سر خویشتن گرد آورده بهمان پا خواست که از آب بگذرد - مهابتخان پل را آتش زده دو هزار سوار اعتماديِ خود را بجهت مدافعه و مقابله بر کنار آب باز داشت - بیست و نهم جمادی الثاني سنه هزار و سي و شش آصف خان باتفاق خواجه ابوالحسن و دیگر عمدها با وجود منع آنحضرت همراه نور جهان بیگم از گذری که غازي بیگ مشرف نواره پایاب دیده بود قرار گذشتن داده - بسبب آنکه سه چار جا از آب عمیق عریض بایستی گذشت - در وقت عبور انتظام افواج بجا نمانده هر سواری بطرفی افتاد - و آصف خان و خواجه ابوالحسن و ارادتخان با عماريِ بیگم روبرو فوج مهابتخان با جمعی قلیل اسپان شنا کرده و یراقها تر گشته - جمعی بکنار و بعضی بمیان - که ناگاه مردم مهابتخان فیلها را پیش رو داده همه را در شیبهٔ تیر و تفنگ گرفتند - و بی اختیار جلو مردم برگشته سوار و پیاده واسپ و شتر خود را بر یکدگر زده قصد گذشتن کردند - و فوج غنیم آن مردم

را در پیش انداخته بفیل بیگم رسیدند - و جواهر خان خواجه سرای ناظر محل و ندیم خواجه سرای نور جهان بیگم را با جمعی بقتل رسانیدند - و دو زخم شمشیر بخرطوم فیل بیگم زده - بعد از برگشتن از عقب زخم برچهه بسیار بفیل مذکور رسید - و بدشواري تمام فیل شنا نموده بیگم بدولتخانهٔ بادشاهي رفته فرود آمد - و خواجه ابو الحسن که از هول جان مضطربانه اسپ در آب زده بود - هنگام شنا از اسپ جدا شده بمدد ملاح کشمیري جان بسلامت برد - و آصف خان با دو سه کس خود را به قلعه اٹک رسانیده متحصن شد - و مهابتخان بعد از رسیدن اٹک آصف خان را با شایسته خان پسرش بقید در آورده عبد الرحیم منجم و ملا محمد تتهوی را که هر دو مجموعهٔ استعدادا و قابلیت صوري و معنوي بودند به قتل رسانید - و این مظلمه با خود بآخرت برد *

از آنجا که حکمت کاملهٔ ربانی در خلق نسأ بعد از مصلحت بقا نوع انساني در ضمن توالد و تناسل و تربیت اولاد منحصر است - نه حراست مداین و سیاست بلاد و عباد و تجهیز جیوش و جنود و تسویهٔ صفوف مصاف - لا جرم به هیچ وجه برکت در سرداريِ این طائفه متصور نباشد - و فتح و ظفر در امثال این حالات همانا نوعی از محالات است - چنانچه مکرر به تجربه خردمندان رسیده که دولت در سلسلهٔ که فرمانروای آن این صنف ناقص رای باشند چندان نپاید - و لشکری که کار فرمای آن باین طبقه باشد لا محاله فی الحال شکست مي یابد - اینهم از کارگذاريِ زن برهمزن معامله بود که سپاهي بآن کثرت عدد و عدت از خیل راجپوت کوتاه صلاح که بجای دست زدن پای ایستادن ندارند باوجود کمال قلت باین علت شکست عظیم خورده اکثر احاد لشکر پراگنده شده سر خود گرفتند - و هر یک بطرفی زده از میان آن مخمصه بیرون

رفتند - چون عرصه خالي شد مهابتخان را منازعی و مزاحمی نماند - لاجرم در مهمات ملكي و مالي با جمعيت خاطر و فراغبال مدخل نمودة هرچه ميخواست ميكرد - و در عزل و نصب و قتل و حبس همگنان و ساير معاملات كلي و جزوي مملكت برای خود كار كرده هيچ يک از اركان دولت و اعيان حضرت را بهيچ بر نميداشت - و شماری از كار خود و روزگار پاداش گذار كه محتسب حسابی و مكافي كافيست بر نگرفته همگنان را در حساب نمي آورد - و مع ذلک صاحب معامله يعنی خداوند ممالک را نيز بيدخل مطلق و خود را مطلق العنان علی الاطلاق ساخته خليع العذار بكار خود پرداخت - و باين معني اكتفا نه كرده خود را دولتخواه و نگاهبان حضرت مينمود - و درين لباس جمعی از راجپوت دد سرشت بی ادب را بكشک داری آنحضرت بر گماشته چند ماه در خدمت عالي بهيچ وجه كسی را روی تردد بل قدرت سخن كردن از دور هم نبود - و اينمعني بر طبع گرامي مدش آن سرور بسيار دشوار مي آمد - لاجرم باشارة عالي جمعی از احديان كابلي بر سر شورش آمده بر سر چراگاه گفت گوی نمودند - و يک نفر احدی نگاهبان شكارگاه از دست راجپوتان بقتل رسيده - احديان ديگر كه نزديک بآن فرود آمده بودند همه مستعد رزم و پيكار گسته بر سر دايرة راجپوتان رفتند و جنگ عظيم در پيوسته - احديان تير انداز و برقنداز جمعی بيشمار ازآن اشرار بدار البوار فرستادند - و قريب هزار كس در كابل بقتل رسيده - راجپوتان ديگر كه بجهت چرانيدن در پرگنات و مواضع دور دست رفته بودند ازين خبر هر جا كه احشام و مردم مواضع راجپوتان را يافتند مثل سگ كشته - و هر كرا زنده يافتند بدست افغانان فروختند - و مهابتخان بحمايت و كمک نوكران خود سوار شده - چون معامله برنگ ديگر ديد از غايت بيم و هراس خود را به پناه دولتخانه رسانيده

التماس اطفاء این نائرهٔ غضب آلهي نمود - حسب الحکم اشرف کوتوال
چار زدهٔ[1] این فتنه را فرو نشانید - و خان مذکور را آنمایه وقع در نظرها
و آن پایه وقر در دلها نماند - و از همه جهت خصوص بعلت قتل راجپوتان
مواد استقلال و استبداد او رو بقلب نهادهٔ آن آبرو که داشت بسیار کمي
پذیرفت - و دانست که بالآخر گستاخ روئي و تباه رائي با ولي‌نعمت
حقیقي شقاوت دوجهاني بار مي آورد - و بد اندیشيِ نیکي رسان خود
همدرین دار نه بس دیر سزای کردار نابکار در کفار روزگار خود مي بیند -
ناچار باحتیاط تمام بدربار مي آمد - و جمعي کثیر گرد و پیش دولتخانه
مي داشت - بعد از کوچ از کابل در نزدیکيِ رهتاس بعرض مقدس
رسانیدند - که هوشیار خان خواجه سرای نورجهان بیگم دو هزار سوار
از لاهور همراه آورده - و در رکاب سعادت نیز جمعیت خوب فراهم
آمده - یک منزل پیش از رهتاس دیدن محلهٔ سواران را تقریب
ساخته حکم نمودند که تمام لشکر از قدیم و جدید جیبه پوشیده مسلح
و مکمل از در دولتخانه تا آن سرا دو رویه مستعد کار بایستند - آنگاه مصحوب
بلند خان خواص گفته فرستادند که امروز بیگم محلهٔ سواران خود مي بیند -
باید که مجرای اول روز موقوف داشته فردا سعادت کورنش در یابد -
مبادا بسبب گفت‌گوی پوچ معامله بجنگ و نزاع کشد - بلکه بهتر
اینست که کوچ نموده یکمنزل پیش برود - چون واهمه برو غالب شده
بود و خانخانان عبد الرحیم که ازو زخمهای کاري در دل داشت - بمبالغه
والحاح انصرام مهم او بعهدهٔ خود گرفته بقصد پیکار از لاهور بر آمده بود -
بی اختیار گشته راه فرار پیش گرفت - و دو منزل را یکی کرده از آب
بهت گذشت - و بآصف خان عهد و سوگند درمیان آورده معذرت بسیار

---

(۱) چارزده غالباً همان مقامي است که اکنون باسم چار سده مشهور است *

خواست - و التماس نفرستادن لشکر بتعاقب معروض کرده روانهٔ دریا نمود - و بانداز عزیمت تته درمیان آورده روی امید بدین آستان سپهر نشان آورد - و بتاریخ بیست و یکم ماه صفر سنه هزار و سي و هفت هجري در دار الخیر جنیر استلام رکن و مقام این آستان سدره نشان که کعبهٔ آمال و آماني انام است بجا آورده بنابر التجای این درگاه از باز خواست زمان امان یافت - و در مقام عذر خواهيِ معاصيِ نامتناهي شده از روی عجز و زاري زینهاريِ عفو و حلم بیکران آنحضرت گردید - و بنابر مقتضای آنکه پاس خاطر ملتجي داشتن و رعایت پناه آورده نمودن ناگزیر مروت و لازمهٔ فتوت است - دیده و دانسته از گناهان او در گذشته مطلقا بیروشیهای او بر روی او نیاورده نقش جرایم و جنایات بی اندازه خاصه ناهنجاریهای تازهٔ او را بزلال مکارم و عنایت محو فرمودند - و از نوید مواعید دلپسند امیدوار انواع عواطف و اکرام و اقسام مراحم بادشاهانه ساخته در مرات اعتبارش افزودند - چنانچه بدین امید سر گرم جانفشاني و جان سپاري گشته در صدد تلافي و تدارک تقصیرات سابقه شد - و در عموم احوال خصوص هنگام توجه بمستقر سریر خلافت چنانچه نگارش پذیر خواهد گشت - و همه جا در راه آن حضرت جانفشاني‌ها نموده بابن طریق راه خود پاک ساخت - و بپاداش حسن اخلاص و صفای عقیدت بمراتب والا و مناصب عالي ترقي نموده بخطاب خان خاناني و مرتبهٔ سپه‌سالاري که بالا ترین مراتب و مناصب است سر برافراخته سرمایهٔ اعتبار و افتخار اعقاب و اسباط خویشتن آماده ساخت - و نیز چون قدم او بر شاه بلند اقبال فرخنده شگون و مبارک فال آمده - بمجرد رسیدنش شب تعب بر هواخواهان این دولت پایدار بپایان رسید - و ایام محن و آلام بسر آمده روزگار ناموافق راه موافقت با سالکان طریقهٔ دولتخواهي پیموده از در موافقت در آمد

مجملا بسی وهن و فتور در پنجساله فترت که روزگار اختبار و زمان افتتان و امتحان بود باحوال هواخواهان آن عزیز کردهٔ حضرت عزت و برگزیدهٔ نظر عنایت آن حضرت راه یافت - و دربن ضمن نقد سرهٔ اخلاص خالص این صافي سریرت بدآن والا حضرت سنجیدهٔ میزان امتحان شده صاف و بی غش بر آمد - و از بد هنجاریهای روزگار ناهموار بسی فراز و نشیب و بلند و پست پیش آمده - و امور نا ملایم نا مناسب و قضایای نا شایسته صورت بست - و مصافهای قوي و رزمهای مهیب اتفاق افتاده از طرفین سرداران معتبر نامور کشته گشتند - و جا بجا در معارک ارباب مناصب گوهر گرانمایهٔ جان عزیز نثار خاک راه ولي‌نعمت جاوید نموده نیکنامي اند که نهایت نیکو سرانجام سپاهي است اندوختند - الحمد لله که آن حضرت در ضمن آنمایه تغیرات احوال از یسافهای شاق و ترددهای دشوار و حرکات عنیفه همه جا بکشاده روئي و نادت رائي بی گرهٔ پیشاني و چین جبین چون سالکان طریقهٔ طریقت طی ادوار و اطوار نمودند *

بیان ارتحال جنت مکاني جهانگیر بادشاه بدار النعم جاوداني و باعث واقعیٔ این واقعهٔ ناگهاني

خرد پردازان کار آگاه که از رنگ آمیزیهای نیرنگ ابداع اطلاع دارند نیکو مي دانند که مادامی که سرابستان خلافت کبری از جویبار عدل و احسان آبخورد - هرآئینه اشجار برومندش مانند نهال سدره سر سبز و بارور نماند - و طوبی مثال سایهٔ اقبال بر نزدیک و دور افگنده بی برگان گیتي را ثمرهٔ مقصود بکام رساند - اگر خدا نخواسته ازو خلاف ارادهٔ آلهي

بعمل آمده نقشی دیگر که موافق رضامندئ آنحضرت نبوده باشد بروی کار
جلوه نماید - بنابر آنکه به پشتیبانئ عدل زمین پا بر جا و آسمان بر پاست -
بکدم اساس دولت بل بنای بقای خداوندان آن نیز ثابت قدم نماند -
درین صورت تا غرض صاحب کارخانه به یکبارگي فوت نشود کار پردازان
عالم بالا که پیوسته در پی سرانجام مصالح این جهان اند - اورا بجهانبانئ
عالم دیگر خوانند - و لباس حیات مستعار ازو انتزاع نموده خلعت خلافت
والا بصاحب درلتی دیگر بپوشانند - و افسر سروري بر سر فرخنده فر و تارک
مبارک تاجوري دیگر نهاده اورنگ بادشاهئ روی زمین را از برکت قدم
خجسته مقدم او زیور بخشند - و مؤید این اجمال صدق اشتمال ارتحال
جنت مکاني و فروغ یافتن گوهر افسر جهانگیري و جهانباني ست از پرتو
تارک مبارک والا حضرت شاه بلند اقبال - و وا نمود ایهام سیاق این مقام
آنست - که چون حضرت جنت مکاني بسبب ارتکاب تناول مغیرات و بنابر
افراط محبتی که به نور جهان بیگم داشتند - سر رشتهٔ جمیع معاملات باو
تفویض نموده بودند - و بحکم علاقهٔ قوي پیوند که از رهگذر کمال پاسباني
و خدمت گذاريئ او قلادهٔ خواهش خاطر اقدس شده بود - مطلقاً از گفتهٔ
او تجویز تجاوز نفمودند - و این مساهله تا جای کشید که رفته رفته از
رهگذر ارخاء عنان او بسی مفاسد عظیمه بمصالح دولت رسیده فتور عظیم
بمعاملات ملکي و مالي راه یافت - و هر یک از خویشان که نسبت یا سببی
باو داشتند - منزلت های والا یافته بصاحب صوبگئ صوبهای کلان لوای
استقلال بر افراشته چون خاطر از عدم مواخذه جمع داشتند - هرچه خواستند
بی محابا بعمل آوردند - و این معنی باعث فساد نظام عالم و شورش
اوضاع و احوال دار الخلافهٔ آدم گشته - لا جرم بحکم مقدمهٔ مذکور آن حضرت
را باجابت دعوت داعي حق خوانده این عنایت پروردهٔ حضرت ذوالجلال

و دست نشان قدرت را بجای آن حضرت نشاندند - درین صورت معنئ مثل مشهور که حق بمرکز حقیقي قرار گرفت درست نشین آمده گیتي از جلوس همایون آن حضرت بتازگي آرام پذیرفت - و ایزد تعالی قبل از آنکه حضرت جنت مکاني جهان فاني را وداع نمایند- و روزگار بدهنجار را خیرباد گویند - لطیفهٔ چند غیبی انگیخت - که بعضی ناخلفان که بزعم ناقص تباه اندیشان سد راه پیشرفت این مطلب بودند - درد سر از میان بردهٔ بپای خود راه ادبار سپردند - و بی تحریک کسی تخفیف تصدیع بسعئ خویش از پیش برخاستند - و حقیقت معامله آن بود که چون شهریار ناشدني در کشمیر بعارضهٔ داءالثعلب گرفتار شده موی روی و محاسنش فرو ریخت - و همه تن پیکرش از تف آتش آتشک آبله زده درد از نهاد او بر آورد - و بقبح این معنی رسیده اینقدر فهمید - که بآن رو از حجاب اختفا بدون وساطت نقاب بیرون آمدن نهایت بیروئی است - و خانه نشیني هم خالي از قباحتی نیست - لاجرم بسلسله جنبانئ ادبار در آن نزدیکي که رایات اقبال بصوب دار السلطنت لاهور ارتفاع یافت با آنکه بیگم بجدائئ او راضي نبود - با کمال کراهیت خواهي نخواهي با او درین باب همراهي نموده - و از حضرت جنت مکاني رخصت گرفته اورا راهئ لاهور ساخت - و از جمله لطایف آسماني که امارت ظهور اقبال اولیای دولت و علامت ادبار شهریار بود درینوقت از پردهٔ غیب بعالم شهود جلوه گر آمد - آنکه نورجهان بیگم ازین راه که شاید کار او روی بر کند مدتی پیش ازین محافظت داور بخش پسر سلطان خسرو را که ببولاقي اشتهار داشت - بامزد مردم شهریار نموده اورا نظربند مي داشتند - و از آنجا که حکمت الهي ارادهٔ دیگر داشت - چنانچه سر حقیقت آن عنقریب بر اصحاب بصیرت از سیاق کلام کمال ظهور خواهد نمود - اورا درینوقت

از شهریار گرفته حوالهٔ ارادتخان میر بخشي نمودند - و چون مصلحت دولت روز افزون شاه بلند اقبال در باز داشت او بود - و منع قضا و دفع قدر در مثال این احوال قفل دهان زبان آوران و بند زیردستان میشود - نور جهان بیگم با وجود آدمایه اعتبار و اقتدار و تصرف در مزاج مبارک و تملک عنان اختیار آن حضرت مطلقا درین باب راه گفت‌وگو نل مجال نفس کشیدن نیافت - در وقتی که شهریار براهنموني ادبار و عنان کشي شوربختي روانه لاهور شد - در آن نزدیکي حضرت جنت مکاني نیز در عین شدت عارضهٔ ضیق النفس که مدت آن بامتداد کشیده بود - و گاه گاه عوارض آن اشتداد مي نمود - متوجه دارالسلطنت لاهور شدند - و بتاریخ روز یکشنبه بیست و هشتم صفر سنه هزار و سي و هفت مطابق پانزدهم آبان ماه الهیٔ سال بیست و دوم جلوس در عین راه از سرمنزل چنگزهتي [1] بعالم بقا شتافته در سر منزل قدسیان مقام گزیدند - بیگم بنابر مقتضای ارادهٔ فاسد که همواره مکنون خاطر داشت - و اکنون بی اختیار باظهار آن لاچار شد - با خود قرار داد که نخست بولاقي را فرا دست آرد - و چندی از دولتخواهان را که ازیشان پیوسته پر حذر بود به بهانهٔ کنگاش طلبیده بعضی را زندانی و برخی را آنجهانی سازد - و ازین رو سرمایهٔ جمعیت خاطر اندوخته یکباره فارغ البال بکار خود پردازد - و اتفاقاً یمین الدوله آصف خان که همواره در صدد دولتخواهي و معام مدد دولتخواهان بود - و پیوسته سعي در استحکام قواعد ابد پیوند مینمود - چون درین ایام بقرار داد خاطر او پی برده بر این معني بی صورت آگاهي یافت - لا جرم از راه خیر اندیشي عالمیان و مقتضای مصلحت ملک و ملت نخواست - که با وجود چنان

---

(۱) در اقبالنامهٔ جهانگیري چنگس هتني و چنگس هتي نوشته شده - ببینید صفحه ۲۴۱ - طبع ایشیاتک سوسائیتي بنگاله *

صاحب سعادتي سزاوار خلافت و بادشاهي چنين ناخلفي نامزد مرتبهٔ
ظل آلهي گشته برين سر عالمی بفساد رود - در حال اولیای دولت نامدار
را ازين معنی خبردار ساخته بولاقي را از ارادتخان طلبيده در قيد خود
نگاهداشت - و بخاطر آورد که درين هنگام که نزول اجلال موکب جاه و جلال
شاه بلند اقبال دور دست افتاده از فرط ضبط و ربط نورجهان بیگم دست
بدامان دولت شاهزادهای نامدار نمي رسد - و بنابر مقتضای رسم دیرینهٔ
روزگار دست نسانی نامزد این امر عظیم القدر فامي درمیان باشد - تا باعث
گرمي هنگامهٔ اجتماعي ضروري گسنده باحوال سپاهي و رعیت که ایشان
در حقیقت بی سرور حکم رمه بی شبان دارند پراگندگي راه نیابد - و نیز
دست آویزي برای استیصال شهریار در دست داشته باشد - لاجرم
باین مصلحت اورا بدین معني نامزد ساخته در حال بفارسي مسرف
فیلخانه را تعین نمود - که بسرعت باد و سحاب بیملاحظهٔ مانعی بر آب
و آتش زده خود را بخدمت شاه بلند اقبال رساند - و چون تنگيِ وقت
اقتضای عرض داشت نویسي نمي نمود - حقیقت معامله را زباني
عرض دارد - و بجهت مزید اعتبار مهر خود را بدو داد که از نظر انور
آن حضرت بگذراند - و بالجمله تا خبردار شدن بیگم بولاقي را همراه گرفته
باامواج خاصه خود و جمعی از دولت خواهان که اعتماد کلي بر ایشان
داشت بدین قصد متوجه لاهور شد - که پیش از استواريِ بنای معاملهٔ
شهریار در قلع و قمع سپاه او مساعيِ جمیله مبذول داشته بخواست آلهي
دمار از روزگار و گرد از بنیاد همگنان بر آرد - چون بیگم ازین معني آگاهي
یافت - دید که از رنگ آمیزیهای نیرنگ قضا معامله رنگی دیگر بر کرد -
و از بازیچهای روزگار منصوبهٔ بدین نقش طور دیگر نشست - دریفحالت
بفکرهای دور و دراز افتاده باوجود تباه اندیشي قطعاً حرکت ناهنجاری

ننموده نفسی بر نیارد - و بپاس مرتبهٔ خویشتن قناعت نموده نگاه داشت سر رشتهٔ کار خود را غنیمت شمرد - و بحکم این اندیشهٔ صواب نما چون در حقیقت از هیچ رو مهم صورت نمي بست بناکامي ساخت - و هر سه شهزادهٔ نامدار را با خویشتن در حوضهٔ فیل جا داده جمعی از سپاهیان که پاس نمک منظور مي‌داشتند - و هنوز از بیم او ایمن نبوده از چشم داشت قطع نظر ننموده بودند - بدور دایرهٔ فیل خود در آورده باین طریق نعش اقدس را همراه گرفته آهسته آهسته از دنبال راهي گردید - چون موضع بهنبر محل نزول همگنان شد - یمین الدوله نخست جمعی از امرای عظام را که پیشتر روانه بهنبر شده بودند - خصوص خواجه ابوالحسن را که همواره در باطن از داعیان دولت آن حضرت بود - با خود متفق ساخته در جمیع ابواب دولتخواهي خصوص استیصال شهریار و دیگر منتسبان با همگنان عهد و پیمان به غلاظ ایمان بسته خاطر ازین ممر جمع ساخت - آنگاه متکفل تجهیز و تکفین آن حضرت جنت مکاني شده سامانی که در خور آن بادشاه والا جاه باشد مهیا و آماده گردانید - و بآئین شاهانه نعش مبارک آن سرور را روانهٔ لاهور نمود - و سرافرازان مناصب والا را همراه نعش والا که همدوش مغفرت الٰهي بود داد - که دوش بدوش به لاهور رسانیده آنروی آب در باغی جنت آئین برحمت جاوید سپارند -

چون خبر بآن دستور اعظم رسانیدند - که نورجهان بیگم درین حال نیز خیال محال از خاطر بیرون نه کرده ترک اندیشهای دور از راه نمي دهد - و در خفیه نامها بشهریار نوشته راهنموني سرانجام مهمات مي نماید - لاجرم آن خیرخواه عباد الله بنابر آنکه این معنی سبب خلل عظیم مي شد - ناچار حسب المصلحت روزگار و رعایت صلاح دارین او بیگم را از محل بادشاهي بر آورده در منزل خویش جا داد - و بمقتضای حزم

و احتیاط نهایت مبالغه در ضبط و محافظت خواجه سرایان را ممنوع ساخته بجز خادمهٔ چند که محل اعتماد بودند - کسی را نزد او راه نمي داد - درینصورت سلطان دارا شکوه و شاه شجاع و سلطان محمد اورنگ زیب را ازو جدا نموده خدمتگاري و پرستاري ایسان را بصادق خان تفویض دمود - و این معني بنابران بود که خان مذکور سابقاً بعلت اتفاق بارباب خلاف و عناد و مخالفت با یمین الدوله بنفاق بندگان حضرت شهنشاهي متهم بود - بدین سبب کمال توهم داشت - لهذا درینوقت که یمین الدوله توسل نموده بود - آن گسسته امید را که پیوند خویسي و عمزادگي داشت پذیرای این سعادت ساخت - تا این معني رفع زلات و محو تقصیرات او شود - و بدین دست آویز متین نوشتهای واقعي با غیر واقع باغماض عین پایمال کردد *

مجملا شهریار در لاهور نخست بخزاین امراء و اصحاب وفاق که در دولتخواهي این حضرت با یمین الدوله اتفاق داشتند - دست درازي آغاز نهاده اسپ و فیل و جنس هرکس که بدست مي افتاد بر نوکران مجهول خود قسمت میکرد - و بنابر عدم ضبط و ربط بی تمیزي او فتنه جویان روزگار که چنین روزی را از خدا مي خواستند - درین قسم وقت که این نوع هنگامه یافته بودند - اسپ و فیل مردم خصوص از طوایل بادشاهي بخود سر مي کسیدند - آن کوتاه نظر خود عیال و ناموس را در منزل خود جای داده نظربند نگاه مي داشت - و براهنموني ناهنجار چندی از غرض پرستان ابواب خزاین بادشاهي را نیز کشوده سپر سپر زر را چون خاک رهگذر خوار و بی اعتبار شمرده بیشمار و بیدریغ بمردم خود و بجمعی روشناس که در آنولا بر سر او اجتماع نموده بودند میداد - و مردم نا مناسب را بمناصب عالي نامزد نموده بخطابهای بی نسبت مرتسم

مي ساخت - بتصور آنکه از دستیاري کوشش همدستان پنجهٔ در پنجهٔ
قضا و قدر میتوان کرد - غافل از آنکه نا دادهٔ نتوان گرفت - و نا نهادهٔ
نتوان برداشت - خاصه شهباز نشیمن دولت که بفریب دانه بدام
در نیاید - و بآشیانهٔ عنقای قاف عزت و رفعت دست اقتدار ومکنت
نرسد - مجملا بی رعایت ضوابط محاسبان و ملاحظهٔ قوانین دیوانیان درین
چند روز قریب هفتاد لک روپیه نقد از خزانهٔ عامرهٔ بادشاهي و مخازن
معمورهٔ امرا بمردم بی اعتبار مجهول که همدرین ایام سر از کوچهٔ خمول
بر آورده درپی او افتادهٔ بودند داد - چنانچه تا حال باوجود کمال تفحص
و تجسس ضابطان اموال قریب چهل و پنج لک روپیه ازین مردم بار یافت
شده باقي از میان رفت - و هنوز ارباب کفایت بانداز اینکه خام طمعان
در امثال این احوال اقدام باین مواد ننموده دلیر نشوند - و پا از اندازه
بیرون نه نهند - پیوسته درپی پیدا کردن این طایفهٔ گمنام هستند - چنانچه
هر جا نشانی از ایشان یافته گمان مي برند - دست از پی بردهٔ تحصیل
مي نمایند *

کیفیت مقابلهٔ عسکر ادبار آثار سلطان شهریار با بادشاهزادهٔ داور بخش مشهور ببولاقي و خان عالیشـــان آصف خان و غلبـــهٔ داوربخش وخان مشـار الیه برلشکـــر شهـــریار

چون شهریار ناکرده کار زیاده از پایهٔ خویش معاملهٔ پیش گرفته
بعلت عدم بصارت و بصیرت منصوبهٔ صائبی ندید و تدبیر درستي نیندیشید -
خود به نا و نوش مشغول گشته معاملات را بنا آزموده کاری چند باز

گذاشت - و گروهی را که از فرسودگي روزگار و دیدن عرصهٔ کارزار حرمان نصیب بوده گوشمال و تادیب ادیب خرد ندیده بودند - و گرم و سرد و تلخ و شیرین گیتي نه چشیده بکار گذاري باز داشت - از جمله بایسنغر پسر شاهزادهٔ دانیال را که از حبس خواجه ابوالحسن گریخته نزد او آمده بود بسردارئ فوج خود نامزد ساخت - و همراه لشکر تفرقه اثر قدیمي و جدیدي خود که بهمه جهت در آنوقت زیاده از پانزده هزار سوار بی سر و پا بر سر او جمعیت نموده بودند بمقابلهٔ موکب اقبال فرستاد - و سایر اسباب محاربه از توپخانه و قورخانه و فیلخانهٔ سرکار بادشاهي که هنگام توجه کشمیر در لاهور گذاشته بودند همراه داد - و یمین الدوله آصف خان باوجود قلت اولیا و کثرت اعدا و عدم وجود اسباب کارزار بفرو نشاندن آتش این فتنه برخاست - و امرای عظام که همگنان بجهت قید اهل و عیال خود از شهریار رمیده دل و رنجیده خاطر شده در باب مخالفت او بیشتر از پیشتر ساعي و داعي گردیده در بارهٔ هلاک او بجان و دل کوشیدند - و افواج منصوره را که از همه جهت بده هزار تن نمي کشید - توزک شایان و ترتیب نمایان داده روز شنبه یازدهم ربیع الاول سنه هزار و سي و هفت هجري مطابق بیست و هشتم آبان ماه در سه کروهي لاهور نزدیک پل دیک [1] راوي در برابر مخالفان بآیین دستور صف مصاف و یساق قتال آراست - هراول خواجه ابوالحسن - مخلص خان - اللهویردي خان - راجه جگت سنگه ولد راجه باسو - شرف الدین حسین ولد نیکنام مخاطب به همت خان - تربیت خان با دیگر بهادران کار طلب - الدمش شایسته خان - شیر خواجه - خواصخان با مردم جلو سید هزبر خان - سید جعفر - سید عالم و دیگر راجپوتان - برانغار

---

(۱) دیک اسم دیگر آب راوي است - ملاحظه کنید بادشاهنامهٔ عبد الحمید لاهوری - صفحه ۲۰۸ - جلد دوم - طبع ببلیوتهیکا اندیکا ٭

ارادتخان ترکمان - ملا مرشد - مهابتخان - حکیم جمالا - بهادر بیگ با سایر
احدیان- جرانغار صادق خان - خان زمان - میر جمله - شاهنواز خان- معتمد خان-
راجه روز افزون و چندی دیگر - و شاهزادهای بلند اختر فیل سوار در فوج
جرانغار و خود با داور بخش در فوج قول و موسوبخان صدر و اصالت خان
و خلیل خان و ذوالفقار خان را نزدیک خود جا داده بود - و هوشنگ
و طهمورث را نیز در همین فوج مقرر ساخت - چون آئین ستودهٔ سرداران
عظیم الشان هندوستان آنست - که در امثال این احوال فیل سوار بعرصهٔ پیکار
می آیند - تا سوار و پیاده و دوست و دشمن را نظر بر ایشان افتاده باعث
نیروی اولیای دولت و سستی عزم و شکست قلب اعدا گردند - و بر
همگنان شجاعت و جلادت و ثبات و تمکین ایشان آشکار گشته دین
منصوبهٔ صائب عرصهٔ کارزار را قایم نگاهدارند - بنابرین درین روز ظفر اندوز
بر فیل سوار شده اطراف معرکه را بنظر دوربین در آورده بهادران کار طلب
را سرگرم پیش برد مطلب نمود - و همگنان را بکار گزاریٔ اقبال ازلی
و دولت لم یزلی قوی دلی داده نیروی قلب و زور بازو افزود - تا آنکه
در ضمن اندک فرصتی بکار گزاریٔ اقبال بی زوال بادشاهی که کار امضای
حکم قضا و نفاذ امر قدر میکند - مخالفان را شکست فاحش داده پراگنده
ساخت - و شهریار قبل از استماع خبر شکست لشکر خویش از فرط تحریص
صبیهٔ نورجهان بیگم که در منزل او بود سوار شده باتفاق مخدرهٔ مذکوره
از قلعه بر آمد که خود را ببایسنغر برساند - افضلخان که در آن وقت در لاهور
استقامت داشت - همه جا بمقتضای دولتخواهیٔ شاه بلند اقبال اسباب
استیصال شهریار مهیا می نمود - و دغدغه آن داشت که مبادا سپاه مقهور
او از حضور استظهار و اعتضاد اندوخته مصدر کاری گردند - لاجرم او را
بلطایف الحیل فریفته چندان در راه نگاهداشت که خبر تفرق آن فرقهٔ

تفرقه آئین بدو رسید - و ناچار از دستیاري آن مشتی نابکار که در سرپله بکار او نیامدند - دست شسته فرار بر فرار داد - و با هزار گونه خوف و رعب معاودت نموده خود را به حصار بند لاهور افگند - و یمین‌الدوله مظفر و منصور متوجه دارالسلطنت لاهور گردیده روز دیگر بطرف باغ مهدي قاسم خان که در ظاهر شهر واقع است منزل نمود - دربن منزل افضل خان که در آن آوان خدمت میر سامانی داشت - و پیش از وقوع سانحهٔ ناگزیر جهت مکاني کارخانجات بادشاهي را به لاهور رسانیده بود - بملاقات یمین‌الدوله شتافت - و مساعي جمیلهٔ او که در مدت اقامت لاهور و فترت شهریار که همه جا در دولتخواهي شاه بلند اقبال بلباس نصیحت آن بیخرد بجا آورده برهمزن هنگامهٔ افسردهٔ او شده بود مشکور افتاد - و همدرین روز باستصواب آصف جاهي شایسته خان و ارادتخان میر بخسي بدرون قلعه رفته ضبط خزاین و کارخانجات بادشاهي نمودند - آنگاه فیروز خان و خدمت خان خواجه سرا را بجهت کفایت کردن مهم شهریار که اهم مهمات بود فرستادند - و آن دو معتمد دولتخواه آن دراز امل محال پژوه را که از فرط کوته اندیشي درون محل بگوشهٔ خزیده بود بر آورده بجای استوار محبوس ساختند - روز دیگر یمین‌الدوله کوچ کرده بشهر در آمد - و نخست بناگزیر وقت پرداخته دربایست حال بعمل آورد - چه آن دستور العمل دیوان کائنات که صلاح دید ضمیر منیرش همانا اشارهٔ مبشر تقدیر بود - چون دریغوقت صلاح حال عالم کون و فساد در افساد مادهٔ بصارت آن ناقص بصیرت دید - لاجرم بدستوري دستور قضا و قدر دیدهای آن کوتاه نظر را میل کسیده ازین راه ابواب فتنه بر روی مردم مسدود ساخت - و ارباب خبرت ازین تماشای هوش افزای اعتبار امور بسرمهٔ بینائي رسیده کحل عبرت کسیدند - یمین‌الدوله بعد از وقوع این سوانح

حقیقت واقع را بپایهٔ سریر اعلی عرضداشت نموده التماس توجه خاطر اقبال نمود *

رسیدن بنارسي در مقام جنیر باستان بوس والا و رسانیـدن خبر رحلت حضرت جنت مکاني و نوید قوت عهد خلافت بشاه بلنداقبال

چون وقت آن رسید که زمام بست و کساد معاملات دار الخلافهٔ آدم بدست اختیار این والا اقتدار سپارند - و کارهای آن تربیت پرورد عواطف ازلي را که ساخته و پرداختهٔ پیشکاران کارخانهٔ ابداع است در نظر حقیقت نگرش بجلوه در آرند - در حال سامان طرازان دار الصنع ایجاد دولت و اقبال را دو اسپه باستقبال موکب جاه و جلال آن شهسوار عرصهٔ وجود فرستادند - و بنوید استعجال قدوم خیل اقبال و طلوع اختر دولت بی‌زوال آن مظهر موعود زمین و زمان را سرمایهٔ آرام داده از مناسب خوانئ مضمون این بیت * بیت *

کای شهسـوار معـرکه آخر الزمـان آمد بدست معرکه پا در رکاب کن

وام حق مقام ادا نمودند - مجملا روز یکشنبه نوزدهم ربیع‌الاول سنه هزار و سي و هفت هجري مطابق ششم آذر ماه سال بیست و دوم جلوس جهانگیري که در عرض بیست روز از موضع بهنبر مانند شاهین تیز پر بمقصد پیوسته بود - خبر شنقار شدن حضرت جنت مکاني بمقام دارالخیر جنیر که در آنولا نشیمن جاه و جلال شاهباز چرخ پرواز اوج رفعت یعنی والا حضرت شاه بلند اقبال بود رسانید - و چون از راه رسید نخست بمهابتخان که در آن نزدیکي از فوز سعادت ملازمت آن حضرت استسعاد یافته بود

بشارت رسانیده اورا بر این معنی آگاهی بخشید - و بوسیلهٔ آن خان رفیع
مکان در حال شرف ملازمت یافته حقیقت واقع را بعرض اقدس رسانید -
و خانم دستور آصف صفات را از نظر سلیمان روزگار گذرانیده مصداق قول
خود نمود - آن حضرت از استماع خبر این سانحهٔ غم اندوز اندوهناک
و غمگین گشته دیدهٔ مبارک را اشکبار ساختند - و از کمال بیتابی و بیقراری
بتهیهٔ لوازم این مقام و اقامت مراسم عزاداری و سوگواری پرداختند - درین
حال مهابتخان و سایر دولتخواهان از روی نیاز سرها بر زمین گذاشته بعرض
عالی رسانیدند - که این قسم وقتی خاصه در ولایت غنیم باوجود قلت اولیا
و کثرت اعدا اظهار این امر موافق صلاح دولت نیست - چون الحال
مصلحت کلی سلطنت که نظام کل عالم و انتظام مهام جمله عالمیان بدان
منوط است - اقتضاء پرداختن بامثال این جزئیات نمیکند - مناسب وقت
آنست که موکب جاه و جلال بدولت و سعادت بر سبیل استعجال متوجه
قرارگاه اورنگ خلافت شود - تا بورودی راه فتنه و فساد بر ارباب بغی و عناد
مسدود گردد - و رعایا و زیردستان از آسیب شورش پرستان در امان باشند -
از آنجاکه همواره منظور نظر آن حضرت امری بود - که رضامندی و خرسندیٔ
خالق و خوشنودیٔ خلائق در ضمن آن مندرج باشد - درخواست آن
دولتخواهان را بعز قبول مقرون گردانیده بیست و سیوم ربیع‌الاول سنه هزار
و سی و هفت هجری روز پنجشنبه در ساعتی مسعود ماهچهٔ آفتاب
شعاع لوای والا ارتفاع یافته از راه صوبهٔ گجرات توجه اردوی جهانپوی
بصوب دارالخلافهٔ عظمی اتفاق افتاد - و همان وقت امان‌الله و بایزید را
که از معتمدان دیرین بمزید پرستاری و خدمت گذاری از اقران امتیاز
تمام داشتند - برسانیدن فرمان عاطفت نشان متضمن خبر رسیدن بنارسی
و ابلاغ نوید نهضت و مژدهٔ توجه موکب اقبال از راه گجرات نزد

یمین الدوله فرستادند - و جانثار خان از بندهای تربیت یافتهٔ جانسپار که بکمال مزاجدانی و معامله فهمی و طرز شناسی رو شناس بود - فرمان جهانمطاع مشتمل بر انواع عنایات سرشار و برقرار داشتن صاحب صوبگی کل دکن و خاندیس و برار بدستور سابق نزد خانجهان لودی دستوری یافت - و موکب مسعود منزل بمنزل متوجه مستقر اورنگ اقبال شد - و چون جانثار خان به برهانپور رسید - آن نفاق آئین از غلظت و خشونتی که داشت - قطعاً بملایمتی که مناسب ابنوقت و ملایم این مقام باشد بجا نیاورد - و مطلقاً پاس مرتبهٔ خود نداشته موافق دستورالعمل خرد دوربین ادب آئین کار نکرد - چون خان مذکور از سخنان او که رایحهٔ بی اخلاصی و ناسپاسی تمام ازان استشمام می شد - بر مکنون ضمیر و قرار داد خاطر او اطلاع و اشراف حاصل نمود - حسب الامر اشرف مراجعت نموده حقیقت احوال بعرض اقدس رسانید - و خانجهان با این بی ادبیها اکتفا ننمود - و بعد از بر آمدن جان نثار خان با نظام الملک هم عهد شده پیمان را بایمان ناکید داد - و بجمیع تهانه‌داران و کارگذاران اعمال متعلقهٔ بالاگهات نامها نوشت - که ولایت را وا گذاشته به برهانپور آیند - و آن کوته اندیشان او را دولتخواه انگاشته بنوشتهٔ او ملک خالی کردند - الا سپه‌دار خان که از سعادت منشی و مقتضای ارادت درست نیت صالح را کار بسته مشرب صافی حق شناسی را بآلایش ناسپاسی مکدر نساخت - و جای خود را قائم نگهداشته در احمد نگر باستقلال تمام نشست - چون این حرکت ناملایم ازآن حقیقت نا شناس معامله نافهم بوقوع پیوست - و بربن سر تمام ولایت بالا گهات بتصرف نظام الملک در آمد - عیال خود را با افغانان معتمد خویش سپرده با مردم خود و دریای[1] شور بخت که قبل از قضیهٔ

---

(۱) از دریا این جا دریا خان مراد است *

ارتحال حضرت جنت مکاني از خيل سعادت جدائي اختيار نموده در چاندور که داخل محال نظام الملک است اقامت گزيده دريذولا بخانجهان پيوسته تحريک سلسلهٔ شورش و آشوب مي نمود - و همچنين چندي ديگر که با او گوشهٔ اتفاقي بظاهر داشتند - مثل راج گج سنگه و جي سنگه وغير اينها بنابر آهنگ تصرف تمام ولايت مالوه بمندو شتافت - و در آخرکار پاداش اين حرکات ناهنجار که بتحريک شوربختي و تيره رائي ازو سرزد او را فرو گرفت و سزاى کردار خود يافت - چنانچه بر سبيل تفصيل انشاء الله تعالى در ضمن احوال جلوس همايون اين نگارين نامهٔ نامي بزبان کلک وقايع نگار خواهد آمد *

بالجمله چون سرحد گجرات سر منزل موکب اقبال و مرکز رايات جاه و جلال شد - عرضداشت ناهر خان از تعيناتيان آن صوبه که در آخر خطاب شيرخاني يافت معروض راى اقدس گرديد - و راى جهان آراى بر حقيقت مضمون ان که مشتمل بر نسبت بى اخلاصي سيفخان صوبه دار بود پرتو اطلاع افگند - و بوهمي که آن خان باعاقبت انديش از انتقام آن حضرت بسبب وقوع امري نا ملايم داشت آن خود مؤيد اين معني بود - و برسيدن عرضداشت او از رهگذر بيماري صعب و ضعف مفرط نيز مقوي و مويد شد - بنابرين شير خان بانواع مراحم و عواطف بادشاهانه که سر همه سرافرازي بصاحب صوبگي گجرات بود مشمول گرديد - و مامور شد که ولايت را بتصرف خود آورده بمردم معتمد کاردان سپارد - و بى توقف سيفخان را نظربند بموقف خلافت آرد - چون فرمان قضا جريان بااين مضمون صدور يافت نواب مهدعليا ممتاز الزماني بنابر آنکه به همشيرهٔ مکرمهٔ خويش که در حبالهٔ ازدواج سيفخان بود - محبتي از سرحد افراط متجاوز داشتند درخواست بخشايش زلات او نمودند - و حسب الشفاعت

نواب قدسي القاب رضا بهادر که از غلامان خاصه بود متعاقب آن فرمان پذیر شد - که بر سبیل استعجال باحمدآباد شتابد - و سیف خان را از گزند تعرض شیر خان حمایت نموده مستظهر و مستمال بملازمت اشرف سرافراز سازد *

چون اردوی جهانپوی که کوچ در کوچ مي شتافت بساحل دریای نربده رسیده از گذر بابا پیاره عبور نمود - در مقام قصبهٔ سینور که بر کنار آن دریا واقع است بسعادت منزل گزیدند - و بتاریخ یازدهم شهر ربیع الثاني مطابق بیست و هشتم آذر ماه جشن وزن مبارک قمري سال همایون فال سي و هفتم از سن اقدس به خجستگي و فرخنده فالي آرایش پذیرفت - و از تقسیم یک عالم نقود که بجهت برآمد کار محتاجان هم وزن آن کوه تمکین و شکوه آمده مقصود آرزومندان گیتي موافق دلخواه صورت بست - درین روز طرب آموز سید دلیر خان بارهه بسعادت زمین بوس رسیده از دریافت شرف کورنش و تسلیم سر رفعت بآسمان رسانید - و از سرافرازي تفویض منصب چهار هزاري ذات و سه هزار سوار پایهٔ اعتبارش بوالائي گرائید *

از سوانح ایام عرضداشت شیر خان است از گجرات باین مضمون که از نوشتهٔ مهاجنان چنان ظاهر شد - که یمین الدوله آصف خان سپه‌سالار به نیروی همراهيِ اقبال بادشاهي باشاهزادهای آسمان جاه در سواد شهر لاهور با شهریار تیره رای جنگ صف کرده منصوبهٔ فتح اولیای دولت که منجر بکسر اعدای خلافت شده درست نشین گردید - و آن ناشدني مقهور مخذول و مکحول در مطمورهٔ قلعهٔ لاهور بزندان پاداش اعمال گرفتار آمد - و چون مضمون این عریضه بعرض همایون رسید بمژدگانيِ آوازهٔ فتح اولیای دولت نوای گورکهٔ سلطنت آویزهٔ گوش منتظران که از دیر باز ترصد ورود برید ظفر و وصول نوید نصرت داشتند گردید - و درین نزدیکي یک بیک از تعیناتیان گجرات از بد اندیشي بر یکدگر پیشي جسته منزل

بمنزل دریافت شرف ملازمت می نمودند - و همدرین ولا خدمت پرستخان که بحمایت سیفخان دستوری یافته بود - در چهار کروهی دار الملک گجرات شیرخان را از ایصال فرمان جهان‌مطاع و سروپای خاصه سربلندی بخشیده سیف خان را بدرگاه آورد - نواب ممتاز الزمانی ضعف و ناتوانی سیف خان را که عمده بواعث تقصیرات شده بود - بهانهٔ شفاعت ساخته از سطوت قهرمان قهر نجات بخشیدند - شیرخان دوازده کروهی شهر بموضع محمود آباد سعادت ملازمت دریافته هزار اشرفی بصیغهٔ نذر از نظر اشرف گذرانید - و سایر بندها مثل میرزا عیسی ترخان و میرزا والی نیز از زمین بوس انجمن حضور سعادت جاودانی یافتند *

هفدهم ربیع الثانی پنجم دی ماه سنه هزار و سی و هفت سر زمین کنار تالاب کانکریه که در ظاهر شهر واقع است از پرتو قدوم موکب جاه و جلال تارک رفعت بآسمان رسانید - و هفت روز آن موضع مستقر سریر خلافت بوده معاملات آن صوبه نظم و نسق شایان و احوال کومکیان پرداخت نمایان یافت - شیرخان بمنصب پنج هزاری ذات و سوار و صوبه داری گجرات سعادت اندوز گردید - و میرزا عیسی بخدمت صاحب صوبگی تته و منصب چهار هزاری ذات دو هزار و پانصد سوار امتیاز یافته بدآن صوب دستوری یافت - و سید دلیرخان بارهه با جمعی از بندها بهمراهی رکاب سعادت سربلند پایهٔ عزت شد - و شیرخان از نواحی شهر بمرحمت خلعت و شمشیر مرصع و اسپ و فیل کامیاب مراد گشته رخصت مراجعت یافت - و سیزدهم دیماه موکب سعادت کوچ در کوچ متوجه دار الخلافه شد *

روز یکشنبه بیست و دویم جمادی الاولی سنه هزار و سی و هفت موافق دهم بهمن ماه بعد از رسیدن امان الله و بایزید و برسانیدن بشارت قرب وصول موکب اقبال و قبول که مسبوق ورود فرامین عاطفت آئین

بر سبیل تواتر و توالي به یمین الدوله و سائر دولتخواهان بود مشتمل بر عنایت تمام خدیو انفس و آفاق نسبت باهل وفا و وفاق آن عضد الدولة باتفاق سایر موافقان در جامع دار السلطنت لاهور خطبه را بالقاب مستطاب کامل نصاب نمود - و منبر را برین سرمایهٔ والا کار بالا شد - آنگاه بولاقي نظربند را که في الحقیقت بر تخت نیز محبوس مطمورهٔ سیاه حال تیرگي بخت بود جای دیگر محبوس ساخت - چنانچه در معني از زاویهٔ زندان بزاویهٔ دیگر منتقل شده - بیست چهارم جمادی الاولی مذکور خدمت پرستخان مشهور برضا بهادر رسید - و فرمان مشتمل بر اشارهٔ قتل بولاقي وغیره که دست پیچ فساد کوتاه نظران بودند به یمین الدوله رسانید - آن خان والا شان بعد از اطلاع بر مضمون فرمان سلطان داور بخش معروف به بولاقي و شهریار مکحول و طهمورث و هوشنگ پسران سلطان دانیال و گرشاسپ برادر بولاقي هر پنج نفر را که بصوابدید وقت نظربند بل محبوس بودند بدست رضا بهادر داد - و در شب چهارشنبه سیردهم بهمن ماه بیست و پنجم جمادی الاولی سنه هزار و سي و هفت از تنگنای ساحت گیتي خلاص داده به فسحت آباد عدم راهي ساخت *

ورود موکب جاه و جلال شاهجهان بسرحد ملک رانا و سرافرازي یافتن او از آستانبوس درگاه والا و احوالی که در طی این ایام رو نمود

چون سایهٔ اقبال همای چتر فرخندهٔ آن همایون فال بسر وقت حدود رانا افتاد - بمجرد اینکه نواحيِ آن ولایت مرکز اعلام نصرت اعتصام شد - رانا کرن که بر جای پدر متمکن شده بود - از ارادت منشي و اخلاص

اندیسني باستقبال موکب اقبال شتافته در مقام کوکنده که پدرش نیز درین مقام شرف ملازمت دریافته بود بتاریخ چهارم جمادي الاول سنه هزار و سي و هفت پیشاني بخت را از پرتو سجود آستان قدسي مکان فروغ دولت بخشیده پیشکش نمایان کشید - و از عنایت خلعت گرانمایه و کمر خنجر مرصع و شمشیر مرصع و دهکدگي لعل قطبي بدخشاني نژاد که سي هزار روپیه قیمت داشت - و فیل خاصگي بساز نقره و اسپ عراقي مزین بزین طلا استمالت و استظهار یافته و محال جاگیرش بحال و برقرار مانده مرخص گردید *

نهم ماه مذکور مطابق بیست و هفتم دیماه الهي سنه الیه بر کنار تالاب ماندل آذین جشن وزن مبارک شمسي سال سي و ششم از عمر جاوید پیوند زینت پذیر گشته آرایش بزم بهجت و سرور و پیراستگي انجمن حضور نظاره فریب و دلپسند آمد - و آنحضرت را بطریق معهود بانواع نقود سنجیده جمیع آنها بر فقرا و ارباب نیاز قسمت پذیر گردید - و از آنجا بمبارکي کوچ نموده هفدهم جمادي الاولی پنجم بهمن ماه سرزمین خطهٔ پاک اجمیر از یمن قدوم مبارک نوراني گشته عمارات دلکشا و منازل نزهت آئین کنار تال رانا ساگر از نزول همایون روکش قصور جنت گردید - و همانروز بنابر پیروي روش جد بزرگوار پیاده بروضهٔ شریفهٔ حضرت خواجه معین الملة و الحق و الدین نور الله مرقده توجه فرموده آداب زیارت و وظایف این مقام که عبارت است از اعطاء صلاة و صدقات و نذور بجا آوردند - چون نذر نموده بودند که بعد از فتح رانا مسجدی رفیع اساس درخور این روضهٔ متبرکه بنا نهند - و درین مدت از عدم مساعدت روزگار فرصت نیافتند - بنابرین درینولا که کریاس سپهر اساس دولت جاوید قرین از پرتو اقبال آن حضرت استحکام بنیاد

چرخ برین یافت - حکم به بنای مسجد عالي بنیاد از سنگ مرمر بدرجهٔ نفاذ رسید - و صوبهٔ اجمیر در جاگیر مهابتخان قرار پذیر گردید - در اثناء راه جمیع بندها مثل خان عالم و مظفر خان معموري و بهادر خان اوزبک و راجه جی سنگه و انبي رای. و راجه بهارت و سید بهوه و غیر آنها در هر منزل خود را بسعادت ملازمت رسانیده کامیاب دولت صورت و معني مي گشتند *

ورود موکب مسعود شاه بلند اقبال قرین دولت و سعادت بظاهر دارالخلافهٔ اکبر آباد . و انداختن پرتو نزول بر باغ دهره

آنانکه به نیروی سعادت ازل آورد در روزی خانهٔ روز نخست از دولتی بزرگ بهره مند شده اند - و از یاوریٔ بخت خداداد در دار القسمت ازلي بنصابهای کامل و نصیبهای شامل کامیاب گشته - اگر چند روزی بنابر مقتضای ارادهٔ قضا و حکم مصلحت تقدیر حجاب تعویق سنگ راه مراد آمده مانع تاخیر و باعث سد باب ایشان گردد - لیکن باندک روزگاری و کمتر وصتی روزی در آید که آن حجاب بسر خویش از پیش برخیزد - و آن دولت روزی شده بپای خود استقبال بخت آن خداوندان اقبال مادرزاد نماید - بدآنسان که فتح و کسر بر عسکر آن سرور بحسب اختلاف اوقات طاري گشته بسی امر ناملایم سد باب مقصد عالي گردید - و از بدهنجاریهای روزگار قضایای ناشایسته صورت بسته یساقهای شاق و ترددهای دشوار پیش وقت آمد - اما الحمد لله که آخرکار بی پایمردیٔ سعي و دستیاریٔ طلب بر وفق مدعا و حسب استدعا شاهد مطلب در کنار و بر آرزو آمده

نقد تمنای دیرینه در جیب و دامن نیاز دست قدرت ریخت - و کار و بار دین و دولت بوجود گرامی رونق و رواج تازه یافته کارخانهٔ جهان را زیب و زینت بی اندازه پدید آمد - و ساکنان ربع مسکون با کام دل سایه نشین ظلال عدل و احسان این بلند اقبال گردیده از فرط داد و دهش گیتی بمراد خاطر رسیدند - امید که تا بقای جهان و جهانیان

* بیت *

درگهش کعبه صفت قبله‌گه عالم باد
کشت امید جهان از کف او خرم باد

مجملا بتاریخ شب پنجشنبه چهاردهم بهمن ماه مطابق بیست و ششم جمادي الاولی سنه هزار و سي و هفت ورود موکب مسعود بساحت بهشت فسحت باغ دهره که از پرتو انتساب بحضرت جنت مکاني نورالدین محمد جهانگیر بادشاه طاب ثراه بنور منزل موسوم است اتفاق افتاده مژدهٔ وصول این عید قدوم مسرت لزوم سامعه افروز عموم مردم آن مرز و بوم گردید - خورد و بزرگ و اسافل و اعالي از اهالي دارالخلافهٔ علیا و نواحي و حوالي آن بر سبیل مژدگاني ورود اقدس باندازهٔ دسترس سرگرم جانفشاني شده استقبال موکب اقبال نمودند - و قاسم خان حارس قلعه و خزاین علی الفور بر سبیل پذیره آمده از دریافت ملازمت و شرف زمین بوس درگاه سعادت در جهاني اندوخت - و بامداد روز پنجشنبه مذکور موکب منصور که همواره بامداد آسماني قرین سعادت یزداني است متوجه قرارگاه سریر خلافت ابدي گشت - و بادشاه دین و دنیا پناه همعنان بخت و همرکاب اقبال بآئینی که در خورد والا خداوندان این دودمان جاوید توامان باشد فیل سوار داخل عرصهٔ دارالخلافهٔ گیتي مدار شده همه راه سرافرازان در رکاب برکت نصاب پیاده و سران در اطراف

بدین آئین رو براه نهاده - ملاءاعلی بهمدستی کف الخضیب دست بدعای دوام عمر و دولت ابد منتها کشاده - و نظارگیان عالم بالا از منافر هفت طبقهٔ گردون محو تماشا افتاده حیران آن کوکبه و دبدبهٔ عزت بودند - از باغ نور منزل تا هنگام نزول در دربار دولتخانهٔ سپهر نشانهٔ ایام بادشاهزادگی از هر دو سو بحرین کف در بار چون سحاب گهر ریز بر اهل کوی و بازار کشوده بسر پنجهٔ زرفشان چون شاخ شگوفه روی زمین را در افشان سیم و زر گرفتند - و باین روش نمایان و آئین شایان ظل ظلیل‌نزول فرخنده بر ساحت سعادت منزل مذکور گسترده بنابر آنکه تا ساعت مختار مسعود بجهت جلوس همایون بر سریر خلافت ابد مقرون دوازده روز درمیان بود در همان دارالبرکت اقامت نمودند *

انعقاد انجمن جلوس همایون خدیو زمین و زمان ثانی صاحبقران حضرت شاه جهان بادشاه غازی در دارالخلافهٔ اکبرآباد سعادت بنیاد

بمقتضای حکمت کامله سنت الٓهی بر آن رفته و مجاری عادت الله برین جاری گشته که در خلال هر صد سال که اساس مبانی دین و دول اندراس پذیرفته خلل در نظام امور عظام و انتظام سلسلهٔ نظام دارالسلطنت آدم در مشیمهٔ مشیت بر وجه اتم صورت بندد - هر آئینه در آنحال زمینیانرا در کنف حمایت و کهف رعایت آسمان تمیکنی جای دهد - که بشایستگی تمام لیاقت مرتبهٔ جا نشینی نایبان مناب جناب رسالت مرتبت صلی الله علیه وسلم و صحبه داشته باشد - و بفضل الطاف عام حضرت باری که دربارهٔ اهل روزگار خاص گشته سلطان دیندار عدالت شعار بر روی کار

آرد - که روی زمین را بزیور عدل و احسان آراسته طرح انصاف پروري نهد و دادداد گستري دهد - آری نسخه پیرائيِ کتاب عالم که بهین صحیفهٔ صنع الٰهي است و منشاء دقایق نامتناهي - از یمن همت فرمانرواي سر انجام پذیرد - که خط بینش کارنامهٔ اقبال باشد و جوهر تیغش سر مشق فیروزی - و نقش نگینش دیباچهٔ اجلال و خطوط دستش نسخهٔ بهروزي - پنجهٔ خورشید نزد شکوه بالا دستش پشت دست بر زمین گذارد - و سپهر درین پیش کوکبهٔ قدرش از هلال انگشت زینهار بر آرد * * بیت *

ازو گردد درین فیروزه گلشن * چراغ طالـع فرخنـده روشن

چون ذات فرخنده صفات این بادشاه سکندر آئین که سعادت آئینه دار بخت اوست مرآت این اوصاف بود - در مبادئِ حال دقایق جهانباني از خط ناصیهٔ او نمایش مي پذیرفت - و در آغاز کار آثار کارداني از لوح پیشانيِ او ظهور مي یافت - و از روی او مي بارید که این ابر نیسان کرم چمنستان شهریاري را طراوت خواهد بخشید - و از جبهه او روشن مي شد که این اختر اوج اقبال آفتاب سپهر جهانداري خواهد بود - اختر شناسان کامل نظر از زائچهٔ طالع همایونش که عنوان نامهٔ سعادت است احکام گیتي ستاني فرا مي گرفتند - و روشن ضمیران نیکو خیال از آئینه بخت والایش که آئینهٔ رونمای شاهد دولت است صورت امل و اماني مشاهده میکردند - لا جرم فرخنده روزی که روزگار در آرزوی آن شبها بروز مي آورد جلوه گر شد - و خجسته صبحی که چشم آفتاب از شوق آن هوس مي پخت بردمید - امیدی که اختر فرخنده فالي آرزوی آنرا شگون مي دانست بر آمد - و مرادی که بخت اقبال فال تمنای آن مي زد بحصول پیوست - یعني طرازندهٔ اورنگ اقبال فرازندهٔ اکلیل اجلال عزیز کردهٔ حضرت عزت برگزیدهٔ عنایت آن حضرت سرمایهٔ آرایش جهان و جهانیان باعث امن

و امان زمین و زمانیان مظهر فضل عمیم ربانی ظل ظلیل جناب سبحانی بادشاه دیندار دین پرور شهنشاه داد ده داد گستر اوج ده کوکب نیک اختران شاه جهان ثانی صاحبقران بیست و پنجم بهمن ماه آلهی مطابق هفتم جمادي الثاني سنه هزار و سي و هفت هجري در روز سعادت افروز دوشنبه که از فیض ورود معنی بیت رسالت در غزل هفت بیتی هفته شایسته انتخاب گردیده - و از یمن ظهور خاتم انبیا بهزاران دست سعادت انگشت نما گشته - بعد از گذشتن سه و نیم گهری که بحساب دقیقه سنجان ساعت شناس یکساعت و بیست و چهار دقیقه باشد - بطالع فرخنده فال و ساعت سعادت سگال از منزلی که در ایام شاهزادگی از اقامت آن والا اختر اوج شاهنشاهي رشک فرمای منزل قمر بود - بتائید آسمانی و کوکبهٔ صاحبقرانی بر کرهٔ فلک رفتار سوار گشته و خانهٔ زین را مانند خانهٔ طالع سعادت آمود ساخته - بخت کمر پرستاري بر میان بسته در پیش - و دولت غاشیهٔ فرمانبرداري بر دوش گرفته در پس - تیغ گذاران صاحب جوهر تیغ مانند در یمین - و نامداران والا گوهر خانم کردار در یسار - در دولتخانهٔ ارگ دار الخلافهٔ اکبر آباد که چون قلعهٔ بی در سپهر اوج گرای گردیده و بروج ثابتش باوج فلک ثوابت رسیده - مانند معني در شاه بیت و خورشید در بیت الشرف نزول فرموده - و در فرخنده ساعتی که سرمایهٔ سعادت روز افزون و پیرایهٔ بخت همایون بود *

* بیت *

ساعتی آنچنان همایون فال * که سعادت ازو شگون بر گیرد

کلاه سروري را که جوهر انجم در ترصیع او بکار رفته بود همسري بخشیده - و قبای خسروي را که اطلس سپهر والا استر او گشته بود - تن بهم آغوشي داده کمر لعل طراز را که از منطقهٔ آفتاب گرد مي برد بر میان بسته -

تیغ گوهر نگار را که نقد فیروزي در قبضه داشت دستگیري کرده پای سعادت پیرای بر سریر سپهر نظیر گذاشت - و با طالع تیموري و تخت بابري بر فراز تخت دولت اکبري بر آمده دامن امید خلایق را از گوهر مقصود لبریز ساخت - تخت بر مسند کامگاري چرا مربع نه نشیند که نقش مدعایش درست نشسته - و تاج سر مفاخرت چرا باوج نرساند که از فرط سعادت سرآمد گردیده * مصراع *

تاج گو بر خود بناز و تخت گو بر خود ببال

سپاس جهان خدای را که سرانجام حرف تخت بر کرسي نشست و سخن افسر بالا شد - پایهٔ سریر بر آسمان رسید و درجهٔ اکلیل بالا گشت - تاج را از تفاخر سر بآسمان فرود نمي آمد - و تخت را از شادماني پا بر زمین نمي رسید - پایهٔ اورنگ از کرسي گذشت و کوکبهٔ دیهیم باکلیل رسید - چون آن والا پایه بر تخت خسروي آرمید چتر همایون سایه بر گرد سرش گردید - چتر زرین خورشید وار از شادي بچرخ آمد و از بلندي کوکبه سر باوج سپهر سود - تعالی الله فرخنده چتري که از یمن سعادت گرد سر آفتاب گردیده و هالهٔ ماه را در دایرهٔ خجالت کشیده - ریسمانهای زر نار از وی چون خطوط شعاعي از جرم خورشید نمودار - و عقدهای گوهرنگار ازو چون رشتهای باران از گل ابر آشکار - سحابیست که لولو مي بارد و سپهریست که انجم مي نگارد - نی نی غلط گفتم فلک تدویر قمر است که حایل سعادات جاوداني گردیده - یا مردمک چشم اهل نظر است که فروغ انوار الٓهي گزیده - چرا از والا گوهران بر سر نیاید که پیوند بیاقوت و گوهر کرده - و چگونه سر بآسمان نساید که سایه داري آفتاب سر کرده - پنداري گرد نامهٔ فیض است که سعادت گم گشته را پیدا ساخته - گوئي گرداب نور است که بر سر دریای فیض طرح اقامت انداخته *

* مثنوي *

سایهٔ حق کرده جا در سایه اش * زآن بود نور سعادت پایه اش
بر سر شاهنشه از حسن قبول * چون گل ابر است بر فرق رسول

بالجمله چون آن خسرو والا منش بر اورنگ کامراني نشست و بمدعا فهمي آمال و اماني پیوست - خاتم را فر سلیماني دست داد و قلم را بار نامه در سر افتاد - خطبه بلند آوازگي یافت و سکه نام بردار شهرت گردید - تیغ گوهر مقصود در مشت گرفت - کوس از شادی در پوست نگنجید - علم نشان بلند بختي یافت - کمان سرمایهٔ فتح در قبضه آورد - تیر پی بسهم السعادت برد - سلطنت را دولت قوي گشت - اقبال را بخت جوان گردید - آسمان زمین بوس شکر بجا آورد - و روزگار فال نیک روزي زد - فتنه از شرم سر تا پا غرق عرق گردید - بیداد داد شرمساري داد - ارباب تیغ و قلم زبان به تهنیت جوهر نگار و گوهر نثار ساختند - و اصحاب دولت و حشم در ادای مبارکباد طرح سعادت سگالي و فرخنده فالي انداختند - مقارن جلوس همایون اول خطیب فصیح زبان از مراتب حمد الهي و نعت حضرت رسالت پناهي صلوات الله وسلامه علیه مدارج منبر را بلند پایه گردانید - و بعد آن بادای محامد سلاطین این دودمان والا که شخص دولت را بمنزلهٔ حواس عشره اند پرداخته از بهر آرایش نظم اقبال اسم سامي صاحبقران اول را مطلع و نام نامي صاحب قران ثاني را حسن مطلع گردانید - و بنابر رسم معهود بهنگام ذکر اسم هر یکی از بزرگان این بادشاه بزرگ منش بعطای خلعتي گرانمایه بشرف جاوداني مخصوص گشته - چون از فیض القاب همایون و ذکر نام نامي حضرت سلیمان مقامي بعنوان شاهجهان بادشاه غازي سلمه الله و ابقاه که مجموع این عبارت وافي بشارت را در عهد فطرت محاسبان دیوان قضا و قدر با عدد کریمهٔ

انی جاعل فی الارض خلیفه برابر گرفته اند - دقایق فصاحت را به نهایت درجهٔ بلاغت رسانیده زبانرا موج چشمهٔ آبحیات ساخت - بتشریف خلعت فاخرهٔ زرنگار که از همه گرانمایه تر و پیرایهٔ روزگار بود والا پایه گردیده - بر سر ذکر نام مبارک آنقدر خوانهای زرین و مالا مال از انواع زر و گوهر نثار شد - که صفحه روی زمین زر اندود و گوهر آمود گسته روکش چرخ برین افتاد - همدرین ساعت مسعود چهرهٔ زر از سکهٔ مبارک که متن یک روی آن بکلمتین طیبین و حواشی باسماء سامیهٔ چهار یار با صفا نور و ضیا اندوخته و روی دیگر از نام نامی و القاب گرامی آنحضرت زیور یافته رشک افزای مهر انور شد - زر گرد نامش گردید و نقش سکه بر خود بالید - درهم که از گمنامی دُرهم بود از نام همایونش خود را گرد آورد - و دینارکه از سر گردانی دلتنگ شده بود از سکهٔ والایش سرخط دولت یافت - سیم را سفید بختی حاصل آمد - و زر را سرخ روئی دست داد - درست مغربی خورشید از شوق سکه‌اش بیتاب گردید - و دینار ناقص عیار ماه از ورِ نامش شکستهٔ خود را درست ساخت - اگر اهل نظر سیم و زر را از شرف نام همایونش نرگس وار بدیده جا دهند محل نظر نیست - و اگر اهل سخن رقم سکه را از فر این اسم خجسته سوسن کردار بر زبان نقش کنند جای سخن نیست - کنیت آن سرور ابوالمظفر و لقب فرخنده شهاب الدین محمد صاحب قران ثانی ازآن مقرر شده که تیغ جهاد آن بادشاه سلیمان دستگاه دیو فتنه و فساد از روی زمین رانده - و باوجود مشابهت و مناسبت اوضاع و اطوار پسندیدهٔ آن برگزیده بحضرت صاحبقران اعظم بینات لفظ صاحبقران که سه صد و شصت و پنج است با حروف شاه جهان مساوی آمده - جمهور انام از خواص و عوام مراسم مبارکباد و تهنیت و دعای ازدیاد عمر و دولت بجا آوردند - شعرای بلاغت دثار قصاید رنگین و تواریخ

بدایع آئین بجهت تعین وقت آن در رشتهٔ نظم انتظام داده بعرض رسانیدند - از جمله حکیم رکنای کاشي مسیح تخلص این تاریخ بسمع عالي رسانیده از انواع عنایات صورئ خدیو صورت و معني برخورداري یافت * * ابیات *

بادشـــاه زمـــانه شاهجهـــان خـــرم و شاد و کامـــران باشـــد
حکـــم او بر خـــلایـــق عـــالـــم همچو حکم [1] [خدا] روان باشـــد
سهر سال جلـــوس شـــه گفتـــم در جهـــان باد تا جهـــان باشـــد

و همچنین سعیدای گیلاني مخاطب به بی بدل خان که در انواع صنایع و اصناف هنر بی بدل روزگار است این تاریخ بدیع یافته * * مصرع *

جلوس شاهجهان داده زیب ملت و دین

و زینت شرع و خدا حق بحقدار داد نیز باین تاریخ موافق آمده - نوئینان دولت از نواختن گورکه و تبیره و امثال آن خم روئین و طاس سیمین سپهر را پر طنین ساختند - و رامشگران و سرود سرایان نیز بآهنگ ساز عیش نوای عشرت بر وفق مقتضای وقت و حق مقام راست کردند - در آن نو روز بهروزي و عید فیروزي عالمیان بجهت بهجت جلوس اقدس جشني نو آئین و بزمی نگارین صورت آراستگي یافت - که تا سرور انجم بر سر چهار پایهٔ انجمن چارم نشسته - و ستارگان و ثوابت سپهر هشتم از عقب آن مثمن پنجره تماشائي و سیارگان ازین هفت منظره نظارگي اند - نظیر این بزم بهشت آئین در جلوس هیچ بادشاه عالیجاه خاصه سلاطین این سلسلهٔ فلک بارگاه که از همگي طبعات اعیان ملوک ماضیه مانند مردم دیده از سایر حواس بر سر آمده اند بنظر در نیامده - از بسط بساط طرب و نشاط عقدهٔ قبض خواطر خورد و بزرگ

---

(۱) ع [قضا] بادشاه نامه - صفحه ۹۵ - جلد اول *

و چین جبین خواص و عوام کشاده گشت - و از ریزه چینی خوان احسان دیده و دست گرسنه چشمان لبریز گوهر و در گردیده - هیچ گسسته امیدی را مقصدی نماند که بحصول نه پیوست * * مثنوي *

در آن جشن فرح بخش طرب خیز [1][همه روی زمین]ع از عیش لبریز
نه تنها ساز عشرت شد نوا ساز که برگ عیش عالم شد خدا ساز
جهـان آنروز داد خـرمي داد ز مادر گوئي آدم خرمي زاد

چون انجمن خاص و عام بانجام رسید پرتو حضور پر نور در حریم حرم سرای خلافت گسترده شبستان سلطنت را نورستان ساختند - نخست مسند آرای خلافت انجمن پیرای مشکوی دولت صفیهٔ وفیه صفات سعیدهٔ حمیده سمات یگانهٔ روزگار برکت لیل و نهار آیهٔ مصحف عز و جلال موجهٔ بحر فر و اقبال مهد علیا ارجمند بانو بیگم مخاطب به ممتاز محل بیگم خوانهای سیم و زر لبالب از لعل و گوهر بدست نیاز بر فرق همایون آن سر کردهٔ بادشاهان افشاندند - آب گوهر از سر آن بحر افضال گذشت و خط پیشانی آن کان لعل اقبال خط یاقوت گشت - چندان مروارید انبار شد که در دریای اخضر فلک گوش ماهي صدف لآلي گشت - چندان لعل بالای هم ریخته شد که کمر جوزا لعل طراز گردید - بعد آن پیشکش نمایان از نفایس و نوادر عدني و معدني و جواهر زواهر عماني و شرایف هندي و ایراني که دیدهٔ روزگار آنچنان ندیده و گوش آسمان نشنیده از نظر انور گذرانیدند - آنگاه بادشاهزادهٔ عالم و عالمیان ولیهٔ نعم جهانیان ملکهٔ معظمه صاحبهٔ مکرمه یکتا گوهر محیط خلافت کبری قرة العین سلطنت عظمی نظر یافتهٔ عنایت بادشاهي عزیز کردهٔ حضرت خلیفهٔ الهي جهان آرا بیگم مخاطب به بیگم صاحب که بافزوني رای و هوش نظر بدیگر شاهزادهای

---

(۱) ع [همانان شد زمین] صفحه ۳۹۶ - حصه اول . منتخب اللباب *

والا نظر که عیون انوار دولت اند بیشتر منظور نظر بادشاه دیده وراند هم بآئین مادر والا فر مهین نثار گوهر زیب و بهین پیشکش نظر فریب بنظر گیتي خداوند در آوردند - و دیگر پردگیان حریم عصمت و عصمتیان پردهٔ عفت باندازهٔ دسترس زر و سیم نثار نموده بجهت ادای مواسم و اوازم مبارکباد پیرامون آن روشن جبین چون هاله گرد ماه حلقه بستند - و بادای دعای مزید دولت جاوید بنیاد پرداخته ازآن مرکز دایرهٔ دولت نوازشها یافتند - و همدرآن محفل والا آن گنج بخش بذل آفرین که خطوط کفش موجهای دریا و عروق دستش رگهای کانست - دو لک مهر و همین قدر روپیه به بانوی حرم‌گاه سلیماني و یک لک مهر و یک لک روپیه به بیگم صاحب و یک لک روپیه بسلطان مراد بخش و موازئ این مبلغ بروشن آرا بیگم و مساوي آن به ثریا بانو بیگم عنایت فرموده - سالیانهٔ مهین بانوی عظمی ممتاز محل ده لک روپیه و سالیانهٔ بادشاهزادهٔ جهان و جهانیان بیگم صاحب شش لک روپیه مقرر نموده - و چهار لک روپیه که برسم انعام شاهزادهای کامگار نامدار سلطان دارا شکوه و شاه شجاع و سلطان اورنگ زیب معین شده بود بنواب مهد علیا سپردند - که چون از دارالسلطنت لاهور رسیده سعادت ملازمت دریابند میان ایشان قسمت نمایند - و هزار روپیه بشاهزادهٔ کلان و هفصد و پنجاه روپیه بشاهزاده محمد شجاع و پانصد روپیه بشاهزاده محمد اورنگ زیب و دویست و پنجاه روپیه بسلطان مراد بخش بعنوان یومیه میداده باشند - امید که جلوس همایون این بادشاه سکندر نشان که باعث آرام زمین و زمان است بر آن مربع نشین سریر سلطنت ربع مسکون مبارک و میمون و خجسته فال و فرخنده شگون و دوران این بادشاه کام بخش کامران مانند ادوار چرخ برین به ثبات و قرار مقرون و بدوام مدار قرین گردد *

حلیهٔ مبارک آنحضرت که ید قدرت بخامهٔ صنع باکمال دقت آن خلق قویم و پیکر مستقیم را بر اجمل صور و احسن تقاویم نقش بسته و ازآنرو نقش مراد ابداع بوجه احسن بر لوحهٔ اختـــراع درست نشسته

چهره پرداز صور موجودات و نقش طراز صفایح کائنات که خامهٔ نیرنگ ساز صنعت تقدیرش بمقتضای قدرت کامله و حکمت بالغه گوناگون اشکال بدیعه در کارگاه ابداع بر لوحهٔ هستي به بهترین وجهی جلوه داده و بر صفحهٔ وجود هر موجود جداگانه نقش مستغني از ادراک بالغ نظران والافطرت به نیکوترین صورتی نگاشته - مفشور خلقت انسان را بطغرای غرای لقد خلقنا الإنسان في احسن تقويم مزین و مطرز ساخت - و ازآنجا که تمامي نقاط و دوایر و خطوط وجود از نوک پرکار کن بر سطوح شهود بحکم فعلی الحکیم لا یخلو عن الحکمت مبني بر مصلحت است - و هیچ لفظ از دایرهٔ صلاح خارج و هیچ خط گرد مرکز بدون کار بعبث دایر نیست - صورت خط و خال جسماني و پیکر هیولاني را بر خصایصی که در ذات هر فردی از افراد بني نوع انسان مضمر و مزمن است مشعر گردانید - بدآنسان که اکابر علما و حکما از چگونگي حالات آثار بر کیفیت احوال اعیان کماینبغي استدلال توانند نمود - و از نیروی شمایل و مخایل ظاهري پی به خصایل باطني توانند برد - بتخصیص در نظر دقایق نگر رموز خوانان علم قیافه و راز دانان فن تشریح بدایع اسرار طبایع که از خصوصیات سیماي انسان چهره نما است - مانند عکس شخص در آب و آئینه ظاهر

تر است - بالجمله درین مقام بیان حلیهٔ مبارک آنحضرت بجهت رفع حرمان نصیبیِ محرومان هفت کشور است از سعادت ادراک لقای انور آن سرور به بیان کیفیت شمایل مخبر آن فرشته محضر خورشید منظر بمقتضای صدق مصدوقهٔ السماع احدی الرویتین - همانا استماع اوصاف نوعی از معاینه است و وجه اثبات دعوی اتصاف آنحضرت بسایر فضایل نفساني و کمالات ملکي و انساني * * شعر *

چون از حلیهٔ شه سخن سر کنم سخن را حلی بند زیور کنم
دهم زیب و آرایش این نکته را طـــرازم سخـــن را ز ســـر تا بپـــا

نخست کلک معني نگار از وصف قامت با سعادت آن حضرت که الف آفتاب دولت و برجسته مصرعهٔ دیوان مکرمت است - و بخت از بالاي او والا گشته و دولت از پهلوی او فیض اندوخته - سخن را از معانيِ والا پایهٔ دو بالا مي بخشد - معتدل بودن آن بر دانش دو بالا اوصاف خجسته دلیل است - سر هوش پرور که در والا شکوهي بر سر آمده و جهانی از سایهٔ آن سر همایون فر در سایهٔ مرحمت الٓهي جا کرده در خردي و بزرگي میانه است - و آن بر بیدار مغزي و پر خردي و اعتدال اخلاق ستوده دلیل است - لوحهٔ پیشانيِ نوراني که سر لوح کتاب نامداري و پیشانيِ روزنامهٔ فرمان گذاري ست - و از روی سهو و خطا نیز روی چین ندیده - شایانيِ کار جهانباني و سزایش شغل گیتي ستاني دارد - و آن بر اندازه سگاليِ انبساط و قاعده دانيِ اختلاط مشعر است - و بر یسار آن دیباچهٔ مجموعهٔ اقبال نزد رستنگاه مو خالیست مشکین که آنرا نقطهٔ خط پیشاني توان گفت - مانند سویدای دل جانب چپ جا ساخته - و چون بلال بحفظ آیات مصحف رویش پرداخته * * بیت *

شهنشه که خیل ملک فوج اوست سپهراست و این نقطه اوج اوست

ابروی عنبر بو که در نیکوئي طاق است و بخوبي شهرهٔ - آفاق - شاه بیتی است که بقلم قدرت بر ورق آفتاب نوشته - و زیبا هلالیست از عنبر سرشته - بسم‌الله سورهٔ فتح است و سرلوح کتاب صنع - نی نی محراب طاعت ارباب قبول است و پیش طاق منظر سعادت و نور - توسط آن در فراخي و کسادگي علامت دولت‌های فراخ و اقبال فراوان است - چشم مردمي گزین که نظر یافتهٔ ناظر حقیقي است و نظر هیچ آفریدهٔ نظیر آن ندیده - در تنگي و فراخي برابر افتاده - و در سیاهي و سفیدي معتدل - دلالت میکند بر علم خدا داد و پاکي نژاد - و مردم چشم که از مفاخرت نظر جز بر نور سیاه نمیکند - قرة العین نور بصر است و نور دیدهٔ اهل نظر - شعار عباسیان گزیده و آئین خلافت اختیار نموده - پیرایه بخش آزرم است و سرمایه دار شرم - و آن دلیل است بر افزوني هنگ و بیشي فرهنگ - و فروغ اندوزي دانش و نگاه افروزي بینش - و بر پشت چشم راست خالیست مشک سگال در نهایت حسن و جمال - همانا سیاهي است برای دفع عین الکمال بر پشت چشم چون مهر نبوت بر پشت نبي صلعم جا کرده - بیني از روی راستي بر چهرهٔ فیض بار چون الف در دل ماه جا ساخته - یا موجی بر چشمهٔ آفتاب برخاسته - زهی انفی که آب روی داده است استواري آن راستي را - نشان جاویدي کردار و پایندگي کار است - و دلیل پیش بیني و خیر اندیسي - پیوسته بدان در زیر چشم چپ خالی گوشتین اتفاق افتاده - بیني اران خال مسک افشان بطلان هیچ نداشتن الف را روشن تر از آفتاب ساخته بر روی روز افکنده - و آن آثار دولت ابدي و امارت اقبال جاوداني است - گوش معني نیوش که صدف لجهٔ معاني و محرم سرگوشي فیض جاوداني است - مانند نظر انور روبروی منظرهٔ عالم عقول عشره دریچهٔ حق جوئي و حقیقت پژوهي

کشودة در خوردي و کلاني بحد اعتدال است - که بقوت حافظه و تیزيِ فهم بر آن استدلال نموده اند - روی دل آرای و عارض و خد آن صورت هیولانيِ فهم و خرد که انوار فر ایزدي ازان فروزانست - در سایر صفات بسیار متوسط و باعتدال گرایندة است - و آن بحکم وجوه و دلایل این فن علامت خصایل حمیدة و شمایل پسندیدة است - لون دسرۀ دور افروز که سر چسمه آبروی نوع بسر است اسمر واقعه شدة - دادسوري و هوش پروري ازان رنگ میدهد - و همرنگيِ قایل انا املح نیز ازین رنگ گل میکند - همانا رنگ مبارکش مایۀ مردمي است که معنيِ آدمیت ازان پدید گسته - و از شرم ملاحتش رنگ بر روی صباحت مهر انور شکسته - دهان گوهر افسان که سر چسمۀ فیض جاوداني و درج جواهر اسرار معاني است - در جنب طیب تبسم و صدق تکلمش شهرت نفحات غنچۀ شیرین تبسم و راستيِ دم صبح دوم حروی است - افواهی معتدلست در تنگي و فراخي و آن دلیل دسان مردانگي و فرزانگي است - لبهای مبارک که از شرم ملاحت تکلم دهان غنچه را از تبسم بسته - و آبحیات از خجلت لفظ روانش تر گسته - در سطبري و باریکي میانه است و ازان دقت فهم و لطافت طبع پدیدار میسود - دندان مبارک که گوهر حریف آب دندان اوست و اختر از جمهور مهر بسندان - مانند مرسلۀ جوزا دور افسان است - و چون رشتۀ لآليِ شاهوار و در آبدار درخشان - رشته اش محل سودای جانها است - و دل عالمی ازین دندان فریفتۀ آن رشک عقد ثریا - در خوردي و بزرگي در نهایت اعتدال و چون گوهران هم سن در نهایت اتفاق و اتصال - این نسان پاک کرداري و راست گفتاریست - آواز معجز ساز در هنگام لطف بجان پروري بلند آوازة است - و در وقت عتاب بجگر شگافي داستان - گاهی به تکلف مهر سامعه را فیضیاب نسیم حیات میسازد -

و گاهی باقتضای قهر پردهٔ گوش را پرنیان شعله پیچ مینماید - گاه از سخط برعد ابر نسبت درست میکند - و گاه از نرمي بزمزمهٔ آب حیوان نسب مي رساند - کلام سلاست نظام آنحضرت مانند سلک مروارید غلطان مسلسل و منتسق الانتظام - و همچنین عبارت تحریر که همانا بمقتضای مؤدای الخط لسان الید گفتار دست و بیان بنانست - تقریر آنحضرت با نهایت بلاغت و سلاست و ایراد صنایع بدایع بري از تکلف و تصنع است - چنانچه اگر بمثل در کلام پارسي نیز اعجاز روا بودی توانستی گفت که از دست خارق عادت است - آن خطه کسای قلمرو فصاحت بیشتر بفارسي تکلم مینماید - و چراغ دل افروز سخن را که فروغ بخش شبستان روح است بآتش فارسي مي افروزد - و بعض اوقات بهندي نژادان که فهم شان فارس جولانگاه فارسي نتواند شد در اثنای حرف بمحاورهٔ هندي تیغ زبان را گوهر آمود میسازد - چون نواب جنت مآب خدیجة الزمانی رقیه سلطان بیگم که در هنگام نوخیزي به پرورش آن زیبا نهال چمنستان بادشاهي از گلشن سعادت گل میچیدند ترکي زبان بودند - و با سایر پرستاران مشکوی والا بزبان ترکي سحر پرداز بیان میگشتند - بنابران آنحضرت از فرط نیوشائي بسیاری از الفاظ این زبان مي فهمند - و بدیدهٔ دل حسن معاني را در جلباب عبارت این کلام مشاهده مي نمایند - و بر نمایش صور بعض مطالب در مرآت الفاظ این زبان توانائي گفتار نیز دارند - اما از ممر قلت استعمال بلکه از رهگذر عدم ذوق بمحاورهٔ این زبان کمتر چاشني پذیر گفتار مي گردند - چه در صغر سن طبع فیض آفرین را که زبان دان سخن است بیاد گرفتن این زبان گرایش نبود - و نواب خدیجة الزماني از افزوني مهر باین مهر سپهر اقبال در آموختن این زبان مبالغه نمی نمودند - وقتی حضرت جنت مکاني از روی طیبت مشکین نفس

گردیده فرمودند - که اگر خطا اندیشی از من بپرسد - که این نافه کشای استعداد چه آهو دارد - خواهم گفت همین که ترکي نمیداند - و با آنکه از قرار واقع درک جواهر الفاظ آن لغت مینمایند کمتر بآن تکلم مي فرمایند - که مبادا از روی قلت ممارست انتظام سلک تسلسل سخن خلل پذیر گردد *

شارب و محاسن آن والا مشرب که پیرایهٔ محاسن صوري و معنوي است - تو گوئي موبمو تفاسیر آیات سورهٔ حسن صورت و لطف سیرت است - که قلم قدرت بخط ریحان بر حواشي صفحهٔ مصحف جمال با کمال آنحضرت نگاشته - دقیقه سنجان موشگاف که در باریک بیني سر موی فرو گذاشت نمي کنند - بر سبیل امارت این معني را مشعر بر اعتدال اخلاق و کمال شعور میدانند - شارب همایون همانا دو مصرعهٔ برجسته است که معانيِ آن از مو باریک تر است - و محاسن اشعاریست که اگر باریک طبعان خواهند یک شعر نمودار آن بیارند زنخ زده باشند - و آن در تنکي و انبوهي و نرمي و درشتي میانه است - حضرت بادشاه اسلام پناه چون یکسر مو در پیرويِ سنت نبوي کوتاهي نمي ورزد - پیوسته شارب را بر سنت صاحب ناموس آلهي قصر میکند - و محاسن را یک قبضه نگاه میدارد - گردن مبارک که ناموس بادشاهي و شغل شاهنشاهي را بگردن گرفته در نهایت فر و کمال و متصف بحسن اعتدال ست - مالک رقاب گردن کشان است و سرور سروران زمان - اگر بادشاهان جهان بگردن باجش آرند بجاست - و اگر خسروان گیهان به نزدش تاج از سر گذارند سزا ست - و این دلیل رسائيِ رای و روشنيِ ضمیر ست - سینهٔ معني خزینه که صدر ارباب قبول است و گنجینهٔ حقایق و معارف عقول - همانا آئینهٔ صفا است و گنجینهٔ مدعا - صندوق اسرار آلهي است و نهانخانهٔ فیض نامتناهي - در سایر صفات متوسط که دلیل توسط اخلاق ست مخلوق شده *

دست بذل پرست که دست نشان ید الله است - و همه چیرش از عالم
بالا دست رو داده - آثار دولت در مشت اوست - و امارات سعادت در
هر انگشت او - بر جمیع ایادي دسترس تمام دارد - و از پنجهٔ آفتاب دست
مي برد - در بذل پیرائي ید بیضا مي نماید - و در فیض گستري ید طولی
دارد - جود را از دستی پیش گرفته که ابر نیسان پیش دست او گردید -
و تیغ را بدستوری در قبضه آورده که زبردستان را پشت دست بر زمین
گذاشته - هم صاحب تیغ است و هم صاحب قلم - و هم خداوند جود
است و هم صاحب کرم - در کوتاهي و درازي میانه است و این علامت
حد وسط است در محامد صفات - و دلالت بر دستگیريِ لطف و دستیاريِ
قهر و داد و ستدی که نه از دست دستان باشد - بحرین کف اشرف که
حاصل بحر و کان به بخشش او کفایت نمي کند - و نقد روزگار را بکفهٔ
همت نمي سنجد - بحر را از رشکش جنون دست داده - و محیط را
از انفعال او کف بر لب آمده - در کشادگي و نرمي معتدل افتاده - و آن
برهان افزونيِ مهر و بلنديِ خرد است - اصابع و انامل آن خداوند جود
کامل و فیض شامل که با پنجهٔ آفتاب همدستي مي کند - و شخص جود
را بمنزله حواس خمسه اند - و دیده امل را شابهٔ پنج گنج - ریاض آمال
و اماني را رگهای ابر و شاخهای آب است از بحر سخاوت بیرون آمده -
و جویهای زر ناب است از چشمهٔ خورشید روان گردیده - سخاوت را پنج
آبست و صبح دولت را خطوط شعاعيِ آفتاب - مخمسی است از دیوان
سخاوت که هر مصراع برجستهٔ آن کار کشای فروبستگان است - و پنج آیهٔ
مصحف جود است که تفسیر هر یک آن هاديِ گمگشتگان حساب -
بخششهای بیحساب با او عقد بسته - و بحر از رشکش سر انگشت موج
در دهان گرفته - در درازي و کوتاهي و نرمي و درشتي و تنگي و سطبري

در کمال اعتدال است - و ازآن شمار تاجوري و جهانگیري میگیرند - و از غرائب اتفاق بر هر یکی از چهار انگشت سوای ابهام که از آنها دور تر افتاده خال فرخنده فال نمود پذیرفته - و این چهار نمونه دلیل تسخیر چهار رکن عالم مي تواند بود - همانا بر هر مصراع رباعي قدرت صاحب دیوان ازل بقلم صنع خویش نقطهٔ انتخاب گذاشته - یا ازین رباعي هر مصراع حکم چهارم مصراع رباعي داشته - هر خالی بخجسته والي انگشت نما گشته - پنداري حساب جهان کشائي بدستور عقد انامل بانگشتان گرفته - مانا بر چهار جوی بهشت سخاوت بلال بصور متنوعه متمثل شده - یا بر هر انگشتی سویدای دلهای اهل نظر جا گرفته - نی نی غلطم از صورت هر انگشت و خال الف و صفر جلوهٔ ظهور گرفته - و این مبنی بر آن ست که دستگاه این بادشاه بمقتضای دولت روز افزون از یکی ده خواهد شد - یا مشعر است بر آنکه این دست در آئین سخاوت از ممر کمال بذل چار دانگ دنیا را معموره نموده چار و ناچار دامان آمال را گوهر آما خواهد ساخت - و بر کفدست فیض سرشت از قلم صنع خطی افتاده که اگر دستخط ایرد پاکش خوانند بجا است - همانا طغرای منشور سعادت است و بسملهٔ سورهٔ کرامت - یا عنوان نامهٔ اقبال است و سطر کارنامهٔ جلال - تعویذ گردن آرزو است و حرز بازوی مراد - برات عمر جاوید است و نقش بقای ابد ۰

پای جهان پیما در نهایت توسط است - و خطوط آن که خط پیشانيِ اقبال است - و سطر کارنامهٔ اجلال نشان بلندیِ پایه است - زهی پای فرخنده که از سر سروران پای کم نمي آرد - و پایگاه او پایهٔ ایست که زیاده ازآن در خیال نیاید - اگر بلند پایه اش خوانند رواست - و اگر سران سر در پای او نهند سزاست - دولت در قدم او بمراد میرسد -

و سعادت بپای بوس او مي شتابد - قلم به طریق وصفش عجز مي پیماید - و معنی در اوصافش بپای قلم مي افتد - بالجمله سراپای آن خلف الصدق آبای علوي و امهات سفلي که مظهر اتم قدرت آفریدگار است در کمال توافق و تناسب اتفاق افتاده - قیاس گرفتن و قرار قدر و مقدار دادن آن یارای ادب آداب دان و حد خرد مرتبه شناس نیست - لاجرم خامهٔ خویشتن کامه زبان گزیده نه بیان این نکته و ایراد همین دقیقه یعني خواص خال مشکین و مسه عنبرین که فی الحقیقت نقطهٔ پای تم الکتاب صنع بر کف پای مبارک آنحضرت افتاده واقع است - بر طبق ختامهٔ مسک ختم سخن نموده سررشتهٔ بیان حلیهٔ مقدس بپایان مي آرد - بی‌مبالغه مشک بوی نسیم خلق او شمیده از ممر پاک اعتقادی به پای مقدس افتاده و بخال مشکین اشتهار یافته - چون بر پای چپ واقع شده دلالت بر یسار میکند - و روی سریر سروري البته از پای فرقد سای صاحب این خال زوکش رفعت چرخ چنبري گردد - آنچه ازین نمودارهای شگرف حیرت افزای والا نظران دقیقه شناس است - و دانشوران سواد اعظم هند که در فن قیافه بصورتی پی بمعني برده‌اند - که هیچ گروهی را از اصناف اینسان دست نداده - فرا گرفته اند پذیرای نگارش گردد حوصلهٔ نامه کوتاهي کند - چند سال پیش از اورنگ طرازيِ این خسرو شیر گیر در نخچیرگاه که مقام عیش و نشاط و محل عشرت و انبساط شیر افگنان بی آهوست - یکی از تجرد منشان روشن ضمیر که فروغ ایزد شناسي از ناصیه اش میتافت - و نور تجلي از جبین بینش مي درخشید - بی دست آویز آشنائی بملازمت این بادشاه بلند اختر رسیده جبهه افروز سعادت گردید - از آنجا که سواد خوان صحیفهٔ غیب بود و اسرار ازلي را از بر کرده - از مطالعهٔ خطوط دست و پای بخت پیرای این والا دستگاه

بلند پایه رشک فرمای درس خوانان دبستان ملاء اعلی گردید - و به نکتهای زرف سواد خوانیِ دست و پای مقدس که چهار کتاب اسرار دولتِ تواند بود نموده بزبان وحي بیان راند - که در اندک روزگاری و کم مایه فرصتی ازین خطوط دیباچهٔ اقبال و ازین سطور مقدمهٔ اجلال جلوه پیرای ظهور گردد - و در دیدهٔ تماشاگران جلوه‌گاه صنع نمود گراید - و فرمانروائیِ سواد اعظم هندوستان که قلمرویست وسعت آمود بر چندین اقلیم اشتمال دارد یک قلم بی انبازیِ دیگری بناصیه سایان این آستان والا باز گردد - و از فر اورنگ نشینیِ آن سرایش گزین تخت روزگار از شادماني بر خود ببالد *

بیان مصارف اوقات سعید و ساعات عمر شریف انتظام بخش سلسلهٔ نظام روزگار و باعث قیام قوایم استقامت لیل و نهار اعني شاه جهان بادشاه غازي

از اوقات فرخنده آیات این گیتي خدیو لختی به پرستش ایزدي و نیایش آلهي که دیباچهٔ کار نامهٔ سعادت جاوداني و بسملهٔ مصحف فیض آسمانیست میگذرد - و برخی باستراحت بدن و نظام امور عالم صغیر که ناگزیر نساء عنصریست - و غرض کلي ازآن نگهداريِ آلت کسب کمالات معنویست بسر میرود - و بهری به نخچیر سازي و صید پردازي که در نظر ظاهر بینان موجب انتعاش طبیعت و انبساط خاطر است - و نزد اصحاب باطن وسیلهٔ صید دلها و ذریعهٔ عبرت نمودارهای شگرف تواند بود بانجام میرسد - و در خواب و خور که شهر نشینان خطهٔ امکان را ازآن گزیر نیست - آن سیر چشم خوان دانشوري و بیدار مغز ملک خرد وري حد اعتدال را

رعایت میفرماید - روشن است که والا نظری که مشاهدهٔ شاهدان جلوه‌گاه صنع ایزدي تواند نمود چگونه خواب را در چشم خود جا دهد - و اگر بقدر یکسر مژگان با خواب گرایش کند چشم دلش همیشه بیدار است - پس نظر باین معني خواب بیدار بخت حکم بیداري دارد - و پیداست که دانش گستری که زله بند نعیم جاوداني تواند گشت چسان اندیشهٔ خورش را با مذاق همت آشنا سازد - و اگر باندازهٔ یکسر دندان بخورش مایل گردد - لب و دهان فطرتش همان ناهار است - پس باعتبار این مقدمه خورش آن چاشني گیر مایدهٔ فیض بی خورشي است - بالجمله اوقات سعادت سمات آن قدسي صفات از آلایش غفلت منزه است - و ساعات فرخي آیات از لوث عطلت مبرا - و اوقات شبانروزي بدین نمط پذیرای قسمت گردیده - که آن سرور نیک اختر چون اختر شب زنده دار قریب بدو ساعت پیش از طلوع فجر از خواب سر میخیزد - و در سحر خیزي بر آفتاب روشن ضمیر سبقت مي جوید - همدرآن وقت که خلاصهٔ ازمنهٔ شبانروزي و منتخب مجموعهٔ ایام و لیالیست و هنگام فیض لا یزالي - وضو را آبی بر روی کار آورده آمادهٔ پرستش معبود حقیقي میگردد - و روی توجه بمسجدی که در خلوتگاه خطهٔ اکبرآباد تعمیر پذیرفته آورده تا رسیدن وقت نماز رو بقبله بر سجادهٔ طاعت مي نشیند - و با هزاران گونه نیاز زانوی ادب نزد ایزد فیاض بر زده هنگام نماز نخست بر سنت قدسي نژادان ادای سنت نموده بگذارش فرض که بر ذمهٔ همت طاعتیان واجب است مي پردازد - بعد از فراغ قیام جمیع ارکان از اوراد گل مي چیند - و بپای مردي نیاز بگلگشت مصلا پرداخته بدسته بندي گلهای ادعیه مي نشیند - و از سبحه سر رشتهٔ مدعا بدست آورده از سجاده پای در جادهٔ مقصود مي نهد - آنگاه آن تقدس نژاد بحرم سرای متوجه شده

آن جلوه‌گاه قدس را رشک بیت المقدس مي سازد - و چون خسرو انجم سر از غرفهٔ خاور بر مي آرد - و پیشگاه آفاق از پرتو فروغ صبح فروغ اندوز مي گردد - از دریچهٔ محاذي دریچهٔ مشرق مشرف بر آب جون سر بر آورده بر آفاقیان معني دو آفتاب و دو مشرق روشن تر از روز میگرداند - و جهانیان در آن عرصه که چون پیشگاه اقبال پیش آن دریچهٔ منظر دولت واقع است - از استحصال کورنش شرف جاوید دریافته جبههٔ سجود بر زمین ادب میگذارند - و ستمدیدگان پریشان احوال بخاطر جمع بی مزاحمت احدی داد خواهي نموده درد دل بعرض مي رسانند - و همدرین فضای عریض بوساطت عارضان لشکر ظفر اثر سپاه ستاره شمار انجم سان معروض نظر انور گشته بشمار در مي آید - و اکثر فیلان مست عربده آئین که از بدمستي آنها حذر نموده بصحن خاص و عام حاضر نمي سازند - درین نسحت گاه از نظر اقدس میگذرند - و بیشتر اوقات جنگ فیل که از تفرجهای بدیع و غریب و تماشای دلپسند خاطر فریب است درین میدانگاه اتفاق مي افتد - و درین روز بنابر چندین وجه علامت قیام قیامت آشکار گشته آشوب عرصهٔ محشر و شور رستخیز بوقوع مي پیوندد - و بکثرت هجوم مردم و انبوه خلقت چنانچه کسی بحال کسی نمي پردازد - و از فرط غریو و غلغله و نفیر و ولوله همانا نفخ صور بعرصهٔ ظهور مي آید - و همدرین محشر عام اکثر اعیان فیلان نامور تنومند را از دنبال اسپان تیز رفتار میدوانند تا در جای که نطع نبرد گسترده اند دستبرد نمایند و خصم را ببازيِ فیل مات سازند - و در جهروکه درشن آنحضرت اکثر دو گهڑي و گاهی باقتضای قلت و کثرت مهمات و کمي و افزونيِ انبساط طبیعت کمتر یا بیشتر مي نشینند - و این طرز بار از مخترعات حضرت عرش آشیاني است - چون این انجمن عام بانجام مي رسد از مطلع جهروکهٔ

والای خاص و عام طلوع فرموده پرتو حضور پرنور بآن فرخنده انجمن
مي اندازند - و آن بارگاهی ست در کمال نمود و شکوه و عظمت - از رفعت
اساس سر بایوان سپهر کشیده - و بر حسب فرمان آن اوج گیر فرمانروائي
پذیرای تعمیر گردیده - تبارک الله ازآن انجمن آسمان نشان دلنشین که
بهشتي محفلی است در غایت توره و توزک و ادب و اندام و اجلال
و اعظام - چنانچه از فرط شکوه و هیبت و وفور شان و شوکت که از در
و دیوار آن پرتو ظهور میدهد بهرام و کیوان دلیر بر زبر آن بلند ایوان گذر
نمي توانند کرد - مجملا آن نشیمن رفعت و انجمن عزت که در اصل
احداث کردهٔ این حضرت است مشتمل است بر چهل ستون در کمال
رفعت و زینت سقف و جدار منقش و مصور بصور گوناگون و نقوش
بوقلمون - و در سه جانب آن محجری که بهندي کٹهره خوانند از سیم ناب
بارتفاع قامت آدم متوسط کشیده - و سه جا راه آمد و شد گذاشته - و بر در
هر کدام حاجبان سراپا مهابت ایستاده هیچ احدی را آن حد نیست که
بی رخصت تصور گذر در خاطرش گذار یابد - درین بارگاه خاص از
امرای عظام گرفته تا دو صدي منصب و اهل خدمت دیگریرا راه
نمي دهند - و در خارج این ایوان ساحتی در کمال فسحت و بر دور
آن کٹهرهٔ از سنگ سرخ بطول پنجاه گز و عرض پانزده گز برنگ پذیرائي
رنگ گشته که مشجر رنگین سخنان در برابر آن رنگ ندارد - و برآن
سائبانهای مخمل و زربفت و مظلهای دیبای زر تار کشیده - و بر سه راه
در آمد این نیز دربانان ایستاده سوای جمعی از ارباب منصب که مراتب
ایشان کمتر از دو صدي باشد و احدیان ترکش بند و برقندازان و بعض مردم
روشناس از تابینان امرا موافق پایگاه خویش قیام مي نمایند - و سایر سپاه
و پیادها و جمیع نوکران امرا در خارج این مي ایستند - و درون کٹهرهٔ نقره

امرای عظام در خور تفاوت درجات و مقدار قرب و منزلت پهلوی ستونهای بارگاه که قرارگاه مقرر ایشانست مي ایستند - و ارباب تصدي مُهمات ملکي و مالي یک بیک مطالب کلي و جزوي بعرض مقدس مي رسانند - و آنحضرت شقوق و اطراف سوال را در حال بخاطر مقدس جا داده جوابهای کافي و شافي که خرد وران دانشور و عملداران دقیق النظر را با کمال تدبر و تفکر و تردد و اندیشهٔ ثانوي بخاطر خطور نکند علی البدیهه در آن قسم انجمن بر طبق سوال مي فرمایند بنحوی که ارباب مهمات در هیچ باب بعرض ثانوي محتاج نمي شوند - و بسیار این معني رو میدهد - که در اثنای عرض مطالب مختلفه بحسب اتفاق در معاملهٔ ضروري مطلبی بخاطر یکی از بندها مي رسد - که از مهم عرض دیگری اهم باشد ناچار بعرض میرساند - و آن حضرت بر طبق مراد و وفق صواب جواب مي فرمایند که هردو را تشفيء خاطر حاصل مي شود - و مجمل ابواب مطالب که بعرض مقدس مي رسد اینست - که از یک طرف بخشیان عظام مراتب ارباب مناصب و مقاصد و مطالب مختلفهٔ ایشان را بعرض مي رسانند - و فرخنده پاسخی که پیرایهٔ حکمت مي باشد مي نیوشند - و در همین موقع جمعی از بندگان سعادت یاب باضافهٔ علم میگردند - و مشتی از والا دستگاهان به پذیرائيء خدمت از هر دست که باشد بشرف اندي انگشت نما مي شوند - و از جانب دیگر میر سامان هرچه مي خواهد بعرض رسانیده سامان مي بخشد - و دیوان بیوتات هر مدعای که دارد معروض داشته دیباچهٔ دیوان سعادت حاصل مي نماید - و هم چنین بخشیان احدیان و میر آتش و اصحاب اشراف منسوبان خود را از نظر اشرف گذرانیده باضافهٔ مرسوم و مشاهره بمنتهای مطلب فایز میگردانند - و برین دستور متصدي خدمت عرض مکرر یاد داشت

مناصب و جاگیرها و برأت نقد و سایر مهمات ابواب المال و ارباب التحاویل
و جمیع احکام مطاعه و امثال اینها را بتکرار عرض اقدس مي نماید -
و بدین قیاس مشرف ارباب وظایف و رواتب حقیقت استحقاق این طبقه
را معروض مي دارد - و احداث وظایف و روزیانه و افزایش مرتبه و مناصب
قرار مي یابد - و همدرین اثناء داروغها و مشرفان اصطبل و فیل خانه
طوایل اسپان و حلقهای فیلان را برسم معتاد هر روزه طویله طویله و حلقه
حلقه بترتیب دفعات در بیرون کٹهرهٔ سرخ بنظر انور در مي آورند - و آن
حضرت بدقت نظر از دور کیفیت فربهي و لاغريِ آنها را ملاحظه فرموده
مطابق ضابطه باز خواستی درمیان مي آرند - و باز خواست زری که
بجهت خوراک دواب از سرکار فیض آثار مي شود بر تقدیر زبوني
و لاغريِ این جانداران از مصنوعات حضرت عرش آشیاني ست - و ازین
باب متصدیان داغ و تصحیحه اسپ و سوار تابینان امرا که تازه بداغ
و تصحیحه رسانیده باشند منظور نظر اشرف مي نمایند - و در عرض این
احوال عرایض صوبه داران و دیوان و بخشي و سایر اصحاب تصدي مهمات
هر صوبه و سرکار با پیشکشهای ایشان دمعرض عرض در مي آید - و بیشتر
عرایض اعیان سلطنت را که اهتمام تمام بشان ایشان با ضرورهٔ کلي بجواب
مضامین عرایض مذکور باشد - خود بدولت باوجود انبوهيِ مردم و کثرت
مشاغل بنظر مطالعه در آورده بی توقف بدستخط خاص جواب مي نویسند -
تا ازآن منشور سعادت و نشرهٔ اقبال که بدآن نیک بختان ارسال مي یابد
اولاد و احفاد ایشان را تا روز نشور سجل اعتبار و افتخار و بار نامهٔ تفاخر
و مباهات در دست باشد - چون مقاصد خواص و عوام درین محفل همایون
بانجاح مقرون میگردد - و جلوس اقدس درین محفل به پنج گهري میکشد -
تشریف اشرف به نشیمن خاص که معروف به غسل خانه است میفرمایند -

و سبب اشتهار این محفل والا باین نام آنست که حضرت عرش آشیاني اکبر بادشاه در خلوت گاهی نزدیک بحرم حریم خلافت غسلی بر مي آوردند - و درین نشیمن جز برخی از مقربان حضرت دیگری را بار نبود - و گاه گاهی دیوان و بخشي نیز برای عرض مطالب راه مي یافتند - و رفته رفته اکثر اعیان دولت درین محفل حاضر شدند - و بمجرد این نسبت این خلوتخانه از آن وقت باز باین نام نامزد شد اوقات عالي درین مهبط انوار و سعادت برین جمله میگذرد - که دیوانیان عظام خلاصهٔ معاملات اعمال محال خالصه و تنخواه طلب جاگیرداران را بعرض اشرف مي رسانند - و همگي بجواب مي رسند - و برخی از معتمدان که خدمت مطالعهٔ عرایض متصدیان خدمات صوبجات و سرکارها بایشان مفوض است - زبدهٔ مضامین آنها را معروض داشته جوابهای مطالب برسالت سرافرازان پایه والای وزارت و وکالت حسب الصدور از موقف خلافت بمنشیان بلاغت نشان ابلاغ مي رود - ایشان بر طبق فرموده فرامین قضا آئین را که متضمن مضامین معهوده است انشا نموده از نظر انور مي گذرانند - و آن حضرت از روی حزم بنظر ملاحظه در آورده اگر از منشي بطریق سهو القلم که لازمهٔ بشریت است خطای سر زده باشد - از سر عنایت بی عتاب و خطاب بشرف حک و اصلاح مي رسانند - آنگاه شاهزادهٔ ولي‌عهد ضمن آن فرامین را بزیور توقیع وقیع خود موشح و مزین مي سازد - و صاحب دیوان کل نیز نشان معرفت خویش در تحت توقیع وقیع ایشان ثبت مي نماید - آنگاه از پرتو نور مهر اوزک[1] اشرف غیرت انوار مهر انور مي گردد - و همدرین نشیمن همایون صدر الصدور سایر نیازمندان و اصحاب حوایج را که در خاص

---

(۱) در بادشاه نامه نوشته که مهر اوزک حوالهٔ نواب ممتاز الزماني بود و در محل سرا فرامین بمهر مي رسید - صفحه ۱۴۸ - جلد اول *

و عام از نظر ارفع نگذشته باشند دفعه دفعه مي گذراند - و فراخور حال و قدر احتیاج و استحقاق هر یک مدد معاش از وظایف و رواتب نقدي و غلات و دههای در بسته عطا مي شود - و برخی را دم نقد از خزاین وزن جیب و کنار آز و نیاز بنقود آمال مالامال میگردد و بعد از فراغ اکثر مطالب مهمات دین و دولت گاهی ترطیب خاطر و تصفیهٔ دماغ باستماع نغمات طیبه و تجلیهٔ مرآت الضیاء نظر انور بتماشای نوادر جواهر نفیسهٔ بحري و کاني مي فرمایند - و چون طبع اقدس آن معمار معمورهٔ قلوب اصحاب دل و باني تعمیر عالم آب و گل بعمارت بسیار مایل است - اکثر احیان امر بوضع اساس بنیانهای غریب و اختراع ابنیهٔ خیر و ابداع بقاع فیض مي نمایند - و در اندک مدتی با زیب و زینت تمام باتمام مي رسانند - چنانچه مشاهده شاهد است و معاینه بتعیین و تبیین نیازمند نیست - که تا غایت در هیچ قرنی از قرون پیشینه این عمارات دلفریب دیدهٔ هیچ بیننده در زیر چرخ برین ندیده - بنابر آنکه این پایه توجه و این مایه دست و دل در صرف زر بیدریغ از دیگران کمتر دست مي دهد - و خصوص این مرتبه دقت نظر و این درجه تصرف طبیعت در فنون و صنایع عمارات بعد ازآن حضرت دیگر بنظر روزگار درنیاید - و ازین گذشته ساعتی رایضان چابک سوار حسب الامر جهانباني در ساحت این بارگاه سلیماني بر بادپایان صرصر تگ صبا رفتار بر مي آیند - و آن پریزاد چهرگان دیوان نژاد را که با براق برق تگ نسبت خویشي دارند - و بر ابرش برق رفتار ابر و باد پای تیز تگ صرصر هزار پایه سبقت و بیشي مي جویند - پري وار به پرواز درآورده در نظر انور سلیمان زمان تعلیم جلوه گري مي‌نمایند - بعد از فراغ این مجلس که بچهار پنج گهري میکشد بخلوتکدهٔ اقدس شاه برج مقدس که مخصوص شاهجهان آباد و لاهور

و اکبر آباد است تحویل مبارک مي فرمایند - و ازآنجا که برج جز جای مهر انور با کواکب سعادت اثر نباشد - درین خلوت کده که بغایت تنگبارست جز شاهزاده‌های والا اختر دیگری جا ندارد - مگر یک دو از مقربان حضرت که بجهت عرض مهمات کلي بطریق ندرت داخل شده لمحهٔ بقدر ضرورت درنگ مي نمایند - درین اوقات با وزیر اعظم اظهار مضمر و مکنون ضمیر انور که اعلان آن در محافل منافيِ مصلحت دولت است - با آن وزیر عطارد تدبیر و مشیر خرد پیر مي فرمایند - و آن کامل خرد را بر خفایای خاطر اشرف اطلاع و اشراف مي دهند - آنگاه در نزدیکی هاي دوپهر محل معلی از سعادت حضور اعلی بحلیهٔ نور ظهور محلی میگردد - و بعد از تناول شیلان خاصه و قیلوله بادای سنن و فرایض ظهر پرداخته بوسیلهٔ جمیلهٔ نواب مهد علیا زنان بی شوی و عجایز بیکس و کوی بانعام نقد و جنس و عطای اراضي مزروعه و قرار وظیفه و روزیانه کامروا میگردند - چنانچه هیچ روزی نیست که دوشیزگان و ارامل که از پریشان روزگاري کسی بخواستگاريِ ایشان رغبت نمي‌کند - خواه از کرایم دودمان کرام- خواه از عفایف احاد عوام - بآن وسیلهٔ ارزاق محتاجان بمعرفت ستي النسا خانم متوسل نشوند - و آن آیهٔ رحمت پروردگار بتجهیز جهیز ایشان بپردازد - و ایشان را از انواع حلی و حلل حتی زیور و زر و گوهر و پیرایهٔ گرانمایه باعلی پایهٔ تمنا برساند - چنانچه مبلغ هاي گرانمند هر روزه باین رهگذر که بهین طریق خیرات و مجاري مبرات است صرف مي شود - و اکثر اوقات متصدیان این خدمت ایشانرا بامثال و اقران ایشان حسب الامر اشرف در سلک ازدواج منتظم میگردانند - بالجمله آنحضرت بعد از نماز عصر باز بغسلخانه تشریف آورده اهل چوکي را تسلیم فور مي فرمایند - و درآن خجسته انجمن که بعد از نماز شام مرتبهٔ فوقانیش از پرتو انوار

شمعهای مرصع لگن کافوري فروغ بخش طارم چهارم است - و مرتبهٔ تحتاني از اشتعال مشاعل زرین وسیمین روی زمین را چون چهرهٔ شب زنده داران نوراني دارد - تا چهار گهرِي بعد از انقضای وقت مغرب اوقات اشرف بکار دین و دنیا صرف مي نمایند - و در عرض این جلوس فرخنده گاهی از راه تحصیل انبساط طبع اقدس و ترطیب دماغ مقدس باستماع نغمات طیبهٔ مطربان هندي و رامسگران عراقي طرب اندوز وسامعه افروز گشته حق التذاذ این حاسهٔ شریفه ادا مي نمایند - و بنابر خواهش طبع مبارک مفش باستماع الحان نغمه پردازان و سرود سرایان این کشور که در واقع نشاط افزا تر و بر سامعهٔ لطیف مزاجان گوارا تر است بیشتر متوجه مي شوند - و راستي سخن و حق مقام آنست که موسیقای هوش ربای این طائفه از راه لطافت طرز و نزاکت روش و وسعت دستگاه نغمه و بر شعبگي طرق داستان و راستي آهنگ و درستي الحان نسبت بموسیقای یونانیان و ایرانیان که در عهد باستان صفاهان درین باب مورد ضرب مثل بود - و درین زمان خراسان بلند آوازه است - از زمین تا آسمان تفاوت دارد - همچنین رامشگران این کشور چه این طبقه در واقع بحسب ریخت ایقاع و اصول و تري نغمه و ترانه با پیچاک و مرغول و ابداع تراکیب خاطر فریب و اندازهای رسای غریب وقصدهای دلپسند وخوشنما و تصرفات زیبا و بجا از ایشان کمال امتیاز دارند - خصوص در فرود آمدن از اوج رفعت صوت و شدت شد که عرب آنرا رفع عقیرة خوانند - بحضیض بلاغت و نرمي مد و بدین دستور توافق و تناسب اصوات چندین قوال هم آواز که همان صوت یک نغمه پرداز است - این امر غریب از خصایص جادو فنان هندي نژاد است - و نیز باعتبار معاني خاطر خواه و دلربا و اداهای نازک و رسا که از زبان معشوق عاشق نما در لباس این گونه نغمه

که هزار یک حق توصیفش درین مقام ادا نشده جلوه می دهد - ربادهای ایشان که از اهل آن لغت اند جز ایشان که ارباب دقایق خصایص هر لغت اند لطف آنرا دیگری در نمي یابد هوش ربا تر مي‌شود - و چون ازین انجمن هم فراغ خاطر رو میدهد نماز عشا بجماعت ادا نموده بمحل تشریف مي برند - و بهنگام آسایش خواه شب خواه روز مجلسیان نصیح بیان خوش تقریر شیرین زبان در پس پردهٔ خوابگاه داستانهای پیشینیان و احوال گذشتگان از روی کتب سیر و تواریخ معتبر مثل قصص انبیا و مقامات اولیا و اطوار ملوک و وزرا و اخلاق حکما و علما و امثال این طایفه که دستور العمل کلي و قانون شافيِ کردار و گفتار ارباب خرد است - و باعث عبرت و خبرت اصحاب بصیرت و بصارت میشود - بسمع شریف آن قبلهٔ مقبلان مي رسانند - پاکیزگیِ طبیعت اشرف بمرتبه ایست که از غایت لطافت غریزي و لطافت طبیعي مساس شی ممسوسهٔ غیر را مکروه مي دارند - و تا ممکن دست همایون بدآن نمي رسانند - و اگر احیاناً مساس واقع شود اگر همه جواهر که لطیف ترین اشیاء است فی الحال دست مي شویند - و میل خاطر همایون بعطریات روح بخش بمثابه ایست که شمه ازآن در حیز بیان نگنجد - و در مجلس خلد طراز پیوسته اقسام عطریات و انواع بخور مهیا و موجود مي باشد - و رخت همایون آن خدیو زمان آنچنان عطر آگین است - که اگر احیانا براهی اتفاق عبور والا افتد - آن شارع رشک افزای عرصهٔ ختن میگردد - و بمددگاريِ نسیم مشام جهانی معطر میشود *

توجه خاطر اشرف در بارهٔ استحکام بنیان معدلت بعایدی است - که باوجود فسحت مملکت هندوستان که سه طرف آن بدریای شور پیوسته در کل ممالک محروسه احدی ارادهٔ ظلم بخود مصمم نمیتواند ساخت - و مهمات روایان صوبجات بمقتضای مزاجدانيِ همایون سر مو بخلاف

عدل نتوانند پرداخت - و اگر احیاناً بی سعادتی بیکی از امور ردیه ارتکاب نماید -او صاحب تائیدی مرتکب ستمی گردد - بمجرد خبر رسیدن حقیقت سزای عمل بکنار خویش می بیند - و اگر در صوبجات بمقتضای عمل ناصواب کسی مستوجب سیاست گردد - تا بعرض مقدس نرسد احدی از متصدیان انجا به سیاست آنکس مبادرت نتواند نمود - این معنی از بس خدا شناسی و خدا آگاهی است - تا بجرم اندک عقوبت بسیار بحال هیچکس عاید نگردد - و کسی که مستحق سیاست نباشد از رهگذر عدم غور بیجرم معذب نشود - اگر احیاناً از سفاکی و ناپاکی سلاطین تراکمه و اتراک در محفل عدالت سرشت مذکور میشود - از آنجا که معدلت و انصاف در طینت مقدس مضمر است - طبیعت اشرف از اصغای آن منغص میگردد - و مکرر بر زبان فیض ترجمان گذشته که پادشاه علی الاطلاق گروه قدسی شکوه سلاطین را بر سایر طبقات انسانی ازآن برگزیده و عنان اقتدار جهان در کف اختیار ایشان سپرده -که جمیع خلایق که ودیعت کبری خالق اند در مهد امن و امان مرفه الحال باشند - بدون نصفت و معدلت ازینها بوجود آمدن سزاوار آن مرتبه والا نیست - و پسندیدهٔ درگاه ایزد تعالی نه - اگر جمیع صفات پسندیده و خصایل برگزیدهٔ آن خداوند علی الاطلاق و خلاصهٔ انفس و آفاق بقید تحریر در آید - سلاطین روزگار و فرماندهان ربع مسکون را در قوانین ملک داری و آئین فرمان گذاری بهین دستور العملی باشد - و هدایت طرازان بچار سوی فیض یزدانی و عنایت سبحانی راه یابند - لیکن خامه را چه یارا که متکفل تسطیر صفات همایون و محامد مناقب معلی تواند شد - لاجرم مجملی ازآن به بیان آمد - امید که قوایم اورنگ خلافت استقامت بنیادش مانند قواعد عدل و قوانین داد محیط ثبات و مرکز درنگ شود - و روزگار دولت باستقرارش بصبح روز نشور پیوند یابد *

طرح اساس و وضع بناء تاریخ سعادت بنیاد شاهجهانی که مبتدا از مبداء بی منتهای جلوس همایون صاحبقران ثانی است امید که بقای بنای آن با قرون روزگار مقرون باد

خردوران بالغ نظر بکار فرمائی فطرت ازل آورد و رهنمائی خاطر الهام پرورد در تسهیل کارها و تحصیل آسانی اعمال که بهمه حساب ناگزیر جهان مجاز و ضرورت عالم صورت است - بدآنگونه استنباط غرایب و ابداع بدایع نموده اند - که بهیچ طریق پی بروشی و راه بهنجاری نتوان برد که پی سپر نظر آن پیش قدمان و طی کردهٔ اندیشهٔ آن پیش آهنگان نشده باشد - از آنجمله وضع بنای تاریخ است که مشخص زمان و مقیاس تقدیر و تعیین مقدار است - چنانچه ضبط مقادیر اعمار و تشخیص وقایع مهمه در خصوص اوقات و همچنین سر انجام جزئیات نظام کل خاصه معاملات و مصالحات و امثال آن بدون این معنی دست نمي دهد - چون وجه حاجت بدآن ازآن ظاهر تر است که بروشنگری تبیین حجت محتاج باشد لاجرم بآن نمي پردازد - و مجملاً معني تاریخ بحسب لغت قرار دادن وقت است - و حد اسم زمانی ست معدود از مبداء معهود تا بوقت مفروض بجهت تعین ازمنه و آوان مابین سابق و لاحق آن - چنانچه مبداء آن موقع سنوح امری عظیم الشان منتشر الذکر مثل ظهور ملتی یا حدوث دولتی یا حربی عظیم و طوفانی عمیم شده باشد - و طریق و وضع آن درمیان اکثر ارباب دول و ملل مختلف اتفاق افتاده - چنانچه بعضی آغاز آن از قیام صاحبدولتی نموده انجام آنرا فرجام روزگار او ساخته اند - و علی هذالقیاس از جلوس دیگری تا وفات او - مثل فارسیان

که تا خاتمهٔ یزدجرد بن شهریار بدین شیوه عمل مي‌نمودند - و ازآنوقت باز تاریخ یزدجردي از هلاک او مسطور است - و نزد اهل کتاب تاریخ یونانیان معتبر است - که بسکندر منسوب است - با آنکه از جلوس اسکندر و فوت او نیز ابتدا نشده - چه بعد از وفات سکندر چار تن از غلامان او مملکت مفتوحهٔ اورا قسمت نموده - و در مبادئ سال سیزدهم از رحلت سکندر از جمله [1] انطیاخوس و سولوقس و بطلیموس و اریداوس چهار غلام سولوقس بعنوان تفرد و تغلب بلاد مشترکه را بدست آورد - و فسحت دستگاه سلطنت او عرض عریضی یافته بر اکثر ملوک عهد غالب آمد - چنانچه به نیخاطور یعني قاهر به یوناني زبان ملقب شده بنابر آنکه استیلای او از امور عظیمه بود ابتدای تفرد او را تاریخ گرفتند - و بتاریخ اسکندري اشتهار یافت - و تواریخ دیگر نیز درمیان جمعی معمولست - مثل تاریخ آدم و طوفان نوح علیه السلام و غرق فرعون و بنای حضرت سلیمان علیه السلام هیکل اورشلیم یعني بیت المقدس و تخریب بخت‌نصر آنرا - و عرب در ایام جاهلیت قدیم از وقایع مشهوره و حروب عظیمه که درمیان ایشان واقع شدی ابتدا مي‌نمودند - چون حبشیان بر یمن استیلا یافته در سالی که بعام الفیل معروف است قصد کعبهٔ معظمه نمودند مبداء آن امر عظیم تاریخ شده - و تا هنگام ابداع هجرت آن تاریخ معمول بود - و هنود بنابر قول ابو ریحان در کتاب تفهیم تواریخ مختلفه دارند - و مشهور درین تاریخ شک کال است یعني زمان شک که ظالمی بوده برین کشور مستولي و از مبداء زمان قتل او این تاریخ معتبر را اعتبار نمودند - و اهل بنگاله بتاریخ لچهمن سین عمل مینمایند - و گجراتیان و دکنیان بتاریخ سالباهن و در اوجین و دهلي

---

[1] انطیاخوس (Antigonus, or Antiochus I), سولوقس (Seleucus), اریداوس Arrhidaeus), بطلیموس (Ptolemy).

تاریخ بکرماجیت معتبر است - مطلب از تطویل این مقدمه آنست که چون در عهد اکبر بادشاه بنابر آنکه د ین کشور تواریخ مختلفه معمول بود - و تاریخ هجرت از مدت امتداد طویل الذیل شده و ضبط آن بر هنود اشکال داشت - لاجرم آنحضرت بجهت آسانی ضبط ایشان خواهش وضع تاریخی نمودند - چون این معنی منافاتی با تاریخ هجري نداشت - چو آن تاریخ مانند دین قویم آنحضرت صلی الله علیه وسلم تا زمان قیامت پایدار و مستدام خواهد بود - لهذا دانسوران عهد مثل علامهٔ دهر امیر فتح الله شیرازي و علامه شیخ ابو الفضل و دیگر خردوران مبداء جلوس آن حضرت تاریخ گرفته بتاریخ آلهي موسوم ساختند - و بنای ادوار آنرا بروش ترک و ایغور بر میدارهای دوازده گذاشته هر سالی را بنام یکی از شهور دوازده گانه شمسي که فارسیان بزبان دري نامیده‌اند موسوم نمودند - چنانچه به بسط تمام در اکبر نامه مشروح است - درینولا که جلوس اقدس این پیکر قدسي بر سریر عرش و کرسي رو نموده و آب و رنگی تازه بر روی کار عالم باز آمده سر تا سر فرسوده رسمهای پاستانی از میان بر افتاده - آن مجدد عالم دین و دول که بمقتضای لطافت طبع عالي و نزاکت منش ارجمند همه چیز را دلآویز خاطر پسند میخواهند بآن کهن وضع ترکانه که پایمال ابتذال و دست فرسودهٔ انتحال است پسند ننموده - چون از راه دینداري تسمیهٔ سنین باسامي مغانه مشهور پارسیان مرضي خاطر عاطر اسلام پرور نبود - لاجرم بتازگي رقم نسخ برآن آئین کشیده بناء ادوار این تاریخ را بر وفق عدد کامل عشره که عقد اول است از عقود اعداد نهادند - چه شرافت این عدد بسیار است و اکثر عظایم امور عالم امکان را حضرت واجب الوجود موافق این عدد کامل نصاب و عقد شرافت انتساب آفریده - مثل عقول عشره و مقولات عشره و حواس ده گانهٔ انساني و امثال اینها - و از همه شریف تر عدد

عزیز کردهای الٰهي و برگزیدهای عواطف نا متناهي یعني این سلسلهٔ دولت و دین که سر حلقهٔ آن صاحبقران نخستین و همین حضرت صاحبقران دومین است - چنانچه بوجود کامل آنحضرت مصداق تلک عشرة کاملة و همعدد عشرهٔ مبشرهٔ اصحاب حضرت خیر البشر شده - اول جمادی الثاني سنه هزار و سي و هفت هجري را مبتدای این تاریخ بی منتها اعتبار نمودند - و قرار دادند که هر ده ساله احوال سعادت مآل در اقبالنامه که حسب الحکم اشرف نگاشتهٔ قلم سخن سنجان بلند قدر مثل وزیر اعظم سعد الله خان و وحید الدوران شیخ حمید گشته - و خامهٔ تقدیر از نام نامیِ آن حضرت بپادشاهنامه تعبیر نموده - در دفتری جداگانه ایراد نمایند - چنانچه بدستور مذکور وقایع هر سال که از سوانح سال دیگر جدا شده یکجا سمت ذکر پذیرفته از آغاز جمادی الثانیه آن سال ابتدا یافته باین عنوان مثلاً معنون و معین گردید - که آغاز سال اول از دور اول - آغاز سال دوم از دور اول - و همچنین تا آخر آن دور که سال دهم است - و برین قیاس دور دوم و ادوار دیگر که نهایت آن آخر زمان و منتهای عدد باد - چون این ضعیف را نظر بر نگارش حقایق احوال آن ملک الملوک ملک خصال بود - و مقصد اصلي جز به تحریر خصوصیات مآثر و مکارم خصوص کارنامهای آن خدیو کامگار که شیخ حمید و عزیزان دیگر متعهد بیان و متکفل اتیان نموداری ازآن شده اند - لاجرم خامهٔ وقایع نگار درین خرد نامهٔ ادب آئین راضي بنگارش ده ده ساله احوال جدا جدا نشده از آغاز جلوس مبارک تا انجام روزگار فیض آثار و خاتمهٔ عهد سعادت مهد آنحضرت یکجا باندازهٔ دسترس پذیرای تحریر ساخت - و بدستور آثار نامهای باستان و تواریخ پیشینیان در معرض بیان خصایص آنحضرت بظهور رسانید *

بیان نخستین امری که ازآن قدوهٔ سلاطین اولی الامر صدور یافت و ذکر ارسال فرامین و احکام قضا نفاذ به سایر اعیان دولت و ولات و حکام هر ولایت

سزاوار مرتبهٔ ظل الٓهي سر افرازی بود که چون بپایهٔ سلطنت رسیده پای بر مدارج رفعت و دولت نامتناهي نهد - هرآئینه پاس حدود و احکام نوامیس الٓهي کماهي حقها بدارد - و حفظ مراتب اوامر و نواهي شریعت حضرت رسالت پناهي صلوات الله و سلامه علیه و علی آله و اصحابه بدآنسان که شاید و باید بجا آرد - چنانچه درین طریقه بنحوی از راه ادب و اندام و طریق تعظیم و احترام درآید - که بهیچ وجه امری از امور که مشعر بل موهم دلیري و گستاخ روئي باشدمازو سر نزند - و ارتکاب شیوهٔ که شبیه بل مشابه به بیروشي و بیطریقي باشد بهیچ باب تجویز ننماید - خصوص قوانین ناپسندیده نما که در ظاهر نظر و بادئ رای اشتباه آن باوضاع و اطوار مبتدعه نکوهیده آئین باشد - تا عموم مردم که در سلوک طریق شریعت و طریقت حقیقت مذهب ملوک میدارند - بدستوری که سابقاً مذکور شد - ببهانهٔ پیروئ ایشان رفته رفته بیراههٔ انحراف پیش نگیرند - چنانچه اکثر انواع بدع در پاستان روزگار بایں نوع ابداع شده - المنة لله تعالی و تقدس که اعلی حضرت ظل سبحاني صاحب قران ثاني از مبداء احوال فرخنده فال تا الحال پیوسته بر وفق احکام کتاب و سنت اطاعت و طاعت پیشه کرده اند - و طریقهٔ متابعت پیروئ حضرت رسول صلی الله علیه و علی آله و صحبه و سلم پیش گرفته درین

باب بمثابهٔ اهتمام دارند - که همدرین روز سعادت افروز که روی سریر شاهنشاهي از پرتو جلوس فرخندهٔ آنسرور زیور فر الٓهي گرفت - نخستین امری که از موقف خلافت پیرایهٔ صدور پذیرفته حلیهٔ نفاذ یافت - نهي سجدهٔ تعظیم است که از عهد حضرت عرش آشیاني مقرر و معهود شده بود - چنانچه هرگاه بندهای درگاه از ادراک سعادت ملازمت امتیاز مي یافتند - یا باحراز نوعی از عنایات سرافراز مي گشتند - از روی تعظیم براه تکریم در آمده سجده بجا مي آوردند - و این دستور تواضع ادر ملل سابقه بمنزلهٔ سلام بود و همدست دستبوس - و سجدهٔ قدوسیان آدم علیه السلام را و سجدهٔ حضرت یعقوب و اولاد امجاد بطریق تعظیم و تکریم حضرت یوسف صدیق را ازین دست بوده - چون فروغ ناصیهٔ رسالت جبهه افروز ظهور گردید - آیتهای سابق صورت نسخ پذیرفت - درینوقت که حضرت شاهنشاهي سایهٔ اقبال بر سر تخت و تاج انداختند - بنابر آنکه از راه کمال تقوی و پرهیزگاري در اکثر امور مباحه نیز نهایت خویشتن داري مي فرمایند - چه جای امور منهیه راضي باین معنی نشده عموم مردم را ازآن ممنوع فرمودند - و شبستان هند را از سرنو به پرتو چراغ شریعت محمدي نور آگین ساخته بجای سجده و زمین بوس چهار تسلیم حکم فرمودند - و پاک گوهران دودهٔ سیادت و منتخبان اهل بیت ناظم دیوان رسالت را و مسند آرایان محفل علم و مرحله پیمایان جادهٔ فضل و پیوند گسلان علایق و درویشان کامل که بپایهٔ حقیقت شناخته اند - از ممر آنکه سزایش تعظیم و شایستگي تکریم دارند ازین دست تواضع که باعث شکسته رنگي شان این طبقه است معاف فرموده مقرر نمودند - که در وقت دریافت ملازمت بسلام نماز ادب را تمام نموده هنگام وداع مصحف اخلاص بر فاتحه ختم نمایند - زهی عنایت ایزدي که ما

مشتی دست خوش حوادث دهر ناپایدار و مفتون آخر الزمان را در عهد
چنین جهانبانی اسلام پرور دیندار دادگر بادشاهی کامل سخا تمام جود
رعیت پرور در عرصهٔ وجود جلوه‌گر نموده - که ورع و پرهیزگاری آن حضرت
درین مرتبه - و سایر مکارم اخلاق در مرتبهٔ که اگر بمثل تا روز شمار بل تا
نقطهٔ آخر این مراتب کیف و کم آن بشمار درآید - عقود انگشتان از عقد آن
بفرساید - و درجات اعداد نامتناهي از فرط تعداد بپایان برسد - هنوز هیچ از
مراتب آن بحساب در نیامده باشد - فحمداً لله ثم حمداً له - و امر
جلیل القدر از موقف خلافت در باب ارسال احکام جهان مطاع باعیان
دولت که دریقولا در صوبجات ولایات دور دست بوده هنوز سعادت حضور
در نیافته بودند عز ورود یافت - و عنوان آنها بطغرای غرای ابو المظفر
شهاب الدین محمد صاحبقران ثاني بادشاه غازي موشح و مزین شده بمهر
اوزک اشرف مختوم و مشرف گردیده - و آن خاتمی ست معظم که
سجده گذاران دولت و اقبال را مهر نماز است - و سپهر فرخیء و فرخندگي
را آفتاب فروغ پرداز - گرداب دریای حشمت و اجلالست و عینک دیدهٔ
دولت و اقبال - خاتم سلیمان زیردست اوست و نگین آفتاب مهر پرست
او - هم صاحب دستگاه است و هم صاحب یسار - بر ابادي دسترس تمام
دارد - امروز دستیکه او دارد ببالا دستي انگشت نماست و چون خورشید
نامور و نور پیرا - چرا دست از پنجهٔ آفتاب نبرد که نام همایون بادشاهي
خط جبین او گشته - و اسم فرخندهٔ شاهنشاهي سر نوشت او گردیده -
چشم بد دور که شخص اقبال را بمثابهٔ چشم است و شاهد منشور را دیدهٔ
سرمه ناک - همانا نقش آن آبحیات است که در سیاهي جا مي کند -
یا کعبه که تن بسیاهي در میدهد - یا نور دیده که بسیاهي در مي آید -
نزش ، او با فرخ فالي درست نشسته - و عکس او بر فرمان مرحمت عنوان

هیکل آیات رحمت گشته - تا بنام جنت مکاني و اسامي هشتگانهٔ اجداد پاک نژاد زینت داشت بنه سپهر در آفاق اوج گرای شهرت بود - و درین ایام که از نام نامي حضرت سلیمان مقامي که بعنایت الهي از روی آثار عظیمه وسط حقیقي آن نگین سعادت قرین شبیه خاتم جم گشته - بانتظام این اسم سامي در سلک اسامي آبای والا گهر مظهر عقول عشره و معني زر ده دهي صورت پذیرفت و خطاب عشره مبشره یافت - و در معنی آفتابی در ده سپهر جلوه‌گر گردیده که نام افلاک که ابای علوي اند روشن کرده است - و در سلسلهٔ مقولات عشره جوهر که مطلب بالذات اوست پدید آمد - و حکم گردید که بر یک روی روپیه و مهر کلمهٔ طیبه که آرایش حاشیهٔ خاطر کامل عیارانست نگارش نمایند - و در حاشیه نام نامي خلفای راشدین که اربعه متناسبهٔ حساب خلافت اند طرازش دهند - و در روی دیگر اسم سامي و القاب نامي پادشاه نامدار آرایش بخشد - زهی فرخنده‌نامی که آسمان بزرش میگیرد و از شادي چون نقش سکه بر خود مي بالد - درست مغربي آفتاب و مهر تمام عیار بدر که سال و ماه در رشتهٔ بروج صرافان قضا و قدر روانست - از رشک یکی قلب و دیگری غیر سال برآمده - سخن در وصف او درست گفته مي آید - و معني در ستایش او تمام عیار گفته میشود - اگر سخنور را چون نام همایون خویش بزر برکشد مي سزد - الحمد لله که زر نیز در عهد مبارکش چاریاري گردیده بکردار قلب سره ارباب قبول بذکر کلمهٔ طیبه و اسامي خلفا مي پردازد - و کیمیا ساز سپهر صنعت اندیش که پیوسته عمل شمسي و قمري در پیش دارد - از تمام عیاري آن زر و سیم مسکوک در حیرت افتاده هر شام و صبح زر و سیم ماه و مهر را در کیسهٔ خود پنهان مي سازد - اشرفي از دام اشرف چندین مایه شرف گرد آورد - و روپیه از القاب اقدس بهزاران سعادت

رو شناس گردید - درست مغربيِ آفتاب چون از شرف سکه محروم است - هر شب مانند زر لیئمان خاک بر سر میکند - و زر تمام عیار ماه چون از نام او مایوس است باوجود تمامي هر ماه گداختن میگیرد *

بالجمله اول فرمان که صدور یافت منشور افتخار ابدي و اعتبار سرمدي یمین الدوله عضد الخلافت آصف خان بود - که از روی عاطفت و عنایت بدستخط خاص که خط آفتاب از رشک آن تافته گردد نگاشته آثار مهرباني را بر روی روز افگندند - و هر سطری از آن فرخنده منشور که نسخهٔ سورهٔ نور بود - سرمه سای چشم اقبال گشته از بهر پرواز مفاخرت آن همای اوج سعادت شاه بالی گردید *

نقل فرمان مذکور

دانای رموز سلطنت عظمیٰ - واقف اسرار خلافت کبریٰ - سر خیل یکرنگان وفادار - سلالهٔ یکجهتان حق گذار - کار فرمای سیف و قلم - مدبر امور عالم - زبدهٔ خوانین عالیشان - قدوهٔ امرای بلند مکان - عضد الخلافت یمین الدوله - عموی بجان برابر آصف خان - در امان حضرت ملک منان بوده بدانند - که در چهارم گهڑي روز مبارک دوشنبه بیست و پنجم بهمن ماه موافق هشتم جمادي الثاني سنه هزار و سي و هفت هجري بمبارکي و فیروزي در دار الخلافت اکبرآباد جلوس میمنت مانوس بر تخت سلطنت و سریر خلافت واقع شده - و بدستوری که معروض داشته بودند لقب را شهاب الدین قرار دادیم - چنانچه نام مبارک مارا بعنوان شهاب الدین صاحب قران ثاني شاهجهان بادشاه غازي درخطبه که درین روز بلند آوازه گردانیدند درج نمودند - و سکه هم بهمین نام مبارک زده شد *

* بیت *

لله الحمد که آن نقش که خاطر میخواست
آمـــد آخـر ز پس پردهٔ تقدیر بـــرون

امیدواریم که الله تعالی بادشاهي کل هندوستان را که بمحض کرم خود بما عنایت نموده بر بادشاه شما و شما که شریک غالب این دولت اید مبارک گرداند - و روز بروز فتوحات تازه و نصرتهای بی اندازه نصیب ما شود - و شما هم بعمر طبعي رسیده از دولت ما دولتهای عظیم یابید *

آنگاه از راه دقیقه سنجیهای قدر شناسي و مرتبه داني القاب هریک از عمدههای دولت و اعیان حضرت را خود بعبارت خاص مقرر فرمودند که منشیان بلاغت نشان در فرامین مطاعه و امثال آن بجنس بنویسند - تا حق مرتبهٔ هر یک از بندهای خاص بموقع خود ادا شده باشد - و ارباب انشا القاب زیاده از قدر و کمتر از پایهٔ همکنان ننویسند - از جمله القاب یمین الدوله بهمین عبارت مقرر شد - اعتضاد خلافت و فرمانروائي - اعتماد سلطنت و کشورکشائي - مص خاتم ابهت و بختیاري - آب گوهر حقیقت و جان سپاري - طراز آستین ابهت و جلال - گوهر سریر دولت و اقبال - مقدمة الجیش معارک جهانستاني - مقدمة العیش کام بخشي و کامراني - مونس وحدت سرای حضور - محرم خاص الخاص سرایر سرور - ذوی الخصایل الرضیه و الشمایل المرضیه - صاحب الکمالات الصوریه و المعنویه - مستشار دولت خاقاني - موتمن بارگاه سلطاني - انجمن آرای محفل انس - صدر نشین بساط قدس - همدم دلکشای مجلس خاص - محرم خلوت سرای وفا و اخلاص - دقیقه یاب سرایر بادشاهي - رمز شناس عالم مزاجداني و آگاهي - مورد الطاف شاهنشاهي - مرجع عواطف ظل آلهي - جوهر مرات حقیقت و وفا - فروغ شمع یکرنگي و صفا -

مشعله افروز فطرت اشراقیان - دانش آموز طبیعت مشائیان - قدوهٔ خوانین بلند مکان - مبارز الملت یمین الدوله آصفخان *

و چون آن عضد الدوله در عهد حضرت جنت مکاني هفت هزاري هفت هزار سوار دو اسپه سه سپه منصب داشت - غایبانه به هزاري ذات و هزار سوار دو اسپه سه اسپه اختصاص بخشیدند *

فهرست اسامئ جمعی از سعادت مندان ارادت کیش که بنابر سلسله جنبانئ دولت جاوداني در رکاب ظفر انتساب این برگزیدهٔ عنایات حضرت ذوالجلال از مبادئ ایام فترت تا هنگام جلوس سریر خلافت مصیر همه جا حاضر بودند

چون این نیک اختران سعادت یار بحکم بهبود جوئي همت والا نهمت و کار طلبئ عقل به اندیش در رکاب سعادت همه جا همراهي گزیده دقائق جانفشاني و سربازي باقصی درجات امکان رسانیده - خاصه آنانکه بکار فرمائي طالع ارجمند و رهنمائي بخت بلند از نقطهٔ اول شاهزادگي تا انجام کار که محیط چرخ دوار بکام اولیای دولت گردید - و از جلوس ابد پیوند پایدار حق بمرکز خود قرار گرفت - پرکار وار پای از سر ساخته در هر مقام گام ثبات و استقرار برجا داشتند - چنانچه از گردشهای نا ملایم روزگار و تقلبات بی پرکار لیل و نهار ملول نگشته کسل و تهاون را سنگ راه نساختند - و از بلندي و پستي مسالک طلب فتور و سستي بخود راه

نداده رخنه در سد روئین رسوخ عزم متین نینداختند - لاجرم امروز بر مطلب خویش فیروز گشته و کار بکام و گردش روزگار بر وفق مرام ایشان شده بمناصب و مراتب والا رسیدند - و صاحب صوبهٔ ولایات گردیده دقایق رتبهٔ قدر و منزلت و درجات رفعت شان و شوکت بعالم بالا رسانیدند - بالجمله اسمای جمعی از اعیان این وفا کیشان بنابر آنکه سرمایهٔ مباهات و افتخار جاودان اولاد ایشان باشد درین فهرست خرد نامهٔ آداب ثبت مي نماید برین موجب *

سید مظفر خان - اسلام خان - وزیر خان - قلیچ خان - بهادر خان روهیله - معتقد خان - صفدر خان - دلاور خان بریج - سردار خان - راجه بیتهلداس کور - یوسف خان تاشکندي - راجه منروپ کچهواهه - میرزا مظفر کرماني - میر شمس - رضا بهادر - جان نثار خان - یکه تاز خان - اخلاص خان - خواجه جهان خوافي - اعتماد خان خواجه سرا احداد خان مهمند - زبردست خان - ترکتاز خان - نوبت خان - رشید خان خواجه سرا - شرزه خان - یکدل خان خواجه سرا *

• الحق این حکایت شناسان سپاس گذار و پرستاران وفا آئین جانسپار استحقاق اینگونه عنایات گوناگون که در حق ایشان بظهور رسیده دارند - و این مایه مرحمت نمایان و این پایه عاطفت بی پایان که در بارهٔ این گروه پا بر جا ثابت قدم که در عرصهٔ جانفشاني و سربازي هیچ جا سرموی پای کم نیاورده اند - بسیار بجا و بغایت بموقع واقع شده - و چگونه چنین نباشد که شاهنشاه حق آگاه وفا طلب حقیقت خواه بمقتضای مرتبهٔ ظل الهي مراتب داد و دهش را بجای رسانیده اند - که بخشش آنحضرت را سبب و موجبی درکار نیست - چه جای آنکه درین مقام این گونه بهانه و دست پیچی که عبارت است از ادای حقوق ثابت قدمان عرصهٔ وفا

و حقیقت و حق شناسان نمک و حق عنایت در دست بود - هرگاه نقد اخلاص درست مرشد پرستی از خلاص آزمون بیغش و خالص برآید - ماگراز پرتو عنایت نمایان چون زر تاب چهرهٔ امید بسرخروئي و رو شناسي جاوید برافروزد بجا - و قدر و مقدار اعتماد و اعتبار وفاداري بمیزان امتحان و اختیار سنجیده آید - اگر از فیض عاطفت سرشار مانند در شاهوار ارجمندي ابد و اعتبار سرمد اندوزد سزا *

فهرست برخی از عنایات بادشاه عالم صورت و معني که در عنفوان جلوس اقدس نسبت بامرای حضور بظهور آمده سوای صوبه‌داران و امثال ایشانکه در دربار جهان مدار حاضر نبودند

خدیو مالک رقاب اعظم سایهٔ پاینده آفریدگار عالم عظم شانه و سلطانه که بنابر اقتضای عنایت ازلي و لطف جبلي بسایر صفات آراسته خلعه بفیض وجود مفیض الجود - امید که از لطف کامل آن حضرت متصف بدوام و خلود نیز گردند - پیوسته بمقتضای ذات کامل صفات در افاضهٔ فیوضات نسبت بفقیر و غني و سایل و مستغني با وسایل و بی وسایل بر یک نسبت و یک حال آمده - درین احیان که جلوس اقدس رو داده وسایل بخشش و بخشایش مهیا و آماده شد - و دست آویز داد و دهش بدست آمد - کف جود مانند درهای خزاین عامره بل ابواب مخازن و معادن کشاده مخزونات کان و مکنونات دریا را نیز بعموم عوام و خواص عطا فرمودند - از جمله امرای عظام را باحداث مناصب و افزایش درجات

آن و خطاب‌های مناسب و خلعت فاخره و سلاح گرانمایه مثل شمشیر و خنجر مرصع و امثال آن و علم نقاره و تومان و طوغ و اسپ با ساخت زرین و فیل با یراق سیمین و انعام نقد و نظایر اینها بتفاوت مراتب کمیت و کیفیت فراخور حال هر یک نواختند - بنابر آنکه تفصیل این مراتب چون بآسانی دست نمی دهد - و ظرف تقریر و تحریر از قرار واقع متحمل آن نمی تواند شد - و مراحم بی پایان که نسبت باحاد سپاه و اکثر خدم و حشم و ارباب استعداد و استحقاق از انعام نقد و اضعاف مراتب بظهور رسیده - آن خود امریست بیرون از احتمال احاطهٔ دایرهٔ امکان - لاجرم درین مقام عنایاتی که نسبت بامرای عظام تا هزاری منصب واقع شده بقید تحریر در آورده باقی را ناچار از قلم می اندازد *

مهابت خان از مرحمت خطاب والای خان خانانی و سپه‌سالاری و خلعت خاص با چار قب طلا دوزی و خنجر مرصع و شمشیر مرصع و علم و نقاره و تومان و طوغ و اسپ خاصه مزین بزین طلا و فیل خاصگی با یراق سیمین و پوشش مخمل زربفت و ماده فیل و چهار لک روپیه نقد و منصب هفت هزاری هفت هزار سوار دو اسپه سه اسپه سرافراز صورت و معنی گشت - خان عالم بخلعت و خنجر مرصع و علم و نقاره و اسپ و فیل و منصب شش هزاری ذات پنج هزار سوار رایت افتخار بر افراشت - قاسم خان بخلعت و خنجر مرصع و علم و نقاره و فیل و منصب پنجهزاری ذات و سوار ازآنجمله دو هزار سوار دو اسپه سه اسپه و تسلیم صوبه داری بنگاله بنازگی اعتبار یافت - لشکر خان بخلعت و خنجر مرصع و علم و نقاره و اسپ و فیل و منصب پنج هزاری ذات [1] [...][2] نوازش

(۱) ن [و سوار و انعام یک لک روپیه] ل

پذیرفت - وزیر خان بعنایت خلعت و خنجر مرصع و علم و نقاره و اسپ
و فیل و منصب پنج هزاري سه هزار سوار و انعام یک لک روپیه مرحمت
پذیر شد - سید مظفر خان بخلعت و خنجر و شمشیر مرصع و نقاره و اسپ
و فیل و منصب چار هزاري ذات و سه هزار سوار و هشتاد هزار روپیه نقد
مدعا در کنار و بر مدعا یافت - و هر کدام از راجه جی سنگه و میرزا خان
بن شاه نواز خان ولد خان خانان عبد الرحیم بمنصب چار هزاري ذات و سه
هزار سوار و خلعت و خنجر مرصع و علم و نقاره و اسپ و فیل بلند پایگي
اندوختند - و بابو خان بریچ بعنایت خلعت و خنجر مرصع و علم و اسپ
و فیل و منصب چار هزاري ذات و دو هزار و پانصد سوار و پنجاه هزار
روپیه نقد کامروائي یافت - راوسور بهوریته زمیندار بیکانیر خلعت و خنجر
مرصع و علم و نقاره و اسپ و فیل و منصب چار هزاري دو هزار و پانصد
سوار - دلیر خان بارهه خلعت و خنجر مرصع و علم و نقاره و فیل
و منصب چهار هزاري ذات و دو هزار و چهار صد سوار - بهادر خان
روهیله خلعت و خنجر مرصع و علم و نقاره و اسپ و فیل و منصب
چهار هزاري ذات و دو هزار سوار و پنجاه هزار روپیه نقد - میرزا مظفر
کرماني خلعت و خنجر مرصع و علم و اسپ و فیل و منصب چهار
هزاري ذات و هزار و پانصد سوار و سي هزار روپیه نقد - راجه بهارت
بندیله خلعت و خنجر مرصع و نقاره و منصب سه هزاري ذات و دو هزار
و پانصد سوار - مصطفی خان ترکمان مخاطب به تردمان خان خلعت
و خنجر مرصع و علم و نقاره و اسپ و منصب سه هزري دو هزار
سوار - سردار خان خلعت و خنجر مرصع و علم و نقاره و اسپ و فیل
و منصب سه هزاري ذات و دو هزار سوار و سي هزار روپیه نقد - بهار سنگه
بندیله خلعت و خنجر مرصع و منصب سه هزاري دو هزار سوار - راجه

بیتهلداس ولد راجه گوپال داس کور از جمله بندهای معتبر جانسپار خلعت و خنجر مرصع و علم و اسپ و فیل و منصب سه هزاري هزار و پانصد سوار و سي هزار روپیه نقد - صفدر خان خلعت و خنجر مرصع و علم و اسپ و فیل و منصب سه هزاري هزار و پانصد سوار و بیست و پنج هزار روپیه نقد - قلیچ خان خلعت و خنجر مرصع و اسپ و علم و فیل و منصب دو هزار و پانصدی هزار و پانصد سوار و بیست و پنج هزار روپیه نقد - سید بهوه مخاطب بدیندار خان خلعت و خنجر مرصع و علم و اسپ و منصب دو هزاري هزار و پانصد سوار - احمد بیگ خان خلعت و اسپ و منصب دو هزاري ذات و هزار پانصد سوار - بابو خان کراني خلعت و خنجر مرصع و منصب دو هزاری هزار و پانصد سوار - مختار خان خلعت و منصب دو هزاري ذات و هزار و دویست سوار - رضا بهادر مخاطب بخدمت پرست خان از جمله غلامان خاصه بعنایت خلعت و خنجر مرصع و اسپ و فیل و بیست هزار روپیه نقد و منصب دو هزاري ذات و هزار و دویست سوار و خدمت والای میر توزکي و مرحمت عصای مرصع انگشت نما گشت - علي قلي درمن بخلعت و علم و منصب دو هزاري هزار و دویست سوار - یوسف محمد خان خلعت و خنجر مرصع و علم و اسپ و فیل و پانزده هزار روپیه نقد و منصب دو هزاري هزار سوار - جان نثار خان خلعت و خنجر مرصع و علم و اسپ و فیل و دوازده هزار روپیه نقد و منصب دو هزاري هزار سوار احداد خان مهمند خلعت و خنجر مرصع و علم و اسپ و فیل و ده هزار روپیه نقد و منصب دو هزاري [1] [ششصد]ع سوار - نور الدین قلي خلعت و منصب دو هزاري [2] [پانصد]ع سوار - ملا خواجه خوافي بخطاب

---

(۱) ع [هشتصد] ل (۲) ع [هفتصد] ل

خواجه جهان خلعت و اسپ و منصب دو هزاري ششصد سوار - اعتماد خان خواجه سرا خلعت و منصب دو هزاري پانصد سوار - سید یعقوب بخاري خلعت و منصب هزار و پانصدي ذات و هزار سوار - ستر سال کچواهه خلعت و علم و منصب هزار و پانصدي ذات و هزار سوار - جگمال راتهور خلعت و منصب هزار و پانصدی ذات و هفتصد سوار - سید عالم بارهه خلعت و منصب هزار و پانصدي ششصد سوار - زبردست خان خلعت و منصب هزار و پانصدي ششصد سوار و هشت هزار روپیه نقد - حیات خان ولد علي خان نزین از بندهای روشناس خلعت و منصب هزار و پانصدي ذات و پانصد سوار و شش هزار روپیه نقد - جهان خان کاکر خلعت و منصب هزار و پانصدي ذات و پانصد سوار و پنج هزار روپیه نقد - نوست خان خلعت و منصب هزار و پانصدي چهار صد سوار و پنج هزار روپیه - یکه تاز خان خلعت و منصب هزار و پانصدي چار صد سوار و پنج هزار روپیه نقد - معز الملک خلعت و منصب هزار و پانصدی ذات و ششصد سوار - هردی رام کچهواهه خلعت و منصب هزار [1] [و پانصدی پانصد سوار][2] ابراهیم حسین مخاطب بمرحمت خان خلعت و منصب هزار و دو صدي پانصد سوار - میرزاخان ولد زین خان کوکه خلعت و منصب هزار و دو صدي ذات و پانصد سوار - عثمان خان خلعت و منصب هزار و دو صدي ششصد سوار - راجه دوارکا داس کچهواهه خلعت و منصب هزاري هشت صد سوار - بهگوان داس خلعت و منصب هزاري ششصد سوار - راجه رامداس خلعت و منصب هزاري ذات و پانصد سوار - کرم الله ولد علي مردان خان بهادر خلعت و منصب هزاري پانصد سوار - مغل خان ولد

(۱) ع [و دو صدي شش صد و پنجاه سوار] ل

زین خان خلعت و منصب هزاري پانصد سوار - اکرام خان ولد اسلام خان شیخ زاده خلعت و منصب هزاری ذات و پانصد سوار - جیت سنگه خلعت و منصب هزاری ذات و پانصد سوار - سزاوار خان ولد لشکر خان خلعت و منصب هزاري پانصد سوار - شادي خان اوزبک خلعت و منصب هزاري چهار صد سوار - خنجر خان چور آقاسي خلعت و منصب هزاري چهار صد سوار - اهتمام خان خلعت و منصب هزاري دو صد و پنجاه سوار و چهار هزار روپیه نقد - شیخ مرید خلعت و منصب هزاری دو صد پنجاه سوار - شیر زاد خویش خان عالم خلعت و منصب هزاري ذات و چهار صد سوار - ترکتاز خان خلعت و منصب هزاري دو صد و پنجاه سوار و چهار هزار روپیه نقد - رشید خان خواجه سرا خلعت و منصب هزاري دو صد سوار و چهار هزار روپیه نقد - بالجمله عنایات آن حضرت که در روز جلوس مبارک نسبت بامرای صدر وقوع یافت بدستور تفصیل مذکور است - و انواع عواطف که بامرای نامور و سایر بندهای رو شناس بعد ازین تاریخ سمت بروز و ظهور خواهد یافت در مقام خود مذکور خواهد شد *

بیان عزل و نصب بعضی از امرای عظام که هنگام جلوس مبارک به نگاهبانيِ صوبجات و فوجداريِ سرکار اشتغال داشتند و برقرار داشتن باقيِ ایشان

جهاندار عدل پرور که از تمیز رای عالم آرای و بصیرت ضمیر گیتي پیرای میزان پله سنج و معیار عیار شناس در دست گرفته پایهٔ مقدار هر

گرانقدر و سبک سنگ می سنجند - و مرتبهٔ هر سره و نا سره از یکدیگر باز میدانند - هم در مبادئ جلوس که در حقیقت خورشید وار پرتو ظل الهي بر روی زمین گستردند - بحکم مقتضای وقت و حال بنابر آنکه پایهٔ قدر بعضی ولات از ولایاتی که آن ولا در عهدهٔ پاسباني داشتند والا تر بود - یا آنکه سر کردن آن خدمت کما ینبغي از دست ایشان بر نمي آمد - یا نظر بدیگر جزئیات امور که متصور ارباب تائید که اصحاب عقل کل اند مي باشد - و عقول ضعیفهٔ سایر احاد الناس بکنه نکتهٔ آن نمي رسد - رقم عزل بر صحیفهٔ احوال برخی از صوبه داران کشیده باقي را گذاشتند - همچنین بعضی از حکام و فوجداران را بتازگي بر نگاهبانئ سرکارها مامور فرموده مابقی را با جمیع منصدیان خدمات صوبجات مثل دیوان و بخشي و سایر عمال اعمال دیواني یک قلم بدستور سابق مقرر داشتند - تا آنگاه که فرصت اقتضا کند - از حساب همه بهمه حساب شمار بر دارند - و بروز نامچهٔ اطوار و اوضاع فرد فرد گذشته استیفای اعمال کلي و جزوئ هریک نمایند - صوبهٔ بهار از تغیر میرزا رستم بخان عالم و صوبهٔ بنگاله از تغیر فدائي خان بقاسم خان که درین آوان بحراست اکبر آباد قیام داشت مرحمت شد - و صوبهٔ کابل و بنگش از تغیر ظفر خان که به نیابت خواجه ابو الحسن پدر خود بپاسبانئ آن حدود مقرر بود به لشکر خان رجوع یافت - و دار الملک دهلي از تغیر مختار خان به قلیج خان باز گشت - اما باقي صوبها باین تفصیل بر امرای عظام بطریق معهود قرار گرفت - صوبهٔ پنجاب و ملتان بدستور سابق بر گماشتگان دستور الاعظم یمین الدوله امین الملة آصف خان مقرر گشت - و بقدر لاهوري برسم انعام بآن خان عالیمقام مرحمت شد - صوبهٔ دکن بخان جهان لودهي و صوبهٔ مالوه بمظفر خان معموري و صوبهٔ کشمیر باعتقاد خان و صوبهٔ اودیسه

بباقر خان و صوبهٔ اله آباد بجهانگیر قلي خان ولد خان اعظم بر قرار ماند -
و چون صوبهٔ ته دسهریار تعلق داشت و بعد از سانحهٔ او چنانچه در آخر دفتر
اول ایام بادشاه زادگي حضرت مذکور گشت میرزا عیسی ترخان را از گجرات
بآن صوب رخصت فرموده بودند بهمان قرار برو مقرر شد - و همچنین صوبهٔ
گجرات که در وقت توجه از جنير بدار الخلافه از تغیر سیف خان
به شیر خان تفویض یافته بود همچنان بحال ماند - اما فوجداري سرکارها
مرزا خان نبیرهٔ خان خانان عبد الرحیم بتقدیم فوجداري سرکار قنوج
اختصاص یافت - دلاور خان بفوجداري سرکار میوات و صفدر خان
بفوجداري سرکار سرونج و سید بهوه بسرکار میان دو آب و ممتاز خان به
مونگیر و جانثار خان بمندسور مامور شدند - اما تفویض خدمات مالي
صوبجات همین که خواجه جهان را خدمت دیواني صوبهٔ احمد آباد
فرمودند - باقي صوبجات و سرکارها چنانچه مذکور شد بهمان مثابه بر
متصدیان سابق مقرر گشت - و آنچه بعد ازین درین باب سانح گردد
بجای خود بر وفق توفیق مدبر و منتشر امور مذکور خواهد شد *

سوانح این احیان بیست و هشتم بهمن ماه الٰهي که چارمین روز جلوس
ابد قرین شهنشاه دین پناه بود - خان زاد خان مهین خلف مهابت خان
خان خانان از دار السلطنت لاهور خود را باستلام رکن و مقام بادشاه اسلام
که قبلهٔ حاجات انام است رسانیده از همه پیشتر احراز این سعادت عظمی
نمود - در همین تاریخ بصوبه داري مالوه و منصب پنج هزاري پنج هزار
سوار و خطاب خان زماني اعتبار گرفت - و بخلعت خاصه و خنجر مرصع
و شمشیر مرصع و انعام یک لک روپیه و مرحمت علم و نقاره سر بلندي
و بلند آوازگي یافته روانهٔ آن صوب شد - و پنجم اسفندار راجه گج سنگه ولد
راجه سورج سنگه که به نسبت خالو زادگي این آبروی آبای علوي و امهات

سفلي او و اولادش درمیان راجها و رایان این سر زمین بل روی زمین تا دور دامان قیامت سربلند خواهد بود - از جودهپور وطن خود رسیده جبین بخت بزمین سائي عتبهٔ سدره مرتبه رسانید - و بمنصب پنج هزاري ذات و سوار و عنایت خلعت خاصه و کمر خنجر مرصع با پهولکتاره و شمشیر مرصع و علم و نقاره و اسپ و فیل سرمایهٔ مزید کامگاري اندوخت - و همدرین روز ارادت خان از لاهور رسیده بملازمت سعادت اندوز گشت - و بعنایت خلعت گرانمایه و خنجر مرصع و شمشیر مرصع و علم و نقاره و اسپ و فیل و تفویض منصب پنج هزاري ذات و خدمت میر بخشیگري سر کام خاطر فیروز گشت - و همچنین مقرب خان و مسیح الزمان بملازمت استسعاد یافتند - چون مقرب خان مشرف بر انجام عمر بود از عنایات صوري خدیو عالم بمرحمت خلعت مشرف و مخلع و از خدمت معاف گشت - و منصب مسیح الزمان سه هزاري ذات و پانصد سوار قرار یافت - چون ابراهیم عادل خان فرمانروای بیجاپور صورت حسن مآل این جلوه پیرای شاهد سلطنت را در آئینهٔ پیش بیني معاینه کرده از خط سیمای این پیر تعلیم خرد آیات بهروزي خوانده بود - برهنموني هدایت این سدهٔ والا را که کعبهٔ سلاطین روزگار است مقام ابراهیم دانسته احرام توجه مي بست - و همواره به تفسیر سورهٔ اخلاص پرداخته آیات عقیدت مندي را بظهور مي آورد - درینولا که بعالم بقا شتافت و خبر آن جهاني شدن او بمسامع علیه در جنیر رسید - لاجرم بنابر اداى حقوق ارادت و اخلاص او و اظهار کمال عنایت نسبت به محمد عادل خان پسرش مفخر سادات عظام میر عبد السلام مخاطب باختصاص خان را به تفقد و دلجوئي او ارسال داشته بودند - عادل خان در برابر این مایه عنایت کبری نهایت تعظیم و تکریم آن رسول عظیم القدر بجا آورده پیشکشی گرانمند از انواع نفایس

جواهر وغيره سامان نموده بپايهٔ سرير آسمان نظير ارسال داشت - و آن سيد جَليل النسب بر سبيل تعجيل معاودت نموده درين روز از ملازمت سعادت اندوز گشت - و پيشکش مذکور را از نظر اشرف گذرانيده بمنصب چهار هزاري دو هزار سوار و خدمت بخشي گيري دوم و عرض مکرر و مرحمت خلعت و خنجر مرصع و علم و نقاره و اسپ و فيل و قلم و دوات مرصع و خطاب اسلام خان از سر نو مفتخر و مامور شد - چون بعرض مقدس رسيد که رانا کرن آنجهاني شد - و جگت سنگه پسرش از مدتها در دکن و کشمير ملازم رکاب ظفر انتساب بود - و فروغ اطاعت و ارادت از ناصيهٔ اخلاص و اعتقادش پرتو ظهور مي داد - بنابر آن بعنايت آن حضرت از سرنو جبههٔ بختش بداغ عبوديت يعني ٹيکه که بهندي زبان عبارت از قشقهٔ راجگي است زينت پذيرفت - و به تجويز اشرف بر بساط جانشيني پدر تمکن يافته بمنصب پنج هزاري پنج هزار سوار و ساير ولاياتي که در تصرف پدرش بود برو مسلم گشت - و بمرحمت سروپا و گهپوهٔ مرصع و شمشير مرصع و اسپ و فيل که ضميمهٔ مراحم عميمه شده بود مصحوب راجه بير نراين ارسال يافته سرافرازي جاويد پذيرفت *

چهاردهم اسفندار افضل خان که از فضل پروران فضيلت کدهٔ شيراز است - و در هوش گزيني و فنون علوم رسمي از ساير اهل روزگار امتياز تمام دارد - به دارالسلطنت رسيده بمنصب چهار هزاري ذات و دو هزار سوار و خلعت گرانمايه و خنجر مرصع و اسپ و فيل سر افتخار بر افراخت - و از پرتو تفويض مير ساماني بر قرار معهود چهرهٔ اعتبار بر افروخت - و در همين روز راو دودا که از وطن بملازمت شتافته بود بدربار سپهر مدار رسيده چراغ دودهٔ خويش از پرتو نظر عنايت اشرف بتازگي بر افروخت - و بمرحمت خلعت و خنجر مرصع و علم و منصب هزار و پانصدي ذات

وهزار سوار سر بلند گردید - و حسب الالتماس نواب ممتاز الزماني از سر نو رقم عفو بر صحیفهٔ جنایت و جریدهٔ جرم سیف خان کشیده منصب او که چهار هزاري ذات و سوار بود بر قرار ماند - و بیست و چهار هزار روپیه سالیانهٔ حکیم رکنای کاشي متخلص به مسیح مقرر گشت *

استسعاد یافتن شاهزادهای جوان بخت بسعادت ملازمت اشرف و کامگاري پذیرفتن عضد الخلافت آصف خان باین موهبت عظمی در رکاب سعادت آتشسواران عرصهٔ نامداري

ای خوش آنروز که مترصد سالها از محنت انتظار بر آمده دیدهٔ امید بر روی شاهد مقصود باز کند - و حبذا طالع بلند چشم بر راهی که بعد از روزگار بر تمنای خاطر فیروز گشته بدولت دلخواه رسد - مصداق این سیاق انجاح مراد شاهزادهای بلند اختر والا نژاد و کامروائي خان آصف صفات آصف خان است - که عمرها نقد گرامي عمر صرف برآمد این مطلب اعلی و تحصیل این کام نامي نموده بود - و قرنها بدعای شام و سحر این مراد خدا خواه از خدا درخواسته - اتفاقاً در آخر کار مدعای خاطرش بر وفق استدعا بر آمده سهم السعادت دعوتش بر هدف اجابت کارگر آمد - چنانچه همین ولا در دارالسلطنت لاهور آوازهٔ توجه قبلهٔ سعادت و وجه ارادتش یعنی موکب اقبال حضرت ظل آلهي بقرارگاه سریر بادشاهي که آویزهٔ گوش ماه تا بماهي شده بود - گوش زد و هوش ربای او گشت - و از سرنو تارک دولت افراخته و چهرهٔ اقبال بر افروخته در ملازمت

بادشاهزادهای کامگار بآهنگ دریافت سعادت بساط بوس با سایر سپاه
نصرت پناه و جمیع خیل و حشم بتاریخ نوزدهم اسفندار مطابق غرهٔ شهر
رجب سنه هزار و سي و هفت هجري از لاهور روان شده - چون کوکبهٔ
جاه و جلال آن فرخنده کوکب بروج اجلال را در نزدیکیهای دار الخلافه
اتفاق نزول افتاد - و خبر قرب وصال و وصول آن یوسفان کنعان اقبال و قبول
که در مدت دوريِ صوري از ملازمت قبلهٔ حقیقي و خدای مجازي
خویشتن حرمان نصیب و بی شکیب بودند بنواحيِ آن مصر عزت رسید -
حضرت مهد علیا ممتاز الزماني بحکم استیلای شدت اشتیاق که لازمهٔ
بعد عهد فراق و مقتضای قرب مدت وصال است - به نواب قدسیه القاب
بیگم صاحب و نور دیدهٔ خلافت سلطان مراد بخش و دیگر بیگمان عالي
مکانت والا مکان حسب الاجازهٔ سلیمان زمان بقصد استقبال والدین
مکرمین و دریافت لقای فرخندهٔ شاهزادهای همایون قدم عیسی دم
متوجه شدند - و ازآن سو خان جمشید مکان آصف خان در خدمت
شاهزادهای اقبالمند از سرزمین فردوس آئین بهشت آباد که چون
قطعهٔ بهشت سر منزل ارباب عشرت است - پا در رکاب سعادت آورده در
اثنای راه در سراپردهٔ که بجهت این مطلب بر یک سمت جاده ایستاده
نموده بودند - اقتران نجوم سعادت لزوم فلک دولت و اقبال و اجتماع سعود
آسمان جاه و جلال اتفاق افتاد - چون اسباب مواصلت دور افتادگان درآن وقت
مسعود و ساعت سعادت آمود دست بهم داد - شاهزادهٔ عالیمقدار کامگار از
لقای فرخندهٔ آن ولیهٔ عصر که در حقیقت برکت روزگار بودند سعادت
اندوز شده از پرتو ملاقات نیرهٔ برج عصمت و درهٔ فاخرهٔ درج عظمت یعني
همشیرهٔ ستیوه و سایر بیگمان و شاهزاده مراد بخش خاطر افروز گشتند -
و آن حمیده ستیری چند فرشته محضر خصوص ملکهٔ عهد بر مراد خاطر

فیروز شده از ذوق ملاقات اولاد قدسي نژاد و والد والا قدر و والدهٔ ماجده تا بوقت شام خوش وقت و شادکام بوده - چون صدر نشین طارم چارم آهنگ شبستان مغرب نمود - و شاهد زمانه برقع مشک‌فام ظلام بر رو فروهشت - نواب مهد علیا با سایر حجاب گزینان نقاب عصمت مسند نشین عماري‌هاي زرکار و محفه‌های گوهر نگار گشتند - و بدولت سرای خلافت معاودت فرموده برقرار معهود بانوی مشکوی دولت و شمع شب افروز شبستان سلطنت شدند *

روز دیگر که عبارت از پنجشنبه بیستم اسفندار موافق دوم رجب است سایر ارکان دولت و اعیان حضرت از وزرای رفیع مکان و امرای عظیم الشان حسب الحکم باستقبال آن شهسواران عرصهٔ دولت شتافته بعد از دریافت سعادت ملازمت در رکاب دولت روانهٔ درگاه گیتي پناه شدند - و شاهزاده‌های کامگار و سپه‌سالار نامدار بآئین شایان و تورک نمایان داخل دولتخانهٔ دارالخلافه گشته خواستند که سعادت استلام عتبهٔ‌کرسي مرتبه اندوزند - خدایگان عالم و خدیو روزگار مانند آفتاب جهانتاب بدستور هر روز از مشرق جهروکهٔ عام و خاص والا طلوع فرخنده فرموده بتازگي عالم آرا و جهان افروز گشتند - و نخست نخستین گوهر سحاب خلافت کبری گزین نو باوهٔ حدیقهٔ سلطنت عظمی بادشاهزادهٔ نیکو محضر بلند اختر شاهزاده دارا شکوه آداب معهود بجا آورده یکهزار مهر و یکهزار روپیه بعنوان نذر و موازي این مبلغ بطریق تصدق از نظر انور گذرانیدند - بعد ازآن شاهزادهٔ عالي قدر والا مقدار شاه شجاع مراسم کورنش و تسلیم و لوازم تعظیم و تکریم سدهٔ خلافت بتقدیم رسانیده هشت صد و پنجاه مهر و هشت صد و پنجاه روپیه برسم نذر و مساوي مبلغ مذکور بصیغهٔ تصدق پیش کردند - آنگاه شاهزادهٔ والا جاه سراپا خرد بالغ فرهنگ کامل نصاب تام

النصیب سلطان اورنگ زیب از روی کمال ادب اندیشي و سعادت منشي وظایف احترام و اکرام این عالي مقام کما ینبغي بجا آورده هفت صد مهر و هفت صد روپیه بعنوان نذر و موافق این مبلغ باسم تصدق بنظر اقدس درآوردند - چون نظر انور آن منظور انظار عنایت آفریدگار از دیدار شاهزادهای والا مقدار نور افروز گشت - بحکم غلبهٔ افراط محبت و اقتضای استیلای شدت شوق خویشتن داري را درمیانه راه نداده بیخودانه از جا در آمده یک یک را تنگ در آغوش کشیده مدتی مدید از معانقهٔ آن تازه گلهای گلبن امید رایحهٔ مزید حیات جاوید بمشام آرزو میرسانیدند - بعد ازآن دستور أعظم ارسطوی عهد آصف وقت آصف خان مراسم بندگي و لوازم پرستاري زیاده از وظایف معهوده بجا آورده هزار مهر و هزار روپیه بعنوان نذر و موازي این بصیغهٔ تصدق و خوانی مالا مال از اقسام نوادر جواهر برسم نثار از نظر انور گذرانید - شاهنشاه مهربان قدردان از راه جوهر شناسي گوهر کمیاب وفا و جواهر گران قدر حقیقت آن درست ارادت صافي عقیدت را ببالای جهروکهٔ والا که معراج ترقي بخت بلندان و اوج رفعت سعادت مندان است - طلب فرموده بعنایت رخصت قدمبوس اقدس اختصاص دادند - و از روی کمال عنایت و نهایت اعظام و اجلال سر آن سپاه سالار را که سرشار نشهٔ هوا خواهي بود بهر دو دست اقدس برداشته سر بلندي صوري و معنوي بخشیدند - و بمقتضای افراط شفقت و مرحمت قطع نظر از رعایت جانب ظاهر و حفظ مرتبهٔ صورت نموده آن شایستهٔ مراحم بی پایانرا بآغوش نوازش و عاطفت درآوردند - و انواع دل جوئي و تفقدی گونا گون بجا آورده در باب آن خان والا شان مراعات جانب بجای رسید که باعث حیرت نظارگیان شد - پس ازآن بسروپای خاص اختصاص بخشیده آنگاه چارقب مرصع بقیمت یک لک روپیه و خنجر مرصع

با پهولکتارهٔ قیمتي و دو سر اسپ عراقي و عربي مزین بزین و لگام مرصع و فیل خاصه شاه آسن نام که سر حلقهٔ فیلان ایام شاهزادگيْ بوده با ماده فیل محلی بساز نقره و شمشیر با پردلهٔ مرصع بقیمت یک لک روپیه که حضرت جنت مکاني برسم جلدوی فتح دکن بحضرت خلافت منزلت مرحمت فرموده بودند ضمیمهٔ مراحم بادشاهانه شد - و تسلیم منصب هشت هزاري ذات و هشت هزار سوار دو اسپه سه اسپه فرموده صاحب صوبگيِ پنجاب و ملتان بقرار معهود بر آن نامدار مسلم داشتند - و بعنایت علم و نقاره و تومان و طوغ سر افتخارش باوج عیوق بر افراشته بپایهٔ وکالت مطلق که بالا ترین مناصب است و رفیع ترین مراتب سرافراز و ممتاز ساختند - و مهر اوزک که همانا باعتبار نام اکرم و اسم اعظم حضرت سلیمان مکاني هم عصر خاتم معظم سلیماني است - و مدار تنفیذ مناشیر و تمشیت امور کلي و جزوي ملکي و ماليِ این کشور اکبر بدان آصف عهد سپرده بتازگي مرتبه آصفيِ صوري و معنویش بخشیدند - مجملا مراتب عنایت بجای رسانیدند که از مبداء آفرینش تا الحال از هیچ بادشاهی بنسبت به هیچ دولت خواهی خاصه درین دولت کدهٔ همایون بمنصهٔ شهود جلوهٔ نمود ننموده - و سر جملهٔ آن عواطف بیکران اختصاص بخشیدن آن والا جناب است بخطاب عمو که تاج جمیع اسامي و سر همه القاب است - و الحق ازین عنایت خاص نصاب اعظام و اجلال آن عضد الخلافت به نهایت مرتبهٔ کمال رسید و بدین مایهٔ سرشار سرمایهٔ مباهات ابدي و مادهٔ افتخار سرمديِ این سلسله تا روز نشور آماده گردید - بعد آن شایسته خان خلف آن خان منیع مکان سعادت بساط بوس پذیرفته بمنصب پنجهزاري ذات و چهار هزار سوار و عنایت خلعت و خنجر مرصع و شمشیر مرصع و علم و اسپ و فیل بلند آوازگي یافت - آنگاه

صادق خان بمنصب چهار هزاري ذات و سوار و خلعت و خنجر مرصع
و علم اعلام امتياز بر افراشته بعنايت نقاره نوازش پذيرفت - و خواجه
باقي خان مخاطب به شير خواجه بمنصب چهار هزاري ذات و سه هزار
و پانصد سوار و خلعت و خنجر مرصع و علم و نقاره و اسپ و مرحمت
صوبهٔ تته سعادت پذيرگشت - و مير حسام الدين انجو بمنصب سه هزاري
ذات و دو هزار سوار و مرحمت خلعت و خنجر مرصع و اسپ و فيل
و علم تارک افتخار بچرخ دوار رسانيد - و شاه نواز خان ولد ميرزا رستم صفوي
بمنصب سه هزاري هزار و پانصد سوار و عنايت خلعت و خنجر مرصع
و اسپ و علم گران قدري والا مقدار يافت - مير جمله بمنصب سه هزاري
هزار و دويست سوار و عاطفت خلعت و خنجر مرصع و اسپ و علم
ارجمندي ابد و سر بلندي سرمد اندوخت - معتمد خان بمنصب سه
هزاري هشت صد سوار و مرحمت خلعت و اسپ سرافراز شد -
موسويخان بمنصب سه هزاري هفتصد و پنجاه سوار و تفويض منصب
جليل القدر صدارت برقرار معهود فرق عزت بفرقدان افراشت - خواصخان
بمنصب دو هزاري هزار و پانصد سوار و خلعت و اسپ و فيل اختصاص
يافت - مخلص خان بمنصب دو هزاري ذات و سوار و مرحمت خلعت
و خنجر مرصع و اسپ و فيل و علم امتياز پذيرفت - الله ويردي خان
ترکمان مخاطب به معتقد خان بمنصب دو هزاري ذات و سوار و خلعت
و خنجر مرصع و اسپ و فيل سعادت پذير شد - چون مير مکي از قدم
خدمت و صفاى عقيدت دريغرلا بخطاب معتقد خان سرافراز گشته بود
لهذا مشار اليه خطاب الله ويردي خان يافت - آتش خان حبشي بمنصب
دو هزاري ذات و هزار سوار و مرحمت خلعت سربلندي يافت - حکيم
ابو القاسم گيلاني بمنصب دو هزاري ذات و پنجاه سوار و خلعت و خطاب

حکیم الملک و پنجهزار روپیه نقد موسم انعام اکرام پذیرفت - بهاریداس
کچهواهه بمنصب هزار و پانصدي ذات و سوار و مرحمت خلعت و راجه
روز افزون هزار و پانصدي ذات و شش صد سوار و خلعت و حکیم خوشحال
ولد حکیم همام بمنصب هزاري سه صد سوار و راجه گردهر بمنصب هزاري
پانصد سوار و خلعت و میر ظهیر الدین برادر میر میران هزاري ذات و چهار
صد سوار و خلعت و سه هزار روپیه نقد و میرزا شجاع ولد میرزا شاهرخ
هزاري چهار صد سوار و خلعت و شریف خان هزاري ذات و دو صد سوار
و خلعت و فخر الدین احمد هشت صدي سه صد سوار و خلعت و خطاب
تربیت خان و مروت خان ترکمان هفتصدي ذات و دو صد سوار و خلعت
و ملتفت خان ولد ارادت خان شش صدي صد سوار و خلعت سرافرازي
یافتند *

ذکر باقي سوانح این ایام جانسپار خان ترکمان از دکن آمده بدریافت
ملازمت اشرف سعادت دوجهاني اندوخت - و بمنصب چهار هزاري
سه هزار سوار و مرحمت خلعت و کمر خنجر مرصع و اسپ و فیل و علم
و نقاره و صوبه داريِ اله باد لواي اقبال افراخت - راؤ رتن هاده با پسران
و خویشان از وطن خویش رسیده جبههٔ اخلاص را بغبار سجدهٔ آستان آسمان
نشان صندل دولت کشیده بمنصب عاليِ پنجهزاري ذات و سوار و عاطفت
خنجر مرصع و اسپ و فیل و علم و نقاره آوازهٔ عزت و رایت رفعتش
به بلندي گرائید - و در همین روز ارادتخان میر بخشي بسلسله جنبانيِ
اقبال آسماني بدیوانيِ کل که عبارت از وزارت کل ممالک محروسه است
و عنایت خلعت و قلم و دوات مرصع امتیاز تمام پذیرفت - و صادق
خان از تغیر مشار الیه بخدمت میر بخشي و مرحمت خلعت مقرر
گشت *

سرآغاز نوروز و سر سال اول جلوس مبارک که تا قیـــام قیامت به تمکین و استقـــامت قرین و مقرون و از زوال و تزلزل محـــروس و مصـــون باد

سرمایه ده انوار ذرات کائنات و پیرایه بخش حیات اموات عالم نبات نه گهری و سي و شش دقیقه از روز دوشنبه سیردهم رجب سنه هزار و سي و هفت هجري سپري گسته تشریف تحویل اشرف از کاشانهٔ حوت بطرب خانهٔ حمل مبذول داشته بجهت ادای مراسم شادي و مبارکباد سال اول جلوس اقدس خود بنفس نفیس همت بر اهتمام آذین جشن نوروزي گماشت - و بام و در هفت کشور را در پرند زربافت نور کرده آرایش فضای باغ و بستان و تزئین صفحهٔ زمین و زمان را به سبزکاريِ قوای نامیه تفویض نمود - حسب الامر قرة العین نیر اعظم چشم و چراغ دودمان صاحبقران معظم صحن خاص و عام دارالخلافة اکبر آباد از آذین جشن نوروزي سرمایهٔ آرایش روزگار و پیرایهٔ تزئین لیل و نهار آمد - و بارگاه دلبادل که همانا نسخهٔ فلک اطلس است - و بسعي و تلاش سه هزار فراش چابکدست ترفع آن با ضم هزار گونه جر ثقیل و نصب صد منصوبه و حیل دست بهم میدهد بر پای شد - و در سایهٔ آن خرگاههای عالي که مسبکهای سیم ناب در شبکهای آن بجای چوب بکار رفته بود ایستاده کرده آنرا به پوششهای مخمل زربفت و زردوزي آراستند - و جابجا چترهای مرصع بجواهر گرانمایه و مزین بسلسلههای لآلیِ آبدار و علاقههای در شاهوار بر افراخته رونق قبهٔ فلک ثوابت و مرسلهٔ مجرهٔ خوشهای عقد ثریا

و نثره ساختند - و چندین جا تخت‌های مرصع و سریرهای زرین گذاشته زمین بارگاه فلک اشتباه را به بساطهای مصور و رنگارنگ روپوش نموده غیرت نگار خانهٔ چین گردانیدند - و در و دیوار انجمن همایون را بانواع اقمشهٔ هر دیار پیراسته نمودار بارگاه بوقلمون بروی کار آوردند - خدیو عالم دریں روز سعادت اندوز که عید امید روزگار بود مانند خورشید جهان آرا از مشرق جهروکهٔ والا طلوع نموده زبان بحمد و سپاس یگانه دادار و دست بخشش و بخشایش بر کشودند - اول بخان عظیم الشان آصف خان خلعت گرانمایه و فیل خاصه با یراق و مادهٔ فیل با پوشش مخمل زربفت مرحمت نموده لشکر خان را بصاحب صوبگی کابل و مرحمت خلعت خاصه سرافراز فرمودند - و فوجی آراسته از سادات بارهه و مغول و افغان از بندهای بادشاهی که عددشان با تعینانیان کابل بپانزده هزار سوار میکشید بهمراهیٔ او تعین کردند - و چون از جمله ده لک روپیه که در ایام بادشاهزادگی از حویلیٔ خان مذکور بتصرف در آمده صرف مصارف شده دو لک روپیه روز جلوس مرحمت گشته بود هشت لک روپیه باقی دریں روز عنایت نمودند - و همدریں روز بهادر خان روهیله بجاگیرداریٔ کالپی و مخلص خان بقلعه داریٔ و فوجداریٔ بورر و راجه بهارت بندیله بفوجداریٔ اتاوه و مغول خان به نگاهبانیٔ کویل [1] و احمد بیگ خان بجاگیرداریٔ سیوهان امتیاز پذیرفتند - میر فاضل بمنصب هزاری ششصد سوار و ملا مرشد شیرازی بخطاب مکرمتخان و خدمت دیوانیٔ بیوتات و منصب هزاری دو صد سوار اختصاص پذیرفتند - دیوانیٔ سرکار نواب مهد علیا بحکیم جمالا و منصبش از اصل و اضافه هشتصدی ذات دو صد سوار قرار یافت - و از جمله عطای

(۱) در بادشاه نامه این مقام بسهو کابل نوشته شده - [صفحه ۱۹۱ - حصه اول - جلد اول]

بیکران که درین روز نشاط آمود در محل مقدس بسایر مسند گزینان حرمسرای خلافت از جواهر و مرصع آلات و زیور بظهور آمد سوای آنچه در روز مبارک جلوس مرحمت شده بود بتفصیل مذکور میگردد - موازي پنجاه لک روپیه جواهر به نواب مهد علیا و بیست لک روپیه جواهر و زیور به بیگم صاحب و پنج لک روپیه جواهر بجمیع شاهزادهای والا گهر لطف فرمودند - مجموع آنچه از روز جلوس فرخنده تا روز شرف عنایت شد از جواهر و مرصع آلات و خلعت و خنجر و شمشیر مرصع و فیل و اسپ و نقد از اشرفي و روپیه بیک کرور و شصت لک روپیه کسید - چنانچه ازین جمله سي لک روپیه بامرا و سایر بندها و باقي به نواب مهدعلیا وسایر شاهزادها انعام شد *

نوزدهم فروردي ماه که روز شرف آفتاب بود - ارکان دولت و اعیان حضرت و سایر امرا و ارباب مناصب عالي بدرجات متعالي رسیده از انواع احسان و انعام سرافراز گردیدند - از جمله هزاري هزار سوار دو اسپه سه اسپه بر منصب آصف خان که سابق هست هزاري هشت هزار سوار دو اسپه سه اسپه بود افزایش پذیرفت - و خواجهٔ والاقدر عبدالرحیم که برسم رسالت از جانب امام قلي خان والي توران بخدمت حضرت جنت مکاني آمده بود و از عظمت مکانت در خدمت آنحضرت بجای رسیده که بسعادت رخصت جلوس در مجلس اقدس امتیاز داشت - از دار السلطنت لاهور آمده بشرف ملازمت اشرف سعادت اندوز گردیده بخلعت و چار قب زردوزي و انعام پنجاه هزار روپیه نقد اختصاص یافت - و انواع انعام و تکریم و اعزاز و تعظیم که درین سلسلهٔ علیه نسبت بهیچ یک از اکابر دین بظهور نیامده بود دربارهٔ خواجهٔ مذکور که از سلسلهٔ خواجگان بزرگوار جویبار است - و بسي و دو واسطه به علي بن امام جعفر صادق معروف

به علي عريض مي رسد - و اين جمع ذي شان كه نسبت عالي و حسب والا دارند - دقايق اعتبار ايشان در ولايت ماوراء النهر بدرجهٔ ايست كه ساير خواجگان سلسله‌هاى ديگر به پيشوائي ايشان اقرار دارند - مجملا درين روز بمقتضاى عفو ذاتي كه لازمهٔ شيمهٔ كريمهٔ آنحضرت است حسب التماس خواجهٔ مذكور بخشايش جريمهٔ عبدالله خان فيروز جنگ كه از دير باز در زندان پاداش كردار پاى بند قيد مكافات اعمال ذميمه بود مورد مراحم بادشاهانه گست - و ياقوت خان حبشي از اعيان نظام الملك كه در پايهٔ اعتبار با عنبر كه نظام الملك دست نشان او بود يكدرجه داشته با او دم از برابري و همسري ميزد - و چندى پيش ازين داخل بندگيِ درگاه شده بود - بعنايت خلعت و اسپ و مرحمت علم و نقاره بدرجهٔ والا پايگي رسيد - و رايسنكه ولد راجه بهيم مخاطب به مهاراج كه بالاترين خطابهاى عمدهٔ راجپوتانست از وطن آمده ملازمت نمود - بنابر سوابق خدمات پدرش از صغر سن او قطع نظر فرموده بخطاب راجگي و منصب دو هزاري هزار سوار و عنايت خلعت و سر پيچ مرصع و اسپ و فيل و پانزده هزار روپيه پايهٔ قدرش افروختند *

سي و يكم فروردي ماه به چهاردهم شهر عظمت بهر شعبان كه شبش بليلة البرات معروف است و از شبهاى متبرك سال بكمال عظمت و بركت امتياز دارد مطابق افتاد - و بنابر آنكه مظنه اجابت دعا ست - و بتقدير مهندسان قدر و محاسبان قضا قسمت مقدار عمر و مبلغ رزق ساير خلايق در آنشب تفصيل مي يابد - نزد صلحا و اتقيا قدر و منزلت ليلة القدر دارد - و سحر خيزان پرهيزگار و خورشيد سواران شب زنده دار اين شب ميمنت افروز را بعبادت واحيا بروز مي آورند - مبلغي گرانمند بمستحقان مرحمت فرمودند - و حسب الامر اقدس آن شمع شبستان

روزگار و چراغ دودمان لیل و نهار صحن خاص وعام وتمام در و بام قلعه دارالخلافه چراغان شد - چنانچه در برابر فروغ آن چراغان گیتي افروز نور ماه انور مانند شمع روز افسرده بود - و در جنب ضیای آن پرتو انوار روشنان چرخ اخضر چون چراغ مفلس دل مرده مینمود - چندانکه از فرط روشني آنست کجهٔ نور عاریتي ماه تابان گل کرده - بلکه از پرتو اشعهٔ آن مشعل‌های نور افشان بخیهٔ نیره دلي خیط الشعاع مهر جهان افروز بر روی روز افتاد *

چهارم اردی بهشت ماه قاسم خان و راجه جی سنگه با فوجی نمایان از بندهای بادشاهي بتادیب زمینداران سران مهاني و مضافات آن حدود نامزد گشتند - و در همین روز راجه ججهار سنگه بندیله از وطن آمده بشرف زمین بوس آستان آسمان نشان فرق رفعت بر افراخت - و هزار مهر و هزار روپیه بصیغهٔ نذر و یک زنجیر فیل کوه شکوه بر سبیل پیشکش از نظر انور گذرانیده بمنصب پنجهزاری ذات و چهار هزار سوار و عطای جمدهر با پهولکتارهٔ مرصع و علم و نقاره اختصاص یافت *

هفتم ماه مذکور مطابق بیست و سیوم شعبان سنه هزار و سي و هفت آفت خزان سوء المزاج بطبیعت قدسیهٔ شگفته بهار گلشن جاه و جلال و گزین ثمرهٔ نهال اقبال ثریا بانو بیگم رسیده از تاب تب عوارض و تف سموم اعراض آن آبله برآورد - و از شدت آن عارضه در سن هفت سالگي به گلگشت ریاض هشت بهشت خرامید - و از غبار انگیزي اندوه و ملامت که لازمهٔ اینحالت است گرد کلفت و کدورت بر حواشي صفونکدهٔ خاطر اقدس نشسته آخر برشح فشاني سحاب فیض تائید رباني و تمکین آسماني برخاست - و بجلا کاري صیقل مواعظ و نصایح حکیمانهٔ خدیو زمانه زنگ وحشت و الم این مصیبت از مرات ضمیر انور مهین بانوی هفت کشور

زدوده گشت - رشید خان انصاري از جاگیر بسعادت ملازمت رسیده به عنایت خلعت و منصب سه هزاري [1] [هزار]ع سوار و علم رایت افتخار بر افراشت *

یازدهم سید هزبر خان از بارهه آمده بمنصب سه هزاري هزار و پانصد سوار کامیاب مراد آمد - و اسد خان معموري از برهانپور رسیده چهارده زنجیر فیل پیشکش گذرانید - و بمنصب دو هزار و پانصدي ذات و هزار و پانصد سوار معزز گردید *

سیزدهم مهابتخان خانخانان از تغیر خانجهان لودهي به صاحب صوبگي دکن و خاندیس و برار و سرداري افواج منصورهٔ دومکیان آن بلاد سرافراز گشت - و مقرر شد که خان زمان از مالوه بدآنجا رفته تا رسیدن پدر بپرداخت مهام نسق و نظام امور آن صوبه بردارد - و میرزا عیسی ترخان که بصوبه داري تته تعین گشته چون حسب الاقتضای وقت ضبط و ربط آن ولایت به شیر خواجه تفویض یافت - از راه معاودت نموده بمنصب چهار هزاري سه هزار سوار سرافرازی یافت - و مخلص خان ولد احمد بیگ خان کابلي بخطاب افتخار خان مفتخر گشت - و زین العابدین ولد آصف خان جعفر بمنصب هزار و پانصدي هزار سوار بلند مرتبه شد *

از سوانح این ایام خواجه عبد الرحیم جویباري که بسبب طغیان مرضی که از قدیم داشت از جهان گذران در گذشت - حضرت جهانباني از روی قدرداني و نوازش و مهرباني علامي افضل خان را به پرسش و دلجوئي خلف الصدق خواجهٔ مرحوم صدیق خواجه دستوري دادند - و آن دستور اعظم بعد از ادای مراسم تعزیت مشار الیه را همراه خود بانجمن اشرف آورد - آنحضرت بزبان مبارک نیز مراسم پرسش و لوازم تفقد بجا آوردند *

---

(۱) ع [هزار و پانصد] ل *

در آمد شهر برکت بهر رمضان المبارک سال اول جلوس و وضع خیرات بتازگی درین ماه و بیان برخی سوانح دیگر

بادشاه دین و دنیا پناه که پیوسته با خلق خدا بعدل و احسان معاش کنند - و ابواب داد و دهش بر روی روزگار ایشان کشاده عالمی را از میامن بخشش کمال آسایش بخشند - المنت لله که شیوهٔ ستودهٔ سخا و جود که ذات کامل الصفات آنوسیلهٔ ارزاق کائنات پیوسته در خصوص این ماه مانند جود حضرت واجب الوجود بالذات اقتضای عموم و شمول عطا میکند - و در باب احسان از فیض سحاب دست نیسان مثال عمان نشان همواره در ایصال انواع مواهب بالطبع بهانه جو میباشد چنانچه باید آراسته و پیراسته - بی تکلف قطع نظر از ادای حق اخلاص و ارادت که لازمهٔ خداوند شناسی و مرشد پرستی است میکویم که سوای آنچه بعنوان یومیهٔ ضعفا و عجزه و ایتام و عجایز و سپاهیان سالخورده روزگار فرسوده مقرر گشته - و ورای آنچه نقد از خزانهٔ عامرهٔ عمرها الله تعالی به نیازمندان هفت کشور که احرام طواف این قبلهٔ اجابت دعوات و محراب استدعای مرادات از ته دل بسته بمنتهای مطالب فایز میگردند بر سبیل انعام عطا مي شود - اگر از روی تخمین و قیاس گویم عشر ولایت هندوستان که بخراج ایران و توران برابری میکند بعنوان اقطاعات و سیورغالات علما و صلحا و ارباب عمایم و اصحاب سعادت و ائمه مقرر گشته نزدیک است که هنوز دور از راه سخن کرده باشم - مجملا درین ماه مبارک به موسویخان صدر الصدور از سرنو حکم با مبالغه و تاکید تمام زیور صدور یافت - که همواره فقرا و مساکین و ارباب وجوب رعایت

و استحقاق را از نظر انور بگذرانند - که اگر بالفرض پریشان روزگاری بنابر
بی طالعي و حرمان نصیبيِ خود از عموم و شمول فیض این دولت جاوید
نومید مانده باشد - در خور حال آنکس نقد و روزیانه و سالیانه و قریٰ و مزارع
بعنوان مدد معاش تجویز یابد - دربن ماه خصوصاً و شهر رمضان هر سال
عموماً شبهای جمعه حاجتمندان پریشان حال را دفعه دفعه بدرگاه والا حاضر
ساخته سي هزار روپیه بر ایشان بخش کنند - و هم چنین در ایام مولود
مسعود دوازده هزار روپیه بهمین وتیره و در شب برات شامل البرکات و نیز
لیلة المعراج همین قدر مبلغ بر ارباب استحقاق انفاق نمایند - و سال بسال
این دستور را مرعي دارند *

روز چهار شنبه پنجم این ماه مبارک مطابق بیستم اردي بهشت
جسن عید قدوم سعادت لزوم شاهزادهٔ فرخنده مقدم سلطان دولت افزا
بعرصهٔ عالم وجود زینت افزای انجمن شهود گشت - حسب الامر حضرت
خلافت مرتبت بجهت افزایش سرمایهٔ عیش و عشرت جشنی عظیم
و طوی بزرگ ترتیب و زینت خاطر فریب ترتیب یافت *

انتقال شاهزاده لطف الله ازین دار فاني به سرای جاوداني

دیرینه آئین این کهن دیر بی بقاست - و رسم معهود این پیغولهٔ رنج و بلا
که لذت هر عافیتی را عاقبت الم و مصیبتی در پی مي باشد - و انجام
هر سور این غمکده البته بسوگواري مي پیوندد - و ازین راه در عین اینحال
که گزند چشم بد روزگار از روی بخت بیدار نیکخواهان این دولت پایدار
دور بود - و آسیب دست برد حوادث گیتي بو بد اندیشان ایشان مقصور -
ناگاه قضیهٔ نا مرضیهٔ شاهزادهٔ جهانیان سلطان لطف الله بتاریخ بیست

و پنجم اردي بهشت مطابق دهم شهر رمضان المبارک از قضا روی نمود - اگرچه بحسب ظاهر صفوتکدهٔ باطن انور خدیو هفت کشور از الم مکدر گردیده جمعیت حواس شرافت اساس به تشویش گرائید - و لیکن بنابر آنکه در تشیید مبانيِ ثبات و قرار آن سرور به نیروی تائید آسماني با خویشتن داري و تمکین صاحبقراني یاور افتاده - لاجرم در عین این سانحهٔ ملالت افزا تحفظ و تمکن ورزیده با کمال ملال خاطر به صبر گذرانیدند *

هفتم خرداد میر حسام الدین انجو بخطاب مرتضی خان و عنایت خنجر مرصع و فیل و انعام پنجاه هزار روپیه نقد سربلندي یافته بمنصب چهار هزاري ذات و سه هزار سوار از اصل و اضافه و صوبه داريِ ولایت تته که سابقاً به شیر خواجه مفوض شده بود - و او در اثنای طی راه مرحله پیمای وادیِ رحلت گشته سر افراز گردید *

شب یکشنبه یازدهم خورداد هلال خجسته فال شوال بمبارکي جمال نموده بشارت قدوم طرب لزوم عید سعید رمضان به منتظران رسانید - و از روی تحریک طرب و نشاط نگوشهٔ ابروی دلجوی روزه داران و پرهیزگاران را بافطار و شاد خواران همکي انتظار را بعیش و عشرت پایدار اشارت نمود - بامدادان که جهانی بکشاده رویِ جبین مبین صبحدم و شگفتگيِ پیشانيِ نورانيِ نیر اعظم روی امید بدرگاه گیتي پناه نهاد - و روزگار چون بار یافتگان دربار گردون اعتبار و کامروایان دیدار مفیض الانوار صاحب روزگار داد نشاط و طرب داد - بادشاه دنیا و دین پناه بعد از ادای مراسم این روز بهجت افروز احیای سنت سنیهٔ حضرت سید المرسلین و متابعت طریقهٔ انیقهٔ خلفای راشدین و ایمهٔ دین متین نموده بقصد ادای نماز عید آهنگ عیدگاه فرمودند - و خوانهایِ مالامال زر در تمام راه بر اهل زمان افشاندند - چون عیدگاه را حضور پر نور آن امیدگاه عالم و عالمیان آذین تشریف بست -

دوگانهٔ نماز عید ادا نموده معاودت فرمودند - و در باز گشتن نیز از کثرت درهم و دینار که از طرفین بر خلایق نثار میگشت - عالمی سیر چشم فوز تمنا شده نقد مراد در جیب و کنار آرزو کردند - شرف الدین حسین بخطاب همت خاني و شاه بیگ اوزبک نیز بخطاب خاني سر افرازي یافتند - چون خواجه قاسم بخطاب صفدر خاني اختصاص یافته بود - بنابر آن صفدر خان رضوي را که لشکري نام داشت و پسر میرزا یوسف خان ست - بخطاب صف شکن خان نامزد فرمودند - دریا خان روهیله که از تربیت یافتهای ایام شاهزادگي بود - در جنیر از سعادت ابدي رو تافته جدائي گزید - و باین بیوفائي کفایت نکرده در برهانپور به تسیید مبانيِ خلاف و نفاق با خان جهان لودهي اتفاق نموده - باوجود این مایه تیره رائي و سیاه روئي اعتماد بر عفو جرایم شاهنشاه دین پرور کرده رو بدین درگاه آورد - چون درین روز در مقام معذرت خواهي و عفو طلبي در آمده درمیان زمرهٔ اهل عصیان شرمنده و سر افکنده ایستاده بود - لهذا آنحضرت جرمهای جنایات بی اندازهٔ او را بباد بی نیازي از انتقام بر داده کردهای او را ناکرده انگاشتند - و بعنایت خلعت و منصب چهار هزاري سه هزار سوار سر افراز فرمودند - و خواجه ابو الحسن از لاهور آمده ملازمت نمود - و بمنصب پنجهزاري ذات و سوار و مرحمت خلعت و خنجر مرصع و علم و نقاره و اسپ و فیل عز افتخار یافت -

و سي و دوم خورداد ججهار سنگه بندیله توهم بیجا بخود راه داده به سلسله جنبانيِ واژون طالعي و تیره روزي از سعادت جاوداني یعني بندگيِ درگاه روگردان شده بی سبب ظاهري سر به واديِ فرار نهاده رو بمفر و مقر خود نهاد - و بتحریک کج اندیشي و سفاهت منشي ابواب شقاوت و ادبار بر روی روزگار خود کشاده یکبارة رو از درگاه عالم پناه بر تافت - و ازین

حرکت ناهنجار سزای کردار نابکار خود یافته رسید بدآنچه رسید - چنانچه در مقام خود عنقریب زبان زد خامهٔ وقایع پرداز خواهد گشت *

بیان ترکتاز نذر محمد خان والیِٔ بلخ بحوالیِٔ کابل و معاودت نمودن به کمال نومیدي و خجالت و ذکر سر جمله احوال او و برادرش امام قلي خان والیِٔ توران

چون حضرت جنت مکاني ازین جهان گذران در گذشته اورنگ جهانباني را بدین صاحبقران سعادت قرین و سر و سرگروه سرداران روی زمین باز گذاشتند - و دریافت آنصاحب وقت و خدایگان زمان در جنیر دکن تشریف داشتند - و هنوز عالم از جلوس اقدس آنحضرت قرار نگرفته بود - بنابر آن بسبب وقوع هرج و مرج که خاصیت ایام مدت و لازم ماهیت امثال این اوقات است - خلل کلي بحل و عقد جزئیات امور خلافت راه یافت - و رفته رفته از زیادہ سري و پیش طلبئِ غرض پرستان نظم و نسق معاملات سرحدها مختل گشته کار بدان کشید که رتق و فتق مهمات ملکي و مالي مهمل و معطل شود - در خلال این حال نذر محمد خان والیِٔ بلخ چون گمان آن نداشت که باین زودي جلوس پایدار سرمایهٔ قیام قواعد سریر خلافت و قوام امور کارخانهٔ سلطنت خواهد گشت - لاجرم ناعاقبت اندیشي که لازمهٔ افراط شرب مسکرات و تناول مغیرات است اضافه علت شده از سستي خرد بخاطر آورد - که چندانکه عرصه خالیست فرصت وقت غنیمت شمرده بر سر دار المُلک کابل و مضافات آن ترکتاز آورد - و باوجود آنکه امام قلي خان والیِٔ توران مهین برادر او بمنع کوشیده درین باب مبالغه

و تاکید بجا آورد ممنوع نشده راه ابا و امتناع سپرد - در همان زودي با لشکر
خذلان اثر مستملبر الماحجي و نوکر که عدد ایشان به پانرده هزار سوار میکشید
راه کابل پیش گرفت - چون در اواخر عهد میمنت حضرت جنت
مکاني خدمت صاحب صوبگيِ کابل بخواجه ابو الحسن نامزد شدهٔ بود -
ظفر خان پسر او به نیابت پدر در کار نظم و نسق امور آن صوبه قیام و اقدام
مي نمود - دریفولا باندک مایه مدتی قبل از آنکه قضیهٔ ناگهاني رو دهد
بحسب اتفاق برسر پسر احداد بدنهاد سر گروه اعدادان لسکر ظفر اثر کسیده
در درهٔ خرمانه از اعمال تیراه کار برو تنگ ساخته او را در مضیق قبل داشت -
و نزدیک بود که یکبارگي مستاصل سازد که ناگاه خبر شنقار شدن آنحضرت
رسید - لاجرم ظفر خان بحکم مقتضای وقت دست ازو باز داشته همت
بر ناگزیر حال گماشت - و باوجود آنکه از بندهای معتمد بادشاهي که
در کابل بودند خاطر جمع داشت - از روی عاقبت اندیسي چندی از امرای
کار آزموده مثل یعقوب خان و شمسیر خان و سعادت خان پر عبد الرحمن
ترنابي و معین خان بخسي وغیر ایشان را بنگاهباني قلعه فرستاده خود
به پشاور آمد - و برسم معهود هر ساله که حکام آن ولایت در ایام بهار
و زمستان بطریق ییلاق و قشلاق در کابل و پساور بسر مي بردند درینولا ارادهٔ
کابل نمود - چون افغانان مکرر ازو مالشی بسزا یافته بودند درین صورت
بحکم غرور که خاصیت این نوع امور و لازمهٔ امثال این احوال است - وجز
بمیامن تائید حضرت ذوالمنن از غایلهٔ آن ایمن نتوان بود کمان آن نداشت
که من بعد هوای عصیان و سودای طغیان در دماغ پریشان آن تباه اندیسان
جا کند - چه جای آنکه حرکتی ناهنجار از ایسان سر تواند زد - ازین راه
خاطر جمع ساخته و بواجبي رعایت طریقهٔ احتیاط ننموده باندک مایه مردمی
از راه گریوهٔ تنگ خیبر که لشکر گران سنگ را بهیئت اجتماعي و تورک

شایسته عبور از آنجا میسر نیست بآهنگ کابل راهي شد - چون افغانان واقعه طلب خصوص آفریدیان اهرمن سرشت که همواره در تنگي کار اظهار اطاعت مي نمایند - و بهنگام فرصت بر سر کار خود رفته جوهر بدگوهري خویش ظاهر مي سازند - ازین معنی اطلاع یافته فرصت وقت غنیمت دانسته بمقام انتقام در آمده بخاطر آوردند - که در تنگنای آن گذرگاه راه بر مردم بگیرند - اتفاقاً در وقتی که ظفر خان با مردم کار آمدني از راه کوتل گذشته بود بدنبالهٔ لشکر بر خوردند - و خود را بر بار ماندگان و گرانباران از پیادگان سپاه و عمله و فعلهٔ اردو زده برخی از احمال و اثقال را بتاراج بردند - خان مذکور با حال تباه و دشواري تام به پشاور مراجعت نموده تلافی و تدارک این معنی بر وقت دیگر حواله نمود - خبر این چشم زخم وقتی بمسامع علیه رسید که از استقرار حضرت خدیو روزگار بر سریر سلیماني عالم قرار یافته بود - و از جلوس اقدس آن قایم مقام جانشینان حضرت خیرالانام غبار آشوب و شورش برخاسته فرو نشسته - بنابر آن خواجه ابوالحسن [۱] [مهمندي]ع مخاطب به لشکر خان را که بقدم خدمتگاري و وفاداري امتیاز تمام داشت بتقدیم این خدمت اختصاص بخشیدند چنانچه پیشتر مذکور شد - هنوز او بکابل نرسیده بود که درین اثنا خبر آمدن نذر محمد خان بولایت کابل و محاصره نمودن قلعه از عرایض منهیان آنصوبه گوش زد اشرف گردید - از آنجا که مراعات حزم و احتیاط و ملاحظهٔ عاقبت بیني رکن اعظم امور جهانباني است - سپهسالار مهابت خان بهادر خانخانان را بتادیب اوزبکان سمت خود نامزد فرمودند - و چندی از امرای دیگر مثل راؤ رتن و راجه جي سنگه و راؤ سور و سردار خان و شیروی روهیله و سید هزبر خان و سید عالم و نظر بهادر خویشگی و راجه

---

(۱) ع [مشهدي] ل *

روز افزون و امثال اینها مشمول عواطف بادشاهي گشته با جمعی کثیر از منصبداران و احدیان که عدد آنها زیاده بر بیست هزار سوار جرار بود بهمراهي آن سپه سالار اعظم تعین پذیرفتند - و معتقد خان به بخشیگری و واقعه نویسي این لشکر ظفر اثر سعادت اندوز گشته بعنایت خلعت و خنجر مرصع و اسپ و فیل و نقاره سر کام خاطر فیروز شد - و چون مهابتخان خانخانان با همراهیان بنواحي سهرند رسید - و خبر فرار اوزبکان تیره روز شنید - از همانجا حقیقت بدرگاه آسمان جاه عرضداشت نموده از موقف خلافت بمعاودت مامور شد - و معتقد خان بنابر فرمان جهان مطاع بلاهور شتافت که بیگمان و سایر پردگیان حرم سرای خلافت حضرت جنت مکاني را بدار الخلافه رساند - حقیقت فرار نذر محمد خان بی نیل مقصود برین نهج بود که چون آن نامعامله فهم بنابر عدم تدبیر و تامل در عواقب امور بسرحد ولایت کابل رسید - نخست بنواحي ضحاک و بامیان در آمده تسخیر قلعهٔ ضحاک که حصاری بدان سختي و دشواري در آن سر زمین کمتر نشان میدهند پیشنهاد خیال محال پژوه ساخت - و عبد العزیز خان پسر خود را با عبد الرحمن بی دیوان بیکي و اتالیق او و حاجم توقبای با چندی از بهادران کار آزموده روزگار فرسوده برای محاصرهٔ حصار پیشتر راهی ساخت - و خود نیز از عقب روانه شد - خنجر خان ترکمان قلعه دار ضحاک وقتی خبر یافت که قشونها و لشکر منقلا خود را بدروازهٔ اول رسانیده بودند - باوجود عدم تهیهٔ اسباب قلعه داري بر عون و صون الهي و بتائید اقبال بادشاهي توکل نموده شجاعت ذاتي را کار فرموده و با معدودی چند از خویشان و برادران خویش بمدافعه و مقابله پرداخته داد مقاتله و مجادله داد - و بضرب [1] بادلیج و زنبورک و زن مرد افگن روی آن تباه رایان

---

(۱) بادلیج معرب بادلش است - که قسمی از توپ است *

نگاهداشت - چنانچه در یک نفس بیدرنگ بمحض دمدمه و افسون دم گیرای تفنگ خیل ارواح صد تن از بهادران نامي اوزبک طاغي باغي را از دار الملک بدن باغي نموده باقي را زخمدار و شکسته بر گردانید *

روز دیگر ندر محمد خان بقرارداد طمع خام ترتیب و توزک افواج مقهوره داده نیت تسخیر بست - و آهنگ یورش نموده سر پنجهٔ سعي بدار و گیر کشاد - درین مرتبه نیز اثری بدان مراتب مرتب نگشته از مقابلهٔ عسکر منصور مغلوب و مقهور مراجعت نمود - و چون خود به تهیهٔ اسباب پیشرفت کارزار و تجهیز عساکر خذلان آثار برخاسته بود خائب و خاسر برگشته بنابر رفع کمال خجالت و انفعال امرا و بهادران لشکر منکوب را بسرزنش و ملامت مطعون داشته بگرمي عتاب و تندي خطاب سرگرم ساخت - و مقرر نمود که سلطان زاده و عبد الرحمن و حاجم توقبای و بنگر قلي حاکم فندوز با جمعی کثیر از بهادران بجانب دروازه متوجه شوند - و اوراز بی و [1] [محمد قلي]ع قلماق از طرف درهٔ آب یورش کنند - و یلنگتوش بی و ندر بی پروانچي را از طرف بالای حصار فرستاد *

بامداد روز سیم اردي بهشت موافق پانزدهم رمضان امرای مذکور با سایر سران الوسات از میران هزاره گرفته تا صده همگي در پیشرفت کار یکدل و یکجهت گشته بیکبار از هر چهار جانب آهنگ یورش نمودند - و سلطان زاده وغیره کرنا کشیده دلیرانه خود را بدروازه [2] [اول]ع رسانیدند - خنجر خان به نیروی ذاتي و کارگري اخلاص خالص از همگنان حسابی برنداشته باندک فرصتی چندی از مقهوران را بر خاک هلاک انداخته

---

(۱) ع [محمد باقي] ل * (۲) ع [عالي] ل *

باقي را زخمي و مغلوب ساخته از پیش برداشت - و افواج دیگر نیز که از سایر اطراف شتافته بودند ازهر سو مالشی بسزا یافته چندی از امرای نامور مثل تنگر قلي خویش نذر محمد خان و برادر عبد الرحمن کشته گشته و ندر بهادر میر آخور را زخمي از معرکه بیرون بردند - دیگران چون دانستند که کاری از پیش نمي رود هزیمت را غنیمت شمرده با خاطر افسرده و دل مرده بار گشتند - چون نذر محمد خان دانست که این قلعه بآساني بدست نمي آید بخاطر آورد که تا افواج قاهره نرسیده و عرصه بظاهر خالیست دمی چند را که مغتنم است غنیمت شمرده فرصت از دست ندهد و خود بهر کیف بکابل رسیده بمحاصرۀ قلعه پردازد - چون راه غور بند و چاریکاران را طرفداران آنجانب مضبوط نموده بودند ناچار از راه سیاه سنگ آهنگ کابل نموده بشتاب تمام روانه شد - و بنواحي پمغان رسید - وسنگر پمغان و للندر را که عبارت است از سدی که در تنگنای کوهسار بسنگ استوار نموده پناه‌گاه میسازند بهر طریقی که ممکن بود شکسته بدآنولایت در آمد - و متعرض مال و ناموس ملتجیان مذکور و سایر اهالي آن سر زمین که همگي مسلمانان پاکیزه دین و صاف اعتقاد اند شده آتش جور و طغیان در خاک پاک اعمال دار الایمان بر افروخت - و هرچه از صامت و ناطق یافت به تحت تصرف در آورده خاک آن عرصه را نیز بباد غارت و نهب بر داده اسیر بیشمار گرفت - و خود را بدین مهلکه انداخته در دنیا وعقبی نکال و وبال ابدي و بدنامي سرمدي اندوخت - بعد از فراغ لوازم اسر و تاراج متوجه کابل شده در پنجکروهي شهر فرود آمد - و از راه توهمات دور از راه نخست از در مکر و تزویر در آمده مکاتیب مشتمل بر انواع وعد و وعید و سخنان بیم آور سهمگین به بندهای پادشاهي و اهالي و موالي نوشته همراه نظر خواجه و گل بابا و چندی از چاپلوسان

چرب زبان راهي ساخت - چون فرستادگان رسيدة نامه و پيغام رسانيدند يعقوب خان بدخشي و شمشير خان و معين خان و عبد الرحمن ترنابي از اولياى دولت و قاضي زاهد و چندى از اعيان مملكت در صفۀ بيرون دروازۀ دهلي انجمن ساخته رسولان مخذول را بدان محفل طلب داشتند - و بمقتضاى عقيدۀ راسخ و ارادت درست كه لازمۀ حقيقت كيشي و حق انديشي است متفق الكلمه جواب با صواب آن تزوير نامها بر وفق ارادۀ و نه دادة فرستادها را بى نيل مدعا باز فرستادند - و بجميعت خاطر تمام تكيه بر تائيد نامتناهي آلهي و همراهي اقبال كار ساز بادشاهي نمودة از قلت جميعت اوليا و كثرت لشكر تفرقه اثر اعدا نينديشيدند - و به تهيۀ اسباب قلعه داري پرداخته يكبارة برج و بارة را مستحكم ساختند - و چون نذر محمد خان را از همراهي و اتفاق ارباب وفا و وفاق پاس كلي دست داد - نخست نيت محاصرۀ قلعه را با خود درست ساخته از پنجكروهي شهر كوچ كرد - روز پنجشنبه نوزدهم خورداد مطابق پنجم شوال سنه هزار و سي و هفت هجري بنواحي شهر و قلعه آمدة از جانب پشتۀ نهر فتح و پشتۀ بي بي ماه رو در آمد - و قراولان موكب اقبال بر پشتۀ ده افغانان و مقبرۀ سيد مهدي خواجه بر آمدة رو بمقابلۀ ايشان آوردند - و دليرانه بمجادله و مقاتله در آمدة تا شب بانواع مواجهه و مدافعه روى آن تباه انديشان تيره راى را نگاهداشتند - و نماز شام كه عسكر منصور نور پشت ثبات و قرار بدار غروب نمودة از عالميان رو تافت - و افواج سپاه سياه درون ظلام عرصه را خالي ديدة داد كم فرصتي و تباه سگالي دادند - دريتحال موافقان بمعسكر اقبال و سعادت معاودت نمودند - و مخالفان نفاق آئين در اطراف و اكناف حصار فرود آمدة روز ديگر رو به سوى قلعه نهادند - و چهار جانب آنرا محاصرة نمودة جا بجا مقام گزيدند - چنانچه نذر محمد خان در خانۀ

عبد الرحمن ترنابي و عبد العزيز پسرش در خانهای معین خان و عبد الرحمن بی در مدرسهٔ خواجه عبدالحق و یلنگتوش بی در مقبرهٔ خان دوران و سلطان زاده کاشغري در کلکته و اوزار بی در خانهٔ قاضي زاهد جای گیر گشته و چند روز به تهیه اسباب احاطهٔ حصار گذرانیده بفراهم آوردن آلات کارزار پرداختند - و گاه بیگاه بدستبازي در آمده از دستبرد صدمهٔ بهادران جان نثار سر مي باختند - چون تمام ساز یورش باعتقاد ایشان مهیا شد و ملچارها پیشرفت و جواله دمدمها بسرکوبي درآمد - دایرهٔ محاصره را به پرکار احاطه تنگ ساخته مرکز دولت یعنی قلعهٔ کابل را نقطه وار درمیان گرفتند - و هر روز یورش نموده از کشش و کوشش بهادران موکب اقبال سرها به تیغ تن‌ها برخم نمایان داده بی دیل مدعا و فور مراد مراجعت مي نمودند - درین اثنا روزی میر موسی قورچي مشهور به میرگل از تابینان خواجه ابو الحسن که سابقاً از طرف او فوجدار پشاور بود - باتفاق چندی از احدیان آزرم جوی ناموس دوست و سپاهیان رزم جوی کار طلب طلبکار پیش برد کار گشته از قلعه بر آمد - و روی به ملچار باقي قلماق و [1] نذرچي و منصور حاجي از بهادران نامدار مخالفان نهاد - و همگنان باستظهار یاوري یگانه ایزد دادگر و اعتقاد همدستيِ یک دیگر یکدل و یکجهت شده چون شیران یله ازان گلهٔ روباهی چند پروا و محابا نکردند - و باوجود کثرت آن ددرویان ده‌دله بخاصیت صدق نیت و حسن عقیدت دلنهاد نصرت گشتند - و بدار و گیر آمده از آنجا که اغلب اوقات قلت عدد علت غلبه میگردد - در آخر امر به مدد و تائید آلهي مظفر و منصور شدند - و قریب پنجاه تن ازآن مقهوران را بیسر ساخته سرکوبها را بخاک رهگذر برابر ساختند - و سایر اسلحهٔ ایشان را با سرها که بریده بودند بقلعه بردند - و از موافقان جز

(۱) از نذرچي ندر پروانچي مراد است *

میر موسی که با دوازده احدی زخمی گشت هیچکس کشته نشد - بالجمله درین مدت سه ماه که قلعه را محاصره نموده بودند باوجود وفور آن گروه مقهور و قلت افواج قاهره همه روز بعنایت الهی و اقبال نامتناهی غلبه از جانب اولیای دولت عالیه بود و اعدا همیشه مغلوب گشته مخذول و منکوب باز گشتند *

چون در اثنای طی راه خبر آمدن نذر محمد خان و لشکر اوزبک به لشکر خان رسید با عزیمتی جازم و دلی قوی و همتی راسخ تکیه بر میامن اقبال روز افزون نموده بی اندیشه از کثرت اعدا ارادهٔ پیش رفتن پیشنهاد همت ساخت - و بنابر مقتضای مصلحت وقت بمقام عجلت و سرعت حرکت در آمده کوچ در کوچ متوجه شد - چون به پشاور رسید سزاوار خان پسر خود را با فوجی از بندهای بادشاهی که در آن سرحد بودند پیشتر از خود راهی ساخت - و ظفر خان که حسب الصدور فرمان قضا نشان از موقف خلافت تا هنگام انصرام این مهم بتوقف مامور بود او نیز از پشاور بافواج خود و پدرش بنابر استصواب لشکر خان بطریق منقلا از عقب سزاوار خان روانه شد - و خود متعاقب کوچ کرده ازان مقام راهی گشت - چون بچهار باغ جلال آباد که دریک منزل موضع نیمله واقعست اتفاق نزول افتاد - باوجود آنکه صواب گویان تا رسیدن مهابت خان صلاح در پیش رفتن نمی دیدند - ازآنجا که پیشرفت کار موقوف بر اظهار تجلد و جلادت است با اکثر عساکر کابل که بانتظار لشکر کومکی دربار از همراهی ظفر خان تخلف ورزیده در چار باغ توقف گزیده بودند از آنجا روانه شد - و از تنگهای صعب المرور عبور نموده در ننگرهار که یک منزل بالای نیمله است منزل گزید - چون خبر مسارعت لشکر خان به لشکر اوزبک رسید ازین رو کمال وهم و هراس که درین مقام جای آن و بالاتر ازآن بود در دلهای ایشان

راه یافته از جا رفتند - و لشکر خان بعد از دو روز که برای سر انجام غله و سایر مایحتاج راه در مقام کندمک اقامت نموده بود مواکب نصرت را کوچ فرموده از راه انچرک که عبور ازآن در نهایت دشواریست راهي شد - و هشت کروه از کندمک گذشته فرود آمد - و درین منزل باوجود مبالغهٔ امرا در باب توقف و انتظار کومک صلاح وقت ندیده متوجه منزل پیش شد - و از روی عجلت بپای سرعت یکسر بارگیي ناخته موضع تاریک آب را که دوازده کروهيِ خطهٔ پاک کابل است معسکر گروه سعادت ساخت - چون نذر محمد خان ازین معنی آگاهي یافت - و پیشتر خبر تعیین عساکر ظفر آثار از دربار سپهر مدار بسرداريِ سپه سالار اعظم مهابتخان خانخانان بدو رسیده بود - لاجرم بخاطر آورد که چون خلیج امواج بحر افواج از دریای لشکر بی پایان خدیو بحر و بر منشعب شده پی درپی میرسند - و در آن صورت که او را در برابر روی ستیز و پای گریز نماند - و کار از کارگريِ چاره و تدبیر در گذرد - و در عین غرامت ندامت سودی نخواهد داد - بنابرین هنوز که عنان اختیار در قبضهٔ اقتدار است - انسب آنست که موافق صوابدید خرد عمل نماید - و ازین مهلکه مخوفه بسلامت برآید - بالجمله چون ازین اندیشهٔ خردمندانه دلباخته دست از خویشتن داري برداشت - و از غایت اضطرار و اضطراب بیخودانه انجمن کنکاش آراسته بعد از رد و قبول مصلحتها آخرکار رای همگنان برین معنی قرار گرفت - که چون درینصورت بدین طریق باز گشتن را به هیچ وجه راه و روی نمانده صلاح وقت آنست که ناچار از راه تهور در آیند - و رو بمقابلهٔ لشکر آورده آغاز دستبازي نمایند - و بنابرین عزیمت ناصواب که در معنی علت سرانجام اسباب هزیمت بود - به کار فرمائيِ ادبار از دور قلعه برخاسته در موضع نگرامي فرود آمدند - و لشکر خان از استماع این خبر دلیرانه با بهادران موکب

اقبال ازآن مقام باستقلال تمام کوچ نموده رو به نگرامي نهاده روانه گشت - و به سردار خان و مبارز خان روهیله و ظفر خان و سعید خان و دیگر بهادران که هراول لشکر بودند بتاکید تمام نوشت که در ساعت متوجه غنیم شوند - چون خبر رسیدن افواج قاهره به نذر محمد خان رسید - بنابر دلیر پیش آمدن دلاوران که در معنی طلیعهٔ سپاه فتح و نصرت بود - وهن و سستي تمام بحال او راه یافت - و مع هذا چون اکثر اسکرش المانجي و یغمائي بودند درمدت سه ماه محاصرهٔ کابل بتدریج پراگنده زیاده از هفت هشت هزار سوار باو نمانده بود این معنی نیز باعث فتور عزم و تزلزل ثبات قدم او گشت - لاجرم در تاریخ هفدهم شهریور مطابق نهم محرم سنه هزار و سي و هشت هزیمت را بحساب غنیمت شمرده رو بوادئي فرار نهاد - واز راه غوري در عرض سه روز طول مسافت پانزده روزه طی نموده خود را بنواحي بلخ رسانید - و چون این فتح نمایان که باعث کسر سطوت و رفع شوکت عسکر مخالف گردید - بتائید رباني و ضم هجوم فوج رعب که از اعاظم جنود آسماني است روی نمود - لاجرم لفظ لشکر فتح که طالبای کلیم به تعلیم الهام در هنگام تعیین موکب اقبال همایون فال از روی شگون یافته بود - با تاریخ آن فتح آسماني موافق آمد - لشکر خان مظفر و منصور روز جمعه بیست و چهارم شهریور مطابق شانزدهم محرم الحرام سنه هزار و سي و هشت هجري داخل شهر کابل شد - و حقیقت این فتح نمایان و کیفیت احوال عجزه و مساکین اهل شهر و حوالي کابل را در طی عرضداشت بپایهٔ سریر والا عرضداشت - شاهنشاه دادگر و خاقان معدلت گستر رعیت پرور بغایت موثر گشته امر فرمودند - که مبلغ یک لک روپیه از خزانهٔ عامرهٔ آنصوبه حسب الاستصواب قاضي زاهد بر غارت زدگان و ستمدیدگان آن ولایت بتفاوت درجات استحقاق قسمت نمایند - و باینطریق جبر کسر آن

خاطر شکستگان نموده مرهم راحت بر ناسور جراحت آن دل خستگان گذارند *

چون خامهٔ بدایع نگار و وقایع پرداز از گذارش جزئیات این سانحه فراغ بال کلي یافت - اکنون برآن سر است که در ذیل این عنوان حقیقت بیان چنانچه سنت سنیهٔ ائمهٔ سخن و آئین گزیدهٔ ارباب این فن است - که بعنوان تقریب گذارش گفتگو را آرایش تازه میدهند - از طول سخن نپسندیده سر جمله از احوال و انساب این دو برادر که بالفعل ایالت سر تا سر ماوراءالنهر بایشان باز گشته مي پردازد - و همچنین طرفی از خراج آن ولایت را نیز زبان زدکلک وقایع نگار میسازد - بالجمله ایشان خلف دین محمد خان مشهور به یتیم سلطان بن جاني سلطان بن یار محمد خان اند - که عمزادهٔ حاجم خان والي اورکنج دار الملک خوارزم است - مشار الیه از حاجم خان مذکور بسبب سلوک ناهنجار که ملایم طبع و موافق مزاج او نبود رنجیده از خوارزم برآمد - و چون بولایت ماوراء النهر در آمد - سکندر سلطان پدر عبد الله خان نظر بنجابت و قابلیت او کردهٔ کریمهٔ خود را که همشیرهٔ حقیقي عبد الله خان بود باو در سلک ازدواج کشیده - و ثمرهٔ این پیوند ارجمند زود بعالم شهود پیوسته جاني سلطان بعرصهٔ وجود آمد - و از جاني سلطان چهار پسر و یک دختر بهم رسید - پسر مهین یتیم سلطان پدر امام قلي خان و نذر محمد خان است - و سه دیگر باقي محمد خان و ولي محمد و پاینده محمد سلطان اند - و این چهار برادر مدتها بتفویض عبد الله خان در حکومت تون و قاین و سایر ولایات قهستان گذرانیدند - و یار محمد جد ایشان چندي در بلخ با عبد المومن خان پسر عبد الله خان بسر مي برد - بعد ازآن عبد المومن خان از غایت بی آزرمي و لجاجتی که لازمهٔ سرشت آن ناحفاظ بود - با خان مذکور

تیز دستی و بد سلوکی آغاز نهاده آخرالامر او را از بلخ اخراج کرد - و مشار الیه نخست بدرگاه عرش آشیانی چندی در ظل رعایت و حمایت آنحضرت آرمیده آنگاه به نیت زیارت مکه معظمه مرخص گشته از راه خشکی متوجه مقصد شد - و چون بقندهار رسید درین اثنا خبر یافت که عبد المومن خان ناگهان هدف تیر قدر اندازان تقدیر گردید - و از واقعهٔ آن شریر شر انگیز سر تا سر توران زمین فتنه بار و آشوب خیز گشته از هر سو گرد شورش عظیم برخاست - درین میانه یتیم سلطان عرصه خالی دیده هوای سروری در دماغ خودسری جا داد - و تمنای ریاست که از دیرگاه باز در کانون سینه مکنون داشت - سر بر زده نقد فرصت را غنیمتی بزرگ شمرد - و در همان گرمي از تون و قاین برآمده هرات را که تختگاه خراسان است بتصرف در آورده دم از استقلال زد - دارای دارالملک ایران شاه عباس که روزگاران در انتظار این معنی بوده فرصت مساعدت وقت و یاوري روزگار از دست نداده لشکر بر سر او کشید - و در ظاهر هرات تلاقي فریقین روی نمود و کارزاری عظیم از طرفین دست داد - یتیم سلطان درین جنگ کشته گشته کالبدش نیز ناپدید شد - چنانچه هیچکس برآن پی نبرده و نشانی دلنشین ازو ندادند - پارهٔ مردم را دربارهٔ او این عقیده است که بعد از شکست زخمي خود را بیکی از الوسات رسانیده در گذشت - و دیگران گمان مي برند که پس از کسر عسکر زخمدار و از کار رفته به پناه سیاه خیمهٔ یکی از هزارجات رسید - و صحرا نشینان چون نه شناختند کما ینبغي بحالش نه پرداختند - و آخر کار از بیم انتقام فرصتش نداده کارش را تمام ساختند - مجملا برادرانش که در عرصهٔ پیکار ازو جدا افتاده بودند هریک سو خویش گرفته پی کار خود رفتند - چنانچه باقي خان با ولي محمد خان به بخارا آمده بر مسند حکومت نشست - و در اندک

مدتی بر تمام آنولایت استیلا یافت - و کهین برادر ایشان پاینده خان در آن دار و گیر از لشکر شکسته جدا گشته راه قندهار پیش گرفت - و چون در آنجا رسید خود را آشکارا ساخت - شاه بیگ خان صوددار او را بدست آورده محبوس بخدمت حضرت عرش آشیانی فرستاد - آن حضرت او را مصحوب حسن بیگ شیخ عمري نزد قلیچ خان بلاهور فرستادند - و بعد از یکسال در پنجاب خرمن عمرش بباد فنای طبیعي رفت - یار محمد خان در قندهار خبر سلطنت باقي خان را شنیده عزم مکه را پس سر انداخته راه توران پیش گرفت - باقي خان خیر مقدم گویان جد خود را باعزاز و اکرام تلقي نموده در حال باستقبال شتافت - و باقدام ادب گذاري پیش آمده بعد از تقدیم لوازم تعظیم و تکریم او را به شهر در آورد - و مسند خاني را بدو گذاشته خطبه و سکه بنامس کرد - چون دو سال بدین ونیره گذشت یار محمد خان با باقي خان ببیرۀ خود بی لطفي آغاز نهاده در مقام تربیت پسران خود عباس سلطان و ترسون سلطان و پیر محمد سلطان که اعمام باقي خان بودند در آمد - و در خفیه بمقام استمالت امرا و ارکان در آمده خواست که ایسان را از خود کند - درین اثنا باقي خان از معامله خبر یافته پیش از انکه زمام اختیار از قبضۀ اقتدار او بیرون رود دست جد از کار کوتاه ساخته جاني محمد خان پدر خود را بسلطنت موسوم نمود - و پس از چندی که یار محمد خان و جاني محمد خان و باقي خان جملکي آنجهاني شدند معامله بولي خان باز گشته جای جد و پدر و برادر بدو رسید - آی خانم حریم باقي خان که دختر عبد الله خان بود - و سابقاً در سلک ازدواج عبد المومن خان انتظام داشت - و بکمال حسن و جمال درمیان اوزبکیه مشهور و در افواه خاص و عام بیمن قدوم مذکور بود - بحبالۀ نکاح خود در آورد - و حکومت سمرقند را بامام قلي خان و نذر محمد خان

برادر زادهای خود داد - و هنوز ایشان تمکن تام نیافته بجست وجوی دولت روزی شده برخاستند - چون اکثر امرای اوزبک و اعیان بخارا از بد سلوکی‌های ولی محمد خان بجان آمده بودند - در ظاهر باو اظهار وفا و وفاق نموده در باطن بایشان نفاق بهمرسانیدند - و رفته رفته از در اعلان عصیان و طغیان در آمده بزرگ و کوچک شهر و نواحی بیکبار موسیقار آسا دم از ترانهٔ مخالفت زدند - ولی محمد خان از طور نشست نقش و طرح و وضع منصوبه چینی روزگار و انحراف سپاهی و رعیت مجال توقف محال دانسته بی اختیار از قرشی بآهنگ استمداد و استعانت شاه عباس رو بعراق نهاد - و از کم ورزشی‌های وقت و روزگار ناچار آی خانم را با پسر خورد سال در قلعه چارجوی گذاشته خود با دل پر خون چون باد ز آب جیحون گذشت - امام قلی خان بی توقف روی توجه به بخارا نهاد - و سایر اهالی آن ملک و امرای اوزبک که از ولی محمد خان روگردان شده بودند باستقبال بر آمدند - و او بی مزاحمت مدعی بر مسند ریاست توران زمین مستولی شده بجهت بدست آوردن متعلقان ولی محمد خان بقلعهٔ چار جوی رفت - وچون معامله با نامه و پیغام راست نیامد و بوعده و وعید و بیم و امید از پیش نرفت بمحاصره پرداخت - قلعه دار بعد از سعی بسیار و نومیدی کومک حصار را با متعلقان ولی محمد خان باو سپرد - امام قلی خان به آی خانم میلان خاطر متجاوز از حد افراط بهم رسانیده بعنایت قاضی حلیلهٔ عم خود را در حیات او بی وقوع طلاق شرعی بحبالهٔ ازدواج در آورده ازین رو بدنامی دنیا و ناکامی آخرت اندوخت - چون ولی محمد خان بسرحد ایران رسیده شاه عباس ازین معنی خبر یافت - از آنجا که بزرگداشت بزرگان لازمهٔ بزرگی ست در مقام تعظیم و احترام خان شده استقبال نمایان بجا آورد - و مراعات لوازم مهمانداری و استمالت

بجای رسانید که مزیدی بر آن متصور نباشد - بعد از چند روزی که ولي محمد خان معزز و مکرم در ایران بسر برد اوزبکانی که ازو برگشته بودند مکرر عرایض مشتمل بر اظهار ندامت فرستاده التماس استعجال در توجهٔ توران بدو نمودند - و او چون برعم خود شاه را در مقام امداد خود نیافت - لاجرم باندک مایه مردمی از اوزبک و قزلباش بیتحویسدن رو به توران نهاده بعد از ششماه که از ولایت خود مفارقت گزیده بود باز بماوراء النهر آمد - امام قلي خان دانست که باوجود مخالفت ایشان مقابله با ولي محمد خان محال است - بلکه یمکن دیگر معاني نیز صورت پذیرد - ناچار شهر را خالي کرده با برادر متوجهٔ سمرقند شد - و ولي محمد خان بی مزاحمت غیری در بخارا متمکن گشت - و از غایت غرور و دمال استعجال طبع مجبول در مقام کینه توزي و انتقام کشي برادر زادها شده اصلا تمکینی نورزید - و بکار فرمائي عجلت نزود از جا در آمده از راه نا عاقبت اندیشي بی تورک شایان و تجهیز لشکر نمایان رو بتعاقب ایشان آورد - و چون مواجهه فریقین روی نمود از آنجا که سنت سئیهٔ روزگار است آن مرحوم محروم را در آن کارزار ناکامي باسیري داده باشارهٔ امام قلي خان بقتل رسید - درین وقت که کار بکام و روزگار بر وفق مرام امام قلي خان گشته او را مخالفی و همچشمی که مدعي شرکت ملک باشد نماند - بخاطر جمع و مقضي المرام بر مسند ایالت آن ولایت تکیه کرده شروع در تصرف سر تا سر توران زمین و قبض و بسط و عزل و نصب و قسمت ملک نموده از جمله حکومت ملک بلخ و بدخشان و مضافات آن به نیابت خود به نذر محمد خان داد - و تا حالت تحریر که سنه هزار و پنجاه و هفت است همچنان در تصرف ایشان است *

اکنون چون مجملی از احوال حکام آن ولایت نگاشتهٔ کلک حقایق

نگار آمد - خامهٔ خود رای هوای ذکر خراج توران زمین در سر جای داد - لاجرم حقیقت آنرا از قرار واقع زبان زد ساخته بر سر مطلب اصلي میرود - الحاصل محصول جمیع ولایات بلخ و بدخشان و اعمال آن و سر تا سر ماوراء النهر و ترکستان که در تصرف این دو برادرست - از روی نقل دفاتر ایشان بهمه جهت خصوص مال وجوهات و سایر جهات نقدي و غله و جمیع خراج ارتفاعات و زکوٰة قریب یک کرور و بیست لک خاني رایج آن ولایت است - که سي لک روپیه هندوستان باشد - ازین جمله شانزده لک روپیه مداخل امام قلي خان و چهارده لک روپیه حاصل نذر محمد خان است - و این مبلغ که درآمد هر دو برادر است برابر حاصل جاگیر خان دوران بهادر نصرت جنگ صاحب صوبهٔ مالوه است که یکی از بندهای درگاه گیتي پناه است - و جمعی کثیر از امرای عظام درین دولت کدهٔ ابد انجام برابر هر کدام ازین دو برادر بلکه بیشتر درآمد جاگیر دارند - چنانچه از جاگیر یمین الدوله آصف خان هر ساله پنجاه لک روپیه حاصل مي شود که از مداخل هر یک ازین دو برادر بعنوان سه و نیم برابر است بلکه زیاده - چون این مبلغ نسبت به جمع اقالیم اکبر هندوستان که هشت ارب است - که عبارت از هشت صد کرور دام باشد - و بیست کرور روپیه حاصل آنست قدر محسوس ندارد - لهذا نسبت دادن بیوجه و بیحساب است - امید که مواد تزاید جاه و جلال این دولت کدهٔ بی زوال لمحه به لمحه در ازدیاد و سررشتهٔ بقای این خلافت ابد مقرون به اطناب و اوتاد خیام اقبال روز افزون تا انتهای مد مدت عمر روزگار پیوسته بامتداد وابسته باد *

مجملا خامهٔ زبان آور از نگارش این جملهٔ معترضه باز پرداخت - و ذمهٔ همت از ورود اعتراض خلاف وعده بري ساخته باز بر سر گفتگوی

پیشینه میرود - و بتقریب سوانح ایام فرخنده فرجام خدیو روزگار دیگر بارهٔ سررشتهٔ سخن بدست بنان جادو فن میدهد - غرهٔ تیر * سلالهٔ سادات فرخنده فال سید جلال *[1] نبیرهٔ قدوة الواصلین حضرت شاه عالم از احمد آباد و میرزا رستم صفوي با دو پسر خود میرزا مراد و میرزا حسن از صوبهٔ بهار رسیده شرف ملازمت اندوختند - میرزا چون بعلت عارضهٔ نقرس مزمن بل بسبب کبر سن که در حقیقت ام المرض و راس الاعراض است زمین شده بود - و بطریقی از رفتار رفته که کرسي نشین بپای پرستاران نقل و تحویل ضروري مي نمود - حضرت جهانباني از روی قدرداني او را از ملازمت معاف داشته یک لک و بیست هزار روپیه برسم مدد خرچ سالیانه مقرر فرمودند - که در هر جایگاه که دلخواه او باشد اقامت گزیده روزگار بفراغ خاطر بگذراند - و به سید بزرگوار والا مرتبت میر سید جلال خلعت و ده هزار روپیه نقد مرحمت شد - ابراهیم حسین کاشغري بمنصب دو هزار و پانصدي ذات و هزار و شش صد سوار مقرر شده ده هزار روپیه نقد انعام یافت - چون حسب الالتماس عبد الرحیم خواجه زلال عنایات سرشار خدیو روزگار نقش زلات و جنایات عبد الله خان را از صفحهٔ کردار ناشایست محو ساخته بود - درین روز بمنصب پنجهزاري ذات و عنایت شمشیر مرصع و نقاره و علم و تومان وطوغ و فیل امتیاز یافته انعام مبلغ پنجاه هزار روپیه نقد و تیولداري سرکار قنوج ضمیمهٔ عواطف و تمیمهٔ عنایات تامه آمد - اعتماد خان خواجه سرا بیست هزار روپیه انعام یافته رخصت مکه معظمه گشت - به میر محمد اسفراین که از نزد قطب الملک آمده بود هزار مهر مرحمت گشت *

---

[1] * احوال سید بزرگوار در خاتمهٔ کتاب به شرح و بسط رقم شده *

جاي دادن خواص و عوام خصوص ایستادگان پایهٔ سریر سلیمانی در سایهٔ عنایت و ظل مرحمت یعنی اساس نهادن ایوان چهل ستون در صحن خاص و عام

بحمد الله که عنایات خاص بادشاه جهان بعوام و خاص از جمیع وجوه اقتضای عموم و شمول نموده به صنفی از اصناف و شخصی از اشخاص انسان اختصاص ندارد - چنانچه ظلال عاطفش که شامل حال عالمی است مانند جود حضرت واجب الوجود همه را فرو گرفته - و آثار نیسان احسانش که بر خشک و تر و بحر و بر بارانست چون فیض باران رحمت همه جا رسیده - لهذا پیوسته همت والا در ظاهر و باطن بر تحصیل اطمینان قلب و فراغ خاطر اهل گیتی بسته اند - چنانچه هیچ لحظه از روزگار سعادت آثار دمي گذرد که آسایش و آرامش عالمیان منظور نظر نباشد - و عزیمت ملوکانه بر بسیج سرمایهٔ امن و امان اهل زمین و زمان مقصود نبود - از جمله شواهد صدق این دعوی احداث بارگاه چهل ستون همایونست که درین ایام در فضای کریاس خاص و عام اساس یافته - و سبب بنیاد این نسخهٔ سبع شداد و دیوانکدهٔ عدل و داد ده روکش بارگاه سلیمان و ایوان نوشیروان بود اینست که چون همه را از همه سو روی امید بدین جناب است - و عالمی را بقصد عرض مقاصد و رفع مطالب و برآمد حوایج و مآرب بدین مرجع عالمیان باز گشت است - ازین جهت که هنگام عرض و مجری از زحمت بارش برسات و آسیب تف تموز حجابی و پناهگاهی نبود - لاجرم بمقتضای مرحمت نامتناهي فرمان قضا جریان بدین مضمون توقیع نفاذ یافت - که در

دار الخلافهٔ کبری و همچنین در اکثر اعاظم بلاد ممالک محروسه هر جا که دولت سرای بنیاد یافته باشد - خاصه در دار السلطنت لاهور در پیشگاه جهروکهٔ خاص و عام که محل انجاح حاجت جهانیان است - ایوانی مشتمل بر چهل ستون بطول هفتاد ذراع و عرض بیست و دو ذراع طرح افکنده زود باتمام رسانند - تا سایر بندهای درگاه بیزحمت تابش آفتاب و تشویش بارش سحاب فارغ البال بعرض مطالب اشتغال توانند نمود - مجملا بامر ارفع بدینسان بارگاه رفعت پناه مستمل بر چهل ستون نه عظمتی اساس یافت - که رفعت آستانش باعث کسر شان ایوان کسری گشته - و این دست والا بنیاد مقصورهٔ که از رشک متانت اساسش قصور در بنای قصر قیصر راه یافته - در عرض چهل روز با این طول و عرض و وضع غریب و هندسهٔ بدیع خاطر فریب باتمام رسیده باعث حیرت نظارگیان گشت * ابیات *

در روزگار ثانيِ صاحب قران که دهر

یکره ندیده است قرینش بصد قرون

عالي اساس بارگهی شد بنا که راست

از کوه بی ستون بود افزون بچهل ستون

از رشک تابش در و دیوارش از شفق

در خون نشسته تا بکمر چرخ نیلگون

چون این فرخنده بنا بهمه معنی سمت اتمام و صورت انجام پذیرفت - اختر شماران سطرلاب نظر ساعتی بري از نحوس و قرین سعود در تاریخ بیست و پنجم ذي حجه سنه هزار و سي و هفت هجري بر گزیدند - شاهنشاه فلک بارگاه بعد از انقضای بیست گهري روز در ساعت مختار اندیشه رسای دقایق رسان درین محفل بهشت آئین که بانواع زیب و زینت تزئین داشت - اورنگ نشین سریر اقبال و اکلیل گزین افسر جاه و جلال

گستند - و جمهور انام را در آن بارگاه خاص بار عام داده زبان سپاس گذار ستایش آفریدگار انس وجان و دست حق پرست به بخشایش و بخشش کفه کاران و محتاجان بر کشادند - و سایر ثنا گستران و همچنین سرود سرایان و نغمه پردازان را ساز عیش جاویدی آماده نموده طالبای کلیم را که این رباعي بوصف آن بارگاه سلیمانی در سلک نظم کسیده بعرض مقدس رسانید صلهٔ شایسته مرحمت فرمودند * * رباعي *

این تازه بنا که عرش همسایهٔ اوست
رفعت حرفی ز رتبهٔ پایهٔ اوست
باغیست که هر ستون سبزش سرویست
کآسایش خاص و عام در سایهٔ اوست

همدرین روز قاسم خان بعنایت خلعت و اسپ خاصه بلند پایگي یافته بصوبه داري بنگاله مرخص گشت - و دریا خان روهیله بمرحمت خلعت و جمدهر مرصع و فیل و اسپ و انعام بیست هزار روپیه نقد کامیاب آمده داخل تعیناتیان دکن شد - و سید جعفر بارهه بخطاب شجاعت خان و تفویض خدمت فوجداري ترهت و نواحي صوبهٔ بهار و منصب سه هزاري ذات و دو هزار سوار و انعام خلعت و اسپ و فیل و پانزده هزار روپیه نقد امتیاز پذیرفت - محمد قلي ایلچي شاه عباس که از طرف شاه عباس برسم رسالت نزد قطب الملک رفته بود - بعد از مراجعت بسجدهٔ آستان آسمان نشان رسیده سر رفعت بگردون رسانید - و بمرحمت خلعت و پانزده هزار روپیه سرافرازي یافته بایران مرخص شد - و میر جمله بانعام بیست هزار روپیه سرافراز شد - و قلیچ خان از عنایت نقاره بلند آوازه گشت - کهیلوجي بهونسله از عمده‌های دولت نظام الملک بکار فرمائي طالع والا آمده خان زمان را دید - واحسب الالتماس خان مذکور بعنایت ورود فرمان عالیشان و خلعت

و جمدهر مرصع و اسپ و فیل و نقاره و منصب پنجهزاري ذات و سوار سربلند گردید - عرایض محمد عادل خان که در هژده سالگي و قطب الملک عبد الله در دوازده سالگي جانشین آبای خود شده بودند - مشتمل بر تهنیت جلوس مبارک با پیشکش نمایان از آنجمله قطعهٔ نیلمي بود بابت عادل خان که نظیر آن در آب و تاب بسیار کمیاب بود - سي هزار روپیه قیمت داشت - از نظر انور گذشت *

درین ایام روز جمعه بیستم امرداد فرخنده عید سعید اضحی اتفاق افتاده بشارت میمنت و فرخندگي باولیای دولت جاوید پیوند رسانید - خدیو هفت کشور بادشاه دین پرور بآهنگ احیای سنت حضرت خیر البشر مانند خورشید خاور دولتخانهٔ زین زرین را شرف خانه ساخته فضای عیدگاه را از نور حضور اقدس رشک پیشگاه طارم چهارم و غیرت بارگاه سپهر اطلس نمودند - و ادای عبادت معهودهٔ این روز نموده هنگام مراجعت بدستور تشریف روی زمین را در افشان و زر ریز ساختند *

سبب افتتاح ابواب مراسلات بدین آستانهٔ سپهر نشانه از طرف سایر ملوک خصوص امام قلي خان

خاصیت دولت خداداد و سعادت بخت مادرزاد آنست که در ساحت هر دیار صاحب سعادتی که بار کشوده رحل اقامت افگند - عالمی بآهنگ آن عالي مقام بار رحلت بر بندد - و لازمهٔ بخت و مقتضای اقبال آنست که بهرسو که رو آورد جهانی آن را قبلهٔ آمال و اماني دانسته روی توجه بدآن سو کند - چنانچه خصوصیات احوال والا حضرت شاهنشاه خلافت پناه است - خاصه درین ایام خیر انجام که سریر سروری از جلوس همایون

رشک کرسي هشمتين گردون گرديد - امام قلي خان والي توران همواره خواهش داشت - که از سر نو سررشتهٔ توثيق وثايق محبت بدست آورده تجديد عقد مواخات و تمهيد روابط موالات نمايد - و بتازگي حلقهٔ اظهار دوستي بر در دار الامان ولا و وداد و امن آباد يکانگي و اتحاد زده ابواب مکاتبه و مراسله را کشايش دهد - ليکن از رهگذر بيراهي و بی روشي که از نذر محمد خان برادرش سرزده بود چنانچه سبق ذکر يافت - محجوب مانده اين معنی موجب سد اين راه و حجاب اين باب شد - و انتظار معاودت خواجه عبد الرحيم نيز سبب تعويق و تاخير آن عزيمت گشت - و مضمون مراسله که مصحوب او بخدمت حضرت جنت مکاني ارسال داشته بود آنکه چون شاه عباس فرصت وقت غنيمت شمرده قلعهٔ قندهار و مضافات آنرا بتصرف در آورد - اگر درين ولا فوجی از افواج عساکر بحر امواج در رکاب سعادت شاهزادهٔ والا اختر که اهل هفت کشور از ضرب شمشير شعله تاثير آن سرور در تپ و تاب اضطراب اند - و از اصابت تدبير آفاق گير آن والا جناب در حساب به تسخير قلعهٔ قندهار تعين فرمايند ما دو برادر نيز بمقتضای دولت خواهي و خير انديشي که لازمهٔ خيرخواهي و بد انديشي است به لشکر ظفر اثر پيوسته بعد از کشايش حصار قندهار و قطع و فصل آن ديار متوجه خراسان شويم - و عهد و پيمان موکد بايمان بر طبق اين مضمون مي بنديم - که از بلاد مشهورهٔ آن ولايت بعد از فتح هر شهری که اوليای دولت دست تصرف ازآن باز دارند تعلق بما داشته باشد - چون حضرت جنت مکاني بعد از مطالعهٔ مضمون نامه در مقام تجهيز عساکر و صدد مدد ايشان گشته هنوز ترتيب مقدمات شهود شاهد مقصود از خفا خانهٔ غيب بجلوه گاه نمود نيامده بود - قضا را آن سرور بمقتضای احکام قدر محتوم و قضای مقدر

متوجه تسخير عالم ديگر گشتند - و بعد از جلوس مبارک خواجه عبد الرحيم رسيده در نو روز سال حال بملازمت استسعاد پذيرفت - و همدران نزديکي از اشتداد مرض ديرينه بعالم بقا شتافت - آنگاه حضرت خلافت پناهي بمقتضاى مکافات اين خير انديشي و نيکوخواهي که از امام قلي خان بظهور رسيده بود خواستند که حجاب مذکور مرتفع سازند - لاجرم در مبادي ايام جلوس خير انجام بمقام ارسال جواب مراسله در آمده بيست و دوم آبان ماه از نخستين سال جلوس ميمنت مانوس حکيم حاذق را مامور اين خدمت نمودند - و موازي يک لک و پنجاه هزار روپيه از انواع نوادر و جواهر و مرصع آلات و نفايس و امتعهٔ هندوستان برسم ارمغان و بيست هزار روپيه بجهت مجاوران و ارباب استحقاق و خدمهٔ روضهٔ منورهٔ حضرت صاحب قران مصحوب او ارسال داشتند - و خواجه محمد صادق خلف خواجه عبد الرحيم را بمرحمت خلعت و کمر خنجر مرصع و انعام سي هزار روپيه نواخته بهمراهي حکيم مذکور مرخص ساختند - و ده هزار روپيه برسم انعام بحسن خواجه برادر کلان خواجه مرحمت نمودند * .

نقل نامهٔ نامي و مراسلهٔ سامي حضرت صاحب قران ثاني بامام قلي خان والي توران

تا رشحات کلک بدايع نگار و نفحات خامهٔ مشکبار در اظهار روابط دوستي و ولا و بيان مراتب صدق و صفا طراوت بخش چمن خلت و وداد و عطر افزاى محفل صداقت و اتحاد باشد - ديباچهٔ آمال و اماني و حديقهٔ حشمت و کامراني سلطنت مآب معدلت قباب نصفت اياب شوکت انتساب عنوان صحيفهٔ ابهت و کامگاري طغراى منشور دولت و بختياري

فارس مضمار فتوت جوهر مرآت صفا و صفوت زیبندهٔ افسر خاني شایستهٔ سریر کشور ستاني سلالهٔ دودمان اعالي شعبهٔ شجرهٔ مفاخر و معالي گوهر بحر عدل و احسان مجدد قوانین آبای عالي مکان المويد بالتائیدات الازلیه من الله المعین المستعان دامت ایام اخوته و سلطنته و زادت اعوام خلته و محبته بتوقیع سعادت جاوداني موشح و برشحات سحاب کرامت دو جهاني مرشح باد - حقیقت کیفیت اتحاد معنوي و مرابطات صوري که بواسطهٔ موانع ظاهري چند مدت در حجاب خفا محجوب و مخفي بود - از ارسال مراسلهٔ سامي و مفاوضهٔ نامي مسحون بجواهر زواهر مصادقت و معنوي بدرر غرر موافقت که بوساطت نقاوهٔ اصفیای کرام عمدهٔ نجبای انام ناهج مناهج دین قویم خواجه عبد الرحیم در باب مهام خیریت انتظام این برادر نیازمند درگاه آلهي و دیگر مقدمات پسندیده باعلی حضرت قدسي مرتبت رضوان پناه خلد آرامگاه انار الله برهانه به نسبت قرابت سابق بی تجدید جهات لاحق رقم زدهٔ خامهٔ عنبرین شمامه شده بود سمت اظهار و اعلان یافته محرک سلسلهٔ موالات و مصافات قدیم گردید - و از مطاوي آن رقیمهٔ کریمه روایح و شمایم محبت بمشام صداقت انجام رسید - از روی وفور مرابطات صمیمي مرکوز خاطر اقدس آن بود - که در اول جلوس میمنت مانوس بر اورنگ سلطنت و فرمانروائي خواجه مشار الیه را با یکی از معتمدان درگاه رخصت فرمائیم تا آمده مجدد رابطهٔ صوري و معنوي و مذکر مناسبات قدیمي و جدیدي گردد - سنوح دو مقدمه سبب توقف و تراخي گردید - یکی فوت خواجه عبد الرحیم مرحوم که بعد از دریافت عرمجالست میمون بساط حیات عارضي در نوردید - دوم آمدن نقاوهٔ اصلاب کرام نذر محمد خان از روی بی فکریها و بی تجربگیها که لازمهٔ شباب است بکابل - اگر بدلالت عقل رهنما ازین اندیشهٔ بیحاصل و پندار دور از کار که

باغوای جمعی از کوته اندیشان بیخرد بادیٔ آن‌شده بود تقاعد نمي ورزید - فرستادن جیوش منصوره از درگاه ضرور بود - بعد ازانکه افواج قاهره پی در پی مي رسید ملاحظهٔ آن بود که غبار وحشتی درمیان بر انگیخته شود - و علاقهٔ دوستي و روابط چندین ساله بفساد و افساد آن کوته بنیان فرومایه خلل پذیر گردد - چون شیوهٔ ستودهٔ ارتباط و التیام از قدیم الایام الی الآن فیمابین این دودمان رفیع الشان و سلسلهٔ علیهٔ خوانین ولایت توران متحقق بوده - و آئین صدق و سداد بین الجانبین صورت انتظام و انعقاد داشت - درین ایام سعادت فرجام که بمیامن تائیدات الهي و یمن مواهب نامتناهي دولت روز افزون آناً فاناً بانواع فتوحات غیبیه و اصناف فیوضات لاریبیه مقترن و مقرونست - و شاهد هر مدعا و مقصود که بر صفحهٔ خاطر خیر اندیشان این سلطنت ابد مقرون مرتسم میگردد - باتم وجوه بر منصهٔ حصول جلوهٔ ظهور مي نماید - منظور نظر حق بین حقیقت گزین آنست - که شیوهٔ فرخندهٔ اتحاد و یگانگي بیشتر از پیشتر ملحوظ ضمایر قدسي سرایر بوده در انتظام قواعد مودت و اتساع عرصهٔ صداقت که مستلزم انبساط خاطر دوستان و انتظام اوضاع جهان و جهانیان ست زیاده تاکید رود - تا وثاقت اخوت که ابد الاباد در تزاید باد - مشهود همگنان گشته نتایجی که برآن مترتب است عنقریب بر وفق ارادهٔ اولیای دولت طرفین بعرصهٔ ظهور آید - بالفعل بجهت تشیید مباني وداد و وفاق که انتظام بخش انفس و آفاق است - بسیادت مآب مرتضوي انتساب خواجه محمد صدیق خلف الصدق خواجه مغفور از روی عاطفت رخصت انصراف ارزاني داشته حکمت مآب نتیجة الاماجد والاعالي لایق العنایات السلطانیه حکیم حاذق را که از خانه زادان معتمد و محرم راست گفتار درست کردار درگاه والا ست - بخدمت آن گوهر اکلیل جلالت و فارس

میدان شهامت فرستادیم - که بعد از ادراک سعادت ملازمت بابلاغ مقدماتی
که در هر باب بتقریر او تفویض یافته مبادرت نماید - شیمهٔ قویمهٔ مواخات
آنکه همیشه بهمین طریق بمراعات نسبت سابقه و قرابت قریبه بارسال
مفاوضات منیفه و مراسلات شریفه که احسن مکارم اخلاق ارباب وفاق است
بیشتر محرک سلسلهٔ خصوصیت و جهت مئدي گشته همواره بواردات
ذات لازم الکرامت و باظهار مرغوبات طبع موالات سرشت که مستلزم رابطهٔ
یگانگي و رافع غایلهٔ بیگانگي است - مسرت پیرای ضمیر عطوفت اشراق
گشته خوشوقت میساخته باشند - مسند ابهت و خاني مخلد و سریر
سلطنت و کامراني مشید باد *

توجه موکب نصرت شعار شهنشاه کشورکشا بصیدگاه باري و تعین پزیرفتن امرای نامدار بر ججهار بندیله

چون نرسنگه‌دیو پدر ججهار سنگه بسلسله جنباني طالع موافق د
مبادئ ایام بادشاهزادگي حضرت جنت مکاني جهانگیر بادشاه بملازمت
پیویسته خود را در سلک بندهای درگاه کشید - و همدرآن ولا مصدر خدمات
پسندیده گردیده و خویشتن را سزاوار مراحم بیکران و عواطف بی پایان
ساخت - آنحضرت هنگام جلوس همایون بحکم التزام حق گذاري حقیقت
کیشان وفا اندیش بحال او پرداختند - و او را از اکثر اقران و امثال برگزید
فرق اعتبارش بفرقدین بر افراختند - چندانکه رفته رفته بمراتب عالي
و مناصب والا رسید - و سرمایهٔ اقتدار و قدرت از جمیعت و ثروت و خیل و حشم
و اجتماع لشکر بجای رسانید - که دقایق درجات و مقدار از پلهٔ امثال

و اقران بل از مرتبهٔ راجهای کلان در گذرانید - و در آخر کار و پایان روزگار دولت جهانگیر بادشاه که از فرط استیلای امراض مزمنه قطعاً بنظم و نسق معاملات ملکي و مالي نمي پرداختند - لاجرم او درمیانه فرصت غنیمت دانسته از حد خود تجاوز نموده دست تطاول بملک و مال زمینداران اطراف و نواحيِ سرزمین خود بل طرفداران محل دور دست دراز کرده اموال بسیار بتعديِ بیحساب فراهم آورده بدآن مثابه که از حیز قیاس قدر و مقدار بیرون رفته از مراتب حساب و شمار در گذشت - و در عرض آن ایام بنابر عدم اهتمام اولیای دولت در امثال این امور کسی بحال او نپرداخت - و به هیچ باب باز خواستی نشد - تا آنکه روزگار او بپایان رسید - و اندوختهٔ گران سنگ دیرینه‌اش که گنج در گنج و خزینه در خزینه بود بتصرف تصرف این سبکسر در آمد - چون ظرف تنگ آن ناآزمون کار گنجای تصرف این گنج خانهٔ مالامال نداشت - یکباره از جا رفته سرمایهٔ خودسري آماده ساخت - و چون روی سریر خلافت مصیر از جلوس مقدس حضرت صاحبقراني زینت گرفته کار ملک و ملت و امور دین و دولت بر نهج استقامت جاري گردید - آن نا معامله فهم بفکر روزگار خویش افتاده باستواريِ حصار و انبوهيِ جنگلهای دشوار گزار که پدرش آنرا سرمایهٔ استظهار خود پنداشته همت بر حفظ و تربیت اشجار آن گماشته بود - پشت گرم گردیده در سي و دوم خورداد سال جلوس مبارک روگردان شد - و نیم شب از دار الخلافه برآمده رو براه فرار نهاد - چون دولتخواهان از این معني آگاهي یافته حقیقت را بعرض بار یافتگان انجمن رسانیدند - که آن اهرمن نژاد وحشي نهاد بمجرد فرار در پی سرانجام مهام بغي و فساد و بر سر اظهار عصیان و عناد است - و همت پست نهمت بر جمع لشکر تفرقه اثر گماشته - و بواديِ استمالت و دلاسای سرکشان آن بوم و بر که با او درمقام

نفاق بودند افتاده بر سر استحکام بارها و بستن گریوها و گذارها پا افشرده بلکه در صدد مداخل و مخارج دور دست نیز شده - لاجرم فرمان قضا نشان به پروانگي قهرمان قهر خديو روزگار که مظهر بطش قهار علی الاطلاق است بطغرای امضا و توقيع قضا نفاذ رسيد - که از حاضران دربار ده هزار سوار جرار بسرداريِ مهابتخان خانخانان سپهسالار با دو هزار بندوقچي و پانصد بيلدار از راه گواليار روانه ولايت او شده سزای کردار ناشايست در کنار و بر آن زياده سر گذارند - و سيد مظفر خان بارهه و اسلام خان و دلاور خان بريچ و سردارخان و راجه رامداس ونظر بهادر خويشگي و راجه روز افزون و حبيب خان سور و بهگوانداس بنديله و ديگر بندهای روشناس درگاه عالم پناه به عنايت بادشاهي مفتخر و مباهي گشته بهمراهيِ آن عمدة الملک تعين يافتند - و در وقت رخصت به سپهسالار خلعت با نادري و کلکی مرصع و يک لک روپيه نقد ضميمهٔ اين مراحم ساخته - و خدمت بخشي گري به کفايت خان و فيل و نقاره به دلاور خان مرحمت فرمودند - و خان جهان صوبه دار مالوه با ساير کومکيان آن محال و صفدرخان جاگيردار سرونج و انی رای سنگدلن و راجه بيتهلداس کور و ستر سال کچهواهه و بلبهدر سنگهاوت و پير خان ميانه و شاديخان اوزبک و راجه گردهر و خنجر خان جوره آقاسي و ديگر منصبداران از راه چنديري که بجانب جنوب اوندچهه واقع است با پانصد بيلدار بمحال متعلقهٔ آن مخذول در آيد و بخشي گريِ اين فوج و دو هزار بندوقچي به نور الدين قلي تفويض يافت - و بهارت سنگه بنديله که زميندارِي آن ملک از ديرباز بآباي او - بود - و حضرت جنت مکاني از جدش انتزاع نموده به نرسنگديو داده بودند - و ازين راه ميانهٔ اشيان نزاع بود نيز بهمراهيِ فوج خود از جانب کالپي روانه آن سمت گردد - بهادر خان روهيله و راو

سورج سنگه بهورتیه و پهاڑ سنگه بندیله و رشید خان و شهباز خان افغان و کشن سنگه و شاه بیگ خان و امثال ایشان با هفت هزار سوار کار آزموده و دو هزار بندوقچي و پانصد بیلدار از جانب مشرق رویهٔ آن سر زمین روی توجه باستیصال آن خذلان مآل آرند - و سوای این بهادران دو هزار سوار از جمله ملازمان یمین الدوله امین الملت آصف جاهي بسرداريِ محمد باقر از نوکران عمدهٔ آن خان والا مکان بکومک این فوج مقرر شدند - سلطان نظر به بخشي گري و واقعه نویسيِ این فوج سرافرازي اندوخت - آنگاه وزیر خان را به نگاهبانيِ دار الخلافهٔ اکبر آباد باز داشته بعد از انقضای یازده گهڑي از روز دوشنبه آبان ماه سال اول از جلوس متوجه صیدگاه باری شدند - وبدو کوچ از باغ نور منزل معروف بدهره که روز اول منزل آنجا شده بود بفتح پور رسیده محفل وزن قمريِ سال سي و نهم از عمر ابد پیوند ترتیب دادند - و کیفیت وزن بدین منوال است که چون خوی مقدس پیوسته در پیدا کردن سایل بجست و جوی وسایل است - و طبع فیاض همواره در اقضای حوایج اصحاب مطلب بهانه طلب است - لهذا سالی دو نوبت در انجمن وزن شمسي و قمري مانند خورشید خاوري در کفهٔ میزان نیک اختري متمکن میگردند - و هر سال دو مرتبه بحساب شمسي و قمري جشني عظیم و طوی بزرگ حسب الامر آنحضرت مرتب میشود - و هموزن مبارک طلا و نقره بر بی نوایان و نیازمندان روزگار بقدر نصاب و استحقاق و احتیاج قسمت مي یابد - اگرچه این نوع تصدق در شریعت وارد نه شده لیکن چون دانشوران این کشور همگي بر این معنی اتفاق دارند - که اینگونه صدقه برای دفع بلیات و عاهات جسماني کامل ترین اقسام صدقات است - لهذا این طریقهٔ پسندیده را حضرت عرش آشیاني که بقای منش آنحضرت چون آفتاب جهانتاب بر فیض رساني

محض نهادة بودند اختيار فرمودة اين قاعدۂ ستودة قرار دادند - كه در
وزنْ شمسي دوازدة مرتبه اول با طلاى خالص و مراتب ديگر با ساير
اجناس و در وزن قمري هشت نوبت نخست به سيم ناب و باقي مراتب
با ساير اجناس معهود هموزن مي آيند - و بدين وسيله فقرا و مساكين
كامياب مقصود مي گردند - و في الحقيقت سنت عقيقه كه در طريقت
صاحب شريعت صلى الله عليه و سلم و اصحابه امريست مقرر و معهود
باين طريق كه در روز هفتم از ولادت بوزن موى ستردۂ مولود نقرة تصدق
نمودة و قرباني را چند پارۂ معدود ساخته بر فقرا قسمت نمايند راة
تجويز اين معنى كشادة - چنانچه مضمون دعاى ماثور كه وظيفۂ امر
مسنون مذكور است - كه لحمها بلحمه و عظمها بعظمه و دمها بدمه و شعرها
بشعرة وجلدها بجلدة برين معنى دلالت دارد - بالجمله ازآنوقت باز اين
حميدة آئين درين دولت كدۂ عظمى معهود و مستمر گرديدة - و بجهت
شاهزادها همين يك وزن شمسي مقرر شدة - لاجرم روز دوشنبه ششم آذر ماة
سال اول جلوس موافق ربيع الثاني سنه هزار و سي و هشت هجري قريب
به نصف النهار جشن وزن قمري سال سي ونهم عمر ابد قرين حضرت
صاحبقران ثاني آراستگي بهشت جاوداني پذيرفت - و ساير لوازم اين روز
از اقسام آرايش و پيرايش و داد و دهش و بخشش و بخشايش بنحويكه
تفصيل آن شرح و بيان بر نتابد - و زبان خامه از عهدۂ تحرير آن بر نيايد بظهور
آمد - و بعد از فراغ اين كار بيست و ششم آذر ظاهر قصبۂ باري مضرب
خيام دولت شد - پنجروز در آن مكان به نشاط صيد و صيد نشاط
پرداختند - روز جمعه دوم دي ماة از آن سرزمين بآهنگ سير و شكار
حوالي ٠گواليار و تفرج آن قلعۂ سپهر مدار كوچ فرمودة متوجه گواليار
شدند *

درین ایام خیر انجام اعجوبهٔ چند از غرایب حوادث گیتي و بدایع و عجائب عالم ابداع که از بوالعجبي‌های تقدیر در صوبهٔ کشمیر اتفاق افتاده بود از مضامین وقایع آن صوبه به عرض والا رسید - نخست آنکه جمعی کثیر از سکنهٔ پرگنهٔ اولربا حسن محمد نامي از اهل همین موضع در حضور اعتقاد خان حاکم آن صوبه باتفاق این کلمه مذکور نمودند - که صبیهٔ حسن محمد مذکور چون هفت روز از میلاد او منقضي شده بود بزبان در آمده بعد ادای کلمهٔ طیبه گفت که اهل این ولایت باید که امسال خیرات بسیار بظهور آرند - تا از آسیب بلیات محفوظ مانند - دیگر در خانهٔ باقر کشمیري پسری متولد شد که مخرج معتاد نداشت - و در منزل میر حسین سه پسر بیک شکم آمد - و از زن شمس کشمیري دو پسر و یک دختر متعاقب به یکدیگر بعرصهٔ وجود آمدند - و اهلیهٔ اسمعیل نام نواش کشمیري دو دختر و یک پسر آورد - و از منکوحهٔ ابراهیم کشمیري فرزندی تولد یافت که لب زیرین نداشت *

ذکر نزول اجلال در اثنای سیر و شکار بهٔ قصبهٔ گوالیار و تفرج قلعه نمودن و آزاد ساختن زندانیان و فیصل یافتن مهم ججهار سنگه بندیله و درآمدن او در شفاعت بوسیلهٔ اظهار اطاعت

اگرچه این حرکت والا که بتحریک کار فرمایان عالم بالا روی نموده بحسب ظاهر در لباس لهو و لعب و صورت نشاط و طرب از صید و امثال آن بجلوه گاه شهود در آمده - لیکن باعتبار معني مشتمل بر دوست نوازي

و دشمن‌گدازي بلکه مصلحت عالم در ضمن آن مندرج بود - علت آگاهي و موجب تنبیه چجهار سنگه بندیله گشته آن غنودهٔ هوش را از گران خواب نخوت و پندار و از مستيِ‌سبکسري و بیخبري هوشیار ساخت - و همچنین اصناف زمینداران آن سر زمین که از دست تطاول و دست اندازيِ آن زیاده سر بجان آمده بودند - بمحض توجه اشرف از سر نو جانی تازه یافته از جور و تعدي او ایمن گشتند - و نیز جمعی کثیر از محبوسان قلعهٔ گوالیار از قید گرفتاريِ زندان که در حقیقت دفنی است در حیات نجات یافتند - شرح این مقال آنکه چون بیست و چهارم دیماه سواد گوالیار از گرد موکب همایون خط غبار پیدا کرد - و همین که ظاهر آن قلعه جلوه‌گاه تجليِ ورود آن مظهر انوار لطف جليِ حضرت پروردگار گردید - مشاهدهٔ خصوصیات آن والا حصار که از دیر بار مکنون ضمیر انور آن سرور بود محرک آمده همان روز تماشای آن بارهٔ دیرین بنیاد که بر فراز کوهسار رفعت آثار اساس یافته در سر تا سر این کشور اکبر حصاری بمتانت رفعت و فسحت ساحت آن حصن منیع الشان نشان نمي دهند اراده فرمودند - و خورشید وار از افق آن کوهسار طلوع نموده پرتو نظر دقت نگر بر پای تا سر آن سرزمین آسمان نشان گسترده از روی تحقیق و تدقیق در وارسيِ خصوصیات قلعه و ملاحظهٔ جزئیات آن ذرهٔ فرو گذاشت نه نمودند - برارباب صفا روشن‌است که جنبش بادشاهان پاک روان که چهار باغ دنیا را بمثابهٔ آب اند - و حرکت شاهنشاهان روشن دل که سپهر جهانداري را بمنزلهٔ آفتاب خالي ار حکمت نیست - و مصداق این معني سیر خورشید اوج گیتي ستاني‌است بگوالیار و عروج آن بلند کوکب باوج کوه فلک شکوه - چه بسیاری از مردم که شمار شان چون شمار مژگان دشوار است - از روزگار دراز در آن حصار نظر بند بوده ماندند تمثال

از حبس آئینه رهائي نداشتند - و از هیچ رو خیال خلاصي در آئنهٔ خاطر شان نقش نمي بست - چون این ابر رحمت بر فراز قلعهٔ آن کوه سایه افگند - خواست تا حقیقت حال اینان که مانند نسیم در حباب از شدت حبس نفس شان گرفته بود بر روی آب آید - لاجرم خود به نفس نفیس به تفحص احوال زندانیان پرداخته اندیشهای ژرف را کار فرمودند - از آنجا که دریای بخشش و بخشایش این محیط مکارم پیوسته در جوش است - چندی از اهل فتنه و فساد که صلاح کار بلاد و عباد بل خیریت نفوس ایشان نیز در محبوس بودن بود - پای بند سلسلهٔ قید گذاشته دیگر تمامي گرفتاران را که روزگاران در تنگنای سیه خانهٔ روزگار به تیره روزي و تنگ عیشي و بد حالي گذرانیده روی زمین و آسمان ندیده بودند یک قلم آزاد فرمودند - و رقم عفو بر جراید عصیان شان کشیده برات عمر دوباره بنام هر یکی نوشتند - تا همگنان سر بر خط فرمانبري گذاشته مانند نال از حصار نای قلم از حبس ابد رها گردیدند *

بالجمله افواجی که برای سرزنش ججهارسنگه مانند جوهرهای تیغ پیهم تعیین شده بودند - با لشکریان آهنین دل تیغ شده دست امید همگنان را از زندگاني منقطع گردانیدند - تمامي قوم بندیله را از آوازهٔ نهضت همایون بمقام گوالیار سار و نوای توانائي گسسته بآئین خرطنبور از غم خشک بر جا ماندند - امرای عظام ناگهاني از هر طرف چون قضای آسماني بدآن سرزمین در آمده سر تا سر حدود آن ناحیت را پامال نعال مراکب موکب اقبال گردانیدند - و از همه سو راه بر ججهار گمراه بسته عرصهٔ کارزار و ساحت کار را برو از مضیق حوصله تنگتر ساختند - و مهابتخان از گوالیار و خان جهان لودي از برار و عبد الله خان از کالپي جلو ریز شتافته با دیگر تیغ زنان نبرد آزما و مرد افگنان رزم پیرا

ـ مردانگي دادند - و پاي جرأت بر دم شمشير نهاده بازار تيغ زني
نيز و هنگامهٔ نبرد سازي را گرم گردانيدند - خود بر سر رزم آشنايان از باد
له حکم حباب پيدا ميکرد - وتيغ بر کف رزم آزمايان از پيچ و تاب جوهر
ميت موج بهم رسانيد - خنجر در جوشن به آبي فرو ميرفت که ماهي
آب فرو مي رود - وتير در دل بر نمطي جا ميگرفت که خار در ماهي
ی گيرد - گوهر خنجر حلقه در گوش بهادران مي انداخت -
ب تيغ از سر رزم آشنايان در ميگذشت - خدنگ دلدوز سپر را چنان
شگافت که بدر را انگشت نبي - و ناوک جگر شگاف دو تن را چنان
مي دوخت که دو پيکر را تير چرخ - بعضي را بکمان اسير ميساختند
کمان شان کار زه گريبان ميکرد - ومشتي را بر تيغ خون مي ريختند
تيغ شان جاي دم حيات ميگرفت - چاشنيِ کمان دلاوران شربت
ـ آماده ميساخت - و سنان در دست يلان شمع وار از گرميِ جنگ
اخت - تير از نايرهٔ غضب خدنگ افگنان فتيله کردار در قنديل
ـ افروخت - و زهر آب پيکان جان شيرين را تلخ ميگردانيد - پرچم علم
ت ريش خند زندگانيِ اعدا ميگرديد - و سوفار تير نصرت پردازان را از
ده دهن باز نمي آمد - تير از ترکش در پوست پوستي بود و زه از کمان
خانه بدوشي - آب رزم آزمايان از آب تيغ روشن مي شد و نبرد آزمايان
خون خويش سرخروئي حاصل مي آمد - شاخ کمان را از پيکان تير برگ
ـ دميد و گل سپر را از ناوک خار دست مي داد - بالجمله چون
نهار سنگه برگشته روزگار را از تيزيِ لشکر تيغ زنان پاي گريز بريده شد -
نيروي موکب صف شکن دل از دست داده پاي ثبات و استقرارش از
ـ رفت - ناچار برهمنونيِ خرد پيش بين که آئينهٔ اسرار نما است روي
ت باطلاع دولت آورد - و خدال نافرجام را از دل دور ساخته زنگ

کدورت از مرآت اعتقاد بر زدود - و بدرگاه گیتی پناه توجه نمود - تا از هیچ رو سنگ حوادث شیشهٔ ناموس او را نشکند - و صورت مدعایش باحسن وجوه جلوه گري نماید - عرضداشت که اگر بآب دجلهٔ عفو دامان گناه من شست و شو یابد - وبشگفتن گل بخشایش شاهنشاهي خار خار هراس از دلم بیرون رود - بدرگاه والا که گلزار جاوید بهار دولت سرمدیست - مانند آب روان با دل صاف قطره زن گردم - و دیگر آبی بر زندگاني کنم که از چمن اعتقادم گل نافرماني نروید - و بهر منصب و جاگیری که هواداران چمنستان این دولت والا من خار گشته را نهال سازند - سپاسداري نموده از شاخسار امید گل چینم - در اثنای این حال از نوشتهٔ واقعه نگار لشکر عبد الله خان بعرض همایون رسید - که آن کوکبه آرای ظفر با بهادر خان روهیله و جمعی دیگر از مهر گزینان این آستان فلک نشان بیست ویکم دیماه حصار ایرج را که حصاریست استوار و هر برجش از کمال ارتفاع سر باوج فلک مي ساید از تصرف ججهار زحل سیما بر آورد - و آنچنان حصار بلندي گرای را که توسن اندیشه در ادراک رفعتش سم افگنده در سر سواري گرفته غنایم از هر دست سپاه فیروزي دستگاه را دست افتاد - تفصیل این مقدمه آنکه عبد الله خان با محمد باقر بخشي آصف خان از سوی مشرق و بهادر خان از جانب شمال آهنگ یورش نموده رو به تسخیر قلعه نهادند - درونیان از روی تهور تمام به برج و بارهٔ آنوالا حصار که ججهار مقهور آنرا استحکام تمام داده بود بر آمده بمدافعه و مقابله در آمدند - خان فیروزمند بعد از تگ و تاز بسیار در عرصهٔ کارزار بقصد جوهر نمائي با جمیع هم گوهران خویش از پشت توسنان که چون گوهر در رشته در راهای باریک قطره توانند زد فرود آمده پیاده شد - تا آن حصار را که مانند صدف قلعه بیدر بود بزور تیغ بشگافد - با آنکه آب تا کمر بود بهادران

از خندق گذشتند - و از آن میان جمعی از رزم آشنایان از ژرفيِ خندق چون گوهر در آب غرق گسته آب خود را ازین ممر روشن ساختند - و جمعی دیگر در اندک فرصتی باقبال بادشاهي کار یورش پیش برده رفته رفته از خندق گذشتند - و ازین جهت لوای نیکنامي در عرصهٔ نام آوري بر افراختند- بالجمله در آن جهاد که نمونهٔ جهاد خندق بود - همین که غزا پیشگان بعزم تادیب هندوان کفر پرست از خندق متوجه پیش گستند - در تن هندوان چون بید لرزه افتاد - و آن سنگ پرستان باوجود آنکه در حصار سنگین جا داشتند بی سنگ شدند - و مانند زنار پیچ و تاب خورده بکردار ناقوس ناله کشیدند - از طرف دیگر بنابر آنکه استحکام تمام داشت بر بهادر خان از غنیم هجوم بسیار اتفاق افتاده دار و گیر بهادرانه از هر دو سو رو داد - آخرکار خان مذکور بافواج خود از عقب فیلی صف شکن مصاف آزموده پیکار فرسوده رو بسوی دروازه نهاده بیاوريِ آن اهرمن نهاد در آن قلعه را چون فیل بند منصوبه ناشناسان درهم شکست - وبا برادران و تابینان خویش ده همه یکرنگ بودند - مانند گلهای پیاده پیاده گردید - و در آن حصار که مانند غنچهٔ لاله از سیاه دلان پر بود - و از کثرت هجوم باد صبا را در آن راه نه - مانند آب بسرعت تمام قطره زنان آمد - و هندوان سیاه فام را به تیغ سوسني برنگ داغ لاله در خون نشانیده گلگونهٔ فتح بر روی اقبال کشید - ونزدیک بسه هزار کس از لشکر خصم درین جنگ از زندگاني بی برگ گشتند - بادشاه والا مقدم در جایزهٔ این فتح و شکست مخالفان بهادر خان و پهاڑ سنگه بندیله را بنوازش نقاره بلند آوازه ساخته صفدر خان و[۱] [نتار خان] ع را بعنایت علم سر

---

(۱) م [جانسپار خان] ل

بر افراختند - و بموجب درخواست هواخواهان بتازگي از سر تقصير جچهار سنگه در گذشته معاذير نا دلپذير اورا پذيرفتند *

دهم بهمن ماه آلهي روز دوشبنه سوم جمادي الاولى سنه هزار و سي و هشت هجري جسن وزن مبارک شمسي سال سي و هشتم از عمر ابد قرين حضرت صاحب قران ثاني به آراستگي تمام ترتيب يافت - و محفلي ارم آئين كه ياد از بهشت برين ميداد بوضع غريب و روش تازه دلفريب زينت و زيب پذيرفت - و در ساعت مسعود برسم معهود بار ديگر آن روح مجسم و جوهر مجرد كه برداشت والا مقدار در حوصلهٔ سپهر نهم نگنجد - و مقدار نيم جو وزن تمكينش را كفين مهر و ماه نه سنجد - براى برآمد كام نيازمندان و حصول آرزوى كام جويان تن بهم سنگي گوهر شاهوار و لولوى شاداب داده مانند آفتاب جهانتاب ترازو نشين گشت - و بجهت توسيع ارزاق اهل استحقاق و فسحت ساحت معيشت تنگ عيشان سر بهم سري مهر انور فرود آورده تحويل اشرف به برج ميزان فرمود - و مجموع اجناس و نقود كه هموزن آمده بود بر فقرا و مساكين قسمت يافت - سعيد خان ولد احمد بيگ خان از تعيناتيان كابل از اصل و اضافه بمنصب دو هزاري هزار و چهار صد سوار سر بلند گرديد - خدمت پرست خان و خواصخان بسر افرازي عنايت علم سر اختصاص بر افراشتند *

بيست و نهم بهمن ماه رايات ظفر آيات قرين سعادت و اقبال از گواليار بسمت دار الخلافه سمت ارتفاع يافت - دهم اسفندار از باغ نور منزل كه دريفولا مطرح اشعهٔ انوار ماهچهٔ لواى والا شده بود - در ساعت مسعود بدولت و سعادت سوار شده همعنان بخت و اقبال مانند نير اعظم از افق مشرق جاه و جلال يعني چار ديوار دار الخلافهٔ عظمى طلوع فرمودند - مهابت خان خانخانان مظفر و منصور از مهم

بقدیله معاودت نموده ججهار سنگه مقهور را همراه به قرارگاه سریر خلافت مصیر آورد - و نخست خود با سران لشکر ظفر اثر ملازمت نموده آنگاه از روی تضرع و زاري بمقام شفاعت در آمده در خواه بخشایش گناه آن گسسته امید نمود - حضرت شاهنشاهي عفو جبلي را کار فرموده بجهت مراعات خاطر خانخانان آن بندهٔ مراري عفو جوی زینهاري را که گرانبار خجالت و شرمساری بود در دربار سپهر مدار راه دادند - و در حق آن باطل کیش که مستحق سیاست و انواع عقوبت بود عفو جبلي را کار فرمودند - و بالکلیه از تقصیرات او در گذشته و فرو گذاشت جنایات او نموده بحضور طلب فرمودند - و بخشیان عظام بعنوان گناهگاران بخشایش طلب ایستاده نموده آنگاه اذن کورنش داده زمین بوس فرمودند - آن زیان دیدهٔ پاس جاوید بدین شکرانه هزار مهر بصیغهٔ نذر و پانزده لک روپیه نقد بطریق جرمانه و چهل فیل برسم پیشکش از نظر اشرف گذرانید - حکم معلی صادر شد که از جمله محال که سابقا به تغلب در تصرف او و پدرش بود - موافق تنخواه منصب چهار هزاري چهار هزار سوار بحال شود - و مابقی در طلب خانجهان لودي و عبدالله خان و رشید خان و سید مظفر خان و راجه پهاز سنگه به بقدیله نمایند - و مامور شد که معترض زمینداران نگشته با [1] [دو هزار سوار و دو هزار پیاده] همواره در یساق دکن حاضر باشد *

سرآغاز دویمین سال همایون فال جلوس فرخنده آئین سعادت قرین حضرت ظل سبحاني صاحب قران ثاني

درین روز شادي افروز که عبارت است از غرّهٔ فروردي ماه موافق

---

(۱) ع [ده هزار سوار] ل

سه شنبه بیست و چهارم رجب المرجب سنه هزار و سي و هشت هجري و عنفوان عهد شباب روزگار و آغاز موسم استقامت لیل و نهار است- حسب الامر سلطان السلاطین روی زمین ثاني صاحب قران سعادت قرین بآئین هر ساله در صحن خاص و عام دار الخلافهٔ کبری جشني رنگین بزینت و زیب تمام ترتیب داده رشک بهشت برین ساختند - و تا روز شرف آفتاب که موسم ربیع عمر شیخ و شاب بود عالمیان روز و شب بعیش و طرب گذرانیدند - و خورد و بزرگ و پیر و جوان گرو از عمری گرامي گرفته سرمایهٔ بهجت و شادماني جاودان اندوختند - از جمله عزل و نصب که درین روز مبارک وقوع یافت این بود - که ارادتخان از تغیر مهابتخان خانخانان که به نیابت او پسرش خان زمان در دکن بود - بصوبه داري دکن و انعام خلعت با چار قب طلا دوزي و شمشیر مرصع و دو اسپ و فیل و ماده فیل سرافراز گشته منصبش از اصل و اضافه پنجهزاري پنجهزار سوار دو اسپه سه اسپه قرار یافت - و خدمت دیواني کل که بخان مذکور مفوض بود بدانشور خرد پرور دستور اعظم علامي افضل خان که از اوسط ایام شاهزادگي تا آغاز روزگار دولت سرانجام مهمات دیواني سرکار والای آنحضرت بدو تفویض یافته بود مرجوع گشت - و خدمت خانساماني از تغیر افضل خان به میر جمله مرحمت شد - مهابتخان خانخانان بخلعت فاخره و دو اسپ از طویلهٔ خاصه سر مباهات بر افراخته بصاحب صوبگي دهلي سر افراز شده دستوري یافت - معتقد خان از اصل و اضافه بمنصب چهار هزاري سه هزار سوار و بصوبه داري اجمیر سر افراز گشته رخصت یافت - چنگیز ولد عنبر حبشي بقائد رهنموني بخت به اندیش روی نیاز و امید به قبلهٔ امیدواران آورده بعنایت خلعت و خنجر مرصع و تفویض منصب دو هزار و پانصدي هزار سوار امتیاز پذیرفت *

بیستم رمضان المبارک سنه هزار و سي و هشت هجري روزگار دل آزار و سپهر بد روش ناهنجار از روی بیراهه روئ معهود خویش بتازگي طریقهٔ جفا پیشگي پیش گرفته نهال وجود شاهزادهٔ عالمیان سلطان دولت افزا را از پا در آورد - و ازین راه خزان افسردگي و پژمردگي به بهارستان امید عالمیان نهاد - آنحضرت بتائید آسماني و تمکین صاحبقراني تمکن ورزیده شعار صبر و شکیبائي گزیدند - و به نصائح هوش افزا و پندهای دل پسند در تسلي خاطر اندوهمند نواب مهد علیا کوشیدند *

غرهٔ شوال مبارک فال بادشاه دیندار اسلام پرور که روزه ماه صیام را بنابر متابعت صاحب شریعت بدستور هر ساله از روی کمال طوع و رغبت گرفته بودند - سنت افطار بعمل آورده از مطلع جهروکهٔ والا طلوع فرخنده فرمودند - و منتظران رویت جمال خورشید کمال در عین روز هلال ابروی خجسته با بدر رخسار مبارک بهم پیوسته مشاهده نمودند - و چون متعطشان زلال دیدار فیض آثار که از کمال تشوق و خواهش ملازمت که از روزي شدن حرمان یکروزه ناشي شده بود همانا روزهٔ وصال بل صوم دهر داشتند - از زلال لقای همایون فال که هم خاصیت آب بقاست روزه کشودند - حضرت بادشاه دین و دنیا پناه از راه پیروي سنت سنیهٔ حضرت رسالت مرتبت تشریف قدوم اشرف به عیدگاه ارزاني داشته بعد از ادای نماز عید بدولت و سعادت ارادهٔ معاودت نمودند - و بنابر عادت معهود که عبارت است از درم ریزي و زر پاشي بر زن و مرد و فقیر و غني از اهالي کوی و برزن و حوالي و حواشي راه گذر امر عالي صادر فرمودند - چنانچه درین حالت نیز از بالای فیل فیل بالا زر بر سر زر و درهم بر روی درهم ریختند *

از شوانح دولت خدیو زمانه که غائبانه در سرحد کابل چهره نما گشته بود - و نوید آن همین ولا در ضمن وقایع آن صوبه بعرض اعلی رسید اینکه

خنجر خان ترکمان و شمشیر خان و عوض بیگ قافشال بحکم دولتخواهي و کار طلبي اداز بدست آوردن قلعهٔ ناميان که ميانهٔ بلخ و کابل واقع است نموده بآن سرحد ترکتاز نمودند - و اوزبکان از روی عدم ثبات قدم طاقت مقاومت نیاورده راه فرار پیش گرفتند - و ایشان آن قلعه را که از دیر باز در تحت تصرف اولیای دولت بود و درین نزدیکي اوزبکان بر آن استیلا یافته بودند بخاک رهگذر برابر کرده قرین ظفر باز گشتند *

رسیدن بحري بیگ برسم رسالت از جانب شاه عباس و رسانیدن اتحاد نامه مشتمل بر ادای مراسم تهنیت جلوس همایون و بیان مجملی از احوال شاه

بحکم آنکه مرآت الصفاء خاطر آگاه صاحبدلان و ضمیر منیر مقبلان خاصه رای حقیقت آرای سلاطین مانند آئینهٔ انطباع پذیر صور اسرار نهفتهٔ قضا و قدر است - چنانچه این معنی بمقتضای موداي ارباب الدول ملهمون ازآن روشن تر است که بجلاکاريِ صیقل تفصیل محتاج باشد - لاجرم هرچه بخاطر خطیر این طبقهٔ والا پرتو خطور افگند - خصوص صورتی که از دل بزبان قلم دهند البته بظهور پیوندد - شاهد این معنی است حال شاه عباس واليِ ایران که از اکثر سلاطین عصر به تدبیر عواقب امور و وفور عقل پیش اندیش امتیاز تمام داشت - چه مکرر این معنی را که همانا از عالم بالا بربان صدق بیانش داده بودند مذکور مي ساخت - که اساس دولت کدهٔ حضرت صاحبقراني از تائید بخت و دولت و هوشمندي و کاردانيِ این بادشاه زادهٔ والا مقدار تشیید جاوداني خواهد یافت - و ازین رو همواره در محافل آثار حمیده و اطوار پسندیدهٔ این برگزیده ستوده صفات مذکور مي ساخت -

و اکثر اوقات غائبانه محبت تمام نسبت بدین حضرت اظهار مي نمود -
و بنابر آن مکرر راه مکاتبه و مراسله کشاده داشته ازین طرف نیز ارسال
مفاوضه و رسول دست داده - درینولا که جلوس همایون بفرخندگي وقوع
یافت - نوید آن در فرح آباد مازندران بسمع شاه رسید - بنابر اصابت آن
حکم صایب بتحریک فرط اهتزار و انبساط از جا در آمده في الحال بحري
بیگ نامي از اهل اعتماد خود را برسم رسالت و اداي مراسم مبارکباد
و ایصال تهنیت نامه بدرگاه والا بر سبیل استعجال ارسال داشت - و اورا
باین طریق ماموز ساخت که مسافت این راه دور و دراز در عرض سه ماه
طی نموده بعد از رسانیدن مراسله بزودي درخواست رخصت کند - و در
همان موازي مدت خود را رسانیده شاه را از دقایق حقایق احوال خیر
مآل آگاه سازد - و قضا را در همان نزدیکي شاه والا جاه رخت ارتحال از
دار فنا بعالم بقا کشید - چنانچه این خبر مقارن ورود بحري بیگ بحدود
ممالک محروسه بدو رسید - و او بر طبق فرموده عمل نموده وهن و سستي
درمیان سرعت بسر راه نداده و بزودي ایلغار نموده خود را بنواحي
دارالخلافه رسانید - و بمجرد ایصال خبر وصول او بپایهٔ سریر اعلی
في‌الحال بندگان حضرت خلافت مرتبت معتمد خان را برسم پذیرهٔ او
ارسال داشتند - و چون پذیرای این سعادت گشته بدین سرمایه قدر
و مقدارش از مرتبهٔ اقتدار امثال و اقران خود در گذشت - روز بیست
و پنجم تیر ماه همراه معتمد خان بدرگاه گیتي پناه رسیده از بساط بوس
درگاه والا سر رفعت بعالم بالا رسانید - و بعد از اداي مراسم اداب معهوده در
ضمن تقدیم کورنش و تسلیم نخست از روی ادب مفاوضهٔ شاه را گدرانید -
آنگاه معروض بار یافتگان بارگاه شاه سلیمان جاه داشت - که همان وقت که
شاه استماع بشارت جلوس همایون نمودند بغایت خرمناک و خوشوقت

گشته در دم منشیان بدیع بیان سریع رقم را بانشاء تهنیت نامهٔ نامي نامور ساختند - و بنابر عدم تجویز اهمال و تاخیر در ارسال بادای رسوم معهوده نه پرداخته به هیچ امری از امور متوجه نشدند - و این درم خریده را بر سبیل تعجیل جریده راهي ساختند - و عنقریب یکی از عمده‌های را با تحف و هدایای لایق ارسال خواهند داشت - مجملاً بحري بیگ در همین محفل همایون مورد الطاف گوناگون گشته بخلعت فاخره و جیغهٔ مرصع سرمایهٔ افتخار ابدي اندوخت - و بانعام بیست هزار روپیه نقد نیز نوازش یافته اکرام پذیرفت - اکنون مجملی از خصایص شاه عباس و برخی از خصوصیات احوال شاه صفي والي حال ایران خصوص کیفیت سلوک با عموم خلق خدا نگارش مي یابد - بعد آن کمیت خوش خرام یعني خامهٔ خود کام را به مهمیز سرعت انگیز اشارهٔ بعضی دوستان در عرصهٔ کمیت خراج آن اطراف که نسبت بکمیت عرصهٔ این کشور نسبت نقطه ایست بدایره بی سر و پا گرم پویه میسازد - مجملاً ولادت شاه عباس در شب دو شنبه غرّهٔ رمضان المبارک سنه نه صد و هفتاد و هشت هجري اتفاق افتاده - و در ده صد و هشتاد و نه یازده ساله بر مسند حکومت خراسان متمکن گشته - چون هفت سال در سلطنت آن حدود که بیمن محض نامي بود گذرانیده بسن هژده سالگي رسید - در سنه نه صد و نود و شش بر سریر دارائیِ عراق نیز استیلا یافت - و در سر تا سر بلاد ایران قریب بچهل و دو سال در عین اشتداد و استقلال فرمانروا بود - و کمال نفاذ امر و روائي فرمان و نهایت امن و امان زمان و ضبط و ربط مهمات دولت و نظم و نسق کارخانهٔ سلطنت و درستي تدبیر و ملاحظهٔ عواقب امور داشت - خصوص در باب سیاسات و اجرای عقوبات که همانا مظهر بطش شدید الّهي بود - و بنابر آن باوجود این

مراتب مذکوره بعضی اوضاع شاه با سیر مرضیهٔ سلاطین ماضیه موافقت نداشت - چنانچه از فرط غلبهٔ قوت غضبي در وقت خشم مطلقاً بهیچ چیز مقید نه شده سیاست های عظیم بکار فرمائي قهر بظهور مي آورد - و با اینکه از کمال بی تکلفي حفظ صورت سلطنت و مرتبه خویشتن داري نمي نمود - از آن رو سطوت و مهابت شاه بمثابهٔ در دلهای خواص و عوام راه یافته بنحوی تمکن پذیرفته بود - که اکثر مقربان درگاه از بیم ترک سر گفته و قرار قتل بخود داده قدم به مجلس مي گذاشتند - و چون بر مي آمدند این معنی را موزی عظیم دانسته غنیمتی بزرگ مي شمردند - و از همه عظیم تر آنکه بمقتضای افراط سیاست معظم سلسلههای قدیم و خاندانهای دیرین را بمحض اندک جریمه مستاصل ساخت - چنانچه اکثر از بیم جان و عرض دل از خانمان خود بر کنده پراگنده شدند - و ترک وطن مالوفهٔ خود نموده جمعی کثیر به هندوستان که از برکت این دولت کدهٔ جاوید مانی خصوص از یمن عهد خدیو زمین و زمان امن آباد امان است پناه آوردند - و دیگران بنابر آنکه التجای ایشان بدین کشور اکبر میسر نشد باطراف اقالیم دیگر رفتند - في الواقع این آئین ناستوده از خردمندان بغایت بعید است - خصوص این صورت یعني افراط در عقوبت و تعدي از حد سیاست و اجرای حدود که بضرورت عقلي منافي مقتضای معنی بادشاهي است و لازمهٔ مرتبه ظل الهي - چه مالک الرقاب حقیقي فرمانروائي عالم مجاز به سلاطین عظام تفویض نموده که در هر وقت و هر حال فیض عواطف ایشان به سایر عباد و بلاد رسد - و با جمیع خلق خدا خصوص عموم رعایا بعنوان رعایت خاطر دستور العمل حسن سلوک معمول گردانیده بر سایر زیردستان خود نظر مرحمت خاص مبذول دارند - و دربارهٔ هر یک دادگري و نیکو کاري بکار برده رقم عفو و صفح بر صحایف

جفایات و جریدهٔ جرایم کشند - نه اینکه با همگنان اصلا رفق و مدارا آشکارا ننموده بی تامل بحکم عنف و شدت کار کنند - و بی مشورت دبیر تدبیر و مشیر خرد پیر دست و بازو بخون ریزی کشوده نخل بن وجود نوجوانان رسیده که تازه نهال دست کشت دهقان آفرینش اند از پای در آرند - الحمد لله والمنة که درین کشور پهناور که با فسحت آباد عالم رحمت دم از برابری می زند - بیمن توجه این بادشاه درویش نهاد بر هیچ خاطر باری نیست و در هیچ دلی از هیچ رهگذر غباری نه - رعیت و سپاهي در کنف حمایت و رعایت والایش آرمیده در کهف امن وامان اند - و از برکت حسن سلوک و معاش پسندیدهٔ آنحضرت هندوستان معدن روح و راحت و موطن عدل و احسان است *

بالجمله شاه والا جاه در اواخر سن شصت و یک سالگي صبح روز شنبه بیست و چهارم جمادي الاولی سال هزار و سي و هشت در بلدهٔ اشرف مازندران بامراض مختلفه مثل خفقان و استسقا و اسهال و اعراض آن داعي اجل را لبیک اجابت گفت - اعیان آن دولت کده بنابر بیروشي مشهور که گماشتهای عبد المومن خان اوزبک در مشهد مقدس در باب نعش و قبر شاه طهماسپ بظهور آورده بودند ترتیب سه نعش نمودند - و شاه را بعد از تجهیز و تکفین خفیه در یکی از آنها گذاشته هر یکی را بیکی از مشاهدهٔ متبرکه مثل نجف اشرف و کربلای معلی و مشهد مقدس ارسال داشته مدفون ساختند - و درین سه روضهٔ منوره سه قبری آشکارا نمودند تا آنکه هیچکس را اطلاع نباشد که مدفن حقیقي کدام است - و آن شاه والا جاه را سه پسر رسیده بود یکی صفي میرزا دوم سلطان محمد میرزا و سیوم امام قلي میرزا - صفي میرزا که از روی خلق بهترین شهزادهای سلسلهٔ صفویه بود - در سن بیست و هشت سالگي در بلدهٔ گیلان وقتی که از حمام بر آمده

بمنزل خود مي رفت - بنابر فرمودۀ شاه بی سبب ظاهري از دست بهبود' نام غلام چرکس از پای در آمد - و دو روز هیچکس را از بیم شاه یارای التماس تجهیز و تکفین او نبود - چه جای آنکه بی اجازت تجویز قصور او نماید - تا در سوم روز بدستوري شاه مدفون گشت - و سلطان محمد و امام قلي دو پسر دیگر را در عنفوان شباب حسب الامر شاه میل در دیده کشیده نابینا ساختند - و از صفي میرزا دو پسر ماند یکی سلیمان میرزا از دختر شاه اسمعیل دوم سام میرزا از بطن سریه - بنابر دستور معمول شاه میرزا سلیمان را نیز در سن طفولیت باجازت او نابینا ساختند - و چون تقدیر ازلي بامری دیگر تعلق پذیر گسته بود سام میرزا درمیانه سالم ماند - و بعد از ارتحال شاه والا جاه چون فرزندی شایستۀ این امر نماند - و فرزند زادۀ صحیح و سالم همین سام میرزا بود - لاجرم ارباب حل و عقد از اعیان دولت مثل زین خان که بعنوان حجابت باینجا آمده آخر بمرتبۀ سپه سالاري رسیده بود - و عیسی خان قورچي باشي و خلیفه سلطان وزیر و یوسف آقا خواجه سرا و محمد علي بیگ بصوابدید زینت بیگم عمۀ شاه قرار دارائي آن مملکت بر سام میرزا دادند - و درین باب عهد نامۀ نوشته همگنان خط و مهر خود برآن گذاشتند - و در حال بدست اله وردي بیگ نامي داده به صفاهان ارسال داشتند - متصدیان مهمات آن بلده بمجرد رسیدن عهدنامه میرزا را از منزلی که با سایر میرزایان بطریق نظربند در آنجا نگاه داشته بودند بر آورده در ماه جمادي الثاني سنه هزار و سي و هشت بر مسند فرمانروائي ایران جلوس دادند - و تغیر نام ایام شاهزادگي نموده بشاه صفي موسوم ساختند - چون از روی استقلال بدارائي آن کشور رسید - و هم در مبادي امر بنابر آنکه در طفولیت حسب الامر شاه بتناول افیون معتاد شده بود بشرب مدام اقدام نمود -

و بعد از ترک افیون بنابر مضرت آن ترک شرب نیز داده روزی چند تائب بود - بعد از چندی بر سر همان کار رفته پیمان توبه شکست - و با بست سبو عهد بیعت درست کرده عقد همدمی جام بنت العنب بست - و باز آغاز پیمانه کشی و قدح نوشی نموده بحکم کار فرمائی بادهٔ هوش ربا و راهنمائی حریفان هم بزم جرعه پیما به خونریزی راغب شد - و از در هدم بنیان الرب یعنی هیکل انسانی را که در معنی طلسمی است که آن حضرت باسم اعظم خود بسته که دیگریرا شکستن آن به هیچ باب رخصت نیست در آمد - و کمال عدم مبالات دربن باب بجای رسانید - که در نخستین سال سلطنت خود بوقتی که خسرو پاشا سردار روم با لشکری گران سنگ از راه کردستان متوجه تسخیر ایران شده بود - در عین مقارنهٔ فریقین زین خان سپه سالار مذکور را به قتل رسانید - باین گناه که بالیاس پاشا در صحرای مهربانی مابین همدان و شهر رود بمواجهه رو آورده شکست خورد - و شیلی سلطان حاکم شوستر و پنج شش هزار قزلباش در آن جنگ کشته شده بودند - مجملاً هم در مبادی سلطنت بنابر کار فرمائی قهر و غضب بصدور اندک جریمه و فی الجمله توهمی خصوص با ضمیمهٔ آتش افروزی عمر و تمیمهٔ ساعیان تیغ سیاست را کار فرموده بسیار کس از اعیان دولت و امثال ایشان را به قتل آورد - مثل عیسی خان قورچی باشی را که نسبت دامادی بادشاه عباس داشت با سه پسر او بی سر ساخت - و پسر میر رضی صفاهانی صدر را که دختر زادهٔ شاه بود با دو پسر میر محسن و میر رضوی که ایشان نیز نبیرهٔ شاه بودند نابینا نمود - و ابو طالب میرزا برادر شاه عباس را که شاه او را نابینا ساخته بود با چندی از شاهزادهای سلسلهٔ صفویه از فراز بارهٔ قلعهٔ الموت که آنجا محبوس بودند بفرموده اش بزیر انداختند - طالب خان پسر حاتم خان

وزیر شاه که بجای خلیفه سلطان مقرر شده بود - با حسن بیگ یساول داماد او بی سبب ظاهري به قتل رسانید - و در همین مجلس قاضي محسن پسر قاضي معز را که نسبت مصاحبت با طالب خان داشت - و در آنوقت آنجا حاضر بود کشت - و بجای طالب خان ساروتقي نامي را که از نوکران محمد خان زیاداوغلي که باوجود کمال مهابت خلقت بکمال تنگ خلقي معروف است - و شاه عباس بسبب صدور امری ناشایست او را خصي ساخته بود بر مسند وزارت تمکن داد - و توخته خان پسر شیخ احمد آقا را که در زمان شاه عباس اعتبار تمام داشت بقتل آورد - و چراغخان قورچي باشي را بی سابقهٔ تقصیر سر از تن جدا ساخت - و یوسف آقا اخته چرکس که در زمان شاه بسیار معزز بود بمحض حرفی بی ادبانه که ازو نقل کردند امر بقتلش نمود - و بعد از چندی امام قلیخان حاکم فارس ولار و هرمز و بحرین و کوه کیلویه و آن اطراف را که در دولت صفویه ازو عمده تری نبود - با صفي قلیخان پسر رشید و دو پسر دیگر در قزوین کشت - و چند پسر و پسر زادهٔ او را که در آن ولا در ولایت شیراز بودند میل در چشم کشید *

مجملاً چون مجملی از احوال فرمانروایان ایران مذکور شد حاصل آن ولایت نیز نگارش مي یابد - خراج کل ایران بنابر قول جمعی از محاسبان که بر کماهيِ مداخل و مخارج آن ملک آگاهي داشتند مجموع هفت لک و پنجاه هزار تومان تبریزي که رایج آن ملک است - که قریب به دو کرور و بیست و پنج لک روپیه میشود - و جمع جمیع ممالک محروسهٔ هندوستان که بتصرف اولیای دولت ابد قرین در آمده چنانچه سبق ذکر یافت هشت ارب دام است - که هر اربی صد کرور باشد - و هر کروری صد لک - و حاصل هر کرور دام دو و نیم لک روپیه

مي شود - باين اعتبار كل ممالك ايران نهم حصهٔ اين اقليم اعظم ميشود - هر چند بحساب جمع و فاضل تفاوت درين مرتبه است - و ليكن بحسب فسحت دستگاه سلطنت و اثاث دولت و شان و شوكت و كثرت خدم و حشم تفاوت بسيار است - سپاس ايزد را كه محض عنايت بخشندهٔ بی منت و وهاب بی ضنت اين مايه نعمت بيكران نصيبهٔ اين دودمان شده - چنانچه امروز در روی زمين دولتی باين عظمت با هيچ سلسله نيست - چه حاصل ملک ايران نسبت باين كشور بدرجه ايست كه مذكور شد تا به توران چه رسد - اما دولت خوندكار روم چون حقيقت مداخل ولايت او از قرار واقع معلوم نيست ازين رو نسبت دادن وجهی ندارد - آنچه از روی كار و اخبار مترددين بظهور پيوسته يقين كه باين دولت خداداد برابري نمي تواند نمود - اميد كه تا روز نشور و دم نفخ صور روز بروز عظمت مكانت و رفعت مكان اين دولت عظيم الشان كه اساس بقای آن چون بنيان عدل و احسان پايدار و استوار خواهد بود در تزايد باد بلطفه و فضله *

از عنايات نمايان امروز كه عيد قربانست بخشش لغزش و حركت ناهنجار خواجه صابر است - و وا نمود اين ابهام آنكه خواجه مذكور سابق در سلک بندهای معتبر درگاه گيتي پناه انتظام داشت - و بخطاب نصيري خان مفتخر بود - بنابر رعايت نسبت خويشي و دامادي عبد الله خان كه از راه عدم استقامت طبع در دكن امور ناپسنديده ازو بظهور رسيد - مشار اليه نيز قطع نظر از مراحم سرشار آنحضرت نموده شرم اين خطاب هم نگاه نداشت - و محرومي از سعادت ملازمت بر خويشتن پسنديده به نظام الملک در پيوست - و چندی در دكن بوده مدتی بيهوده روزگار بپايان آورد - چون روی سرير سروري بل صفحهٔ جبين زمين و زمان

از پرتو جلوس همایون فروغ سپهر چارمین یافت - باعتماد عفو جرم بخش خطا پوش آنحضرت در ضمن عرضداشت‌های پی در پی ندامت و عذر خواهي جنایت خویش عرضداشته استعفا از زلات بی پایان نمود - آنحضرت بمقتضای کرم ذاتي و مروت جبلي معاذیر اورا دل پدیر انگاشته بخلعت و منصب سه هزاري دو هزار سوار و خطاب سابق سر افراز ساختند *

از بدایع وقایع که درین احیان سعادت بی پایان رو نمود بدست آمدن فیل سفید است بي دستیاري سعي و پیدا شدن این جانور فرخنده منظر که بغایت میمون و مبارک است و داشتن آن بی نهایت شگون دارد - دلالت تام بر کمال بلندي اقبال میکند - چه فیل سفید بغایت کمیاب و عزیز الوجود بل نایاب است - و سرمایهٔ مباهات و افتخار راجه پیگو بر سایر راجهای این دیار همین است که آن حیوان مبارک لقا در فیلخانهٔ او موجود است - و از زمان پاستان تا الحال هیچ بادشاهی نداشته مگر آنکه در تواریخ ملوک عجم داشتن فیل سفید را از خصایص کسری و پرویز شمرده اند - حضرت عرش آشیاني در مدت پنجاه و دو ساله بادشاهي باوجود آن مرتبه سعي در فراهم آوردن فیلان نامي چنانچه بعد از رحلت آنحضرت شش هزار زنجیر فیل در فیلخانه موجود بود - همواره درپی پیدا کردن فیل سفید بودند دست بهم نداد - و کیفیت این حسن اتفاق آنکه چندی ازین پیش وکلای خواجه نظام سوداگری نامي بجهت سودای سودمند آن بلاد به بنادر پیگو و چین و امثال آن تردد میکردند - چاوهٔ فیلی بغایت کم سال و لاغر و زبون که هنوز مشخص نبود که چه رنگ پیدا کند - و در بندر پیگو بمعرض بیع در آمده بود - بگمان آنکه شاید در کلان سالي سفید لون ظاهر شود آنرا خریداري نموده برای او آوردند - و او بنابر امیدواري در مقام آن بود که چندی آن چاوه را نگاهدارد - اتفاقاً درین اثنا حضرت

جنت مکاني اورا بجهت خرید یاقوت به پیگو فرستادند - بمقتضای سوابق معرفتی که با سید دلیر خان داشت آن چاره را در جاگیر خان مذکور گذاشت - و بحسب اتفاق خواجه مشار الیه بنابر منع حاکم آنجا از بر آمدن ممنوع شده مدتی نظربند بود - چارهٔ مذکور دوازده سال در آن پرگنه مانده تربیت یافت - و رنگی بغایت سفید در کمال صفا بر آورد - آنگاه خان مذکور از راه ندرت وجود بدربار معلی فرستاد - و دوازدهم شهریور از نظر اشرف گذشت - چون مطلوب بود بغایت مستحسن افتاد و به گنج پتي موسوم شد - وطالبای کلیم که از جمله شعرای سر آمد پای تخت است - درین باب این رباعي در سلک نظم کشیده به صلهٔ گرانمند گرامي گشت - * رباعي *

بر فیل سفیدت که مبیناد گزند شد بخت بلند هر که او دیده فگند
چون شاه جهان برو بر آمد گوئي خورشید شد از سپیدهٔ صبح بلند

از سوانح غریبهٔ این ایام غرّهٔ مهر یمین الدوله آصف خان دو برهمن ترهتي که آوازهٔ هنر پروریهای بندگان حضرت شنیده از روی چشمداشت نظر عنایت راه دور و دراز آمده بودند از نظر انور گذرانید - و معروضداشت که هنر هر یک ازین دو هنرور آنست که ده بیت شعرای هندي زبان در حضور بدیهه گفته بر ایشان خوانند - چنانچه گمان آن نباشد که پیشتر شنیده باشند - بمجرد یک نوبت خواندن بر وتیره و ترتیبی که استماع نموده اند باز مي خوانند - و بر بدیهه ده بیت بر همان وزن و قافیه در همان باب جواب میگویند - چون حضرت شاهنشاهي مکرر ایشانرا بمعرض آزمایش در آوردند - و تجربه موافق حقیقت معروضه افتاد - هر دو منظور نوازش شده بخلعت و انعام گرامند سر افرازي یافتند - و بمقدمي موضع ترهت که موطن ایشان بود امتیاز یافته کامیاب و مقضي المرام بوطن خود مراجعت نمودند *

روز دوشنبه دهم ماه مذکور بمنزل يمين الدوله آصف خان با ساير بادشاهزادها و نواب مهد عليا تشريف فرموده دو روز در آنجا نشاط اندوز و طرب افروز بودند - پانزدهم ماه چنگيز پسر عنبر حبسي بخطاب منصور خاني و انعام ده هزار روپيه امتياز جاوداني يافت *

گزارش داستان غيرت بخش عبرت آموز که عبارت است از شرح احوال خانجهان لودي ازمبدأ تا مآل و رو تافتن او از قبلهٔ اقبال ابدي و شتافتن بوادئ ادبار سرمدي از روی ناداني و بيخردي

بر ارباب دانش دوربين و صاحب خردان حقيقت آئين حقيقت اين معني چون روز روشن است - که هر بيراهه رو که گام بروش نه نهد - و پای بدرستي و راستي نگدارد - آن نقش قدم در حقيقت چاه راه او گردد - خاصه آنکسی که بترک شکر منعم و فرو گذاشت سپاس محسن اکتفا ننموده احسان را باساءت تلقي نمايد - علي الفور مجازات آن تفريط که در شريعت کفر معنوي و شرک باطني است - در کنار روزگار خويش بيفد - از شواهد صدق اين دعوی مشاهدهٔ آغاز و انجام روزگار پير خان افغان مخاطب به خانجهان لودي است - که از دولت اين دولت خانهٔ جاودانه کارش بکجا کشيده بود - در آخرالامر بدلالت ناداني و جهالت افغاني از شاه راه هدايت کج گرای گسته ببليهٔ پاداش اعمال سئيه گرفتار گرديد - شرح اين مقال علي الاجمال آنکه در مبادئ امر او منظور نظر و مقبول عاطفت حضرت جنت مکاني گرديده بميامن تربيت آنحضرت

از زاویهٔ پس کوچهٔ گمنامي و نوکرئ عبد الرحیم خانخانان باوج عزت وشهرت رسید - و رفته رفته دقایق کارش بدآن درجه بالا گرفت که به منصب والای هفت هزاري ذات و هفت هزار سوار و خطاب خانجهاني سر افراز شد - آنگاه بعد از ارتحال آن حضرت قبل از جلوس مبارک حضرت صاحب قران ثاني چون مواد زیادہ سري یعني هوای جاه و سودای ریاست پیوسته در سر بیهوش او جوش مي زد - از روی کافر نعمتي و ناسپاسي بتحریک چندی از افغانان مثل بهلول و سکندر قطع نظر ازین همه مراتب نموده و چشم از سایر این عنایات پوشیده حق نمک احسان فراموش کرد - و یکبارگي هنگامه آرای خروج و طغیان گشته بوساطت رسل و رسایل با نظام الملک کارفرمای دکن وثایق عهد و پیمان بمیان آورده این قرار داد را در متن عقد بیعت بعلایق ایمان غلاظ و شداد موکد گردانید - که آن بد عهد سر تا سر ولایت بالا گهات را که تا این غایت در تحت و تصرف اولیای دولت قاهره بود به بی نظام باز گذارد - ؤ او بمقام اعانت و امداد آن بد نهاد در آمده در همه جا و با همه جا همراه باشد - درین حال بعد از استماع سانحهٔ ناگزیر حضرت جنت مکاني حضرت صاحب قران ثاني قبل از نهضت والا بسوی مستقر سریر جهانباني از دار الخیر جنیر جان نثار خان را با فرمان جهانمطاع که از فاتحه تا خاتمه بخط خاص بود - بجهت استمالهٔ او ارسال فرمودند - آن برگشته اختر مطلقا باقدام اداب و اندام پیش نیامده و به لوازم این مقام اقدام نه کرده تقدیم مراسم معهوده نمود - و از راه ستیزهٔ سعادت اصلا استقبال فرمان قضا نشان و تعظیم و تکریم رسول کریم بجا نیاورده در برابر آن مایه مهرباني و پیغامهای عنایت آمیز از روی خشونت طبع سخنان نا ملایم وکلمات غیر مناسب بر زبان راند - و بعد از معاودت جان نثار خان در مقام وفای عهد معهود با نظام الملک در آمده

به سایر جاگیر داران و عمال اعمال متعلقهٔ بادشاهي نوشت - که چون دریذولا خدیو جهانیان ازین مرحلهٔ پر ملال رخت ارتحال بآهنگ ارتقاء عالم بالا بر بسته - و ازین راه شیرازهٔ جمعیت دفتر روزگار که بی سرور حکم تن بی سر دارد از یک دگر گسسته - و هنوز خداوند وقت و خدیو زمانه که جلوس اقدسش سرمایهٔ رفع تفرقهٔ گیتي است سایه بسر وقت بخت تاج و تخت نیفگنده - و ازین جهت چهار حد این کشور اکبر را که دو ثلث ربع مسکون ست - از همه سو غبار شورش و آشوب فرو گرفته - خصوص ملک دکن که سر تا سر بلا انگیز و فتنه خیز است - و اهل آنولایت وقت یافته در مقام انتقام در مي آیند - لاجرم درین وقت با ایشان در آویختن از مصلحت دور است - مي باید که دست از تصرف ولایات بالا گهات باز داشته بحضور آیند - که باتفاق یکدیگر لوازم پرداخت و نگاهبانيِ شهر بعمل آید - چون نوشتهٔ آن ناقص اندیش بامرای سرحد رسید - بنابر آنکه ازآن مواضع بیگمان بودند - سخنان سادهٔ فریب او را که نقش دولتخواهي داشت موافق صلاح دولت پنداشته دست از سایر تهانجات باز داشته بدو پیوستند - و دیگر بارهٔ جمیع آنولایت که در آن ولا پنجاه و پنجکرور دام جمع داشت از تسلیم آن سلامت دشمن بدست غنیم در آمد - سوای قلعهٔ احمد نگر و مضافاتآن که سپه دار خان حاکمآن سرحد بحکم رسوخ اساس عقیدت تمکن ورزید - و تمکین حکم او نه کرده چون کوه ثابت قدم جای خود را محکم نگاه داشته کاهی به بهای حرف او نداد - و سخن او را مقدار جوی وزن ننهاد - آنگاه آن ناحق شناس از روی کافر نعمتيِ وليِ حقیقي به سلسله جنبانيِ شقاوت با ولي نعمت جاوید از راه خلاف و نفاق در آمده در انصرام مقتضی فکرهای دور از کار که از روی جهل و غرور با خود قرار داده بود پیشنهاد خاطر ساخت - و سکندر دوتاني

را در برهانپور باز داشته خود باندازِ تصرف در ولایت مالوه که در آنولا بمظفر خان معموري مقرر بود آهنگ قلعهٔ ماندو نمود - و چون در عرض این خجسته اوقات موکب جاه و جلال از جنیر بر آمده باحمد آباد و اجمیر نهضت فرموده ورود اقبال و نزول اجلال بمستقر سریر خلافت نمود - از جلوس فرخنده فر آن سرور آب و رنگی تازه بر روی کار سلطنت باز آمده نظم و نسق دیگر در کار خانهٔ دولت پدیدار شد - و بتاثیر سطوت وصولت اولیای دولت آشوب و شورش برخاسته بهر سو فرونشست - آن خود رای زیاده سر دیز دل باخته از بیم جان بدست و پا زدن در آمد - خصوص در وقتی که اکثر مردم کار آمدني که تا ماندو با او همراهي گزیده بودند - بمجرد استماع خبر جلوس مبارک از اجمیر سر خویش گرفته پی کار خود رفتند - از جمله امرای عمده راجپوت مثل راجه گج سنگه و جی سنگه ازو جدائي گزیده رو به وطنهای خود نهادند - آن تیره روزگار درین حال آثار ادبار در آئینهٔ احوال خویش معاینه دیده ازین راه بغایت بیتاب شده از جا رفت - و بمقام تلافيِ تفریط و تقصیر در آمده از روی عجز و زاري عرضداشتی مشتمل بر اظهار اطاعت و فرمان برداري بمعاذیر نا دلپذیر نوشته بدرگاه عالم پناه ارسال داشت - خلاصه مدعا اینکه این بندهٔ دیرین و فدويِ کمترین که از عمرها گردن اطاعت وقف طوق طاعت و رقبهٔ سرافگندگي رهن ربقهٔ بندگي داشته پیوسته از کمال فرمان پذیري و دولت خواهي مقتضای صلاح دولت ابد پیوند را کار بسته اکنون نیز کمال انقیاد مضمون فرمان همایون را مکنون ضمیر دارد و خواهد داشت - الحال منتظر امر جهان مطاع است بدانچه مامور گردد بر وفق مسطور نفاذ را قرین صدور سازد - چون این مضمون بعرض بار یافتگان دربار سپهر مدار رسید - اگرچه بفتوای خرد مصلحت اندیش تنبیه و تادیب او واجب و لازم بود - معهذا گفتار

او بکردار آشنائي نداشت و عهد او از وفا بیگانه بود - چنانچه به هیچ وجه اعتماد و اعتبار را نمي شایست - و لیکن از آنجا که مقتضای ذات اقدس آن حضرت بخشایش بتقصیرات و فرو گذاشت زلات است - و در برابر عفو خطا بخش آنحضرت کوهای گناه قدر کاهی ندارد - لاجرم کرده و گفتهٔ او را ناکرده و نا گفته انگاشته جرایم بیحساب او را بحسابی بر نداشتند - و عواطف بسیار و مراحم بیشمار در بارهٔ او بظهور آورده صاحب صوبگيِ خاندیس و برار بحال داشتند - و فرمان عالیشان مشتمل بر دلاسا و تسليِ خاطر او صادر فرمودند - و او حسب الامر اعلی از ماندو به برهانپور شتافته چندی باهتمام مهمات آنصوبه قیام داشت - و چون نگاهبانيِ آن حدود بعهدهٔ مهابت خان خانخانان قرار یافت - و صاحب صوبگيِ مالوه بدو تفویض شد - چندی در آن سر زمین نیز روزگار بپایان برد - تا آنگاه که با لشکر کومکيِ آن صوبه بتادیب و گوشمال جحجهار سنگه مامور گشت - و بعد از تقدیم آن خدمت بملازمت اقدس شتافته از زمین بوس آستان سپهر نشان سر افتخار بآسمان رسانید - چنانچه بتفصیل گذارش پذیرفت - بنابر آنکه مدار نظر یافت‌های عنایت حضرت پروردگار بر مدارا و اغماض عین است - اصلا خیره چشمي‌های اورا منظور نظر اعتبار نداشتند - و قطعاً بیراهه رویهای اورا بر روی او نیاوردند - بلکه چنین عنایت و نوازش فرمودند که باعث تعجب حاضران انجمن حضور گردید - و همگنان را گمان آن شد که همانا جنایتهای مذکور ازو بظهور نیامده باشد - و باوجود این مرتبه مراحم بی پایان که درین مدت نسبت بدو ظاهر شد - از آنجا که پرهیز و حذر لازمهٔ بغي و غدر است - و خوف و هراس مقتضای خیانت طبع و خساست عقیدت - اصلا خاطر تفرقه ناک و دل رمیده و هوش از سر پریدهٔ او باز بجا نیامد - معهذا از سخنان وحشت افزای پراگنده گویان که از هر گوشه

بگوش او مي رسيد وهمش زيادة مي شد - بحسب اتفاق درين اثنا لشكري پسر مخلص خان از روی خورد سالي و بيخردي خواست که پسران او را در واهمه اندازد - بايشان گفت که قبل از آنکه شما را در همين دو سه روز در تنگنای زندان بروز بد نشانند انديشهٔ کار خويش فرا پيش گيريد - آن کوتاه نظران از جا در آمده پدر را آگاه ساختند - او که از بد انديشي خود پيوسته متوهم و محذور مي زيست - بمجرد استماع اين سخن بی اصل واهي که از اراجيف اواهي هزار پايه بيمايه تر بود - توهم بيجا بخود راه داده بسيار از جا رفت - و در عرض دو سه روز هزار تن افغان زيادة سر چه از خويشان و چه از نوکران بر سر خويش جمع آورد - و با خاطر پراگندة و حواس متفرقه در خانهٔ خود نشسته حقيقةً در سعادت جاوید بر روی خود به بست - حضرت شاهنشاهي از عزلت گزيني او کمال تعجب نمودة از حاضران انجمن خصوص آصف جاه استكشاف فرمودند - و حقيقتي که بعد از تحقيق بعرض رسيد - پسند نفرمودة اسلام خان را نزد او فرستادند - و باعث محرومي از ادراک سعادت ملازمت استفسار فرمودند - او از راه مکر و حيله در آمدة بزبان عجز و زاري پيغام داد - که چون انحراف مزاج اقدس بر من از روی کوتاهي‌های نامتناهي خويش خاطر نشان و دل نشين گشته - و ازين رو عرض و ناموس ديرين را که پاس آن در مشرب حميت اعاني اهم واجبات است در معرض تلف مي بينم - و بنابر کمال استيلاء وهم و هراس از کار رفته و از پای در افتادة ام - و الا کدام شقاوت نهاد بی سعادت باختيار از ادراک شرف کورنش صاحب دارين خود محرومي اختيار ميکند - اکنون از عنايت بی غايت حضرت خلافت پناهي استدعا دارم که مرا از بيم بی ناموسي و بی عرضي ايمن و مطمئن خاطر سازند - و توقيع امان نامه که سرخط آزادي اين پير غلام

از رق عصیان است متوقعم که بدستخط اقدس مزین فرمایند - و آنگاه که بتازگي جان بخشي نموده از سر نو این بندهٔ زیان کار را بعرض و ناموس زینهار داده باشند در اختیار خدمت و عزلت مختار سازند - چون التماس او از عرض یمین الدوله بل در لباس شفاعت آن عمدة الملک معروض افتاد - مالک انفس و آفاق بنابر مقتضای مکارم اخلاق و کرایم عنایت و رعایت جانب خان عالي شان ملتمس اورا بعز اجابت مقرون ساختند - و او آن زنهار نامهٔ نامي را که منشور سعادت ابدي و برات نجات سرمدي بود طغرای حیات جاوداني و توقیع رستگاري دوجهاني دانست - و نشرهٔ جان و حرز روح و روان ساخته با یمین الدوله بدرگاه گیتي پناه آمد - و بسعادت بساط بوس سر بلندي و ارجمندي یافته چندی بدستور معهود آمد و شد مي نمود - با وجود آنکه حضرت ظل سبحاني همواره در صدد دلجوئي او بوده بانواع عواطف و مراحم اورا دل مي دادند - لیکن بحکم آنکه شقاوت ابدي کار فرما و ضلالت سرمدي راهنما بود - معهذا بمقتضای آنکه جزاء عمل و مکافات کردار همدرین دار دنیا حق است - روزگار نخواست که پرده از روی کار بر ندارد - و پاداش کار نابکار او همدرین نشاة بکنار او ننهد - فایده برین مراتب مترتب نشد - و پرده پوشي‌های آنحضرت سودی بر نداد - لاجرم آن بد اندیش بدست خویش تیسه بر پای خود زد - و بدامن زني کوشش خود آتش در خرمن خود انداخت - توضیح این ایهام آنکه این تیره سرانجام ازآن روز باز پیوسته در پی آن بود - که از روی لجاج بخت با سعادت بستیزد - و رو بوادي فرار آورده بپای ادبار ابدي از دولت و اقبال سرمدي بگریزد - و بحکم این قرار داد همواره در پی مایحتاج راه و بر سر سرانجام مقدمات پیشنهاد خاطر مي بود - و چون در بایست این کار مهیا و آماده شد - در شب یکشنبه بیست و [1] [دوم] ع مهر میعاد فرار قرار داد - چندی

(۱) ع [یکم] ل

از ملازمان آصف جاهي ازين معني آگاهي باوته خان والا شان را خبردار ساختند - و بحسب اتفاق چون آن شب نوبت کشیک آن دستور اعظم بود - با مردم خود در پیش خانه بدستور معهود حاضر بود - الله وردیخان را که هم کشیک خان بود در حال بملازمت والا فرستاد - که حقیقت بسمع اعلی رسانیده دستوري حاصل نماید - که با اهل چوکي رفته اطراف خانهٔ اورا محاصره نموده اورا باسایر متابعانش دستگیر سازد - چون مشار الیه بحضور رسیده پیغام بذروه اعلی رسانید - فرمودند که چون پاس عهد و وفای موعود شیمهٔ کریمهٔ برگزیدگان آنحضرت است - و ملوک مالک رقاب عهد را تعهد این ملکهٔ ملکي بجهت انتظام عالم صورت بیشتر از همه ضرورت باشد - بالتزام این خصلت حمیده و ستوده بر ذمت همت فرض نموده ایم - بنابر این مادام که مصدر امری نگردد - که فنوای خرد تنبیه و تادیب اورا تصویب نماید - ما نیز تجویز این معني نمي نمائیم - مجملاً چون کسی متعرض احوال او نشد - فرصت غنیمت دانسته با سایر متعلقان و منسوبان خود هزیمت اختیار نمود - بعد از یک پهر شب یمین الدوله رفته حقیقت از قرار واقع بعرض اشرف رسانید - حضرت خلافت پناهي بی توقف در همان شب موکب نصرت شعار را بسرداري امرای نامدار مثل خواجه ابو الحسن و سید مظفر خان و نصیریخان و راجه جي سنگه و خان زمان و صفدر خان و الله ویردي خان و [معتمد خان] [۱] و سردار خان و راجه بهارت بندیله و خواص خان و ظفر خان و راو سور بهوریته و راجه بیتهلداس و خدمت پرست خان میر آتش و مادهو سنگه و انیرای و مرحمتخان بخشي احدیان و پرتهي راج راتهور و احداد خان مهمند و بهیم راتهور و شادیخان اوزبک و جمعی دیگر از امرا و ارباب منصب والا بتعاقب او

(۱) م [فدائي خان] ل

نامزد فرمودند - که بسرعت هرچه تمام تر از دنبال او شتافته خود را بدو رسانند - و مانند قضای آسماني با سایر همراهانش احاطه نموده بدست در آرند - چون امرای عظام یازده گهري شب گذشته به سعادت رخصت تشریف یافتند - چندی از مردان کار و شیران بیشهٔ پیکار که بی اندیشه مانند پلنگان صف شکن یک تنه رو بعرصهٔ کار زار مي آورند - و بی محابا چون نهنگان مرد افگن تنها بر دریای لشکر اعدا مي زنند - مثل سید مظفر خان و راجه بیتهلداس و خدمت پرست خان و پرتهي راج راتهور و خواص خان وغیره پنجتن مطلقاً بهیچ چیز مقید نشده بهمراهي لشکر التفات ننمودند - و از روی پاس ناموس شجاعت ذاتي اصلا بیم و هراس بخود راه نداده چون باد وزان و برق فروزان شتابان گشته شش گهري از روز گذشته در نواحي دهولپور خود را بسیاهي آن تیره روزان رسانیدند - چون او خود را درمیان آب رودبار چنبل و سیلاب تیغ آتش میغ دلاوران کینه جوی دید - دانست که از میان این همه آب و آتش مفت جان بیرون نتوان برد - ناچار مانند بخت برگشته بآهنگ جنگ پیش آمد - و پای ثبات و قرار چون روی خود سخت و استوار کرده شکنهای تنگ گدار را پناه خود ساخت - سپاه سلیمان زمان باستظهار اسم اعظم حضرت پشت گرم شده رو بآن دیو خویان اهرمن نهاد نهاده دست و بازوی تیغ زن بکمان کشي و تیر اندازي و سر پنجهٔ کمند افگن بکمین کشائي و عدو بندي بر کشودند - خصوص جمعی از شیران بیشهٔ کارزار که در آن گرمي هنگامهٔ گیر و دار خود را مانند آتش کین سر افرازي علم نموده در عرصهٔ پیکار کار نامهٔ رستم و اسفندیار بر روی کار آوردند - از جمله خدمت پرست خان میر آتش که همواره چون شعلهٔ سرکش بی حذر خود را بر خشک و تر مي زد - و مانند تیغ شعله آمیغ بآب و آتش مي رفت - درین میانه چون

شمشیر مرد افگن از سر گذشته خویشتن را یک تنه بر مخالفان زده بدار و گیر در آمد - و مانند کمان کین توز چین بر ابرو افگنده و سینهٔ سپرو تیر بلا ساخته سر گرم زد و خورد گشت - و در این اثنا که کارهای دست بسته نمایان ازو سر زده صفحهٔ میدان کارزار را کارستان نموده بود - بزخم تیری که بر شقیقهٔ او رسیده کاری افتاد - از پا در آمده نقد جان را نثار راه خدیو روزگار نمود - وهم چنین راجه بیتهلداس و پرتهي راج راتهور با سایر برادران رعایت رسم و راه راجپوتان نموده از مرکب‌ها فرود آمده آهنگ جنگ پیاده و سوار نمودند - و خواصخان بهتي و مرحمت خان بخشي احدیان نیز چند تن را از اسپ انداخته خود نیز زخمدار شده در معرکه افتادند - و سید مظفر خان با جمیع برادران و خویشان شجاعت ذاتي و شهامت هاشمي را کار فرموده صفحهٔ میدان ستیز را از شور گیر و دار روکش عرصهٔ رستخیز نمود - و در پیش رفت کار چندان کشش و کوشش بجا آورد - که محمد شفیع نبیره اش با نوزده تن جان فدای نام و ناموس نمود - و پنجاه تن دیگر در جانبازي دقیقه اهمال روا نداشته محضر جلادت و طومار شهامت را بمهر و نشان زخم نمایان رسانیدند - و دو برادر راجه بیتهلداس و قریب بصد تن از مغلان نامجوی و راجپوتان ناموس دوست در آن دستبازي جان باخته گوی ناموري از عرصهٔ نیک نامي بیرون بردند - در اثنای زد و خورد خانجهان زخم تیر خورده به پرتهي راج راتهور برخورد - و بآنکه پرتهي راج از اسپ پیاده شده بود پای ازو کم نیاورده پیاده رخ به پیکار آن یکه سوار معرکهٔ ادبار آورد - و بعد از تلاش نمایان هر دو از دست یکدیگر زخم نیزه برداشته بقایيي از هم جدا شدند - و دو پسر رشید او یکی حسین و دیگری عظمت با شصت تن از مردم عمدهٔ او درین واقعه سر بباد داد - و شمس خان دامادش نبیرهٔ عالمخان لودي که از کهنه سپاهیان

افاغنه بود - و با راجي عليخان در سنبهل کشته شد - نیز با دو برادر محمد خان و محمود خان جان درباخت - چون خانجهان دو پسر آمدني با داماد بقتل داد جز فرار چاره ندید - ناچار خود با دو پسر وپنج تن از آب گذشته سوای دو زن و چند سریه که پیشتر ایشان را بکشتي گذرانیده بود دیگر سایر اهل و عیال از نساء و جواري و اطفال بسبب طغیان آب چنبل درین سو گذاشته روی ادبار بوادیٔ فرار نهاد - و باقي لشکر زخمدار و شکسته از زیر تیغ جسته بعضی جانب بالای آب و برخی بسمت پائین آب و اطراف دیگر بدر رفتند - و جمیع اهل و عیال و اسباب و اموال ایشان از صامت و ناطق بدست ارباب نهب و غارت افتاده مگر چندی از زنان که بدست افغانان جاهل کشته شدند - و سید مظفر خان بعد از تحقیق فرار او و عدم تشخیص سمت مفر چندی را بتفحص اثر و تجسس خبر باز داشته خود لمحهٔ در میدان بقصد دفن مقتولان و مراعات حال زخمداران درنگ نمود - درین اثناء فدائي خان و معتمد خان و انیرای و راجه جی سنگه و خان زمان پی در پی رسیده بدو پیوستند - و باتفاق قرار بر استفسار اثر خانجهان داده از پی او راهي شدند - چون بکنار آب رسیدند سه پهر از روز گذشته خواجه ابوالحسن نیز بایشان ملحق شد - چون تعذر عبور ازآن آب بدون کشتي ظهور یافت - صلاح وقت درآن دیدند که تا فراهم آوردن کشتي‌ها و آرام گرفتن اسپ‌ها شب گذرانیده روز دیگر هنگام دو پهر از آب گذشته بتعاقب او متوجه شوند - چون اهتمام تمام دربارهٔ تجسس اخبار او داشتند - و به هیچ وجه وجه فرار او بتحقیق نه پیوست - ناچار خواجه ابوالحسن و سایر امرایان از شاهراه گوالیار و اندرکي نه[1] [دتیه] ع شتافته و از آنجا

(۱) در بادشاه نامه این موضع بسم رودیه ذکر کرده شده - صفحه ۲۹۰ - حصه اول - جلد اول ۰

به چندیري و نهوراسه روانه شدند - آنگاه متوجهٔ سلوادي که پرگنهٔ ایست ملک گوندوانه گشته از آنجا حقیقت بدرگاه معروض داشتند - و موجب این حرکات آن بود - که چون او توقف اولیای دولت را که درین هفت پهر رو داده بود - از جملهٔ مساعدتهای روزگار شمرده بشتاب بخت برگشته رو براه آورد - وخود را بجنگل ملک ججهار سنگه بندیله رسانیده پناه بدو برد - و از آنجا که بمقتضای حمیت راجپوتانست - چنانچه در امداد پناه جسته جان و مال و ناموس دریغ نمي دارند - اورا حمایت نموده از بیم سطوت اولیای دولت از راهی غیر مسلوک و جنگل‌های دشوار گذار از حد خود گذرانیده بملک گوندوانه رسانیدند - و آن بیراهه رو قریب بدو سه ماه در پیغولهای جنگل‌ها و کهسارهای آن ولایت در غایت سراسیمگي سرگشته میگردید - سر انجام کار از ولایت برار بر آورده بملک نظام الملک درآمد - و جگراج مقهور چون او را پناه داده راه نموده بود - بنابرآن با راهبران مواضع گفته بود که عسکر منصور را بطریق بی غلط براه دیگر دلالت نمایند - ازین رو دولت خواهان که از ساختگي این حیله ساز آگاه نبودند - در آن جنگل‌ها بهر سمت تردد بی وجه داشتند *

مجملاً سایر بهادران موجب نصرت بجلدوی فتح مورد عنایات بیغایات شده باحسان و تحسین سرافراز گشتند - خصوصاً سید مظفر خان و راجه بیتهلداس و خواصخان و پرتهي‌راج وغیر آنها چون زخم‌های کاري داشتند - حسب الحکم بدربار سپهر مدار آمده از سعادت زمین بوس سرافراز گشتند - و بدین موجب بعنایت شاهنشاهي امتیاز پذیرفتند - و سید مظفر خان بعنایت خلعت و خنجر مرصع و دو اسپ خاصه و اضافهٔ هزار سوار سرمایهٔ امتیاز اندوخته منصبش [1] [پنجهزاري] ع ذات و سوار قرار یافت -

(۱) ع [چهار هزاري] ل

و راجه بیتهلداس بعنایت خلعت و جمدهر مرصع و فیل و اسپ و نقاره و اضافهٔ پانصد سوار اختصاص یافته از اصل و اضافه سه هزاری دو هزار سوار شد - و خواصخان بعنایت خلعت و اسپ و فیل و گهپوهٔ مرصع سرافرازی یافته باضافهٔ پانصد سوار منصبش دو هزار و پانصدی ذات و دو هزار سوار مقرر گردید - پرتهي راج بعنایت خلعت و اسپ و فیل و اضافهٔ پانصدی دو صد سوار دو هزاری هشت صد سوار شد *

از سوانح این ایام رو گردان شدن بهلول میانه و سکندر دوتانی است از سعادت جاودانی و پیوستن بخانجهان - بسط این مقال آنکه چون بهلول مذکور بمقتضای سفاهتی که در نهادش مضمر بود همواره پیش نهاد داشت - که بتحریک او سلسلهٔ آشوب و شورش بجنبش درآید - و بکی ازسر گشتگان که ادبار را بدست آورده خمیر مایهٔ تخمیر فتنه و فساد سازد - درینولا از پیوستن خانجهان بنظام الملک آگهی یافت - از بالاپور که در جاگیر او بود و قدر عنایت منصب چهار هزار سوار نداشت فرصت هزیمت را غنیمت شمرده رو بوادیِ فرار نهاد - و در دولت آباد باو ملحق شد - و همچنین سکندر دوتانی که نسبت خویشی نزدیک بخانجهان داشت - بتصورات دور از کار از جالناپور فرار اختیار نموده ثالث آن دو منحوس شد *

چون به شاه عباس خبر سانحهٔ ناگهانی جنت مکانی با بشارت جلوس حضرت صاحبقرانی رسید - و بنابر محبت که غائبانه داشت - بحری بیگ رسولی را بآهنگ ادای مراسم تهنیت جلوس اقدس و آداب پرسش ارسال داشته همدرآن نزدیکی از جهان گذران در گذشت - و فرمانروائیِ ایران بساه صفی گذاشت - و بحری بیگ از پرتو آستان بوس درگاه ناصیهٔ بخت را فروغ سعادت داده بحکم رعایت مراسم

باز گشتی که از دیر باز میان این دودمان دیرمان و سلسلهٔ صفویه از راه کمال وداد و اتحاد مرعي بود - همدرین ایام سید کریم النسب میر برکه را که از بندهای فهمیده و آزموده و معتمدان دیرینه روزگار دیدهٔ درگاه جهان پناه است برسم ادای مراسم مبارکباد جلوس شاه صفي و لوازم تعزیت شاه عباس و تحصیل اشراف و اطلاع بر حقایق احوال و استیفای دقایق امور آن ولایت برسالت نامزد فرموده نامور ساختند - و هفتم آبان ماه بعنایت خلعت و خنجر و فیل و انعام پنجاه هزار روپیه سرافراز نموده حکم کردند که بعد از تقدیم وظایف امور مقرره و رسوم معهوده بزودي رخصت معاودت حاصل نموده متوجه دریافت سعادت ملازمت شود - و همدرین روز بحري بیگ را رخصت معاودت داده عنایت خلعت گرانمایه و خنجر مرصع و ماده فیل ضمیمهٔ سوابق عواطف عمیمه ساختند - و چون میر برکه جریده مي رفت یک قبضه شمشیر مرصع بر سبیل استعجال با نامهٔ نامي بانشاء علامي افضل خان که هم اکنون بجنس نقل آن رقم زدهٔ ترجمان عقل بل زبان خرد یعني کلک آداب دان میسود مصحوب مشار الیه ارسال یافت *

نقل نامهٔ گرامي حضرت سلیمان مقامي به شاه صفي داراى ایران

حمدی که کبریائي معبود حقیقي را سزد جز زبان حال اوصاف کمال او بیان نمي تواند نمود - و زبان قال بغیر از عجز و قصور راهی دیگر درین وادي نمي تواند پیمود - پس درود نا محدود بر قایل لا احصي ثناء علیک انت کما اثنیت علی نفسک باد که حق حمد آن ذات مقدس تعالی شانه عما یقولون که در حقیقت اعتراف بعجز و قصور است بجا آورده سر

گردانان این وادي را بساهراه مستقیم آن مقصد اقصی راهنمائي فرموده - و بر آل آن سرور که وجود فایض الجود ایشان حمد یزدانست - و بر اصحاب آن فیض گستر که بساط فیض دین مبین بیاريِ آن یاران بر بسیط زمین گسترده گشته - و شکری که بازای این عطیهٔ کبری نامتناهي و سپاسی که در برابر این نعمت عظمی الهي زیبد به هیچ زبانی و عنوانی ادا نمي تواند نمود - که بعد از غروب آفتاب عمر و دولت و انقضای ایام حیات و سلطنت عم جمجاه خلد آرامگاه جعل الجنة مثواه مثل آن کوکب عالم افروزي از افق دولت طالع ولامع گسته و مانند آن سزاوار تاج و تختی کر سریر دولت صفوي نشسته - امید از کرم واهب بی منت آنست به این جلوس میمنت لزوم را بر آن صفوهٔ دودمان صفوي و ثمرهٔ شجرهٔ مصطفوي و بر دوستان آن دودمان رفیع الشان مبارک گرداناد - چون از قدیم الایام الی الآن بمقتضای تعارف ازلي که مستدعي روابط لم یزلي است میانه خواقین این دودمان خلافت نشان و سلاطین آن خاندان عظیم الشان پیوسته رابطهٔ مودت مستحکم و همواره علاقهٔ محبت محکم بوده - و بمودای الحب یتوارث از سلف بخلف این عطیهٔ کبری و از سابق بلاحق این موهبت عظمی بارث رسیده - لهذا میانهٔ اعلی حضرت سلیمان حشمت جنت مکاني انار الله برهانه و آن شاه جمجاه رابطهٔ دوستي بحد برادري منتهی شده بود - و میان این نیازمند درگاه الهي و آن شاه والا جاه خلد آرامگاه در ایام خجسته فرجام بادشاهزادگي نسبت محبت بمرتبهٔ انجامیده بود که آن جنت بارگاه را بمنزلهٔ عم بزرگوار خود مي دانست - و آثار محبتی و علامات مودتی که رشک علاقهٔ اخوت و بنوت تواند شد از طرفین مشاهدهٔ عالمیان مي گشت - و یوماً فیوماً این معنی در تزاید و آنا فآنا این نسبت در تضاعف بود - بحدی که از نسبتهای سابقین بسیار و از روابط سالفین

بی شمار زیاده گردید - و پیوسته در خاطر دوستی گزین مهر آگین
این معنی مذکور بود - که هرگاه واهب العطایا نوبت این خلافت کبری
و سلطنت عظمی را باین نیازمند درگاه الهی رساند- بآن رضوان دستگاه دقیقهٔ
از دقایق دوستی نامرعي نگذاشته آنچنان مجتبی ورزد که خواقین زمان
از تصور آن در بحر تاسف مستغرق و سلاطین معاصر از رشک آن در دریای
تحیر مستهلک گردند - و چون اعلی حضرت سلیمان حشمت جنت مکانی
که بحکم قضای الهي به دستخیر دارالملک بقا نهضت فرمودند- و نوبت این
خلافت کبری باین نیازمند درگاه اله رسیده خار و خاشاکی که از تموج امواج
حوادث بر روی این بحر [1] [سلطنت عظمی]ع گرد گردیده بود بسعلهٔ
تیغ آتشبار سوخت - و عرصهٔ مرز و بوم هندوستان را از لوث وجود مخالفان
بآب شمشیر خونفشان پاک ساخت - و تمام ملک موروثي که قبل ازین
چندین بادشاهان عظیم الشان داشته اند - و مساحان روی زمین قریب سه
ربع ربع مسکون انگاشته اند - بتصرف اولیای دولت قاهره در آمد - محمداً
لله ثم حمداً لله وشکراً لله ثم شکراً لله - میخواست که مراتب دوستي را که
مرکوز خاطر مهر آگین بود از قوة بفعل آورده یکی از معتمدان آگاه و منتسبان
درگاه آسمان جاه را برسم سفارت و طریق رسالت بخدمت آن عم قدسي
منزلت روانه سازد - که درین اثنا خبر واقعهٔ هایله وحادثهٔ نازلهٔ رحلت آن
شاه جمجاه از دار فنا بعالم بقا رسید - و جراحت کلفت قصهٔ پر غصهٔ جنت
مکانی را تازه ساخت - تا آنکه مزدهٔ جلوس میمنت مانوس آن عالي
تبار گردون اقتدار بر سریر خلافت آن عم بزرگوار و استقرار آن شاه والا جاه
بر مقر دولت آن خلد آرامگاه غبار غم و الم را از گرد خاطر مهر آگین دور

(۱) ع [خلافت کبری] ل

گردانیده کلفت به بهجت و شدت بفرح و غم بشادي و الم براحت مبدل گشت - رجای واثق و امید صادق از کرم کریم علی الاطلاق چنانست که همچنانکه این جلوس میمنت مانوس را برین نیازمند درگاه الهي مبارک گردانیده آن جلوس همایون نیز بر آن کامکار نامدار مبارک گرداند - و در وادیِ عدالت و انصاف و دوري از جور و اعتساف توفیق رفیق سازد - و در باب احقاق حقوق و ایفاء عهود و عفو زلات و ترک تعصبات و تکثیر خیرات و توفیر مبرات و تفقد حال ضعفا و رفع احتیاج فقرا و اعزاز علما و اکرام صلحا که لشکر دعا و حافظان شریعت غرا اند باحتراز قضیات سابق از سالفین تائید نماید - که درین صورت بهرهٔ کامل از سلطنت و حظ وافر از دولت یافته بطول عمر مبشر خواهد بود - و بوسیلهٔ دولت جهان فاني دولت باقي آنجهاني را حاصل خواهد نمود - چون شاه جمجاه را اعلی حضرت عرش آشیاني انار الله برهانه بمنزلهٔ فرزند و حضرت سکندر شوکت جنت مکاني بجای برادر مي دانستند - و این نیازمند درگاه الهي آن رضوان دستگاه را عم بزرگوار میخواند - بمقتضای این نسبتها آن نور حدقهٔ دودمان صفوي را بمنزلهٔ فرزند ارجمند دانسته آن مراتب دوستي را که در خاطر دوستي گزین مرکوز داشت - که در ایام سلطنت و خلافت نسبت بآن عم سلیمان جاه از قوة بفعل آورد - انشاء الله تعالی نسبت بآن فرزند کامکار نامدار به فعل خواهد آورد - چون اخلاص شعار بحري بیگ را از روی استعجال عم غفران مآل بجهت استخبار اوضاع و استعلام احوال فرستاده بودند اورا بزودي رخصت نموده ما نیز سید صحیح النسب معتمد پسندیده حسب میر برکه را بر سبیل استعجال از برای استفسار احوال خیر مآل آن صفوهٔ دودمان صفوي باتفاق او روانهٔ آنصوب فرمودیم - که بعد از ادای مراسم تهنیت و تعزیت و اظهار مراتب محبت و مودت

بتقديم رساند - و هر گونه امری که باعث مزید اقتدار و هر نوع کاری که موجب زیادتي استقرار آن شاه والا جاه در امر سلطنت آن دیار باشد - و این نیازمند درگاه آلهي را باید نمود - اشاره نمایند که از قوة بفعل آورد - و بر عالمیان نسبت دوستي خود را بآن فرزند ظاهر سازد که در چه درجه است - و چون خاطر بدریافت احوال فرخنده مآل بسیار متعلق است - هرچند آن معتمد را زودتر رخصت نمایند بهتر خواهد بود - و ازینجهت که همیشه گلشن خلت تازه باشد خواهش اینست که بعد از مراجعت آن سیادت مآب از اعیان دولت معلی شخصی را که بمزید قرب و افزوني اعتماد اختصاص داشته باشد برسم رسالت و طریق سفارت بخدمت آن فرزند والا رتبت روانه نماید - مناسب آنکه شیوهٔ ستودهٔ آبای عظام و سنت سنیهٔ اجداد کرام را در ادای دوستي این دودمان خلافت نشان همواره مرعي داشته بارسال مراسلات و ارجاع مهمات و اعلام مرغوبات که درین بلاد بهم مي رسد گلشن محبت و چمن مودت را نضرت و خضرت بخشند - ایام سلطنت قرین کامراني و موجب سعادت دو جهاني باد *

از سوانح این احیان سعادت بی پایان ملا فرید منجم که در تحصیل فن ریاضي باوجود مناسب طبیعي و موافقت طالعي بتوفیق آلهي ریاضت تمام کشیده بود - چنانچه همانا بنابر فرط تتبع و وفور تطبع این فن را سلیقي و طبعي خود ساخته کتاب زیج شاهجهاني که از توجه حضرت صاحبقران ثاني در اهتمام دستور اعظم آصف جاهي بهمراهي برادر خود ملا طیب و سایر ریاضي دانان روش هند و یونان باتمام رسانیده بود - از نظر انور شاهنشاه عالم و دوم نیّر اعظم گذرانید - و حسن سعي او بمحل تحسین و احسان و بتوقیع قبول و استحسان وصول یافت -

و چون اصول و ابواب این کتاب حسابي متضمن فوائد بیشمار و منافع بی احساب بود - و ضوابط و قواعد کلي که باعث سهولت استخراج و آساني عمل باشد در طي آن اندراج پذیرفته - چنانچه بالفعل اهل این فن از زیج الغ بیگي مستغني شده استخراج تقاویم ازین [۱] [کرامت]ع نامهٔ نامي مي نمایند - حسب الامر اقدس بقصد تعمیم نفع آن وسهولت تفهم وتفهیم وتعلم و تعلیم منجمان هندي زبان رصد بندان اقلیدس کشای ودرجه پیمایان دقیقه رس عبارت آنرا بلغت هندي ترجمه نمودند - امید که تا زمین ثابت و آسمان سیار باشد - و امتداد جداول تقویم لیل و نهار چون مد مدت عمر خدیو روزگار ممتد و برقرار بود - ضوابط استوار و قواعد پایدار این نمودار دانش [۲] [موجب استخراج و استنباط احکام نجومي باد]ع *

درین ایام مرتضی خان خلف میر جمال الدین حسین انجو صاحب صوبهٔ تته بجوار عالم رحمت پیوست - و امیر خان صوبه‌دار ملتان به پاسباني صوبهٔ مذکور و منصب سه هزاري دو هزار سوار از اصل و اضافه امتیاز یافت - روز جمعه بیست ششم آبان ماه مطابق سلخ ربیع الاول سنه هزار و سي و نه هجري بآئین هر ساله جشن وزن قمري آذین پذیرفت - و سایر مراسم معهودهٔ این روز سعادت اندوز بر طبق دستور مقرر بظهور آمد *

---

(۱) ع [گرامي]ل

(۲) [مبین مناط استخراج و استنباط احکام نجومي بوده بنیاد قوانین آن دستور العمل جهان تا بقای بداء عهد مستقیم و اساس احکام اصابت آئین صواب قرین حضرت صاحبقران ثاني ممتد و مشید باد]ل

بیان محو آثار و رسوم بدعت که درمیان طوایف افغانان کوه نشین سرحد کابل شیوع و وقوع یافته بود از توجه اشرف

چون پیوسته توجه اشرف بادشاه شریعت پناه دیندار و خاقان ورع آئین پرهیزگار برآن مصروف است - که از آثار احتساب روزگار سلامت نصاب در چار سوی گیتي ارکان اسلام رواج تمام پذیرد - و بمحض خاصیت نیت بل بمقتضای حسن عهد مبارک قبح اعمال و سوء افعال خود بخود کناری گیرد - لاجرم به نیروی بازوی جهد و اجتهاد اعلام معالم ملت زهرا بر افراخته بجای آن شعار شریعت غرا آشکار ساختند - چنانچه آثار بدعت و ضلال یکبار برافتاده ارباب بغي و عناد و اصحاب زندقه و الحاد که از زیر تیغ سیاست جسته اند همگي به پیغولهای خمول در خزیده - و اهل صلاح و سداد و اسلام و ایمان سالم و ایمن در وسعت آباد فراغ خاطر شاد وطن گزیده‌اند - چون از مضمون عرضداشت لشکر خان صاحب صوبهٔ کابل ظاهر شد - که عموم قبایل افغانان تیره باطن تیراه و نواحيِ آن خصوص قبیلهٔ غوریه خیل که مریدان بایزید مخذول تاریک نهاد مجهول اند - که نزد ایشان به [1][یزدان شناسي]ع معروف است - و بنابر پیروئيِ آن گمراه شیطان منش سامري وش از راه رفته اند - و بدلالت آن غول واديِ ضلالت بچاه جهالت افتاده اصلا عمل باحکام شریعت غرا نمي کنند - و از روی جهل مدار دیني و دنیوي بر عقاید باطلهٔ او که عین الحاد و اباحت و شبیه باحکام جاهلیت است نهاده اند - از جمله بدون عقد نکاح مباشرت زنانرا

(۱) ع [پیر روشنائي]ل

مباح مي دانند - چنانچه بمجرد اینکه انجمنی آراسته و گاوی را ذبح کرده جمعی را اطعام کنند - بی آنکه صیغهٔ ایجاب و قبول بمیان آید - ازواج را در کنار تصرف در آرند - و در طلاق بهمین اکتفا کنند که سر سنگریزه گرفته‌ا بدست زن دهند - و زن را از جملهٔ ارث متوفي محروم مي شمارند - تا بدان غایت که ورثه در انواع تصرف در ایشان مختار اند - خواه خود بزني نگاهدارند - خواه زری گرفته بدیگری باز گذارند - و درین باب ایشان و اولیای ایشان را قطعاً امتناع نمي رسد - چون فرزندی در خانهٔ یکی از بیدینان تولد یابد - گوش خر را بریده قطرهٔ چند خون ازآن جراحت بر زبان مولود چکانیده کامش بدان پر دارند - تا درباب خونخواري و دراز گوش منشي هیچ جا پای کم نیارد - و بر هر بیگانه که به جبر دست یابند اورا ملک یمین دست و خویشتن را مالک رقبهٔ او دانسته خرید و فروخت اورا روا دارند - و جمیع متروکات مخصوص اولاد ذکور را کور ساخته دختران را بی بهرهٔ مطلق گذارند - و در وقت خونخواري بر هر قبیلهٔ از قبایل که دست یابند بی ایستادگي از پا در آرند - و هم چنین اگر کسی از روی سرکشي و زبردستي از ادای حقوق آن بد اندیشان ابا کند - و چون مال دیگری از اهل قبیله بدست ایشان در آید دست ازآن بروندارند - و آنرا مطلقا حق و ملک بل عین مال خود شمرده بیوجه حسابی بتصرف خود در آرند - و از جمله خرافات شنیعهٔ ایشان است که بر هرکه دست یابند اموال او را متصرف شده او را بقتل در آرند - و آنرا بر خود با این صیغه مباح گیرند که چون مقتول بوسیلهٔ ایشان از دریافت مرتبهٔ شهادت بدرجات والا فایز گشته - در روز جزا با ایشان بهمین دقیقه در حساب دقت نکند و طلب مال ننماید - و باین شبههٔ سخیفه جز تهي دست کسی از زیر تیغ ایشان نجسته - و بهمین که تن به بندگي نهاده جان مفتي نه برده -

و امثال این شناعات که شرح نتوان داد - چنانچه از غایت کثرت بشمار در نیاید درمیان ایشان استمرار دارد - لاجرم بعد از اشراف و اطلاع برین مضمون بی توقف فرمان گیتي مطاع از موقف خلافت شرف نفاذ پذیرفت - که لشکر خان و سایر متصدیان مهمات صوبهٔ کابل این ضلالت پیشگان را از ارتکاب این امور ناصواب که از طور خرد و طریقهٔ شریعت دور است باز دارند - و بانواع تخویف و تهدید از وخامت عاقبت این اعتقادات واهیه که شرعاً و عقلاً مذموم است بترسانند - و اگر ازین پس کسی باین عملهای شنیع جرأت نماید اورا تنبیه بلیغ نمایند - و حسب الحکم شریعت غرا تازیانه و تیغ را برو حکم سازند . مجملا در عرض اندک مدت بر طبق امر جهانمطاع حضرت خلافت پناهي که اوامر و نواهي آنحضرت مانند قضاء آلهي مبرم است - و رد و دفع آن از امکان بامتناع مي گراید - مجموع آن بدعتهای واهیه و امور منهیه مرفوع گشته مبتدعان ازآن ممنوع شدند - و در اعمال ومعاملات به منهج قویم وطریق مستقیم دین محمدي صلی الله علیه و سلم عمل نموده اجرای سایر. احکام و حدود بر مجاریٔ معهود ملت احمدي جاري و ساري گردید *

ارتفاع رایات جاه و جلال و نهضت آنحضرت به نفس نفیس برای گوشمال نظام الملک وخانجهان بصوب دکن

چون بعنایت آلهي از مبادیٔ ایام خیر انجام شاهزادگي تا هنگام جلوس همایون و از آن روزگار سعادت آثار تا اکنون باوجود تمادیٔ مدت قطعاً برق تیغ شعله آمیغ سطوت و صولت اولیای دولت بی سبق اتمام

جهت برق خرمن سوز بخت سیاه هیچ تیره روزی نگشته - و در هیچ وقت
کام کین خواهي را به لذت انتقام و مذاق نشفي را بچاشني تلافي شیرین نه
ساخته - مادام که کار بنامه و پیغام از پیش رود و معاملات به تیغ زبان فیصل
یابد - قدم قلم خجسته مقدم را بر دم شمشیر مقدم داشته قطع و فصل
مهمات را به زبان تیغ حوالت نمي نمایند - لاجرم فرمان عالي شان مشتمل
بر نصایح خبرت بخش عبرت آموز بنام نظام الملک صادر فرمودند - و ازین
جهت که مصلحت تقدیر بامری دیگر تعلق پذیر گشته بود - اصلا آن پندهای
سودمند فایده نداد - و از ته دل همچنان بر سر سرانجام قرار داد خاطر
مي بود - تا آنکه روزگار حریف آرار بوین آمد که ازآن تزویر اندیشه دغا
پیشه انتقام کشیده کام خود ازآن خود کام بستاند - و سینه از کینهٔ دیرینهٔ او
پرداخته آن تیره روزگار را بروزگار خود نشاند - لاجرم غائبانه بفنون حیل
گوناگون بکار برده بساط مکر و فسون فرو چید - و هزار گونه بازیچهٔ نیرنگ
آمیز بر روي کار آورده رنگها بر آب زد - تا نقش شکست و منصوبهٔ باخت
آن سست رای بهمه وجه درست نشین ساخت - تبیین این ایهام آنکه
چون خانجهان از پیش سپاه نصرت دستگاه رو گردان شده به نظام الملک
پیوست - و او آن بد فرجام را در ولایت خود راه و بحمایت خود پناه
داده در صدد مدد آن نفاق اندیش شد - ازین رو شعلهٔ غضب بادشاهي
زبانهٔ اشتعال و التهاب کشید - و فرمان قضا توامان به پروانگي قهرمان
قهر جهان‌سوز در باب تهیهٔ سپاه نصرت پناه اصدار یافت - و اوایل
ربیع الثاني سنه هزار و سي و نه هجري موافق بیست و پنجم دي ماه
آلهي بساعت مسعود و درخور نهضت همایون که سعادت برو مفتون
و اقبال بدو مقرون باد ماهچهٔ مهر شعاع لوای والا بجهت تسخیر دکن
بصوب مملکت جنوبي ارتفاع گرفت - و تفویض خدمت حراست

آن مصر عزت به مؤتمن الدوله اسلامخان سمت تخصیص پذیرفته منصبش باضافهٔ هزار سوار چهار هزاري سه هزار قرار یافت - و معتمدخان از تغیر خان مذکور بخدمت بخشي گريْ دوم و میرزا شجاع ولد شاهرخ بخطاب نجابتخان و فوجداريْ کول سرافراز گردید - و بعد از وزن مقدس شمسي سال سي و نهم از عمر جاوید قرین و بوقوع پیوستن مجمع آن روز سعادت اندوز کوچ در کوچ روانه شده روزی که ساحت خطهٔ خاندیس از جوش جیش منصور که یاد از غوغای نفخ صور میداد روکش عرصهٔ محشر شد - از هول سطوت و صولت اولیای دولت سر تا سر مملکت جنوبي خاصه سر زمین شورش خیز دکن رستخیز انگیز شده در آن عرصه شور روز نشور بظهور پیوست - ارادتخان صوبه دار آنجا با تمام کومکیان سعادت ملازمت اشرف دریافته یاقوت خان حبشي بانعام هیکل مصحف مرصع و دهوب[1] خاصه و یارهٔ مرصع و پنجاه هزار روپیه نقد و کهیلوجي بانعام پنجاه هزار روپیه واوداجي‌رام بانعام چهل هزار روپیه و مالوجي بعطای موازيْ این مبلغ و میفاجي بمرحمت سي هزار روپیه و آتش خان بانعام بیست و پنجهزار روپیه سر بلندي یافتند - و بتحریک همت والا و رسوخ نیت و عزم جزم و حکم قهرمان قهر و سزاواريْ نفاذ امر که پیشکاران امور جهانگیري و جهانباني اند سه فوج عمان موج از دلیران عرصهٔ کارزار و فرسودگان روزگار بسرداريْ سه اسپهبد برگزیده مصاف دیده تعین یافته بسر کردن این امر نامزد گشتند - سردار اول ارادت خان - امرای عظام و ارباب مناصب بدین موجب بهمراهيْ این فوج مقرر گشتند - ججهارسنگه بندیله - سید شجاعت خان بارهه -

---

(۱) از دهوب شمشیر مراد است

رضویخان مشهدي - راو دودا - چندراوت - میرعبدالله - اکرام خان - شیخ زادۀ نورالدین قلي صفاهاني - احمد خان نیازي - ستر سال کچهواهه - راجه دولزکا داس - کرم سین راتهور - ملتفت خان ولد ارادت خان - ببهدر سنگهاوت - مغولخان ولد زین خان - شیام سنگهه سیسودیه - اهتمام خان قدیمي - رامچند هاده - [۱][اودیسنگه] ع راتهور - تلوک چند ولد رای منوهر - جگناتهه راتهور - مکندداس - جادون - و از دکنیان یاقوت خان حبشي - کهیلوجي بهونسله - میناجي برادر مالوجي بهونسله - یسویخان جیریه - فخر الملک - پرسوجي - بسونت راو - شمار سپاهیان این فوج با سایر برقنداران و احدیان به بیست هزار سوار کشید - سردار دوم راجه گج سنگه - درین فوج جمعی کثیر از اعاظم امراء و منصبداران بدین تفصیل تعین پذیرفتند - نصیري خان - بهادرخان روهیله - سردار خان - راجه بهارت بندیله - راجه بیتهلداس کور - راجه منروپ کچهواهه - انیرای - صفدر خان - یوسف خان - جان نثار خان - پرتهي راج راتهور - احداد خان مهمند - راول پونجا - شریف خان قدیمي - جهان خان کاکر - راجه بیرنراین - پیر خان میانه - شادیخان اوزبک - خنجر خان - حبیب خان - میر فیض الله - رای هر چند - گوکل داس سیسودیه - کریم داد قاقشال - جیرام - هرداس جهاله - محمد شریف قدیمي - محمد شاه قدیمي - حسیني قدیمي - و از دکنیان اوداجیرام و بیلاجي و شرزه خان - از منصبداران و احدیان و برق اندازان عدد این فوج از قرار ضابطۀ معهود پانزده هزار سوار مکمل مسلح خوش اسپه - و سردار سوم شایسته خان ولد آصف جاهي - تفصیل امرای این فوج بدین موجب - سپهدار خان

---

(۱) ع [رای سنگه] ل

راجه جي سنگه و راو سور بهورتيه و فدائي خان و پهار سنگه بنديله و الله ويردي خان و بهيم راتهور و مادهو سنگه ولد راو رتن و راجه روپ افزون و مرحمت خان و کشن سنگه بهدوريه و امام قلي و محمد حسين و شير زاد و جعفر برادر باقر خان نجم ثاني و حيات خان ترين و جمعي از منصبداران - و از دکنيان آتش خان حبشي و راوت راو و سه هزار سوار تابينان يمين‌الدوله و پانصد سوار مردم رانا جگت سنگه و شمار سپاهيان اين فوج با احديان و برقندازان پانزده هزار سوار بقلم در آمد - مجملا اين سه درياي لشکر که فوج موج آنها از جوش تلاطم و تراکم از موج شور و شر بحر اکبر پاي کم نمي آورد - و کثرت سوادش که ساحت کرهٔ خاک اغبر را فرو گرفته بود پهلو بر عظمت چرخ اطلس ميزد - بتاريخ شانزدهم اسفندار مطابق بيستم شهر رجب سنه هزار و سي و نه هجري از کنار آب تپتي به تسخير دکن رخصت يافته با عون و صون آلهي و همراهي اقبال بادشاهي بسمت بالا گهات رواهي شدند - و ارادت خان بخطاب اعظم خاني و سرداري کل سپاه سرافرازي يافت - و مقرر شد که راجه گج سنگه و شايسته خان بصلاح ديد او کار کرده از انديشهٔ صواب او در نگذرند - و روز دوشنبه بيست و دوم اسفندار در ساعتي سعادت آثار که انجم شناسان اختر شمار بجهت دخول برهانپور اختيار نموده بودند - شاهنشاه جهان پناه بدولت و اقبال بر فيلي خجسته منظر فرخ فر سوار گشته - اقبال در رکاب روان و نصرت در جلو دوان - و سران سرافراز از اطراف پياده رو براه نهاده - بآئين بادشاهانه روانه شدند - و برسم معهود از دو سو دست زرپاش گهر بار چون سحاب نيسان بدر پاشي در آمد - و مانند شاخ شگوفه در موسم بهار سيم افشاني و درم ريزي سر کرد - چنانچه سر تا سر دشت و در آب گوهر غلطان رو بسيلان آورد - و تمام آن سر زمين را

سکهٔ نقرهٔ خام فرو گرفته روی زمین ملمع شد - و آن خطهٔ پاک از ورود
مسعود آبروی عالم آب و خاک آمده از یمن قدوم و فیض حضور آنحضرت
دارالسرور خطاب یافت - دولتخانهٔ آن دارالسلطنت که در ایام
بادشاه زادگي نشیمن های دلفریب دلکش در فضایش اساس یافته بود -
از نزول اشرف رونش خلد برین گشت - دریفولا خواجه ابوالحسن که
بتعاقب خانجهان تعین یافته بود با سایر کومکیان و دریا خان از بکلانه آمده
ملازمت نمودند *

سرآغاز سال سوم از جلوس سلطان السلاطین روی زمین و بیان سوانح دیگر

منت ایزد را که درین نو روز جهان افروز یعني آغاز سال سوم از جلوس
فرخنده فر همایون فال حضرت گیتي ستاني که در حقیقت فصل ربیع
روزگار و سن شباب لیل و نهار است - بهار عهد شاهنشاهي از ورش نسیم
فضل آلهي گل کرده - و ترشح نیسان احسان آنسرور سر تا سر هفت کشور را
سرشار افضال و تفضل نموده - روز پنجشنبه که ششم شهر عظمت بهر شعبان
سنه هزار و سي و نه هجري است در آن ساعت که اورنگ افروز طارم
چارم اعني نیر اعظم از تابخانهٔ حوت بغرفهٔ شرفخانهٔ حمل تحویل نمود -
دارای دارالسلطنت آدم خدیو عرصهٔ عالم نیز از خلوت سرای محل اعظم
بمرکز حقیقي خلافت یعني بارگاه خلایق پناه که محیط ماهي تا ماه است
بدولت و اقبال انتقال فرمودند - و سحاب دست زرافشان را که همواره در
صدد پاشیدن گوهر آوردهٔ صدف های عدن و عمان است بموج زدن
در آورده دیگر بار زمین را گوهر نثار ساختند - و سالیانهٔ نواب مهد علیا از
اصل و اضافه دوازده لک روپیه قرار یافت - و هفت هزار سوار منصب‌دار

و احدي و برقنداز بسرداري راو رتن و وزیر خان بجهت تسخیر ملک تلنگ و انداز ترکتاز اطراف و نواحي آن تعین پذیرفتند و امر فرمودند که چندی در باسم که بسرحد ملک تلنگ پیوسته است اقامت نموده آن قدر قرار گیرند که به هیئت اجتماعي سرتا سر آن مملکت بدست آید - هراولي فوج اعظم خان بعهدهٔ اهتمام سید مظفرخان مقرر گشته روانه بالای گهات گردید - بعضی از نفایس نوادر و ظرایف تحف از نواب مهد علیا و شاهزادهای کامگار و امرای نامدار به قیمت بیست لک روپیه بعنوان پیشکش از نظر اشرف گذشته پرتو نظر قبول برآن تافت - و همدرین روز قاضي محمد سعید کرهرودي وکیل عادلخان که بزیور فضایل نفساني آراستگي داشت - داخل بندگان درگاه گشته بانعام ده هزار روپیه و سي هزار روپیه سالیانه سر افرازي یافت - دریا خان روهیله از شور بختي و تیره اختري از سوابق عنایات بادشاهي قطع نظر نموده و از رعایت حقوق مراحم دامتناهي چسم پوشیده جنسیت و آشنائي خانجهان منظور داشته بدو پیوست - رحیم خان داماد عنبر حبشي و سرور خان از نظام الملک جدا شده بکار فرمائي سعادت روی امید باین دولت خانه آوردند - اولین به منصب پنجهزاري ذات و دو هزار سوار و انعام خلعت و اسپ و فیل و دویمین بمنصب دو هزاري هزار سوار و ترکمان خان بعنایت نقاره سر بلند و بلند آوازه گشتند *

چارم اردي بهشت موافق رمضان المبارک فرخنده اختری زهره پیکر در شبستان خلافت از مطلع مهد والا نواب ممتاز الزماني طلوع نموده بـه حسن آرا بیگم مـوسوم گشت - شانزدهـم مـاه خواجه ابوالحسن باستخلاص ولایـت ناسک ترنبک اختصاص یافته با شاهنواز خان وظفر خان و سید دلیر خان و خواجه فاضل مخدوم زاده و کرم‌الله ولد علي مردانخان و خواجه عبدالله و جمعی دیگر از منصب

داران و [۱][راجپوتان]ع و برقندازان مرخص شد - و حکم والا صادر گشت - که چون شیر خان صوبه دار گجرات با کومکیان آنولایت بدو ملحق شود - بعد از برسات بهم راهي بهرجي زمیندار بکلانه متوجه تسخیر ولایت مذکور گردد *

بیست و سوم عبدالله خان بهادر فیروز جنگ از کالپي رسیده سعادت ملازمت اندوخت - چون درمیان اعظم خان و شایسته خان نقش اتفاق درست نه نشسته بود عبدالله بسرداري آن فوج مقرر گشته حکم طلب شایسته خان بحضور صادر شد - بصد منصبدار جلو صد قبضهٔ شمشیر و جمدهر و سپر و یراق طلا و مطلا و بهمین کیفیت و کمیت اسلحهٔ مذکوره بصد منصبدار گرز دار از مغولان بهادر کار آزموده که بحسب مقرر همراه دو صد احدي بگرزهای سیمین و زرین در دربار حاضر بوده بوقت سواري از ملازمت رکاب سعادت بهره یاب مي باشند عاطفت فرمودند . و بدو صد تن از احدیان گرز دار مذکور دویست قبضهٔ شمشیر و جمدهر و سپر و یراق نقره مرحمت فرمودند - بنام احمد بیگ اتکهٔ شاهزاده محمد شجاع خدمت ایصال فرمان . قدر نشان و خلعت گرانمایه به محمد علي رسول دارای ایران که دریغولا به لاهور رسیده بود رقم زدند از آنجا که اصابت عین الکمال فرع نهایت مرتبهٔ کمال است - از شور چشمي های افلاک و تنگ نظریهای انجم در پنجم ماه تیر چشم زخم بموکب اقبال رسیده وقوع امری که متوقع نبود بچنداول فوج اعظم خان رسید - حقیقت این واقعه آنکه چون دربن مدت افواج غنیم مقهور بغابر مکر مالشی بسرا یافته از بیم رو بروی اولیای دولت قاهره نه شده در اطراف سپاه ظفر پناه گاهی از دور مانند بخت تیرهٔ خویش سیاهي مینمودند - و اگر گاهی بانداز

---

(۱) [احدیان] ع

اظهار تجلد و تهور در مقام دستبازي شدند - چون کار بسربازي مي‌کشيد
از قرار معهود باز بر سر کار خود رفته راه فرار مي سپردند - لاجرم افواج
موکب اقبال بنابر فرط تهور ايشان را داخل هيچ باب نه شمرده ازآن
بداندیشان حسابی نمي گرفتند - اتفاقاً در روز مذکور که چنداول فوج
اعظم خان به ملتفت خان پسر او و چندی از راجپوتان مثل راو دودا
و ستر سال و راجه گردهر و کرم سین و بلبهدر و جمعي ديگر مقرر بود -
و قول لختی پیشتر رفته دو کروه فاصله راه میان این دو گروه دست داد -
خانجهان و دریا خان و مقرب خان و بهلول که در فوج آن مقهوری چند
مخذول بودند - جمعی پریشان را پیش فرستادند - که مگر قابو یافته انتهاز
فرصتی نمایند - و چون آن کوته اندیشان نزدیک آمده بر حقیقت
حال اطلاع یافتند همگنانرا آگاه ساختند - و ناگاه از اطراف شتافته و غافل
کمین کشوده بیکبار راه بر چنداول بستند - اولیای دولت باوجود قلت
از بیشي اعداء که دوازده هزار تن بودند نیندیشیده با صولت شیر درآمده
بر ایشان حمله آور شدند - و از طرفین مردان ناموس جو داد مردي
و مردانگي داده چندی تن از موافقان و مخالفان بے سر گشته و جمعی
کثیر زخمهای کاري برداشتند - از جمله دلیران مغول امام قلي پسر
جان سپار خان و رحمت الله پسر شجاعت خان عرب که از خانه زادان
کارآمدني بودند احیای مراسم حق گذاري نموده بکار آمدند - و از نابینان
ایشان نیز و جمعی از راجپوتان مثل راو ستر سال برادر زادهٔ راجه مان سنگه
با دو پسر خود در معرکهٔ جان سپاري افتاده رایت نیکنامي برافراختند -
و ازین دست کرم سین راتهور و بلبدهر سنگهاوت و راجه گردهر نبیرهٔ
راجه جیمل جوهر مردي آشکارا نموده و چهره بزخم های کاري رنگین
ساخته در میدان جانسپاري افتادند - چون حقیقت بعرض اشرف

رسید - بادشاه حقایق آگاه رعایت حق سپاهیان جانسپار نموده باز ماندگان ایشان را مشمول عنایت ساختند - و پسران ایشان را بمناصب والا نواخته وطن هاى راجپوتان را بجاگیر فرزندان ایشان دادند - و راجه دوارکا داس را که ترددهاى نمایان بجا آورده زخمهاى کاري برداشته در میدان افتاده بود احترام و برداشت تمام فرموده بآبروى زخم که آیت دلیري و نشان مردانگي است رایت امتیازش باضافهٔ پانصدي دو صد سوار بر افراخته بعنایت علم سر افراز ساختند - دریں روز ملتفت خان سر گروه فوج چنداول با راو دودا از رعایت مراسم ثبات قدم پهلو تهي کرده توفیق نیافتند که مصدر امرى شوند *

از سوانح این ایام ترتیب یافتن عید گلابي است برسم معهود ابن دولتخانهٔ جاوید - چنانچه هر ساله در روز تیر از ماه تیر که نخستین روز است درموسم برسات هند این جشن فرخنده بآئین بادشاهانه تزئین مي‌یابد - و آنرا بپارسي عید ترکان مي گویند - و ملوک عجم نیز از عهد قدیم باز پیوسته این روز را عید گرفتندى - مجملا بآئین معهود شاهزادهاى والا قدر و امراى رفیع مقدار صراحیهاى مرصع بنوادر جواهر وساير بندها صراحیهاى مینا کار و زرین و سیمین از گلاب ناب سرشار ساخته گذرانیدند - خان زمان و لهراسپ برادرش با سي لک روپیه از اکبر آباد رسیده در فوج خواجه ابوالحسن شرف تعین اندوختند و چهل دست خلعت باراني مصحوب مکرمت خان که بجهت استعلام خصوصیات احوال موکب اقبال خصوص کمیت و کیفیت لشکر ظفر اثر ببالا گهات تعین شده بود براى امراى عظام مرحمت شده *

از اتفاقات حسنه که دریں اوقات روى نموده مقتول شدن جادون راى است بفرمودهٔ نظام الملک - از آنجا که تخم بدکاري جز ادبار جاوید ثمرهٔ دیگر نیارد - و نهال قبح اعمال غیر از نکال دارین حاصلى ندارد - چنانچه جادونراى

مقهور مذکور که با پسران و پسر زادگان و خویشان و منتسبان خویش بمنصب بیست و چهار هزاري ذات و پانزده هزار سوار درین دولت جاوید طراز سرافرازي داشته محال انقد بجاگیر ایشان تنخواه بود - از روی کافر نعمتي پشت بدولت جاوید کرده روی امید بسوی نظام الملک آورد - لاجرم منتقم حقیقي انتظام او را به نظام الملک حواله نمود - تا بشعلهٔ تیغ بیدریغ دمار از روزگار آن بد کردار و فرزندان او بر آورد - تفصیل این واقعه آنکه چون این تیره انجام با اهل و اولاد از موکب اقبال بریده به نظام الملک پیوست - بنابر آنکه بے حقیقتي و کافر نعمتي ازو مکرر بوقوع پیوست - لاجرم نظام الملک باوجود کوته اندیشي از راه دور بیني خواست که او را بدست آورده چندی در زندان مکافات و بندیخانهٔ مجازات که بندخانهٔ ناخردمندان است محبوس دارد - بنابرین این راز مضمر و سر سر بسته مخمر را با چندی از محرمان خود درمیان نهاده مقرر کرد - که چون او بحضور بیاید همگنان از همه سو دست یکی کرده او را دستگیر نمایند - بعد ازین قرار داد کس فرستاده او را طلبیدند - و بنابر آنکه او اصلا از حقیقت معامله آگاهي نداشت غافل با پسران خود بدآن انجمن در آمد - آنگه آن گروه از کمین گاها برآمده دست به بستن ایشان کشادند - و اینها دست به بند نداده تیغها از نیام کشیدند - و بمقام رد و خورد در آمده دست بمدافعه و ممانعه کشادند - و باوجود کشش و کوشش تمام بجای نرسیده کشاکش چاره نزول قضا سودی نداد - چنانچه در آخرکار از هجوم مردم نظام الملک با دو پسر کار آمدني اجلا و راگهو و بسونت راو نبیره اش که بجانشینيِ او نامزد گشته بود کشته گشتند - و چون این واقعهٔ شدني وقوع یافته آن فرومایهٔ دنيِ که بهمه مذهب کشتني بود بجزای کردار ناسزای خود رسید - زن او که

[1][کرجائي]ع نام داشت و مدار کار باو بود - با جگدیو برادر و تمامي احفاد و خویشان و منتسبان از دولت آباد فرار نموده بقلعهٔ[2][سندهکر]ع وطن دیرینهٔ خود که در نواحيِ جالنا پور واقع است تحصن جستند - و چون نظام‌الملک بر ایسان دست نداشت در صدد تفقد و دلجوئي آن بد اندیشان شده خواست - که عهد و پیمان بمیان آورده ایشان را استمالت دهد - چون عهود آن بد عهد محل اعتماد نبود - بر قول او دل نهاده نشده متوجه درگاه گشتند - از آنجا که مقتضای عفو و صفح آنحضرت است رقم بخشایش بر جراید جرایم و صحایف اعمال نا ملایم همگنان کشیده فرمان مرحمت عنوان بنام اعظم خان صادر فرمودند - خان مذکور تا سر اردو یاقوت خان و اوداجیرام و کهیلوجي و سایر سرداران دکنیان را به پذیرهٔ ایشان فرستاد - جگدیو راو را حسب الحکم معلی تسلیم چهار هزاري سه هزار سوار و عنایت خلعت و خنجر مرصع و علم و نقاره و اسپ و فیل و تلنگ راو نبیره اش را تسلیم سه هزاري پانصد سوار و خلعت و خنجر مرصع و اسپ و فیل عنایت فرموده یک لک و سي هزار روپیه نقد بر سبیل مدد خرچ بهمه داد - و محال متعلقهٔ زمینداريِ جادونرای بر آنها ارزاني داشت *

از سوانح این ایام شکار شیر شاهنشاه شیر شکار است بروش بادر که عبارت از دامی است مخصوص بصید دد و دام در نهایت استحکام که طول آن ده هزار ذراع بادشاهي ست بارتفاع شش گز - آن سراپرده بستون های استوار بر پا کرده انواع بهایم و سباع را بدآن احاطه

---

(۱) ع [گرجای] منتخب اللباب - حصه اول - صفحه ۴۲۷

(۲) ع [سند کهیر] منتخب اللباب - حصه اول - صفحه ۴۲۸

مي کنند - و رفته رفته از چار سو پیشتر آورده دایرهٔ آنرا تنگ مي سازند تا بدان حد که مطلوب باشد نگاهداشته آنگاه بصید پردازند - چون الله ویردي خان بعرض رسانید - که در شکار گاه تنومند شیری چند آشکارا شده اند - و چند روز است که قراولان از دور آنها را نگاهباني مي نمایند و باحاطهٔ نگاه نظر بند دارند - چنانچه همانا آن ددی چند اهرمن منظر در پردهٔ زجاجي چشم مانند دیو در شیشه بند اند - بنابر آنکه طبع مقدس بصید شیر بس مایل بود في الحال حکم فرمودند - که شیران را بعنوان احاطهٔ دام مذکور بدام احاطه در آرند - و بر وفق و مدار آنها را وادده بظاهر باغ زین آباد رسانند - چون فرموده بجا آمد آنحضرت فیل سوار به صیدگاه تشریف برده ده قلاده را به بندوق خاصه صید فرموده و چهار بچه شیر را گرزداران شیر افگن که هر یک بباد صدمه گرز البرز شکن صد رخنه در اساس سد سکندر و هزار شگاف در دل کوه قاف مي افگندند - بضرب دست صید کرده زنده بقید در آوردند *

اشتعال یافتن نایرهٔ آشوب و شورش افاغنهٔ سرحد تیراه و بنگش بشرارهٔ شرارت کمال الدین روهیله و انطفاء آن برشحه فشانيِ تیغ آبدار دولت خواهان آن صوبه

خاصیت ادبار و لازم ماهیت تیرگيِ روزگار است که بهر برگشته بخت سرگشته اقبال رو آورده غبار هلاک و بوار بر روی روزگار و تارک اعتبار او افشاند - اگر بمثل فنون چاره در بارهٔ اوکار ابر طوفان بار کند - هر آینه گرد تیره بختي

که برو نسشته از و فرو نه شسته زنگ سیاه گلیمي ازو نزداید - و اگر
بالفرض اهل روی زمین همدست شده بدست گیري او برخیزند - و فنون
سعي و تدابیر گوناگون با یکدیگر درآمیزند - لامحاله این معني در ماد
بهبود او سودی نداده اصلا اثری درین مراتب مترتب نگردد - چنانچه
خانجهان که بخت و اقبال ازو رو گردانیده بحال تباه بخاک سیاهش
نشانده بود - چندانکه دست و پا زد که آبی بر روی کار خود آورده گرد
ادبار دور کند - بیشتر بمغاک خاک تیره فرو رفت - دریغولا که دریای
لشکر خاقان بحر و بر را از شش جهت محیط خود یافت - چو خس د
گرداب و خر در خلاب پای بند و سرگردان مانده از هیچ رو راه بدر شدن
نداشت - لاجرم بخاطر آورد که بتحریک نامه و پیغام افغانان
زباده سر آن سرحد را شورانیده از جا در آورد - و اینمعني
باعث شغل قلب دلاوران بلکه علت نگرانيِ خاطر اولیای
دولت جاوداني گردد - غافل ازآن که از غبار انگیزيِ شورش مشتی
پشه منش ذره نیهاد که در جذب خیل سلیمان زمان وجود موری ندارد
چه مایه گرد بر دامن کبریا و جلال اولیای دولت ابدي اتصال نسیذ
رهی الهي * * بیت

از جا نرود کوه بتحریک نسیم
دریای ز موج بیش و کم نشود

مجملاً بفاسدین اندیشه به کمال الدین ولد شیخ رکن الدین روهیله که ا
عهد جنت مکانی بمنصب چهار هزاري و خطاب شیر خاني سر افرازی
داشت - مکتوبی ابله فریب مستمل بر هزار گونه تطمیع و ترغیب
نوشت - آن خود سر بغور معامله نرسیده بمجرد نوشته او از جا در آمد
و سایر افغانان را بامداد خود خوانده درآن سرزمین سر به فتنه و فس

درآورد - چون سعید خان که درآنولا در کوهات اقامت داشت - از نوشتهٔ شمشیر خان و داؤد کماشتهٔ لشکر خان برابن مضمون آگاهي یافت: که کمال الدین ناقص نهاد که از آشفته مغزي پیوسته* سوداي خود کامي در سر بیهوش او در جوش بود - و همواره ریاست افغانان میخواست - از آب اټک گرفته تا نواحيِ کابل قبایل افغانان را بشورش در آورده با خود متفق و مقرر ساخته که از پیشاور ننه سر کشد - بنابرآن ذو القدر خان و علیخان بیگ بخشيِ آن نهاده را با شادمان پکهلي وال و خضر ککهر و چندی از احدیان و تابینان خود به نگاهبانيِ کوهات تعین نموده خود در عرض یک نیم پهر به پیشاور رسید - و بصلاح دید دولتخواهان نامهٔ مشتمل بر نصایح هوش افزا فرستاده ابواب مواعظ برو کشود - اگرچه بحسب ظاهر نخست از در طاعت و قبول اطاعت درآمده انقیاد گونه آشکارا نمود - لیکن در باطن لباس اظهار در موافقت کار خود ساخته به تشیید اساس مخالفت و تمهید قواعد محاربت پرداخته - زبان آوران چاپلوس را بدعوت سران سایر الوس افغانان خصوص عبد القادر ولد احداد بد نهاد و کریم داد کور پسر جلاله و محمد زمان پسر پیر داد فرستاد - و آنها جمیع لشکر نفرونه اثر دور نغو نغر[1] و کوهسار تیراه و بنگش علیا و سفلي و سایر الوسات ختک و چاوچي و توري را فراهم آورده در یولم گذر هفت کروهي پیشاور به کمال الدین پیوستند - و او نیز با رسیدن اینها افغانان نواحيِ پیشاور و اشغر و محمد زئي و ککیاني و خلیل و مهمند و داؤد زاي و یوسف زئي و ترکلاني و امثال ایشان ازآن طایفهٔ پریشان روزگار را جمع ساخته بود - باتفاق یکدیگر شعله افروز آتش عصیان شده

(۱) ممکن است که نغو نغر نام دیرین بنون باشد - در بادشاهنامه این مقام به اسم بندوبنغر ذکر کرده شده [صفحهٔ ۴۰۳ - حصهٔ اول - جلد اول]

بدمدمهٔ افسون ادبار هنگامهٔ افسردهٔ بغي و طغیان را گرم ساختند - و روز سه شنبه غرهٔ امرداد به پیشاور رسیده ظاهر آنرا بسیاهي سپاه چون باطن تاریکیان تیره درون تیراه بظلمت کفر و کفران فرو گرفتند - سعید خان و چندی از بندهای درگاه مثل شمشیر خان و شکر الله وله لشکر خان و جمال و جلال پسران دلاور خان کاکر و سید ماکهن و دیگر دلاوران راضي به تحصن نشده بر سرآن شدند که در بیرون بایشان رو برو شوند - ولیکن چون ملاحظهٔ مصلحت وقت ضرور بود - و یکبارہ قطع نظر از مراعات لوازم حزم و دور اندیشي نمودن از طور خرد دور بود - ناچار از راه حزم و دور اندیشي قرار بدان دادند - که چندی از درون با مخالفان بمقام مدافعه درآمده چون خاطر از شکست و ریخت قلعه جمع کنند - یکباره به هیئت مجموعی برآمده در یکدم دمار از روزگار آن جماعت پریشان حال برآرند - سعید خان جا بجا مردم را بمحافظت تعیین نموده سپاهیان کار آزموده کارزار دیده را بنگاهداشت مداخل و مخارج باز داشت - و خود با پسران و تابینان آرام حرام کرده دمی از مراعات شرایط تحفظ و تیقظ و مراسم سعي و تردد نیارمید - و در ایام محاصره هرگاه که مخالفان تباه اندیش از راه تهور در آمده اندار یورش مینمودند - بهادران جلادت شعار بضرب توپ و تفنگ خاک وجود نابود آن خاکسارانرا بصرصر فنا بر مي دادند - و اکثری از مردان کار محافظت مورچلها را به بندوقچیان گذاشته از حصار برآمده بشعلهٔ تیغ آبدار که هم خاصیت دعاء سیفي است - آتش در خرمن حیات آن منافقان مي زدند - و بنگاهباني اقبال حضرت جهانباني از آنجا که توجه تائید یافتهای جناب یزداني کار حزب البحر و حرز یماني میکند - بر اعدای دولت فایق آمده بی آسیب و گزند مخالفان سالم و غانم معاودت مینمودند - و در عرض این ایام

روزی آن فرقهٔ تفرقه آثار پریشان روزگار به هیئت مجموعي به پناه تختها درآمده بر حصار یورش نمودند - سعید خان باعتماد عون و صون آلهي و اعتضاد و همراهي تائید بادشاهي مورچلها را باهل توپخانه حوالت نموده با دلاوران کار آزموده از حصار بیرون تاخت - و آتش کین دشمنان دین برافروخته مانند برق جهان سوز بر غنیم سیه گلیم تیره روز جلو انداخت - و بمحض امداد آلهي باندک کشش و کوشش بر ایشان غلبه نموده قتل و کشتی بسیار بظهور آورد - و بقیة السیف آن خیره سران چون بخت خویش مغلوب و منکوب بوادئ فرار شتافتند - و بنابر آنکه جمعی انبوه از آن گروه برگشته روز در محلات محال بیرون شهر مانده تا غایت از شکست سران خود خبر نداشتند - و بیم آن بود که بهنگام تعاقب هزیمتیان غنیم آن بد عاقبتان خبردار شده به تسخیر حصار روآرند - لاجرم دولت خواهان صلاح در تعاقب ندیده نخست بدفع ایشان پرداختند - و جلو ریز بر ایشان تاخته خلقی نامعدود را نیست و نابود و باقي را پریشان و متفرق ساختند - و جمعی کثیر که از بیم شمشیر بچار دیواریهای محکم و خانهای استوار پناه برده بودند - آتش در آن خانها زده بشعلهٔ انتقام دود از وجود و دمار از روزگار ایشان برآوردند - و چون خاطر را از آن جماعت پریشان روزگار جمع ساختند - بر سبیل تعاقب سر در دنبال گریختگان نهاده قریب شش کروه از عقب ایشان رفتند - و سر از تن خلقی بیشمار برداشته مظفر و منصور بشهر مراجعت نموده حقیقت واقعه را از قرار واقع در عرض فتحنامه عرضداشتند - بادشاه حق شناس سعید خان ر غایبانه مشمول انواع عنایت ساخته بمرحمت خلعت فاخره و کم شمشیر خاصه و اضافهٔ هزاري ذات و پانصد سوار برنواختند - و از اصل و اضافه بمنصب چهار هزاري دو هزار پانصد سوار پایهٔ اعتبارش افزودند *

چون بعرض رسید که دیانت خان دست بیاضي قلعه دار احمد نگر مراحل بادیهٔ رحلت را پیموده آنجهاني شد - بنابرآن جان نثار خان را بعنایت خلعت و نقاره و منصب دو هزار و پانصدي دو هزار سوار از اصل و اضافه و انعام چهل هزار روپیه نقد اکرام بخشیده بتقدیم خدمت مذکور مختص و مرخص ساختند - سید نظام ولد سید صدر جهان بخطاب مرتضی خاني سعادت نصیب گشته از عنایات اشرف سر رشتهٔ نظم احوالش سمت انتظام پذیرفت - بعرض مقدس رسید که[1] [دانا راو جي] ع از عمده‌ها‌ی نظام الملک با شیخ صوفي و سادات خان و شرزه خان از دکن خان دوران را آمده دیدند - منصب اولین سه هزاري دو هزار سوار و منصب هر کدام ازآن سه نفر هزار و پانصدي سوار به تجویز خان مذکور قرار یافته از محال مفتوح بلدگانه جاگیر تنخواه گردید - حکیم صادق که از رسالت توران زمین مراجعت نموده بود به پرتو سجدهٔ این آستان عرش نشان ناصیهٔ بخت را فروغ سعادت بخشید - چون درین ایام سید مظفر خان سردار فوج هراول اعظم خان را ورمی در حوالي ناونس بهم رسیده از کار باز داشت - حسب الامر عالي متوجهٔ درگاه والا گشته راجه جی سنگهه بجای او مقرر شد -

از سوانح این اوقات غلبهٔ موکب اقبال است بر غنیم در سرحد ناسک - و صورت اینمعني مبهم آنکه چون خواجه ابوالحسن بعد از انقضای موسم برسات باتفاق خان زمان وغیره بندها روانهٔ مقصد شد - افواج منصوره را سه بخش نموده خان زمان و شیر خان و ظفر خان را بسرداري این فشونها نامزد ساخت - و مقرر نمود که ازین افواج ثلثه هر روز در وقت کوچ

(۱) ع [ناوجی] ل - در بادشاهنامه نادجی آمده [صفحه ۳۱۵ حصه اول - جلد اول]

بنوبت فوجی بهراولي و فوجی به چنداولي تا بآن منزل قیام نماید - چون گماشتهای نظام الملک رعایای آن ولایت را کوچانیده بکوهسار و جنگل‌های دشوار گذار فرستاده بودند - چنانچه در آن نواحي بلکه تا اطراف محال دور دست نیز از آباداني نام و نسان نمانده بود - و ا رهگذر قلت غله و کثرت سپاه و عمله و معلهٔ اردو غلاء آذوقه بل قحط خوراک بجای رسید - که نزدیک بود مجال توقف در آن محال دور نه بل محال باشد - لاجرم باشارهٔ خواجه اسمر ظفر اثر بهر طرف تاخت آورده دست بتاراج و نهب و غارت کشاده در هر تاخت آذوقهٔ بیشمار بدست آوردند - و گراني و نایابيِ آذوقه لختی کمي پذیرفت - در اثنای این حال خبر رسید که نظام الملک گروهی انبوه را از سوار و پیاده بسرداريِ محلدار خان و عمر افغان وغیره تعین نموده - که اطراف معسکر اقبال را ا دور احاطه نموده شبها به بان اندازي و روزها بدستبازي در آیند - خان زمان و ظفر خان با موکب نصرت شعار در شب ایلغار نموده متصل صبح چون قضای ناگهان بر سر ایسان نازل شده جمعی کثیر را مقتول ساختند و چندیرا اسیر و دستگیر نموده اسباب و اموال و احمال ایسان را بالکل منصرف شده قرین ظفر معاودت نمودند *

بیان سبب تفویض سرداريِ کل، بدستور اعظم عضد الخلافة الکبری آصف خان و روانه شدن خان عظیم الشان به بالا گهات در مرتبهٔ اول

چون میان اعظم خان سردار کل و سرداران دیگر که در مراتب و مناصب پایهٔ اعتبار ازو کم نداشتند - نقش موافقت درست ا

نسست - چه سایر ایشان که در پیکر عسکر بمثابهٔ اعضای رئیسه بودند - کما ینبغي متابعت او نمي نمودند - و در آخر او نیز دایسان معاش پسندیده که سر لوازم سرداري است بظهور نمي آورد - و ازین رو میان او و شایسته خان معنئ حسن وفاق به شایستگي تمام صورت نه بست چنانچه مذکور شد - و مکرر در عرض ابن مدت حقیقت واقعه معروض پایهٔ سریر والا گردید - رای صواب آرای حضرت شاهنشاهي بمقتضای وقت اقتضای آن نمود - که سرداری تعین فرمایند که کل عسکر را از دقایق بیم و امید در درجهٔ اعلی داشد - و سرداران دیگر را با او خیال برابري در خاطر نقش نتوانند بست - و همگنانرا از متابعت صلاح دید و عمل بمقتضای تدابیر او گریزی نبود - لاجرم دریفولا سرداریٔ کل سپاه به یمین الدوله امین الملت نامزد فرموده در وقت رخصت خلعت فاخره با چارقب زردوزي و خنجر و شمشیر مرصع و دو اسپ عربي و عراقي مزین بزین مرصع و فیل خاصه با ساز نقره مرحمت فرمودند - و شایسته خان خلف آنوالا شان جیغهٔ مرصع با خلعت و اسپ و الله ویردي خان بخدمت بخشیگریٔ فوج مذکوره خلعت و اسپ یافته رخصت گردیدند *

چون عبد الله خان بهمان عارضهٔ سید مظفر خان مبتلا شده بود حسب الامر انور متوجهٔ حضور گسته بمعالجهٔ حکیم جگجیون صحت یافت - بولاجي کونې از اعیان نظام الملک داخل عسکر منصور گشته بموجب التماس نصیریخان بمنصب سه هزاري دو هزار سوار سر افرازي یافت .

چهـــار دهم آبان ماه موافق سه شنبه سلخ ربیع الاول سنه هـــزار و چهل هجري جشن وزن قمري سال چهل و یکم از عمر ابد مقرون که از حساب افـــزون و از شمار بیرون بـــاد ترتیب یافت - و انجمنی فـــردوس آئین آذین و تزئین پـــذیرفت - که نظیـــر آن در نظایـــر

این روز بنظر روزگار در آمده باشد - لوازم عیش و نشاط و مراسم طرب و انبساط و آئین داد و دهش بظهور آمده درهای ضیق معاش و طرق تنگ عیشي بر محتاجان مسدود نمود *

از سوانح دولت ابدي انتما که درین ایام چهره نما گشت ترکتاز فوج ظفر اثر اعظم خان است برخانجهان و فیروزي یافتن اولیای دولت نصرت روزي برآن برگشته روزگار - چون بعد از انقضای موسم برسات عسکر قیامت اثر از جا در آمده مستعد کار شد - و مقارن آنحال نوشتهٔ آصف خان سردار کل به اعظم خان رسید - لاجرم سیلاب امواج بحر امواج که شعبهٔ از دریای لشکر قلزم تلاطم است بطغیان در آمده بآهنگ استیصال و گوشمال مردم بی نظام و خانجهان تیره انجام متوجه شد - از جوش آن جیش شورش انگیز سر تا سرساحت دکن بل روی زمین آشوب خیز گشته آثار روز محشر و شور رستخیز بعرصهٔ ظهور آمد - بهلول و مقربخان و سایر مردم نظام الملک که در جالنا پور برسات گذرانیده بودند - از آوازهٔ نهضت مواکب منصور بی پا و بی جا شده بسوی پاتهري [۱] فرار شدند - اعظم خان بدر همان گرمي بر خانجهان که در نواحي بیر [۲] موسم برسات گذرانیده انتظار اجتماع سرداران داشت جلو ریز کرده تاخت آورد - و بصف شکن خان نوشت که با مردم خود از قلعه برآمده تا رسیدن لشکر اورا مشغول سازد - و در هنگامی که خانجهان در موضع راجوري اسباب سوداگرانرا که بدست آورده بود بر افغانان قسمت مي نمود - اردوی جهانپوی را در موضع مچهلیگانو که از راجوري بیست چهار کروه است باهتمام یاقوت خان و مالوجي و اکرامخان و میر عبد الله و رعایتخان گذاشت که از دنبال بآهستگي روانه شوند - و خود

(۱) موضعیست که درمیان دو آبهٔ دورنا و گوداوري واقع است *

(۲) قریب به چهل کروه در سمت شمال و شرقي احمد نگر واقع است *

باتفاق سپه دار خان و راجه ججهار سنگه و بهادر خان و راو سور و سرافراز خان و خواصخان و جان نثار خان و راجه بیتهلداس و راجه پهاڑ سنگه و انوپ سنگه و ارجن برادر رانا کرن و مرحمت خان و چندرمن بندیله و اهتمام خان و کهیلوجي و اوداجیرام و جگدیو راو و سایر امرای دکني و منصبداران و احدیان خوش اسپه یک پهر شب گذشته راهي گشته هنگام صبح اطراف خانجهان را فرو گرفت - چون صف شکن خان بموجب نوشتهٔ اعظم خان فوج خود را توزک کرده بر فراز پشتهٔ بفاصلهٔ یک کروه برابر مقاهیر که چهار کروه از بیر گذشته در دامن کوهی اقامت داشتند ایستاده - عزیز پسر آن ذلیل بمقابلهٔ صف شکن خان شتافت - درین اثناء اعظم خان با لشکر ظفر اثر جلو ریز رسید - عزیز از وصول افواج قاهره پای ثبات از دست داده باضطراب نرد پدر برگشت - و بر گزارد که لشکر نصرت اثر بسرعت هرچه تمام تر رسید - و جمعی که پیشتر نمودار شده بودند فوج صف شکن خان بود - آن خیره سر تیره اختر را از درست نشستن این منصوبه که باعث شکست اصلي و استیصال کلي او بود - غریو از جان برخاست - ناچار به بیقراري سپند بر روی آتش بخانهٔ زین سمند باد پا برنشسته از راه اضطرار روبروی چندین هزار شعلهٔ سرکش گشت - و بباد حملهٔ ناقص تیران قتال را چون شعله زود میر خس اشتعال داده هنگامهٔ افسردهٔ خود را نیمگرم ساخت - افواج منصوره متعاقب یکدیگر رو بدو نهادند - نخست راجه جی سنگه سردار فوج هراول با راجه بیتهلداس و انیرای و سایر راجپوتان حمله آور شد - بعد ازآن سپهدار خان سرآمد فوج برانغار با بهادر خان ولد دریا که برعکس پدر خلاف منش هرگز در آئینهٔ عقیدت و مرات ارادتش جز صورت صفای اخلاص و نقش وفا و وفاق مصور نشده جلو انداخت - آنگاه خواصخان

و سردار خان و مرحمت خان بخشيِ احديان و اهتمام خان داروغهٔ توپخانه وساير برقندازان از دنبال ايشان سهيل بنگاه و برق خرمن آن سياه بخت شده سلسلهٔ جمعيت ايشانرا چون روزگار ابتر بدانديشان پريشان ساختند - چنانچه آن مقاهير جميع پرتال و اسباب و اموال خصوص قماشهاى تجار را كه تاراج كرده به تقسيم آن اشتغال داشتند بجا گذاشته رو بهزيمت و پا بكوه نهادند - چون اكثر تابينان امرا و احديان تاراج غنايم غنيم را فوزى عظيم دانسته دست به يغما بركشوده بودند - توزک موكب اقبال از هم پاشيده برقرار اول نماند - چنانچه با اكثر سرداران مسلمانان و راجپوت اندک مايه مردمى كه اغتنام ناموس و نام را غنيمت مي شمردند اقدام ثبات افشردند - چون بيم آن بود كه تا فراهم آمدن جميع عسكر غنيم پريشان روزگار در عين مساعدت فرصت وقت غنيمت انديش گشته از پيش بدر رود - ناچار امراى نامدار باعتماد همراهيِ اقبال و اعتضاد كارگريِ دولت ابدي اتصال از دنبال ايشان ببالاى كوه روانه شدند - نخست بهادر خان و اهتمام خان و نرهر داس جهاله بسرداريِ عنايت الهي و حمايت اقبال بادشاهي به تيغهٔ كوه برآمده رو بسوى آن تيره راى نهادند - و چون خان جهان ديد كه چندى از بندهاى درگاه خديو زمين و زمان كه مانند نزول قضاى آسماني بلندي و پستي و نشيب و فراز پيش ايشان يكسان است ببالاى كوهسار برآمدند - و ديگر دلاوران نيز فوج فوج بشتاب سيلاب سر در نشيب رو بفراز كوه آورده اند - ازين رو اضطراب تمام بخود راه داده سر رشتهٔ خويشتن داريِ از كف گذاشت - خصوص از نزديک رسيدن بهادران مذكور كه اگر فى المثل هنگام گرميِ هنگامهٔ گير و دار آفتاب وار با تيغ و سپر روى بكوه ثابت قدم آرند - بى توقف از جاى بلكه از پاى در آيد - چنانچه

مضمون این منظوم همانا حسب حال ایشان است - • بیت •

• نشود تیغ پیش حملهٔ او • گر نهي تیغ بر سر کوهسار

دربنحال تزلزل در بنای قرار و تحمل او راه یافته بی دست و پا شد - ناچار از روی اضطرار عمارئ فیلی را که عیال باقي ماندهٔ او برآن سوار بود براه شیوگانو براهي ساخته خود ثبات قدم ورزید و برادر زادهٔ خود را که بهادر نامي بود - و سابق بمنصب چهار هزاري هزار سوار سرافراز بود - ووثوق کلي بر تهور و بهادري او داشت - باندازمقابلهٔ بهادر خان و دیگر دلاوران باز داشت - و بهادر خان و همراهان او که اندک مایه مردمی بیش نبودند - ناچار پیاده شده روبروی ایشان آمادهٔ کار زار گشتند - و باوجود قلت اولیاء جمعی کثیر از اعدای دولت را بدرک اسفل جهنم راهي ساختند - مجملا درآن روز دلیران عسکر جاوید فر کارستانئ در عرصهٔ کارزار بروی کار آورده روکش کار نامهٔ رستم و اسفندیار ساختند - که روزگاران مضمون آن در ضمن صحایف بادشاه نامهٔ نامي مانند شاهنامه بر صفحهٔ روزگار خواهد ماند - خصوص بهادر خان روهیله که به نیروی دلیرئ ذاتي و بهادرئ جبلي چون کوه پا برجا قدم ثبات و قرار استوار ساخته بزد و خورد در آمد - چندانکه چندین تن را بی سرساخته جمعی کثیررا زخمدار ازپای درانداخت - و خود نیز دو زخم تیر یکی بر رو و دیگری بر پهلو برداشته از پرتو زخم رو همانا روی تازه یافت - و نرهر داس جهاله نیز چون تیغ آبدار بکارزار در آمده چندی را از پا در آورد - و با جمعی از راجپوتان آخر بکار آمد - و سپهدار خان و خواصخان و مرحمت خان عرصهٔ کارزار را تنگ دیده دیوار سنگ بستي را که سر یکدست آن کمر واقعه بود - سرمایهٔ استظهار ساخته درپناه آن به تیر اندازي" درآمدند - و راجه پهاز سنگه بندیله که داخل فوج برانغار بود خود را به بهادر خان رسانیده ترددات شایسته

بجا آورد - و راجه جی سنگه و راجه بیتهلداس و راجه انوپ سنگه وغیره که از سمت دیگر بکوه در آمده بودند - دریذوقت بوقت رسیده خود را بمدد یاران رسانیدند - اعظم خان با شتاب باد و سحاب خود را بدامان کوه رسانیده ملتفت خان و راو سور بهورتیه و چندرمن بندیله وغیره دلاورانرا بمبالغه و تاکید تمام بکوه درآورده همگنانرا از همه رو دل داده قوت و نیرو افزود - مقارن اینحال که داعیان دولت ابد اتصال در عرصهٔ دار و گیر داد مردانگی و مرد افگنی داده مانند کمند بازو بعدو بندی و کمین کشائی برکشاده بودند - دلاوران طرف مخالف نیز در معرکهٔ زد وخورد چون تیغ تیز و خنجر خونریز دم از ستیزه زده زخمهای کاری میخوردند - و از آنجا که مددگاری توفیق در همه وقت و همه حال قرین و رفیق طریق هواخواهان اینحضرت است - از صولت کوکبهٔ موکب اقبال بادشاهی که مانند موج لشکر امواج پی در پی رسیده ماه تا ماهی را درو گرفتند - خیل رعب و هراس هجوم آورده پای ثبات و قرار بهادر مذکور از جا رفته بوادیٔ فرار شتافت - چون آن مخذول که خانجهان از روی استظهار او پشت گرم و به نیروی اعتضاد او قوی بازو بود روگردان شد - افغانان زیاده سر از راه بی سرداری فراری گردیده سر خود گرفتند - و بباد حملهٔ صرصر اثر بهادران نامدار بی پای شده راه پویه سر کرده بپایان کوه راهی شدند - عساکر منصوره قاهره چون قضای نازل از فراز کوه شعله افروز آتش جان سوز کین گشته بدین آئین سر در پی آن مقهوران نهادند - و کمانداران قدر انداز آغاز گیر و دار نموده آن اجل رسیدگان خدا گیر را در آن سر آشیب بباد شیبهٔ تیر گرفته مرغ روح چندین خون گرفته را از آشیان تن پرواز دادند - بر سبیل اتفاق ناگهانی بل از قبیل لطایف آسمانی که اکثر اوقات بنابر قدر اندازیهای قضا سهام غیبی به

نشانهای دل نشین بجا بر میخورد - در آن گرمي هنگامهٔ رزم که برقندازان
از شرارهٔ فتیلهٔ بندوق آتش فنا در خرمن بد اندیشان مي زدند - تیر تفنگی
به بهادر مذکور رسیده از پا انداخت - و پرسرام نام راجپوتی از مردم
پهاز سنگه مانند قضای مبرم بر سر او رسیده خواست که آن نیم بسمل
تیغ قضای نازل را تمام کش کند - قضا را بهادر از باب حرکت المذبوح
بدست و یا زدن درآمده جمدهری بر ران او انداخت - چون انداز آن
از کار افتاده زخم کاري کارگر نیفتاد - پرسرام از سر قدرت و قوت تمام
جمدهری بر گلوگاه او زده کارش را باتمام رسانید - و سر آن زیاده سر
بد اختر را جدا کرده با سلاح و اسپ و انگشتر مهر آن گم گشته اثر بجهت
علامت تصدیق قتل نزد اعظم خان آورد - خان مذکور آنها را بالتمام به
پرسرام داده همان خاتم بد خاتمت را بجهت نشاني قتل او بدرگاه
فرستاده سر سراپا شرش را بدروازهٔ قلعهٔ بیر آویخت - و بهادران موکب
اقبال تا سه کروه از دنبال آن گروه ادبار مآل تاخته جمعی انبوه را در
طي راه مسافر دار البوار ساختند - چون اعظم خان از لوازم تعاقب باز
پرداخت - بنابر آنکه از یک پهر شب تا آخر آن روز زیاده از سي کروه
مسافت طی کرده اکثر اوقات بتلاش و تردد و چپقلش گذرانیده بود -
ناچار مصلحت وقت درآن دید - که سعادتمندان میدان و یکه تازان
مضمار جد و اجتهاد را چندان زمان توقف دهد - که ستوران نعل انداخته
و اسپان سم فرسودهٔ کوکبهٔ اقبال که جرم هلال جوهر نعال میزیبد - و گوهر
سیاره دل گل میخهای سایر ستاره بجای میخ مي ارزد - بزودي آسوده
شوند - و شاید که در عرض اینحالت دنبالهٔ لشکر ظفر اثر نیز برسد -
چون خانجهان با بقیة السیف همین قدر توقف لشکر ظفر اثر از مساعدت
وقت یافت - لاجرم آن را بخود بحساب سعادت بزرگ گرفته اینمایه

فرصت را غنیمت عظیمه انگاشت - و بقدر قدرت و قوت به تگاپو درآمده
با سرعت صرصر و تندی تندر راه فرار سر کرده تا توان در خود و فیرو در
چارپایان ناتوان یافت یکسر شتافته به تگ پا رفته مجان بدر برد - دریندحال
اعظم خان درویش محمد دکنی را با چندی از مردم جگدیو راو و جمعی
دیگر از بندهای بادشاهي بتعاقب او فرستاد - و خود نیز باوجود فروماندگی
مراکب با حاضران موکب اقبال از عقب شتافت - درین تعاقب سیصد
تن از افغانان دیوسار اسیر و دستگیر گشته اکثر اهل و عیال ایشان بدست
افتاد - بیشتر مردم کارآمدنی آن نابکار سوای آنانکه بنابر آزار زخم کاري
از کار رفته بودند - با لباسی که در بر و اسپی که در زیر ران داشتند سر بدر
برده باقي اسپان کوتل و اسباب جا بجا گذاشتند - و خانجهان جریده
و سبکبار باندک مایه مردمی پریشان حال نیم جانی از میان بکران برد -
چنانچه عیال خود را بر اسپان سوار کرده عماري را با فیل از روی ناچاري
گذاشت - و با کمال خواري و بی اعتباري سپس از آن پایهٔ عزت و آن
مایهٔ رفعت و کامکاري که همه را بناسپاسي و حق ناشناسي در باخته بود
خود را بدرون کوهستان آن حدود کشید - و آن فیل را با عماري درویش
محمد نزد اعظم خان فرستاده با سپاه نصرت دستگاه تا شامگاه چون پاداش
اعمال سر در پی آن نامه سیاهان نهاد - و در آنوقت که ظلمت بمیان جان
آن تیره روزان رسیده بزینهار شب تار در آمدند - افواج لشکر عمان امواج را
در ساحل رودی که در آن نزدیکي بود دستوري فرود آمدن داد - چون
شب بروز رسید بنابر آنکه آن بدکیش از پیش بدر رفته چندان اثری
بر پیروي او مترتب نمي شد - معهذا از جهت یاقوت خان و اردو که
بمچهلیگانو نزول داشتند خاطر اعظم خان متردد بود - لاجرم بحکم مشورت
مسیر تدبیر و دستوري دستور خرد پیر از ارادهٔ تعاقب خانجهان تقاعد

ورزیده باز گشت بسوی بیر قرار داد اندیشهٔ صواب پیشه نمود - و در همانروز که اعظم خان داخل بیر شد - یاقوت خان نیز باردوی ظفر قرین رسید - و چون حقیقت واقعه از قرار واقع معروض خلافت گشت - بادشاه حق شناس از روی قدردانی بجلدوی این خدمت شایسته بهر یک از سرداران و ارباب مناصب رعایتی مناسب پایه و حال نموده بعنایت خلعت و اسپ و فیل و اضافهٔ منصب سرافراز فرمودند - چون خانجهان و دریا از شیوگانو به بیضا پور [۱] و بهودساه از پرگنات ولایت بی نظام که بورود افواج در آن اثر آبادی نمانده بود بقصد رفتن دولت آباد رو نهادند - اعظم خان آگاهی یافته از بیر با بیست هزار سوار بصوب شیو گانو کوچ نمود *

از سوانح این ایام چون ساهو جي بهونسله بعد از کشته شدن جادون رای پدر زنش از نظام الملک رمیده خاطر گشته در جاگیر خود پونه و چاکنه که دست نظام الملک در آنمقام باو نمي رسید جا گرفته بخاطر جمع آرمیده بود - همدرآن ایام با اعظم خان نوشت که چون این کمینه غلام را سعادت رهنما و بخت کار فرما گشته ارادهٔ بندگی درگاه دارد - اگر از راه خیرخواهي بدرگاه عرضداشت نموده فرمان عاطفت عنوان که در معني امان نامه مشتمل بر استمالت باشد درخواست نمایند - هرآینه در آن حالت با کمال جمعیت بدرگاه مي شتابد - بنابرآن اعظم خان حقیقت بدرگاه معلی معروضداشت - و فرمان قضا نشان بر طبق انجاح التماس او طغرای صدور یافت - لاجرم باتفاق خویشان و منتسبان با دو هزار سوار آمده باعظم خان پیوست - و حسب الامر اشرف ساهوجي بمنصب

---

(۱) قریب به بست و پنج کروه در غرب اورنگ آباد واقع است *

شش هزاري ذات و سوار و انعام خلعت و خنجر مرصع و شمشیر و علم و نقـــاره و اسپ و فیل و دو لک روپیه نقد سرافرازي و بلند آوازگي یافت - و میناجي برادر زادهٔ او بمنصب سه هزاري ذات و هزار و پانصد سوار و خلعت و خنجر مرصع و اسپ و [رتي راو ساتیه] ۴ بمنصب دو هزاري ذات و دو هزار سوار و خلعت و خنجر و اسپ و ساماجي پسر ساهوجي بهمین منصب و خلعت و خنجر و اسپ و مالوجي و هیلوجي و هاباجي هر یک بمنصب هزار و پانصدي ذات و هفت صد وپنجاه سوار و انعام مبلغ هشتاد هزار روپیه نقد سرافرازي یافتند *

چون درین ایام خبر رسید که خانجهان و دریا خان با یکجهان ادبار بیگ جا پیوسته نخست ساحت شیوگانو را باین نسبت مجمع قران نحسین ساخته بعد ازآن متوجه بیضا پور شده میخواهند دولت آباد را نیز نکبت آباد سازند - لهذا اعظم خان با هفده هزار سوار از بیربدان سو راهي شد - بمجرد استماع آوازهٔ نهضت عساکر قاهره بدانصوب نظام الملک نظام آباد را که در نزدیکي قلعهٔ دولت آباد احداث نمودهٔ او بود خالي کرده بغتةً بقلعه برد - و ازین جهت که از نحوست قدم افغانان در آن سال در آن نواحي قطعاً بارش نشده خشکي بمرتبهٔ رسیده بود - که در سائر آن زمین گیاه از بالش افتاد - بلکه اصلا نبات نرست چه جای حبوب و نضج یافتن آن - و باین علت قلت غله و کثرت غلا بدرجهٔ رسید - که عبور عسکر چه جای اقامت در آن مکان متعسر و متعذر دید - ناچار اعظم خان استیصال آن بد اندیشان را بوقت خود حواله نموده بالفعل تنبیه و تادیب مقرب خان و بهلول را که در آن آوان در دهارور نزول نا مبارک داشتند - پیش نهاد همت نموده متوجهٔ سمت مذکور گردید - چون موکب اقبال بپای آن

(۱) ع [رتي راو ساتیه] بادشاهنامه - صفحه ۳۲۸ - حصه اول - جلد اول *

گهات رسیده ارادهٔ بر آمدن نمودند - جمعی از مردم مقهور که از بیم عسکر منصور محافظت سر کریوه بعهدهٔ ایشان بوده راه بر سپاه ظفر پناه بستند - اهتمام خان میر آتش با جمعی از برق اندازان که پیشتر از سایر لشکر ارادهٔ بر آمدن کوتل نموده بود با ایشان بر خورده آن خاک ساران را بباد بندوق گرفته شعلهٔ فنا در خرمن بقای شان زد - و در اندک فرصتی جمعی کثیر را از کوچهٔ راه تنگ تفنگ به مسعت آباد ساحت بئس المصیر راهي ساخته راه عبور بر عسکر بادشاهي کشود - و همدران روز تمامي لشکر از تنگنای کریوه بآساني گذار نموده چندی از سرداران غنیم را در عین ستیز و آویز بچنگ آورده در موضع دارمنگانو بیست کروهي از احمد نگر قرار نزول دادند - روز دیگر اعظم خان در قصبه جامکهیر [1] از محال ولایت نظام الملک نزول نموده آن پرگنه را در وجه طلب دلاور خان تنخواه داد - گماشتهای او از روی استقلال اعمال آن را متصرف شده به ضبط در آوردند - روز دیگر که نواحيِ قلعهٔ تلنگي معسکر اقبال شد - نگاهبانان آن قلعه باستظهار حصانت حصار باقدام تجلد پیش آمده از راه اظهار جلادت بتقدیم پیش دستي اقدام نمودند - و به برج و باره برآمده دست به بندوق افگني و بان اندازي کشودند - اعظم خان بسبب این حرکت ناهنجار که بیموجب ازآن زیاده سران سر زد - بمجرد رسیدن از راه همت به تادیب متحصنان و تسخیر آن حصن حصین گماشت - و بی نصب ملچار و ضم اسباب قلعه گیريِ برقنداران و کمانداران را بمحض یورش مجبور نمود - همگنان از راه کمال دلاوريِ طبعي و تهور ذاتي بی مبالات راهي شده روی بپای حصار نهادند - با آنکه از درون و بیرون جنگ در پیوسته متحصنان مردانه در مدافعه و مواجهه کوشیده

---

(۱) سي کروهي از اورنگ آباد واقع است *

دست و بازو بسربازي و جانفشاني بر کشودند - لیکن بدستیاري عون و صون آلهي بهادران بمثابهٔ باد صرصر که بی محابا خود را بر آب و آتش زند - روبروی توپ و تفنگ شده در عرض یک پهر بی آنکه معاملهٔ یورش بطول کشد - حصاری بآن استواري در حوزهٔ تصرف در آوردند - و جمعی کثیر بقتل رسیده بقیة السیف که زیاده از پانصد کس بودند - تن به قید دادند *

سوانح این ایام سعادت انجام بیست و پنجم آذر ماه آلهي کشش خاطر اقدس بنظارهٔ نزهتگاه کراره و شکار آن اطراف رو نموده نزول همایون بدآن فرخنده منزل اتفاق افتاد - و سه روز در آن منبع عیش و شادي به نساط صید و صید نشاط بیغمي طرب اندوز بوده چهارم روز معاودت فرمودند - بحکم آنکه سامعه از شنیدن اوصاف مرغوب آنمایه لذت مي یابد که دیده از دیدن - و ازینجاست که اهل حکمت انبساط گوش را که لذیذترین ملایمات طبع و مشتهیات نفس است بی بهره ندانسته اند - لاجرم درین مقام به تقریب ذکر کیفیت آن نزهت کدهٔ غریب نظاره فریب این حس شریف را حرمان نصیب نه پسندیده بتعریف مجملی از خصوصیات آن سامعه افروز مستمعان میکردد - این گل زمین بدایع آئین که همانا سوادش خال صفحهٔ چین بل سر تا سر متنزهات روی زمین است باسم کراره (نام دهکدهٔ ایست واقع در سه کروهي برهانپور که این جلوه گاه شاهد نظر بر ظاهر آن واقعه است) اشتهار دارد - قبل از انکه بالقوة این نزهت آباد عشرت بنیاد ار توجهٔ این باني مباني جهانباني بفعل آید - پیسینیان بندی بطول صد ذراع و ارتفاع دو ذراع بر پیش رودی که در نزدیکي آن جاریست بسته بودند و ازآن احداث آبشاری نموده - چون درایام شاهزادگي نهضت والا به تسخیر دکن روی نموده بود - در اثنای سیر و شکار که از موکب اقبال بر آن سر زمین

گذر اشرف افتاد - و جوهر قابلیت آن آشکار گردید - حسب الامر قضا نفاذ آن عمارت گر معمورهٔ هفت کشور به تیز دستي معماران جادوکار در عرض اندک روزگار بندی دیگر بفاصلهٔ هشتاد ذراع پیشتر از بند سابق بر آن رود مترتب شد - چنانچه بین السدین دریاچه بطول صد ذراع و عرض هستاد ذراع بهم رسیده از دو طرف ریزشگاه آب آن دو بند خاطر پسند و آبشار دلآویز صورت وجود بست - و بنابر امر ارفع بر اطراف آن سرابستاني نیز با عمارات عالي و نسیمن‌هاي دل نشین بوضع بدیع و هندسهٔ غریب ترتیب پذیرفت - بلطفی و زیبندی که مشاهدهٔ اطراف آن دریاچه که از روی فسحت منظر و صفای نظر از دل کشمیر و تال صفا پور طرب افزاتر است - و باعتبار نزهت باغ و صفای آب باغ زاغان و نهر انچیر هري از یاد برد بلکهٔ از روضهٔ رضوان و جوی شیر بهشت یاد مي دهد - خاصه در موسم زمستان که آب رود بافراط و تفریط فصل برشکال و تابستان نیست و در کمال اعتدال مي باشد* * بیت *

چنین نزهت کده اندر جهان نیست
مگر باغ جنان گرچه چنان نیست
ز لطف آبشارش فیض در جوش
رود از دیدن آن هوش از هوش

از سوانح اقبال این دولت ابدي انتما که در صوبهٔ اودیسه چهره نما گشت کسر لسکر تفرقه اثر تلنگانه است و فتح قلعهٔ منصور گده - توضیح این ابهام آنکه بر طبق فرمان قضا امضا باقر خان متوجه تسخیر منصور گده که بنام باني آن منصور نام غلام قطب الملک اشتهار دارد - متوجه شده چون نزدیک رسید - شیر محمد خان گماشتهٔ قطب الملک بنابرآنکه بسامان قلعه و سرانجام قلعه داري خصوص استحکام برج و باره و سد

مداخل و مخارج آن پرداخته درین باب کما ینبغي سعي بلیغ بجا آورده بود - بخاطر جمع با جمیعت تفرقه اثر خود که در آنولایت قریب به سه هزار سوار و [دوازده هزار] ۴ پیادهٔ جلد و جرار بود - بکار فرمائي ادبار مستعد مواجهه و مقابله و آمادهٔ مدافعه و مقاتلهٔ موکب اقبال گشت - و اکتفاء بتحصن حصار ننموده چهاردهم دي ماه بآهنگ جنگ صف در میدانگاه میانهٔ سمت شمال و شرقي قلعه تسویه صفوف نموده از روی تهور و تجلد بسلاحشوري در آمد - باقر خان با سایر تابینان و بندهای بادشاهي و جمعی از زمینداران آنحدود بتوزک تمام صف نبرد و یسال قتال آراسته رو بدفع ایسان آورد - و قبل ازآنکه دلیران از هر دو سو باهم برآمیخته در یکدگر آویزند - پیادگان سپاه دکن برسم معهود نخست بازو به بان اندازي برکسوده از برج و بارهٔ قلعه نیز از رگ ابر شعله بار توپ و تفنگ ژالهٔ آتسین بر اولیای دولت ابد قرین باران ساختند - درینحال باقر خان فوج هراول را که بسالاريِ محمد شریف خویش خود مقرر داشته بود - بمدافعهٔ هراول مخالفان نامزد ساخته خود رخ بقول آن گروه ادبار پژوه نهاد - و هر دو ده یکبار بارگي بر انگیخته بر قلب ایسان که مستمل بر چهار صف پی در پی از سوار و پیادهٔ جرار بود تاختند - و آن تیره بختانرا که تاب صدمهٔ اولیای دولت برق صولت نداشتند در حملهٔ اول از یکدیگر متفرق ساختند - چنانچه جمعی کثیر از ایشان کشته خلقی بیشمار گرفتار شدند - و باقي ایشان پراگنده و پریشان گردیده پناه بجنگل و کهسار بردند - و غنیمت بسیار بدست ارباب نهب و تاراج افتاد - باقر خان از آنجا که راه سرداري است نگذاشت که خاطر

---

۴ [ده هزار] بادشاه نامه - صفحه ۳۳۳ - حصه اول - جلد اول *

متحصنان قرار گرفته آرام بذیرد - بنابرآن نهمان پا تا پائین دیوار قلعه یک جلو ناخت - و دلاوران عسکر فیروز نردبانها که بجهت آن روز ترتیب داده بودند بر گردن گرفته بپای حصار رسانیدند - و بمجرد رسیدن قدم بر آنها گذاشته رو به برآمدن برج و باره آوردند - نگاهبانان قلعه که مردم دکن ایشانرا نایکواري گویند - بمحض ملاحظهٔ ایفحال از کار رفته یکبارگي دست و پا گم کردند - و چارهٔ کار خود در زینهار طلبي دیده ناچار برسم معهود دکن که در وقت تنگي عرصهٔ کار زار از روی بیچارگي کاه برگی بدندان گرفته درینصورت طلب امان مي نمایند - عمل نموده به تسلیم کلید قلعه دارالنجاة سلامت و امن آباد عافیت بر روی روزگار خود کشودند - باقر خان بعد از فتح قلعه را به میر علي اکبر نام ملازم خود سپرده فوجداريِ آن ولایت را به صفي قلي منصبدار باز گذاشت *

نومید شدن خانجهان و دریا خان و رفتن بسوی مالوه با هزار شورش انگیزي

از آنجا خیانت و خوف و غدر وحذر برطبق حقیقت قضیهٔ الخائن خائف و الغادر حاذر متلازم یکدگر اند بمثابهٔ که در یک ماده مطلقا از هم تخلف ندارند - درینولا بنابرآنکه از شامت آن دو شور بخت بد فرجام که بسر وقت بی نظام افتاده بودند و سلسلهٔ نظم احوالش از انتظام رفته بود چنانچه سر تا سر زمین دکن شورش خیز و آشوب انگیز گشته کار بدآن کشید که ملک و مال دیرینه سال آن سلسله یکبارگي بمعرض تلف در آمد - لاجرم آن دو بدنهاد چون بر نظام الملک اعتماد نداشتند از راه دور بیني بخاطر آوردند - که مبادا خلاص خویش در گرفتاريِ

ایشان دیده سلامت خود در تسلیم آن بداندیشان اندیشند - ناچار صلاح کار فاسد خود را در آن دیدند که از راه مالوه بولایت پنجاب شتافته از افغانان آن سرحد استمداد نمایند - مجملاً باین اندیشهٔ ناقص با صدر و ایمل و سایر افغانان از نواحی دولت آباد تا تنور شتافته از آنجا براه دهرن گانو و جوبره [1] و انبه و پاتر روانهٔ سمت مالوه گردیدند - چون در علم قدیم تقدیم این امر که عبارت است از استیصال آن گروه خذلان مآل بحسن سعی این دو سردار نامدار یعني عبد الله خان و سید مظفر خان حوالت رفته بود - لاجرم در باطن اینمعني علت شده بظاهر آن عارضه که سبق ذکر یافت سبب گشته حسب الحکم اشرف سید مظفر خان از بالا گهات بدرگاه معلی آمده بود - بعد از اطلاع بر کماهي حقیقت حال خانجهان سید مظفر خان از حضور اقدس و عبد الله خان از پائین گهات بتعقب او معمور گشته حکم معلی شرف نفاذ یافت - که از هر جا که این دو سردار بیکدیگر بپیوندند - استیصال آن بد نهاد را پیش نهاد سازند - و به نیروی اتفاق که بالخاصیت موجب موافقت تائید آسماني ست اصل وجود آن بدگهر را از بیخ و بنیاد بر آرند - و آنحضرت از غایت اهتمام درین مهم متوجه تجهیز عسکر ظفر اثر و سر انجام سپاه نصرت پناه شده بی استفسار از اختر شناسان ساعتی مسعود بجهت شروع این مهم خود اختیار نموده روز نهم دیماه چندی از امرای عظام و سایر منصبداران مثل سرافراز خان و دوارکا داس و مادهو سنگه ولد راو رتن و یکه تاز خان و شیرزاد و اوگرسین و شیام سنگه و جگناتهه راتهور و امیر بیگ با صد تن از گرز داران شیر افگن که هما نا تن اسفندیار و دل تهمتن داشتند - درین فوج

(۱) در منتخب اللباب این مقام را جوپره و چوپره نوشته - [صفحه ۴۳۷ - حصه اول] *

متعین ساختند و مقرر فرمودند که براه بیجاگده متوجه ماندو گردند - و همه جا از مخالفان خبردار بوده بر اثر آن گروه ادبار پژوه روانه شوند - چون سردار مذکور در کمال استعجال مرحله پیما گشته در قصبه تالگانو بعبد الله خان پیوست - فی الحال ازآن مقام طبل رحیل بر سبیل استعجال کوفته سبقتاب باد و سحاب از دنبال شتافته بیست و هفتم دیماه چون بسرونج رسیدند خبر یافتند - که آن سیاه روزان دو روز قبل از نزول عسکر اقبال در آنجا رسیده ارادهٔ تاخت شهر داشته اند - و بحسب اتفاق خواجه عبد الهادی ولد صفدر خان که از جانب پدر حاکم آن محال بود با خواجه بابا و گروهی دیگر چهار گهڑي قبل از وصول آن گسسته امید داخل سرونج شده توفیق حراست شهر یافته بود - آن مخذول جاوید از دریافت پیشنهاد خاطر نومید شده ناچار با یک جهان حرمان از آنجا رو تافته دو حلقهٔ فیل سرکار خاصه شریفه که مشتمل بر پنجاه و شش [1] زنجیر بود بدست آورده رو بوادیٔ فرار و ادبار نهاد *

روز چهار شنبه بست و پنجم دیماه موافق پانزدهم جمادی الثانیه سنه هزار و چهل هجری بساعت همایون که سعود آسمانی انواع انظار سعادت نثار مجلس مقدس نموده بودند - و کف الخضیب دستها بدعای دولت جاوید مقرون بر گسوده بزم قدسی وزن شمسی از سال چهلم عمر ابد طراز آنحضرت که تا بقای بقا امتداد و مد مدت آن بر صفحهٔ روزگار و افراد دفاتر لیل و نهار باقی باد زینت و ترتیب یافته - خدیو روزگار خورشید وار به برج کفهٔ میزان تحویل نموده و پلهٔ برابر را بزر و گوهر آموده خویشتن را بنابر انجاح حوایج نیازمندان نوع بشر برسم معهود با سایر اجناس و نقود دیگر سنجیده بر اهل استحقاق هفت کشور قسمت فرمودند *

---

(۱) در بادشاهنامه پنجاه مذکور شده - صفحه ۳۳۸ - حصه اول جلد اول *

کشته شدن دریا خان بدست اولیای دولت

کشد آدمي را دو جدبه بزور یکی آب روزي دگر خاک گور

کشایش این دو کشش که همانا از یکدست است اجل رسیده و قسمت دریاده را از جا در آورده تا آنجا که میخواهد مي کشد و در هیچ مقام قرار و آرام نداده کشان کشان تا مقصد مي دواند - چنانچه خانجهان کافر نعمت و دریا ناسپاس را که جاذبهٔ خاک ولایت کالنجر و بندیله دل کشش زبانهٔ شعلهٔ سعیر و جحیم و آبشخور سرچشمهٔ صدید و حمیم از راه این دو سرزمین بجانب خود مي کشید - همانا بدین وجه بی خویشتنی داری از دولت آباد راهي شده بدون آنکه مقصد مشخص و سرمنزل معینی داشته باشند هایم و سرگردان مي گشتند - تا آنکه دریا شوریده سر که پیمانهٔ عمرش چند روزی بیشتر از خانجهان پر شده بود درینولا در سرزمین بندیله سر نهاد - و خانجهان یکدو گام آنسو تر در نواحي کالنجر گردن از دار سر آزاد ساخت - تفصیل بیان و کیفیت قتل دریا بد سرانجام آنکه چون سابقاً گذار خانجهان بر ملک بندیله افتاده بود بکرماجیت پسر ججهار سنگه اغماض عین نموده سر راه برو نگرفت و ازینوجه او و پدرش در معرض عتاب و خطاب پادشاهي در آمده همواره خایف و حجل میزیستند و پیوسته در صدد آن بودند که از هر وجه که رو دهد باقدام عذر خواهي پیش آمده بتقدیم خدمت راه خود پاک سازند - درینولا که خانجهان و دریا قدم بملک ایشان نهاده خواستند که از کالپي سر بر آرند بکرماجیت اینمعنی را که پیوسته از خدا میخواست از الطاف غیبي شمرده بافواج آراستهٔ خویش بتعجیل تمام به تکاپو در آمده سر راه بر ایشان گرفت - و نخست دریا که چنداول بود برخورده نزد و خورد

در آمد - آن سرمست بادهٔ غرور نیز که رسائی این نشاء هوش ربای در کاسهٔ سر بیهی مغزش سرشار افتاده بود بی محابا بر موج بکرماجیت حمله آور گردید - و دربنفعال که او سرگرم جانبازی شده دربی حریف اندازی بود فذ ا دهذی که از دس دریندهام بجا افتاده انرا لطیفهٔ عیبی توان خواند بر سر او خورده از پا در آمد - چون دریا باد بیما را سفینهٔ عمر در گرداب فنا افتاد و از زیادهٔ سری ها حباب آسا کاسهٔ سر بباد هوا برداد افواج دندیله به گمان آنکه سردار این موج خانجهان بود از اطراف بر سر او ریختند - و خانجهان دربن میانه فرجهٔ فرار یافته بر یک کنار عرصه زده جان مفت از میان برد - در ان چپقلش و تعاقب که بعد از ظهور فرار خانجهان رو نمود قریب بچهار صد اعغانان با یک بدر دریا بی سر شده - و دوبست دندیله در عرصهٔ کار زار بمقام جانسپاری در امده مراسم سپاس گذاری حقوق نعمت بعفیس ولی نعمت جاوید بجا آوردند - چون این قضیه که از اتفاقات حسنهٔ روزگار بود بکرماجیت بدرگاه معروض داشته سر دریا با پسرش ارسال داشت هفدهم بهمن ماه بدرگاه رسیده حمدی بر سر راه پا افتاده از کد کوب حوادث باداش بی طرفی و بی راهی می یافت - بکرماجیت بخطاب جگراج نامور گردیده بمرحمت خلعت و شمشیر مرصع و نقاره بلند آوازگی اندوخت - چون شرارت وجود نابود دریا مردود از شرارهٔ آتش ناروت فرو نشست خانجهان وداع عمر و فرار کرده مدهوش وار زمام اختیار خویشتن داری از دست داده هر روز مسافتی می سپر میکرد - و موکب اقبال از دنبال آن ادبار مآل در سبیل استعجال مراحل پیموده سیزدهم بهمن بموضع نیمی از اعمال سانده[1] دائرده کروهی سبهنده[2] رسیدند - و بندهای

(۱) در بعضی نسخ دهمال و شوق جهانسی واقع است ۰

(۲) در بعضی نسخ کالنجر واقع است ۰

بادشاهي خبر یافتند که مسافت میانهٔ ایشان و آن سر گروه کوته اندیشان زیاده از ده کروه نه مانده بنابران بیدرنگ بآهنگ یکسو کردن معاملهٔ او از روی عجلت تمام رو براه سرعت نهادند - چون خانجهان از وقوع پاداش کردار لکدکوب هجوم حوادث روزگار و پایمال دست برد آفات ایل و نهار شده از ایلغارهای پی در پی نیز کوفته گشته - چنانچه سواران از کار مانده در چهار پایان قوت رفتار نماند معهذا از زخمی بسیار همراه داشت ناچار آن در آن روز دیر تر راهي شده - ازین راه جمعی از امواج واهرهٔ خود را زود بدو رسانیدند - و از همه پیشتر مقدمهٔ جنود فتح و ظفر سید مظفر خان که همه جا مانند طلیعهٔ بخت بلند پیش موکب مي شتافت دنبال آن برگشته بخت را دریافت - و چون خبر رسیدن مقدمهٔ لشکر ظفر اثر باو رسید سراسیمه شده یکباره از جا رفت - و باوجود عدم ثبات قدم با پانصد سوار کار آزموده جانسپار بر سر راه سپاه ظفر پناه ناچار پای قرار برجا و استوار داشت - و زخمیانرا باندک مایه خزانه که از دست برد تاراج حوادث زمانه باز مانده بود با چندی از افغانان زبون اسپه پیش فرستاد - خان فیروز جنگ در آنروز شهامت هاشمي را بکار برده با صدمهٔ سیل و صولت برق بر خیل لشکر آن خرمن سوخته حمله آور گشت - و از آن طرف خانجهان با افغانان حمیت سرشت ناموس دوست سر بر سر جان با محکم نهاده سپر صدمهٔ آن قضای مبرم شد و دست از جان شسته بی محابا برد و خورد در آمد - کوتاهي سخن در آنهنگام که زبانهٔ آتش حرب بلندی گرای گشته معامله بداد و ستد جانها افتاد - و صفدران تهور منش مانند نهنگان خشمگین با تندي شیر و تیزي شمشیر بر اعدای هم تاختند آتش کین هنگامهٔ رزم را گرمي دیگر دادند - از هر دو صف رزم جویان تند خو روبروی هم شده از فرط پر دلي چندین خانهٔ زین تهی ساختند - و چون سوادهٔ

بی پروا خود را بر آتش زده در دست برد شجاعت دست از رستم دستان بردند *

* مثنوی *

دلای جدل سخت بنیاد شد | تن از آهن و دل ز فولاد شد
چو سیل آن دو خیل خرابی پرست | ببرانی هم کشادند دست
دویدند برهم یلان بیدریغ | چو جوهر بدندان گرفتند تیغ
چو برق از رگ ابر بهر مصاف | برون جست شمشیر خود از غلاف
چنان گشت دست و بغل کارزار | که شد تیغها جفت مقراض وار

در آخر کار بیمن چهرۂ کشائی توجه آن نظر یافتۂ تائید خدائی شاهد فتح در آئینۂ تیغ مجاهدان نصرت انتما صورت نما گردید - چنانچه در اندک مایه مدتی به نیروی کارگری اقبال خدیو روزگار کار اکثر آن زیاده سران رزم ساز از دست بازی بسربازی کشید - و از جمله نامداران عسکر ظفر اثر شیر زاد خویش خانعالم مردانه تلاش نمایان بظهور آورده خود نیز در عرصۂ جلادت نقد جان باخت - و هم چنین راجه دوارکا داس نبیرۂ رای ستر سال در بارۂ کشش و کوشش پای کم نیاورده تنی چند ازآن زیاده سران را مسافر ملک عدم ساخت و خود نیز سر بسر حق گذاری نهاده بکار آمد - چون خانجهان اکثر مردم خود را قتیل و مجروح دید - خصوص محمود نام پسر او و صدر روهیله که نیروی بازو و گرمی پشت او بدیشان بود بکار آمدند و جانجهان نام پسر دیگرش را از تفنگ زخمی منکر بر روی ران رسید - و بدو نیز چند زخم نمایان رسید ناچار تدارک مردم را خیرباد گفته راه فرار سر کرد - و مطلقا ببیم جیر مقید نه شده قطع طریق فرار اگرچه فی المثل گام واری باشد غنیمت می شمرد - چنانچه فیلان کوه پیکر که همراه داشت بحساب کاهی برنداشته جا بجا گذاشت - بلکه منصوبۂ خود درآن دانست که شاید دمی چند دنبالداران غنیمت گیر را بدآن مشغول ساخته خود درآن

فرجه فرصت هزیمت بیابد - از جمله فیلان بیست زنجیر بدست
دلاوران شیر افکن فیل گیر افتاد - باقی راجه امر سنگه زمیندار بهاندور ـ گرفته
بموکب اقبال فرستاد - چون خانجهان کریوان گسستهٔ امتان و خیران خود را
بنواحی کالنجر رسانید سید احمد قلعه دار کالنجر سر راه برآن گمراه گرفته
جمعی کثیر از همرهان او را به تیغ گذرانید - و چندی دیگر را با [۱] [حسین] ع
نام پسر و تومان و طوغ و علم و بیست و دو زنجیر فیل بدست آورده بدرگاه
عالم پناه ارسال داشت و بجلدوی این تلاش مردانه بخطاب جانباز خان
سر افراز شد - و خانجهان دگر فرصتی اضطراب عنان بستاب سپرده تا کنار
تالاب سیهنده که بیست کروه مسافت درمیانه بود هیچ جا عنان یکران
خذلان متنی نه ساخته یک جلو تاخت - و عنان اختیار از دست
فروهشته دربن مقام که خاک دامنگیرش گریدن گیر گردیده بود قرار اقامت
داده از سر کوچ در گذشت - و از ته دل همراهان خود را میان مرافقت
و مفارقت مختار ساخته اکثر را بجدائی گریدن تکلیف داد - در آن میانه
جمعی را که ملاحظهٔ حمیت افغانی بل رعایت حق نمکدانی ملحوظ
بود ازین رو تا همه جا همراه بودند درینجا نیز همراهی گزیدند و باقی
سر خویش گرفته براه خود شتافتند - و ازینجانب دولتخواهان در روز
دوشنبه چهاردهم بهمن ماه موافق غرهٔ رجب پیشنهاد همت ساختند که
بهر صورت که رو دهد امروز معاملهٔ او را یکرو سازند - و بحکم این قرار داد
از عقب او فوج فوج از دریای لشکر طوفان اثر بستاب موج گرداب پی درپی
شتافتند - نخست سید مظفر خان با مادهو سنگه و دو صد سوار گرز دار
و چندی دیگر از بهادران عسکر ظفر اثر بآن ملک زده برخوردند - و آن
برگشته بخت با عزیز نام پسری که اعز اولاد او بود و ایمل و جمعی دیگر

(۱) [حسن] ل ·

از افغانان از عمدهای سرداران او که بار پایداري نموده بودند بنابر آنکه دل بر هلاک نهاده دست از جان شسته بودند فیل را پیش رو نهاده بروش راجپوتان همگي از اسپ پیاده شدند و رخ بعرصهٔ پیکار نهاده با موج شاهي روبرو گشتند - پس از همه مادهو سنگه با چندی از گزیداران پیسندسنی نموده با ایشان بدار و گیر در آمد و از غایت جرأت و جلادت در عرصهٔ کارزار چون کمان سینه به تیر داده مردم هر دو صف چون مژه درهم آویختند *

* مثنوي *

نهنگان ز دریا بدشت امدند | خرامنده شیران بکشت آمدند
در آن عرصه شوری بر انگیختند | که در چشم محشر نمک ریختند
ز بّرندگیهای شمشیر کین | لب زخم بر تیغ گفت آفرین
ز هنگامهٔ دست بُرد یلان | نجستی کسی جز خدنگ کمان
ز مغز دلیران در آن دشت کین | سری بود بر مغز کوني زمین

اگرچه درین رزمگاه افغانان بحکم آنکه پای گریز نداشتند ناگزیر شمشیر تیز کرده بمبادرت در آمده بودند اما داد کشش و کوشش داده . با وجود کمي عدد مردانه وار با دمی پرکین و جبینی سراسرچین روبروی بهادران بر دل چدانچه باید گشتاند - و آن سرگشته خون گرفته نیز چون کارش بر سر افتاده بود و روزگارش بپایان رسیده در عرصهٔ پیکار به هیچ وجه من الوجوه پای کم نیاورده دست و پای بسیار زده تلاش و نبرد بیسمار بر روی کار آورد - و باوجود آنکه چاره گري سعي سودی نداشت و اصلا امید بهبودی نبود بقضای خدا بمبارزت در آمده مست بر نشتر و پهلو بر نوک خنجر مي زد تا آنکه از اطراف عرصهٔ مصاف زخمهای نمایان خورده - خصوص از زخم برچهٔ مادهو سنگه که پیشتر از همه برو زده بیشتر از همه کاری افتاده بود - باوجود انفعال تا تاب و توان خویشتن

داري داشت از خود نرفت و از پای در نیامد - آنگاه اکثر دلاوران که چون دشنه بخونش تشنه بودند تا رسیدن سید مظفر خان امانش نداده بزخم‌های پیاپی سیوف خاک وجودش را بصرصر فنا دادند - در آن میانه قریب بسي سوار از همراهان او خود را بیک کناره زده بتگ و تا سر بدر برده بی کار خود رفتند - و دیگران قریب نصد کس که عار فرار بخود قرار ندادند پا محکم نموده قطعاً نه لغزیدند و بر سر جان نه ارزیده در پای تیغ تیز ثبات قدم ورزیدند - مثل عزیز و ایمل و چندی دیگر که از کشتن و مردن ابا و پروا نکرده پروانه وار خود را بیدریغ بر شعلهٔ تیغ آتش آمیغ زدند - و از موکب اقبال درین جدال سید ماکن ولد سید عبد الله نبیرهٔ سید مظفر خان تا بیست و هفت تن دیگر سر در راه جانبازي داده سر افرازي جاوید خون بها گرفتند - و چندی دیگر محضر دلیري را بخط زخم نمایان رسانیده رایت مردمي بر افراشتند - در آن وقت که گرز برداران سرهای آن زیاده سران از تن جدا ساخته بر سر نیزه کرده بودند عبد الله خان بهادر فیروز جنگ با سایر سرداران عسکر ظفر اثر از دنبال رسیده شکرانهٔ این فیروزي که بتازگي روزي اولیای دولت ابد طراز شده بود از روی نیاز شکر کارساز حقیقي بجا آورد - و سر خانجهان و عزیز و ایمل را همراه خواجه کامگار برادر زادهٔ خود بدرگاه عالم پناه فرستاد - و فرید نام پسر خانجهان که زنده گرفتار شده بود تا جان جهان که زخمدار بپناه بزن دریا برده بود با جلال برادر خورد بهادر خان مقید نموده بکه تاز خان سپرده روانهٔ حضور پر نور ساخت * * ابیات *

کجا این سر و اعتبار [۱] [سنان] ع مگر از پی عبرت دیگران

---

(۱) ع [چنان] ل *

سری را که بودی ز صندل ندرد ¹ [سنانش ببازي پر از کاه کرد] ٤
سرش آمد آخر اگر رفت سر بود عذر آن رفتن این آمدن

بامداد روز دوشنبه بیست و دویم ماه مذکور موافق اواسط رجب که عید الفتح اولیای دولت جاوید نصرت بود خواجه کامگار سر آن تیره روزگار را بدربار سپهر مدار رسانید - و معتمد خان ازینمعنی خبردار گشته بآهنگ مژده رساني پیشتر شتافت - و بهنگامی که خدیو روزگار در آب نیتی کشتی سوار از شکار مرغابی صید خوشوقتي و کامیابي مي فرمودند ادای نوید فتح و بشارت نصرت نمود - آنحضرت شکر و سپاس بیقیاس و منتهای بی منتهاء واهب متعال بجا آورده از روی شگون برسم معهود امر بنوازش نقارهٔ شادیانه فرمودند - و ارکان دولت و اعیان حضرت مراسم تهنیت بجا آوردند - و فتح نامها متضمن به بشارت استیصال آن خسران مآل بجهت یمین الدوله آصف خان و مهابت خان خانخانان و سایر صوبه داران و امرای سرحد ارسال داشتند - و عبد الله خان بهادر و سید مظفر خان را از روی عنایت بی غایت به فرمانهای عاطفت عنوان اختصاص داده مصحوب عبد الله بیگ با خلعت های فاخره فرستادند - و معتمد خان برسم مژدگانی از عنایت خلعت خاص تشریف یافته - و خواجه کامگار باضافهٔ منصب و مرحمت خلعت خاص و اسپ سرمایهٔ اعتبار اندوخته بخطاب عزت خاني نامور گشت - و بکار فرماني مصالح ملکي برای اعتبار خیره چشمان سرهای پر شور و شر آن خیره سران آویزهٔ گوش دروازهٔ قلعهٔ برهانپور شد - و چندی راس المال عبرت ارباب خبرت و سرمایهٔ بصارت ارباب شرارت بود - دریفوقت که سر پیر خان مخاطب

---

(۱) ع [زمانش بدانی پر از کاه گرد] صفحه ۴۴۳ - حصه اول منتخب اللباب - در نسخهٔ کتبخانهٔ آصفیه حیدرآباد بجای سنانش زمانش رقم شده *

به خانجهان بعد از سر دریا بدرگاه والا رسید شاعر جادو بیان طالب کلیم این در یتیم در رشتهٔ نظم انتظام داده بعرض اعلی رسانید و صلهٔ سرشار یافت * * قطعه *

این مژدهٔ فتح از پی هم زیبا بود | این کیف دو بالا چه نشاط افزا بود
از رفتن دریا سر پیرا هم رفت | گویا سر او حباب این دریا بود

چهره نمائیء شاهد مراد عسکر منصور که عبارت است از فتح قلعه دهارور بنقاب کشائیء اقبال ، این تائید پرورد عنایت ذو الجلال

چون سایر مهمات این دولت خدا داد خدا ساز است و از مزید سعی کار گداران و میانجیی کوشش مددگاران بی نیاز لاجرم همه وقت و همه حال بموافقت توفیق دنش مراد خداوندان بخت و اقبال بر وفق دلخواه درست می نشیند و اسباب بیشرفت کار اصحاب سهم السعادت خود بخود آماده و مهیا گردد - شاهد صدق این مقدمه فتح قلعهٔ محال کشاد دهارور[1] است که به کمال حصانت و استحکام بر روی بستهٔ مرتفع اساس یافته بر اکثر اطراف آبکندهای ژرف و شکستهای سهمگین هولناک و جرهای عمیق دارد - و تا حال تصور فتح آن در آئینه خیال هیچ کشور گیری صورت نه بسته بود از سلسله جنبانیهای اقبال کار ساز فتح آن در لباس ترکتاز روی نمود - وحقیقت این واقعه آنکه چون اعظم خان از راست روبهای

---

(۱) این قلعه در جنوب و شرق بیر بمسافت بیست و هشت میل انگلیسی واقع است *

اندیشهٔ درست بخاطر آورد که نخست به قصبهٔ دهاور و پینته که بلغت دکن عبارت از بازار گاهی است که اهل نواحی آنجا هر هفته یکروز معین بجهت خرید و فروخت آنجا فراهم می آیند بتازد - و آنگاه بر سر قرار داد معهود آمده تعاقب بهلول و مفرور خان پیشنهاد همت سازد - لهذا بانصرام ما فی الضمیر بی محابا از قصبه گذشته در چار دیوار توپ رس حصاری پای ثبات و قرار مستحکم نموده خبر یافت که مخالفان چندین زنجیر فیل و اسباب و اموال مردم قصبه بخندق در آورده و پشت به پناه قلعه داده رو بمدافعهٔ سپاه نصرت دستگاه نهاده اند - از آنجا که راه سرداریها است و شرط کار گزاری خود با سایر بندهای درگاه سوار شده بکنار خندق آمد و اهل قصبه را که از روی خیره چشمی بچیره دستی در آمده گرم تن اندازی بودند بباد تفنگ گرفته از انجا بضرب زور بیجا ساخت - و ارباب تهور اسباب دیب و ثبات هزیمت آنها را مفت خود دانسته بی محابا بدرون خندق ریخته تنابیر بسیار و اسباب و اموال بیشمار به یغما بردند - بعد آن بموجب فرمودهٔ خان مذکور پیادهای راجه جنجهار سنگه در صدد سربازی شده بخندق در آمدند - و ان پیادهای جلد و جرار که هنگام گیر و دار پای کم از سوار نمی آوردند و در مقام سرعت سیر بر تکاوران باد پیما پیشی می جستند از سرجان گذشته با اجل دست و گریبان شدند - و به تنگنای عرصهٔ خندق در آمده چندی از تیر و تفنگ کمین کشایان بروج قلعه جان باختند - و چندی باوجود زخمهای کاری چهار زنجیر فیل و بیست و هفت اسپ و شتر وگاو بسیار و دیگر اموال و اسباب از خندق بر آوردند - از تهور ایشان اکثر دلیران و یغمائیان لشکر دل یافته بخندق در آمدند و آنچه از صامت و ناطق یافتند منصرف شدند - و درین مرتبه نیز پیادهای بندیله سه زنجیر فیل و پنجاه اسپ بدست آوردند -

اعظم خان بجلدوی تجلد سایر غنایم را بارباب ناراج باز گداشته بجهت سرکار خاصه بر ویلان رقم اختصاص کشید - و چون شب در آمد بمقتضای شرط سرداري در خندق پیاده پا براه نهاده اطراف چار دیوار حصار بنظر در آورده دربارهٔ جست و جوی مداخل و مخارج قلعه دقیقهٔ از دقایق فکر و تدبیر نا مرعي نگذاشته - و در عین تعمق نظر دریچهٔ بگچ و سنگ مسدود نموده دید که ممکن بود که از آن راه درجه یافته نهفته بقلعه در آیند - بنابر آن در حال بیلداران و سایر عمله و فعلهٔ این کار را طلب فرموده بانعام گرانمند دل داده نیرو افزود - و بدین طریق سرگرم این کار نموده بجد کاي و اهتمام تمام بسکافتن آن باز داشت - و در آن سمت ملچارها قرار داده جا بجا نگهبانان بر گماشت - و چون متحصنان مثل سیدي سالم حبشي و پدر اعتبار راو و برادران او از قسمت یافتن ملچارها خبردار شده در محافظت حصار مبالغهٔ بیشتر نموده سرگرم بان اندازي و بندوق افگني و توپ کشاني شدند - درین اثنا بنابر آنکه کار اصحاب سهم السعادت خود بخود مهیا و آماده میکردد قضا را از نقاب حجاب غیب شاهد لطیفهٔ شریفه روی نمود که در حقیقت همان موجب فتح اولیای دولت و علت کسر قلب اعدا شد - چه توپ کلانی که سرمایهٔ بست گرمي اهل حصار بوده و آنرا بقصد جر ثقیل بالا برده بر دروازهٔ قلعه نصب نموده روی سنگر را دآن نگاه مي داشتند ارابهٔ آن توپ در انداختن نخستین از صدمهٔ آن شکست و توپ غلطان بر روی برج افتاده از کار باز ماند - و اعظم خان درآن میانه بمثابهٔ کار بر ایشان دشوار ساخته عرصه بر همگنان تنگ کرد که فرصت پرداختن و مجال اشتغال بساختن ارابه و رفع توپ که بآساني دست بهم نمي داد نیافتند - چنانچه خان مذکور بعد از وقوع آنواقعه روبروی دروازه منصوبهای فتح فرو چیده در همان گرمی مرحمت خان و میر غیاث

را با جمعی از بندوقچیان فرستاد که بر کنار خندق قرار گیرند و در پناه چبوترهٔ کوتوالی ملچار ساخته کار بر اهل حصار تنگ و دشوار سازند - بالجمله با آنکه اکثر بندهای دولت خواه بادشاهی خصوص امرای دکن بنابر دشواری کار و حصانت حصار صلاح در محاصره ندیده باتفاق می گفتند که صرف وقت درین راه نقد فرصت بخاک ریختن است و درین معامله با سپردن سررشتهٔ کار خود از دست دادن است - لیکن از آنجا که اعظم خان را بخت کار فرما و اقبال راه نما بود مطلقاً این سخنان را بسمع رضا اصغا ننموده در خاطر راه نداد بلکه همچنان بر سر کار خود بوده مرتبه بر مرتبه مراتب جد و جهد می اورد - در آن چند روز جمعی از پراکنده گویان را که خلل در رسوخ عزیمت می انداختند بهر گوشه متفرق ساخته خود با مردم یکدله سر انجام کار والی نعمت جاوید را وجه همت بلند نهمت ساخته - و از صفحات صحایف اعمال و جراید مساعی اهل قلعه که عنوان تهاون و تکاسل داشت آیات وهن و ضعف مطالعه نموده یکبارگی درپی کار سازی یورش شد - و بامداد روز دوشنبه هشتم ماه بهمن به عون و صون ایزدی مستظهر و معتضد گشته رو بسوی قلعه آورد - و سایر دلیران لشکر به هیئت مجموعی. از جانب دروازهٔ دیگر که آبکند و جر نداشت انداز یورش نموده متوجه شدند - و از اطراف دلاوران فراز دشمن بیکدیگر پیوسته و زینه ها بر دوش نهاده نکبیر گویان بای براه حصار برداشتند - و بمجرد رسیدن نردبانها باطراف برج و باره بر افراشته و پا بر مدارج آن گذاشته ببالا بر آمدند - و برخی بدست اویز کمند بر کنگرهای بروج عروج نموده کار نامهٔ این نوع قلعه کشائی که از آن روز باز در بند ایشان است بر طاق بلند نهادند - و مرحمت خان نیز از جانب دیگر در آمده دریچهٔ دروازه را از طرف درون گشاده و اعظم خان با سایر امرا ازآن راه داخل قلعه شد -

تا آنوقت فریب [۱] [دو] ۴ هزار کس از راه برج و باره بقلعه در آمده دست بغارت و تاراج بر کشادند - و اسباب بسیار و اموال بیشمار از نفایس اقمشه و امتعه و نوادر جواهر و مرصع آلات و زیور گران مایه و ظروف طلا و نقره و ستور و مواشي و امثال اینها بحوزهٔ تصرف سپاهیان در آمد - و سر تا سر قلعه از باب صامت و ناطق بنابر دست انداز ارباب یغما بباد نهب و تاراج رفته آنچه نام مال بر آن توان نهاد کرد از بنیاد آن بر امده بوم و بر و دیوار و در حصار بجاروب غارت پاکروب گردید - چنانچه مبلغهای کلي از میان رفته برنده آن معلوم نشد - و مستحفظان حصار از سرداران گرفته تا سایر عمله و فعلهٔ قلعه با اهل و عیال دستگیر شدند - سیدي سالم قلعه دار و پدر و برادران و اهل و عیال اعتبار راو و اهل بیت شمن عم ملک بدن و جدهٔ مادري نظام الملک بدست در امدند - اعظم خان چندی از ایشان را که نگاهداشت آن ضرور بود نگاهداشته دیگرانرا بنابر درخواه امراء دکني بصیغهٔ صدقهٔ فرق فرقدسای آزاد ساخت - بعد ازآن بسر انجام ما یحتاج قلعه پرداخته سامان آذوقه و اسباب تویخانه نمود - و هفت صد تفنگچي و باندار و توپچیان ماهر حکم انداز با صد سوار و چندی از منصبداران را در قلعه باز داشته نگاهباني حصار بسرداري میر عبد الله رضوي مقرر ساخت - و بعد از فراغ خاطر فتح نامه بدرگاه والا ارسال داشت - چون بعرض اشرف رسید آنخدمت شایان موقع استحسان نمایان یافت - و خدمت گذاران محل تحسین و احسان بی پایان گشتند اعظم خان بعنایت خلعت خاصه و اضافهٔ هزاري ذات و هزار سوار بمنصب شش هزاري شش هزار سوار و دو اسپ از طویلهٔ خاصه با زین مطلا و راجه ججهار سنگه بندیله بخلعت و اسپ و مرحمت خان از اصل و اضافه بمنصب هزار و پانصدي

---

(۱) ع [دو] ل

ذات و هزار سوار و خلعت نوازش یافتند - افواج نظام الملک که بیست کروهي قلعه دهارور اقامت داشتند بمجرد استماع این خبر انجا کوچ نموده بنواحي قلعه قندهار که در آن آوان بمضیق محاصرهٔ افواج پادشاهي در آمده مسرف بر گیراگیر تسخیر شده بود شتافتند که شاید باتفاق دستبردي نمایند و باین حرکات ناقص باعث شغل قلب و پراگندگي خاطر دولت خواهان شوند - خان مذکور بیدرنگ آهنگ تادیب آن گروه نموده از آنجا کوچ کرد - در اثنای این حال خبر رسیدن رندوله خان سر لشکر عادلخان که در ان نزدیکي از اعظم خان درخواست رخصت ملاقات نموده دستوري یافته بود بدان خان عظمت نشان رسید - خان مذکور همان جا توقف نموده بجهت مزید تفقد و دلجوئي او یاقوت خان و اوداجیرام و کهیلوجي و جمیع امرای دکني و حبسي را بهمراهي ملتفت خان خلف خود و چندی از اولیای دولت بر سبیل استقبال فرستاده او را بدین مایهٔ احترام بلند پایه ساخت - و باعث آمدن رندوله خان آن بود که عادل خان ده هزار سوار بسرداري او و پدرش فرهاد خان بحراست محال متعلقهٔ خود که در سمت سرحد نظام الملک واقع است فرستاده بود که آن سر زمین را از آسیب تعرض ایشان محفوظ داشته در بارهٔ تسخیر و تصرف قلاع و پرگنات متعلقهٔ نظام الملک که شاهنشاه مالک رقاب بجهت تالیف قلب عادلخان بدو مرحمت فرموده بودند کوشش کند - بعد از آمدن باعظم خان نوشت که چون عادلخان درینولا بتازگي در سلک دولتخواهان درگاه والا انتظام یافته این قلیل جمعیت سپاه را که در جنب کثرت موکب اقبال حضرت سلیمان مکاني قدر و مکانت قبل موري ندارد بخدمت ارسال داشته که بتقدیم خدمتي از خدمات این دولت ابد طراز سر افراز گردد - الحال این بندهٔ درگاه در حواله آنداید که باذن دریافت حضور امتیاز یافته

در آنچه مقتضای وقت و علاج حال باشد باستصواب رای صواب آنخان کامیاب بعمل آرد - چون اعظم خان بزین مضمون وموقف باشت با انکه میدانست که او بظاهر اظهار وفا و وفاق مي نماید وباطناً از راه نفاق با نظام الملک اتفاق تمام دارد و باستیصال کلي او راضي نیست بنابر اغماض عین و مدارا که از ستوده اینهای دل بسند ارباب خرد ارجمند است و سر همه خصایل محموده و سایر شیوهای ستودهٔ سرداران از مکنون ضمیر او قطع نظر کرده با او بمقتضای نحن نحکم علی الظاهر عمل نموده به تعریر دلپذیر حکیمانه جواب بر طبق مصلحت باز داد - که چون دریندحال عزیمت تنبیه غنیم سمت تصمیم یافته مزید توقف که صورت تقاعد از انصرام قرار داد خاطر دارد موافق مصلحت دولت نیست لاجرم این اراده که ازو بغایت خرد بسند افتاده هر چند زود تر بحلیهٔ وقوع و زیور تعجیل زینت پذیر گردد نظر بمقتضای وقت اولی وهانسب مینماید - بالجمله چون رندوله خان از راه استقبال اعیان موکب اقبال و پذیرهٔ وجوه خیل دولت پذیرای امتیاز و اختصاص شده باردوی جهانپوی رسید بحکم وحشي منشي و ضعف نفس و بیدلي از غلبهٔ وهم و هراس بیقیاس که ناشي از کمال شکوه و شان و صولت اولیای دولت شده با پانصد سلاحدار به مجلس اعظم خان که در آنروز بزمی خوش مرتب ساخته و جشنی دلکش مزین نموده بود در آمد - و اعظم خان بنابر آنکه منع همراهان او باعث مزید توحش و تنفر همگنان مي شد ازین معنی که منافي روش آداب بوده اغماض عین نمود - معهذا از روی مهرباني بمقام دلاسا و استمالت او و پدرش آمده سخنان عطوفت آمیز که مناسب وقت و مقتضای مقام بود بر زبان آورد چندانکه وحشت ایشان بانس مبدل شد - آنگاه از سر نو برسر دلدهي ایشان رفته بیست دست خلعت فراخور

مدر و حالت بایشان داد - و چون از شگفته جبینئ اعظم خان رو و نیرو یافته راه سخن و زبان التماس پیدا کردند از روی تضرع بزبان نیاز درخواست کردند که چون خاقان ملک بخش کشورستان عادلخان را بشمول انواع عواطف از سایر دنیا داران دکن امتیاز داده بمراحم نا متناهي مفتخر و مباهي ساخته اند - چنانچه محال متعلقه بدو باز گذاشته از روی مزید مرحمت پنج قلعه از قلاع نظام الملک که از آنجمله قلعهٔ دهارور است بدو عنایت فرموده اند - اکنون که فتح قلعهٔ مذکوره نصیب دولتخواهان شده اگر عادلخان را بوفای وعده سر افراز نه سازند اینمعني باعث نومیدی و حرمان نصیبي او از عنایت بادشاهي خواهد شد - اعظم خان گفت که فرمان عالئ شان برینجمله صادر شد که هرگاه عادلخان در باب استیصال کلئ نظام الملک با دولتخواهان دم از وفا و وفاق زده با ایشان در قلع بنیان بغي و طغیان آن نفاق نهاد اتفاق نماید بجلدوی تقدیم این شایسته خدمت اولیای دولت بمقام امداد او در آیند - و در باب تسخیر قلاع معهوده بکومک مردم او اقدام نموده بعد از فتح باو باز گذارند - و در عرض این مدت که عساکر نصرت مآثر در وادئ تعاقب غنیم تکاپو نموده بر اثر ایشان تاختند و مکرر طول و عرض این کشور را پی سپر ساخته آن گروه بد فرجام را در یک مقام فرصت قرار و آرام ندادند مطلقاً عادلخان درین أبواب معید همراهي نشده به هیچ باب از در موافقت در نیامد - معهذا از روی مزید بر و امتنان که گزیده شیوهٔ بندگان این آستان است مکرر أعلام رفت که درین اثنا که مخالفان بخود در مانده اند انسب آنست که بمحاصرهٔ قلاع بپردازد مطلقا اثری برین مراتب مترتب نه شد - اکنون که فتح قلعهٔ دهارور بنصب صد گونه منصوبهٔ اولیای دولت شده و از شما خدمتی پسندیده بتقدیم نرسیده اینمعنئ بیوجه

که عبارت است از التماس قلعهٔ مفتوحه درین وقت صورت ندارد- مناسب آنست که دربنولا چون عساکر منصوره بارادهٔ تنبیه بقیة السیف ، غنیم به بائین گهات متوجه اند شما درین حوالی اقامت نموده و مردم خود را فراهم آورده مترصد باشید که هرگاه آن گروه ادبار آثار از مقابله رو تافته آهنگ بر آمدن بالا گهات نمایند سر راه بر آن بد اندیشان بگیرید - تا افواج قاهره خود را از عقب ایشان برسانند و باتفاق همگنان را درمیان گرفته از میانه بر داریم - آنگاه که شما مصدر اینگونه هوا خواهي شده باشید درین باب دولتخواهان بدرگاه والا عرضداشت نموده درخواست قلعهٔ دهارور نمایند - و بنابر آنکه در نظر انور آن جهانبان جهان بخش محیط هفت کشور بل محاط چار دیوار ربع مسکون وقعت نقطهٔ موهوم ندارد تا بابن یک کفدست زمین محصور چه رسد یقین که این التماس بموقع قبول خواهد رسید - مجملاً اعظم خان فوج عادلخان را به قصبه ماندوه[۱] مرخص نموده عسکر قیامت اثر را از مقام دهارور کوچ فرموده بر اثر مردم نظام الملک به سمت قندهار[۲] شتافت - و نظام الملک از جا در آمده ناچار صلاح در ان دید که بافواج عادلخان از در مصالحه در آمده قلعه شولا پور را باز بتصرف ایشان داده عهد و پیمان بایمان درمیان در آورد که باتفاق یکدیگر بمقتضای مصلحت وقت کار کنند *

بیان مجملی از خصوصیات شدت قحط و غلا و طاعون و وبا

چون نظام الملک از تیره سرانجامی و بد فرجامی قطعاً رعایت

(۱) این مقام در جنوب و غرب دهارور بفاصلهٔ بیست و پنج میل انگلیسی واقع است *

(۲) این قلعه در جنوب و غرب باندیر بفاصلهٔ بیست و پنج میل انگلیسی واقع است و از دهارور هفتاد و پنج میل مسافت دارد *

به جانب بندگان بادشاهی بجا بیاورده برخلاف سیر مرضیهٔ ملوک عهد ماضي سلوک مي نمود - و مجاري اوضاع و اطوار بر منهج مستقیم عدل و داد قرار نداده هنجار مرضي حضرت پروردگار نمي پیمود - و باین نیز کفایت نکرده افاغنه را که خمیر مایهٔ فتنه و فساد بلاد و عباد بودند در ولایت خود پناه داده در تقویت آن فئهٔ باغیه که اخلاط فاسده بل مواد مفسدهٔ کالبد روزگار و علت نامه سوء المزاج لیل و نهار بودند بقدر امکان کوشیده ازین چند ماده خود را مستعد بلا و آمادهٔ ابتلا ساخت - لاجرم حضرت جبار منتقم انواع بلایا بر روی او و رعایای بلاد او کشاد - چنانچه نخست دایهٔ سیاه پستان ابر بهاری و سحاب آذاری شیر باران از اطفال نبات باز گرفت - و تا انقطاع موسم برسات کشت خوان زمین که پیوسته از افضال ابر مطیر زکوة گیر بود برشحه واري نم بل به نیم قطرهٔ شبنم نرسید - بدان سان که گوئي در آن سال بخارها طبع دخان آتشي گرفته بود یا سقای سحاب سراب از چشمهٔ سیراب آب برداشته - و ازین رو رفته رفته گونه رنگاري سبزه کاهي گشته و در صحرا و مرغزار و هامون و کهسار از فرط بی آبي سیمای گیاه سیمابي گردید - چنانچه میزبان تهي چشمان مایدهٔ کلام ابو طالب کلیم درین باب میگوید *   * مثنوی *

نشان از ابر و باران آنچنان رفت   که گفتي برج آبي ز آسمان رفت
هوا گر قطعه ابری جلوه میداد   بدی بی آب همچون کاغذ باد
اگر یک قطره آب آتشین بود   چو آب آبله پرده نشین بود

مجملاً باین علت قلت غله و کثرت غلا بجای کشید که عاقبت الامر به قحط منجر شد - و آن بلا بمقامی انجامید که کار از شمار و تعداد اموات در گذشته اسم مویه و نوحه و کفن و دفن از میانه برخواست - بل بنابر آنکه موت عزیزان نیز علت قلت مؤنت میشد لوازم تهنیت بجای

تعزیت بجا مي آوردند - و باوجود آنکه فرط وبا مراخذای ساحت عدم را
بر مردم تنگ فضا ساخته بود از کوچهٔ راه باریک تیغ نیز که در آنولا این
قضای سریع الامضا نیز بر اهل دکن نازل گشته بود هر روز قافله در قافله
مراحل وادي نیستي مي شتافتند - چنانچه گروهی که از زیر شمشیر
مي جستند آنرا که قوت رفتار و پای فرار از وبا و غلا بود بعضی از اوطان
بغربت و برخی از دنیا بآخرت جلا وطن مي بودند - و ازین ورطه کسی
کشتيِ جان بدر برد که از کمال ناتواني یارای قطع مسافت آنجهاني نیز
نداشت * * مثنوی *

فلک ماند از پی هنگامهٔ غم بهر گوشه کفی از تخم آدم
زبس در کوچه فرش مرده افتاد نشان از کوچهٔ تابوت میداد
بسان شیشهٔ ساعت دو دنیا پر و خالي شد از موتی و احیا

بنابر آنکه نزول عذاب جباري غالب اوقات از نوع شمولي خالي
نمي باشد سال دیگر از شامت قرب جوار آفت خشکي و غلا و بلای قحط
و وبا در سایر اطراف دکن مثل خاندیس و گجرات و برار سرایت نموده
همانا اهل سر تا سر این ولایت بهمان گونه بلا مبتلا شدند - چنانچه مردم
این شهر و سایر پرگنات بعد از فقدان آذوقه و انواع خوراک چندی مانند
انعام و دواب از خس و خاشاک کامیاب بودند - و چون این خوردني که
در آنولا بود نیز از بیخ و بنیاد بر افتاد مدتی مدید عموم عوام از عدم قوت
و قوت چون هوام خاک خوار از غذای خاک آب بر التهاب زبانهٔ آتش
جوع مي زدند - بنحوی که هرآنچه درین مدت زیاده از هفت هزار ساله
گردش چرخ دوار خاک مردم خوار بآدمي کرده بود بکمتر از هفتهٔ آدمي
در هفته خوردن خاک تلافي بجا آورد * * ابیات *

ز تنگي گر فقیر و گر غني بود بخوان رزق او غم خوردني بود

نظــرها قرص مه را کــرده تاراج بنان شب فلک هم گشته محتاج
پس از آن هم بی مبالغهٔ شاعرانه و اغراقات منشیانه کار مردم چون سباع مردم خوار بآدم خوردن افتاد - چنانچه اگر زبردستی نهانی بر ناتوانی دست می یافت از سر او در نمیگذشت - و پدر و مادر نیز فرزندان عزیز و جگر گوشگان ناز پرورد خود را زنده از یکدیگر [۱] [دزدیده] [ع] خام می خوردند - و درین باب از ستوده اطواری که درستی کردار بر راستی گفتارش شهادت صادق میداد استماع رفت که در عین گرمی هنگامهٔ قحط زنی در جوار محله سر پوشیده از مردم رو نشناس روی و مو کشاده بر سر کوی و برزن داد داد خواهی داده بنیاد مویه و شیون نمود - چون حقیقت حال استکشاف رفت ظاهر شد که از جور جارات خود و عدم انصاف و مروت ایشان تظلم می نماید که تطاول ایشان در حق من باین غایت تعدی تجاوز نموده که جگر پارهٔ مرا درست بکار برده مرا بنحوی بی بهره مطلق ساختند که استخوان ریزهٔ نیز در کار من نکردند - الحاصل کار بسرحدی کشید که چون این صیدها بدست نمی افتاد اکثر مردم مانند کرگسان جیفه خوار از شکار مردار روزگاری بسر بردند - و چون روی زمین را از بستهای جیفه و اموات که تا سمک و سماک برروی هم افتاده این روی خاک را روکش آن روی خاک برده بود پرداختند کار به نبش قبور و کاوش گور رسید تا آنکه مردم مطلقا دفن موتی مفید نمی شدند - و اگر احیاناً کسی احیای مراسم دین و آئین شرع متین نموده نهانی مرده را بخاک سپردی سوختگان آتش جوع پی بدان برده بر سر قسمت آن یکدگر را هلاک ساختندی - و اگر از روی خطا راه بدو نیافتندی مردهای خشک شدهٔ دیرینه را از گور برآورده از باب کباب آهو و گور بکار بردندی - و اهل بازار نیز استخوانهای آسودگان

(۱) ع] دزدیده ال *

مزار را که از طول انقضای روزگار فرسوده گردیده بود سوده با آرد که نامی
ازآن بر زبان و نشانی درمیان بود برآمیخته می پختند - و اسم بیامیئ
نان برآن نهاده بجان گرامی می فروختند - و گوشت حیوانات غیر ماکول
اگر بفرض محال بدست می افتاد آنرا بسان برهٔ شیر مست سان
سان نموده بسان تحفهٔ گرانمایه نهانی در معرض بیع می آوردند - و مردم
شکم پرست که از گرسنه چشمی شوه پیوسته بیک سیر آهنگ نظر تنگ
شان از پی گمان گوشت چون تیر پرتابی از کمان میدوید آنرا باندازهٔ
دسترس خرید می نمودند - چون معاملهٔ بیاعان آن متاع گرانمایه
و فروشندگان این کالای ارجمند والا برسوائی کشید بعد از تحقیق این
حقیقت ایشان را بازخواست شحنهٔ سیاست بیاسا رسانید - ملخص
سخن از حیص بیص این مخمصهٔ مخوفه و تهلکهٔ مهلکه جمعی که قوت
حرکت داشتند به فسحت آباد هندوستان که ارض الله واسعه عبارت از
آنست پناه بردند - و اکثر مردم شهر و جمعی کثیر از اهل اعمال خاندیس
و هم چنین اهل گجرات و مضافات آن بمحض عنایت و عاطفت شهنشاه
که مظهر لطف سرمدی و عنایت ازلی و ابدی حضرت ایزدی است
ازین بلیّهٔ جلیهٔ عظمیٰ و طامّهٔ عامهٔ کبریٰ نجات یافتند - چه حسب الامر
آنحضرت در سایر شهرها عموماً و در شهر برهانپور خصوصاً لنگرها و آش خانه ها
برای اطعام فقرا و مساکین مرتب و مقرر شد - و هرروز از سرکار خاصه
شریفه انواع خوردنی مهیا ساخته عموم مردم را بار عام می دادند -
و سوای این روز دوشنبه که باعتبار جلوس مقدس نوروز روزگار بل عید ابدی
هفتهای دهر و ایام عام و شهر است پنجهزار روپیه سوای صدقات و وظایف
مقرره بر سایر سکنهٔ شهر برهانپور قسمت می نمودند - و فرمان همایون شد
که بجهت رعایت رعیت در خراج تخفیف کلي از باج مقرری داده

پنجاه لک روپیه معاف شناسند - و آنچه حسب الحکم اقدس سایر امرا و ارباب مناصب بصیغهٔ تخفیف بازگذاشتند از حیز شمار بیرون است *

درین ایام آقا حیدر غلام ترک نژاد که بخطاب خواصخانی و کمال محرمیت و اعتبار نزد نظام الملک امتیاز داشت از رهنمونی بخت بدرگاه فلک جاه رسیده بمنصب دو هزاری ذات و سوار و عنایت خلعت و اسپ سر افرازی یافت *

درینوقت که مغرب خان و بهلول را از بیم سطوت و صولت اولیای دولت یکبارگی پای استقرار از جا رفته قرار مصالحت به عادل خانیه دادند - اعظم خان بزندوله خان نوشت که درینولا مخالفان سر بر آمدن ببالا گهات دارند سبیل دولتخواهی آنست که حسب المقرر دهانهٔ کریوه را نگاهداشته سر راه فرار برسر آن مطرودان تا رسیدن موکب مسعود از دنبال مسدود سازند و بتقدیم این خدمت شایسته باعث آبروی خود شوند - آن نفاق آئین در جواب نوشت که چون درینولا اکثر مردم ما پراگنده شده اند درین باب از عادلخان استمزاج نموده باستصواب ایشان عمل می نمایم - مغرب خان فرط اهتمام اعظم خان در باب استیصال نظام الملک ملاحظه نموده بتازگی از در چاره گری در آمده راه صلح و صلاح با رندوله کشوده بطریق نامه و پیغام در مجلس اظهار تملق و چاپلوسی تمام باو اعلام نمود - که تا دولت این خانواده از بنیاد نیفتاده صلاح آنست که فرصت تدارک از دست نداده تلافی اوقات ماضی در مستقبل احوال به عمل آید - و پیش ازآن که نوبت آسیای حوادث روزگار بسما رسد و بمقتضای ادوار چرخ دوار شما نیز نقطه وار مرکز دوایر حرب عریض الذیل گردید اگر دولت خواهانه ترک نفاق نموده پیوند اتفاق بروابط وفا و وفاق استحکام یابد و سر رشتهٔ عهد و پیمان بعقدهٔ غلاظ ایمان توثیق تمام پذیرد در نگاهداشت این

دودمان مساعیِ جمیله مبذول افتد - خصوص دریذوقت که نظام الملک بنابر درخواه هواخواهان بدین معنی راضي شده که بنای مصالحه و معاهده بر اساس تسلیم قلعهٔ شولا پور بعادل خان گرارد - و الحال چون حقوق نمک تربیت نظام الملک نیز بر ذمهٔ همت شما ثابت است چه در حقیقت بادی اعتبار شما در مبادی حال ایشانید - بالجمله این تقریر دلپذیر در ردوله تاثیر نموده بتازگي دل بر اتفاق مقرب خان گذاشت - اعظم خان حقیقت این واقعه بموقف عرض اشرف معروضداشت و بی توقف فرمان شد که سید دلیر خان و سایر احدیان از فوج ابوالحسن جدایي گزیده بکومک اعظم خان متوجه شوند - و سردار خان و خواص‌خان و رشید خان و جندی دیگر از بندهای درگاه تا سه هزار سوار از حضور بامداد عسکر ظفر آئین تعین فرمودند - خان مذکور بمجرد رسیدن خبر آمدن کومک روانه شده بانداز تاخت و تاراج قصبه و بازارگاه بریندهٔ[1] متوجه گشت - و بتاخت و تاراج قصبه و بازارگاه پرداخته سر تا سر آنرا بپای ستور غازیان بی سپر ساخت - آنگاه بر سر قلعچهٔ خام که بقلعه پیوسته استحکام تمام داشت و خندقی بعرض سه ذراع اطراف آنرا فرو گرفته بود تاخته بصدمهٔ فیل دیوار آنرا که سه ذراع پهنا و پنج ذراع ارتفاع داشت انداخته داخل قلعچه شد - درین حال متحصنان دو توپ کلان را که وزن گلولهٔ هریک یک و نیم من پادشاهي باشد آتش دادند - حسب الاقتضای قدر یکی ازآن در فضای نازل برزمین رسیده ازآن زمین سنگ لاخ پارهٔ سنگها بصدمهٔ آن جدا شده و بچندین تن زخم های کاري رسانید - ازآنجمله سه سوار با اسپ و چهار پیاده بیک زخم جان دادند - و بفرمودهٔ اعظم خان دلاوران متهور در همان گرمي دست از جان شسته

(۱) در ضلع عثمان آباد (قلمرو نظام) واقع است *

دخندق در آمدند - و هفت زنجیر فیل سرمست با غنایم بیشمار ازآن گونه
رزین بندی که تصور آن عقدهٔ دشوار کشا خرد را مات تحیر داد بر اوردند -
اعظم خان باوجود عین انتظار کومک و خزانه بشرایط محاصره نیز پرداخته
از سه طرف ملچارها ترتیب داده سیبها پیش برد - و از سمتی که باهتمام
راجه جی سنگه و اهتمام خان مقرر بود کوچهٔ سلامت نزدیک تر برده
آنجا حوالت گاه پرداختند - و دمدمه برفراز آن بر افراخته متحصنان را
بباد تیر و تفنگ گرفتند - و بضرب توپ دیوارهای مقابل خود را بخاک
برابر ساخته اگرچه کار بر مدبردین درون حصار تنگ ساختند - خصوصاً اهل
بارهٔ شیرحاجي از دست سر کوب اهل جوانه دارای سر براوردن نداشتند
لیکن از راه فقدان هیزم و کاه و علیق دواب ساحت مقابله آنچنان بر بیرونیان
از فضای حوصلهٔ درونیان تنگ میدان تر شده بود که برگ کاهی در نظر
وقع کوهی داشت، و خوشه از بس که جای ابداری میگرفت در حوصلهٔ
ستوران جوی همسنگ خرمنی بود - بنابر آنکه دران نواحي بیخ گیاه از
زیر زمین چون برگ کاه از روی زمین بر افتاد ناچار چارپایان که در آنولا از
فرط نرسید علیق چار چشم شده دیدهٔ انتظار در راه جو و کاه سپید کرده بودند
نظر بر خوشهٔ سنبله و خرمن ماه که از دور سیاهي میکرد دوختند - و بنظارهٔ
اه دان کهکشان که گاهی کاه کهنه بیاد برمي داد ساخته بیاد علف سلی
سي اندوختند - یکتوت خان و ملتفت خان که با فوجی جرار از موکب ظفر آثار
بجهت آوردن کاه و هیمه بمحال دور دست رفته بودند بهزار جر ثقیل بطریق
زمین کاري و چاه کني علف دو سه روزه چهار پایان در جمیع جهات و اطراف
اخذ و جر نمودند - و باوجود آنمایه سعي سودی نداده اثری بر مراتب
کوشش مترتب نشد - فی الواقع هستی خس یا پشتارهٔ چند گیاه بخوراک
دواب و چارپایان آن لشکر بی پایان چگونه کفایت کند و ابداری یا خرمنی

جو با ستوران کوه کوه سپاه قاف شکوه کجا بس آید - ناچار اعظم خان صلاح وقت در آن دید که بالفعل دست از قلعه باز داشته از پای حصار برخاست و از سر اکراه رو بقلعهٔ دهارور آورده در موضع پاتره[1] منزل گزید *

از سوانح این ایام فرخنده فرجام که در دربار سپهر مدار روی داده مرقوم می گردد - چون دریغولا محمد علي بيگ رسول دارای ایران حسب الامر اعلی از دارالخلافهٔ اکبرآباد متوجه درگاه والا شده بود بخاطر مبارک آوردند که مشار الیه را بنوازش بادشاهانه امتیاز داده عجالةً بخلعت فاخره سرافراز سازند - بنابر آن مکرمت خان را بتقدیم این خدمت نامزد فرموده مقرر ساختند که از راه سرعت خود را باو رسانیده از تشریف خلعت سعادت اندوز سازد و تا مالوه همراه بوده از آنجا بر سبیل استعجال معاودت نماید - و معتقد خان صوبه‌دار آنولایت تا بدرگاه گیتي پناه همراه بیاید *

بیست و سیوم اسفندار یمین الدوله آصف خان با سایر سرداران از بالاگهات مراجعت نموده چون نزدیک به شهر رسید خدیو روزگار بقصد مزید اعتبار آن خان والا مقدار بادشاهزادهای نامدار را تا بظاهر شهر باستقبال خان مذکور مامور ساختند - و آن ادب اندیشان عقیدتمند فرموده بجا آورده تا آنجا که حکم اشرف صدور یافته بود پیش باز فرمودند - خان حق شناس بشکر دریافت این عطیهٔ والا بر کام دل فیروز شده سجدات نیاز بجا آورده بنابر رسم معهود هزار مهر و هزار روپیه بصیغهٔ نذر گذرانید و مشمول عنایت بسیار شده مرحمت خلعت خاصه ضمیمهٔ دیگر عواطف عمیمه گردید - آنگاه امرای دیگر

---

(۱) این موضع در جنوب دهارور بفاصله چهارده میل انگلیسي واقع است *

به ترتیب مناصب و مراتب از زمین بوس درگاه مباهي و مفتخر گشتند - عبد الله خان و سید مظفر خان که در باب استیصال خان جهان سعي ایشان مشکور افتاده بود شرف ملازمت حاصل نموده هر یک پانصد مهر بر سبیل نذر گذرانید - نخست عبدالله خان بعنایت خلعت و جمدهر و شمشیر مرصع و جیغهٔ مرصع و اسپ و فیل خاصگي معزز گردیده بافزایش هزاري ذات و سوار و خطاب فیروز جنگ سرافرازي یافت - بعد آن سید مظفر خان که چار هزاري ذات و سوار بود خلعت وغیره و اضافهٔ هزاري هزار سوار و خطاب خانجهاني یافته محسود اقران گردید - پس ازآن سایر منصبداران که مصدر خدمت نمایان شده بودند در خور مراتب باضافهٔ مناصب و سایر عنایات صوري و معنوي امتیاز یافتند - در همین ایام مکرمت خان بعد از تقدیم خدمت مرجوعه مراجعت نموده سعادت ملازمت دریافت *

چهاردهم شعبان شهنشاه دین پرور بنابر آئین مقرر حکم به افروختن چراغان فرمودند - پرتو چراغان در دل آن شب که روکش روز شده بود داغ رشک بر دل مهر جهان افروز نهاد - و در آن شب قدر ماه بدر که مقدار نور شمعی و اعتبار فروغ چراغی نداشت از پرتو روشنائی چراغان بدان مثابه اکتساب انوار نمود که ازآن ذخیرهٔ باقي روزگار تا ابد اندوخت و وام آفتاب تابان نیز از فاضل زلهٔ جاوید ادا نمود *

آغاز چارمین سال فرخ فال ازجلوس مبارک حضرت صاحب قران ثاني

کشور خدای فلک چهارم یعني نیر اعظم بعد از انقضای بیست و سه گهري و چهل و هفت دقیقه از شب جمعه هفدهم شعبان المعظم سنه هزار

و چهل هجري بدولت محل حمل تحويل نموده آب و رنگی بر روی کار
عالم آب و خاک آورد - مبداء سال چهارم از سنین جلوس ابد قرین خدیو
زمان خلیفهٔ روی زمین نوید نوروزي نو بعالمیان رسانیده ضعیف حالان
گسسته امید را قوي دلي بخسید - و به برکت حسن عهد آنحضرت که ثمرهٔ
عدل و احسان بل خاصیت نیت خیر است ابتدای زمانه بتازگي منظور نظر
مهر پدرانهٔ آبای علوي گشته بقیة السیف قتل عام مصائب گیتي و ترکتاز
حوادث روزگار از زیر تیغ بیدریغ طاعون و وبا جسته بازماندگان شبیخون طوارق
لیل ونهار از مخمصهٔ بلای قحط و غلا رستند - و بیمن عنایت خوان سالار
مایدهٔ احسان حضرت رزاق یعني مهر منیر ابواب فتوحات آسماني بمفاتیح
عنایت رباني بر روی زمین و زمان مفتوح گشته پژمردگان صحرا و چمن
چون گرسنه چشمان قحط دکن از عطای بی منتهای آلهي سیر چشم
نیل تمنا گشتند - چون گدارش مراتب عطایای عمیمه و عنایات
عظیمهٔ ایردي نه در درجه ایست که بار تفصیل بر تابد ناچار خود
را ازآن باز داشته بنگارش مجمل واقعات این ایام خیر فرجام مي
پردازد *

دوم فروردي ماه محمد علي بیگ رسول دارای ایران شاه صفي
همراه افضل خان و صادق خان که حسب الامر اعلی به پدیرهٔ او شتافته
بودند سعادت پذیر آستان بوس درگاه گیتي پناه شده از روی کمال ادب
نامهٔ شاه صفي را که عمده مضمون آن تهنیت جلوس همایون بود گذرانید -
حضرت شاهنشاهي نامه ازو بر گرفته بدستور اعظم افضل خان سپردند -
بعد ازآن زباني دعای شاه را با پیغامهای صداقت آئین که مشتمل
بر اظهار محبت بود ابلاغ نمود - آنگاه بوسیلهٔ اعیان درگاه در باب تعین وقت
گذرانیدن ارمغان شاه درخواست نمود - حسب الامر اقدس ششم فروردي

ماه قرار یافت - و آن رسول قاعده دان ادب شناس را بعنایت صوری از مرحمت دست خلعت و تاج قزلباشي و جیغهٔ مرصع و خنجر مرصع گرانمایه سر افرازي بخشیده مرحمت دو خوان طلا و یک پاندان مرصع و یک تقوز پیالهٔ زرین سرپوش دار که بیست هزار روپیه قیمت داشت پر از ارگجهٔ خاصه که بنابر رسم معهود در ایام جشن‌ها و عیدها عنایت مي فرمایند ضمیمهٔ آن مراسم عمیمه شد - عبد الحق برادر افضل خان مخاطب بامانت خان که بر طبق فرمان همایون بادشاهي بجهت تقدیم خدمت مهمانداري و همراهيِ محمد علي ایلچي از دارالخلافه تا پاني پت شتافته و از آنجا تا برهانپور شایستگي تمام بمراسم این امر اقدام نموده غیافتهای نمایان بجا آورده بود از زمین بوس آستان آسمان نشان پیشاني بخت را فروغ سعادت جاوداني داد *

ششم ماه ایلچيِ مذکور حسب الامر سوغات شاه را که ازآنجمله سه تقوز اسپ عراقي نژاد صرصر تگ شعله نهاد و نفایس امتعهٔ ایران و نوادر تحفٔ و بدایع هدایای آن بلاد بود و بهای آن سه لک روپیه مي شد بنظر انور در آورد - و پنج اسپ عراقي و پانزده شتر بختي نر و ماده با پنج استر و اقمشهٔ آن دیار از خود و پنج اسپ از بابت محمد تقي تحویلدار تنسوقات برسم پیشکش گذرانید - چهاردهم ماه پیشکش نمایان از نوادر و جواهر و مرصع آلات و زر نقد و فیلان تنومند و سایر امتعهٔ نفیسه که قطب الملک مصحوب شیخ محي الدین رسول درگاه و وفاخان نامي کس خود ارسال داشته بود از نظر اشرف گذشت - و شیخ مذکور یک لک روپیه را جواهر و اجناس از جمله چهار لک روپیه دادهٔ قطب الملک برسبیل پیشکش از جانب خود گذرانید *

بیان برخی فتوحات آسمانی که بحسن سعیِ قلیج خان در الهآباد روی نمود و شرح مجملی از سوانح عهد دولت

چون سابقاً بمسامع علیهٔ خدیو هفت کشور رسیده بود که [۱] [عدل] ع نام فساد پیشه کوتاه اندیشه بنابر استظهار حصانت حصارهای استوار که در وسط جنگل انبوه اتفاق افتاده بود سر تمرد و خود سری بر آورده و رعایای متردد آن دیار از دست تطاول او بجان آمده اند - لاجرم بحکم آنکه تنبیه ارباب فتنه و فساد در شریعت جهانداری فرض عین است حکم معلی صادر شد که قلیچ خان بیدرنگ استیصال آن ادبار مآل نماید - خان مذکور بافواج قاهره بتورک و تهیهٔ تمام راهی شده قلعهٔ اول هرگانو نام قصبه را که سه حصن حصین داشت و اکثر مردم کار آمدنی عبدل با عیال خود آنجا را مامن ساخته بودند محاصره نمود - و در همان گرمی از دو طرف بنابر آنکه مبنی بر دو دروازه بود یورش کرده - بهادران منهور از توپ و تفنگ متحصنان که بر سر جان و ناموس ثبات قدم ورزیده داد مواجهه و مجادله میدادند پای کم نیاورده خود را بپائین حصار رسانیدند - و چندانکه مخالفان بمیانجیِ شعلهٔ توپ و تفنگ و انواع آلات آتشبازی هنگامهٔ مدافعه و ممانعه گرم ساخته کوشش نمودند که دلاوران را از جد و جهد یورش باز دارند فایده نداد و سر گرمیِ مجاهدان میدان دین درین ماده زیاده شد - چندی پردلان کم هراس بنردبانها که همراه داشتند و برخی دیگر بکمند از اطراف برج و باره بر آمدند و جمعی از متحصنان پای فرار استوار داشته چندی بمقابله پرداختند - چون اثری مترتب نشده ناچار پناه بحصار دوم بردند *

---

(۱) ع [ابدال منتخب اللباب - حصه اول صفحه ۴۵۹ *

و قلیچ خان آنرا نیز محاصره کرده در اندک مدتی بدستیاری تائید آلهي و همراهي اقبال بادشاهي جبرا و قهراً دست برآن یافت - و مردم غنیم مغلوب و مقهور بحصار سیومین که از همه منیع تر بود فرار نمودند - و اولیای دولت که پیوسته بتائید نصرت ایزدي مظفر و منصور اند نه به نیروی کثرت عدد و وفور عدت در کمتر مدتی آن قلعه را نیز مشرف بر تسخیر ساختند - و بهادران عدو بند کشور کشای در بارهٔ یورش مراسم کوشش بوجه اتم بجا آورده بگیراگیر مفتوح گردانیدند - درینحال مردم غنیم مخذول دست از جان شسته بر سر ناموس با محکم نمودند و بتحریک عرق حمیت جاهلیت گوهر بد اصلی را بکار فرموده جوهر غیرت بیجا را آشکار کردند - و رسم جوهر که بهندی زبان عبارت است از کشتن عیال و اطفال در امثال این احوال بعمل آوردند - و قریب هزار کس اهل خود را به تیغ بیدریغ گذرانیده رو بعرصهٔ پیکار نهادند - و با هزار تن دیگر از مردان کار کار مردان کرده بدار البوار شتافتند - و ازینجانب نیز جمعی در اقامت وظایف جهاد دقایق جد و اجتهاد بظهور رسانیده درجهٔ شهادت یافتند - و جمیع مفسدان آن سر زمین و متمردان اطراف و نواحي از سطوت و صولت اولیای دولت بیجا و بی پا گشتند - و قلعهای مستحکم را که از اسباب قلعه داری پر بود خالي کردند و از عدم ثبات قدم بولایات دور دست رو نهاده پراگنده شدند - و عبدل مدبر نیز از وطن خود هزیمت اختیار نموده خود را بجنگلهای دشوار گذار رسانید - قلیچ خان وطن گاه آن سیاه رو تباه رای را خراب کرده آتش نهب و تاراج در خشک و تر آن سرحد زد - و بتخانهای آن سر زمین که سر بفلک رسانده بود بخاک برابر ساخته بتها را سوخت - و اعلام معالم اسلام در آن معابد اصنام بر افراخته روی زمین آن کفر آباد را که ظلمت شرک فرو گرفته بود بنور ظهور دین بر افروخت - و بجای بتخانها مساجد و معابد

بنیاد نهاده صیت اسلام و ایمان و صوت اذان که هرگز بگوش کر گشتهٔ اهل آن سرزمین نرسیده بود بمثابهٔ بلند آوازه گردید که بمسامع کروبیان عالم بالا و صوامع ملاء اعلی رسید - آنگاه همعنان ظفر و نصرت عنان انصراف را به الهآباد انعطاف داد *

از جمله فتوحات آسمانی که در مقدمهٔ این عنوان اشارهٔ اجمالی بدان رفت فتح حصار استوار تلتم است باین کیفیت که چون سپهدار خان مدتی مدید آن قلعه را محاصره نموده دقایق سعی و تلاش به نهایت درجات امکان رسانید و قطعاً اثری برآن مراتب مترتب نشده معامله بفسون دم شمشیر و فنون تدبیر از پیش نرفت دریفحال که کار بکار کشائی توفیق افتاد و استخلاص آن حصار در کار گری بخت و چاره گری اقبال انحصار داشت قضا را حشم قلعه بجمعی از اعراب که کشاد و بست بعضی از ابواب بدست ایشان بود و در نگاهداشت مداخل و مخارج حصار دخل تمام داشتند نظر بحصول منافع انداخته و بچشمداشت ادراک مراتب و مناصب دیدهٔ طمع بر انعام و احسان بندگان درگاه والا دوخته درین باب باهم همداستان شدند و با مردم سپهدار خان زبان یکی کردند - و آن عمدهٔ دولت خواهان که پیوسته در پی دولت خواهی بوده درین گرمی جمعی از بهادران کار طلب را نهانی فرستاد که برهنمونی ایشان بحصار در آمده کرنای بنوازش در آرند - دریفوقت که غریو کرنای بلند شد نگاهبانان قلعه ازین قصه ناگهان آگهی یافته از جا رفته بدست و پا زدن در آمدند و لیکن چون حصار بحوزهٔ تصرف و حیز تسخیر دلاوران کشور گیر در آمده بود و کار از چاره گری سعی و تدبیر گذشته ناچار از بیم سرتن باسیری در داده دستگیر شدند *

دریفولا که خبر فوت شیر خان صوبه دار گجرات رسید اسلامخان که حراست اکبرآباد در عهدهٔ او بود بمرحمت خلعت و اضافهٔ هزاری هزار سوار

بر منصب اصلی که چهار هزاری سه هزار سوار بود سرافرازی یافته بصوبه‌داری احمدآباد تعین شد - و حکومت اکبرآباد به صفدر خان و حراست قلعه به مکرمت خان مقرر گشت - بیست و پنجم اردی بهشت ماه الٰهی راجه بیتهلداس به نگاهبانی قلعه رنتهنبور از تغیر قلعه دار خان سرافرازی یافته رخصت شد - و سبب این امتیاز آن بود که چون در جنگ خانجهان جانفشانی‌ها بکار آورده تازه بپایهٔ راجگی رسیده بود و آئین معهود راجپوتان آنست که هرچند شخصی بمرتبهٔ والا برسد تا قلعهٔ نامور نداشته باشد بپایهٔ اعتبار نمي رسد - بنابرین شاهنشاه حق گذار ادای حقوق جان سپاری او نموده بحراست قلعه رنتهنبور که از قلاع مشهورهٔ هندوستان است سرافراز فرمودند *

از جملهٔ فتوحات معهودهٔ مذکور که شرح آن موعود شد فتح قلعهٔ ستونده[1] است - چگونگي این قضیه آنکه سپهدار خان بعد از فتح قلعه تلتم حسب الحکم اقدس همت به تسخیر آن بر گماشته محیطش را نقطه وار مرکز دایرهٔ احاطه نموده و بر اطراف و جوانب ملچارها قرار داده کار بر متحصنان بغایت تنگ ساخت - و چون آثار عجز و انکسار از اوضاع و اطوار قلعه دار بظهور پیوست سپهدار خان باو نوشت که عنقریب این قلعه نیز بمیامن اقبال کشور کشا بکشایش خواهد گرائید - بهتر آنست که پیش از فتح حصار عرض و ناموس خود برباد نداده خود را و اولاد منتسبان و متعلقان خویش را از مناصب و عزت حرمان نصیب نسازي - سیدي جمال قلعه دار استحصال رفع مراتب و سلامت جان و مال در نظر داشته و در صدد به اندیشي و سعادت طلبي خود شده بمقام تسلیم حصار در آمد -

---

(۱) قریب ده پنجاه کروه در سمت شمال و شرق اورنگ آباد واقع است *

سپهدارخان پیمان نامه موکد بایمان شداد نوشته نزد او فرستاد - او بمجرد رسیدن عهد نامه با سایر اهل و عیال و متعلقان خویش و ملازمان با اسباب و اموال بر آمده قلعه را به مردم بادشاهي سپرد - سپهدار خان مقدمش را مکرم داشته از سرکار خاصه شریفه بخلعت و فیل و اسب اختصاص داد - و غائبانه تسلیم بمنصب سه هزاري فرمود - و سیدي میران پسرش را بخلعت و اسپ و تجویز منصب هزاري و سیدي سرور دامادش را بخلعت و اسپ و تجویز منصب پانصدي سرافرازي بخشید - و روز دیگر داخل قلعه شده مداخل و مخارج آنرا بنظر دقت نگر در آورده خاطر از همه رهگذر جمع ساخت - و سر انجام سامان وما یحتاج آن نموده سیصد تن از سپاهیان کار آزموده را بسرداري مرزا محمد خویش خود در قلعه باز داشته خود مظفر و منصور عنان باز گشت معطوف نمود *

چهاردهم اردي بهشت ماه به عید رمضان مطابق افتاده هلال فرخنده همایون فال غرهٔ شوال از راه کمال سرعت برادهم گیتي نورد گردون بر آمده بطریق یام مژدهٔ فتوحات بی اندازه که درین ایام تازه رو نموده بود باولیای دولت جاوید پیوند رسانید و عالمی را بنوید قدوم این دو عید سعید سرشار خورمي و بیغمي گردانید - و بشارت غلبهٔ موکب ظفر قرین صاحبقران دوم غلغلهٔ صدای قهقههٔ شادي و نوای شادیانهٔ مبارکبادي در گنبد سپهر نهم پیچید - در آنروز نشاط آموز خدیو روزگار ظل انوار حضرت آفریدگار که منظر فیض انوارش عید عالم و نوروز دویم است مانند خورشید جهان افروز از مشرق جهروکهٔ درشن طلوع فرموده عالمی را از میامن نور حضور که نمونهٔ ظهور تجلي طور است نمودار انوار وادي ایمن ساخت - و مراسم معهودهٔ این فرخنده روز بظهور آورده آنگاه بقصد ادای نماز قرین دولت

و سعادت فیل سوار متوجه عیدگاه شدند - و فروغ انوار طلعت انور ساحت مصلا را آذین نور بسته روی زمین آن عرصه را بحلیهٔ جلال و جمال و زیور دولت و اقبال مزین و محلی ساخت - و بعد از فراغ وظیفهٔ مقررهٔ این روز مبارک در هنگام مراجعت نیز از دو سو خلایق کوی و بازار بافشاندن درم و دینار تصدق و نثار زر ریز گشتند - درین روز نجابت خان ولد شاهرخ میرزا را بخدمت فوجداری ملتان که در آدولا جاگیر یمین الدوله بود از تغیر احمد بیگ خان مختص و مرخص ساختند *

از سوانح اودیسه که درینولا بعرض اعلی رسید غلبهٔ باقر خان است بر سر لشکر تلنگانه و جرمانه گرفتن به سبب صدور حرکت بی ادبانه ازیشان - چون خان مذکور ولایت کهیرا پاره و حصن حصین منصورکده را از گماشتگان قطب الملک مستخلص ساخت چنانچه سابقاً گذارش یافت زمینداران آن نواحی قریب بیست هزار تن فراهم آورده در مهدی پور نام موضعی بغایت منیع در دوازده کروهی کهیرا پاره خیره چشمی بل چیره دستی آغاز کردند - باقر خان دیگر باره از کهیرا پاره بانداز گوشمال ایشان آمده رو براه نهاد - و بحسب اتفاق بعد از طی چند کروه جنگلی انبوه پیش آمد که در آن سر زمین باعتبار دشواری و بی پایانی مورد ضرب المثل بود - چنانچه قاصد نسیم تند رو بل سفیر سریع السیر صرصر را از کنار آن جنگل مجال گذار چه جای میان مجال گذر نبودی - و مسرع شعلهٔ سرکش ز پویهٔ آن پا کشیده سالک شتابنده سیلاب از سر مضیق نای اشجار سرافرازش سر باز زدی - بی تکلف فرط تراکم درختان بی پایانش بمثابه بود که برید لا مکان سیر نظر که در فیم لامحه البصر هفت سپهر اخضر را پی سپر میکند پیوند امید از قطع طریق آن مسلک بیراه بریدی - و وفور تشابک اغصان

اشجار آن بیسهٔ دور و دراز در پایهٔ که پیک سبک پی تیزتگ یعني اندیشهٔ نیرنگ پرداز مرد مهندس پیشه که در یک چشم زدن بیدرنگ پرکار احاطه گردا گرد مرکز تا محیط چرخ دوار بر مي آرد خیال دخول در آن نبستي - مجملاً بهادران سراپا تهور از کار گري نفوذ عزیمت راسخ که موید بنفاذ حکم همت نافذ شده بود رفته رفته بدان جنگل در آمدند و اکثر بریده و بعضی جا سوخته راه در آمد پیدا نمودند - و افواج غنیم تیره گلیم که راه احتمال گذشتن ازآن محال محال گذار نمي دادند و بآن پشت گرمي پای از سرحد اندازهٔ خویش فرا پیش نهادند چون باین طریق تجلدی از ارباب جلادت مشاهده نمودند بیدست و پا شده قطع امید از خود کردند - و از بیم توجه موکب اقبال رو گردان شده تا بسدی چوب بست که در مضیق میان دو کوه بر آورده بودند و آنرا بخندقی بسیار پهناور عمیق استوار کرده هیچ جا ثبات نه ورزیدند و آنرا پیش رو داده در پس آن بجنگ پیش آمدند و آتش کین بر افروخته هنگامهٔ انداختن بان و توپ و تفنگ را گرمٔ ساختند - و ازینجانب اصحاب تهور یعني بهادران بر دل کم هراس که از برابري شعلهٔ سرکش پای کم نمي آوردند بلکه خود را مانند باد صرصر بر آب و آتش مي زدند از ژالهٔ آتشین بندوق و آب بی پایاب آن ژرف خندق باکی نداشته خود را بی ابا و محابا بپای آن دیوار بست چوبین رسانیدند - و بگرمي شعلهٔ سر افراز که برقلب خاشاک زند در یکدم سر بر فراز آن سد مذکور بر آورده آن آتشي نهادان خاکسار را بباد تیغ شعله آمیغ گرفتند چنانچه به کم تر فرصتی خلقی بی پایان ازآن کم فرصتان بی سر شده بقیه طعمهٔ شمشیر فنا و جمعی کثیر اسیر و گروهی انبوه هزیمت پذیر گشتند *

بیان چگونگی کشایش قلعه قندهار دکن بکلید تائید این برگزیده عنایت ایزدي

چون نصیریخان قبل ازین حسب الامر اعلی با موکب اقبال قلعهٔ قندهار را قبل نموده داد شرایط کشش و کوشش داده بود دریفولا بمحض همراهيِ اقبال بادشاهي یعني تائیدات الّهي در باب فتح قلعه کامیاب و مقضي المرام گسته بر کام خاطر فیروز گشت - تفصیل این قضیه آنکه در سال گذشته خان مذکور بیک کروهي قندهار رسیده با فوج عمان موج ارادهٔ تسخیر پیش نهاد همت ساخت - اول با سایر سرداران مثل شهباز خان و سردار خان و راجه بهارت و جمیع بندهای درگاه باندار ترکتاز قصبه که پیوستهٔ قلعه بود همت کار کسا بربسته روی توجه بدآن سو نهاده و سرافراز خان نامي سرگروه لشکر کومکي آن حدود که در میدان گاه میان قلعه و قصبه در پی پیکار شده آلات آتشبازي پیش روی خود نصب نموده بود بمجرد رسیدن موکب اقبال روبرو گشت - و صادق داماد یاقوت خان که نگاهباني قلعه بدو تعلق داشت و جمیع بروج علی الخصوص برجهای سمت میدان را به توپ و تفنگ و سایر ادوات و آلات جنگ آراستهٔ بود او نیز آمادهٔ مدافعه و مجادله شد - درینحال بهادران ناموس جو از آن دریای آتش که در پیش صف و از بالای قلعه زبانه کش شده بود ملاحظه نه نموده سمندر وار غوطه درمیان صفوف خوردند - و بباد حملهٔ قلب شکن و صدمهٔ باد پایان مرد افگن صرصر بنیاد بر انداز ریشه کن بر انگیخته آن تباه اندیشان را مانند اندیشهٔ ایشان پاشان و پریشان ساختند - و سمندر خان حاکم قصبه و سیدي سرور میر آخور

طویلهٔ اسپان بار گیر که بجهت سواری تفنگچیان کومک مقرر بود درین دار و گیر با دویست تن بی سر شدند - و قصبه بحوزهٔ تسخیر در آمده قریب شش هزار کس از مرد و زن اسیر و دستگیر شدند - و پانصد اسپ و صد شتر و اموالِ بیشمار بمعرض تاراج در آمد سوای آنچه سپاهیان یغمائی بقلم عرض نداده از میان بردند - و سرافراز خان با جمعی پریشان حال که از زیر تیغ جسته بودند به تکاپوی تمام شباشب خسته و دل شکسته باردوی نظام الملک پیوست - و نصیریخان سایر اسیران را بشکرانهٔ روزی شدن عطیهٔ فتح و فیروزی تصدق فرق فرقد سای خدیو زمان نامیده آزادی بخشید - آنگاه باهتمام تمام همت بر اتمام کار بر گماشته سر انجام لوازم قلعه گیری پیش گرفت - و ملچارها به بهادران کار آزموده بخش نموده درپی سیبه پیش بردن و نقب زدن شد - چون تهیهٔ این کارها ساخته و کوچهٔ سلامت پرداخته گشت و جوالها مرتفع و آماده کرده توپها بوسیلهٔ حیلهٔ جرّ اثقال بفراز آنها بر آوردند - و همین که در اندک فرصتی از ملچار نصیریخان کوچهٔ سلامت بکنار خندق رسید جمعی که در پناه دیوار ست کنار خندق بودند از واهمه راه هزیمت پیش گرفته جای خود را خالي گذاشتند و مردم ملچار مذکور درآن مقام قایم شده قرار گرفتند - چون در فضای آن خندق که چهل و هشت ذراع پهنا دارد گنبد مقبرهٔ قاضي قوام واقع بود اکثر اوقات چندی از آن فرقهٔ تفرقه آئین در پناه آن در آمده به تفنگ افگني و بان اندازي باعث تفرقهٔ خاطر و شغل قلب دلاوران مي شدند - بنابرآن از ملچار نصیریخان ته آن مقبره خالي نموده و آنرا بباروت انباشته آتش در دادند و از صدمهٔ آتش بنیاد آن بنا را بخاک وجود صد تن از آن مردم بباد فنا در دادند - و جمعی از سپاهیان در آن موضع ملچار ساخته جا گرفتند - درینوقت رندوله و بهلول و جمیع اهل دغا و شقاق از مردم نظام الملک

و عادل خان باتفاق یکدگر خود را بکومک متحصنان رسانیده بر سر ملچار نصیریخان ریختند - اهل قلعه نیز در صدد مدد ایشان شده بیکبار سایر آلات آتشبازي را کار فرموده از رگ تیره ابر شعله بار توپ و تفنگ طوفان آتش انگیختند - سردار نامدار با سایر سرداران و بهادران دلاور مردانه پای ثبات و قرار برجا استوار داشته در آن قسم نبرد مرد آزمای دل از دست نداده سر پنجهٔ قدرت بدشمن مالي و عدو بندي بر کشاد - و باعتماد کار گري اقبال و اعتضاد دولت بی زوال نیرو و زور بازو یافته جمعی را جریح و قتیل و باقی را مغلوب و منکوب ساخت - و عسکر ظفر از ظهور این فتح آسماني استظهار دیگر یافته زیاده بر سابق در پی پیشرفت کار شدند *

چون شش نقب از جمله بیست و یک نقب که درین مدت سر کرده پیش برده بودند باتمام رسید نصیریخان صلاح وقت در آن دید که سه نقب را بباروت انباشته باقي را از روی احتیاط موقوف دارند - اتفاقاً پیش از آنکه قرار داد بوقوع انجامد خبر نزدیک رسیدن اعظم خان که حسب الحکم اشرف بامداد آن شهامت آثار متوجه شده بود رسید - خانمذکور مراسم استقبال بجا آورده اعظم خان را هم از راه بر سر ملچار آورد - و چون در حضورش هر سه نقب را آتش دادند قضا را آتش بیکی در نه گرفته بدو نقب دیگر کار گر افتاده دیوار شیر حاجي را تا نصف برج کلان انداخت - وجمعي ستاره سوخته تیره روز از آن فرقهٔ تفرقه اندوز را تف باروت سوخته چندی دیگر را صدمهٔ افتادن دیوار بخاک برابر کرده ازین دو راه بعدم آباد راهي ساخت - درینحال نصیریخان و همراهان یورش کرده از راهِ دیوار افتاده ارادهٔ در آمدن نمودند - درونیان بمقام ممانعت و مدافعت در آمده سرگرم انداختن بان و تفنگ شده مشکهای پر باروت را آتش زده انداختند - مجملاً از دو پهر تا هنگام نشستن آفتاب معرکه زد و خورد قایم

بوده هنگامهٔ گیر و دار از طرفین گرم بازار بود - چون آتش حسب المدعا کارگر نیفتاده دیوار را چنانچه باید نینداخته بود و بی مبالغه متحصنان نیز مردانه کوشیده حق ستیز و آویز بجا آوردند - و آخر بسبب درمیان آمدن ظلمت شب عرصه کارزار بغایمي از یکدگر ریخته مردم طرفین رو بسوی قرارگاه خویش آوردند - و بهادران در همان نزدیکي اقامت نموده بانباشتن دیگر نقب ها در آمدند - متحصنان از روی قیاس چگونگي حال استقبال را در آئینهٔ مشاهدهٔ احوال معائنه دیده دانستند که عنقریب جبراً و قهراً قلعه بحوزهٔ تصرف اولیای دولت در آید و همگي اسیر و دستگیر میشوند - ناچار از روی اضطراب در مصالحه زده ابواب آشتي که جای آن از کمال اصرار بر مجادله و مقابله نگذاشته بودند بوسیلهٔ راجه بهارت کشوده در خواه پیمان نامه نمودند - نصیریخان حسب المدعای ایشان عهدنامه نوشته همراه معتمدان راجه نزد قلعه دار فرستاد - او با هفت کس از اعیان آن حصار برآمده براجه ملاقات کرد و کلید قلعه تسلیم نموده در فتح برروی دولتخواهان بل ابواب امن و امان برروی روزگار خویش کشود - روز دیگر با راجه نصیریخان را دیده ده فیل پیشکش بادشاهي گذرانید و از نوید مراحم نامتناهي خلافت پناهي مستظهر و مستمال گشت - نصیریخان در همان روز داخل قلعهٔ مذکور که بیست و هفتم اردي بهشت بعد از چهار ماه و نوزده روز بکشایش گرائیده بود گردیده خصوصیاتش بنظر دقت نگر در آورد - و جمله اسباب قلعداري یکصد و شانزده توپ خورد و کلان که توپ عنبري کلان و عنبري خورد [۱] و ملک ضبط و بجلي از جمله آن توپهای نامي است بتصرف در آمد *

---

(۱) در منتخب اللباب این دو توپ باسماء عیري کلان و عیري خورد و عبري کلان و عبری خورد نوشته شده - لاکن عنبری کلان و عنبري خورد چنانکه درین کتاب مذکور شد صحیح معلوم مي شود منتخب اللباب - حصه اول - صفحه ۴۵۷ *

از سوانح دولت جاوید انتما که دریفولا بنابر نیرنگسازیهای بخت و منصوبه بازیهای اقبال از عالم غیب چهره نما گشته علت انهدام بنیان دولت نظام الملک شد آنکه چون ارادهٔ ازلي باستیصال کلي او تعلق پذیر گردیده بود لاجرم بدست خود اسباب عذاب و نکال خود مهیا و آماده ساخته در تخریب بنیاد دولت خویش کوشید - چنانچه وکیل و سپه سالار خود فتح خان پسر کلان ملک عنبر را که چندی ازین پیش بنابر سوء ظن و بدگمانی زندانی ساخته بجای او مقربخان را که از غلامان بزرگ و معتبر او بود بسپه سالاري و اخلاص خان حبشي را بوکالت برداشته بود چون از مقربخان و افزان او کاری بر نیامد دریفولا از حبس بر آورده بخدمات سابق نصب نمود - بنابر اینمعنی مقرب خان از نظام الملک دومید گشته در مقام بندگي درگاه گیتي پناه شده بوسیلهٔ رسل و رسایل از اعظم خان درخواست امان نامه نمود - آن خان والا شان حقیقت را بدرگاه عرض داشت نمود و حسب الاستدعا فرمان استمالت آمیز بنام مقربخان عز صدور یافت - بعد از ورود آن فرمان نوازش عنوان اعظم خان تاناجي دوریه [۱] را که از معتمدان نظام الملک و پیش دست مقربخان بود و با دوازده کس دیگر از جانب او بقصد مهم سازي آمده بحضور خود طلبیده فرمان جهان مطاع را نمود - مقربخان از تقریر او امیدوار مرحمت خدیو روزگار و دلنهاد بندگي درگاه گیتي پناه گشته و از همه جهت جمیعت خاطر اندوخته روز دیگر با سایر همراهان متوجه اردوی ظفر قرین گردید - اعظم خان بجهت مزید امید و تمهید مقدمات دلجوئي و تفقد خاطر او از راه اعزاز و احترام جانبش در آمده ملتفت خان را با چندی از بندهای درگاه والا باستقبال ارسالداشت و خود نیز از روی ازدیاد مواد استمالت تا کنار معسکر اقبال برسم استقبال

(۱) در بادشاه نامه تاناجي و ناناجي مذکور شده حصه اول - صفحه ۳۷۸ *

شتافت - و او را معزز و مکرم از راه بمنزل خود آورده در تمهید مبانيِ احترام و اکرام او کوشیده نخست او را به تشریف خلعت و خنجر مرصع و چهار اسپ و دو فیل و یک لک روپیه از سرکار خاصه شریفه امتیاز بخشید - آنگاه به تسلیم منصب شش هزاري شش هزار سوار سرافراز فرموده صد دست خلعت و صد شال و هفتاد اسپ بهمراهان او داد - و دو صد و چهل کس از ایشان را در خور پایه و مقدار بتجویز مناصب و انعام و مدد خرج نوازش فرمود *

درین اثنا رندوله سر لشکر عادلخان بنابر مقتضای وقت باعظم خان پیغام داد که چون مصلحت بلاد و عباد در ضمن صلح و صلاح مندرج است - اگر اولیای دولت ابد قرین بادشاهيْ از راه خیر خواهيِ رعیت و سپاهي در آمده از درگاه والا در خواه عفو زلات و محو تقصیرات عادلخان نمایند - من بعد من متعهد تطوع و تعبد عادل خان میشوم که بدستور معهود در مقام بندگي و خدمتگاري بوده دقیقهٔ از دقایق فرمانبرداري نامرعي نگذارد - و علامت انقیاد بالقوهٔ او اینکه بالفعل شیخ معین الدین ایلچي را که پیش ازین با پیشکش روانهٔ درگاه نموده ثانیاً در بیدر باز داشته بود روانه نماید - اعظم خان بعد از رسیدن این پیغام حسب الصلاح دولتخواهان بجانب پرگنهٔ بهالکي و چیت کوبه [1] از توابع بیدر راهي شد که تا رسیدن موسم برشکال آنجا اقامت گزیده بمقتضایْ وقت عمل نماید - چنانچه اگر مردم عادل خان بر سر عهد خود باشند بدرگاه والا عرضداشت در باب فروگذاشت لغزشهای عادل خان که بنابر عدمِ اختیار رو داده التماس نماید - و اگر معامله صورت دیگر بر کند و اینمعني از روی تزویر و فریب باشد جزای آن بد عهدان چنانچه سزاوار آن باشد در کنار روزگار

(۱) در نسخهٔ کتبخانهٔ آصفیه ابن مقام باسم جیت کوته مذکور شده *

ایشان گذارد - و بنابرین عزیمت صائب کوچ کرده در سه کروهي منزل سابق بر کنار آب ونجره قرار نزول داد - و بموجب قرار داد معهود که در هر منزل سر تا سر افواج اربعه همچنان سوار ایستاده مي بودند تا همگي اردو فرود مي آمد - و بعد ازآن از هر فوجی چند سردار بنوبت یک کروه دور از معسکر رفته می نشستند تا مردم اردو کاه وهیمه بفراغت مي آوردند - درین منزل نیز دستور العمل مقرر معمول شد - چون نخست نوبت درین روز به تقدیم امور معهوده بعهدهٔ بهادر خان روهیله و شهباز خان و رشید خان انصاری و یوسف خان تاشکندي بود و غنیم درین ایام کمتر خود نمائي مینمود لاجرم ازین راه خاطر جمع داشتند و بنابر آن رعایت حزم و احتیاط بجا نیاورده تمام جمیعت همراه نیاورده بودند - قضا را از آنجا که بمقتضای قدر نمائیهای قدرت است قضیهٔ ناگهاني شبیه بقضای اتفاقي رو داد که سرداران ناچار قطع نظر از نگاهباني عملهٔ کهي نموده بچارهٔ گری آن توجه نمودند - درین میانه چشم زخمی بایشان رسیده باعث کسر شان خیل اقبال گردید - ببیین اینمقال آنکه فوجی از راجپوتان قبل از نزول موکب اقبال دهی را که سه کروهي معسکر اقبال واقع بود بارادهٔ تاراج و تحصیل ما یحتاج دواب در قبل داشتند - و اهل آن ده باستظهار کثرت عدد و عدت در پناه دیوار بست قصبه بمقام مدافعه و مقابله در آمده دست مجادله و مقاتله بر کشوده بودند - درینحال خبر به بهادر خان رسید که راجپوتان در بارهٔ کشایش آن دیوار بند فرو مانده در بند نام و ننگ افتاده اند و نه راه ایستادن و نه روی برگشتن دارند - ناچار با همراهان بصدد مدد ایشان شتافت و بهمان پا بر سر قصبه رفته بزودي دست برآن یافت - و همگنان باستظهار یکدیگر در آن معموره بر وفق دلخواه مراسم تاخت و تاراج بجا آورده اکثر سپاهیان ایشان نیز از آنجا گرانبار روی بسوی اردو نهادند - بنابر این با ایشان

معدودی چند که عدد ایشان بچهار صد سوار نمي رسید ماندند - درین اثنا افواج مخالفان که بفاصلهٔ ده کروه از اردو بوده بانداز ترکتاز فوجی از سواران کار آمدني جدا کرده پیشتر فرستاده بودند - قضا را فرستادگان در نزدیکي ده از حقیقت حال خبردار شده مسرعی بجهت اعلام خبر فرستاده خود به نزدیک ده آمدند - بهادر خان و همراهان که بحسب عدد کمتر از ایشان بودند تکیه بر کارگري اقبال بی زوال کرده خاطر به قلت عدد و عدت که در اکثر اوقات بحکم کریمهٔ کم من فئة قلیلة غلبت علی فئة کثیرة جمع ساختند - و بصولت شیر و ببر و سرعت باد و ابر بر ایشان تاخته در حملهٔ اول آن بد اندیشان را از یکدگر پریشان ساختند - و آنها راه فرار پیش گرفته رفته رفته بهادر خان و بهادرانرا بسمت فوج کلان کشیدند - و چون همگی لسکر غنیم مثل رندوله خان و سرافراز خان و بهلول و سایر سرداران عادلخان و نظام الملک که اطلاع بر حقیقت حال یافته اینمعني را فوزی بزرگ و غنیمتی عظیم شمرده بودند با پنج شش هزار سوار جرار بطریق عجلت سر راه پیش گرفته راهي شده بوده‌ند اتفاقا دریلوقت رسیده اطراف ایشان را احاطه نمودند - و چون دلاوران عرصهٔ ساحت کار بر خود از عرصهٔ کارزار تنگ تر دیدند ناچار از مرکبان فرود آمده کشاده ابرو به پرخاش جوئي و کین کشائي در آمدند - بنابر آنکه بسبب تنگي فضا کار از نیزه و تیر پیش نمي رفت دست از کمان کشي کشیده و از سنان گداري سرپنجه کوتاه ساخته کوتاه سلاح پیکار دشمن پیش گرفتند - و باین روش باعدا آمیخته به شمشیر و خنجر و جمدهر در یکدگر آویختند - مجملاً آن شیر مردان که هر یک یکه سوار عرصهٔ مردمي و یکه تاز معرکهٔ مرد افگني بود بمقتضای مقام پیاده در عرصهٔ پیکار رخ کاری بروزگار نمودند که داستان رستم دستان در جنگ یازده رخ و قصهٔ سام سوار از صفحهٔ روزگار محو شد - و آخرکار شهباز خان با پسر

نقد جان نثار راه خدیو روزگار کرد - و برادران رشید خان و خویشانش کارزار نمایان کرده عاقبت بکار آمدند - و رشید خان زخمي از عرصهٔ پیکار بر آمده بیخویشتن خود را باردو رسانید - و بهادر خان و یوسف خان که زخم های منکر برداشته بودند چندان تردد و تلاش بجا آوردند که از هوش رفته در معرکه افتادند - و قریب شصت تن از برادران و خویشان نزدیک بهادر خان وغیره در جان بازي تقصیر نه کرده گوی سعادت جاوید یعني شهادت از عرصه بیرون بردند - و جمعی کثیر زخمي گشته جراحت های کاري برداشتند - و چون اعظم خان ازین قضیهٔ اتفاقي خبر یافت عنان بشتاب داده متوجه رزمگاه شد - و افواج غنیم بعد از غلبه چون بهادر خان و یوسف خان را زخمي بدست آورده بودند آنرا غنیمتی شمرده از بیم اعظم خان سر خود گرفته بسرعت تمام گریزان شدند - و آن خان عظمت نشان بعد از فرو نشستن آفتاب بناوردگاه رسیده چون معرکه را از دوست و دشمن خالي دید پس از تگاپوی بسیار اثری از غنیم نیافت - ناچار بمعاودت نموده عنان انصراف به معسکر اقبال بر تافت - و روز دیگر ازآن مقام کوچ کرده بانداز تاخت و تاراج پرگنهٔ بهالکي و چیت کوبه متوجه شد که شاید در اثنای راه خبری از مخالفان یافته تدارک آن جرات نماید - بنابر آنکه در آن اطراف از فرط ویراني نشانی از آذوقهٔ سپاه و علیق دواب نایاب بود و تا ملحال دور دست غله و کاه بدست نمي آمد بقصد قصبهٔ کلویره که آباداني تمام داشت راهي شد - معموري آن معموره بمرتبهٔ بود که با آنکه پیشتر از رسیدن لشکر ظفر اثر افواج غنیم در آنجا رسیده بقدر احتیاج غله برداشته از بیم گریزان شده بودند هنوز آنقدر باقي مانده بود که چندگاه لشکری را بسند باشد - چنانچه آنقدر آذوقه که تا رسیدن قندهار کفایت کند برداشته بقایای آنرا سپاهیان بو الفضول آتش زده

سوختند - و از آنجا روانه شده در موضع سدهیر که ریگ بوم است و درخور اقامت موسم برسات کاه و غلهٔ فراوان دارد منزل اقامت برشکال اختیار نمودند *

از جملهٔ عنایات بیغایات حضرت بادشاهی ظل آلهي که دریذولا پرتو به نزدیک و دور انداخته و خبر آن چون اثر خورشید انور به هفت کشور دویده بخشش و بخشایش سکندر دوتانیست که از کوتاه نظریهای اندیشهٔ تباه سابقاً خویشي نزدیک خان جهان را منظور داشته و از سعادت جاوداني دوري جسته بآن مقهور پیوسته بود چون دریذولا کثرت تقصیرات را که در شریعت کرم و طریقت کرام شفیعی ازآن وجیه تر نمي باشد بشفاعت آورد لاجرم حضرت ظل آلهي از آنجا که سایه من جمیع الوجوه تابع ذات می باشد رقم عفو برجریدهٔ جریمهٔ بی حساب او که جز مغفرت آلهي محو آن نمي تواند نمود کشیده زلات او را بخشیدند و بتازگي در سلک بندهای درگاه انتظام دادند *

خرامش نواب قدسي القاب ممتاز زمان و مریم دوران بآهنگ گلگشت ریاض رضوان ازین دار ملال

بهشتی است گیتي بسی دلپسند * ولی گلستانیست در خار بند
بجز خار محنت که در دل خلید * گلی عیش زین بوستان کس نه چید

چون مشیت آلهي بسرانجام مصالح کار خانهٔ عالم و انتظام دار الخلافهٔ آدم تعلق پذیرفت - حکمت کاملهٔ رباني اقتضای آن نمود

که جمعی در هر روزگاری از نهانخانهٔ عدم به [1] [قصر]ع وجود شتافته تا وقت، فرصت دهد و روزگار مساعدت نماید از نیل انواع سعادت و شقاوت به نهایت مراتب کام و مرام رسیده متوجه عالم بقا شوند - پس ازآن زمرهٔ دیگر برروی کار آمده و چندی مانند پرکار سرگردان این وادي بوده هرگاه وقت آن رسد بهمان دستور بی توقف ازین عاریت سرا رخت هستي بربندند - پس خردمند سعادت یار آنست که درین پیغولهٔ ناپائدار پای ثبات و قرار نیفشارد و فرشته سرشت آنکه این دیو لاخ را وطن گاه اصلي نه پندارد - زیراکه سرمنزل حسن عاقبت و دار الامان عافیت ماوای دیگر است و امن آباد روح و راحت جای دیگر - لاجرم نعمتش پایدار نیست و راحتش بر قرار نه - دریصورت سایر کائنات از ذره گرفته تا خورشید در معرض سرایت آفت فنا و زوال اند و سرتا سر اعیان وجود را آسیب اصابت عین الکمال عدم در دنبال * * مثنوي *

کسـی کم بدرین دار دارد بیـاد * که بیش از دمی بود خندان و شاد
شمار الم بیش و راحت کم است * بلی عمر شادي همین یکدم است
چو بلبـل برین باغ باید گریست * که جز در خور یکدهن خنده نیست

ازینجاست که همه خیر این مکان دلفریب اعتماد را نشاید و نعمت و راحت این فنا کدهٔ بی بقا جاودان نپاید - لذتش ازآن رهین اندوه و الم است و شور و سرورش ازآن آمیخته بهزار گونه محنت و غم - که بهرچه علاقهٔ خاطر آدمي زاد بیشتر فنا و زوال پیشتر بدان تعلق پذیرد - و بدآنچه مادهٔ دل بستگي انسان زیاده تر بود راه نزول حوادث بآن کشاده تر گردد - شاهد حال حادثهٔ ملالت زای و واقعهٔ کدورت افزای نواب قدسي القاب ملکهٔ حمیده صفات وفیهٔ وافي برکات مریم زمان رابعهٔ دوران ممتاز محل بیگم

(1) ع [عرصه] ل

است در عین اینحال که شاهد دولت و اقبال بسعادت چهره افروخته روزگار بکام و مقاصد حسب المرام هوا خواهان شده - و گردش چرخ دوار بر طبق آرزوی خاطر و وفق مدعای دل موافقان گسته - چشم بد ایام از روی بخت بیدار نیکخواهان این دولت دور بود و آسیب دستبرد حوادث گیتي بر بد اندیشان ایشان مقصور - روی نموده عیش مقدس را مکدر و منغص ساخت و کوه کوه الم و اندوه به قبلهٔ روزگار پیش آمد - و غبار کلفت و گرد وحشت از رهگذر انس و الفتی که بدان بانوی بادوان جهان داشتند در آئینه خانهٔ خاطر که بوستان قدس و صفوت کدهٔ انس بود راه یافت - و کیفیت این‌معنئ غم اندوز که در آخرهای شب چهار شنبه هفدهم ذي قعده سنه هزار و چهل هجري بیست و ششم خورداد اتفاق افتاد آنکه چون هنگام وقوع واقعهٔ معهود که نا گزیر مقتضای بشري هست در رسیده بود بنابر نزدیک شدن وقت وضع حمل از روز سه شنبه تا نیمه شب چهار شنبه عسر ولادت کشیده بمجرد تولد صبیه حال برآن بانوی خجسته سرشت تغیر یافته ضعف بمرتبهٔ کمال استیلا یافت - و رفته رفته آثار رحلت بمیان آمده فی الحال بوساطت بادشاهزادهٔ جهان و جهانیان بفاه بیگم صاحب در خوابگاه تشریف اعلیحضرت نمود - آنحضرت بمجرد استماع این خبر ملالت اثر بی اختیار از جا درآمده به کمال اضطراب و بیتابی ببالین همدم و همراز دیرینهٔ خود رسیده از دیدار آخرین و ملاقات واپسین ذخیرهٔ مدت دوري اندوخته - و آن ملکهٔ والا نژاد با دلی درد آگین و خاطر حسرت گزین گریان گریان مراسم وصیت و وداع بجا آورده تا دم آخر در خوابگاه مهرباني و عنایت در حق شاهزادها و مراعات جانب والدین خود نمود - و سه گهري از شب مذکور باقي مانده دعوت داعئ ارجعي بگوش تسلیم و رضا نیوشیده برحمت حق پیوست - و در روضهٔ دارالسلام با مقصورات فی الخیام بخرام

آمده در قصور جنات عدن با حور عین آرام گرفت - سایر مسند گزینان حرم سرای خلافت به مراسم تعزیت قیام نموده زمین و زمان از جا در آوردند - و بنوحهٔ جان گداز و موبهٔ غم پرداز کلفت افزا و ملالت پیرای عالم گشته عشرت کدهٔ گیتي را مصیبت کدهٔ غم و الم ساختند - و فتور کلي و خلل عظیم به جمیعت خاطر اقدس راه یافته چند روز از پرداخت شغل خطیر خلافت باز داشت - و غبار کدورت و کلفت مزاج مبارک را بنوعی متغیر ساخت که سالهای دراز از لباس رنگین و نغمه و عطریات نو آئین و مجلس آرائي به جشن عیدین و وزن وغیره اصلا محظوظ نبوده بی اختیار اشک از چشم مبارک روان بود - و ازین جهت میان دیده بی دیدار آن غمگسار غبار کدورت بهم رسیده ابواب عیش ظاهر و باطن مسدود شد - مجملاً نعش آن عصمت قباب در باغ زین آباد آنروی آب [۱] امانت بخاک سپرده آخر روز بنجشنبه آنحضرت بر مرقد منور آن زینت افزای صدر جنت تشریف برده دریا دریا جواهر آبدار اشک برآن تربت مقدسه ریختند - و بعد از قرأت فاتحه و ایصال خیرات و مبرات قرین سعادت معاودت فرموده مقرر نمودند که هر شب جمعه بهمین دستور بزیارت حظیرهٔ آن خاتون والا مرتبت تشریف مي برده باشند *

بی شایبهٔ تکلف از وقوع این واقعهٔ الم اندوز شکیب و آرام ازآن سرمایهٔ آرام جهان رفته باین مرتبه بیقراري انداخت که آثار تاسف و تحسر آنحضرت در جهانیان اثر کرده - و بی طاقتي و بی تابيِ آن باعث تمکین کون و مکان زمین و زمان را از جا در آورده بعموم قدسیان نیز سرایت نمود - و خرمن صبر و قرار عالمی در وزش گاه صرصر بیطاقتي و بیقراري قدر جوی پایداري نکرد *

---

(۱) آب تپتي مراد است بادشاه نامه - جلد اول - حصه اول - صفحه ۳۸۶ *

* ابیات *

غــم بادشاهان غــم کشوریست * بهر تن جداگانه آنــرا سریست
جهــان را برنج آورد رنج شــاه * بگیتي کنـد روز روشن سیاه
یکی کالبــد دان جهــان سربسر * که دارد درو تاجــور حکــم سر
چو از رنج پا تن دگرگون شود * نگــه کن که از درد سرچون شود

بی مبالغه و اغراق که هیچ محب صادق العقیده حقیقت شعار بعد از رحلت محبوب ارجمند دل پسند وفادار باین مرتبه در تقدیم مراسم تعزیت و سوگ نکوشیده باشد که از آنحضرت در پاس جمیع آداب ماتم آن حبیبهٔ عزیزه مراتب سوز و گداز بوقوع آمد - چه از تاریخ رحلت آن بانوی والا مقدار دست از تمامي مستلذات نفساني باز داشته در شبانروز یک نفس از حزن و اندوه فارغ نبودند - و هنگام تعزیت روز مذکور علی الخصوص در ایام طوی و جشن و عیدها وغیره چون دولت خانهٔ معلی زینت آرایش یافته جای آن غمکسار خالی بنظر مبارک در مي آمد بي اختیار دیدهٔ مبارک اشکبار شده چندین بی‌تابي و بی طاقتي مي نمودند که اهل مجلس و حاضران وقت از مشاهدهٔ این حال بیکبار از جا رفته نوحه و زاري آغاز مي نهادند - و بارها مي فرمودند که سلطنت دنیا و لذت بادشاهي که با وجود او میخواستم اکنون بی او سبب افزایش کلفت و کدورت گشته دیدن روی هیچکس خوش نمي آید - و کثرت آلام جدائي در باطن کارگر شده از مشاهدهٔ مجلس روزگار و اسباب دولت و عشرت جز وحشت و کربت نتیجهٔ دیگر مرتب وقت نمی گردد - چنانچه سالهای دراز در هر ماه ذي قعده مانند صبح لباس کافوري اختیار نموده از اقامت مراسم سوگ و عزا چیزی باقي نمي گذاشتند - و از حاضران مجلس نیز کسی را قدرت آن نبود که خلاف متابعت آنحضرت نموده تن بلباس دیگر دهد - الحق

جای آن داشت که در ماتم آن صاحبهٔ روزگار که در مکارم ذات و صفات بالذات اقتضای خیر داشت زیاده ازین مراسم تعزیه بوقوع آید - و رابطهٔ انس و الفت که بحسب تعارف و تناسب عهد الست حوادث وثاق آن دست بهم داده درین عالم باعث کشش شده پیوند ارتباط استوار و محکم ساخته با دیگر ازواج مثل صبیهٔ صفیهٔ مظفر حسین میرزا صفوی و کریمهٔ شاهنواز خان خلف خانخانان چنین درمیان نبود که این مایه غم و الم پیرامون خاطر عاطر گردد - و قطع نظر از وثیقهٔ دلبستگی و تعلق آن خاتون پاکیزه اطوار همه وقت در صدد دلجوئي و خوشنودي آنحضرت بوده در هر حال کمال خدمتگاری و نهایت پرستاری بجا مي آورد - و در شادي و غم و عافیت و الم دمساز و همدم بوده دقیقهٔ از دقایق مراسم رضاجوئي فروگذاشت نمي کرد - و معهذا از خدیو روزگار چهارده نوبت متکفل حمل با امانت گشته ۰ ازآنجمله چهار پسر و سه دختر انجمن آرای خلد برین و هم نشین حور عین آمده - و چهار پسر و سه دختر که هفت اختر سپهر اقبال اند و هر هفت جمال شاهد جاه و جلال تا روز قیامت زینت دیباچهٔ روزگار هفته و ماه و سال خواهند بود - نخستین ثمرهٔ پیش رس نهال دولت آب گوهر عصمت و عفت جهان آرا بیگم صاحب - دوم فرخنده اختر سپهر کامراني شایسته گوهر درج جهانباني والا فطرت سعادت پژوه شاهزاده محمد دارا شکوه - سوم زیور افسر دولت و اقبال زینت انجمن عز و جلال طغرای منشور ابداع شاه شجاع - چهارم ثمرهٔ شجرهٔ دولت درج گرانمایهٔ عصمت روشن آرا بیگم - پنجم سیومین رکن رکین خلافت اختر اوج عزت و کرامت منظور نظر سعود گردون صاحب بخت همایون و فر فریدون بادشاهزادهٔ کامل النصاب تام النصیب سلطان محمد اورنگ زیب شبنم تازه گل گلشن آدم نقش مراد جهان مراد بخش عالم - هفتم

آخرین نتیجهٔ مهد علیا گوهر آرا بیگم - امید که تا جهان برقرار باشد و فلک پایدار مدار زیب و زینت روزگار برین هفت کوکب اوج عزت و اعتبار باد *

در آنوقت که این حادثهٔ عالم سوز وقوع یافت از سن شریف آن غفران مآب سي و هشت سال و دو ماه شمسي و سي و نه سال و چهار ماه و چهار روز قمري سپري گشته بود - ولادت با سعادتش چهاردهم رجب سنه هزار و یک موافق بیست و هشتم فروردي ماه و در سن بیست سالگي بشرف ازدواج این زیور بخش تاج و تخت تشریف سعادت یافته نوزده سال و هشتماه و نه روز قمري و نوزده سال و یکماه و شش روز شمسی شمسهٔ ایوان سلطنت و شمع انجمن خلافت بوده - تاریخ ارتحال آن بانوی روزگار بی بدل خان موافق حق و حساب چنین یافته * * مصراع *

جای ممتاز محل جنت باد

چون مدت شش ماه ازین قضیهٔ غم اندوز منقضي گشت بادشاهزاده محمد شجاع بجهت رسانیدن نعش اقدس آن ملکهٔ قدسي خصال به دارالخلافهٔ اکبر آباد مقرر شده وزیر خان دیرین بندهٔ معتمد درگاه والا و زبدهٔ نسوان سي خانم که خدمت وکالت و پیشدستي آن حمیده خصال داشت بهمراهي محفهٔ محفوفهٔ مغفرت نامتناهي مباهات اندوختند - و همه راه باطعام و انعام فقرا پرداخته بعد از رسیدن اکبرآباد در سرزمین بهشت آئین واقع جنوب رویهٔ دارالخلافه مشرف بر دریای جون که متعلق براجه مان سنگهه بود و در عوض حضرت خلافت مرتبت منزلی عالي بنا تر از منزل مذکور براجه جی سنگهه نبیره اش برای تحصیل آن داده بودند بخاک سپردند و بر سر آن مرقد منور نخست از روی تعجیل گنبدی مختصر اساس نهادند که نظر نامحرم بر حرم مرقد آن محتجبهٔ جلباب عصمت نیفتد - آنگاه در آن سرزمین فیض آئین آسمان اساس

روضهٔ عالي بنيان که بمتانت رفعت و علو قدر و عظمت شان آبروی عالم خاک است سراسر از الواح سنگ مرمر طرح انداخته بر دورش باغی دلنشين فردوس نشان ترتيب دادند - و بر يک جانبش مسجدی رفيع بنياد و جانب ديگر قرينهٔ آن مهمانخانهٔ عالي فضا و اطرافش حجرها و ايوانهای دلکشا و پيش دروازه اش چندين چوک نو آئين و سراهای فرح افزا که به فسحت ساحت و ندرت هيئت بر روی زمين مثل و قرين ندارد بنياد پذيرفته - در مدت بيست سال تمام آن عمارت که بنيادش زمين را طبقه ايست هشتمين و کلاهش آسمان را طارم دهمين بصرف پنجاه لک روپيه باتمام رسيده به نهايت بلندي قدر و منزلت و ارجمندي زيب و زينت آبروی کهن طارم چرخ کبود گرديد - حضرت ظل سبحاني تمامي متروکات آن مغفوره مرحومه را که از اشرفي و زيور و جواهر وغيره از يک کرور روپيه زياده بود نصف به بيگم صاحب و نصف به شاهزادهای ديگر مرحمت فرمودند - و چهار لک روپيه نصف نقد و نصف جاگير بر ساليانهٔ مقررهٔ آن تقدس نقاب که سابق شش لک روپيه بود افزوده ساير مهمات دولت که به مهد عليا مقرر بود باين صاحبهٔ زمان مفوض گشته ديواني و مير ساماني باسحق بيگ يزدي که متصدي سرکار آن مرحومه بود مرجوع شده خدمت پيش دستي و سرانجام خدمت محل بدستور سابق بستي خانم مقرر گرديد *

مقرب خان دکني که بسيار کار طلب و جوان تنومند مردانه و در خانهٔ نظام الملک عمده تری ازو نبود از سعادت منشي بندگي درگاه اختيار نموده از دکن متوجه آستانبوس اقدس گشته بود بيست و يکم ماه مذکور رسيده بمراد خاطر فيروز گشت - و پانصد مهر بر سبيل نذر گذرانيده بمرحمت خلعت و جمدهر و شمشير با پردلهٔ مرصع و اسپ تبچاق و انعام چهل هزار

روپیه نوازش یافت - و همدرین ولا اعظم خان که حسب الحکم جریده از بالا گهاٹ متوجه شده بود بملازمت فایز گشته هزار مهر و هزار روپیه برسم نذر گذرانید و خدمات پسندیدهٔ او خصوص فتح قلعه دهارور و تاخت بر سر خان جهان و شکست او که سرمایهٔ آوارگیِ آن تباه رای بود مورد استحسان و موقع تحسین گشت - آنگاه مرشد حقیقی که خدای مجازیِ بندهای درگاه اند براه ارشاد در آمده خان مذکور را از لغزشی چند بی روش که ازو سر زده بود و از راه تدبیر و طریق کنگاش دور بود آگاه ساختند - از جمله محاصرهٔ حصار دشوار کشای پرینده باوجود عدم وجدان آذوقهٔ سپاه و فقدان علف دواب - و هم چنین ترکتاز سرحد ملک عادلخان با قرب موسم برشکال که در حقیقت عین انحراف بود از شاهراه نمایان تدبیر درست - چه باوجود مقتضای وقت و فصل تا انقضای موسم بارش حال نیز مقتضیِ اقامت در موضعی بود که دربایست سپاه آنجا فراوان یافته شود - اعظم خان به ناهنجاریِ حرکت خود اعتراف و اقرار نموده مریدانه عذر بیطریقیِ خویش بهمه طریق از رهگذر معذرت خواهي خواست *

همدرین تاریخ از نتایج اقبال نامتناهي بعون الٰهي امری که ثمرهٔ آن قهر بدخواهان دولت جاودان بود بظهور آمد چنانچه در ضمن عرضداشت سپهدار خان بوضوح پیوست - که چون نظام الملک از روی ناداني و بدکنگشي فتح خان پسر عنبر حبشي را که مدتی محبوس داشت از قید برآورد بنحویکه سبق ذکر یافت آن بد رگ بنابر آنکه میدانست که نظام الملک از راه اضطرار او را نجات داده بعد از رفع ضروریات باز زندانيِ خواهد ساخت - لاجرم از روی پیشدستي بی نظام را گرفته در مطمورهٔ زندان مکافات اعمال ناشایست مقید نگهداشت - و ظهور این لطیفهٔ غیبي بنابر آن بود که حضرت صاحب قران ثاني ناهنجاري و بي روشيِ او را بروزگار که از

دستیاران این دولت پایدار بل از پیشکاران این کار خانهٔ سلطنت جاودانه است حوالت فرمودند تا از پاداش دهي و انتقام کشيي او به بهترین وجه سزای کردار نابکار خود بیاید - لاجرم باعرای روزگار دشمن دیرینه کینه جوی خویش را بر سر خویش گماشته همانا بدست خود تیشه بر پای خود زد و به نیروی سعيِ خویش پهلو به نوک خنجر سپرد *

پنجم شهریور منزل یمین الدوله آصف خان که بعلت عروض عارضهٔ جسماني صاحب فراش بود از فروغ انوار قدوم آفتاب اوج خلافت غیرت منازل قمر گردید - و خان والا مکان سپاس گزار این عنایت بی اندازه شده از فیض قدوم آن عیسیِ دم مسیحا نفس شفای کلي یافته سرمایهٔ صحت ابدي بدان اندوخت ؛

از سوانح این اوقات که در لشکر خواجه ابوالحسن اتفاق افتاده دریفولا معروض اقدس گشت آنکه چون خواجه مذکور بعد از فتح قندهار پاتر شینم مالو برای بسر آمدن موسم برشکال پسندیده در دامن کوهی بر کنار رود خانهٔ بغایت کم آب فرود آمد - قضا را نهم شهریور بارش عظیم واقعه شده رفته رفته رو به شدت گذاشت - چنانچه دو پهر و دو گهري گذشته آب رود طغیان عظیم گرفت و از کوهسار نیز سیلی شور انگیز بغایت تند و نیز فرود آمد و از دو راه آب رود و سیل کوه که نمودار طوفان نوح بود از دو سوی درمیان گرفت - و سر تا سر مردم اردو که از وحشت ظلمت شب و شدت بارش سحاب نه روی مقر و نه راه مفر داشتند مضطرب شده از جا در آمدند و بی پا و بی جا شدند - چنانچه خواجه و اکثر سپاهیان بر اسپهای بی زین سوار شده بپایمردیِ شناوريِ بادپایان از مهلکهٔ مهلکهٔ آن سیلاب بی پایان جان مفتی بیرون بردند - وقریب هزار تن از سپاهي و سوداگر رخت حیات به سیلاب فدا دادند - و اموال و اسباب بسیار و چار پایان بی شمار از

اسپ و شتر و امثال آن تلف شد - چنانچه از سرکار خواجه هفت
هزار اشرفي و ده هزار روپيه و مجموع کارخانجات از توشکخانه
و قورخانه و فراشخانه و امثال آنرا آب برده تا بمردم دیگر چه رسد - بعد از رفع
طغیان چندانکه در سیل آن جوئبار لوازم جست و جو بجا آوردند که شاید
از آنجمله چیزی بدست افتد سودی نداد و پشیزی بچنگ پژوهندگان
نیفتاد - اگرچه در برخوردن بدان نقود جمعی تهمت زده و بهتان آلود
شدند لیکن دانندهٔ نهان و آشکار و مرسل ریاح و منزل باران دانا است که
آن گنج روان آب برده که پای کمی از گنج باد آورد نداشت بدست
باد دستی چند افتاد یا خاک امانت دار عالم سایر گنجخانها آنها را نیز در زیر
دامان پنهان ساخته تا پیدا شدن صاحبش دیانت بکار برد - و همدرین تاریخ
مرحمت خان بخشيِ احدیان که ابراهیم نام داشت و اسد خان معموری
در لاهور در لباس تقاضای اجل طبیعي خلع خلعت مستعار نمودند -
و راو سور بهورتیه نیز بدین دستور از ماتم سرای دهر فنا گرای گشته بسوی
مصر خویش باز گشت - و همدرین تاریخ از وقایع صوبه اودیسه بمعرض
عرض در آمد که در همسائگيِ خانهٔ سید پرورش خان بارهه انباری پر باروت
واقع بود و آتشی از غیب بدان رسیده از عالم سایر آفت های روزگار که مأخذ
الجار بالجار صفات اوست سرایت به نشیمن آن سید مرحوم نموده او با
دوازده تن از همنشینان بآتش همسایگيِ آن انبار خانه سوخت - هفتم ماه
محمد علي بیگ ایلچي را بعنایت خلعت فاخره و یک زنجیر فیل
با حوضهٔ سیمین و انعام شصت هزار روپیه نقد نوازش فرموده معزز و مکرم
رخصت دار الخلافهٔ اکبرآباد نمودند - و خلعت و پنجهزار روپیه نقد
به محمد تقي تحویلدار اسباب سوغات مرحمت فرموده نور محمد عرب را
حکم شد که تا اکبر آباد همراهي گزینند *

بیست و چهارم موافق دوشنبه سلخ ربیع الاول سنه هزار و چهل هجري انجمن وزن اقدس قمري سال چهل و دوم از عمر ابد مقرون به فرخي و خجستگي آذین سپهر هشتمین و تزئین فردوس برین پذیرفت - و سایر مراسم و لوازم این روز که درین بزم مسعود معهود است از وزن آنحضرت با سایر اجناس نقود و وظایف مقرره و آئین عیش و عشرت و داد و دهش که مانند دولت روز افزون سال بسال در افزایش است به بهترین وجه صورت بست - درین ایام افواج بحر مواج مرحمت بادشاهي که پیوسته مانند دریای رحمت نامتناهي در جوش است و فیض سرشارش که موج طوفان بر اوج مي زند چنانچه ذره تا خورشید و ماه تا ماهي را فرو گرفته بساحت ساحل اُمیدواري نصیرخان رسیده ماهي مراتب که در دکن نشان کمال عظمت مکانت و رفعت مکانست و والیان ولایت مذکور کسی را که شایان رعایت نمایان دانند باین مرتبه مي رسانند مرحمت شد - درین روز سعید خان بصوبه داریِ کابل از تغیر لشکر خان سعادت اندوز شده منصبش از اصل و اضافه چهار هزاري ذات و چهار هزار سوار قرار یافته - و شمشیر خان بعنایت خلعت و نقاره و منصب سه هزاري ذات و سوار سر افراز گشته بجای سعید خان تهانه دار هر دو بنگش شد - و لشکر خان مذکور با آنکه پیري او را سخت دریافته لختی به سستيِ عقیده و نسبت رفض متهم بود بنابرین معني ازین منصب معزول شد - و چون خبر آن جهان شدن راو رتن که از بندهای عمده و شایستهٔ درگاه گیتي پناه بود بمسامع والا رسید سترسال نبیره اش را جانشین او نموده بخطاب راو و منصب سه هزاري دو هزار سوار و مرحمت جاگیر در وطن کُه بوندي و پرگنات آن حدود باشد سر افرازي بخشیدند - و مادهو سنگهه پسر راو رتن را به منصب دو هزاري ذات و هزار و پانصد سوار از اصل

و اضافه سربلند گردانیدند - درین مقام بنابر تقریب مذکور اسم سترسال بایراد امری چند بدیع که از گوپی نانه پدر او باوجود خوردیی جثه و اختصار بنیه سر می زد سخن را رنگین می سازد - از جمله آنکه خود را درمیان دو شاخ درخت که هر کدام به سطبری ستون شامیانهای باشد جا می داد و پشت بر شاخی داده و پایها بر شاخ دیگر نهاده باندک زوری از یکدگر جدا میساخت - و شاخ آهوان هندوستان را که بغایت استوار و ضخیم می باشد چنانچه نیرومندان عظیم هیکل و تناوران سطبر پنجه موی بازو نشسته کلهٔ او را درمیانی دو ران گرفته بزور تمام می شکستند او بر پا ایستاده بدست می شکست - و در چابکی و جلدی و تیزی و سبک خیزی بدان مثابه بود که هر دو پا را جفت کرده خود را بر سر دیواری که سه ذراع ارتفاع داشته باشد میگرفت *

از سوانح این ایام رسیدن عرضداشت فتح خان پسر عنبر است بدربار سپهر مدار - و سبب ارسال عرضداشت آنکه چون قبل ازین اوقات چند مرتبه آن حبشي نژاد بعد از حبس نظام الملک عرضداشته بود که این فدوی غلام بنابر هوا خواهي بندگان حضرت خلافت پناهي بی نظام تیره ایام را که پیوسته در پی اعلان نا فرماني و عصیان شده همه جا در مقام اظهار بغي و طغیان بود بدست آورده در زندان پاداش اعمال بد به روز خودش نشانده اگر پرتو عنایت بندگان حضرت سلیمان مکان بر ساحت رعایت احوال این بنده افتد از سر نو جبههٔ بندگي را بتمغای داغ عبودیت هلال وار فروغ بخشند - و این کمترین نیر هلال وار تا زنده باشد بنده بوده در مقام اقامت بندگي مراسم اطاعت و انقیاد را التزام خواهد نمود و لوازم سر افگندگي بجا آورده از ته دل کمر عبودیت بر میان خواهد بست - و بندر دسترس بر پنجهٔ سعي و کوشش

در دولتخواهي و همراهي هوا خواهان بدفع بدسگالان دولت ابد پايان خواهد كشود - و چون از موقف خلافت فرمان جهان مطاع مشتمل بر استظهار عنايت و استمالت در جواب صادر شد لاجرم قتل آن واجب الدفع را كه عقلاً و شرعاً واجب مي دانست از مرضي آنحضرت انگاشته همت بر امر آن مبهم گذاشت - و بلا توقف بهانهٔ دست برد اجل طبيعي را دست پيچ ساخته آن گران جان خفيف العقل را خفه ساخت - و پسر ده ساله او را كه حسين نام داشت جانشين پدر و دست نشان خود نموده جميع عمدهاى در خانهٔ او را از ميان برداشت - مثل خواصخان كه نظام الملك جاى فتح خان باو داده بود و شيخ عبد الله معلم او كه در جزئياتٌ امور ملكي و مالي مدخلى كلي داشت و سيد خليفه قلعهدار سابق دولت آباد و سادات خان و سيدى بلال مخاطب به شمشير خان و اعتماد راو و ديانت راو كه معتمد او بودند - چون اين گروه را آنجهاني ساخته خاطر جمع نمود و جمعى ديگر از نزديكان او را زنداني نموده از ساير مواد جميعت حواس اندوخت آنگاه حقيقت اينواقعه را كه از روى بى حقيقتي تمام ازآن ناسپاس ناحق شناس سر زده بود بدربار سپهر مدار عرضداشت نمود - و اينمعني با آنكه چندان مرضي طبع مبارك نبود باوجود كمال اقتدار بر استيصال او از تقصيرش در گذشتند و ملك او كه مشرف بر تسخير شده بود بدو باز گذاشتند - بنابر آنكه بى سعي امر آنحضرت بدسگال دولت ابد اتصال دفع شده با او درين باب عتابى كه خلاف مقتضاى وقت بوده باشد نه فرمودند - و فرمان قضا نشان متضمن اظهار عنايت بدو نوشته نوادر جواهر و فيلان نامور آن سلسله را كه از ديرگاه باز فراهم آمده بيجا در نسبت او بود طلب فرمودند - و بوساطت فرستادهٔ او پيغام دادند كه هرگاه اشياى مذكوره با پسر خود بدرگاه والا ارسال

دارد ملتمسات او بر طبق خاطر خواه و وفق توقع بموقع وقوع خواهد پیوست - و فرمان گیتی مطاع مصحوب شکر الله عرب و کس فرستادهٔ او با کهپوهٔ مرصع و یک راس اسپ عراقی صرصر تگ مزین به زین زر دوز و اسپ راهوار صبا رفتار از راه سرافرازی او ارسال داشتند *

باعث ارسال یمین الدوله آصف خان به سرداری عساکر قاهره به بالاگهات نوبت دوم

چون در وقت تعین موکب اقبال بجهت تنبیه و تادیب نظام الملک عادلخان باو دم موافقت زده قلعهٔ شولاپور ازو گرفته ابواب مصالحه و معاهده باو مفتوح داشت و ازین راه طریقهٔ بیروشی و بیراه روی فرا پیش گرفته همه وقت معاونت او می‌کرد لاجرم بحکم وجوب گوشمال آن گردن کش سرتاب درینولا چند سردار معظم با خیل و حشمی عظیم بسرداری سپه سالار جم اقتدار یمین الدوله آصف خان بتاراج و تخریب ولایت بیجاپور و تنبیه و تادیب اهل آن دیار تعین نمودند - و بنابر رسم دیرینهٔ این کشور که در مبادی اختیار سفر اگر مقصد در سمت مشرق باشد برفیل سوار میشوند و بجهت مغرب بر اسپ و بطرف شمال بر تخت روان و پالکی و بجانب جنوب بر رتهه چنانچه سابق سمت گدارش پذیرفته - چون سفر یمین الدوله جنوب رویه بود لاجرم حضرت جهانبانی از روی کمال مهربانی هفدهم آذر دستور اعظم را بمرحمت خلعت خاصه و چارقب طلا دوزی و شمشیر مرصع و دو اسپ دیو زاد پری پیکر و فیل اهرمن نژاد خجسته منظر با یراق نقره و پوشش مخمل زربفت و ماده فیل

دیگر بتازگي ارجمندی و سر بلندي بخشیده - و مرحمت یک منزل رتبه
را ضمیمهٔ آن مراحم عمیمه فرموده مرخص آن صوب ساختند - و سرداران عظام
از حضور پر نور درین فوج عمان موج بدین موجب سعادت تعین پذیرفتند -
اعظم خان و راجه گج سنگه و سید خان جهان بارهه و شایسته خان خلف
آصف خان و خان زمان ولد مهابت خان و راجه جی سنگهه و معتمد خان
و سردار خان و الله ویردي خان و راجه بهار سنگهه و میر عبد الهادي
دلاانخان و جمعی دیگر از ارباب مناصب والا - و از جمله دکنیان
یاقوت خان و خداوند خان و اوداجیرام و کهیلوجي بهونسله و بهادرجي
و امثال ایشان - و هر یک از امرا و سرداران در خور مرتبهٔ قدر و مقدار بانواع
عنایات نامتناهي حضرت ظل آلهی از خلعت و خنجر و شمشیر و اسپ
و فیل و انعام نقد که ضیق مقام مقتضي نه تفصیل مراتب آن نیست
اعزاز و اکرام یافتند - و هزار سوار از احدیان تیرانداز با هزار سوار بندوقچي
و چهار هزار پیاده بندوقچي نیز باربهای توپ و فیلان با ضرب زنها که آنرا
در هندي هتنال خوانند از دربار بهم راهيِ این فوج متعین شدند - و فرمان
شد که چون سپه سالار اعظم ببالا گهات رسد خواجه ابوالحسن و راجه
ججهار سنگهه بندیله و سایر همراهان و هم چنین عبد الله خان بهادر
فیروز جنگ با کومکیان خویش و نصیریخان و راجه بهارت و جمیع لشکر
کومکي تلنگانه بیدرنگ به فوج اعظم پیوندند - و آن سرور هم در حضور
انور توزک و ترتیب افواج لشکر منصور بروشی شایان و دستوری نمایان که
دستور العمل اعیانْ سلاطین در جمیع احیان شاید برین موجب مقرر فرمودند -
که یاقوت خان با جمیع دکنیان و نصیریخان و راجه بهارت با یکصد و هفتاد
نامور از ارباب مناصب بطریق منقلا پیوسته عنان بر عنان افواج فتح و ظفر
آسماني که همواره طلیعهٔ لشکر نصرت اثر مي باشند پیش پیش راهی

شوند - اگرچه بحسب ظاهر سرداري موج طليعهٔ مذكور نامزد ياقوت خان شده ليكن بحكم آنكه اهل دكن كه حريفان دغا پيشه پر فن اند به هيچ وجه در خور اعتماد نيستند لاجرم بمقتضاي احتياط و حزم عاقبت بين دوراندیش باطنا امر و نهي اين فوج عمده بعهدهٔ تكفل و تعهد نصيرىخان قرار يافت - و قول بوجود تمكين آمود يمين الدوله متانت و شكوه كوه پذيرفت - و معتمد خان كه بخشي گري كل افواج بدو تفويض داشت با جمعي ديگر از منصبداران همراه فوج قول مقرر گرديد - و راجه گج سنگهه و راجه بهار سنگهه بنديله با گروهي انبوه از راجپوتان و هم چنين اصالت خان با پانصد سوار تفنگچي بهراول مخصوص گشتند - و فوج برانغار بسرداري اعظم خان و همراهي راجه انوپ سنگهه و راو دودا و كشن سنگهه بهدوريه و جمعي كثير از اصحاب مناصب عاليه تعين يافت - و خواجه ابو الحسن با خان زمان و ظفر خان و جمعي ديگر از منصبداران بكار فرمائي فوج جرانغار نامزد گرديده اهتمام اين قشون در عهدهٔ او شد - و سيد خان جهان با گروهي تمام شكوه پر دل كارطلب از سادات بارهه و امروهه در التمش متعين گرديد - عبد الله خان بهادر فيروز جنگ و رشيد خان انصاري و راجه روز افزون و ديگر منصبداران و جوقي از سواران تفنگچي طرح دست راست مقرر شدند - و شايسته خان و راجه جي سنگهه و جماعتي از منصبداران طرح دست چپ - و راجه جبجهار سنگهه بنديله با پانصد سوار احدي چنداول - بالجمله افواج بحر امواج باين تورك خاص صف آرا گشته در همان روز بهمراهي عون و صون الهي و اقبال روز افزون حضرت ظل الهي با سرعت سيلاب سر در نشيب ببالا گهاٹ رواں شدند *

چون مهر مهر تاثير اوزک پیوسته نزد نواب غفران مآب مهد عليا مي بود بعد از جلوس همايون كه يمين الدوله از لاهور رسيده فيض سعادت حضور

دریافت بنابر التماس آن مهین بانو بدست دستور اعظم دادند - و در نوبت اول که بسرداري بالا گهات تعین یافت آن مهر انور را بمسند آرای حرم خلافت سپرده بعد از معاودت بر طبق دستور سابق باز باو تفویض یافت - دریغولا که آن عمدهٔ امرای ذیشان بسرداري بالا گهات متعین مي شد یکروز قبل از رخصت آن خاتم اسم اعظم و نگین سعادت جم را بخدمت حضرت سلیمان زمان آورد و بندگان حضرت آنرا بنواب تقدس نقاب بیگم صاحب سپردند - و از آنوقت باز آن مهر معظم که بحسب آثار نمودار نیر اعظم بل رشک فرمای انوار مهر انور است نزد آن صاحبهٔ روزگار است و فرامین مطاعه بمعرفت ایشان مهر میشود *

دریغولا خواجه جهان و حکیم مسیح الزمان التماس رخصت طواف حرمین مکرمین زید قدراً و شرفاً نمودند و درخواست ایشان زیور اجابت پذیرفت - چون شمول فیض و عموم جود آنحضرت بنابر خاصیت مرتبه ظل آلهي مانند آثار عطای جواد حقیقي همه کس یاب و همه جا رس است - لاجرم بعد از جلوس اقدس بطریق نذر شرعي التزام فرموده بودند که مبلغ پنج لک روپیه بارباب استحقاق آن متبرک بقعهٔ شریفه رسانند - دریغولا که خواجه جهان از دیرین بندهای معتمد و امین دیانت آئین این دربار سپهر مدار متوجه آن دیار مقدس بود بمتصدیان صوبهٔ گجرات امر عالي زیور صدور یافت که ازآنجمله مبلغ دو لک روپیه را در احمدآباد و بنادر آنصوبه متاع سایر عرب خریداري نموده تسلیم خواجهٔ مذکور نمایند که اصل را با منافع بمعرفت مسیح الزمان واصل حاجت مندان آن مکان مقدس سازد - چون خدمت عرض مکرر به مسیح الزمان بود تقدیم آن خدمت نازک را که بحسن تقریر و لطف گفتار حکیمانه محتاج است بحکیم [1] [صادق] ع

(۱) ع [حاذق] ل *

تفویض فرمودند - و دیوانی پنجاب به حکیم جمالا مخاطب بدیانت خان از تغیر عبد الکریم مرحمت شد *

از سوانح حضور انور در ماه ذی‌حجه بیست و پنجم ماه مذکور جشن وزن قدسی شمسی از سال چهل و یکم عمر جاوید قرین حضرت صاحب قران ثانی انعقاد پذیرفت - و سقف و جدار آن فرخنده مجلس بآئین هر ساله بل تزئین هر روزه زینت یافت - چنانچه رشک فرمای زیبائی طارم سپهر مینائی و بام گنبد فیروزه فام چرخ زمردین اخضر که به در کوکب دری مکلل شده و از یاقوت خور و الماس قمر مرصع گردیده است گردید - و سر تا سر روی زمین آن از فرش دیبای منقش بنقوش بوقلمون و پرنیان مصور بصور گوناگون که مانند عتبهٔ سدره مرتبه این بزم دلنشین از عکس جبین سران روی زمین روکش کار نامهٔ ارژنگ و کار خانهٔ چین شده بود غیرت سپهر و بهشت برین گشت - و سایر رسوم این روز طرب اندوز از وزن و نثار و داد دهی و کام بخشی خواص و عوام بظهور پیوست - و جمیع ارباب حاجت و اهل آرزو این کشور بدریافت مدعا و ادراک مقصود زیاده هر آنچه در خاطر قرار داده و بیش از آنچه پیشنهاد خود نموده بودند کامروا گشتند - علامی افضل خان از اصل و اضافه بمنصب پنجهزاری ذات و سه هزار سوار و موسویخان صدر الصدور بمنصب چهار هزاری و هفتصد و پنجاه سوار سر افرازی یافته پایهٔ افتخار بسپهر دوار رسانیدند - جعفر خان از اصل و اضافه بمنصب [1] [دو هزاری ذات و شش صد سوار]ع و ملتفت خان نیز بهمین منصب سربلندی یافتند - مقرب خان دکنی از مرحمت ماهی مراتب که نشان عظمت شان دکنیانست معزز گردید - و دیوانی

(۱) ع [دو هزار و پانصدی ذات و هزار و دوصد سوار] بادشاه نامه. جلد اول - حصه اول - صفحه ۴۰۹ *

و امینئ سهرند برای کاشي داس تفویض یافت و بمنصب هشت صدي چهار صد سوار نوازش پذیرفته بدان صوب مرخص شد - و همدرین روز فرخنده پیشکش قاسم خان صاحب صوبۀ بنگاله مشتمل بر سي و سه زنجیر فیل تنومند و بیست و هفت راس اسپ کونت و صد دست سپر و چهل من عود با بسی نوادر و نفایس امتعۀ آن بلاد از نظر انور گذشت - و مجموع آنها بدو لک روپیه مرقوم شد - درین ایام خبر ارتحال جهانگیر قلي خان ولد خان اعظم فوجدار جونا گدّه بعرض اعلی رسید - عنایت حضرت بمقتضای خانه زاد نوازي بهرام پسرش را از منصب دو هزاري دو هزار سوار سر افرازي داده جانشیني پدر ضمیمۀ الطاف عمیمه نمودند *

نگارش خصوصیات احوال موکب اقبال که ببالا گهات ارسال یافت

چون یمین الدوله از حضرت اقدس مرخص شده متوجه مقصد گردید و کوچ در کوچ بحوالیٔ بالا پور رسید خواجه ابوالحسن با راجه جهجهار سنگهه بندیله و لشکر کومکي او استقبال خیل اقبال نموده باردوی اعظم پیوست - و در مقام باسم عبد الله خان نیز با همراهان ملحق شده - سپه سالار اعظم دو روز در مقام مذکور اقامت گزید و سایر سپاه منصور را بگذاشتن احمال و اثقال زیاده از قدر ضرورت مامور ساخت - و چون همگنان عمل بفرموده نموده سبکبار و جریده شدند از آن مقام کوچ کرده شب درمیان به قندهار شتافت - و بمجرد رسیدن از راه بنابر مقتضای حزم و احتیاط داخل قلعۀ مذکور شد - و سر تا سر خصوصیات آنرا بنظر دقت نگر در آورده در صدد انسداد مداخل و مخارج آن شده بمقام سامان و سر انجام اسباب

و ما يحتاج قلعداري در آمده - بعد از فراغ حسب الامر اشرف رومي خان را
استقلال تمام داده به نگاهباني آن حصار باز داشت و خود رو بسوی مقصد
آورده کوچ در کوچ متوجه شد - و چون عبور عسکر منصور بر قلعهٔ بهالکي [1]
شد و بنواحي آن حصار رسيد يمين الدوله پيشتر قور يساول را ارسال داشت
که به نزديکي قلعه رفته از کيفيات اوضاع و خصوصيات اطوار اهل آن مقام
اطاعت و عدم آنرا استعلام نمايد - هنوز اردو در عين قطع مسافت بود که
مشار اليه حقيقت آنها نمود که اين طبقهٔ خيره چشم از کوتاه نظريها
و خود سريها در حصار بر روی موکب اقبال بسته منتظر جنگ نشسته اند -
بنابرين يمين الدوله بمجرد وصول خبر فوج منقلا را دربارهٔ احاطهٔ قلعه
مامور ساخت - و بخشي الملکي معتمد خان را با چندی از بندهای
بادشاهي بامداد آن فوج فرستاد - دلاوران قلعه کشا همت بر فتح آن
حصن حصين بسته شروع در پيش بردن ملچار نمودند - و آنروز در کارسازي
مقدمات فتح قلعه و کسر اعدا گذرانيده در ظلمت شب قرار برآن دادند
که بهادران کار طلب از پايمردي زينهٔ پايه و دست آويز کمند فراز برج
و باره رفته باين روش بر قلعه دست يابند - قضارا متحصنان برين پيشنهاد
پيش از وقوع آن اطلاع يافته در چارهٔ کار خود کوشيدند - چنانچه از طرفی
که ملچار کمتر پيش رفته بود راه کشوده رو بوادي هزيمت نهادند و رعايای
بيگناه را بچنگال عذاب و نکال سپرده خود جان مفت بيرون بردند -
و ارباب شهامت به برج و باره بر آمده قلعه را بی مزاحمت مانعی
بدست آوردند - چون قلعه از اسباب و اموال و دواب مالا مال بود غارتيان
سپاه و لوت مآلان گرسنه چشم که به طمع غنايم چشم سياه کرده طفيلي لشکر

---

(۱) قوب نه بيست و بنج ميل انگليسي در شمال عرب بيدر واقع است *

مي باشند دست بتاراج اموال بر کشوده ازآن خوان يغما زلها بستند و غنيمت بيشمار از نقد و جنس و صامت و ناطق بچنگ آورده از ميان بيرون بردند *

از غرايب اتفاقات حسنه سلامتي سلالۀ دودمان سيادت و نجابت اصالت خان است بعد از اشراف بر هلاک - و صورت اينمعني مبهم آنکه مشار اليه بنابر مقتضای شجاعت علوي و شهامت هاشمي پيش از همه خود را بفراز حصار رسانيد و قضا را بر بالای تختی چوبينه که لختی باروت و حقۀ آتشبازي در زير آن بود ايستاده شد - درين اثنا آتش بدانها رسيده تخت بان سيد بخت مند بهوا بلند شد و به نگهباني حراست جناب رباني و حمايت توجه حضرت جهانباني آفتی از آتش نيافت جز آنکه اندکی روی و دستش از تف باروت متاثر شده بود - و غريب نما تر آنکه در درون قلعه بر روی انبار کاهی افتاده بنابر آن از رهگذر افتادن نيز بدو آسيبی نرسيد - و در طي اينحال مسجدی را که آن سست دينان انبار خانۀ باروت کرده بودند همانا از شعلۀ غضب الهي اشتعال پذيرفته بنابر شمول و عموم نزول عداب مسجد نيز با جمعی کثير سوخت - بالجمله چون آن حصار باندک کوششی کشايش پذير شد حسب الامر اشرف آنرا به گماشتهای فتح خان پسر عنبر که در قلعۀ اودگير مي بودند از راه قرب جوار سپردند - اين معني بنابر آن بود که چون فتح خان درينولا از راه اظهار بندگي در آمده بود چنانچه مذکور شد لاجرم بر طبق مقتضای استمالت و دلدهي آن حبشي نژاد وحشي نهاد حکم جهانمطاع صادر شده بود که عسکر منصور از جمله محال متعلقۀ عادلخان هر جا را که در تحت تصرف دارند بمردم فتح خان باز گذارند - بعد از فراغ اينمعني موکب اقبال مظفر و منصور کوچ نموده بسوی

قصبهٔ کملاپور[1] از جمله محال عادل خان که کمال معموري و آباداني داشته رو آوردند - درین اثنا رزق الله نام مردی از مردم عادل خان نوشتهٔ او و اعیان در خانهٔ آن خان نا عاقبت بین خصوص خواص خان مذکور متضمن کمال اظهار ندامت و نهایت خجلت و انفعال و عذر خواهيِ انواع تقصیر و کوتاهيِ ایام گذشته رسانید - و اگرچه او التماس مصالحه و معاهده نموده بود و ارسال پیشکش نیز پذیرفته لیکن چون فرستاده از مردم روشناس آن ملک نبود یمین الدوله بمیانجيِ او و صلحی که باني و باديِ آن ازین دست مردم گمنام و کم قدر باشد راضي نشد و او را بدون مهم سازي رخصت باز گشت داد *

چون از آن مقام کوچ نموده ظاهر قصبهٔ سلطانپور که بشهر گلبرگه پیوسته معسکر سعادت گشت ظاهر شد که متصدیان آن ولایت سایر اعیان و اهل ثروت را در قلعه و جمعی دیگر را باموال و مواشي در خندق و حوالي و حواشيِ حصار راه و پناه داده اند و برج و بارهٔ قلعه را بآلات و ادوات قلعداري آراسته - و اندک مایه مردم فرومایه در شهر مانده اند و جمعی را به نگاهبانيِ حصار شهر باز داشته- روز دیگر اعظم خان و عبد الله خان و خان زمان و راجه جی سنگهه و الله ویردي خان و ظفر خان و معتمد خان حسب الصلاح یمین الدوله روی به قلعه و شهر نهادند - و چون نگاهبانان از روی کوتاه نظري و بی بصري این گمان بردند که بچاره گريِ کشش و کوشش رد حمله و دفع صولت اولیای دولت نامتناهي که بنابر عون و صون الهي از قضای آسماني پای کم نمي آرد امکان دارد لاجرم اهل قلعه بممانعه و مدافعه کوشیده بیکبار از برج و بارهٔ هردو موضع توپ و تفنگ و سایر آلات آتشبازی را کار

(۱) در بادشاه نامه کلانور رقم شده - [جلد اول - حصهٔ اول - صفحهٔ ۴۱۳ -

فرمودند - و باوجود آن مرتبه مقابله و مقاتلهٔ مخالفان سایر دلیران عرصهٔ پیکار توپ و تفنگ ایشانرا وجودی ننهاده داد دلاوری دادند و بی محابا پای حصار شهر تاخته هم بر سر سواری آنرا مسخر ساختند - و غنیمتیان یغمائی در سایر آن شهر از قتل و اسر و نهب و تاراج چیزی نه گذاشتند - بالجمله چون یمین الدوله بنابر مقتضای وقت و حال صلاح در اشتغال به تسخیر قلعه ندید فی الحال امرای عظام را طلبیده لشکر را دستوری کوچ داد و شباشب راهي شده در کنار رودبار بهیمرا فرود آمد - روز دیگر شان لشکر دید و سي هزار سوار بشمار رسید - آنگاه از آنجا کوچ کرده بر سر بیجاپور که نشیمن ولات آنولایت است راهي شد *

از سوانح حضور اقدس ششم بهمن ماه بادشاهزادهٔ والا اختر سلطان شجاع که در بیست و ششم آذر برسانیدن نعش مطهر نواب غفران مآب مهد علیا متوجه دار الخلافهٔ اکبرآباد شده بود بعد از تقدیم آن امر عظیم باتفاق عمدة الملک وزیر خان و مخدرهٔ مکرمه ستي خانم معاودت نموده استلام رکن و مقام کعبه جاه و جلال بجا آورد - و بیست و ششم وزیر خان به تنبیه فتح خان حبشي که از عدم استقامت احوال تهاون در ارسال وجوه مقرر پیشکش و سرکشي او بظهور پیوسته بود نامزد گردید - و همدرین روز از مرحمت خلعت و اسپ خاصه و فیل نامي نامور شده بسرداري ده هزار سوار جرار آمادهٔ پیکار مرخص گشت - و جان نثار خان و راجه بیتهلداس و مادهو سنگهه و راو کرن و پرتهي راج راتهور و مبارز خان نیز بدین مکرمت والا سعادت پذیر گردیدند - و چون مقرب خان دکني ماهیت دان آن سرزمین بود و میانهٔ او و فتح خان کینهٔ دیرینه بود ورا نیز درین فوج تعین فرموده بعنایت خلعت و جیغهٔ مرصع و اسپ و انعام چهل هزار روپیه نقد نوازش فرمودند *

تتمهٔ سوانح دولت در موکب سعادت چون نواحيِ بیجاپور مورد عسکر ظفر اثر شد و کنار تالاب مشهور واقع میانه نورسپور و شاهپور مضرب سرادق سرداران آمده حدود اطراف آن مخیم سپاهیان گشت سپه سالار اعظم بنابر استصواب رای صواب پیرای و صلاح دید امرای عظام بمقام سرانجام اسباب محاصرهٔ بیجاپور در آمده بر سر قرارداد ملچار و پیش بردن آن و سرکردن نقب و ساختن کوچهٔ سلامت و رفع جواله و نصب دمدمه و سرکوب و امثال اینها رفت - درین اثنا فوج مقهورهٔ غنیم که در آن سوی خندق خود را به پناه حصار کشیده آنجا قرار گرفته بودند گاه گاه از خندق عبور نموده در میدان گاه پای قلعه صف آرا و سلاحشور مي گشتند و بمقام دستبازي در آمده انداز بلن اندازي که شیوهٔ دکنیان است مي نمودند - و چون قوشونی خلیج آسا از قلزم مواج یعني دریای لشکر طوفان اثر جدا شده بسوی ایشان روانه مي شد مانند مشتیِ خاک که از پیش صدمهٔ سیلاب با شتاب تمام راهي شود یکسر تا پای حصار گریزان گشته خود را بحمایت توپ و تفنگ اهل قلعه مي رسانیدند - و باوجود آنکه بهادران جان فشان از سر گذشته تهور شعار از سر تیر و بندوق در مي گذشتند و در عرصهٔ کارزار یکه تازي و جلو اندازي بجا مي آوردند بسرداريِ حمایت حضرت باري و نگاهبانيِ تائید رباني که همواره همراه موکب اقبال شاهجهاني است مطلقا آسیبی بدیشان نمی رسید - مجملاً اکثر روزها دستبازي از طرفین واقع میشد و از اولیا دستبرد و از اعدا سربازي بظهور مي رسید - و درین مدت چهار مرتبه جنگ نمایان بوقوع آمد و اکثر سرداران رزم طلب پرخاش جو تلاش و تردد شایسته بجا مي آوردند - و از موکب نصرت شعار نامداری را آسیبی نرسیده از مخالفان سکندر علي پسران عم رندوله خان که داخل اعیان بیجاپور بل سر شمشیر

غنیم مقہور بود با چندی دیگر از شاهراه مستقیم تیغ بی دریغ راه سرمنزل عدم پیش گرفتند - سرافراز خان نامي از سرداران نظام الملک که سابقا التماس عهد نامه نموده و فرمان عاطفت عنوان متضمن استمالت او صدور یافته بود دریذولا مستظهر و مستمال داخل موکب اقبال شد و به منصب چهار هزاري ذات و سه هزار سوار سرافراز حقیقي شد *

چون درین ایام کمال عسرت باحوال عساکر نصرت مآثر بهمه وجه خصوص از رهگذر کمي کاه و هیمه راه یافت باوجود آنکه هر روز جمعی برای تحصیل علیق دواب و هیزم تا محال دور دست مي رفتند و یکی از سرداران بنوبت در باب محافظت و حراست ایشان قیام مي نمود معهذا از کثرت ستور و عظمت اردو کفایت نمي کرد و گاه گاهی غنیم هم فرصت یافته دستبردی مي نمود - چون در عرض این ایام محاصره نهاني مراسلات محمد امین داماد ملا محمد لاري از عمدهای عادل خان که خطاب مصطفی خاني داشت به یمین الدوله مي رسید مشتمل بر آنکه عنقریب قلعه را تسلیم اولیای دولت میذمایم - و مکرر وعده کرد که فلان وقت از راه رخنه و برجی که حراست آن بعهده من است بهادرانرا در حصار راه مي دهم - و موید اینمعنی برسالت علي رضا نامي که فرزند خواندهٔ او بود مکرر پیغام فرستاد و درین باب سوگندهای غلاظ و شداد در نوشتجات یاد مي کرد و هم چنین فرستادهٔ مذکور نیز از زبان او بر طبق صدق وفای وعده قسم های عظیم میخورد - و با این معاني چون مواعید و عهود معهود بوفا نمي رسید هر کدام را به بهانه و عذر تمسک مي جست تا آنکه در آخر کار بخیهٔ حیله سازي و دغابازي او که غرض ازین دفع الوقت و گذرانیدن روزگار بود بر روی کار افتاد - و درین ضمن بظاهر شیخ دبیر که به محرمیت و راز داري خواص خان اختصاص داشت از مبداء محاصره باز

درمیانه آمد و شد می نمود و بتکرار نوشته و پیغام آن غدار نابکار در باب التماس صلح می رسانید - چون ازین هم کاری کشوده نشد و عدم صدق وعدهٔ مصطفی خان خود پیشتر ظهور یافته بود لاجرم بار دیگر یمین الدوله دربارهٔ تنگ گیری محاصرهٔ حصار بجد شده آن عزم صائب را پیرایهٔ جزم داد - از بیم این قرار داد متحصنان قرار دادند که مصطفی خان و خیریت خان حبشی نزد یمین الدوله آمده قواعد معاهده به تمهید مبانی پذیرش احکام مطاعه خصوص ارسال پیشکش ممهد و مشید سازند - و چون اثر قرار داد مذکور از بر آمدن آن دو عمدهٔ بیجاپور به ظهور پیوست بنابر استمالت و اعزاز فرستادگان نصیریخان را تا ظاهر اردو پیش باز فرستاد - و خان مذکور ایشان را ازین پذیره پذیرای اعظام و احترام ساخته مستظهر و مستمال به مجلس سپه سالار اعظم در آورد - چون انجمن کنکاش مصالحه از حضور خواجه ابوالحسن و اعظم خان و شایسته خان و چندی دیگر از امرا و اعیان لشکر ظفر اثر آرایش پذیرفت و بعد از گفتگوی بسیار در آخر کار بدر خواه ایشان یمین الدوله قبول معاهده برین جمله نمود - که من بعد بدستور عهد پیش همواره فرمان بردار و پیشکش گذار باشند - دوم نقد، چهل لک روپیه از نقد و جنس سرانجام نموده بدرگاه والا ارسال دارند . چون بر طبق پذیرش اینمعنی عهدنامه نوشتند و این انجمن بانجام رسید بهادر خان و یوسف خان را که سابقا در معرکه زخمی و بیهوش بدست ایشان افتاده بودند چنانچه در احوال گذشته به تفصیل نگاشته شده معزز و مکرم آورده سپردند - و مرخص شده شیخ عبد الرحیم خیرآبادی . معتمد یمین الدوله را با خود بردند که عهد نامه را بمهر عادل خان رسانیده مصحوب او ارسال دارند - و بعد از دو روز که او را نگاهداشتند سیوم روز پیغام داده وداع نمودند که عهد نامه را متعاقب می فرستیم - و روز دیگر که فرستادگان ایشان بخدمت

رسیده بعضی متوقعات که داشتند بزبانی استدعا نمودند همه مستدعیات ایشان را بنابر این معنی که بزیور صورت معقولی آراستگی داشت یمین الدوله بتن برداشته پذیرفت - و بهنگام رخصت یکی از همراهان که صاحب سر مصطفی خان بود نوشتهٔ بخط خان مذکور پنهانی از رفقا در زیر مسند آن آرایندهٔ صدر عظمت گذاشت - و مضمون آن نوشته این بود که چون خواصخان بر عسرت لشکر نصرت اثر و قلت غله آگاهی یافته لاجرم باین پشت گرمی که عنقریب اردو ازین مقام ناچار کوچ کرده معاودت خواهد نمود بمقام مکر و تزویر در آمده در لباس تعویق و تاخیر روزگار بسر می برد - بنابرین اگر درنگی در قبول معاهده رو نماید ملالت بدین خیر اندیش باز نه گردد *

کوتاهی سخن چون مدت محاصره بطول کشیده در عرض این ایام از هیچ طرف رعایا آذوقه به فروختن نمی آورد - و پیشتر غنیم بمجرد استماع خبر توجه موکب اقبال اطراف شهر را ویران ساخته بود و غلات آن محال را باندازهٔ دسترس نقل محال دور دست نموده باقی را سوخته - و آذوقه که عسکر ظفر پناه همراه آورده بود بیش ازین مدت کفایت نمی کرد - ازین راه تنگی دستگاه کار بر مردم بجای کشید که نرخ سیری غله به یک روپیه کشید و از آن هم مجرد نامی درمیان بود - قطع نظر از احوال سپاهی یکسر چار پایان احاد عسکر اقبال به علت لاغری و زبونی از دست رفتند مگر ستوری که از غایت ناتوانی و منذبوری و کمزوری بر طی مراحل عدم باوجود آنکه دمی بیش نیست قوت و قدرت نداشت ناچار مانده بود - درین قسم حالی دستور العمل دیوان خلافت یمین الدوله صلاح وقت در آن دید که چون افواج قاهره را قوت عدو بندی و قلعه کشائی نمانده انسب آنست که بالفعل دست از محاصره باز داشته خود را بسرحد محال

معمورهٔ ملک غنیم کشند و چندی آنجا گدرانیده چندان توقف
نمایند که احاد سپاهیان مرکبان خود را آسوده ساخته خود نیز بر آسایند
و درین ضمن بترکتاز نواحي و اطراف پرداخته ملک را خراب سازند -
و پس از تخریب محال اعدا و مرمت اولیا مطلب پیشینه فراپیش گرفته
بهادران کارطلب را کار فرمایند - تمامي سرداران رای صواب آرای را استصواب
نموده از آن مقام کوچ نمودند و بسمت کنار دریا کشن گنگا [1] روان شده
ساحل آب را پیش گرفتند خصوص طرف رای باغ و مرچ [2] را که از پرگنات
معمور آن حدود است تاخته هر جا از آباداني نشانی مي یافتند همگي
زمین کشته و ناکشته و خانمان اهل قصبات و قری را پی سپر سم ستور یغما
و تاراج ساخته نشانی از آن باقي نمي گذاشتند و آنگاه از آنجا راهي شده
همت بر تخریب محال دیگر مي گماشتند و مزرعهٔ آنرا نیز تاخته و خراب
ساخته بمساکن رعایا مي پرداختند - و خانه را ویران و خانگي را روانهٔ
خراب آباد مي ساختند - مجملاً درین مدت انواع خرابي از اسر و قتل
و نهب و غارت و تخریب بمحال متعلقهٔ عادل خان رسانیدند - و چون موسم
برشکال نزدیک رسید و تنگي و عسرت سپاه بوسعت و عشرت گرائید و خرابيِ
غنیم که بالفعل مقصد افتاده بود بظهور رسید و بیش ازآن مجال توقف
در آن محال محال نما بود لاجرم از پای قلعهٔ شولاپور گذشته داخل حدود
متعلقهٔ بادشاهي شدند *

سوانح حضور پر نور سید ابو الفتح فرستادهٔ فتح خان پسر عنبر که مکرر
عنبر نیز او را بجهت مهم سازيِ خود بدرگاه والا فرستاده بود سعادت اندوز
زمین بوس اقدس گردید - و عرضداشت آن تباه رای را که متضمن اظهار

---

(۱) اکنون باسم کسندا یا کوشنا مشهور است *
(۲) بکنار عربیِ آب کسنا واقع است و از شولاپور قریب سی کروه فاصله دارد *

عجز و نیاز بود گذرانیده زباني معروض داشت که متعاقب پسر فتح خان با
فیلان نامي و جواهر و مرصع آلاتی که در سرکار نظام الملک بود بملازمت
ارفع مي رسد - بنابر آن تقصیر و کوتاهيِ آن مصدر افعال ناقصه به عفو
جرم بخش بادشاهي معاف شده وزیر خان بباز گشت مامور گشت -
نوزدهم ماه چون خبر نزدیک رسیدن عبد الرسول پسر کلان فتح خان بعرض
اشرف رسید از راه مزید استمالت و استظهار پدرش جعفرخان را باستقبال او
فرستادند - وچون مشار الیه بدریافت سعادت آستان بوس درگاه والا سر رفعت
از اوج طارم ابدوس در گذرانید نخست در انجمن حضور پرنور آداب معهوده
بتقدیم رسانید آنگاه پیشکش را که مشتمل بر سي زنجیر فیل کوه پیکر و نه
راس اسپ صبا رفتار صرصر آثار و انواع نوادر و جواهر و مرصع آلات بسیار
بود و هشت لک روپیه قیمت داشت بنظر انور در آورده موقع قبول یافت -
و از عنایات آنحضرت عبد الرسول مذکور مشمول انواع عواطف عمیمه شده
مرحمت صوري خلعت و اسپ و کهپوهٔ مرصع با پهولکتاره و یک زنجیر
فیل دربارهٔ او ضمیمهٔ مراحم معنوي گشت - و هم دریذولا راو ستر سال
نبیرهٔ راو رتن بنازگي سعادت ملازمت اندوخته فیلان جد خود را که چهل
زنجیر بود بر سبیل پیشکش از نظر انور گذرانید - از آنجمله هژده زنجیر فیل
که در نوع خود نفاست داشت دو لک و پنجاه هزار روپیه مقوم شده -
آنحضرت از آنجمله هشت زنجیر اختیار فرموده باقي را بدو مرحمت
نمودند - و آن شایستهٔ تربیت را بعنایت خلعت و اسپ و نقاره و علم
سرافراز و سربلند ساختند *

از واقعهٔ صوبهٔ کابل بعرض اعلی رسید که شمشیر خان تهانه دار بنگش
بدار البقا پیوست - از حوادث این ایام مقتول شدن نور الدین قلي است
و علت واقعي این واقعه آنکه چون جسونت راتهور را سابق مردم نور الدین قلي

کشته بودند دربنولا کشن سنگهه پسرش را تهور راجپوتی بر آن داشت که بهر طور که ممکن باشد و از هر راه که رو دهد خون پدر ازو بخواهد - بنابرین پیشنهاد در پی یافتن وقت بوده انتهاز فرصت مي نمود - تا آنکه درینولا بحسب اقتضای قضا کاتبان دار الانشاء قدر نامش را از روز نامچهٔ بقا بکزلک فنا حک نموده بودند از مساعدت روزگار وقت یافته قضا را در شبی که نور الدین قلي باندک مایه مردمی از غسلخانه بر آمده متوجه منزل خود بود از کمین گاه بیرون آمده سر راه برو گرفت و در همان گرمي چند زخم کاري برو زده کارش تمام ساخت - آنگاه زینهاري شب تار شده خود را بگوشهٔ کشید و در پناه پردهٔ ظلام راه فرار سر کرده تنگ و تا سر بدر برد *

آغاز سال پنجم از جلوس میمنت مانوس صاحب قران ثاني

درین ایام سعادت انجام یعني سرآغاز سال پنجم از جلوس ابد مقرون حضرت صاحب قران ثاني پس از سپري گشتن هشت گهري از روز شنبه بیست و هشتم شهر شعبان سال هزار و چهل و یک هجري عنقای قلهٔ چرخ چارم از آشیانهٔ آبگون طارم دلگیر حوت هوا گرفته بانداز فضای دلکشای دولت سرای حمل پرواز نمود و بظلال بال همایون فال بر قاف تا قاف آفاق سایه گستر گشته در شهوات غرفهٔ شرف خانه نشیمن ساخت - و از روی مهر پرتو نظر عنایت و فروغ انوار شاهپر انور در کار ذرات کائنات کرده سر تا سر گیتي را از سر نو بانواع بهجت و سرور آمود - مقارن اینحال سعادت اشتمال شهباز نسیمن خلافت وهمای اوج سعادت اعنی

حضرت ظل سبحاني صاحب قران ثاني سايهٔ دولت بر سرير عظمت و روی تخت رفعت گسترده بانداز بال افشاني همت، عرش آهنگ بلند پرواز باز در صدد صيد دلهای خاص و عام شده از فرط بخشش و بخشايش تازه خواطر اصحاب قلوب بدست آورد - و درآن روز طرب افروز که بارگاه چهل ستون خاص و عام که بهزار گونه زيب و زينت هوش ربا و دلفريب گشته بود و رسم طرب درآن محفل خاص عام شده قبلهٔ نياز عالم که کامرانی را منحصر در کام بخشي مي دانند در مقام برآمد مرادات عالميان در آمده باشارهٔ سر انگشت خود جهانی از ارباب نياز را بر مراد خاطر فيروز ساختند - از جمله عواطف اين روز فدائي خان بجاگير داري جونپور از مرحمت خلعت و اسپ مختص گشته مرخص شد - و ميرزا عيسی ترخان بعنايت خلعت و اسپ و جاگير داري ايلچپور امتياز پذيرفت - عبد الرسول ولد فتح خان مشمول نظر اقبال و قبول آمده از عاطفت طرهٔ مرصع تارک اعتبارش بطراز سرافرازي رسيد - حکيم جمالای کاشي چون ديواني [1] [پنجاب] ع از روی تدين تمام بتقديم رسانيده بود بخطاب ديانت خان سرافراز گرديد - بهرجي زميندار بکلانه با پسر و برادران از زمين بوس آستانهٔ درگاه سپهر اشتباه سر اعتبار باوج طارم آبنوسي سود - و از غبار آن سرزمين آسمان نشان جبههٔ افتخار به صندل اعتبار اندود - و پيشکشی مشتمل بر مرصع آلات گران بها و نه راس اسپ صبا رفتار و سه زنجير فيل تنومند کشيده منظور نظر اقبال افتاد *

از سوانح پناه آوردن شير خان ترين زميندار قوشنج [2] قندهار است که پدرانش از دير باز داخل هواخواهان اين دولت ابد طراز بودند بدين

---

(۱) ع [سهرند] ل *

(۲) در بادشاه نامه قوشنج نوشته شده [جلد اول حصه اول - صفحه ۴۱۹] *

درگاه گیتي پناه و انتظام یافتن در سلک بندهای آستان سپهر مکانت کرسي مکان - سبب استسعاد او بدین سعادت عظمی آنکه چون در اواخر عهد دولت حضرت جنت مکاني بحکم تقلبات روزگار و گردشهای لیل و نهار که مقتضای دستبرد قضا و قدر است شاه عباس دارائی ایران بر کشاد و بست قلعه قندهار و حکومت مضافات آن دیار دست یافت نگاهباني قلعهٔ قوشنج و ریاست سرتاسر قبایل افغانان آن سرحد را بشیر خان مذکور که در صغر سن با پدرش حسن خان از حاکم قندهار شاه بیگ خان که در عهد حضرت عرش آشیاني بآن خدمت مامور بود رنجیده بعراق رفته بود و در آنجا نشو و نما یافته تفویض نمود - و در اندک زمانی از تمکین بخت و اقبال در آن مکان تمکن و استقلال بسیار یافته سایر الوسات افغانان اهرمن سیر را بافسون فنون تدبیر نافذ و عزایم عزیمت راسخ مسخر ساخت - و چون روزگار شاه بسر آمده مدت سلطنتش بپایان رسید و شاه صفي بدستیاري بخت پای بر سر تخت دارائي ایران نهاد شیر خان بدست آویز فرستادن هدایا و تحف و از ارسال رسل و رسایل و پایمردي وسایط و وسایل غائبانه نسبت خویش را دو خانه قوي ساخت - و چون باستظهار آن نسبت مستظهر گشت و اینمعني برزیاده سري و خود رائي که لازمهٔ سرحد پروریست سربار شد یکباره عنان خود سري و خود رائي و خویشتن شناسي از دست داد - بنابر آن با علي مردان خان خلف گنج علي خان ازبک از عمدهای دولت صفویه که بعد از پدر ایالت قندهار بدستور برو مقرر بود تملق و فروتني که وظیفهٔ کومکي با سردار است نیکو بجا نیاورد و رفته رفته سرکشي آغا نهاده داد ستم و بیداد مي داد - چون جور و تعدي او از حد تجاوز نمود علي مردان خان این معني را دست آویز ساخته مکرر درین باب عرایض

شکایت آمیز بدرگاه ارسال داشت - تا آنکه بعد از چندی دربارهٔ استیصال او دستوری گونه در لباس تحصیل نموده انتظار وقت و انتهاز فرصت میداشت - و بحسب اتفاق در همان اثنا شیر خان حشری از اهل شور و شر یعني افغانان دد نهاد آن سرحد فراهم آورده بانداز ترکتاز نواحي سیوي و کیخابه توجه سمت آن سر زمین پیشنهاد نمود و علي مردان خان اطلاع این معني را از همرائیهای روزگار مساعد و بخت موافق شمرده با چهار هزار از نوکران خود و سایر تعینانیان و زمین داران آن سرزمین بر سبیل ایلغار از قندهار راهي شد - و بهنگام طلوع سپیدهٔ بامداد اطراف حصار فوشنج را بسیاهي سپاه فرو گرفت - و بنابر اینکه در قلعه اندک مایه مردمی بیش نبودند هم بر سر سواري بکشایش گرائید - چون قلعه و سایر اندوختهای دیرینه سال و اسباب و اموالش از همه باب بدست در آورد اهل و عیال او را اسیر ساخته بقندهار ارسال داشت و خود در آنجا توقف نمود - و چون شیر خان از مضمون نوشتهٔ بعضي هواخواهان بر حقیقت معامله کماهي آگاهي یافت نامه آسا بر خویش پیچیده در همان گرمي بشتاب طومار باز گردیده بجای خویش بازگشت - درینوقت نیز جمعی انبوه از سوار و پیادهٔ آن گروه را تطمیع نموده بر سر خویش جمع آورده - و بمقام انتهاز فرصت بر آمده در نواحي قوشنج سر گردان و در یک مقام قرار و آرام نگرفته هر روز در موضعی بسر مي برد و هر شب جای را ملجای خود مي ساخت - تا آنکه جاسوسان علي مردان خان که پیوسته سر به پی آن ادبار اثر داشتند پی بر سر او برده بعد از تحقیق خان را از آن جایگاه آگاه ساختند ؛ و شب هنگام بر سر آن تیره سر انجام تاخت برده بامدادان باو رسیدند - او نیز فوج خود را توزک نموده بی محابا بجنگ صف در آمد - و بالجمله از نخستین حملهٔ افغانان

به هراول قزلباش شکست درست رو داده نزدیک بود که پشت بنمایند درینحال علي مردان خان مردانه اسپ انداخته جلو ریز بعرصهٔ ستیز تاخت - قضارا از آنجا که قدر اندازیهای تقدیر است درین اثنا زخم تفنگی بر پاشنهٔ او رسید - لیکن آن شیر بیشهٔ مردمی قطعاً ازآن جراحت منکر پروا نه کرده پیشتر تاخت - و بمجرد این تجلد و جلادت افغانان جهالت کیش را از پیش برداشته شکست فاحش داد - چنانچه شیر خان تا موضع دوکي یک جلو تاخته هیچ جا عنان توقف را مثنی نساخت - و چندی آنجا اقامت نموده چندانکه کوشید و اندیشها اندیشید سودمند نیفتاد - چون چارهٔ کارش در التجای این درگاه جهان پناه که مفر و مقر جهانیان و ملجا و مرجع عالمیان است انحصار داشت ناچار بقلعهٔ مغر که درینولا مردم یلنگتوش اوزبک برآن استیلا داشتند رفته در ظاهر آن قرار گرفت - و از روی اظهار عبودیت و بندگي عرضداشتی متضمن بر کمال عجز و نیاز نوشته و نامهٔ دیگر مشتمل بر اظهار ارادهٔ التجا بخاک آستان سپهر نشان با احمد بیگ خان صوبه‌دار ملتان بقلم آورده توقع ارسال آن بدربار و استدعای نامهٔ استمالت نمود - و چون آن عرضداشت بدرگاه آسمان جاه که جای التجا و ملاذ و ملجاء خلایق است رسید ازآنجا که راه دادن ملتجیان از شیمهٔ کریمهٔ این آستان ملایک پاسبان است التماس او پایهٔ قبول یافته درین باب فرمان عاطفت نشان به توقیع صدور رسید - و او مستظهر و مستمال روی امیدواری بسوی این قبلهٔ امیدواران آورده چون تارک بختش از زمین بوس عتبهٔ سدره مرتبه بمراتب از رفعت درجات آسمان در گذشت بعنایات بادشاهي مفتخر و مباهي گشته از عواطف خدیو زمانه اعتبار جاودانه اندوخت - و نه راس اسپ تبچاق پیشکش کرده پرتو قبول برآن یافت - و همدرین

مجلس همایون بمرحمت خلعت فاخره و انعام سي هزار روپیه نقد و منصب دو هزاري هزار سوار نوازش پذیرفته از انقد محال صوبهٔ پنجاب جاگیر یافت *

نوزدهم ماه که شرف آفتاب بود خورشید روی زمین یعني سایهٔ آفتاب مرحمت جهان آفرین نشیمن سریر خلافت مصیر را از پرتو تحویل مبارک روکش شرف محل حمل ساخت - و بنابر رسم معهود مراسم داد و دهش و بخشش و بخشایش کمال ظهور یافته بمقتضای عدل و احسان آن دادگر فیض رسان بر پرداخت احوال عالمی پرداخت - چنانچه صغیر و کبیر و غنی و فقیر از فرط استغنا نقش بی نیازيِ جاودان در خاطر بستند - و بکام دل در عافیت کدهٔ خوشحالی و عیش آباد فارغ بالي از منت تمنا و آز بی نیاز نشستند - درین روز شرافت اندوز پیشکش اسلام خان که در آنولا صوبه‌دار گجرات بود مشتمل بر اقسام جواهر ثمینه و مرصع آلات نفیسه و هشتاد راس اسپ و دیگر نفایس و نوادر آن دیار از نظر مهر آثار گذشت - و امیر بیگ فرستادهٔ محمد علي ایلچيِ ایران بدرگاه والا جاه رسید - و پنجاه اسپ صرصر تگ برق رگ عراق زاد عرب نژاد و دیگر تحف آن بلاد از نفایس اقمشه و نوادر امتعه که درینولا وکلای او از ایران فرستاده بودند و همگي را بجنس بر سبیل پیشکش ارسال داشته بود رسانیده از نظر انور گذرانید - بنابر نهایت رعایت عنایت که نسبت باو سمت وقوع داشت بموقع استحسان وصول یافته پرتو خورشید قبول بر آن تافت - و از سر کمال مرحمت خلعت خاص با هفت سپر مصور و یراق زرین میناکار از جمله مرسولات مونمن الدوله اسلام خان همراه فرستادهٔ مذکور برای مشار الیه فرستادند - و مبلغ چهار هزار روپیه بصیغهٔ انعام بدو و همراهان او عنایت فرمودند *

از امور بدیع انتما که صدور امثال آن ازین حضرت قطعاً غرابتی و استبعادی ندارد اگرچه در نظر مردم ظاهر نگر غریب نما است و نظر بضعف عقول این گروه از خوارق عادات معدود میتواند شد آنکه در وقت عرض اسپان مذکور قبل ازین که بمعرض بیع در آید بندگان حضرت بنظر اجمال ملاحظه نموده از راه کمال خبرت و بصارت که در همه باب دارند خصوص در تشخیص گوهر و شرافت جوهر اسپ و تحقیق مبلغ ارزش افراد این نوع اصیل که دلیل کمال فراست و نهایت آگاهي بر کیفیت و کمیت کماهي حقایق اعیان وجود است فرمودند که قیمت این جمیع اسپان همانا که از شصت و پنجهزار روپیه در نگذرد - چون مقومان قرار بهای هریک داده جمیع قیمت مجموع نمودند قطعاً از آنچه فرمودند بیش و کمي ظاهر نه شد - و در امثال این صور از معني مذکور چه شگفت چه عموم این طبقهٔ والا که دست پرورد عنایت و تربیت یافتهٔ تائیدات عالم بالا هستند قیاس ایسان همانا کار مقیاس مي کند و تخمین و تقدیر ایشان از تحقیق مکیال و میزان پای کم ندارد - خصوص این جوهر شناس گوهر آدمي و صاحب عیار نقد مردمي که نظر حقایق نگر آن سرور به کحل الجواهر فیض مکتحل است و چگونه چنین نباشد که آن برگزیدهٔ حضرت رباني به نیروی تعلیم یزداني و الهام آسماني حل ما لا ینحل سایر رازهای نهاني نموده از زایچهٔ جبههٔ انساني مستقبل احوال از قرار واقع استنباط و استخراج مي نمایند - و بمقتضای همه بیني و همه داني از صفایح تقویم جبین و ناصیه و جداول خطوط پیشاني سر تا سر رقوم سرنوشت روز نخست خوانده همگي پیشنهاد خاطر همگنان مي دانند - مجملاً از پیشکش سایر شاهزادهای نامدار و امرای عالي مقدار که از نو روز تا این فرخنده روز بنظر اشرف گذشت موازي بنج لک روپیه از همه باب موقع قبول یافت *

معاودت موکب سعادت قرین فتح و نصرت از دکن بصوب دار الخلافهٔ اکبر آباد

از آنجا که انجام مهمام جهانباني باسودگي و تن آساني بر نتابد و پیشرفت معاملات کشورستاني با تهاون و تاني راست نیاید - آئین جهاندار کامل اقتدار آنست که چون بآهنگ تسخیر کشوری یا تادیب دشمنی نهضت نماید و به نیروی کار پردازیهای تائید آن مهم پرداخت بسزا یافته مدعا حسب الاستدعا بر آید لاجرم لامحاله نیم لمحه تجویز اقامت در آن مقام ننموده بیدرنگ بآهنگ اقلیمی دیگر مراحل جد و اجتهاد پیماید - چنانچه شاه شرقي انتساب یعني آفتاب جهانتاب دو روز در یک منزل نپاید و هر صبحدم از تخت گاه خاور بر آمده آهنگ تسخیر قطری از اقطار باختر نماید - و تا هنگام شام آن سر زمین را بزیر تیغ و نگین در آورده شب هنگام بمقر سعادت خویش معاودت نماید - و بر این دستور باز انداز ناحیتی دیگر پیشنهاد ساخته یعني از بامداد روی توجه بدآنصوب آرد - شاهد حال انعطاف عنان انصراف موکب اقبال است از کشور دکن بسوی مستقر سریر جاه و جلال - و سبب صوري این معني سوای مقتضای قضا و قدر آنکه چون درین احیان همه کام هوا خواهان دولت بی پایان بتائید دستیاران اقبال جاوید حسب المرام بر آمد - و غرض اصلي درین نهضت والا استیصال خان جهان و تنبیه نظام الملک بود که او را در ولایت و حمایت خود راه و پناه داده - آن خود به بهترین وجهی بامداد کار پردازان عالم بالا از قوه به فعل آمد - چنانچه خان جهان مستاصل مطلق گشته نظام الملک نیز از نحوست سفاهت کیشي و نا عاقبت اندیشي زیان زدهٔ خذلان سرمد و خسران جاوید گردیده باعث استیصال بنیاد

ملک و دولت دیرینه سال سلسلهٔ خویش شده عاقبت سر در سر این کار کرد - و همچنین ولایت آباد عادلخان بشامت موافقت نظام الملک خصوص بیجاپور که دارالملک بلاد مذکور است و در مدت ایالت آن خانواده از دستبرد حوادث زمان در کنف امن و امان بوده هرگز قدم بیگانه در آن سر زمین نه رسیده بود درینولا پایمال نعال مراکب موکب اقبال شد - و با این معاني بنابر آنکه واقعهٔ ناگهانیِ نواب ممتاز الزماني در برهانپور اتفاق افتاده بود زیاده برآن توقف درین خطه مرضي خاطر عاطر نیامد - لاجرم بتاریخ بیست و یکم فروردي ماه مطابق بیست و چهارم شهر رمضان المبارک سال هزار و چهل و یک هجري روز پنجشنبه بعد از انقضای ده گهري روز ماهچهٔ رایت ظفر آیت بسعادت سعد اکبر و طلعت مهر انور از افق دار السرور برهانپور طلوع میمنت نموده بسوی مرکز محیط خلافت ارتفاع گرای گردید - درین روز برکت اندوز شاه سوار عالم امکان ثاني حضرت صاحبقران قرین تائید آسماني و تمکین صاحب قراني بر فراز فیل گردون نظیر تمکن پذیر گشته با شاهزادهٔ نامدار سعادت پژوه محمد دارا شکوه را در عقب تخت فیل جا دادند - و از تودهای دینار و درهم که در حوضهٔ فیل برسرهم ریخته همانا آن کوه توان را معدن سیم و کان زر ساخته بودند برسبیل معهود از یمین و یسار نثار راه خدیو روزگار مینمودند - کوتاهي سخن باین دستور از دولت خانهٔ برهانپور تا دو کروهي شهر که مضرب خیام دولت شده بود از بالای فیل چندان فیل بالا زر افشاندند که خرمن هاي درهم و دینار بآن پایهٔ قدر و مقدار بخاک راه گذار برابر گردید - و باقيِ آنها که از سیر چشميِ نثار چینان فاضل آمده بود بمثابهٔ پایمال آمد که صفحه روی زمین را ملمع طلا و نقره ساخت - درین روز عبد الرسول پسر فتح خان را مشمول نظر عنایت ساخته و بسرافرازي

مرحمت خلعت و سرپیچ مرصع و اسپ و فیل تارک امتیاز افراخته بمعاودت دولت‌آباد دستوری دادند - و فتح خان را غائبانه مشمول عواطف بادشاهانه نموده ارسال خلعت و شمشیر مرصع و فیل خاصه با ماده فیل همراه عبد الرسول ضمیمهٔ آن مراحم عمیمه فرمودند - و صوبهٔ دکن باعظم خان بحال داشته حکیم خوشحال را بخدمت بخشي گری و واقعه نویسي آنصوبه سرافراز فرمودند - و چون اعظم خان در بالاگهات بود ملتفت خان پسرش را بخلعت و اسپ نواخته در برهانپور گذاشتند *

دوم اردی بهشت ماه شاهد کمان ابروی هلال شوال طلعت فرخنده فال از پیش طاق طارم مقرنس یعني سپهر مقوس نمودار ساخته روزه داران پرهیزگار را آشکارا صلای افطار داده باده خواران پیاله کش را بنابر احتساب نهي خدیو روزگار از ایماء گوشهٔ ابرو بعیش و عشرت نهاني و کشیدن رطل گران دوستکامي خواند - درین روز حسب الامر اعظم بادشاه اسلام پرور دیندار امرای عظام در عقب علماء علام نماز عید ادا نموده دعای ازدیاد دولت جاوید بجا آوردند - هفتم ماه ظاهر کالي بهیت از ورود موکب مسعود این قبلهٔ مقبولان چون باطن زنده دلان مهبط نور ظهور گردید - بیست و دوم بهادر خان و یوسف خان از مرکز رایات ظفر آیات عساکر بالاگهات بدرگاه والا رسیده پیشاني بخت را سجده رسان سدّه سنیه و فروغ اندوز سعادت جاوداني ساختند - چون در جنگ دکنیان تردد بهادرانه و تلاش رستمانه بظهور آورده بودند و پس از زد و خورد بسیار زخم دار در معرکه افتاده گرفتار شده بودند چنانچه سابقاً بتفصیل زیور نگارش پذیرفت - ازآنجا که دیرینه عادت بندگان حضرت بادشاه حقایق آگاه خدمت ارباب ارادت است کمال عنایت و مرحمت در حق ایشان مبذول نموده بهادر خان را بمنصب چهار هزاری سه هزار و پانصد سوار و خلعت و شمشیر و سپر و اسپ

فیل و بیست و پنجهزار روپیه نقد سرافراز فرمودند - و یوسف خان را از
صل و اضافه بمنصب سه هزاري دو هزار سوار و شمشیر و سپر و نقاره و اسپ
فیل و بیست هزار روپیه نقد امتیاز بخشیدند - و چون اعظم خان یساق
دکن و صاحب صوبگي آن کشور را بر وفق مرضیات اشرف نکرده بود و این
مهم شایان را چنانچه باید بپایان نبرده بود لاجرم بنابر جرم این معني او را
زین خدمت معاف داشته نخست نامزد یمین الدوله نمودند - چون آن
مختار الملت عین حرمان ملازمت بر خویشتن نه پسندیده همراهي رکاب
سعادت که عمرها بدعای شام و سحر از خدا خواسته بود درخواست نمود
بهذا آن خان والا مکان را معاف داشته ارجاع این خدمت بنام خانخانان
مهابت خان رقم یافت - و در طي فرمان گیتي مطاع مامور شد که مقارن
ورود فرمان قدر توامان از دار الملک دهلي متوجه درگاه جهان پناه گشته
بعد از دریافت سعادت حضور روانهٔ برهانپور شود - و بنام یمین الملت
از موقف خلافت عظمی فرمان قضا نشان زیور ارسال یافت که خان زمان را
با سایر بندهای درگاه که داخل کومکیان بالاگهات اند در برهانپور باز داشته
خود با اعظم خان و جمیع کومکیان دیگر روانه درگاه گردد *

نصیرخان بصوبه داري مالوه از تغیر معتقد خان و خان مذکور به فوجداري
پرگنات اکبرآباد و وزیر خان بصاحب صوبگي پنجاب سرافراز گردیدند - و باعث
اینمعني آن شد که چون انتظام معاملات آن صوبهٔ عظمت نشان از دست
عنایت الله یزدي گماشتهٔ آصف خان کما ینبغي بر نمي آمد خاصه در
عمل اعمال خالصهٔ شریفه چنانچه مرضي خاطر عاطر بود بوقوع نرسیده بنابر
آن صوبه داري آن حدود را از خان والا مکان تغیر نموده به وزیر خان مرجوع
نمودند - هفتم ماه مذکور بعنایت خلعت خاص و مرحمت فیل و تفویض
منصب پنجهزاري ذات و سوار ازآنجمله هزار سوار دو اسپه سه اسپه اختصاص

پذیرفته بدان صوب مرخص شد - مقرب خان دکني بمرحمت خلعت و اسپ امتیاز یافته رخصت سنبهل یافت *

یازدهم ماه مذکور چون خارج حصار بند گوالیار مرکز اعلام منصور شد خدیو اعظم و شاهنشاه عالم دیگر باره برسم تفرج داخل قلعه شده مانند نیر اعظم از ذروهٔ بروج آن بارهٔ گردون عروج طلوع سعادت فرمودند - و سر تا سر ساحت آنرا پی سپر نظر دقت نگر ساخته مسالک و مناهج و مداخل و مخارج آنرا از سر تحقیق و تدقیق بخاطر انور در آوردند - چون خصوصیات عمارات عالیه که اساس نهادهٔ حضرت عرش آشیانی و جنت مکاني بود منظور نظر سعادت شد بخاطر عاطر خطور نمود که آنحضرت نیز درین سر زمین عمارتی خوش و نشیمنی دلکش احداث نمایند - بنابر آن امر ارفع به تشیید مباني بدیع منزلی رفیع بنیان مشتمل بر وضع و طرح غریب و هندسهٔ دل پسند خاطر فریب صدور یافت - و صاحب فطرتی از بندهای درگاه والا باهتمام آن و مرمت شکست و ریخت تمام چار دیوار حصار مامور شد - و چون امر اعلی علی العموم زیور صدور یافت که در امثال این احوال خصوصیات جرایم و جنایات ارباب عصیان از زندانیان بعرض اعلی رسد لاجرم حقیقت جرم محبوسان این حصار معروض واقفان پایهٔ سریر سپهر مدار گردید - از آنجمله یازده تن بتصدق سرافرازي و فدیهٔ تارک مبارک و فرق فرقد سای آن سایهٔ عنایت خدائي از بند زندان ابد رهائي یافتند - در اثنای اقامت گوالیار سید خانجهان و عبد الله خان از دکن رسیده از استلام رکن و مقام درگاه گیتي پناه که قبلهٔ مقصود و مرام خاص و عام است ابواب دار السلام سعادت بر روی روزگار خویش کشادند - و هر دو مشمول اقسام مراحم گشته عبد الله خان از مرحمت صربهٔ بهاري در اواخر خریف فصل چهار گانهٔ عمر

یعني سن کهولت فیض موسم شباب که فی الحقیقت بهار زندگاني است دریافته از میامن آن سرمایه جواني نو اندوخت - و سیف خان صوبه‌دار بهار بحراست الّه آباد از تغیر قلیج خان و او بصاحب صوبگي ملتان از تغیر نجابتخان سعادت پذیر گردیدند *

هژدهم ماه چون نواحي دار الخلافه عظمی از پرتو انوار ماهچهٔ لوای والا که همانا نیر اعظم روی زمین است سر رفعت به فلک اعلی رسانید محمد علي بیگ ایلچي که حسب الصدور امر جهان مطاع از برهانپور رخصت یافته چندی در دار الخلافه بود از پذیرهٔ موکب اقبال پدیرای سعادت دو جهاني گشت - و هم درین روز مهابتخان خان خانان که از دهلي روانهٔ دربار سپهر مدار شده بود احراز شرف ملازمت نموده هزار اشرفي بصیغهٔ نذر و نه زنجیر فیل پیشکش کشید - از آنجمله دو زنجیر فیل پایهٔ قبول یافته مابقی بدو مرحمت شد - صفدر خان حاکم دار الخلافه و معتمد خان فوجدار پرگنات و [illegible] و مکرمت خان و عبد الحق برادر افضل خان و سلاح خان و بی بدلخان و خان عالم و مقرب خان بسعادت آستانبوسي درگاه جهان پناه رسیده بعنایت شاهنشاهي مباهي گشتند *

بیست و دویم ساحت باغ دهره از پرتو ورود موکب مسعود زیور روی زمین و زینت صفحهٔ دهر گردید - و در آن فرخندهٔ منزل که از برهانپور تا آنجا به پنجاه کوچ و هشت مقام طي مسافت راه شده بود بنابر انتظار در آمد ساعت مختار هشت روز اقامت قرار یافت - درین آوان یمین الدوله آصف خان با خواجه ابوالحسن و شایسته خان و دیگر امرا از بالا گهات رسیده هزار مهر و هزار روپیه بصیغهٔ نذر گذرانیده از فیض نظر قبول چهرهٔ اقبال بر افروخت - و از پابوس حضرت سلیمان زمانه پایهٔ قد

و مرتبهٔ مقدار مراز مراتب آصفي نهاده بتازگي عظمت مکانت و رفعت مکان اندوخت - آنگاه امرای دیگر فراخور قدر و منزلت ندور از نظر اشرف گذرانیدند - و همدرین روز قلیچ خان از الٰه آباد خود را بدریافت سعادت ملازمت رسانیدهٔ بمرحمت خلعت خاصه و جیغهٔ مرصع اختصاص پدیرفته به تفویض صوبه داريِ ملتان و عنایت پنجاه هزار روپیه نقد نوازش یافت - و همدرین روز مهابتخان خانخانان را خلعت خاصه با چار قب طلا دوزي و جمدهر مرصع با پهولکتاره و دو اسپ و دلیر همت و گرشاسپ و افراسیاب پسران او را و نبیرهٔ اش شکر الله بسر خان زمان را بمرحمت خلعت و اسپ مباهي گردانیده همراه او دستوري دادند *

روز [1] [یکشنبه]ع سي و یکم ماه مذکور غرهٔ ذی الحجه سنه هزار و چهل و یک هجري که افق شرقي دار الخلافهٔ عظمی از پرتو اشراق ماه رایت والا در آنروز مطلع خورشید گیتي افروز گشته هفت کشور روی زمین را روکش چرخ چارمین ساخت شاهسوار عرصهٔ وجود با طالع فیروز و بخت مسعود بفراز تخت بر فیل بر آمده برین سر سریر را سپهر نظیر و فیل را کوه شکوه نمودند - و بدآن آئین شایان و تورک نمایان رخ بسوی مرکز محیط خلافت نهادند که از سر آغاز روزگار تا حال هیچ سرافرازی را این پایهٔ جاه و جلال دست نداده باشد - بالجمله ذره تا خورشید بر سر راه موکب اقبال از روی نیاز بر خاک راه گدار افتاده و ماه تا ماهي از سر هوا خواهي در رکاب سعادت پیاده رو براه نهاده - کیوان بلند ایوان فلک فرود آمده بطریق چاوشان طرقو گو در رکاب ظفر انتساب روان و مبارز انجم از طارم پنجم ملازمت گزین گشته ابلق روزگار را بزیر زین سیمین هلال

---

[1] ع [شنبه] ل *

و جلاجل زرین مجره کسیده برسم جنیبت کشان پیش پیش دوان متوجه شهر شدند - و بدستور مقرر شاهزاده محمد دارا شکوه در عقب حوضهٔ فیل با تمکین کوه متمکن گشته از دو سو بحرین کف گوهرپاش بریزش سیم و زر درآورده نثار رهگذر خدیو بحر و بر مینمودند - و تا رسیدن دربار سپهر مدار پریشان روزگاران را مادهٔ جمعیت خاطر آماده گشته بل یک جهان بی برگ و ساز را که بجوی نیازمند بودند خرمن‌های درم و انبارهای دینار ذخیره شد *

از سوانح این روز سعادت اندوز یکه تازخان بمنصب [1] [دو هزار و پانصدی سیصد سوار] ع و مکرمت خان بمنصب هزار و پانصدی سیصد سوار و عبدالحق بمنصب نه صدی دو صد سوار از اصل و اضافه و خطاب امانت خان سعادت نصیب و کامل نصاب گشتند - و شیر خان ترین بانعام بیست هزار روپیه و محمد علي ایلچي بمرحمت خلعت فاخره و خنجر مرصع و شصت هزار روپیه نقد مفتخر و مباهي گردیدند - و محمد علی و محمد نبي از همراهان ایلچي مذکور بانعام یازده هزار روپیه اکرام یافتند - و در همین روز میر صابر که به دولت آباد رفته پایهٔ منبر و چهرهٔ زر آن بلاد را از القاب گرامي و نام نامي آنحضرت درجهٔ والا و رتبهٔ اعلی داده معاودت نموده بود بسعادت ملازمت رسید - و اشرفي و روپیهٔ چند که ازین رو ارجمند شده فتح خان بر سبیل نمودار ارسالداشته بود از نظر انور گذرانید *

از وقایع این آوان انعقاد یافتن مجلس اطعام عام و اتفاق تمام است بجهت ترویح روح و روان و استزاد سرور و فرحت بانوی بانوان جنان و سرور نسوان جهان - چون ترینولا دار الخلافهٔ والا بآلای فیض مقدم و برکت قدم آن کلیم

---

(1) ع [دو هزاری و شش صد سوار] ل *

دست مسیح دم روکش چرخ چارم دل رشک سپهر اعلی و بالا تر از آن شد قضا را مدت یکسال از وقوع قضیهٔ ناگهانی ممتاز الزمانی انقضا یافته وقت اقامت رسمی معهود که درین کشور بعرس مشهور است شده بود - چنانچه در هر سال از وقت رحلت موتی یک شبانروز باحیای مراسم معهوده که باعث مزید روح و راحت جاوید گزینان جوار رحمت است مثل احیای شب و ذکر و تلاوت و قرأت فاتحه و دعا و استغفار و اطعام فقرا و اعطاء مساکین مبگذرانند - لاجرم بنابر مقتضای طبع فیاض که همواره در باب ایصال نفع و انفاق مال بعموم ارباب فقر و فاقه بهانه جو است خصوص درینوقت که وقت و حال مقتضی آن بود کار گذاران دولت و سامان طرازان کارخانجات سلطنت را بسرانجام دربایست وقت مامور ساختند - و همگنان برحسب فرموده در صحن روضهٔ متبرکه اسپکهای سپهر مثال که هر یک نعم البدل دلبادل تواند شد بر سر پا کردند و بر اطراف و حواشی آن شامیانهای مخمل زربفت منقش که هر کدام در پهناوری و رنگینی دم از برابری سپیدهٔ صبحدم و رنگ آمیزی شفق می تواند زد زدند - و صحن آن انجمن فرخنده را بانواع گستردنیهای گوناگون و فرش بوقلمون مفروش نموده روکش بسیط آسمان و روپوش بساط خاک و صفحه روی زمین ساختند - و بر دور آن سراچهای و شاد روانهای رنگارنگ که مدار هر یک از دایرهٔ افق پای کم ندارد ایستاده کردند - و مجموع امرای عظام و ارباب مناصب والا و اعیان اکابر و اعالی و اهالی دار الخلافه و سایر اشراف و اعاظم و موالی اطراف که بنابر ادای تهنیت درجات فتوحات بی پایان و مبارکباد قدوم اقدس باکبرآباد آمده بودند درین انجمن خاص بار یافتند - و جمیع علما و فضلا و ارباب ورع و تقوی و اصحاب عمایم خوانده و نا خوانده درین محضر تام شرف حضور دریافتند - و حضرت خلافت بفناهی خود بنفس

اقدس در خلوت مقدس عزلت گزین شده آن شب را باحیا و عبادت و طلب آمرزش آن مغفرت مآب گذرانیدند - و صدر محفل مذکور از حضور یمین الدوله و محمد علی بیگ ایلچی و اعیان دولت و ارکان سلطنت آراستگی یافت - و باقی اعاظم و اعالی و سایر اهالی مجلس بتفاوت درجات و مراتب جای گرفتند - آنگاه پیش کاران کار خانهٔ دولت و سالاران خوان نعمت سماط نوال گسترده و اقسام طعام و انواع شربت و الوان نقل و شیرینی و فواکه و خوشبوها و پان بترتیب چیدند و همگنان را به تناول نعمت های خاص صلای عام در دادند - چنانچه غنی و فقیر ازین خوان احسان بهره ور و زله بر گشتند - و پنجاه هزار روپیه باصحاب استحقاق برسبیل خیرات عنایت فرمودند - و چون این انجمن عالی پایهٔ انجام یافت سایر بیگمان و مسند آرایان حرم خلافت و بردگیان شبستان سلطنت بطواف مرقد مقدس آن انسیهٔ حورا سرشت قدسی طینت آمده در آن روضهٔ منوره محفل آرا شدند - و بهمان وتیره و همان کیفیت و کمیت فردای آن مجلس خاص زنانه منعقد شد و همگی زنان را عموماً و مستحقات را خصوصاً بار عام دادند و پنجاه هزار روپیه دیگر به عفایف و عجایز انفاق شد - و امر اعلی علی العموم بدین دستور زیور صدور یافت که متصدیان عظام هرساله روز عرس آن مغفور همین مبلغ صرف مصارف خیرات گردانند - مشروط بدین که دار الخلافه به تشریف نور حضور آنحضرت نمودار ساحت طور باشد و الا نصف مبلغ مذکور بر طبقات خداوندان استحقاق قسمت نمایند *

هشتم تیر که روز عید قربان فیض قدوم سعید مبذول داشت بتازگی مژدهٔ قرب فتح های جدید و نوید مزید دولت جاوید باولیای آن رسانید - حضرت خلافت پناهی بنابر احیای مراسم سنن حضرت خاتم النبیین صلوات الله و سلامه علیه و علی آله و اصحابه که از ستوده

آئینهای این دین جانشین حضرت خلفای راشدین است ساحت عیدگاه را از نور حضور اقدس بر روی مطلع مهر و ماه کشیدند - و بعد از ادای نماز بدولت و سعادت بازگشت نموده در معاودت نیز جیب و کنار تنک جهان نیازمندان را از زر نثار معهود درم ریز فرمودند *

چهاردهم ماه عین اعیان خلافت شاهزاده مراد بخش در ساعتی مسعود مختار که انواع سعادت قرین و انظار انجم و اوضاع افلاک رهین آن بود حسب الامر اعلی دست نشین ید قدرت گیتی آفرین بمقتضای احیای مراسم سنت در باب تحصیل آداب دین و سنن و فرایض شریعت خاتم انبیا و مرسلین که بنابر حفظ مرتبهٔ ظاهر و پاس طریقهٔ صورت عقلاً و شرعاً ضرور است صدر نسبین دبستان تعلیم گردید - و فاضل دیندار ملا میرک هروی حسب الاختیار خدیو روزگار بخلعت فاخره مخلع و از انعام هزار روپیه متمتع گشته آموزگار شاهزادهٔ والا تبار شد - معتقد خان بصوبه داری اودیسه از تغییر باقر خان و مرحمت خلعت و خنجر مرصع و اسپ و منصب چار هزاری سه هزار سوار سر افرازی یافته روانهٔ آن صوب گردید *

نوزدهم ماه میر برکه از رسالت ایران معاودت نموده پذیرای سعادت ملازمت شد - و نه راس اسپ عراقی با نوادر امتعهٔ آن کشور بطریق پیشکش گذرانید - بیست و هشتم حاجی وقاص ملازم نذر محمد خان والی بلخ که او را بعنوان رسالت بدرگاه عظمت و جلالت ارسال داشته بود تا نواحی دارالخلافه رسیده همراه معتمد خان که حسب الحکم اشرف او را استقبال نموده بود خود را بآستانهٔ بارگاه سلطانی که کعبهٔ آمال و امانی اقاصی و ادانی است و قبلهٔ مرادات انسی و جانی رسانیده در تقبیل عتبهٔ درگاه والا آداب معهود این عالی مقام بجا آورده لوازم کورنش و تسلیم تقدیم نمود - و بعد از اقامت مراسم زمین بوس از روی آداب و اندام تمام

بگذرانیدن نامهٔ نذر محمد خان اقدام جست - انگاه ارمغان آن خان
والا مکان را که مشتمل بر اسپ و شتر و امتعهٔ بلخ بود و مبلغ پانزده هزار
روپیه قیمت همگي آنها مي شد بنظر انور در آورده از مرحمت خلعت
فاخره و کمر خنجر مرصع که چهار هزار روپیه بها داشت نوازش پذیرفت -
و در همان نزدیکی سي و پنج راس اسپ و سه زره و ده شتر بختي نر و ماده
از جانب خود و هژده اسپ و پنج شتر بنام محمد مومن پسر خود بطریق
پیشکش گذرانید - و مبلغ سي هزار روپیه باو و خلعت و ده هزار روپیه نقد
به پسرش مرحمت فرمودند - صادق خان میر بخشي که در برهانپور بنابر
عروض بیماري از سعادت همراهي عسکر منصور اختیار حرمان اضطراري
نموده بود بعنایت جناب الهی شفای عاجل یافته بملازمت رسید و منظور
نظر مرحمت آمده از برکت این مکرمت شامل صحت کامل یافت -
دریفولا راجي جي سنکه به برکت حسن عبودیت مشمول عواطف سرشار
مالک رقاب آزادگان شد - و از عنایت دو جوره مروارید شاهوار بی عیب
پرآب بسیار قیمت کمیاب که برسم معهود هنود آویزهٔ گوشي مي سازند از سر نو
در زمرهٔ بندگان در آمده سر حلقهٔ حلقه بگوشان گشت - صوبه‌داري کشمیر
از تغیر اعتقاد خان بخواجه ابوالحسن مرحمت شده ظفر خان پسرش
به نیابت او رخصت یافت - و ملا حیدر خصالي که باوجود کاردانی در فن
شعر ید طولی و طبع عالی دارد بخدمت دیواني صوبهٔ مذکور معزز گردید *

بیان فتح هوگلي بندر بحسن سعي بهادر کنبو مدار علیه قاسم خان

امین پسندیده برگزیده که در روز نخست افسر سروري بر تارک مبارکش
گذاشته هم در عهد الست زمام مهام جمهور انام بدست اختیار و قبضهٔ

اقتدار او سپرده باشند - آن باشد که علی الدوام نظر حقیقت نگر بر سر انجام مصالح معاش و معاد عباد که منوط به تمهید قواعد عدل و داد است مقصود دارد - چنانچه نخست رای صائب و تدبیر درست بر تعمیر دولت آباد دین و تحصیل امن و امان دارالسلام ایمان مصروف داشته همگی همت والا برین معنی که مصرف حقیقی سعی جمیل و جهد بلیغ است بر گمارد - و همواره آوازه جد و اجتهاد در کار فرمائی شمشیر غزا و جهاد بکار برده در باب استیصال ارباب دول جابره و اصحاب ملل غاویه و تسخیر مدن ضاله و تخریب معابد باطلهٔ ایشان کما ینبغی حق کوشش مبذول دارد - چندانکه هدم حانها ویران ساخته و صنمها سوخته بنیاد آتش کدها بباد دهد و بآب تیغ بران اشتعال زبانهٔ نار مغان و نیران [۱] [پرستان]ع فرو نشاند *

لله الحمد و المنة که والا حضرت خلافت بناهي این شیوهٔ ستوده و خصلت محموده را از جمله ملکات راسخهٔ خویشتن نموده اند - و بدآنسان که دست جواد را در بذل مال کشاده داشته اند بهمان وتیره تیغ جهاد در باب قطع مواد فتنه و فساد و قلع خار بن زندقه و الحاد کشیده دارند - شاهد این معني درین صورت استخلاص هوگلي بندر است و انتزاع آن سر زمین از استیلای مشرکان فرنگ و نصرانیان مسیحا پرست بدستیاري تائید حضرت باري و بیان چگونگي خصوصیات این فتح مبین که مستلزم کسر اصنام و سبب نصب اعلام اسلام و دفع استیلای مشرکین و رفع لوای مومنین و علت وهن صولت کفر و موجب تقویت دولت دین گردید - هم اکنون علی التفصیل با شرح و بسط تمام مسبوق تعریف ماهیت و تبیین خواص و مزایای آن بر سبیل اجمال نگارش مي یابد -

(۱) ع [گبران] ل *

نخست خامهٔ تحریر در تصویر نموداری از کیفیت و کمیت و تعین موضع
دفا و سبب احداث این بندر که هر خانه از آن قلعه ایست دشوارکشا
بدین صورت معنی طراز میگردد که در بیست کروهی راج محل و یک
کروهی بندر سانکانو از کسور بنگاله فرضهٔ از دریای شور که بهندی زبان نالة
و بتازی خور نیز خوانند منشعب شده به سمت راج محل کشیده -
چنانچه آب رودبار گنگ که بر کنار شهر راج محل جاریست به خور مذکور
می پیوندد - و بندر هوگلی در یک کروهی سانکانو به ربع کروه از
محل اتصال گنگ و آن خور بر ساحل شعبهٔ از آب گنگ اساس یافته -
و سبب احداث آن ضلالت آباد که از حوادث عظیمهٔ عالم کون و فساد بود
اینست که در هنگام عمل بنگالیان چندی از سوداگران فرنگی که پیشتر در
بندر سوندیب اقامت داشتند بوسیلهٔ سود و سودا بسانکانو آمد و شد
می نمودند - و همواره هوای پختن این مایه سودای خام در سر جا داده
بودند که در آن سرزمین ناحیتی پیدا کنند - چنانچه اگر فی المثل بقدر
کف دستی باشد جای در خور مقر و مقر بجنگ آرند - و منتی مردم
صاحب نیروی قوی بازو با سوداگران بلبلاس سوداگری در امده دست
در کار داشته باشند - اگر در آن میانه شاهد مقصود یعنی تصرف سایر دریای
کنار بنگاله در بر آید فهو المطلب - و الا زیانی به تجارت و خسرانی بسود
و سودا ندارد - بنابر این اندیشهٔ فاسد چون کنار خور مذکور را درخور قرارداد
ضمیر خویشتن دیدند - انواع لطایف حیل انگیخته از حکام آنولایت
اذن اقامت در آن مقام تحصیل نموده نخست در آنجا خانهٔ چند
مانند اندیشهای پراگندهٔ خویشتن سهل و سست اساس نهادند - و رفته
رفته فرنگیان سرمایه دار آنرا دار القرار جاوید انگاشته رخت ارتحال بدآنجا
کشیدند و رحل اقامت افگنده خانها ساختند - و بتدریج بر گرداگرد

نشیمن های خود چہ دیوا های مبین بنیاد افکنده باستحکام تمام باتمام رسانیدند - چنانچه هر منزلی معقلی و هر چهار دیواری بارهٔ استواری شده برجهای آنرا مانند بروج ناری بانواع آلات آتشبازی از توپ و تفنگ و امثال ان آراستند - و اطراف ثلثهٔ آن بندر را بخندقهای عریض و عمیق محاط ساخته روکش مثلثهٔ آبي فلک نمودند - و قطع نظر از تکلف سخن سازي طرف رابع نیز که در خور دریای شور بود در استحکام از دیگر جهات قطعاً پای کمي نداشت - و رفته رفته از آمد و شد جهازهای فرنگ و کستي های مسلمانان نیز که باندازِ تجارت بدانجا بردد مي نمودند هنگامهٔ ساتگانو افسرده شد و بندر هوگلي رواج تمام و رونق کلي یافت - آنگاه چندی از اعیان فرنگ که در آن بندر قرار توطن داده بودند قریه و پرگنات جوار را از حکام و ولات آنولایت بر سبیل اجاره بدست آورده بر طبق خاطر خواه عمل مي نمودند - و رعایای آن محال و نواحي آنرا تا جای که دست تطاول آن بداندیشان مي رسید از روی تعدي خواه ناخواه تکلیف ترسائي نموده نصرانی مي ساختند و برور از راه دریای شور روانهٔ بنگاله فرنگ مي نمودند - و در ضمن این رای ناصواب متوقع اجر و ثواب بوده جبر نقصان زراعت که علت آن قلت رعایا بود از ارباح تجارات که اضعاف مضاعف ان می شد مي نمودند - ملخص سخن در ایام بادشاهزادگي که آنوالا لوای والا ظل ورود بر سرزمین بنگاله گسترده بود رای جهان آرای بر کماهي گمراهي دل دقایق بیراهي ان ضلالت پیشگان جهالت اندیش که بدرجهٔ اعلی رسیده بود آگاهي یافت - و سخت کوشي آن سست کیشان در باب اضرار و آزار مسلمانان گوش زد معلی گردید - لاجرم اینمعني مرکوز خاطر عاطر بود که بهر صورت که رو دهد دربارهٔ استیصال مطلق ایشان مستعد شوند - چون بحسب اقتضای

قدر و قضا درین مدت از عدم مساعدت وقت مجال پرداخت قرار داد ضمیر منیر نیافتند چنانچه هم اکنون مذکور شد درین محل که نقش مراد داد و دین از جلوس اقدس درست نشست قاسم خان صاحب صوبهٔ بنگاله را در وقت رخصت آنصوب بانصرام این مهم مامور فرمودند - و بر سبیل ارشاد طریق تسخیر آن ضلالت آباد و روش استیصال آن بد نهادان بآن خان اخلاص نشان تلقین فرمودند - چنانچه ابواب تدبیرات صائبه که درین باب ظهور یافت خصوص تعین عسکر ظفر اثر از جانب بحر و بر همگی محض تعلیم آنحضرت بود - بالجمله قاسم خان درین باب از در مقتضای حزم و احتیاط در آمده این راز مضمر را با هیچکس درمیان ننهاد - و تسخیر آن بندر را هرچند در بند وقت بود چندی در حیز تاخیر داشته چندان صبر نمود که بر جمیع خصوصیات آنولایت خاصه کیفیت احوال بندر و کمیت سپاهي و رعیت آنجا تحصیل اطلاع و اشراق نماید - چون استیفای حقایق کلي و دقایق جزئي امور ملکي و مالي اهالي و موالي آن ملک به عمل آورد درین حال عزم جزم نموده درماه اسفندار سالگذشته حسب الحکم اشرف در مقام تجهیز عساکر و تهیهٔ نواره در آمده - و آن عبارت است از جهازات حربي مشتمل برسپاهي و آلات جنگ و توپ و تفنگ و امثال آنها - از آنجا که داب ارباب خرد و آئین است بر طبق منظومه * * بیت *

سکندر که با شرقیان حرب داشت • رخ خیمه گویند در غرب داشت

باین عنوان بر زبانها افکند که غرض از ارسال عسکر منصور استیصال گروه هجلي وال است - و لهذا فوجی از تابینان خود و بندهای بادشاهي بهمراهي عنایت الله دستبشر و امرا و ارباب مناصب والا به تسخیر آن س ;مد.. تعد نمود - و مفور و منهم ساخت که بسمت هجلي وال

روان شده چندی در موضع بردوان که در آن جهت واقع است اقامت گزیدند - چندانکه خواجه شیر و معصوم زمیندار کل بنگاله و محمد صالح کنبو و همراهان او با نوارهٔ از راه بندر [سری پور] [1] روانه شده تا دهان خور هوگلي بندر که بموهانه مشهور است فرا رسند - و اینمعني بنابر آن بود که مبادا مقهوران فرنگ از سهم صولت اولیای دولت قاهره خود را به‌کشتیها رسانیده از راه دریا طریقهٔ فرار اختیار کنند - آنگاه بهادرخان برادر ابو محمد کنبو را که مدار علیه او بود به بهانهٔ نظم و نسق امور محال خاصهٔ شریفه روانه مخصوص آباد ساخته با او مواعظ نمود که چون فوج عنایت الله بعد از شنیدن خبر لشکر موهانه متوجه هوگلي شود او نیز خود را باصحاب خود بشتاب باد و سحاب باز رساند - چون عنایت الله بعد از وصول خواجه شیر بموهانه رو نموده از مقام بردوان کوچ کرد - در عرض یک شبان روز بر سبیل ایلغار خود را تا قصبهٔ هلدي پور رسانید که در وسط ساتگانو و هوگلي واقع است درین اثنا بهادر نیز با پانصد سوار از مخصوص آباد رسیده بدیشان پیوست - و تا رسیدن مردم توقف نه نموده روانهٔ موهانه شد که باتفاق خواجه شیر و سایر دولتخواهان از کشتي سدی استوار بسته دهانهٔ خور را مسدود سازد - که مبادا مقهوران فرنگ از مضیق محاصره به تنگ آمده خود را از راه خور بدریای شور اندازند بهادر بدآنجا پیوسته با دیگر بهادران در اندک فرصتی راه از ناوهای نوارهٔ مضبوط ساخته - دوم ذي حجه سنه هزار و چهل و یک هنگامی که عنایت الله و سایر افواج منصوره بانداز ترکتاز معمورهٔ که در بیرون خندق بندر واقع بود توجه نمود ایشان نیز از طرف خور جلو ریز تاختند - و در حملهٔ نخستین معمورهٔ مذکور را که بیالي معروف بود مسخر ساخته نخست خاطر از قتل نفوس

---

(۱) سیرام پور

و غارت اموال اهالي آن پرداختند و آتش يغما در آن عرصه افروخته خشک و تر را در يکديگر سوختند - آنگاه همت بر تخريب عمارات و منازل کفار گماشته نشانی از آباداني نگذاشتند - و چون از لوازم قتل و اسر باز پرداختند اطراف بندر را احاطه نموده ملچارها ساختند - و باهتمام تمام متوجه پيشرفت کار و پيش برد ملچار شده بکار فرمائي همت عالي و تصويب رای صائب عزم راسخ و جد نافد را پيش کار خود نمودند - و در اثنای اين حال صواب انديشان صلاح وقت در آن ديدند که فوجی جرار از مردم کاردان کارگدار در محال اطراف خود پراگنده سازند - که اگر از راه اتفاق بجمعی از آن بدانديشان که اعمال آنحدود باجارهٔ ايشان بود بر خورند بی توقف به قتل رسانند - و اهل و عيال ملاحان بنگالي نوارهٔ فرنگيان که ايشان را غرابي گويند بقيد و اسر در آرند - تا چون اين طايفه از روی دلبستگي متعلقان خود را از آن گروه ادبار مآل بريده به معسکر اقبال پيوندند اين معني باعث وهن و ضعف مخالفان گردد - بسبب اين تدبير درست قريب چهار هزار تن اين طايفه از کفار جدائي اضطراري گزيده زينهاري عسکر اسلام گشتند و از اين حرکت فتور کليّ بحال اهل هوگلي راه يافت - بالجمله تا مدت سه ماه و نيم مقهوران فرنگ در مضيق محاصره روزگار گذرانيدند - و اوليای دولت قاهره بنحوی کار بر ايشان تنگ ساختند که آن بد انديشان را از آن بيش مجال امکان مقاومت نماند و در آن مقام توقف محال شد - و در عرض اين مدت هرگاه باستظهار رسيدن کومک لشکر پرتگال دل گرم مي شدند نيران جنگ و جدال افروخته داد مقابله و مقاتله مي دادند - و احيانا که در هجوم افواج ياس غالب مغلوب نوميدي تام مي گشتند از در درخواست امان در آمده ابواب مصالحه مي کشادند - باوجود آنکه متحصنان قريب شش و هفت هزار تفنگچی قدر انداز

که اندازهای درست شان از اصابت ناوک قضا پای کم نداشت داشتند -
از دست برد بهادران موکب اقبال این تائید پرورد حضرت ذوالجلال پای
براه تملق و فروتنی گذاشته از سر گردن کشي و زیاده سري در گذشتند -
و دست توسل به حبل المتین استشفاع در زده حلقهٔ استیمان بر در امن آباد
امان زدن گرفتند - و درین میانه قریب لک روپیه بر سبیل حق الامان
ارسال داشته بنابرین گمان آن شفیع روشناس کار گذار را وسیلهٔ طلب زنهار
ساختند که شاید بمیانجیي او جان مفتي بیرون برند - چون اولیای دولت
نامتناهي ازینمعني آگاهي یافتند که متحصنان تیره درون بظاهر اظهار اطاعت
و انقیاد نموده در باطن انتظار رسیدن کومک دارند لاجرم زیاده بر آن اهمال
تسخیر حصار و امهال حصاریان تجویز ننموده از سر نو تضییق عرصهٔ محاصره
فرا پیش گرفتند - و نخست خندق سمت کلیسا را که از رهگذر کمي عرض
و علت قلت عمق نسبت بسایر اطراف کم آب تر بود شکستند - و آب
را بخندق دیگر که برای این کار پیشتر کنده و آماده ساخته بودند سر داده
از آب خالي ساختند - و از ملچار های این سمت که در عهدهٔ نگهباني
بهادر کنبو والله یار خان و سید حسین کمونه بود نقب ها سرکرده رفته رفته
به نزدیکي مقصد رسانیدند - قضا را درین اثنا فرنگیان که پیوسته بر سر
جست و جوی امثال این امور تکاپو داشتند راه بدو نقب برده هردو را
بخاک انباشتند - و نقب سوم که از طرف ملچار بهادر خان کنبو پیش برده
بودند اصلا بو بدآن نبرده پی بآن نیافتند - و چون سر آن نقب بپای دیوار
منزلی از منازل آن بی دینان که در حقیقت حصنی حصین و معقلی
متین بود رسید آنرا بباروت انباشتند - و بنابر آنکه آن بنیان راسخ عمده ترین
معاقل و حصون ایشان بود و اکثر سرداران آن گروه نابکار آنجا انجمن
میساختند - صواب اندیشان اصابت کیش از راه پیش بیني‌ها بخاطر

آوردند که نخست بهادران موکب اقبال و یکه تازان عرصهٔ جلادت و جدال بر سبیل تهیهٔ یورش از اسپها پیاده شده بهیئت اجتماعي رخ بسوی آن فیل بند دشوار کشا و طلسم ببوند آرند - تا چون سپهر مردم کار طلب مردانهٔ آن نابکاران بمدد سرداران خود و بمدافعهٔ اولیای دولت پایدار آنجا فراهم آیند نقب را آتش داده بدین طریق آن بدکیشان سرکش را از کوچهٔ نار بدارالبوار فرستند - مجملاً از آنجا که همواره سهام تدابیر صائبهٔ موافقان بر وفق مقتضای تقدیر بهدف اجابت مي رسید درین باب نیز نقش انگیختهٔ رای صواب آرای شان درست نشین افتاد - چنانچه وقتی که آرایش صفوف مجاهدین میدان دین زیور صفحهٔ روی زمین مصاف شده بود و از طرف دشمن رزم جویان آزرم دوست را حمیت دین ترسائي و پاس ناموس کلیسا و نافوس سرگرم جانبازي ساخته عرصهٔ قتال را باشتعال نیران جنگ و جدال آتش کدهٔ مجوسي نموده بودند در همان گرمي نقب را آتش دادند - و بمجرد موشک دوانيِ آتش بازان هر ذره از اجزای آن عالي بنیان کوه شکوه که اساس آنرا چنانچه گذارش یافت خالي ساخته از باروت پر کرده بودند خال خال از هم جدا افتاده ازین رو ادیم زمین معرکهٔ جنگ نمونهٔ نطع پلنگ گشت - و احجار آن سنگین حصار لخت لخت مانند صخرهٔ جنی از آن کورهٔ آتش تنوره بادهٔ هوا گرفته بمرجع اصليِ خویش یعني کرهٔ نار بازگشت نمود - و هر تن از آنشی نهادان اهرمن نژاد فرنگ که از جادوگریِ تدبیر دیو را در شیشهٔ تسخیر داشتند از دمدمهٔ افسون زبانهٔ آتش دود افگن پري وار به پرواز آمدند - چنانچه گوئي از سورت آتش و شدت و حدت باروت پناه بکرهٔ اثیر برده از آن راه به جوار درکات سعیر و طبقات بئس المصیر شتافتند - و جمله هفیه سپاه تیره روز مخالف که شعلهٔ جهانسوز باروت برق خرمن بخت ایشان نشده بود برخی خود را

به‌جهازات رسانیده جمعی در آب افتادند - و درمیان آب و آتش جان داده از زیاده سرها تن به شمشیر شعله تاثیر بهادران عدو بند آفاق گیر که آب آن تا بگلو است در ندادند- چون جمعی از جهالت پیشگان سفاهت کیش فرنگ در یکی از جهازات عمدهٔ ایشان که مشتمل بر نفایس اسباب و اموال و اکثر اهل و عیال آن بداندیشان بود مشغول حراست بودند پیش از آنکه بدست مسلمانان افتد در همان گرمي انبار باروت کشتي را آتش زدند - و از شرارهٔ شرارت ذاتي آن آتش زندگان بیکدم دود از نهاد جمعی بیگناهان بر آمده قریب هزار و پانصد تن که اکثر کودکان و زنان بودند با کشتي و مال و منال در هم سوختند - و اهل چند غراب دیگر نیز پیروي ایشان نموده براهبري غراب تیره اختري در تیه هلاکت ابد افتادند - و از سفائن جنگي طرز فرنگ شصت و چهار دنگهٔ کلان و پنجاه و شش غراب و یک صد و نود و هشت جلیه داخل غنایم لشکر ظفر اثر خدیو هفت کشور و خدایگان بحر و بر شد - و یک غراب و دو جلیه از فرنگان بندر گوه خود را بسد موهانه رسانیدند- چون از شرارت آتش سفائن مذکوره چند کشتي آن بندر درین اثنا سوخته بود ازان راه فرجهٔ بدر رفتن یافته در همان گرمي فرصت فرار فوت نکردند و با شتاب باد و سحاب بر آب و آتش زده بدر رفتند - و درین غزوه قریب ده هزار تن از خورد و بزرگ و نساء و رجال قتیل و غریق و حریق گشتند - و چهار هزار و چهار صد کس از ذکور و اناث فرنگي اصیل و عبید و جواري و سایر اصناف دیگر که طوعاً و کرهاً مذهب ترسائي اختیار کرده بودند بقید گرفتاري در آمدند - و قریب ده هزار تن از رعایای پرگنات و نواحي آن که بیگناه به بند فرنگ افتاده بودند از حبس آزاد گشتند - و درین ایام از آغاز تا انجام هزار سعادتمند از اهل اسلام درجهٔ شهادت یافته بروضهٔ دار السلام خرامیدند *

از سوانح این ایام سید شجاعت خان بارهه که انظار سعادت نجوم طالع مسعود فیض نظر عنایت ازو دریغ داشته بود و بنابر آن در وطن خود شیوهٔ خمول گزیده بگوشهٔ عزلت خزیده بود - دریڼولا که تحریک بخت و تحریص اقبال محرک و مرغب آمد خود را بدرگاه آسمان جاه رسانید - و بتازگی منظور نظر سعادت سعد اکبر و مهر انور روی زمین شده بوساطت ترقي بمرتبهٔ عالي منصب چهار هزاري ذات و دو هزار سوار کوکب طالعش از وبال کدهٔ خمول بشرف خانهٔ اقبال انتقال گزید - و هم در آن آوان این سانحهٔ بدیعه که از بدایع افعال طبایع بل از ودایع لطایف ابداع در مشیمهٔ مشیت است بنابر اخبار منهیان صوبهٔ گجرات معروض واقفان موقف خلافت افتاد - که در موضع برودہ از مضافات صوبهٔ مذکور گوسالهٔ بعرصهٔ شهود آمد که سه سر داشت یکی بصورت سر اسپ و باقي به هیئت سر گاوان بدیع الوجود - همدرآن ساعت جانداده پیکر بهیمي را از ننگ قبیح منظر کریه خویشتن پرداخت - و نیز از واقعات صوبهٔ احمد نگر بظهور پیوست که درین حدود بزغالهٔ که دو سر چهار دست و دو پا و چهار چشم و چهار گوش داشت بوجود آمده باعث حیرت نظارگیان گردید - و در همان دم همراه مادر راه عدم پیش گرفت - درین اوقات منزل یمین الدوله آصف خان فیض قدوم اسعد در یافته صاحب منزل بسعادت عیادت استسعاد پذیرفت - و آن آصف زمان بشکرانهٔ ورود مسعود حضرت سلیمان مکان که باعث ظهور نور و صفا و موجب وقوع عافیت و شفا ست رسم پا انداز و نثار و پیشکش بتقدیم رسانید - نیز لشکر خان از صوبهٔ کابل که درین اوقات بمقتضای وقت ازو تغیر پذیر گشته سعید خان بتفویض آن سعادت جاوید یافته بود رسید - و خود را از سر نو بدریافت شرف ملازمت اشرف که سرمایهٔ سعادت دوجهاني است رسانید * و [۱] چهار هزار [۱] اشرفي بصیغهٔ

---

(۱) ع [چهارصد] ل *

نذر و یک لک روپیه و سي اسپ صرصر تگ بر سبیل پیشکش گذرانید - و بخدمت صاحب صوبگي دار الملک دهلي از تغیر خانخانان صوبه دارکن مختص شد - و پسرانش سزاوار خان و لطف الله خان با او مرخص گشتند *

بیست و سیوم شهریور ماه از پنجمین سال جلوس مبارک روز جمعه سلخ ربیع الاول[1] سنه هزار و چهل و سه هجري جشن وزن قمري سال چهل و سوم عمر جاوید بیوند بفرخي و فیروز مندي در آئین هرساله آذین پذیرفت - و سر تا سر رسوم این روز سعادت اثر از عیش و عشرت و داد و دهش بر وفق کام محتاجان و حسب مرام نیازمندان بپایان رسیده وقت بخوشي و انجمن بدل کشي انجام یافت - و کامراني حضرت گیتي ستاني که اکثر آوان در لباس کام بخشي و داد دهي جلوه‌گر میگردد درین روز نیز به بهترین وجهی صورت بست - و در همین روز شرف اندوز محمد علي بیگ ایلچي ایران را بسعادت رخصت معاودت و مرحمت خلعت زر دوزي و کمر مرصع و فیل خاصگي با ماده فیل و حوضهٔ سیمین نراخته بر مراد خاطر فیروز و شادمان نمودند - و چهار اشرفي کلان که مجموع وزن همه هزار توله بود چنانچه یکی چهار صد توله وزن داشت و باقي هر یک بصد توله از دیگران کمتر - و همچنین چهار روپیه بوزن و ترتیب مذکور - چون همگي بسکهٔ مبارک مسکوک بود نظر بر میمنت و برکت عنایت فرمودند - و مجموع الغاماتی که از آغاز روز سعادت افروز ملازمت اشرف تا هنگام ادراک شرف رخصت در بارهٔ او ظهور یافت سوای اجناس بچهار لک و بیست هزار روپیه کشید - هم درین روز حکیم رکنای کاشي مسیح تخلص از انعام پنج هزار روپیه نوازش پذیرفته حسب التماس برخصت زیارت مشهد مقدس کامروا گردید *

---

(۱) در بادشاهنامه هشتم ربیع الثاني نوشته شده | جلد اول حصه اول - صفحه ۱۴۴۰ *

کشایش پذیرفتن قلعهٔ کالنه بکلید تائید دولت و سوانح دیگر

هر صاحب سعادتی را که تفویض حضرت رزاق علی الاطلاق جلّت حضرته از پنج انگشت مفاتیح رزق روزی خواران درگاه احدیت در مشت دست او گذارد اگر عنان فیض‌رسان او که کشاد کار عالمی بدآن وابسته و سررشتهٔ وسایل عطیات حضرت وهاب بی غنت بآن پیوسته باشد بمحض اشارتی هر ماه هلال سان حصنی حصین کشاید شگفت نباشد - و اگر روز بروز دست زر افشانش چون پنجهٔ آفتاب کسوری از اقالیم شرق و غرب مفتوح نماید دور نما نبود - شاهد حال فتح قلعهٔ کالنه است از حصون منیعهٔ دکن که نوید آن در ضمن عرضداشت خان زمان دوم ماه آبان گوش‌زد کامل نصابان سعادت که شرف یافتگان حضور انجمن پر نور هستند گردید - و کیفیت معنی مذکور این صورت دارد که چون سررشتهٔ نظام کار نظام الملک از کشاکش فتح خان پسر عنبر بآن مقام کشید که محمود خان قلعه بان کالنه بنابر بد عهدی و پیمان شکنی فتح خان که علت رنجش و رمیدگی سایر امرای دکن شده بود ازو اندیشیده قلعه را باو نداد - و چون از مواخذهٔ او مطمئن نبود و میدانست که اگر از مساعدت روزگار وقت یابد در انتقام‌کشی و کینه توزی او فرصت طلب فوت نمی کند - ظاهرم بمقام اندیشهٔ کار و مآل روزگار خود در آمده درصدد آن شد که بمدد ساهوجی بهونسله توسل جسته شاید که بدین وسیله خود را از شر بازخواست او نگاهدارد - و با خود قرار داد که تسلیم قلعهٔ مذکوره دست‌آویز سازش با ساهو ساخته درین ضمن کار خود بسازد - چه آن بد فرجام دربنولا از شقاوت منشی و تباه اندیشی روی از بندگی درگاه جهان پناه بر تافته بر ممالک ناسک و ترنبک و سنگمنیر و جنیر و سر تا سر محال کوکن به جبر دست یافته یکی

از منسوبان سلسلهٔ نظام الملک را که در قلعه محبوس بود بر آوردهٔ دست آویزی بچنگ آورده بود و حلقهٔ استبداد و خود رائي در پناه نام این نامرد بر در استقلال میزد - خان زمان که در آن آوان به نیابت خان خانان پدرش صوبه‌دار کل دکن و خاندیس و برار بود بریںمعني وقوف یافت - و بی توقف به میر قاسم قلعدار [1] النگ که در نواحي کالنه واقع است نوشت که از هر راه که رو دهد در آمده محمود خان را بشاهراه عبودیت و ارادت که صراط مستقیم و جادهٔ راست سر منزل سعادت است راه نمائي نماید - و از پایان کار روزگار و سرانجام مهام عالم ترسیده از انصرام قرار داد خاطر باز دارد - چون میر قاسم نخست از در استمزاج اینمعني در آمد محمود خان این مراد خاطر خواه را از خدا خواسته بمقتضای عدم اعتماد بر نامه و پیغام توقع حضور میر مذکور بکالنه نمود - او بنابر صلاح وقت در ساعت راهي شده با محمود خان ملاقات کرده بعد از گفت و گوی بسیار و ترغیب و ترهیب بیشمار او را از آن ارادهٔ دور از کار باز داشت - و پس از تحصیل جمیعت خاطر ابلاغ حقیقت بخان زمان نمود - خان مشار الیه نامهٔ استمالتي در کمال ملایمت و همواري متضمن هزار گونه نوید و امید و مشتمل بر انواع وعد خالي از وعید باو نوشته همراه عجم منصبدار راهي ساخت - محمود خان از مطالعهٔ آن عهد نامه مستظهر و مستمال گشته فرستادگان ساهو را محروم باز فرستاد - و اول بامیدواري تمام پسران رشید خود را که منصور و مظفر نام داشتند با قاضي ابو الفضل وکیل خود در صحبت عجم و معصوم ولد میر قاسم روانهٔ خدمت خان زمان نمود و خود قلعه را خالي ساخته التماس صدور فرمان عالي شان کرد - از آنجا که مقتضای طبع اقدس بندگان حضرت همواره بنده نوازي و ذره پروري ست نشان کفدست

---

[1] (۱) در بادشاه نامه (صفحه ۳۰۳) الفگ نوشته شده *

مبارک که همانا نمونهٔ ید بیضاست و پنجه تاب پنجهٔ آفتاب بر عنوان فرمان عاطفت نشان گذاشته با خلعت و شمشیر مرصع و اسپ از روی عنایت مصحوب جعفر بیگ بلوچ فرستادند - محمود خان باقدام اطاعت و انقیاد دو کروه پیش آمده از روی کمال ادب مراسم معهوده از زمین بوس و تسلیمات بتقدیم رسانیده فرمان قدر نشان عظیم الشان را از روی تعظیم و تکریم تمام گرفته بر سر نهاد - و از برکت تبرکات خاص که بسرافرازي ارسال آن اختصاص یافته بود فرق تفاخر سرمد از فرقد در گذرانید - و شب یکشنبه بیست و پنجم مهر ماه قلعه را با هشت پرگنه از مضافات و متعلقات آن که مبلغ شش لک روپیه حال حاصل آن بود و برین تقدیر دو کرور و چهل لک دام جمع مجموع آن ولایت مي شد بتحت تصرف دولتخواهان داد - و همراه میر قاسم و عجم و معصوم خود نیز به برهانپور رسیده از مرحمت خلعت فاخره و تفویض منصب والای چهار هزاري ذات و دو هزار سوار و انعام پنجاه هزار روپیه نقد تارک افتخار بذروهٔ عالم بالا رسانید - و منصور نخستین پسر او بمنصب دو هزاري پانصد سوار و خلعت و اسپ و فیل و مظفر دومین پسرش بمنصب هزاري پانصد سوار و خلعت و اسپ و انعام ده هزار روپیه بر هر دو و قاضي ابو الفضل بمنصب پانصدي دو صد سوار سربلندي یافته تسلیمات نیاز بجا آوردند *

از وقایع این اوقات آنکه از وقایع صوبهٔ بنگاله بعرض رسید که قاسم خان صوبه‌دار آنجا بعد از انقضای سه روز از فتح هگلي بندر بنابر مقتضای قضای ماضي و قدر نافذ بجوار عالم رحمت و رضوان آنحضرت شتافت - و از کمال سعادت مندي و قابلیت و نهایت اخلاص و ارادت فوت او موقع تاسف و تحسر بندگان حضرت که گوهر شناس جوهر وفا و اخلاص ارباب حقیقت و اصحاب عقیدت اند گردید - ای خوشا حال بنده که رضامندي

ولي نعمت حقيقي او درين مرتبه باشد - چه في الحقيقت اين مرتبه در هر دو نشأ موجب خوشنودي و خورسندي حضرت خداوندي است - و لهذا دريفوقت زبان حق سگال بمناسب خواني اين بيت حق مقام ادا نمود * * بيت *

بود رضاي تو چون موجب رضاى خدا زهى سعادت آنكس كزو شوي راضي

ا- ظم خان از موقف خلافت بتعديم اين امر جليل القدر عظيم الشان يعني ... دوگاله مامور گشت و بمرحمت خلعت فاخر و دو راس اسپ مختص گرديده مرخص شد - و در همين ايام شاعر نادر فن جادو كلام حاجي محمد جان قدسي تخلص از اهل مشهد مقدس كه به نهايت مرتبهٔ تقدس ذات و تنزه صفات و غايت ورع و پرهيزگاري با كمال تفرد در فن شاعري و سخنوري كه اجتماع اين مراتب در يک ذات كمتر دست بهم داده اتصاف دارد از وطن احرام طواف ركن و مقام اين قبلهٔ اماني و آمال محتاجان و كعبهٔ جاه و جلال انس و جان از ته دل در ميان جان بسته خود را با ادراک اين سعادت عظمى رسانيد - و قصيدهٔ غرا كه در ستايش بندگان درگاه جهان پناه بطريق ره آورد انشا كرده بود در حضور پر نور انشاد نمود - و از مرحمت خلعت فاخر سرمايهٔ مفاخرت سرمد اندوخته دو هزار روپيه برسم صله يافت - و از راه تحريک بخت كار فرما كه او را بدين قبلهٔ ارباب طريقت راهنما شده بود در حلقهٔ ثنا طرازان بارگاه خديو زمين و زمان در آمده به سلک بندهاى درگاه والا شرف انتظام يافت - و اين چندين بيت از آن قصيده است * * ابيات *

اى قلم بر خود ببال از شادي و بكشا زبان
در ثناى قبلهٔ[1] [اقبال خاقان زمان] ع

---

(١) م [دين ثاني صاحبقران] ل •

جوهر اول شهاب الدین محمد کزازل
از برای خدمتش زد چرخ دامن بر میان
اختر برج کرامت مظهر لطف اله
جوهر تیغ شجاعت مصدر امن و امان
آنکه از آغاز فطرت بسته شهباز ظفر
چون عقاب تیر بر شاخ کمانش آشیان
گر مخالف ور موافق از ولایش دم زنند
با بد و نیک است چون خورشید گرم و مهربان
سرمهٔ چشم غزالان سازد از داغ پلنگ
سازگاریهای عدلش چون نهد پا درمیان
شهرت آثار عدلش زود بر خواهد گرفت
تهمت زنجیر عدل از گردن نوشیروان
خوش نشست از نقش پایش نقش هفت اقلیم را
ربع مسکون گو دگر بنشین بعیش جاودان
آفتابی اینچنین طالع نه شد در هیچ قرن
از زمان حضرت صاحبقران تا این زمان
جای حیرت کی بود گر کامل آمد ماز ازل
مهر در حد کمال آید پدید از خاوران
سر غیبی بر ضمیر روشنت پوشیده نیست
راز خود تقدیر با رای تو دارد درمیان
حبذا دولت که بیند با توه خود را در رکاب
مرحبا نصرت که باشد با تو دایم همعنان

خواستگاري صبيهٔ حورا سير سلطان پرويز بهٔ بادشاه زادهٔ فرشته محضر خورشيد منظر دارا شكوه و ارسال رسم معهودهٔ ساچق

ارجمند ترين نعمتى از نعماء جزيلهٔ آلهي و شريف ترين عطيه از عطاياء جليلهٔ نامتناهي حكمت كاملهٔ توالد و تناسل است كه مناط پايندگى نوع عالي انسان و سرحلقهٔ ارتباط سلسلهٔ نظام كارجهان و انتظام روزگار جهانيانست - و پيدا ست كه تعداد اولاد و تكثير اسباط و احفاد كه بالا ترين مواهب و والا ترين مكارم است قياس بعموم احاد الناس موهبتى ديگر و مكرمتى غير مكرر است على الخصوص نسبت بسلاطين عدالت آئين كه برومندي شجرهٔ كمال عالم ثمرهٔ بقاى ذريت شريف و نتيجهٔ كثرت نسل كريم ايشان است - و باروري نهال استكمال بني آدم فرع وفور نشو و نماى اصل دوحهٔ وجود اين جمع ذي شان - لاجرم برين طبقهٔ والا كه مانند ارباب عالم بالا بمنزلهٔ آباى مهربان ابناى زمان اند واجب عيني و لازم عقلي است كه در استحصال و استعجال اعطاى اين مكرمت عظمى از عطا كدهٔ مبداء فياض مساعي جميل مبذول دارند - يعني تجويز اهمال و امهال در تزويج اولاد سعادت نژاد كه في الحقيقت ترويج كاسد و اصلاح فاسد عالم كون و فساد است ننموده هربالغ نصيبى كامل نصاب را از اولاد امجاد با عقيلهٔ از قبيلهٔ كرامت ذات و شرافت صفات در سلك ازدواج انتظام دهند - و از نتايج اين مقدمهٔ حكمت بنياد خرد نژاد نامزد ساختن دختر والا اختر سلطان پرويز است بپادشاهزادهٔ جوان بخت سعادت يار سلطان دارا شكوه و تهيهٔ سامان طوى و توطيه مقدمات آن - و سبب صورى اينمعني آنكه همدرآنولا كه ولايت خانديس از پرتو اشعهٔ

ماهچهٔ لوای مهرضیای این قایم مقام نیر اعظم غیرت فلک برجیس بود
و هنوز خطهٔ پاک مرکز خاک از نزول مقدس آسیهٔ وقت و مریم عهد
اعني نواب غفران مآب ممتاز الزماني رشک محیط افلاک نه گشته بود
از آنجا که شفقت امهات بمقتضای فرط رقت قلب بر عطوفت آبا سمت
سبق دارد آن قدسي سرشت عرشي طینت بعرض اقدس رسانیدند که چون
شاهزادهای والا نژاد سلطان دارا شکوه و سلطان محمد شجاع بمرتبهٔ تکلیف
شرعي رسیده اذن و وقت تاهل ایشان شده اگر رای جهان آرای اقتضا فرماید
کریمهٔ سلطان پرویز که بحلیهٔ جمال صوري و معنوي و حلهٔ کمال نسب
و حسب آراسته و پیراسته است و والد مرحومش گرامي فرزند حضرت
جنت مکاني و والدهٔ ماجده اش نبیره حضرت عرش آشیاني اند بانوی
حرم محترم مهین شاهزادهٔ اعظم گردد بسیار بجا و بموقع است - حضرت
خلافت پناهي تصویب این رای صائب نموده آن گرانمایه گوهر محیط
مکرمت را بجهت انتظام در سلک ازدواج درة التاج خلافت عظمی
نامزد فرمودند - و ثمرهٔ شجرهٔ سیادت و امامت و نوبادهٔ حدیقهٔ ولایت و
کرامت اعني صبیهٔ رضیهٔ رستم میرزا که سلالهٔ سلسلهٔ صفیهٔ صفویهٔ است
سزاوار پیوند نونهال بوستان شاهي فرع اصل دوحهٔ خلافت ظل الهي
شاه شجاع شمرده درین باب قرار داد خاطر عاطر را زبان زد نیز فرمودند -
و بمقتضای پیشنهاد مذکور درپی تهیهٔ مقدمات کار خیر شده سامان طرازان
مهمات بادشاهي را بسرانجام مایحتاج این امور مامور ساختند - و بنابران
بسرکاري متکفلان بیوتات سلطنت عملهٔ کارخانجات سرکار خاصه دارالخلافهٔ
اکبر آباد و دار السلطنت لاهور سرگرم کار گشته بسرانجام در بایست این
امر سامي پرداختند - و در ساختن زیور و مرصع آلات و ظروف زرین و
سیمین و اثواب مطرز بتار زر و نقره و سایر اسباب و اثاث بیوتات فراخور

مقتضای حال و وقت بدل جهد نمودند - و هنروران صاحب بصیرت در گجرات و بنارس و مالده و سانگانو و سنارگانو و سایر بنادر خصوص سورت بندر که منبع نفایس و نوادر بل همانا مغاص لآلي و معدن جواهر است حسب الامر عالي در ساختن و پرداختن انواع حلي و حلل اهتمام تمام نموده همگي را بانمام رسانیدند - ناگاه از آنجا که رسم معهود روزگار است مقتضای تقدیر بوقوع قضیهٔ ناگزیر نواب رضوان مآب مهد علیا تعلق پذیر گشته سرانجام این کار خیر چندی در بند تعویق و حیز تاخیر ماند - و چون موکب سعادت از خطهٔ برهانپور بمرکز محیط خلافت معاودت نموده یکسال تمام از هنگام ارتحال آن بانوی فرشته خصال منقضي شد و سایر رسوم این روز که درین کشور بعرس مشهور است چنانچه مذکور شد ظهور پذیر آمد - و در آن حالت حضرت شاهنشاهي از کمال کلفت و ملال این حادثهٔ اندوه زای نشاط زدای سر و برگ عیش و عشرت و دماغ سور و سرور نداشتند - چون یکسال و هشت ماه از ارتحال آن محفوفهٔ رضوان الهي بسر آمد و همواره در خاطر آن مسند نشین صدر محفل جنان چنان بود که شادي ازدواج شاهزادهای عظام کرام خصوص گرامي شاهزادهٔ اعظم بآئینی که باید و شاید سرانجام یابد و بنحوی از عهده زیب و زینت آن جشن شایان برآید که تا بقای گیتي سرانجام آن مورد ضرب المثل باشد - لاجرم بخاطر اشرف رسید که مکنون ضمیر منیر آن انسیهٔ حوزا نظیر در صورت ظهوروزیور پذیر گردد - بنابر آن یازده گهري از روز یکشنبه دوازدهم آبان ماه موافق هشتم جمادي الاول از شهور سال هزار و چهل و دو هجري سپری گشته ساچق لایق مشتمل بریک لک روپیه نقد و موازي این مبلغ جنس از انواع جواهر گرانمایه و نوادر اقمشهٔ ثمینه مصحوب دستور اعظم علامي افضل خان و صادق خان میربخشي

و میر جمله خانسامان و موسویخان صدر الصدور و مخدرات حجب عصمت والدهٔ ماجدهٔ حضرت مهد علیا و همشیرهٔ کلان آن مرحومه مغفوره و عمات ایشان و ستي النسا خانم بآئین شایان و روش نمایان بمنزل سلطان پرویز مرحوم ارسال داشتند - و صدر آرای حرم محترم جهان بانو بیگم از روی کمال ادب داني و قاعده شناسي سایر رسوم این روز طرب افروز بر طبق مقتضای مقام بجا آورده - و چندین نوز پارچهٔ درست از نفایس افمشهٔ هر دیار که قطعاً با مقراض طرح همدمي نینداخته و نظر بر آشنائي سوزن ندوخته بود جداگانه نامزد هریک از آن امرای عظام نموده بیرون فرستاد - آنگاه مراعات نهایت مراتب تعظیم و اعظام فرستادگان بجا آورده رخصت فرمود *

از سوانح دیگر اعتماد خان ترکمان که از عادل خان رنجیده خود را بدرگاه گیتي پناه رسانیده بود بانعام بیست هزار روپیه و خطاب قزلباش خان کامیاب گردید - دو الهدین فرنگي که از خوردي باز احراز سعادت ملازمت نموده و در بندگي درگاه بدان مغني کلان شده و بالفعل بنابر آنکه در فن موسیقي روش هند و تالیف نغمات مهارت تمام دارد منظور نظر انور است از بهرایچ که به فوجداري او متعلق است رسیده سعادت ملازمت دریافت و پنج فیل برسم پیشکش گذرانید - چون بندگان حضرت از کمال دینداري در صدد آن اند که سایر متصدیان اشغال و اعمال دیواني مسلمانان دیانت دار کفایت شعار باشند - و حسب المقدور امور ملکي و مالي خاصه مهمات عمده به هندوان مرجوع نباشد تا عموم اهل اسلام خصوص سادات و مشایخ و ارباب فضل و تقوی را بایشان باز گشتي و رجوعي نبوده متحمل خفت نشوند بنابر آن دفتر تن از رای مائیداس گرفته به ملا عبد اللطیف لشکر خاني که معامله داني و پاک

دیني• با عملداري و وقوف سیاق بقدر احتیاج جمع نموده بود تفویض فرمودند ۱ *

چهارم آذر که محفل ارم آئین بوجود دانشوران هر کشور محفوف بود و هر یک بقدر مبلغ علم خود در سایر ابواب هر فن سخنی می گفت - و بادشاه حکیم مشرب حکمت پژوه که پیوسته دربی تحقیق و تفتیش لوامع حکم و جوامع کلم اند در هر باب مدخل نموده از هر در گفتگو مي فرمودند تا سررشتهٔ سخن باحوال ملوک حکما و اوضاع حکماء ملوک کشید - دریں اثنا یمین الدوله که ارسطوی عهد و آصف سلیمان زمان است مبالغهٔ ستایش و ثنای سکندر بدین مبلغ رسانید که دریں مدت متمادي هیچ فردی از افراد ذوی العقول بر قول و فعل آن بادشاه راست گفتار درست کردار گرفت ننموده بل مبادئ راه دخل نه پیموده - حضرت خلافت مرتبت فرمودند که چون نبوت بسکندر فلیقوس رومي بدرجهٔ ثبوت نرسیده و بنابر قول محققین ایمهٔ تاریخ اسکندر ذوی القرنین دیگر است مارا بدستوری ادب دو سخن بر گفتار و کردار اوست - نخست آنکه بجواب رسول دارا در طلب بیضهای طلا که پدرش فیلقوس هر ساله برسم خراج مي داد چنین گفت - * مصراع *

شد آن مرغ کو خایهٔ زرین نهاد

چنانچه در تواریخ معتبره و کتب اخبار و سیر مذکور است و در افواه والسنه بر سبیل تواتر مشهور - و این سخن نسبت به پدر کمال سوء ادب

---

(۱) در بادشاه نامه آمده - چون دریں ولا رای مانی داس را که بخدمت دفتر تن قیام می نمود کمر بستن در باقته نبود بنابر آن خدمت مسطور بملا عبد اللطیف گجراتی تفویض فرمودند [جلد اول - حصه اول صفحه ۴۴۶] *

دارد - چه ماکیان جانوریست بغایت فرومایه و معهذا بیضه نهادن مستلزم انوثیت - دومین ترک طریقهٔ حزم و احتیاط نمودن و در لباس مرسالت به مجلس نوشابه رفتن - و این شیوه از طریقهٔ خردمندان دور است چه دانا ارتکاب امری که پشیمانی بار آورده چاره پذیر نباشد هرگز نمی نماید - حاضران مجلس بشکرانهٔ اتفاق پوشیدن خلعت وجود در عهد سعادت مهد این بادشاه زبان بسپاس جهان آفرین کشوده آنگاه فراخور فسحت دستگاه سخن ستایش این سخنان حکمت آمیز در طی دعای ازدیاد دین و دولت بجا آورند *

سعید خان صوبه دار کابل باضافهٔ هزار سوار دو اسپه منصب چهار هزاری چهار هزار سوار بالنصف دو اسپه و سه اسپه اعتبار یافت - اعتقاد خان صوبه دار کشمیر بعد از تعیر بسعادت ملازمت رسیده هزار مهر و هزار روپیه بصیغهٔ نذر و پیشکشی مشتملبر اقسام جواهر و مرصع آلات و نفایس و نوادر کشمیر از نظر اشرف گذرانید - از جمله چندین کلکی پر قاز که مشکین پرچم پرخم سلسله مویان و کلهٔ کاکل ماه رویان را بیتابی رشکش چون موی روی آتش سر گرم پیچ و تاب دارد - و همچنین انواع پشمینه از شال و جامه وار و کمربند طرح دار که همانا مصوران را بقلم مو از آن دست نقش و نگار بدآن گونه نر دستی دست ندهد - و ازین عالم شال و کرته وار و گوش پیچ پشم کرگ که جانوریست وحشی ماکول اللحم در ولایت تبت بهم می رسد و نرمی پوست آن در پایهٔ ایست که شکم قاقم به پشت گرمی آن مایه ملایمت حرف درشت دعوی برابری بر روی آن نمی تواند آورد - و ازین دست قالی خوش قماش خوش طرح و جای نمازهای قالی باف از جنس پشم مذکور که درینولا بیمن و برکت هنر پروری و هنر نوازی و دقت تصرفات طبع اقدس دقیقه رس

نزاکت آن بجای رسیده که ازآن بالا تر موق مراتب نوهم خرد والا است -
چنانچه از کارخانهای سرکار خاصهٔ شریفه گزی فالي به نود روپیهٔ تمام
مي شود - و از همان جنس پشم حسب الامر اعلی در کارخانجات
سرکار عالي دارالسلطنت لاهور نیز قالي مي بافند که از کار کشمیر پای
کم نمي آرد - بعد از دوازده روز از شکار گاه باري به دارالخلافه معاودت
فرمودند و در طي این ایام بیست و پنج نیل گاو و چهارده آهو به تفنگ
و یک صد و سي و شش دراج و یازده کاروانک وغیره شکار شد - درین وقت
بادشاه مهربان قدردان خواجه ابوالحسن را که از بندهای معمر و معتبر
درگاه است مشمول عنایت ساخته منزل او را از نور قدم انور رشک باطن
صاحبدلان صائب نظر فرمودند - و او را از برکت عیادت شفا بخش
باوجود عارضهٔ مخوفه مهلکی که داشت امیدوار زندگي جاوید نمودند *

از سوانح نمایان که درین احیان فتوح روزگار سعادت آثار اولیای
دولت پایدار آمده فتح حصار بند کماتا کهیری[1] است از مضافات
صوبهٔ مالوه و بسط مقال و شرح کیفیت احوال آن علی الاجمال برین
نمط است که بهاگیرت نام متمردی از قبیلهٔ بهیل که سرگروه آن جماعت
شور انگیز و زمینداران آن سرزمین آشوب خیز بود باستظهار حصانت
حصار مذکور سرمایهٔ استکبار اندوخته از فرط بینش با دکریها عاقبت اندیشي
را پی سپر ساخته بود و تن به تملق نداده سر به فروتنی در نمي آورد -
بلکه هیچ یک از حکام آن حدود را وقعی ننهاده بنظر در نمي آورد -
تا در مبادي جلوس همایون حضرت ظل سبحاني که به نیروی تائید

---

(۱) در نسخهٔ وسط هند ملخم صاحب باسم کتهار کهیرا مذکور شده - بکنار
آب کالي سند واقع است و با اجین سي کروه فاصله دارد *

آسماني گردن کشان و دراز دستان هر سرزمین سرها به گریبان کشیدند و دست ها در آستین دزدیده پایها بدامان پیچیدند - آن ناقص بصیرت چون در آن مدت از هیچ سو به هیچ رو چشم نمائی ندیده بود و همگی را بیک چشم دیده همچنان بر مخالفت اصرار ورزیده - دریتولا که نصیرېخان به تفویض صوبه داري مالوه منظور نظر عنایت شد آن خیره چشم رو از اطاعت و انقیاد تافته بهیچ وجهه توفیق اظهار موافقت نیافت - لاجرم خان شجاعت نشان گوشمال آن کوتاه نظر را با حود مخمر ساخته رو بدآن سمت آورد - از آنجا که همت عالي عزیمتی است که دیو به شیشه در آورده شیر از بیسه بر آورد - و عزم راسخ افسودی است دیوبند که بند عقدهای طلسم پیوند بکساید و قفلهای زنگار بسته که کاید از فتح دندان امید کنده باشد بنابر تاثیر دمدمه آن بکسایش کراید - بمحض توجه آن سردار شهامت شعار فتح آن حصار دست داده خصاري زینهاري گشت - و سبب صوري اینمعني آنکه چون آراستکي صعوف نمایان و تورک آئین شایان آن سپهدار رزم جو مسموع سایر زمینداران چارسوی آن سرزمین شده کثرت عدد و عدت و فرط سطوت و شدت آن خان عالي شان بدیشان رسید باینمعني از آوازۂ تردد نمایان خان که بیشتر گوش زد همگنان شده هوش از دلهای ارباب طغیان و اصحاب نمرد ربوده بود - پای ثبات و تمکن آن مخذول از جا رفته اساس قرارش را آن پایۀ استحکام و آنمایۀ استقرار نماند - لاجرم از راه عجز و نیاز در آمده ابواب مصالحه و معاهده کشود و بمیانجي سنگرام زمیندار کنور پیغام داده دم نقد تعهد ادای پیشکش نمود - و تقبل اینمعني کرده که مجموع جمیعت خود را با یکی از خویشان خود بفرستد که در همه جا همراه بوده همیشه یساق کش باشد و جز اطاعت کاری نداشته سلوک بیراههٔ بغي و فساد پیش نهاد نسازد

مشروط بآنکه در باب تکلیف ملازمت بزور مکلف نبود و در باب تسلیم قلعهٔ مذکور که مفر و مقر دیرینهٔ اوست مجبور نباشد - و چون نصیرخان را بر عهود و مواثیق آن بد نهاد چندان اعتماد نبود و خوشنودي و خورسندي بندگان حضرت استیصال اهل بغي و طغیان مي دانست لاجرم قبول این معني ننموده سردارانه باصحاب خود شتاب باد و سحاب بادیه گرد و مرحله نورد شده چهار کروهي قلعه را معسکر ساخت - و آن سرگروه اهل تمرد از تهور و تجلد ارباب شهامت دل باخته از سر قتال و جدال یکبارگي در گذشت و از در طلب امان در آمده طاعت و بندگي بادشاه اسلام و تسلیم کلید قلعه را مفتاح ابواب دارالنجات سلامت و عافیت شمرد - سردار مروت شعار این بار درخواستش را پذیرفته اورا بجان و ناموس امان داد - چهاردهم ماه خان مذکور داخل حصار شده در آن ضلالت کده باعلاء کلمهٔ اسلام و اعلان اذان اقامت مراسم مسلماني نمود - و در آن مقام که هرگز نام معالم دین زبانزد کسی نه شده بود با سایر اهل مواکب و کتایب عساکر قاهره صلوات مکتوبه بر وفق طریقهٔ اهل سنت و جماعت بجا آورد *

از وقایع این ایام دست یافتن بهادر خان روهیله است بر گوشمال گردن کشان ملکوسه که گروهی از باغیان این کشور اند که در فرط شدت و کثرت عدد و عدت از سایر سرکشان این ملک بیش در بیش اند - این طایفه از رعیت گرفته تا سپاهي در هیچ حالی وقتی بی سلاح نمي باشند - چنانچه کشت ورزان این طایفه بهنگام شیار کردن تفنگ پر کرده روشن فتیله بر قلبه بسته بشغل خویش مي پردازند - و ازین رو فراغبال و ثبات قلب اندوخته رعایت لوازم رعیتي را بی سر مي اندازند - درینولا که جاگیرداري کالپي و قنوج و مضافات آن محال به بهادر خان

مذکور تفویض یافت قریب بیست هزار تن از آن گروه نا بکار کج اندیش
که اکثر تفنگچیان درست انداز بودند - در مقام سرگانو[1] از محکم جاهای آن
حدود به یکجا شده بنابر غایت زیاده سري ابواب شورش انگیزي و فتنه گري
کشوده در عاقبت بر روی روزگار خود فراز کردند - و در ادای بالواجب
و حقوق دیوانی تعلل ورزیده یکبارگي از رعیتي سر باز زدند - لاجرم خان مذکور
بحکم وجوب تنبیه اهل فتنه و فساد و لزوم حفظ صورت شکوه دولت
و مهابت سلطنت با فوجی آراسته بهراولي اقبال بادشاهي و چنداولي
حفظ و حمایت الهي انداز فرو نشاندن غبار شورش و آشوب اهل کفر
و کفران نمود - و بآهنگ اطفاء شعلهٔ بغي و طغیان برخاسته بر سر آن
بد اندیشان راه ترکتاز پیمود - و آن یاجوج منشان وقتی خبردار شدند که
احاطهٔ بهادران سخت کوش پولاد جوش آهن پوش چاردیواري صد باره
استوار تر و محکم تر از هفتخوان رستم و سد روئین سکندر بر چار سوی
ایشان کشیده شد - و چون راه فرار خویشتن از همه جهت مسدود
دیدند ناچار بنابر کار فرمائي اضطرار بدست و پا زدن در آمده تیر و تفنگ
و سایر آلات جنگ را کار فرمودند - و باوجود جد و جهد مجاهدان دین
در کار جهاد و پیکار اهل بغي سررشتهٔ عناد از دست نداده دست از کار باز
نداشتند - و باستظهار حصانت حصار و اعتضاد تفنگچیان قدر انداز از سر نو
نیرو و زور بازو یافته کوشش مردانه مي نمودند - و از طرف عسکر اسلام
دلاوران کار طلب آهنین سلب سپر حفظ ایزدي بر سر کشیده پیاده روی
یورش بسوی حصار آوردند - مجملاً متهوران آن گروه زیاده سر از حمله های
متواتر آن سردار شهامت شعار و صدمهای پی در پی دلیران نامدار دلیرانه
پای کم نیاورده تا دوپهر داد مجادله و مقابله دادند - و در برابر بهادران

---

(۱) در نسخهٔ کتبخانهٔ آصفیهٔ حیدر آباد ابن مُقام به اسم هرگادو نوشته شده *

بهرام صولت کیوان شکوه با نبات قدم کوه قدم ثبات افشردند - باوجود آنکه دیوار باره از خنجر و کنارهٔ هزبران پولاد پنجهٔ عسکر منصور که مانند زبانهٔ آتش جای در سنگ خاره می کند هزار باره از خانهٔ زنبور رخنه دار تر شده بود - و در هر سو ارباب تهور و تجلد از روی جلادت سعادت طلب و شهادت جوی آمده مانند فروغ آفتاب تابان که از روزن بکاشانه می افتد تند و تیر خود را از راه رخنهای دیوار بحصار افگنده بودند - آن مقهوران مانند زنبوران خشم آگین خاک آلود جای خود را از دست نداده و مردانه بپیش آمده یک گام وار قدم باز پس نگذاشتند - چندانکه عاقبت کار دست و گریبان شده بهم در آویختند - و درآن گونه وقت تنگي دلاوران کشاده دست از هر دو سو دم آب دشنه و خنجر از گلوی تشنه یکدیگر دریغ نداشتند - و درین دار و گیر چندی از دلیران دیندار دم نقد نیکنامي داربن از میان بردند و برای ذخیرهٔ عقبی از گنج خانهٔ سعادت سرمایهٔ سعادت سرمد بدست آوردند - و از آن مخذولان جمعی کثیر بدست برد دلاوري بهادران سر باختند - و بقیة السیف چون دیدند که کار بجای نمي رسد و جز یکجا کشته گشتن همه مردم کار آمدني ثمرهٔ دیگر ندارد باوجود کمال سفاهت عاقبت امر در پردهٔ ظلمت شب جان بدر برده راه فرار پیش گرفتند - روز دیگر بهادر خان به تخریب آن بارهٔ استوار پرداخته همعنان فتح و ظفر بمقر خود باز گشت نمود - چون بمحض همراهي اقبال حضرت ظل سبحاني و سلسله جنباني عواطف رباني که در حقیقت خاصیت خلوص اخلاص و صفای ارادت نسبت بولي نعمت حقیقي است این گونه فتح آسماني که درآن سر زمین نصیب هیچکس از اولیای دولت ابد قرین نه شده بود روزي او گشت از قرار واقع در اعمال آن ولایت عمل نموده نقش کارش بر وفق دلخواه درست نشین گردید -

چنانچه جز عبد الله خان بهادر فیروز جنگ دیگری درآن سرزمین این رنگ فیروزي نیافته بدآن گونه عمل نکرده *

بیست و پنجم دی ماه مطابق سوم شهر رجب سال هزار و چهل و دو هجري قدسي وزن شمسي اثنین و اربعین از سنین عمر بی شمار خدیو روزگار بمبارکي و آراستگي تمام زیور انعقاد پذیرفت - و سایر رسوم معهودهٔ این روز از داد و دهش و افزایش مناصب و وظایف ارباب رواتب بظهور آمده خاص و عام برکام دل و مراد خاطر فیروز گشتند - از جمله سید خان جهان از اصل و اضافه بمنصب پنجهزاري پنجهزار سوار سه هزار دو اسپه سه اسپه و جعفر خان بمنصب سه هزاري ذات و هزار و پانصد سوار و خلیل الله خان [1] [بمنصب هزار و] پانصدي پانصد سوار و معصوم کابلي بخطاب اسد خان و عنایت علم و منصب هزار و پانصدي هزار سوار سرافرازي یافته از اصل و اضافه بلندي قدر شان نصاب کمال یافت - عوض خان قاقشال بمنصب هزاري هشتصد سوار از اصل و اضافه بلند پایه گشته نعم البدل و بهین عوض عمر گرانمایه یافت - وقاص حاجي ایلچي بلخ بعنایت خلعت و انعام بیست هزار روپیه مرحمت پذیر شده اعطاء خلعت و پنجهزار روپیه نقد بمومن پسرش ضمیمهٔ این عاطفت عمیمه گردید - عطای این روز برکت اندوز سوای منصب هشتاد هزار روپیه بشمار در آمد - و همدرین روز باقر خان صوبه دار معزول اودیسه بسعادت ملازمت رسیده پیشکش نمایان از جواهر و مرصع آلات و ظروف زرین و سیمین که قیمت آن دو لک روپیه بود از نظر اشرف گذرانید *

---

(۱) ع [باضافهٔ] ل .

در همین اوقات در طي وقایع صوبهٔ الهآباد بعرض اشرف رسید که حسب الامر جهان مطاع در بلدهٔ بنارس اساس هفتاد و شش بتخانه از اعظم صنمکدهای آن گروه آتشي نهاد بآب رسیده گرد از بنیاد آنها برخاسته خاکستان بباد فنا رفت - و اینمعني برآن بود که چندی قبل ازین فرمان قضا نشان حسب الفتوی علماء اسلام زیب صدور یافته بود که حکام و متصدیان مهمات شرعي و عرفي در سایر ممالک محروسه حرسها الله تعالی عن حوادث الزمان و طوارق الحدثان شرایط نهایت تفحص و تجسس بجا آورده در هرجا که تازه صنم خانهٔ اساس یافته باشد آنرا بخاک رهگذر برابر ساخته از مصالح عمارت آن ضلالت کدها که ماندن آنها سرمایهٔ مفاسد است مساجد و معابد بجهت نشیید مباني مصلحت دین بنا نهند و اصلا متعرض بیوت الاصنام که سابق برین عهد بنیاد یافته باشد نگردند *

انتظام یافتن گرامي گوهر شاهوار محیط شرافت و کرامت اعني کریمهٔ بادشاهزاده پرویز در عقد پیوند و سلک ازدواج درة التاج خلافت کبری مرسلة الصدر سلطنت عظمی محمد دارا شکوه

بحکم نتیجهٔ مقدمهٔ سابقه یعني وجوب بذل مساعي جمیلهٔ عمو سلاطین دادگر در تکثیر نسل و تفریع اصل خویش و خصوص سعي مشکور اعیان این دولت کدهٔ والا که اخیار اولاد ابوالبشر

اند دربارهٔ تزویج اولاد اخیار خود که تا قیام قیامت منتج مقدمات قوام احوال
و اوضاع بنی آدم و باعث استقامت قوایم ارکان نظام عالم خواهد بود -
حسب الامر اعلی پیشکاران سامان پرداز کارخانجات این دولت ابد طراز
که از کمال فسحت دستگاه حشمت و جاه هیچ چیزش در نمی یابد
از آغاز فرخنده روز خواستگاری مذکور باز تا الحال بتهیهٔ در بایست وقت
و ناگزیر حال برداختند - و کارکنان کارخانه کن و عملهٔ بیوتات سرکار
ابداع که از مبداء روز نخست تا این غایت در عالم بالا بمقام سرانجام
مصالح و ما یحتاج این فرخنده ازدواج همایون در آمده بودند بتازگی
در صدد انتظام و انصرام سر تا سر آن مهام شدند - و چون لوازم این کار
خیر بخیریت و خوبی ساخته و برداخته گشت و فروغ فراغ همگنان
بر پیشگاه ضمیر آنها تافت و از هیچ راه بهیچ رو حالت منتظره باقی
نمانده همه کامها حسب المرام سرانجام یافت - چندانکه وقوع این امر
مسعود و کار عاقبت محمود از رهین تاخیر وقت برآمده معهذا اوضاع
افلاک و انظار انجم که بسی قرن و ادوار انتظار درآمد این وقت
موعود و عهد معهود داشتند برطبق مرام و مراد گشته بحرکات موافقه
و دورات متناسبه ناظر بسوی انواع استسعاد در آمده بودند اقتران این
دو فرخنده کوکب سعید در برج مقارنت جاوید بساعتی مختار در کمال
نیک اختری که از سایر نحوس و نقایص بری و سعود کواکب
مسعودش بجان مشتری بود بسمت وقوع یافت - و بسط مقال
در تفصیل اجمال این سانحهٔ سعادت اشتمال آنکه چون صبیهٔ مکرمهٔ
سلطان پرویز مرحوم بخطبهٔ مهین بادشاهزادهٔ سامی نامی سلطان
دارا شکوه کامگار نامدار گرامی گشت و مبلغ دو لک روپیه از نقد و جنس
برسم ساچق چنانچه در سوانح سابق گذارش پذیرفته ارسال یافت -

دریغولا که وقت زفاف نزدیک شده بود مبلغ شانزده لک روپیه بموجب
تفصیل ذیل در مصارف سر انجام سامان کدخدائي بادشاهزادهٔ زمین
و زمان صرف شد - و از جمله این اسباب و اثاث که تصور مراتب آن
بچندین مرتبه بالا تر از مراتب خرد است بعضی بکار فرمائي مهین
با نوی آداب دان مشکوی خلافت نواب غفران مآب مهد علیا شده -
و باقي بعد از آن که صدور قصور رضوان به محفل پیرائي آن همنشین
حور عین آرایش پدیر گشت بنابر فرمایش بادشاهزادهٔ عالم و عالمیان
بیگم صاحب که اکنون مسند آرائي محفل همایون خلافت بوجود مسعود
ایشانست زینت تمام پدیرفته بود - مجملی از تفصیل جهاز مذکور برین
دستور است - زیور و اقسام نوادر جواهر گرانمایه و آلات مرصع نفیس
موازي هفت لک و پنجاه هزار روپیه - اسباب پیشکش بندگان آنحضرت
اعلی یک لک و پنجاه هزار روپیه - از آنجمله حوضهٔ فیل از طلای ناب
با چتری مسلسل مروارید که مبلغ هفتاد و هفت هزار روپیه صرف
ترتیب آن شده بود - و سوای مبلغ ده هزار روپیه که برای نثار قرار یافته
یک لک روپیه نقد - و باقي که شش لک و چهل هزار روپیه باشد آلات
و ادوات زرین میناکار و ساده و ظروف و ادوات سیمین با چهپرکتها
و پلنگ‌های طلا و پیش گیریهای زردوزي که گلهای مرصع نیز بر آن
دوخته بودند با سایر اسباب و پیرایهٔ حجله در نهایت زیبائي و نفاست
و هم چنین بساطهای ملون و شامیانهای مخمل زربفت و زردوز
و سایر اثاث اناث و آلات کارخانجات شاهانه خصوص انواع نفایس
اقمشه و امتعهٔ هفت کشور و فیل خاصگي با یراق سیمین و پوشش
مخمل زربفت و ماده فیل و چندین سر اسب عربي و عراقي و ترکي
و کچهي مزین بزین زرین و سیمین و اقسام بهل و رتهه - و یکصد

دوره بجهت شاهزادهای والا نژاد نامدار و سایر بیگمان و خواتین عصمت آئین و نوئین اعظم یمین الدوله از نه طاق پارچهٔ غیر مقطوع تا هفت طاق - و اکثر تورهای مذکور مشتملبر بعضی از مرصع آلات نیز بود *

بالجمله بتاریخ روز مهر شانزدهم موافق روز جمعه بیست و چهارم رجب سال هزار و چهل و دو هجري مجموع بدایع اسباب مذکوره که به کمال خاطر پسندي و نظر فریبي با نهایت تکلف و تصنع و تزیین و تفنن سرانجام یافته بود بتوزک و توره و ترتیب تمام در صحن ایوان چهل ستون خاص و عام که در آنروز زینت افروز حسب الحکم اعلی خلوت زنانه شده بود باشارهٔ مهین بانوی زمین و زمان بهین ملکهٔ کون و مکان بیگم صاحب و کار فرمائی ستي خانم دفعه دفعه از طلوع فجر تا هنگام عصر مرتب گردید - بی تکلف بدیع بساطی غریب در غایت تکلف و زیب فروچیده شد که کار نامهٔ ارژنگ و نگارخانهٔ چین و فرنگ بل کارگاه رنگا رنگ سپهر بوقلمون مینا رنگ در برابر رنگ آمیزیهای آن بزم رنگین و سواد اصل کارخانهٔ صنع صنعت آفرین جز رنگ ریزيِ خجلت نقش بر روی کار نیاورد - خاصه درین وقت که پرتو نور حضور قایم مقام نیر اعظم شهنشاه عالم که حسب الالتماس ملکهٔ عظمی برکت قدوم و فیض مقدم بدین فرخنده انجمن مزین ارزاني داشته بودند زیور دیگر پذیرفته تزئین از سر گرفت - و چون بندگان حضرت بدولت از تماشای آن باز پرداخته اهل مجلس مقدس را مرخص ساختند سایر شاهزادهای کرام و امرای عظام و باقي بندهای روی شناس را درین بزم خاص به بار عام نواختند - و از دستوري تفرج آن ابواب تنشیط و تفریح بر روی روزگار اینهان کشودند - و استسعاد یافتگان سعادت حضور وعدهٔ بهشت فردا را آن روز دریافته بتصور

دقایق آن در تصدیق وجود جنت موعود از مرتبهٔ علم الیقین باعلی درجات عین الیقین ترقی نمودند - خصوص وقاص حاجی ایلچی ندر محمد خان که او نیز باین عنایت خاص اختصاص پذیرفته آنچه فرود آن بهزاران هزار مرتبهٔ فوق مراتب تصور او بود برای العین دید - بالجمله کیفیت مجمل این سور سرور بنیاد بهجت اساس را آنانکه سعادت حضور نیافته از تفرج آن مسرور نگشته اند از مقیاس کمیت خرچ بیش از قیاس که از اندازهٔ تقدیر و تخمین افزون است استنباط و استخراج می توانند نمود چه در وجوه مخارج و مصارف آذین و تزئین این انجمن فردوس آیین از آغاز تا انجام بهمه وجه سی و دو لک روپیه که صد هزار تومان ایرانی و یک کرور و بیست لک خانی تورانی باشد برین موجب خرج شد - از سرکار خاصه شریفه چهار لک روپیه - از سرکار بادشاهزاده و حرم سلطان پرویز ده لک روپیه - و شانزده لک باقی از سرکار نواب قدسی القاب بیگم صاحب - و در همان روز آن ملکهٔ ملک صفات و انسیهٔ قدسی سمات که آداب حمیده و ملکات پسندیده از والدهٔ ماجدهٔ خویشتن اکتساب نموده و از آن کریمهٔ دودمان مکارم و مفاخر و حکیمهٔ نساء اوایل و اواخر قوانین حکمت منزلی بگزیده نرین روشی و شایسته تر آئینی دیده و شنیده بودند مراسم معهوده حسب الارشاد اولا بر طبق فرمودهٔ حضرت اعلی بطریقی ستوده مراعات نموده نخست به یمین الدوله نه دست خلعت فاخره با چارقب زر دوز و خنجر مرصع مرحمت فرمودند - و بسایر اعیان حضرت و ارکان دولت خلعت با چارقب زر دوز و خنجر مرصع و بامرای عظام خلعت با فرجی لطف کردند - و جمیع بندهای رو شناس درگاه والا و اصحاب استعداد و ارباب رود و سرود فراخور حال و قدر و مقدار بتشریف خلاع فاخره سعادت اندوز گردیدند *

روز دیگر مجموع خوانهای مالا مال از نفایس مال و منال و سایر جزئیات کلیهٔ جهاز و اثاث مذکوره که بآنمایه آراستگي و پیراستگي و طرز بدیع و روش غریب طراز تهیه و ترتیب یافته بود بآئین شایسته با چندی از کدبانوان مشکوی سلطنت بمنزل شاهزادهٔ فرخنده طالع ارسال یافت - و چون نقاب گزین حجاب عصمت جهان بانو بیگم حرم شاهزادهٔ مرحوم سلطان پرویز از بندگان حضرت خواهش آن نمود که جهازی که بجهت صبیهٔ مرضیه سیر خود تجهیز نموده بدستور مذکور در صحن خاص و عام چیده آنرا از پرتو نظر فیض اثر آن سرور زینت پذیر میمنت و برکت سازد - بنابر رعایت جانب آن مخدره دستوري عنایت شد - و همگي آن اسباب را که مستورهٔ مذکور بمدت مدید در منزل سلطان پرویز اندوخته و دیگر نفایس که بعد ازو آماده نموده بود با جهاز خودش که بندگان حضرت همگي را بدو مرحمت نموده بودند در همان محفل با ترتیب خاص چید - و چون انجمن زنانه بانجام رسید حضرت خلافت مرتبت آخر آنروز بعضی از بندگان درگاه گیتي پناه را که از تفرج مجلس گذشته فرح اندوز نگشته بودند احضار فرمودند و بتماشای آن بساط نظر افروز بر کام خاطر فیروز ساختند *

شب پنجشنبه غرهٔ شعبان سال حال مراعات مراسم معهوده نموده از جانب مردم عروس خوانهای حنا برسم و آئین مقرر آوردند - چون در آن شب حضرت ظل سبحاني عزلت گزین خلوت صفا و صفوت شده شمع انجمن افروز شبستان قدسیان بودند و محفل مقدس غسل خانه از نور حضور آنحضرت بهره‌ور نبود - حسب الحکم اشرف آن خدیو اعظم فضای حریم آن حرم مکرم بانعقاد آن بزم خاص اختصاص پذیرفت - و چون بخشیان عظام سایر مقربان بارگاه قرب منزلت و بندهای رو شناس

درگاه آسمان جاه را جا بجا در خور قدر و مقدار هریک جا دادند - و همگنان مرتبه بمرتبه باندازهٔ مراتب که مناسب مناصب ایشان بود جا گرفتند و روی مجلس از نور حضور گلرخان زیور پذیر گشت - از هر سو صدای نغمهٔ زیر که از مبداء وقوع واقعهٔ ناگزیر نواب مهد علیا تا آن غایت بناله زار مبدل گشته بود بلند شده از صوت هزاردستان بصد داستان دست برد - و شاهدان نواهای مطرب که از بیم احتساب نهی تنفید بخش اوامر و نواهی جناب آلهی در حجاب و حجاز پردهٔ ساز بصد چادر مستور بودند بمقام پرده دری در آمده در لباس دلبری آغاز جلوه گری کردند - ملخص سخن چون انجمن حنابندان بدلکشائی تمام منعقد گشت و اهل رود و سرود حسب الصدور امر اعلی مصدر انواع اسباب بهجت و سرور آمدند و عود مجمر سوخته و عود رامشگر ساخته شد - زهرهٔ خنیاگر از پس پنجرهٔ دوم منظرهٔ سپهر تماشاگر گشت - و بهرام و کیوان چون خادمان ترکی و هندی آن والا ایوان عطر مثلث ماه بر آتش مهر نهاده از منقل مثمن گردون هشتم مجمره گردان گردیدند - کدبانوان آداب شناس بدستور مقرر این کشور رسم حنابندان بظهور رسانیدهٔ عقدهٔ انگشتان همگنان خصوص بنان سیمین تنان و نوجوانان انجمن را همرنگ عناب و لعل خندان پسته دهنان ساختند - و رومالهای زر کش که همانا رولش اشعهٔ انوار مهر است بر آن بسته بربن سر دستبرد نمایان به پنجهٔ آفتاب تابان نمودند - و بعد از فراغ حنابندی چون رسم قسمت کمربندهای زرکاری که بر سبیل شگون و فال تحصیل فتح و کشایش کار قرار گرفته بظهور پیوست - نخست خوانهای لبالب از پان و گل که مدار رنگ و بوی لب و دهان غنچه لبان و بر و دوش سمن بران موی میانست در آن بزم ماه پیکران بمیان آمده -

بعد از رفع آن به بسط سماط انواع شیرینی با ضم انواع خوشبوئی پرداختند - و بجهت شگون لذت عمر بر دوام و فال طیب عیش مدام درین ضمن سرمایهٔ ترطیب دماغ و تطییب مشام خواص و عوام آماده ساختند و عامه مردم از آن نعم خاص بکام دل رسیده بهره ور و زله بر گشتند - و باقی آن لیلة القدر و تمام روز آنشب بهروزی اندوز را بطرب و عشرت گذرانیده برمراد خاطر فیروز گشتند *

شب دوم که شب جمعهٔ مبارکه بود حسب الحکم همایون خدیو عالم و مالک رقاب عالمیان بادشاهزادهٔ جهان و جهانیان سلطان شاه شجاع و سلطان اورنگ زیب و سلطان مراد بخش با سایر اعیان دربار سپهر مدار در عین خوشوقتی و شادکامی به فرخنده منزل سپهر منزلت شاه داماد نو عروس دولت شتافتند - و امرای عظام برسم تهنیت آن کار خیر پیشکشهای عظیم کشیده به نیت خیریت زبان به مبارکباد کشادند - آنگاه برگ عیش و نشاط ساخته به بسط بساط انبساط پرداختند - و در پایان آن فرخنده روز طرب اندوز اکثر سرافرازان پای تخت خجسته بخت در رکاب سعادت نصاب شاه سوار عرصهٔ سرافرازی پیاده رو براه نهاده بتوزک شایسته و آئین شاهانه که شاید در نظایر این روز طرب افروز نیز نظیر آن در نظر زمانه در نیامده باشد تا در دولتخانه والا شتافتند - چون شاهزادهٔ جوان بخت بلند اقبال محفوف جاه و جلال بکارگاه خاص و عام در آمده از فوز شرف ملازمت اختصاص یافتند نخست خدیو هفت کشور بر سبیل اظهار عنایت تمام عقدی تام انتظام مشتمل بر لآلی شاهوار که به تسبیح اشتهار دارد و منتظم از چندین قطعهٔ لعل درخشان بدخشان نژاد که چهل هزار روپیه ارزش داشت بدست مبارک زیور گردن آن سرافراز نموده برین سر آن درة التاج تارک سروری را بلند قدر ساختند - و هم

بدست اقدس سهرهٔ مروارید گرانمایه بر سر فرخنده فر آن فروغ گوهر اکلیل والا گوهری بستند - آنگاه شمشیر مرصع با پردلهٔ قیمتي و فیل خاصگي به یراق سیمین و پوشش مخمل زربفت و مادهٔ فیل و دو سر اسپ صرصر تگ بادپای که زین و لگام یکی مرصع و دیگری زرین بود مرحمت فرمودند - چون شاهزادهٔ والا گهر از ادای آداب معهود باز پرداختند نخست بندگان حضرت یمین الدوله را به تشریف خلعت خاص با چارقب زردوزي مشرف ساختند - بعد از آن سایر ارکان دولت و امرای عظام و اکثر بندهای روشناس بارگاه سپهر اساس بخلعت‌های فاخره افتخار اندوزي نمودند - و از ایشان گذشته سایر اهل نشاط بمرحمت سروپای قیمتي بر کام خاطر فیروزي یافتند - بالجمله در آن فرخنده شب که زمین و زمان را بسبب فرط فرح و طرب دو لب از خنده فراهم نمي آمد - و عموم رسوم خرمي و شادکامي و وفور انبساط قلب و انشراح صدر بجای رسیده بود که بساط شگفتگي و سرور تا صبح روز نشور احتمال طی شدن نداشت - اسباب عیش و سامان نشاط بحسب فرمان همایون از سرحد حساب بیرون و از قیاس شمار افزون مهیا و آماده گشت - و از فروغ شمع و چراغ و فانوس و مشعلهٔ زرین و سیمین در و بام دولت خانهٔ والا بل روی زمین بنحوی روشن گشته روکش پرتو کواکب و رشک فرمای انوار مهر انور شده بود که زمین و زمان را گمان آن مي‌شد که در آن روز بازار عیش و عشرت اندوز و انجمن سور و سرور آموز همانا رونق چراغان نوروز گیتي افروز است - و همدرین هنگام از یک سو مقتضای وقت صلای خوشوقتي و شادکامي در داده صدای شادیانهٔ شادي و نوای گورکهٔ مبارکبادي شش جهت و هفت کشور را فرو گرفته بود - و بزرگ و کوچک بمدد طرب پردازي در آمده از نشاط اندوزي آهنگ طرح تفرج اندازي داشتند - و در این بزم زینت

طراز زیور پیرا که زمین و آسمان را فرط انبساط و اهتزاز از جا در آورده و سرگرمي تماشای آن هوش از نظارگیان برده بود از دیگر سو هنگامهٔ مسرت و ابتهاج از کثرت آلات آتشبازي مثل تیر هوائي و گل افشان و ماهتابي و امثال آن گرمي پذیرفت - و از بساط بسیط آب و خاک گرفته تا فضای محیط افلاک همه جا را همانا بتاب خود فرو گرفت - چنانچه سر تا سر روی هوا از سر الوان شعلهای رنگ آمیز پر قوس قزح و شهب ذو ذؤابه و ذو ذنب مي نمود بلکه از فرط دود و شرارهٔ آسماني دیگر پرستاره بنظر ارباب نظاره در مي آمد - ملخص سخن در آن فرخنده طوی بدیع آئین که آذین محفل خاص بگزیده ترین صورتی با پیرایهٔ زیب روی نمود و به بهین روشی غریب و زیبنتی بی نظیر نظر فریب پذیرای تزئین و ترتیب گشت - و صفحهٔ روی زمین و در و دیوار و سقف و جدارش از شش جهت چون بیاض عارض گلرخان هرهفت کرده بزیور پیرایهای ملون مزین شد - و فضای روی زمینش که به بسط بساطهای با صفا همانا روکش آئینه مصفا شده بود از عکس مسلسل مروارید و شامیانهای مکلل بگلهای مرصع معائنه چون صحن خلوت خانهٔ صدف همه جا بفرش گوهر مفروش گردید - چنانچه مردم دیدهٔ تفرجیان در موج خیز جواهر آبدار و طوفان آب لآلي شاهوارش بعینهٔ مانند آدم آبي به شناوري تماشاگري مي نمودند - گلرخان لاله عذار بنفشه موی یاسمن بران سرو قد نسرین بناگوش که همانا گلشن صنع آفریدگار و بستان قدرت آنحضرت اند مانند سرو بوستان ناز برغم سروستان باغ و بوستان بخرامش در آمده - و چون صد هزار باغ و بهار برخلاف معهود باغ و بهار سرگرم گلگشت گشته دسته دسته سنبل پرتاب مشکبیز از طرهٔ دلآویز با هزاران سرکشي در پاکشان و سر بسر در رد و بدل دل بیدلان بصد دست آویز پامال کنان

* ابیات *

مسلسل موی خوبان ختائي　　ازیشان عقل در زنجیر خائي
هزاران جعد سنبل تاب داده　　متاع هوش با سیلاب داده
نگه خواب اجل تعبیر کرده　　دهان سر مگو تفسیر کرده

چون هنگام رونق هنگامهٔ شادماني بعموم رسم کامراني درآمد مطربان هفت کشور یکجا ساز راهزنيِ هوش و خرد کوک کرده آهنگ یغمای صبر و تاراج شکیب نمودند - و به تیز دستيِ مضرابهای سیراب آب کار نغمه طراز قاراب برده بزور ملاحت ادا و شیرینيِ طرز شور انگیز دست زبردستيِ بارید رامشگر پرویز را چون پردهٔ ساز از دستهٔ طنبور بر چوب بستند - و سایر سرود سرایان هندیِ نژاد بنواهایِ مخالف عراق در پردهٔ اصوات موافق پردهٔ طاقت بر مست و مستور دریدند *

چون سامانِ عیش و عسرت این کار خیر بسرانجام دلپذیر ساخته و پرداخته شد و ناگزیر وقت همین انتظار درآمد ساعت مختار انجم شناسان فرس و قرار داد اختر شماران هند آن بود که بعد از گذشتن دو پهر و شش گهري زمان مسعودش بر طبق مقصود در آمد - نیر اعظم اوج خلافت که آنزمان در شرفخانهٔ شاه برج تشریف اشرف داشتند قاضي القضات قاضي محمد اسلم را بحضور پرنور طلب فرمودند - و بر وفق آئین شرع مطهر در همین ساعت سعادت اثر عقد نکاح شاهزادهٔ سلیمان زمان به مریم بلقیس مکان بسته شد - و سلسلهٔ ازدواج ابدي و پیوند سرمدي این برجیس خصایل بآن زهره شمایل بهم پیوسته گشت - در آن حالت ذره تا خورشید ادای مراسم تهنیت بصدق نیت نمودند - و ماه تا ماهي با زبان بي زباني و لسان حال از روی حسن فال زبان به مبارکبادي کشودند - نوئینان دولت گورکهٔ شادي را سوای

بج نوبت مقرر برسم شادیانهٔ مبارکبادی مکرر نوازش دادند - و آوازهٔ
بدبهٔ رفعت بلند ساخته بچهار حد ربع مسکون رسانیدند - مجملاً از روز
جمعهٔ برکت اندوز تا قریب دو هفته روز بروز مراتب ظهور و بروز عیش
عشرت این جشن فرخنده و طوی همایون چون حسن روز افزون ماه
منیر افزایش پذیر بود - در عرض این ایام خدیو عالم بر سرکام بخشی
المی در عین کامرانی بوده جهانی مقضی المرام شده و آرزوهای شاخ
ر شاخ و املهای فراخ ارباب طول امانی و آمال بروجه احسن بانجاح
مقرون گردید - و معنی سنجان سخنور در باب تهنیت قصاید غرا بسلک
ظم انتظام دادند - و از وفور صلهای گرانمند پراگندگی سلسلهٔ نظام
احوال شان بجمیعت جاوید گرائید - از جمله سخن پردازان طالبای کلیم
تاریخ این زفاف در ضمن این ابیات یافته بجایزهٔ کلی فایز گردید *

* ابیات *

ازین دلکشا جشن وافر سرور همه عید شد سر بسر ماه و سال
زمانرا گرفت امتداد فرح چو تاری که پنهان شود در لآل
دو سعد اختر برج شاهنشهی به برج شرف یافتند انصال
ز آمیزش زهره و مشتری سعادت گرفت هست اوج کمال
خرد بهر تاریخ این سور گفت قران کرده سعدین برج جلال

امید که این اقتران خاص که در حقیقت آثار آن باعث قوام احوال
و اوضاع خواص و عوام بل سبب استقامت مزاج عالم مجاز و استحکام
قواعد بنیان طبایع و ارکان کون و مکانست تا قیام قیامت قرین استقامت
و مقرون باستدامت باد *

بیست و نهم بهمن پرتو توجه والای مهبط انوار آلهي اعني
حضرت خلافت پناهي حسب التماس بلند اختر اوج اقبال مهین
شاهزادهٔ والا گهر و وصول آن ملتمس بدروهٔ قبول حضرت اقدس بر سمت
فرخنده منزل شاهزادهٔ بخت مند مبذول افتاد - و سایر سرداران
پای تخت از شاهزادهای عظام کامگار تا بندهای روشناس در رکاب برکت
انتساب پیاده رو براه نهاده درین ضمن از اکتساب انواع سعادت نامه
به بهرهٔ فیض شامل و نصیبهٔ نصاب کامل رسیدند - آن قاعده‌دان
آداب شناس از راه سپاس این مکرمت والا از ساحت کریاس سپهر اساس
دولت خانهٔ معلی تا سعادت سرای خویش که بنابر قرب جوار مساحت
آن مسافت هفده جریب بیش نبود بطریق پاانداز نفایس امتعه
از دست زربفت و مخمل ساده فرش ساختند - و چون سرزمین آن
منزل میض حائل از فور برکات قدوم سعادت لزوم و ادراک میامن
مقدم مکرم خدیو اعظم تارک رفعت بدروهٔ افلاک رسانید - شاهزادهٔ عالم
نخست بتقدیم رسم نثار پرداخته آنگاه بکشیدن پیشکش لایق از اقسام نوادر
هر دیار که از آنجمله یکسر اسپ صرصر نژاد عراقي زاد نامور به سرافراز
بود با ساز مرصع که مدتها با سرکاري و توجهه تمام در کارخانهٔ خاصهٔ خود
بقصد پیشکش آنحضرت سمت اتمام داده بودند اقدام نمودند - و همدرین
انجمن والا سایر امرا از سرکار بادشاهزاده بنابر اشارهٔ علیهٔ حضرت خلافت
مرتبت بتفاوت درجات مراتب بدین موجب از تشریف خلعت شرف
استسعاد خاص پذیرفتند - نخست یمین الدوله آصف خان بمرحمت
دو تقوز پارچهٔ درست و شمشیر مرصع آنگاه علامي افضل خان با سه تن
از عمدهای دولت بعنایت سروپای فاخره با چارقب زر دوزي و چندی
دیگر از امرای نامدار بمرحمت خلعت با فرجي سرافراز گشتند - و باقي

بندهاي روشناس خلعت يافتند - و همگنان نخست در خدمت اشرف اداى آداب معهوده نموده بعد ازآن تسليم عنايت بشاهزادهٔ والا مقام بجا آوردند *

ارسال نامه و رسول از درگاه گيتي پناه نزد نذر محمد خان والئ بلخ در جواب معذرت نامه كه مصحوب وقاص حاجي ايلچئ خود فرستاده و مجملى از سوانح دولت ابد قرين

ايزد تعالى عنان اختيار سلطنت كبرى و خلافت عظمى را به سرورى ادب پرورد خردور حواله نمايد كه در جميع اوقات و احوال خاصه هنگام سلطان قوة قاهرهٔ غضبي مالك نفس خود تواند گشت - و در فهر و غلبهٔ مقتضيات طبع انساني و ملايمات قواى نفساني سيما در وقت تغلب و تسلط نفس اماره قادر تواند شد - بخصوص در حالتي كه باز داشت نفس در مقام فروگذاشت انتقام از ملوك عظام اتفاق افتد كه درينصورت مفسدهٔ كينه گذاري بيشتر روى نمايد - لله الحمد كه حضرت جهانباني بنحوى در ساير ابواب خاصه در باب بخشش جرايم ارباب جنايات صاحب ملكهٔ راسخه اند كه تلختئ فروگذاشت با آنمايه مرارت در كام عفو آنحضرت از چاشنئ شهد انتقام لذيذ تر مي نمايد - و شاهد حال درين مقام اغماض عين بندگان حضرت سليمان مكانت از مراتب خيره نظري و چيره دستئ نذر محمد خان والئ بلخ دربارهٔ محاصرهٔ حصار

کابل و ترکتاز اوزبکان تنگ چشم یغماگر در حوالي آن و قبول معاذیر دلپذیر ندر محمد خان - چه آنحضرت همواره در فروگذاشت سایر زلات بهانه جوی بوده برای توسل عفو و صفح وسیله طلب مي کردند و باوجود کمال قدرت بمقام انتقام درنیامده همواره گناهکاران را طرز عذرخواهي تلقین مي فرمایند - چون ندر محمد خان وقاص حاجي نام رسولی را با نامهٔ عذر آمیز بدرگاه والا ارسال داشته بود لاجرم درین صورت جرم او را بضرورت بر رو نیاورده درینوقت که رخصت انصراف باو مي دادند از روی کمال عنایت بجهت آرمیدن خاطر او تربیت خان را که از خانه زادان دیرین پرودمان دولت جاوید قرین است بجهت تقدیم این امر بر گزیدند و از اصل و اضافه بمنصب هزاري هشتصد سوار اعتبارش افزوده سرمایهٔ افتخار ابدي بدستش دادند - و عنایت خلعت فاخره و اسپ و فیل ضمیمهٔ این عاطفت عمیمه گردیده وقاص حاجي را نیز باو رخصت دادند و مراسلهٔ والا که از انشاء علامي افضل خان بود مشتمل بر فتوحات بی اندازه و تنبیه و تادیب نظام الملک و عادلخان و استیصال خانجهان بایلچئ مذکور حواله فرمودند *

باقر خان بعد از تغیر صوبهٔ اودیسه بصاحب صوبگي ولایت گجرات از تغیر اسلام خان کامروا شد - و بعنایت خلعت و اسپ و فیل بمنصب چهار هزاري ذات و سوار نصف دو اسپه سه اسپه سربلندي یافته روانه گردید - و خدمت میر توزکي که کمال معامله فهمي و کار داني درکار دارد و در انصرام آن مرتبه سنجي و پایه شناسي ناچار است - و خلیل الله خان بنابر فرط شدت و حدت طبع که وجود آن علت عدم مرضیات همگنانست موافق مرضئ خاطر اشرف سر نکرده بود - از تغیر او بمروتخان ترکمان مرحمت فرموده بخطاب مرشد قلي خان سرافراز فرمودند *

قران فرخنده کوکب سعادت قرین برج
صاحبقران اعني شاهزاده محمد شجاع
با نبیرهٔ شرف خانهٔ کرامت جاوداني
یعني کریمهٔ سلسلهٔ صفیهٔ صفویه
و انعقاد انجمن عقد ازدواج
شرعي میانه این دو یگانه
گوهر عقد یکتائي

اسباب بذل جهد طبقهٔ ملوک در باب سلوک طریقهٔ تکثیر و توفیر اولاد امجاد و احفاد والا نژاد و دواعي صرف مساعي جمیلهٔ ایشان در باب انتاج نسل جلیل و نشو و نماء فروع اصل اصیل دوحهٔ وجود خود از آن نمایان تر است که به بیان نیازمند باشد - و چون تحریض عقل و شرع در بارهٔ تزویج احاد ناس بمرتبهٔ کمال باشد در باب توالد و تناسل ملوک و سلاطین خود بوجه اولی - چه معني آن باعث اتحاد فرد فرد اشخاص و احاد ناس و این موجب استقامت مزاج وهاج زبدهٔ طبایع و ارکان بل علت بقای این نوع عالي مکان یعني حضرت انسان که في الحقیقت واسطهٔ تکوین تمامي کائنات و ظل ظلیل خورشید ذات حضرت رب الارض و السموات است - بنابر این مقدمهٔ مسلمه حکمت آئین خدیو زمان و زمین که پیوسته خیر و صلاح دنیا و دین و امن و امان بلاد درپیش دارند بخاطر مبارک آوردند که شاهزادهٔ جوان بخت شاه شجاع را با حجله آرای طوی زفاف و مسند پیرای شبستان عصمت و عفاف

حرم محترم آن والا نژاد که سابقاً نام برده و زبان زد شده بود درین زودي داماد سازند - و چون میعاد قدوم برکت لزوم موکب سعادت ماه مبارک رمضان سمت قرب مدت داشت و نکاح و زفاف بحسب تعارف بین العیدین ممنوع است - لاجرم بندگان حضرت بنابر آنکه وقوع این کار خیر بحیز تعویق و تاخیر نیفتد اخترشماران سطرلاب نظر بطلیموس نظیر را در اختیار ساعت مختار قبل از ورود مسعود عید فطر سعید باشارهٔ والا سعادت پذیر ساختند - ایشان بعرض اعلی رسانیدند که در عرض این مدت تا هنگام استهلال هلال شوال بل تا سال دیگر ساعتی بفرخ فالي و سعادت ساعات شب جمعه بیست و سیوم شهر عظمت بهر شعبان سنه هزار و چهل و نه هجري موافق چهاردهم اسفندار که آن نیز میانه است بنظر نمي آید - بنابر آنکه تعویق این معني منظور نظر و مرضي خاطر عاطر نبود توسط ساعت مذکور را منظور نظر مبارک نداشته باوجود عدم انطباق ساعت معهود بر طریق مقصود بکارگري اقبال صاحبقراني که از نیروی تائید رباني دفع گرانیهای قران اختران میکند اعتماد نمودند - سامان پردازان کارخانجات دولت ابد طراز را در ساعت بسرانجام در بایست وقت مامور فرمودند - با آنکه میان این دو فرخنده طوی زیاده از بیست و دو روز میانه نبود فرمان پردازان بر طبق امر گیتي مطاع خدیو زمانه عمل نموده در اندک فرصتی از پرداخت ما یحتاج این خجسته ازدواج باز پرداختند - و ازینمعني مادهٔ حیرت اهل خبرت و تبصرهٔ ارباب بصیرت آماده گشته سرمایهٔ آگهي آنانکه از کماهي حقیقت و فسحت دستگاه این دولت بی پایان اطلاع ندارند اندوخته آمد - و مزیت کیفیت و کمیت قدر و مقدار جاه و حشمت این سعادت کدهٔ دولت خدا داد نسبت بدول صاحب دولتان سایر هفت کشور که مانند

خانه خدای شطرنج از شاهي جز نامی ندارند به تعمیق اندیشهٔ غور پیشه رفته مانند تضاعیف بیوت آن عرصه سمت تضاعف پذیرفت - بالجمله روز نهم شعبان مذکور موازي یک لک و پنجاه هزار روپیه از زر نقد و نوادر و جواهر و نفایس اجناس دیگر برسم ساچق با توره و آئینی که در طوی سابق سمت نگارش یافت مصحوب صادق خان میر بخشي و میر جمله میر سامان و موسویخان صدر الصدور بمنزل خلف الصدق خانوادهٔ مرتضوي رستم میرزا صفوي مرسول گشت - و چون هنگام انعقاد محفل زفاف فرخنده نزدیک رسید شب پنجشنبه بیست و دوم ماه عظمت پناه شعبان که بنابر رسم معهود شب حنا بندان بود از منزل میرزا مشار الیه خوانهای حنا با ساز و برگ آن بآئینی که سزاوار این دودمان خلافت و جلالت و در خور آن خاندان نجابت و اصالت باشد مشمول کوکبهٔ عزت و مصحوب دبدبهٔ رفعت آوردند - و باقي رسوم متعارفه مثل چراغان و آتشبازي و امثال اینها از جانب ایشان بظهور آمد - و ساحت غسلخانهٔ مقدس که حسب الامر اقدس بجهت انعقاد انجمن حنا بندي مقرر گشته بود بحضور یمین الدوله و سایر امراء نامدار زینت آمود شد - و بدستور محفل پر نور طوي مذکور رعایت همگي رسوم مقرره از بستن حنا و تقسیم فوطهای زرباف و وضع خوانهای گل و پان و شیریني و خوشبوی بشایستگي تمام وقوع یافت - و ساز انواع نشاط و طرب از رود و سرود و سماع نازنین شاهدان هندي نژاد که لازمهٔ انجمن سور و سرور است بعالم شهود روی نموده نظارهٔ آن زنگ اندودهٔ دیرینه از آئینهٔ خاطر تفرجیان زدود - چون سر انجام این مراتب که سرمایهٔ تفریح و تنشیط قلوب و مادهٔ ترتیب اسباب فراغ خاطر و ترطیب دماغ است بظهور پیوست - عالمی بدین دست آویز از بند غم و عقدهٔ الم بپیوند گرفتاري گسسته بامید

خوشحالي سرمد و فارغ بالي ابد عقد بيعت جاويد بستند - و روز ديگر بكار فرمائي نواب خورشيد احتجاب ملكهٔ جهان بيگم صاحب جهاز و اسباب دامادي برادر فرشته محضر فرخنده سير كه از همه جهات موازي ده لک روپيه مي شد و اكثر وجوه مصارف آنرا از سركار خاصهٔ خود آماده ساخته بودند مگر قليلی از آن كه بسركار نواب غفران مآب مهد عليا مهيا شده بود در صحن بارگاه چهل ستون خاص و عام بعد از تحصيل دستوري خلوت آن موطن صفا و صفوت بر طبق دستوري طوی سابق به ترتيب خاص مرتب گشت - بندگان حضرت خلافت مكان بنابر اجابت ملتمس فروغ اختر عفت پرتو چراغ عصمت سايهٔ حضور پر نور بر ساحت اين مجلس مقدس گسترده آن گوهرين بساط منور بل آسمان پر اختر را از بركت قدوم اقدس و ميامن انوار نظر انور زيور صفا و ضيای ديگر بخشيدند - هرچند اين جهاز بحسب كميت از اسباب و اثاث طوی سابق كمتر بود ليكن قطع نظر از تكلف سخن سازي بنابر كيفيت و حسن وضع و ترتيب بسط از فيض نظر توجه آنحضرت و لطف اشارهٔ قرة العين اعيان خلافت جاودان بيش در بيش بود - چنانچه دربارهٔ اين توان گفت *   * مصراع *

نقاش نقـــش ثاني بهتر كشد ز اول

بی تكلف نگار خانهٔ بی نظير تصوير پذير شده بود كه بلا تشبيه حقايق صور معاني نگار در و ديوارش از آراستگي بدايع محسنات چون معاني سور و آيات كلام صورت نگار حقيقي كه بالذات بمحسنات چون معاني صور بديعه آرايش پذيرفته از آلايش نقايص و شوايب عيوب مبرا بود - و فی الواقعه نگارين انجمنی زينت آرا گشت كه از صدر گرفته تا صف نعال باوجود كمال تكلف و تصنع در تزئين آن بنهجی بی تكلف آمده بود كه بعينه مانند اركان و صدور ابيات آمده كه صنايع بدايع آن وراى تصنعات بديعه

است - و از حسن مستعار استعارات و تشبیهات استغنا دارد و از تعریف و توصیف مستغني بود - مجملا بعد از استیفای حظ تفرج تام که ادای حق مقام بجا آورد نخست پرستاران محل معلی رخصت یافته آنگاه امر اعلی باحضار خواص بندهای درگاه والا زیور اصدار پذیرفت - و چون همگنان بفیض سعادت حضور پرنور فایز شدند حسب الاستصواب بندگان حضرت سایر بندهای والا از ارکان دولت و اعیان حضرت تا خدمهٔ خدمات حضور از سرکار نواب قدسي القاب مهین بانوی روزگار بیگم صاحب به تفاوت درجات مراتب خلعت های فاخره یافته از دریافت کام خاطر کامکار و مسرور گشتند - و نظارگیان بعد از ملاحظهٔ آن بساط قطع نظر از اغراق و اطراد در توصیف و تعریف آن از روی استبعاد به تهیهٔ برگ و ساز این دو طوي عظیم در پایهٔ کم و کیف عدد و عدت دریغمایه کمي فرصت و نزدیکي مدت انگشت اعجاب و اغراب را وقف دندان تحیر و تعجب ساختند - چون انجمن تماشا انجام یافت تمامي آن اسباب و اثاث ملوکانه بفرخنده منزل بادشاهزادهٔ عالمیان که در آن احیان فیض نزول خجسته بر منازل ایام بادشاهزادگي خدیو روزگار که بر کنار رودبار جون واقع است مبذول داشتند بآئین شایسته مرسول گشت . و پایان آنروز طرب‌اندوز همایون محفل خاص و عام بنور حضور خدیو روزگار منور شد و خواص و عوام در آن بزم خاص بار یافتند - و اهل رود و سرود براست کردن ساز و برگ عیش و عشرت پرداخته سامان نشاط و انبساط بر طبق مقتضای و مقام مهیا ساختند - و هنگام نماز شام که مشرق شرف خانهٔ شاه برج جاه و جلال از نور حضور نیر اعظم اوج عظمت و اقبال رشک فرمای آشیانهٔ عنقای مغرب قاف اشراق گشت - حسب الامر اعلی شاهزادهای والا قدر سلطان اورنگ زیب و سلطان مراد بخش با یمین الدوله و سایر امرای

نامور بمنزل آن شاهزادۀ بلند اختر شتافته همراه آن شاه داماد عروس بخت. و اقبال از راه کنار دریا سعادت اندوز ملازمت والا شدند - و آن شب نور افروز همه جا در عرض راه و سر تا سر عرصۀ ساحل جون و ساحت پای درشن مراسمِ چراغان و آتشبازي که عمده مواد بهجت و سرور جشن و سور است بجا آمده بود - چنانچه از پرتو انواع آلات روشنائي مثل چراغ و شمع و مشعله و فانوس نمودار انوار اختر و نور ماه انور مانند شعلۀ کرمک شب تاب فروغ بدروغ داشت - و آلات آتشبازي که بجهت شگون فتح مهمات جا بجا نصب شده خصوص تیر هوائي که کشاد یافته از رفع آن روی هوا تا چرخ اطلس همه جا پر ستاره مي شد - و پرواز بلندش وجود نار کرۀ اثیر در جنب نموده نور آن مانند شراره و شعلۀ خس بی بود مي نمود - چون وقت ساعت مختار در رسید اصحاب شرع شریف در خلوت شاه برج مقدس بحضور اشرف پیوند عقد دائمي میان فرخنده کوکب عالم آرای اوج خلافت و جلالت و زهرۀ زهرای فلک شرافت و اصالت بر وفق شریعت غرا بستند - و عالمی زبان بمبارکباد گشاده باقامت مراسم معهوده و آداب مقررۀ این مقام داد ادای متعارفات دادند - و خواص و عوام از وظایف خاص نثار و انعام عام خدیو روزگار کام خواطر گرفتند - خاصه ارباب سخن و استعداد قصاید غرا که درباب تهنیت این فرخنده سور انشا نموده بودند در حضور پر نور انشاد نمودند - و اصحاب رود و سرود نوا سنج و غزل سرا شده آوازۀ حسن آواز و لطف نغمۀ ساز آویزۀ گوش نزدیک و دور ساختند - و همگي بهمه مرادات خاطر رسیده سینه از آرزوهای دیرینه پرداختند - و ثنا طراز بارگاه والای سلیماني طالبای کلیم همداني تاریخ این طوی همایون را بدین گونه یافته *

* ابیات *

ای دل از گلشن امید گل عیش بچین
روزگار طرب و عشرت جاوید آمد
جشن دامادیِ سلطان جهان شاه شجاع
عالم افروز تر از کوکبهٔ عید آمد
بهر تاریخ قران کرد رقم کلک کلیم
مهد بلقیس بسر منزل جمشید آمد
۱۰۴۲

بیان جمیع احوال پایان این سال فرخنده فال خصوص رفع بدعتی چند که در کشمیر وقوع پذیرفته بود

دادار گیتی آفرین که بنای عمارات خراب آباد عالم کون و فساد بر اساس عدل و بنیاد داد سلاطین نصفت آئین نهاده و رفع خرابیِ معمورهٔ خاک را بتهیهٔ مصالح لطف و قهر ایشان منوط داشته از طبقهٔ والای سلاطین جهانبانی را برگزیده بانی و بالهامی تشیید مبانیِ آبادانیِ بلاد سازد - که پیوسته در پیِ معموریِ عالم بوده معماریِ عدالت را در هر حالت برسر کار دارد - و در هر صورت که رو دهد برشحه فشانیِ سحاب تفقد و تلطف سرشار گرد کدورتی که از غبار انگیزیِ ظلم و بدعت جور پیشگان بر صفوتکدهٔ صدور مظلومان نشسته باشد مرتفع سازد - شاهد حال رفع شنایع بدعت های شایعه است از یمن توجه حضرت صاحب قران ثانی

که از جور اندیشهای حکام حرفي در دار الملک کشمیر و مضافات آن پیش رفته بود رفته رفته بمبلغهای کلي رسید - چون درینولا حقیقت آنها از انهای منهیان صوبهٔ مذکور و عرضداشت ظفر خان صوبه دار آن دیار بعرض مقدس رسید بی توقف فرمان قضا نشان درین باب بنام خان مذکور زیور صدور یافت - که سایر آن ابواب که ثبت دیوان مظالم ظلمه شده از روی دفتر بلکه از صفحهٔ روزگار محو نمایند - و من بعد باین علت سوای آنچه در عهد قدیم مقرر بود هیچ چیز از رعایا نگیرند - تفصیل آن فصول و تشریح آن ابواب مشتمل برین موجب و معنون بدین عنوان ست که متصدیان مهمات سرکار عموم اهل شهر خصوص عجزه و مساکین و عجوزان سال خورد و خورد سالان بیوه پرورد را بجهت چیدن گل زعفران کار بل بیکار مي فرمایند - حکم اقدس صادر شد که دیگر بتکلیف متعرض این جماعت نشده کار گران این شغل ضروري را از سرکار خاصه شریفه مزدوری بدهند - دیگر از عهد باستان باز معهود بود که برسر هر خروار شالي دو نیم دام که فلسی است بوزن خاص میگرفتند و درین ایام چهار دام قرار یافته - مقرر شد که چون در عهد دولت ابد پایان بعنوان زکوة وسبیل راهداري که مبلغ های کلي میشود در سایر ممالک محروسه راه گرفت دگر مسدود شده بجهت فروعات جزوي که در جنب آن اصلا نمودی ندارد مزاحم کسی نشده در اصل چیزی ازین باب بوصول نرسانند - دیگر از هر موضعی برسر هر چار صد خروار شالي حال حاصل دو سر گوسفند حسب المقرر زمان ماضي میگرفتند - و الحال از تعدي صوبه داران سابق در ازاء قیمت هر گوسفندی شصت و شش دام که موازي "بهای" سه گوسفند ست نقدي از رعایا باز یافت مینمایند - حکم شد که حسب الصدور امر نفاذ قرین دستور

سابق معمول بوده دربن باب دست تطاول من جمیع الوجوه کشیده دارند -
دیگر در هر قریه چندین قانون‌گوی که بهم رسیده اند هر ساله مبلغی
کلي بصیغهٔ قانونگوئي از رعایا میگیرند و ازین راه زیان بسیار بر رعایا و جاگیر
داران مي رسد - امر عالي بصدور پیوست که اکتفا بیکی نموده دیگران
را دخل ندهند - دیگر از پیر و جوان و خورد و کلان کشتي بانان بعنوان
سر شمار هفتاد و پنجدام صیغهٔ میربحري نام نهاده میگیرند - فرمان شد
که ازین پس قانون قدیم را دستور العمل ساخته درین باب نیز ابواب
بدعت مسدود سازند - و از پیران دوازده دام و از جوانان شصت دام
و از خورد سالان سي و شش دام زیاده نه طلبند - و ظفر خان صوبه دار
ضعفا و مساکین را از بند تکالیف شاقهٔ بوام مطالبات بیحساب آزاد ساخته
سواد فرمان قضا نشان بر لوحی از سنگ نقش نموده در مسجد جامع
نصب سازد - امید که بنامی بقای آن حضرت چون پایهٔ بنیان عدل
و احسان پایدار بوده اساس قواعد و قوانین معدلت آئین آن ثاني
صاحبقران سعادت قرین تا دوام دوران چرخ برین مانند بنیاد دین و داد
استوار و بر قرار باشد *

درینولا لشکرخان صوبه دار دهلي که هجوم افواج عساکر شیب
دار الملک بدن او را فرو گرفته ذخایر و بنگاه حواسش بیغما رفته بود -
چنانچه اشتغال ضروري بدن از دست عملهٔ قوی و کارکنان جوارح
و اعضای او کماینبغي بر نمي آمد - چه جای آن که خود بخود
نگاهباني کشوری یا سرداري لشکر را مرعي خاطر عاطر خدیو هفت کشور
تواند کرد - لاجرم حضرت بادشاه حقایق آگاه که گذارش حقوق وفاداران
جانسپار خاصه ارباب سوابق خدمات دیرین آیتی ست در شان آن حضرت
بحکم آنکه تصدي امثال این خدمات که ترددات شاقه و حرکات

عفیفه را لازم دارد و در بارهٔ آن دیرینه بندهٔ صادق عقیده مستلزم ارتکاب صعوبت بسیار مي شد لاجرم مشار الیه را از تعهد شغل و عمل نزدیک و دور بلکه از تکلیف خدمت حضور پرنور نیز معاف داشته از جمله سرداران لشکر دعا ساختند - و تقدیم خدمت صوبهٔ دهلي را از تغیر لشکر خان نامزد اعتقاد خان ولد اعتماد الدوله فرمودند *

بیست و یکم اسفندار منزل سعادت محمل شاهزاده شاه شجاع از قدوم بادشاه هفت کشور رشک فرمای شرف خانهٔ مهر انور شد - و شاهزادهٔ ادب پرورد خردور امتعهٔ هر دیار در سر تا سر رهگذر بر سبیل پای انداز گسترده رسم نثار بظهور آورد - و حسب الامر والا دو تقوز پارچهٔ اعلی و شمشیر مرصع به یمین الدوله و خلعت با چارقب بعلامي افضل خان و سه تن دیگر از ارکان دولت دادند - و بچندین از اعظم امرا خلعت با فرجي و بسایر بندها خلعت تنها مرحمت فرمودند - و حضرت خدیو روزگار بحکم نهایت عنایت نسبت به شاهزاده درآن منزل تا آخر روز بعیش و عشرت گذرانیده نعمت خاصه همانجا تناول فرمودند *

سرآغاز سال فرخندهٔ ششم از سنین سعادت قرین صاحبقران ثاني

بتاریخ روز یکشنبه نهم شهر برکت بهر رمضان المبارک سال هزار و چهل و دو هجري یعني مبداء سال ششم از جلوس همایون حضرت صاحبقران دوم که انجمن جشن نوروزي بفرخي و فیروزي بر آئین هر سال بل هر روزه آذین پذیرفته صفحه عارض دیوار و در چهل ستون بارگاه گیتي پناه از نفایس و نوادر بحري و کاني زیور زینت گرفت -

خدیو زمان یعنی نیر اعظم روی زمین صاحبقران سعادت قرین مقرون دولت و سعادت تحویل نیک اختری به برج سریر سروری نموده روی آن نمونهٔ سپهر هشتم را از پرتو قدوم انور روکش چهارمین طارم چرخ اخضر ساختند - و سایر شاهزادهای بلند اختر و امرای نامور از ادای کورنش و تسلیم مراسم آداب معهوده بتقدیم رسانیده هریک در مقر مقرر خود مقام گرفتند - و چون خیل کواکب ثواقب بر اطراف اورنگ گردون نظیر جا گرفته صفی مانند جرگهٔ مجره بستند - درین فرخنده روز پیشکش عبد الله خان بهادر فیروز جنگ صوبه دار بهار مشتملبر اقسام نوادر جواهر و نفایس مرصع آلات و شش زنجیر فیل و چند راس اسپ کونت و پنجاه هزار روپیه نقد بابت پیشکش الله ویردیخان از نظر انور گذشت *

یازدهم ماه موافق نوزدهم رمضان خواجهٔ ابو الحسن تربتی که سابق به دیوانی کل سر افراز بوده و درین مدت از لذت طول عمر بلع عرض آن استیفاء حظ اوفر زندگی نموده درین احیان برپایان عمر اشراف داشت بنابر علل متعدده که عمدهٔ آنها کبر سن بود بعالم بقا رحلت نمود - چون خواجهٔ مذکور سر حلقهٔ فدویان دیرین این دودمان بود چنانچه در عهد عرش آشیانی بخدمت دیوانی دکن و وزارت شاهزاده دانیال امتیاز داشت - و در اوایل زمان جنت مکانی میر بخشی باستقلال بود بعد آن تکفل امور دیوانی در عهدهٔ تعهد او شد - لاجرم خدیو روزگار بر وفات چنان معتمدی وفادار تاسف و تحسر فرموده ظفر خان خلفش را بمنصب سه هزاری دو هزار سوار و عنایت علم و نقاره و صوبه داری کشمیر که بنابر نیابت خواجهٔ باو تفویض یافته بود من حیث الاصالت بدو حواله شده سرافراز و بلند آوازه ساختند - خلیل الله خان بخدمت

داروغگي توپخانه و محمد حسين بخدمت ديواني برهانپور و مير عبد الكريم بخدمت داروغگي عمارت دار الخلافه سر بلندي يافتند - خواصخان بهتي بعنايت منصب سه هزاري دو هزار سوار از اصل و اضافه بر كام خاطر فيروز گرديد - و قاضي محمد سعيد كرهرودي كه سابقا سي هزار روپيه ساليانه داشت درينولا بمنصب هزاري صد سوار بلند مرتبگي يافت - از نفايسي كه در فرخنده محفل نوروزي بر سبيل پيشكش گذشت مبلغ چهارده لک روپيه را بنظر قبول در آمد *

درينولا واقعهٔ غريبه كه از بدايع وقايع عالم كون و فساد در بندر سورت رو داده بود بنابر انهاى منهيان آنصوب معروض افتاد - كه در خانهٔ نائي چهار دختر از يک بطن بعرصهٔ ظهور آمد - پس از لمحهٔ هر چهار در مهد عالم عدم آرميدند - در اين اوقات همشيرهٔ يلنگتوش بى اتاليق نذر محمد خان والي بلخ بآهنگ زيارت حرمين مكرمين بارض مقدس دارالخلافهٔ اكبرآباد رسيده طواف بيت المعمور دولتخانهٔ عظمى نمود - و صد راس اسپ تركي و هفتاد و پنج نفر شتر نر و ماده بختي و نه غلام قلماق كه برادرش بر سبيل پيشكش همراه داده بود با هژده اسپ ديگر از جانب خود بنظر اشرف در آورد - آنگاه مولانا حسن قبادياني از اعيان دانشوران ماوراء النهر كه از روى كمال ورع و تقوى جمال علم و فضلش خال حسن عمل داشت و بهمان نيت بهمراهي ايشان از آنولايت راهي شده بوده سعادت حضور انجمن والا ادراک نموده بيست و هفت راس اسپ كه بطريق ره آورد همراه آورده بر سبيل پيشكش كشيد - مكرمت حضرت همگنان را منظور نظر عنايت و مرحمت ساخته همه را بخلعت هاى فاخره و عنايات متواتره نوازش فرمودند - و در خاطر انور قرار يافته بود كه همگنان را هنگام رخصت كامروا نموده روانهٔ مقصد سازند -

و لیکن بحکم آنکه مخدرهٔ مذکوره بآنمایه نیت درست در قسمت کدهٔ عهد نخست از دریافت سعادت طواف اماکن شریفه بهره‌ور نشده بود هم در دار الخلافه آنجهانی گشته باوجود حرمان نصیبی از طواف حرم خدا و دریافت مکرمت خداوند بجوار رحمت ایزدی و ثواب ترحم سایهٔ مرحمت ابدی آن حضرت رسید *

بیست و دوم ماه که عید سعید رمضان مژده قدوم فتوحات ابد و نوید سعادت سرمد باولیای دولت جاوید رسانید - حضرت شاهنشاهی احیای مراسم سنت حضرت سید المرسلین و پیروی طریقت پیشروان طریق دین نموده از پرتو حضور پرنور ساحت عیدگاه را نمونهٔ جلوه گاه انوار تجلی طور ساختند - و بعد ادای نماز عید هنگام معاودت نیز بدولت و سعادت فیل سوار آهنگ دولتخانهٔ مبارک نمودند - و از طرفین آن قدر درم و دینار توده توده نثار رهگذار خدیو روزگار می شد که سایر نیازمندان را کنار و بر انبار زر گرفت و در جیب و دامن نقد مراد خرمن گردید *

درین ایام لشکر خان از دهلی آمده ملازمت نمود و چون از خدمت معاف شده بود سزاوار خان پسر مهینش از دریافت پایهٔ منصب دو هزار و پانصدی ذات و دو هزار سوار نوازش یافت - و علم و نقاره که پدرش داشت ضمیمهٔ مراحم عمیمه شده فوجداری لکهی جنگل از تغیر جان نثار خان بدو سمت تفویض پذیرفت * و لطف الله پسر وسطش بپایهٔ منصب هزاری چهار صد سوار سر افراز گردید - از واقعهٔ کابل بوضوح پیوست که یادگار حسین خان از کومکیان صوبهٔ مذکور بموجب تجویز بخشیان دیوانکدهٔ قسمت ارزاق و اعمار داخل تعیناتیان صوبهٔ دار البقای جاوید گشت - و خواجه بابا از تعیناتیان لاهور بنابر سزاواری متقاضیان اجل موعود نیز بدآن صوب شتافت **

مرسول شدن خواجه قاسم مخاطب به صفدرخان بعنوان رسالت بجانب ایران

چون شاه عباس دارای ایران که کمال بصیرت و خبرت در حکمت عملي داشت بنابر عاقبت بیني و به اندیشي ملک و دولت و رعایت جانب سپاهي و رعیت تحریک سلسلهٔ صداقت و اخوت نسبت بحضرت جنت مکاني مي نمود و همواره هنجار مکاتبه سپرده ازین راه ابواب یگانگي و یک جهتي مي کشود - و بعد از رحلت آنحضرت و جلوس شاهباز اوج سعادت بر نشیمن اورنگ خلافت همان سر رشته را نگاهداشته بر سبیل استعجال بحري بیگ نام رسولی را بشتاب پرواز شاهین تیز پر مرسول داشت - که بعد ادای تهنیت جلوس همایون بزودي معاودت نماید تا آنگاه ایلچي معتبری که شایان ادای مراسم رسالت باشد با تحف و هدایای نمایان بدرگاه والا ارسال یابد چنانچه سابقا سمت گذارش یافته - چون قضیهٔ ارتحال شاه پیش از رسیدن بحري بیگ سمت وقوع یافت و قرار داد خاطرش بظهور نرسید قایم مقام شاه سپهر احتشام شاه صفي اقامت مراسم معهود جد خود نموده روش پیروي ستوده پیشروان طبقهٔ اسلاف خویش فراپیش گرفت - و همان ارادهٔ شاه بعمل آورده محمد علي بیگ نام از عمدهای دولتخواه خود را که محل اعتماد شاه بود برای ادای مراسم مبارکباد جلوس ابد پیوند و ارمغانی گرانمند از اسپ و شتر و سایر امتعهٔ نفیسهٔ ایران که سه لک روپیه قیمت داشت ارسال داشت - لاجرم حضرت ظل سبحاني بنابر تشیید مباني عطوفت

و تمهید قواعد مهربانی صفدر خان را که از سعادت یافتهای تربیت عهد بادشاهزادگي و بکمال متانت و سنجیدگي و شرافت ذات و صفات متصف است بجهت ادای مراسم رسالت و ایصال مراسلهٔ سامي مشتمل بر تهنیت جلوس مبارک و معذرت واقعهٔ نا گزیر شاه و فتوحاتی که درین مدت رو داده از سایر اقران و امثال بر گزیدند - و باوجود آنکه مشار الیه از بندهای معتبر مزاجدان آنحضرت بود از روی مزید اعتبار اهتمام سایر آداب گفت و گو و نشست و برخاست و اطوار کل سلوک در وقت رخصت که پانزدهم اردي بهشت اتفاق افتاد باو اشاره فرمودند - و در همان وقت رخصت بعنایت خلعت با جیغهٔ مرصع و اسپ و فیل راس المال سرافرازي ابدیش بخشیدند - و پیشتر مبلغ یک لک و پنجاه هزار روپیه بر سبیل مدد خرج راه بدو مرحمت فرموده بودند - با آنکه از دولت این دولتکدهٔ ابدي اتصال کمال ثروت و مالداري داشت چنانچه در رفتن و باز گشتن در نهایت تجمل زیب و زینت و سامان شایان و داد و دهش نمایان بسر برده این خدمت را نحوی که شاید و باید پایهٔ انصرام داد - مبلغ چهار لک روپیه و کسری خرید این کشور از انواع نفایس و نوادر هندوستان برسم ارمغان شاه همراه او ارسالداشتند ●

سوانح حضور پرنور هفدهم ذي قعده محفل ختم سالیانهٔ نواب غفران مآب که درین کشور به عرس مشهور است در روضهٔ منورهٔ مزین شد - و بر روی تختگاهی که کرسي اصل عمارات آن حظیرهٔ مقدسه است اسپکهای کلان ایستاده کرده بر حواشی آن شامیانهای پهناور کشیدند - و در سر تا سر آن چبوتره فرشهای ملون مصور گسترده انجمنی بهشت

آئین که جای گنجای هزار محفل نشین داشت بزیب و زینت تمام آراستند - و چون بی بدلخان داروغهٔ زرگر خانه درین اثنا محجر زرینی که چهل هزار تولچهٔ طلا صرف آن شده بود سر تا سر کتابه و اکثر گلهای آن بروش بدیع مینا کاری باتمام رسید با کوکبها و قندیل های طلا مینا کار بنظر انور آن سرور درآورد - و بنابر امر والا آن محجر را بر اطراف مرقد منور نصب نموده قندیلها و کوکبها را در محاذی آن آویختند - و بهنگام شام آن حظیرهٔ خطیره که در حقیقت محیط انور مغفرت است از پرتو حضور پرنور شمع شبستان خلافت عظمی مهین بانوی حرم سلطنت کبری بادشاهزادهٔ عالمیان بیگم صاحب نمودار فضای طور شده - و سایر بیگمان و مخدرات سرادق عظمت نیز بطواف مرقد ملایک مطاف آمده تمام شب در آنجا احیا داشتند - و بامدادان حضرت خلافت پناهی از فیض ورود اقدس برکت افزای آن روضهٔ متبرکه شده تا دو پهر بآن حور نژادان در آن مکان دل نشین گذرانیدند - آنگاه بدولت خانه مراجعت نموده در آخر آنروز باز بدولت و سعادت میمنت حضور اسعد بر آن مرقد پرنور مبذول داشته تا یک پهر و یک گهری شب بدعای و فاتحه مغفرت طلب بودند - و مبلغ بیست و پنجهزار روپیه بارباب استحقاق و بیست و پنجهزار روپیه دیگر بعجایز و ارامل قسمت نموده خلعت بسیار از فرجی و شال و زر نقد بفضلا و صلحا و حفاظ و قراء که از اطراف فراهم آمده در ضمن چندین ختم قرآن مجید سبب مزید مغفرت و طلب رحمت آماده نموده بودند مرحمت فرمودند - و در آن یک شبانه روز انواع اطعمه و اشربه و شیرینی و پان و خوشبوی چندآنکه در حوصله از اهل نیاز گنجد و قیاس قدر و سنجیدن مقدار آنرا مقیاس تخمین بر نتافته میزان امتحان بر نسنجد صرف شد -

چنانچه طفیلیان زله بند و ذخیره بران آزمند چندان سرمایهٔ سیر چشمي اندوختند که از دندان نمائي دندانهٔ سین استغنا دهان عین طمع و دیدهای شره بر دوختند *

در عرض این اوقات از بدایع اعجوبهای عالم ابداع که در ضمن مضامین وقایع صوبهٔ کابل معروض افتاد اینکه در منزل سلیمان نام مردی از اهل آنولایت دختری تولد یافت که دو سر داشت - چنانچه یکی بر بالای ناف واقع بود که آن نیز در کمال استواري خلقت بوده همه چیز بجای خود داشت - و آن مادهٔ فاسده کون و مکان که همانا وجود بد شگونش چشم زخم عالم تکوین و ایجاد بود زیاده از یکدم درد سر بقا نداده هماندم درگذشت - و از عجلت خیرباد گیتي فروگذاشت نموده زودي شر وجود خویش از عالم شهود باز داشت - در اثنای این آوان چون از افساد هوا و فساد امزجه وقوع علت وبای مفرط و طاعون عام البلوی در اکبر آباد شیوع کلي یافته بجای رسید که علامت آن در بعضی پرستاران شبستان خلافت نیز ظهور و بروز نمود - لاجرم نقل مکان موافق رای صواب آرای خدیو زمین و زمان آمده ساحت منزل ایام بادشاهزادگي آنحضرت که بیرون قلعه بر ساحل دریای جون واقع است بنابر کشادگي و نزدیکي آب و صفای هوا از نزول انور آنسرور منور گشت - و درین ایام وبا بخاطر دقیقه یاب رسید که چون علت شیوع طاعون چنانچه هم اکنون سمت ذکر یافت فساد هوا شت که غالباً بدرجهٔ سمیت مي رسد و زهر مهره رفع غایلهٔ سموم مي کند آنرا دربارهٔ دفع مواد عوارض این بلیه جلیه تجربه فرمایند - اتفاقا اندیشیدهٔ ضمیر منیر بعد الامتحان از میزان آزمون درست بر آمد *

حمله آوردن ژنده پيل بر بادشاهزاده هوشيار مغز بيدار بخت فروزندهٔ تاج و تخت سلطان اورنگزيب و ثبات قدم ورزيدن آن سرافراز در برابر و برچهه زدن در پيشاني آن پرخاش گر و بيان برخى از سوانح ديگر

سعادتمندی را که حرز يماني حفظ آسماني باعث نگاهباني شود همه اهل روی زمين بکين او برخيزند هر آينه به هيچ طريق آفتی موی او نگسسته از هيچ ممر گردی بر دامنش ننشيند - و فرخنده بختی که دستياري حمايت ايزدي منصدي سپرداري گردد اگر بالفرض هر موی سر تيغ بر روی او کشند لا محاله سر موی آزار و اضرار د - آری منظور نظر عنايت آسماني از گزند چشم بد اختر ضرر يند و محفوظ ضمان حمايت خير الحافظين از حوادث زمان در کنف و کهف امان باشد *

* بيت *

کسی را که ايزد نگهبان بود ، برو جمله دشوار آسان بود

کس از نيکخواهي بخت بلند نه بيند گزند و ببيند پسند

اختر صدق اين قضيهٔ واقعه از مطلع وقوع سانحهٔ غريبه از سوانح ابداع که درين نزديکي بتازگي روی نمود ظهور مي نمايد - و صورت معني برين وجه است که چون در تاريخ روز سه شنبه هژدهم خورداد

بنابر فرط رغبت خاطر انور خدیو هفت کشور بتماشای مرغوب جنگ فیل که در اکثر ایام هفته اتفاق مي افتد - سوای روز مبارک دو شنبه عید جلوس فرخنده که به ترتیب جشن عسرت خاص اختصاص دارد - و روز چهار شنبه که انواع نساط و انبساط بنابر اقتضای وقوع قضیهٔ نامرضیهٔ نواب مهد علیا درین روز ناممنوع است - صدور امر مطاع ثاني صاحب قران قرین انفاذ و اذعان آمده سر زمین ساخت پای جهروکهٔ مبارکه منازل ایام بادشاهزادگی محل مجادله و مصادمهٔ دو ژنده فیل بد مست عربده آئین گشت که هر دو از فیلخانهٔ سرکار خاصهٔ شریفه بودند - یکی اژدها صولتی دندان دار موسوم بسدهکر و دیگر اهرمن منظری بیدندان که بصورت سندر نامور بود - چون آن دو کوه پیکر که باد خرطوم شان از صور اسرافیل یاد میداد شور بامداد نشور و غوغای عرصهٔ محشر برانگیختند چنانچه گوئي اکثر علامات روز رستخیز بظهور آمد - چه از حرکت آن دو کوه شکوه که بمثال دو بیستون بقوایم چارگانه در سیر بودند بر وفق یوم تسیر الجبال همانا قیامت قایم شده - و از باد صدمهٔ خرطومها که مانند دو اژدهای دمان درهم بپیچیده بیک نفس عالمی را بدم در می کشید گویا صفحه زمین و طبقات آسمان را بر طبق یوم نطوي السماء کطي السجل الکتب بسرعت طومار باز کرده بر یکدگر نوردیدند - کوتاهي سخن چون باهم جنگ و جدال آن دو فتنه پرداز بدور و دراز کشید رفته رفته از میدان بر آمده تلاش کنان تا فضای پای درشن دولتخانهٔ والا رفتند - و هیچ یک از آن دو زیاده سرسر از یکدگر بر نداشته از هم پای کم نیاوردند - و فیلبانان و سایر عمله و فعلهٔ این شغل تدبیرات مقرره بسرحد فعل رسانیدند و فنون اعمال معهوده از آتشبازي و آب پاشي بعمل آوردند - چنانچه دمبدم آتش بازان و سقایان درمیان میانجي شده چندانکه خواستند که بدمدمهٔ

افسون چرخي آتش فشان و ملاطفت آب شعله نشان هنگامهٔ صلح فیما بین آن دو جنگجو تند خو گرم ساخته شعلهٔ خشم آن دو آتش وش سرکش را فرو نشانند اثری بر این مراتب مترتب نگشته بیشتر گرم کار زار شدند - چنانچه همانا گردش چرخي دامن بر آتش ایشان میزد و مشک آب دم بر آن میدمید - و هرچند فیلبانان کجک بر کاسهٔ سر آن دو دیو سار هرمن سیر زده بر سر تلاش فزوده آوردن دل ایشان از پرخاش سودای خام پختن گرفتند قطعاً سودی نداده بلکه همان برای سرگرمي کشاکش آن دو شعلهٔ سرکش هلال کجک نعل در آتش کین مي نهاد - و تندي زبان شعله‌فشانش گویا زبانهٔ آتش ستیز آن دو پرخاش گستر را تیز تر مي کرد - چون این دو خیره سر در عین جنگ و جدال بجانبی شتافته از نظر انور دورتر افتادند بندگان حضرت ارادهٔ استیفا حظ تماشای مستوفی فرموده با سایر شاهزادهای کامگار بدولت بر اسپ سوار شده رخ بعرصهٔ کار زار فیلان نهاده در آن نزدیکي عنان کشان ایستادند - و بادشاهزادهای بلند اقبال بسکه بتفرج شایق بودند مطلقاً در مقام احتراز نشده بحکم اهتزاز متقضای سن از جای خود پیشتر شتافتند - چنانچه مهین بادشاهزاده سلطان دارا شکوه در جانب دست راست سدهگر قرار گرفته و قرة العین خلافت کبری شاه شجاع و سلطان اورنگ زیب در سمت چپ همان فیل توقف گزیدند - قضا را درین حالت از آنجا که سلسله جنبانیهای قدرت قدیر است نظر بر بسی مصالح کلیه و اغراض متعدده که از آنجمله اظهار مراتب قابلیت و شایستگي شاهزادهٔ والا گهر بلند اختر سلطان اورنگ زیب است. صورتی غریب در عرصهٔ ظهور روی نمود - چنانچه نزدیک بود که آسیب عین الکمال بر آن منظور نظر اقبال و قبول بر خورد - که ناگاه در عین این وقت به نگاهباني حمایت رباني محفوظ و محروس

ماندند - و کیفیت این سانحه آنکه درین اثنا بنابر عادت معهود فیلان که در عین جدال از یکدگر جدا شده چشم بر چشم در برابر هم می‌ایستند و از ماندگی و کلال باز مانده دیگر بارهٔ آمادهٔ کار زار میسوند هر کدام بفاصلهٔ یکدو گام باز پس آمده بودند - سدهکر چون حریف خود را دورتر دید از وفور بدمستی بمقام خیره‌چشمی و خیره‌دستی در آمده بر عین اعیان سلطنت عظمی بادشاهزادهٔ معظم سلطان اورنگ زیب که از همه بدو نزدیک تر بود حمله آور شد - در خلال اینحال که از فرط دهشت و غلبهٔ وحشت عالمی مغلوب تحیر و مدهوش توهم شده بود - چنانچه نزدیک بود که بتصور اینمعنی دور از کار خلل در اساس تمکن کون و مکان راه یابد و تزلزل در بنای ثبات طبایع و ارکان افتاده زمین از جا و آسمان از پا در آید - چه جای که هوش و خرد نظارگیان و صبر و شکیب حاضران بر جا ماند - آن کوه تمکین که تمکن جبلی صاحبقرانی بتائید ازلی آسمانی بهم قرین داشت باوجود صغر سن کبر همت و عظم عزیمت را کار فرموده اصلا از جا در نیامد مگر بجانب آن پرخاش گر - و مطلقا مقید بجای دیگر نشد جز بسوی آن عربده جو - و همدرآن گرمی برچهه که در دست داشت از سر قدرت و ثبات قلب بر پیشانی آن سخت رو زد که سنان برق نشانش زیاده از چهار انگشت در کاسهٔ سر آن اهرمن پیکر جا کرد - درینحال که سرتا سر تماشاگران را قرار از دل رمیدهٔ و هوش از دل پریده دعا بر زبان و آمین بر لبان و نظر بقبلهٔ اجابت و چشم براه اثر داشتند - و توجه بر حراست آن والا گهر گماشته همت بر سلامت آن نیکو محضر بسته بودند - چون ازین دست کاری دست بسته از آن دست پروردهٔ عاطفت ید آلهی و منظور نظر عنایت نامتناهی ملاحظه نمودند همگنان سرانگشت اعجاب بدندان تعجب درگرفته بلباس دعا و آمین داد

تحسین و آفرین دادند - چون سنان برچهه در سر پر شور و شر آن بدمست عربده گر جا گرفت و معهذا آن زخم منکر بجای رسیده بود که درین کشور آنرا مستي میخوانند - لاجرم بنابر شورش مستي از سرنو بر سر خشم و غضب رفته باز به عربده‌گري در آمد - و اسپ شاهزاده عالمیان از وحشت نهیب آن هولناک منظر مهیب رمیده روگردان گردید - و دندان فیل بر کفل آن یکران آشنا شده بمجرد اندک صدمه در یکدگر غلطید - و آن قرة العین آبای علوي که در حقیقت بدربلند قدر فلک رفعت و اقتدار و عظمت و مقدار بود هالهٔ زین و هلال رکاب را خالي ساخته چون نور نظر و فروغ مهر انور خویشتن را سبک بر زمین بر گرفت - و در همان گرمي مانند آفتاب جهانتاب تیغ کشیده و جبین کشاده بر سر آن کوه پیکر حمله آور گشت - و از طرف دیگر شاهزادهٔ نامدار آفتاب شعاع شاه شجاع که درین وقت با فرخندگي کوکب بخت والا از بیت الشرف دولت خانهٔ زین طلوع سعادت داشت از روی مهر برادري در مقام امداد برادر نیک اختر شده از جا در آمد - و از سر خشم همه تن مانند خورشید خاوري موی بر بدن تیغ شده مرکب بر انگیخت - و با برچهٔ لامع مانند نیزهٔ خطي خطوط شعاع آفتاب ساطع حمله بر آن اهرمن دیوانه نمود - چون درین حال از وفور ازدهام و شور و غوغای مردم که بتازگی نمونه نفخ صور و صبح نشور ظهور نموده معاینه مانند روز رستخیز علامت یوم یفر المرء من اخیه نیز آشکار شده بود - چنانچه هیچکس بیکدگر بل برادر به برادر نمي پرداخت - و با اینمعني از کثرت آلات آتشبازي مثل چرخي و بان و امثال آن که از فضای خاک اغبر تا سطح چرخ کبود را تیرگي غبار و سیاهي دود فرو گرفته بود چندانکه نور نظر کارگر نمي گشت که آتشبازي ملاحظه توانند نمود - قضا را چرخي بر پیشاني اسپ آن

یکه تاز عرصهٔ سرافرازی بر خورده - یکران صرصر تگ ابر سیر از صدمهٔ چرخي برق اثر چراغ پا شده نزدیک بود که آن پرتو شمع دولت را بر زمین افگند - که درین گرمي آن فروغ چراغ دودمان صاحبقراني و گل سربستان کشورستاني بسبک خیزي نسیم سحري و تندي و تیزي شمیم گلبرگ طري از گلشن خانهٔ زین هوا گرفته برروي زمین آشنا شدند - و از فرط هجوم مردم راه نیافتند که بار دیگر خود را بدآن دد رسانند - در همانوقت که آن عربده آئین حمله آور شد چون راجه جی سنگه ولد مها سنگه نبیرهٔ راجه مان سنگه که از خانه زادان دیرین دولتکدهٔ ابد قرین به سعادت وفور اخلاص خالص و ارادت صافي کمال امتیاز و اختصاص دارد درمیان عرصه سواره ایستاده بود از فرط تهور وبهردلي خواست که پیاده آمادهٔ کار زار آن دد گردد - و لیکن بنابر تنگي وقت و عدم فسحت مجال نیافت که پا از رکاب خالي کرده خود را برزمین گیرد - با آنکه مرکبش از فیل رم میکرد بهمان روش اسپ بر فیل انداخت و برچهه مانند رمح خطي مد شهاب بر آن دیو سیر که از شدت سرعت سیر چون شعلهٔ جواله در گردش بود حواله نمود - چون حضرت ظل سبحاني از دور بر حقیقت معامله آگاهي یافتند باوجود تمکین آسماني وتمکن و ثبات صاحب قراني از جا در آمده بی اختیار شتافتند - و عالمی در جلو آن شاهسوار عرصهٔ امکان پیاده رو بدآن فیل نهاده درینوقت بوقت رسیدند - و از توجه صوري بادشاه صورت و معني و همت باطني آن والي ولایت ظاهر و باطن بدیع صورتی رو نمود که بی آنکه با آن پرخاش جو روبرو شوند او پشت داده بطرفی دیگر رفت - وتصویر علت صوري اینمعني آنکه درین حال صورت سندر خصم او حریف خود را در عرصهٔ نبرد از خود غافل دید - و فرصت فوت نه کرده از سر قوت و قدرت تمام رو بسوی هم نبرد

خود آورد - و سدهگر دیگر وقت نیافت که متوجه شاهزادهٔ تهور نهاد گردد - بنابرین با خصم خود مواجهه گردیده هر دو رفته رفته بطرف دیگر شتافتند - و آن دو منظور نظر نگاهبانی ایزدی و منصور نصرت سرمدی چون از توجه صوری حضرت ظل آلهی آگاهی یافتند معاودت نموده مصحوب عون و صون عالم بالا بخدمت والد والا قدر رسیدند - و بعد از تقدیم سپاس عنایت آلهی و عاطفت نامتناهی آنحضرت بآداب معهوده ادای شکر همراهی همت کارگر و توجه کارساز بادشاهی نموده زمین بوس شکرانه بجا آوردند - چون آنحضرت از پرتو انوار دیدار فرخنده آثار آن دو والا گهر سحاب خلافت که در عین الکمال از آفت گزند چشم بد اختر محفوظ مانده بودند طبعات سبعهٔ بصر بصیرت را به کحل الجواهر بینش افزای عبرت و خبرت آموده کمال قدرت حضرت آفریدگار عالم را مجسم و مصور بنظر حقیقت‌نگر درآوردند و نخست سجدات شکرانه در اقرار این مایه عنایت بیکرانه بظهور رسانیدند آنگاه زبان بتحسین و آفرین و آغوش عاطفت از سر مرحمت بنوازش شاهزادگان کشوده زمانی نیک هر دو را در آغوش عنایت داشتند - خصوص گرامی شاهزادهٔ کامل نصیب سلطان اورنگ زیب که باوجود این مرتبه صغر سن مصدر این مرتبه دلیری شده بودند که اگر رستم دستان بجای آن دست پرورد ید قدرت بودی هرآئینه از جا رفته بیدست و پا شدی و این مایه تمکین و این پایه ثبات قدم نورزیدی بیشتر مشمول مراتب مراحم و عواطف گشتند - و در همان روز بخلعت خاص و خطاب بهادری اختصاص پذیرفتند - حضرت شاهنشاهی و سایر ارباب مناصب والا و بندهای روشناس درگاه معلی از در ادای شکرانه در آمده ابواب تصدقات بر روی ارباب نیاز کشودند - و انواع خیرات و مبرات بظهور آورده اموال بیشمار بر اصحاب استحقاق قسمت کردند

و بوفاء اقسام نذر و عهود که در آن حال تمهید داده بودند این وقت قیام نمودند - و در جشن وزن قمري آن فرخنده اختر برج اقبال که روز بیست و یکم خورداد مطابق روز جمعه دوم ذي حجه سال هزار و چهل و دو هجري رو داد حضرت ظل سبحاني سایهٔ رحمت بر ساحت قابلیت و استعداد آن گرانمایه در درج اقبال و قبول گسترده نخست در محفل خاص و عام آن شاهزادهٔ والا گهر عالي مقدار را با طلای ناب وزن فرمودند و مبلغ پنجهزار اشرفي که هموزن آن گرانمایه گوهر صدف خلافت و شرافت آمده تسلیم ده تن از معتمدان نمودند که بر ارباب استحقاق تقسیم نمایند - آنگاه شمشیر مرصع و خنجر مرصع با پهولکتاره و سپر با یراق مرصع و برچهٔ مرصع و عقدی گرانمایه منتظم از مروارید و لعل و زمرد در کمال نفاست و گران‌مایگي و یارهٔ مرصع و بازو بند مرصع بالماس و جیغهٔ مرصع و چند انگشتري قیمتي و دو اسپ تبچاق که یکی از آنها بسرافراز نامور مرتبن بزین مرصع و دیگر معلی بزین طلا و [۱] [صورت سندر] نام فیل خاصگي با ماده فیل که قیمت مجموع دو لک روپیه کشید مرحمت نموده این شایستهٔ اقسام عواطف بادشاهي را بانواع مراحم دیگر نوازش فرمودند - و از همه این مراتب نمایان تفویض پایهٔ والا و مرتبهٔ عظمی ثبت نمودن نشان رسالت خود بر ظهر فرمانهای عظیم الشان و ختم آن بخاتم فرخنده رقم خویش بود که در همین انجمن خیر انجام ضمیمهٔ این مرتبه عواطف عمیمه شد - و درین خجسته روز عشرت آموز که بزم خاص انعقاد یافته رسم طرب عام شده بود سایر معني‌طرازان پارسي زبان از نثار و نظام و همچنین جمیع سخنوران این کشور قلاید قصاید

(۱) ع | سد هکر | بادشاهنامه جلد اول حصهٔ اول - صفحهٔ ۴۹۳

عرا و مثنویات و عقود داستانهای منظومه و مرسلات رسایل منثوره در سلک نظم کشیده تا روز نشور زینت اعناق و صدور ابنای روزگار ساختند - و همگي از عطایای بادشاهانه بکام خاطر رسیده سرمایهٔ بی نیازي جاوید اندوختند - از جملهٔ شعرا سعیدای گیلاني مخاطب به بی بدل خان که در فنون استعداد خاصه در فن شاعري از کل اهل روزگار امتیاز کلّي دارد - چنانچه حقیقتاً درین مراتب بی بدل عهد خود ست - داستانی رنگین در رشتهٔ نظم انتظام داده بعرض عالي رسانید - و از تحسین طبع همایون محسن آمده خود بزر موزون و کلام گوهر نظامش با عقد لآلي منضود مقرون گردید - و مبلغ پنجهزار روپیه که در کفهٔ ترازو وزن موازي او شده بود با هزار روپیه دیگر که گنجور از روی دور بیني بحضور آورده بود بدو مرحمت شد - و سخن سنج نکته پرداز بعني ترانه طراز گلشن راز طالبای کلیم نیز شاهد این داستان بدیع را در صورت نظم بحلیهٔ معاني رنگین و حلهٔ الفاظ گوهر آگین آراسته در نظر اهل شهود جلوهٔ نمود داد - چون بمسامع ایستادگان حضور والا که واقفان حقایق سخن و مشرفان دقایق این فن اند رسانیدند منظور نظر اقدس و مطبوع طبع دقیقه رس شده استحسان و آفرین بسیار و احسان و تحسین بی شمار دربارهٔ او قرین یکدگر افتاد *

بیان چگونگي فتح حصار رفیع مقدار دولت آباد بکلید سعي مهابت خان و دیگر اولیای دولت ابد پیوند

هر صاحب سعادتی که از بدو عهد فطرت و روز الست فیروزي نصیب و نصرت روزي مخلوق گشته باشد - و نصرت آسماني بهمراهي

موکب مسعودش پیمان بیعت بسته - هر آئینه ابواب نیک بختی
و روز بهي بدستیاري تائید روز بروز بر روی روزگار هواخواهان آن کامگار
کشاید - و فتوحات تازه و فیوضات بی اندازه ساعت بساعت از عالم بالا
رو نموده چون دولت پایدار آن بیدار بخت بپای خود قرین دولت
و سعادت بر در آید - چنانچه به سلسله جنبانی اقبال حضرت صاحبقرانی
دریذولا فتح آسماني از قهر اعدا و کشایش قلاع حصینه نصیب اولیای
دولت جاوید قرین گردید - مثل قلاع نامي آن دیار بتخصیص قلعۀ
دولت آباد که از حصون [۱] [معتبر][ع] سر زمین دکن است - که در آن ملک
بحصانت و محکمي ضرب المثل و کشاد آن از مبداء بنای این دیر
کهن بنیاد تا این روزگار سلاطین کشورگیر را بزور بازو میسر نیامده - چه آن
حصن سپهر نظیر بر قلۀ کوهی البرز شکوه از اوج تا حضیض و کنگره
تا خاک ریز از سنگ سیاه اساس یافته - و دورۀ دیوارش که گردۀ نه سپهر
است پنداری دست قدرت رباني سپهری دیگر بر زمین نمودار ساخته -
خارا تراشان فرهاد پیشه بمثابۀ او را صاف و املس نموده اند که نظر از سر تا
پا هیچ جا بند نمي شود - و آرزوی فتح آن که جز بتائید آسماني
در حیز امکان وقوع پذیر نتواند شد محاط کمند تصور سلاطین آفاق کشا
نمي گردد - چه قلعۀ مذکور مشتمل است بر هشت حصار از آنجمله چهار
باره که علو درجۀ هریک با پایۀ رفعت همت بلند و بخت ارجمند
دوش بدوش است بر فراز کوه واقع شده - و چهار دیگر که سنگیني بنیاد
آن با متانت اساس فکر دانا و رای خردمند هم آغوش است در دامان
کوه چون دوایر آسمان بر دور یکدگر در آمده - بارۀ اولین که نامور بعنبر کوت
است اساس نهادۀ عنبر حبشي است - دومین بمها کوت و سومین

۱ ع [منیعۀ ا ل .

بکالا کوت ازین عالم هریک بنامی مشهور است - و دورهٔ آن کوه فلک شکوه پنجهزار ذراع شرعي است بارتفاع یکصد و چهل ذراع در نهایت صافي و شفافي - و براطراف آن خندقی بعرض چهل ذراع و عمق سي ذراع در سنگ فرو برده اند که ملاحظهٔ بسط ساحتش دیدهٔ نظارگیان را حیرت آرد - و از دامان کوه راهی مشتمل بر زینه پایهای بی پایان در غایت تنگي و تاریکي مانند راه کوچهٔ زلف بتان پیچ در پیچ همه جا از درون کوه بالا رفته در دوري و درازي برنگ طول امل ارباب طمع بیحاصل بآخر نمي رسد - و از همه بدیع تر آنکه طبقهٔ بالا که جز این راه ندارد بی روشنائي مشعل و چراغ راه آن نتوان یافت - و از سمت پائین بدروازهٔ آهني بند شده از بالا تا به پائین بر دهن آن راه آهن انداخته اند - یعني اگر بمقتضای قضایای روزگار دست از همه سو کوتاه گشته بجای نرسد و معامله بجنگ پیش نرود انگشت و آتش بسیاری بزیر آن اورخته به نهجی آنرا تفته و تابناک سازند که از جوش حرارت و شرارهٔ شرارت سرتا سر آن رهگذر مانند دهلیز سقر بخار انگیز گشته سمندر را مجال گذار از آن محال نماید - اگرچه از مبداء بنای آن جز بانئ کهن دیر دنیا دیگری اطلاع ندارد اما به گمان هنود هزار قرن پیش ازین بنا نهادهٔ دیوان است - الحق عقل گواهي مي دهد که شاید پیش از آفرینش ابو البشر اسّاس نهادهٔ دیوان باشد - چه بعد از ملاحظهٔ نظر هیچ خردمندی را باور نمي آید که اینگونه بنیانی غریب ساخته و پرداختهٔ بشر تواند بود - از قدیم الدهر تا عهد سلطان تعلق که پس از محاصرهٔ مدت مدید بیاوریِ توفیق آسماني و تائید عالم بالا دست بر آن یافته دیگری بچیرگي بر آن مستولي نشده - مگر اولیای دولت حضرت صاحبقران ثاني که به نیروی تائیدات اقبال بلند و عزایم عظیمه که تاثیر اسمای

آلهي دارند طلسم قديم اين كهن دژ را درهم شكستند - كيفيت اين واقعهٔ واقعي و علت صوري اين معنى تقديري آنكه چون فتح خان بسر عنبر حبشي چندى پيش ازين بمقتضاى پيش بيني و به انديشي و چه بحكم بيچارگي و اضطرار بندگي درگاه جهان پناه اختيار نموده ولي نعمت سابق خود نظام الملك را راهي دار الملك فنا گردانيد - و بقصد اظهار ارادت و اخلاص عبد الرسول بسر خود را با پيشكش گرانمند بدرگاه عالم پناه فرستاده اين معنى را وسيلهٔ شفاعت و ميانجي استعفا ساخت - حضرت خلافت مرتبت معذرت او را در پذيرفته بعضى از محال متعلقه اش كه بساهو بهونسله مرحمت نموده بودند بنابر انجاح درخواه او بدو مرحمت نمودند - و اين معني كه موجب بى اعتباري و سبب سبكي ساهو تباه راى بود بر آن رو سياه گران آمده از فرط سبكسري و تهي مغزي پيوند اميد از سر رشته دولت جاويد كه بدست آورده بود گسست و از راه ناسپاسي رو گردان شده به عادلخان پيوست - و خاى ساده دل سليم الصدر آن مصدر افعال ذميمه را بولايت خود راه و در حمايت خود پناه داده بسخنان ساده فريب دور از راه او از جا رفته از راه ناعاقبت انديشي تسخير دولت آباد و كسر صولت فتح خان را نصب العين ساخت - و جمعى از سر كردهاى لشكر نفرقه اثر خود را نامزد انصرام اين مهم نموده باگروهي بى سر و پا همراه او فرستاد - چون عمدهاى نظام الملك از فتح خان بسبب پيمان شكني و سست عهدي او رميده خاطر شده بودند او نيز از بدگمانيها و تباه انديشيها كه لازمهٔ غدارانست خاطر از ايشان جمع نداشت - بنابر آن به مهابت خان خانخانان نوشت كه چون درينولا مردم عادلخان بتحريك ساهو سياه رو مصدر حركات ناهنجار شده بمقام استخلاص دولت آباد درآمده

اند - چنانچه بالفعل از روی استقلال تام و نیروی قوت و قدرت تمام سرتا سر آنحصار را در حیطهٔ محاصره دارند - و از قلت غله و کثرت قحط و غلا کار بدآن حد کشیده که بر قلعه استیلا یابند - درین صورت خلاص این اخلاص آئین ارادت سرشت که بنابر مقتضای سرنوشت نیک جبههٔ عبودیت دیرین را از سر نو بداغ بندگی زینت داده بر دمت همت اولیای دولت ابد قرین لازم است - یقین که مسارعت در التزام طریقهٔ کومک و مساعدت که عین دولتخواهي است منظور خواهند داشت - چون خانخانان برین اتفاق حسن که نتیجهٔ اوضاع متوافق و انظار متناسب افلاک و انجم بود اشراف و اطلاع یافت بکارفرمائي همت عالي و کار طلبی اخلاص نخست خانزمان خلف الصدق خود را با فوجی جرار از اولیای دولت ابد طراز بر سر مخالفان بر سبیل منقلا راهي ساخت - و خود نیز بتاریخ بیست و دوم دی ماه با نیت صادق و رای صائب و اندیشهٔ درست و عزم نافذ از دنبال بطریق استعجال روانه شد - چون خان زمان باعتماد عون و صون الهي و اعتضاد اقبال بادشاهي بآراستگي فوج و پیراستگي صفوف روانه شده بود همین که طلیعهٔ هراول از کریوهٔ پهولمري گذاره شد ساهو و رندوله و انکس خان وغیره سرداران با هشت هزار سوار جرار به بلندي برآمده صف آرا گشتند - و باوجود کمال عدم ثبات قدم پایمردي برکاب پایداري نموده باندازهٔ دستبازي سرگرم بان اندازي شدند - درین حال دلیر همت و لهراسپ برادران خانزمان با سایر همراهان بادپایان شعله شتاب را بآتش افروزي خار مهمیز سرعت انگیز کرم عنان ساخته جلو ریز بعرصهٔ ستیز آوردند - و هزبران بیشهٔ ستیز همدست یکدیگر شده جنگ به خون ریزي آن روباه منشان دغا پیشه نیز نمودند - در عین این حال که جنگ از هر دو سو ترازو گشته عالمی متعاقب یکدگر بعالم دیگر

روانه مي شد - و معامله به نيروی سرپنجه و زور بازو افتاده دلاوران مخالف و موافق بر سر آن پله مايهٔ قدر و مقدار دليري يكديگر مي سنجيدند- و هر كرا كفهٔ پردلي گرانبار تر بود جای خويشتن را نگاهداشته - سبكسران خشک مغز از ادای حق برابری سر باز مي زدند- بيک ناگاه نصرت آسماني موافقت موافقان بجا آورده غنيم را پای ثبات از جا رفت - و از هجوم جنود رعب طريقهٔ فرار كه همواره آن هنجار ناهموار پی سپر اين گروه نابكار است پيموده تا نالاب كهركي بهمان پا تاختند - و موكب سعادت تا آن موضع همه جا مراسم تعاقب بجا آورده در اثنای تعاقب نيز جمعی كثير را بی سر و پی سپر ساختند - و بعد ازين فتح نمايان سرداران عادل خان را پای تمكن برجا نمانده ثبات قدم را خيرباد گفتند - و با فتح خان ابواب موافقت مفتوح داشته پيغام دادند كه چون اصل پيشنهاد افواج بادشاهي استيصال بنياد دولت نظام الملک و استخلاص حصار دولت آباد است كه تسخير ولايات دكن متفرع برآن ميكردد - و اين معني كه عنقريب بچهره كشائي اقبال صورت بسته چون بالآخر منجر به تزلزل بنيان خانوادهٔ عادل خان مي شود بهيچ وجه مرضي ما نيست - و صلاح طرفين در قواعد عهد و ميثاق ما كه اوليای دولت اين دو سلسله ايم انحصار دارد - انسب آنست كه به تسييد مباني صلح پرداخته از مصالح اتحاد و اتفاق اساس دولت اين دو خانواده را استواري دهيم - و بنابرين برای بنای اساس آشني از هر دو سو طرح اظهار يک جهتي انداخته بهمه جهت رنگ شعار يكرنگي ريختند - و بميانجي رسل و رسايل عقد بيعت بميان آورده وثايق پيمان را بايمان موكد گردانيدند - كه ازين پس طريقهٔ وفا و وفاق پيش گرفته در رسانيدن رسد آذوقه و ادای مراسم مدد دقايق همراهي بدرجهٔ كمال رسانند - و دم نقد از تعهد تسليم سه لک هون

فتح الباب سایر ابواب امداد و اعانت بجا آرند - فتح خان که از فاتحهٔ روزگار باز مدار بر بد عهدي و پیمان شکني نهاده بیعتی را ناشکسته نگداشته بود مگر میثاقی که در عهد فطرت نخست بانگاهداشت سر رشتهٔ خلاف و نفاق بسته همان را درست نگاهداشته بُود بفریب و دستان ایشان بازي خورده بآن بد اندیشان که در حقیقت ناراستان بودند همدست و همدستان شده از سر پاس گفته و پذیرفتهٔ خویش درگذشته سر رشتهٔ بهبود وقت را از دست داده - و باوجود آنکه فقدان آذوقهٔ قلعه در پایهٔ بود که چار پایان ایشان یکسر از دست رفته بودند از تعهدات مردم عادل خان دربارهٔ نگاهداشت حصار بر سر ثبات قدمي که مقدم سر منزل عدم بود پا محکم نموده و بیجاپوریان بد عهد خاطرجمع نموده از سر نو در صدد آوردن رسد غله و کشیدن آذوقه بقلعه شدند - چون خبر نقض عهد فتح خان در ظفرنگر به خانخانان رسید بنابر تحریک غیرت و تحریص حمیت یکباره درپی چاره گري این کار شده همت کار گیر را در بارهٔ تنبیه ان سبک سر بل گوشمال سرتا سر آن تهي مغزان غنوده خود کار فرموده نخست بخان زمان نوشت" که قبل از رسیدن سایر مواکب اقبال ان حصار را از روی کمال اقتدار و استقلال قبل نماید - و از سر نو دل برکارسازي نیت خالص و عزم راسخ و همت نافذ و رای صائب بسته عدو بندي و قلعه کشاني پیش نهاد سازد - و چون از فسحت دستگاه قحط و غلا ساحت کار بر اهل حصار تنگ گشته بنابر آن ردوله و ساهو معهور بنظام پور آمده در پی سامان و سر انجام قلعه اند - اول بر سر ایشان ترکتاز آورده آن بد اندیشان را ازینجا بیجا کند و خود در جای ایشان اقامت نموده باشد طریق تنگ گیري و تضییق محاصره در صدد انسداد مخارج و مداخل قلعه باشد - که مبادا مخالفان ناگهان آذوقه ازین ممر به متحصنان رسانند - و شاید که ازین راه گروه مخذول ابواب

طلب امان مفتوح دارند - اگر تا رسیدن اینجاذب سیمای مقصود در آئینهٔ وقوع چهره نما گشته همگنان از در استیمان در آیند درین صورت زینهار از ایشان دریغ ندارد - و الا فرمانروایی تیغ بی زینهار را بر ایشان حکم سازد - چون نوشته بخان زمان رسید بسرعت تمام به نظام پور آمده فتنه پژوهان را از حوالیٔ دولت آباد برآورد - فتح خان از شنیدن این خبر و فقدان قوت و قوت هلاک و سوار خویش در آئینهٔ روزگار معائنه دیده به کارفرمائیٔ ادبار و راهنمائیٔ اندیشهٔ دور از کار دل نهاد مرگ شده دیگر باره بمقام استحکام برج و باره درآمد - و خیریت خان عم رندوله خان را که سپه سالار عادلخان بود با سیصد سوار بدرون قلعه طلبید - درین ایام خانخانان نیز بتاریخ بیست و یکم اسفندار بدولت آباد پیوسته روز دیگر دور دایرهٔ حصار را پی سپر بارهٔ باد رفتار ساخت - و همگی اطراف و اکناف آنرا باحاطهٔ پرکار نظر دقت‌نگر در آورده کیفیت حقایق آنرا از قرار واقع تصور نموده - آنگاه جگراج را در خانهٔ فتح خان بدروازهٔ بناکچهری جای داده دروازهٔ نظام پور را بخان زمان و دروازهٔ پتن را به بصیری خان سپرد - و کاغذی واره نزدیک بحوض قتلو که کاغذ دولت آبادی مشهور را کاغذگران آن قریه می سازند باهتمام دلیر همت و جمعی از مردم کار طلب مقر ساخت - و خود در خانهٔ نظام الملک که متصل بقلعه در نظام پور واقع است اقامت گزید - و دیگر جای نیز ملچارها بجای استوار ساخته قلعه را از روی ظاهر باحاطهٔ دلیران بلند همت و باطناً باحاطهٔ همت دلیرانه محاصر نموده - و از سر نو کمر بعدو بندی و قلعه کشائی بسته تهیهٔ مایحتاج و دربایست وقت از ساختن سرکوب و جواله و زینه و امثال اینها پیش نهاد نمود - و خان زمان را با پنجهزار سوار جرار جنگجوی نبرد آزما معد نمود که پیوسته مستعد کار و آمادهٔ پیکار بود - و هر ملچاری را :

مدد کار درکار داشته باشد یا در رکیب در آورده شتاب سیلاب سر در نشیب روی بدآن سو آرد - چون سرکوب آن حصار در کوهی که پیش روی کاغذي واره واقع است انحصار داشت - بصوابدید سپه سالار شهامت شعار توپهای راست آهنگ درست انداز دور رس اژدها نفس که بدمی عالمی برهم زده جبال البرز مثال از بیخ و بن میکنند - و بیکنفس بارهای سبعهٔ سپهر چنبري افگنده بروج دوازده گانهٔ چرخ اطلس را دریکدگر مي شکنند - کار گداران حیله پرور و منصوبه ساز باستعمال فنون نیرنگ و فسون با ضم انواع حیل ریاضیه و جرّ اثقال چندین کوه آهنین و روئین را بفراز آن کوه خارا بر آورده نصب نمودند - و چون سپه سالار توپها را حسب المدعا جابجا قرار داده خاطر ازین ممر جمع نمود جمعی را به نگاهباني ایشان برگماشته لهراسپ را باهتمام ایشان و کارفرمائي عملهٔ توپخانه بازداشت - و از آن جانب نیز فتح خانْ بسرانجام مصالح قلعه داري و استحکام دادن باره و مسدود ساختن مخارج و مداخل پرداخته نظام الملک را در کالا کوت باز داشت - و خود در مهاکوت جای اقامت گزیده همگي مردم را درون حصار عنبر کوت اساس نهادهٔ عنبر که محیط بیرون شهر است گذاشت - چون قلعهٔ اصل دولت آباد که مانند سرکش کاف کوه بر قلهٔ کوهی قاف شکوه سمت وقوع یافته بنابرآن از حراست و نگاهباني بی نیاز است چنانچه چندی از تفنگچیان همواره آنجا مي باشند درین وقت نیز بروفق دستور معهود بهمان اکتفا نمود - مجملا درین ایام که روز بازار محاصره رونق تمام داشت و پیوسته هنگامهٔ مقاتله و مجادله و مواجهه و مقابله از بیرون و درون گرم بوده طرفین داد دار وگیر و زد و خورد می دادند - باوجود آنکه در برج و بارهٔ قلعه انواع الات آتشبازي از توپ و تفنگ و بادلیج و ضربزن و امثال اینها بسرکاريّ عملهٔ این امر که پیوسته بر سر کار خود جد و

جهد داشتند در کار خود سر راست بود - بهادران غنیم بنحوی گرم تگاپو بودند که نفس کشیدن در ضمن دم زدن و آرمیدن در عین طپیدن بعمل می آوردند - چنانچه هر چند دود از نهاد و دمار از جان و شعله از دهان ایشان بر می آمد بیشتر سرگرم شغل خویش می شدند - درین حال قطعاً بهادران جان سپار و اولیای دولت پایدار در برابر ثبات قدم از دست نمی دادند و به پیشرفت کار مقید شده مطلقا در جان فشانی پای کم نمی آوردند *

از سوانح این ایام روگردانی یاقوت خان نابخرد و مرتوت است از سعادت دو جهانی - و کیفیت معنی مذکور این صورت داشت که چون قلعهٔ دولت آباد مشرف بر استخلاص شد آن تیره درون از راه اخلاص باطنی که به سلسلهٔ نظام الملک داشت و میدانست که این مقدمه باعث تخریب مطلق و استیصال بر اصل آن دودمان میشود بخاطر ناقص آورد که از هر راه که رو دهد زیاده بر امکان کوشیده نگذارد که این معنی صورت بندد و این امر واقعی که تقدیر بر آن رفته بوقوع پیوندد - و چون کاری که بالفعل در قوت اقتدار او بود در رسانیدن آذوقه بدآن حصار و امداد اهل آن که به تفنگچی انحصار داشت - لاجرم مکرر این اندام دور از کار نمود و غایت مقدور خود را بفعل آورد و لیکن ارادهٔ نارس او از فرط ضبط و ربط خانخانان صورت نه بسته بر وفق مدعا بظهور نرسید - و آنانکه چندین مرتبه از اردو بازار آن نابکار حسب الاستصواب او غله می بردند گرفتار گشتند - از آنجا که مدار سالاری سپاه بر مدارا و اغماض عین است خانخانان بحکم اقتضای وقت این معنی را بر روی او نیاورده مقرر ساخت که حمله آن بار و عملهٔ این کار هر بار که گرفتار آیند همانجا بقتل رسانند - با آنکه مکرر خون گرفتهٔ چند دستگیر شده بیاسا رسیدند و خبر بآن آشفته مغز و خفته

خرد رسید بدین مایه تنبیهات اصلا متنبه نگشت - و بحکم ناپخته کاریهای اندیشهٔ خام همان سررشته را از دست نداده بر سر پیش نهاد پیشینه می بود - تا آنکه از خار خار داعیهٔ مذکوره که باعث خلهٔ خاطر آن نابکار شده بود کار بجای رسید که کجهٔ این نفاق مخفي نحوی گل کرد و بخیهٔ این راز نهفته آن گونه بر روی روز افتاد - که خانخانان را باوجود این مرتبه اغماض عین سررشتهٔ اختیار پوشیده گذاشتن و در لباس نگاهداشتن آن سر مستور از دست رفت - و رفته رفته شهرت کرده گفته گفته باو رسید - و باوجود آنکه از جانب خانخانان هنوز این معنی بروز نکرده بود بنابر لازم خیانت و خوف و حذر غدر یکبارگی ناسپاسي و حرامنمکي بر خود روا داشته از سر اضطرار عار فرار اختیار کرد - و از همراهي موکب اقبال بریده با همگی مردم و بنگاه خود بخیل عادل خان پیوست - و چون بسبب عدم آذوقه کار بر فتح خان به تنگي کشید بیجاپوریان بخاطر آوردند که بهر وجه که رو دهد غله باو رسانند - بنابرین قرار داد هنگام شام با قریب چهار صد گاو غله بار بنواحيِ معسکر اقبال آمده آهنگ دخول قلعه نمودند - و هنگام نصف شب در وقتی که خان زمان باهتمام ملچار شتافته بود بیخبر بر سر منزل او ریدوله و فرهاد و بهلول و ساهو با قریب چهار هزار سوار ریختند - راو ستر سال که خان مذکور نگهبانيِ بنگاه ملچار خود را بدو و اندک مایهٔ مردم از سپاهیان خود باز گذاشته بود با راجپوتان خویش و مردم خان زمان رو بمقابلهٔ ایشان آورده مردانه کوشید - و بضرب تیر و تفنگ دمار از روزگار ایشان بر آورده کارستانيِ غریب بر روی کار آورد - چنانچه باوجود قلت عدد اولیای دولت و کثرت اعدا جمعی کثیر مثل برادرزادهٔ بهلول و چند نامدار دیگر از آن بادهساران آتشین سر بر خاک هلاک افتادند - و باقي مخذول و منکوب رو براه فرار آورده هزیمت را

نوعی از غنیمت شمردند - و درین دستبازي مالشی بسزا یافته دو سه روز
سر بگریبان فرو برده پای بدامان کشیدند - گریختگان بی آزرم هنگام نصف
شب بعد از سه روز باز نزدیک عسکر فیروزي نمودار گشتند - خانخانان
تاکید نمود که زمین پر از کریوه و مغاک است امواج قاهره بسال بسته
برجای خود بایستند تا مخاذیل شوخي کرده از جای خود پیش نیایند
و جلو نیندازند - دلیران معرکهٔ هیجا بموجب قرار داد آمادهٔ کارزار گشتند -
و ره نوردان وادي وفا عنان تافته نزد یاقوت و رندوله که متصل نظام پور
متردد نشسته بودند رفتند - و همانوقت مجلس کنکاش آراسته از سرزنش
یاقوت مردود و سپاه بیجاپور از آمد و شد ناتمام و سواريِ هر روزه
و خودنمائي از دور مانده باز در عین گرمگاه روز که سرداران عسکر فیروز از همه
رهگذار آسوده خاطر در منازل خویش آرمیده بودند باتفاق یکدیگر دلیرانه
بر سر خیمه و خرگاه دلیر همت ریختند - و او بخاطر بعون و صون الهي
و همراهيِ اقبال بادشاهي جمع نموده با جمیعتی قلیل سرگرم مقابله
و مواجهه شد - اتفاقاً نخست از صف اهل نفاق بر خلاف خود گرفته
که پیمانهٔ زندگانيِ او از درد ممات لبریز و کاسهٔ سرش از بادهٔ غرور و پندار
سرشار بود باد جبروت در بروت انداخته بعرصهٔ مصاف تاخت و ببانگ
بلند درخواست مبارزت به پرتهي راج راتهور نمود - و او را تهور راجپوتي
عمده دواعيِ اجابت ملتمس آن مدعي گشته باو روبرو شد - چون
پرتهي راج را زور سرپنجه و نیروی بازو از همراهيِ اقبال کارساز حضرت
ظل الهي بود در اندک فرصتی برو غالب آمد - و با دو تن دیگر
که به امداد آن اجل رسیده شتافتند و تا رسیدن ایشان آن نابکار بجهنم
رسیده بود ناچار باز هم نبرد شدند - تیغها در آویخته بهمان اعتضاد سر هر دو
از تن برداشت - درین اثنا مرزا لهراسب با فوج خود آمده بدلیر همت

پیوست - و طرفین از مرط کشش و کوشش پیوند تن از جان یکدیگر گسسته شعلهای آتش تیغ کین را باوج فلک رسانیدند - و از روی کمال استقلال و اقتدار باهم در آویخته از غایت زد و خورد در معرکهٔ جانفشانی و سر بازی سرگرمیٔ دیگر اندوختند - چنانچه در یکدم از اثر فسون همزبانی و خاصیت افسانه خوانیِ سنان تیز زبان بسی خون گرفته را خواب مرگ فرو گرفته تا بامداد روز نشور خفتند - و در نیم نفس بسی سرکشان که مانند پست همتان ننگ قرار با خود قرار نداده خود را باتش تیغ شعله بار دلاوران تهور شعار زده بودند بآتش حمیت جاهلیت سوختند - بالآخر از مهب عنایت ربانی نسیم نصرت بر گلشن اقبال حضرت شاهنشاهی وزیدن گرفت - و افواج غنیم خذلان شعار که درحقیقت خار راه کشایش کار بودند گل عار فرار بر سر زده رو بوادیِ هزیمت نهادند - و بهادران بر سبیل تعاقب چند کروه از عقب ایشان شتافته گروهی انبوه را در عین هزیمت به دار البوار راهی ساختند - در اثنای این حال چون خانخانان اطلاع یافت که بیست هزار گاو غله با سیصد و پنجاه سوار از بندهای درگاه در ظفر نگر رسیده از ملاحظهٔ دستبرد غنیم که مانند اندیشهٔ خود در آن سر زمین پراگنده شده اند یارای رسیدن خود به لشکر ظفر اثر ندارند - سپه سالار مبارز خان و نظر بهادر و راو دودا را بجهت آوردن آن فرستاد - و بنابر احتیاط خانزمان بهادر را نیز از عقب راهی ساخت - بهلول و ساهو وغیره مخذولان با فوجی گران سنگ بآهنگ قطع طریق بهادران راهی گشته با خان زمان روبرو گشتند - و جنگی عظیم در پیوسته دلیران کوه وقار بباد حملهٔ صرصر اثر گرد از بنیاد وجود نابود آن خیل سبکسر بادسار بر انگیخته بهر طرف که رو می آوردند جمعی کثیر را عرضهٔ تیغ بیدریغ می ساختند - و از صدمهای سخت

سنگ تفرقه درمیان ارواح و اجسام آن خاکساران آتسي سرشت انداختهٔ
از دست بردهای پی‌درپی کار بجای رسانیدند که هیچ خون گرفته را
از روی پیش آمدن در عرصه‌گاه خاطر جلوه نمی نمود چه جای آنکه
پای جرات و جلادت از خانهٔ رکاب فرا پیش گذارد - و هیچ سر گذشته را
از فرط افسردگي دست‌گیر امل بلگام گیری نمي گرائید تا بگرم ساختن
عنان مرکبان چه رسد - مجملاً از سه پهر روز تا دو گهری شب هنگامهٔ جنگ
تیر و تفنگ و نیزه و شمشیر گرم بوده جمعی کثیر از مخالفان بقتل رسیدند
و اکثر زخمهای منکر برداشتند - و از موافقان چندی که یکه تاز عرصهٔ
تیزجلوئي و پیش روي بودند به برداشتن جراحت‌های کاري که همانا
التمغای اقطاع ابدي نیکنامي و کامگاریست فرمان یافتند - و در پایان امر
چون سرداران غنیم دیدند که در عرصهٔ کارزار از پیکار بهادران جز خوردن
زخمهای کاري بری بر نمیدارند و سوای بقتل دادن مردم کاری نمي سازند -
ناچار بتنگ و تا جان بیرون برده خود را به پناه کوه انداختند - بهلول
مخذول که سر کج اندیشان و ناراستان بود و مکر دوستان او در داستانها
ضرب المثل این خیال خام پخته که بدولت آباد شتافته به خانخانان که
در آنولا اکثر مردم کار آمدني را برای آوردن رسد از خود جدا ساخته خود
باندک سپاهي در اردو مانده بود دستبردی نمایان نماید - بنابرین
رای ناصواب دست از جنگ کوتاه ساخته متمت دولت آباد پیش
گرفت - خان منصوبه بین بیش اندیش از فرط پردلي بوادي تدبیر که
در امثال این احوال عین نیکو محضریست راه برده یقین دانست که
خویشتن داری و پهلو تهي کردن آن دغا بیشهٔ حریف پر فن از
پرخاش جوئي خالي از عذر سگالي نیست - و بنابر آنکه از کمي مدد سپه
سالار و مکاريِ آن غدار پر کار آگاهي داشت بمجرد اندک جولان اسپ

اندیشه راه به پیشنهاد آن سرگروه اهل عناد برده در صدد مدد خانخانان شد - و مخواست که بمنصوبه بازي غائبانه فرزین بند آن مدبر مدبر را که به لجلاج شطرنج روزگار دو رخ طرح مي دهد برهم زند - در دم دلیر همت را با فوجی آراسته نزد خانخانان فرستاد - چون بهلول و سایر بداندیشان تیره رای در عین ظلمت شب به معسکر خانخانان رسیدند - ازآنجا که خواست الهي به وهن و ضعف هواخواهان دولت تعلق پدیر نه گشته مقتضای مصلحت قضا و قدر امری دیگر بود - همگنان باتفاق کلمه بنابر وفق مقتضای حال آنوقت صلاح در شبخون ندانسته هنگام طلوع طلیعهٔ بامداد را میعاد جنگ قرار دادند - قضا را آخر آن شب دلیر همت به خانخانان پیوسته مخالفان پیوند امید بسته گسستند - و آن مخذولان بی اختیار فسخ عزیمت نموده سلوک طریق هزیمت را غنیمت دانستند *

از سوانح این ایام آنجهاني شدن اوداجیرام است - آن بندهٔ درست اخلاص که از سلسلهٔ برهمنان دکن بود و سابقا نزد عنبر اعتبار داشت - و بعد آن داخل بندهای درگاه گشته بمنصب پنجهزاري ذات و سوار سرافرازي یافته - بنابر اشتداد عوارض عارضه که از دیرگاه باز بر مزاجش طاري گشته این وقت طغیان نموده بود در گذشت - چون مردم کار آمدني داشت خانخانان نظر بمقتضای وقت و حال انداخته منصب سه هزاري ذات و دو هزار سوار بنام پسر خورد او تجویز نمود - و بیست و ششم سردار والا مقدار صلاح وقت در آن دید که فوجی جرار بسرداري خان زمان بر سر بنگاه مخالفان که در آن نزدیکي اتفاق وقوع داشت ارسال دارد - بنابر آن نصیرخان و سایر اعیان عسکر اقبال را همراه آن خان نصرت نشان بتقدیم این خدمت نامزد فرمود - خان مذکور

دلیر همت را با تابینان خانخانان و راجپوتان کم منصب بهراولي منصوب ساخت - و برانغار را باهتمام مبارز خان و سایر افغانان و جرانغار را به نصیرخان و مردم او باز داشت - و خود با راو سترسال و راو کرن وغیره در قول قرار گرفت - و بعد از طي چهار کروه مسافت افواج مخالفان تیره باطن نمودار گشته بمواجهه و مقابله پرداختند - و برین سر دیگر باره اصحاب وفا و وفاق و ارباب خلاف و نفاق روبروی هم شده ارباب نور و ظلمت و حق و باطل بیکدگر درآمیختند - و عموم آن باطل ستیزان ظلوم و جهول خصوص بهلول حق نعمت ناشناس ناسپاس با اهل حق و حقیقت در آویخته بجای دستبرد سر مي باختند - و درین مرتبه نیز مراتب شدت کر و فر بمراتب شتی از کرتهای دیگر در گذشت - و بهادران پر دل کم هراس مانند شیر ژیان و ببر بیان خود را بمیان آن روبه منشان و حیله گران زبون گیر انداختند - و ساحت سینه ها از کینهٔ دیرینهٔ آن بد اندیشان پرداخته عرصهٔ جنگ را از ننگ وجود ایشان خالي ساختند - چنانچه در یک لمحه مجموع دواب و اسباب ارباب خلاف از اسپ و شتر و گاو و خیمه با سایر احمال و اثقال و غلهٔ بسیار بتصرف در آوردند - و تا قریب دوپهر بآهنگ فراهم آوردن تاراجیان و تفقد احوال و اموال گرانباران درنگ نموده و همگنان را از نزدیک و دور یکجا کرده بهیئت اجتماعي کامران و مقضي المرام معاودت نمودند - درینولا فتح خان را اظهار جرأتی بخاطر رسیده از سر تجلد فوج آرا شده دو سه زنجیر فیل جنگي که در قلعه مانده بود پیش انداخت - و خود از دنبال روانه شده بدروازهٔ پتن و کهرکي آمد - و چندی از دلیران برگزیده را مقرر نمود که از راه دریچه که روبروی نقب واقع بود بیرون رفته مهیای کار و مترصد پیکار باشند - تا آنگاه که خود نیز از عقب ایشان برآمده بهیئت

اجتماعي روانه شوند - شاید که بر نگاهبانان ملچاری که نقب از آنجا سر
شده بود زده دستبردی نمایند - و مردم بادشاهي از این معني آگاهي
یافته جمعی از سپاهیان کاري روبروي ایشان شده کار از مواجهه و مقابله
بمجادله و مقاتله رسانیدند - و چندین تن از آن زیاده سران را بضرب تیر
و تفنگ از پا در آورده دیگرانرا سر راست براه فرار فراري ساختند - چون
درین چندگاه بهادران موکب اقبال از فرط اشتغال به شغل جدال و قتال
متوجه به کهي که عبارت است از آوردن کاه و هیمه نشده بودند لاجرم
این دو متاع کم یاب در همه اردوی معلی بنهایت مرتبهٔ کمي گرائیده
بود - چنانچه کاه جای اکسیر اکبر یافته هیمه قدر کبریت احمر گرفته بود -
بنابر آن حسب الاستصواب خانخانان خان زمان و نصیرخان برای
محافظت عملهٔ این کار و حمله این بار نامزد شدند - و خانخانان قرار داد
که خان زمان برای آوردن کهي بستابد و نصیرخان نزدیک اردو بایستد -
تا بآن مردم که در رفتن و آمدن پس و پیش باشند گزندی نرسد - چون
مردم اردو که بکهي شتافته بودند بنابر عدم آگهي از کید اعداء دولت
ناممتفاهي بگاه معاودت شتران و فیلان گرانبار هیمه و کاه را پیش انداخته
راهي شدند - رندوله و چندی از سرداران بگمان خالي بودن بیشه
از شیران شیرک شده همگنان را قتل نمودند - اتفاق نصیرخان که تا
معاودت خان زمان در نزدیکیهاي اردو توقف نموده بود بر مواضع اهل
نفاق مطلع شده فوجی از تابینان خود فرستاد - رندوله که درین صورت
نقش مرادش بر وجه احسن درست نشین شده بود ازین معني آگاهي
یافته دانست که سهم اندیشهٔ آن خطا پیشه به هدف اصابت برخورده
و دام مکیدت آن فاسد عقیدت طیر مقصود بر وفق کام و طبق مرام بقید
احاطه در آورده - با سایر همراهان که تقریب سه هزار سوار بودند جلو ریز

بر سر ایشان تاخت - نصیرخان ازین معنی خبر یافته با آنکه اکثر همراهان و تابینان خود را برای محافظت سر راهها جا بجا متفرق ساخته زیاده از پانصد سوار با او نمانده بودند از قلت جمعیت اندیشه‌مند نگشته مانند شیر ژیان که همواره بی‌مددگار یک تنه رو بعرصهٔ کارزار می آرد بنابر انداز گوشمال آن شوخ چشمان به قلب سپاه ایشان ترکتاز نمود - و در اثنای راه جمعی از تفنگچیان بر آبکندی سر راه مخالفان بکمین نشاند - چون درین حال که رندوله و همراهانش مانند نخچیر رم خورده بی محابا شتافتند بر سر تیر کمین کشایان رسیدند - قدر اندازان ایشان را بباد تفنگ گرفته بیکدم اسپ و آدم بسیار آن تباه اندیشان بخاک هلاک انداختند - باوجود اینگونه تنبیهی بلیغ اصلا متنبه نگشته بنابر پنداری که لازمهٔ غنوده خردی ست بمقتضای نفس اماره و طبع زیانکاره کار کردند - و دیگر باره خیال محال کمین کشائی بر محروسان حمایت خدائی بسته سمت فوج دلیر همت و میرزا لهراسپ پیش گرفتند - نصیرخان درینوقت نیز رو بدفع آن تیره رویان نهاده در حملهٔ اول بسلک جمعیت ایشان را از هم گسست - چون آن کوتاه نظران از همه سو حوادث آسمانی را محیط خود دیده دانستند که ازین میانه جان مفت بیرون نمیتوان برد - خود را برکنارهٔ عرصهٔ مصاف زده راه هزیمت پیش گرفتند - و خان زمان در آخر آن روز بسلامت معاودت نموده همگی احمال و اثقال و رواحل و عملهٔ آن امر مهم را قرین سلامت بمعسکر سعادت رسانید *

از سوانح دولت روز افزون که در روز همایون سوم فروردی ماه بمحض کار کشائی اقبال این تائید پرورد حضرت ذوالجلال چهرهٔ نما گشت کشایش حصار عنبرکوت ست - و تبیین کیفیت این فتح مبین برین نهج است که چون روز گذشته یعنی روز میمنت افروز دوشنبه نعبی که از ملچار

خان زمان سر شده بپای حصار مذکور رسیده و برخی از باره و برجی از بروج آنرا خالي ساخته بهفتاد من باروت انباشته شد همت بر آتش دادن آن گماشته بمقتضای رای صواب آرای سپه سالار کامگار قرار یافت که سایر سرداران والا مقدار و بهادران نامدار مثل راجه بهار سنگهه و نظر بهادر خویسکي و راجه سارنگ دیو و سید علاول و پسران ناهر خان و نظر بیگ ویولم بهادر و کشن سنگه و مدن سنگه بهدوریه و سنگرام زمیندار جمون در پئ پیکار بل بر سر کار بوده مسلح و مکمل سه گهري از شب مانده در ملچار خانزمان فراهم آیند - تا بامدادان در حضور سپه سالار نقب را آتش داده راه در آمد حصار کشوده شود و به امداد تائید ایردي یورش نمایند - قضا را در وقتی که یک گهري بطلوع طلیعهٔ صبح مانده بود و هنوز خانخانان و سرداران بر سر وعده‌گاه نیامده بودند که صاحب اهتمام مهمات نقب آتش بباروت رسانیده - و بیست و هشت دراع از دیوار قلعه و دوازده گز از برج بکام هواخواهان هوا گرفت و راهی خاطر خواه در کمال کشادگي و فسحت وا شد - چون متکفلان عهدهٔ یورش هنوز بوعده‌گاه نیامده بودند و خانزمان و نصیرخان و دلیر همت و میرزا لهراسپ بحکم دوربینیهای خانخانان اطراف لشکرگاه را از آسیب تعرض مخالفان کم فرصت نگاه میداشتند که مبادا در عین سرگرمي بهادران بشغل یورش آن کوتاه نظران مساعدت وقت را از دست ندهند - و فرصت فوت نکرده بانداز نمایش دستبرد چشم زخم باولیای دولت بی زوال که لا یزال از گزند انظار ناموافق انجم محروس بوده آفت عین الکمال بدیشان نرسانند - لاجرم باوجود حصول مقصد و عدم مانع آنگونه جادهٔ عریض ساحت مفتوح شده بود کسی داخل قلعه نه شد - ازین راه خان‌خانان گرفته خاطر و در تاب شده غائبانه با همگنان گرم

تاب گردید - و بعد از طلوع بامداد خانزمان و نصیریخان را با همراهان
یگر طلب نمود - چون آگاهي یافت که مخالفان از اطراف و نواحي
شکرگاه خود نمائي و شوخ چشمي مي کنند - بنابر آن خانزمان را
مدافعهٔ ایشان باز داشته دیگر سرداران را بنابر مصلحت یورش بباز گشت
شاره نمود - درین وقت که متحصنان بهیئت اجتماعي بر سر آن رخنه‌گاه
جمعیت نموده آغاز آتشبازي و بان اندازي کرده اراده داشتند که آنرا
ه تختها و چوبهای کلان و امثال آن بل به تیر و تیغ و توپ و تفنگ
بان مسدود سازند - بهادران رزم جوی که حسب الموعود یورش پذیرفته
فها زده بودند از دشواري کار و سختي جا در پس دیوارها ایستاده قدم
بش نمي گذاشتند - درین وقت سپه سالار کار طلب بس که طلبگار
بش برد مطلب بود از اسپ پیاده شده اراده نمود که خود درین صورت
ی ملاحظه بدآن فیل بند طلسم پیوند که خانهٔ مات شاهسواران عرصهٔ
صاف است رخ گذاشته نگذارد که بتازگي منصوبهٔ سد رخنه فروچیده
ن راه را مسدود سازند - چون این معني خلاف روش سرداري بود
صیریخان یورش سردار مناسب ندانسته آن کامگار نامجوی را ازین
بشنهاد مانع آمد - و هرچند خانخانان در مقام امتناع در آمده آنچه
ر قوت امکان جد و جهد بود بفعل آورد - و هم چنان نصیریخان بر سر
مانعت پای افسرده سر کردن مهم بر ذمهٔ همت گرفت - سردار شهامت
عار چون دید که این معني از پیش نمي رود و نصیریخان چنانچه باید
شاید از عهدهٔ پذیرفته بر مي آید - درین صورت که از تعهد آن سردار نامدار
جمعیت خاطر اندوختهٔ بود نقش بیشنهاد پیشینه از صفحهٔ خاطر محو
موده طرح یورش برنگ دیگر انداخت - و مادهٔ سرگرمي و قوي دلي
ردار تا احاد سپاه مهیا ساخته همگنانرا به ترهیب و ترغیب بیمناک

و امیدوار ساخت - آنگاه بتوزک و ترتیب اهل یورش پرداخته مهیش داس را نیز با جمعی از تابینان کار آمدنی خود همراه داد - چون نصیرپخان با سایر مردم و نظر بهادر خویشگی جمعی را که تعهد در آمدن رخنه حصار نموده بودند پیش انداخته از دنبال ایشان روانه شد - و از عون عنایت ربانی و صون حمایت آسمانی که حرزیست حریز و حصنی است حصین سپر رو بل نیروی دل و زور بازو ساخته بانصرام پیش نهاد خاطر پرداخت - مجملا همگنان بهیئت اجتماعی خود را برآن دریای آتش که موج شر و شور بر چرخ اخضر میزد زدند - متحصنان از سر جان گذشته در دهانهٔ رخنه بل بر سر مال و عرض خانمان پای محکم نمودند - و از طرفین هنگامهٔ جدل و رد و بدل بنوعی گرم گردید که در برابر آن تفنگچی آفتاب عرصهٔ محشر افسرده می نمود - و روز بازار داد و ستد دلاوران بنحوی رونق پذیر شد که در جذب آن دار و گیر روز حساب بشمار در نمی آمد - چون درین گونه وقتی هواخواهان دولت سرمدی که همواره خواهان این روز بوده سودای سربازی و هوای جانفشانی را در دماغ جا می دادند - لاجرم در زد و خورد پای کم نیاورده غرامت سر در بردن و زیان جان بیرون آوردن در خویشتن روا نداشتند - و باندازه دریافت نیکنامی کونین لوای جد و جهد افراشته همت بر برآورد آرزوی دیرینه گماشتند - تا آنکه خلقی بیشمار از مردم سپه سالار و تابینان نصیرپخان که فدویانه می کوشیدند زخمدار شده چندی نصیری وار جان نثار گشتند - کوتاهی مقال در عرض اینحال که کار رزم و پیکار در عرصهٔ نبرد مردان بطول و معاملهٔ جدال و قتال ثابت قدمان سرباز به دور و دراز کشید - چنانچه نزدیک بود که از نفس کشیدن اژدهای دمان ضربزن و نیش دوانی زنبورک و بادلیج بل بدمدمهٔ افسون دم گیرای توپ و تفنگ

متنفسی در میدان جنگ نماند - قوي نفسان رزم آزمائی که در راه خدیو ممالک آفاق و مالک رقاب انفس هیچ چیز حتی جان عزیز دریغ نمي داشتند - و به بذل مال و نفس همت بر ابراء ذمه از حقوق مرحمت آنحضرت مي گماشتند - باوجود آنکه زخمي و کشته توده توده و پشته پشته بر روی هم افتاده بودند از هر طرف بی ابا و محابا پای بر سر قتیل و روی جریح نهاده بیشتر پیشتر مي دویدند - اعدا بمقام مدافعه و ممانعه در آمده بضرب توپ و تفنگ و سورت آتش حقهای باروت علت رفع سطوت و کسر صولت بهادران مي گشتند و بدین طریق سد رخنه نموده سنگ راه فتح مي شدند - و دیگر باره تائید یافتگان نصرت رباني بهزاران جر ثقیل خود را بدهنهٔ رخنه رسانیده سایر منصوبهای انسداد را که مخالفان بضم انواع حیل با فنون چاره و تدبیر نصب نموده بودند برهم مي زدند - بعد از تکرار این صورت در آخرکار یکباره همگنان دل بر شهادت نهاده از ته دل بسر بازي و جان فشاني پرداختند و بطیب خاطر کلمتین طیبین بر زبان آورده تکبیر گویان سورن انداختند - و از جانب راست نصیرخان و نظر بهادر و سایر مردم سپه سالار از سر تجلد و روی تهور چشم از جان پوشیده نظر بر امداد تائید آسماني دوختند - و از طرف دیگر راجه بهار سنگه و راجه سارنگ دیو و سید علاول و کشن سنگه و مدن سنگه بهدوریه و سنگرام زمیندار جمون بیاوري توفیق بله آن موافقان وفا آئین وفاق سرشت اتفاق نموده یکدفعه بدرون ریختند - چندانکه متحصنان کشش و کوشش آنچه در توان امکان منع و دفع گنجایش داشته باشد بجا آوردند سودی نداد - و درین صورت عموم درونیان خصوص خیریت خان بیجاپوري دلاه‌دار و گیر داده آنچه از سرحد احتمال و قوت تصور بیرون بود در درون حصار به فعل در آوردند - چنانچه کار از تیر و تفنگ گذشته

بجمدهر و خنجر رسانیده از فرط سرگرمي ستیز دست و گریبان شدند - و معهذا بجای نرسیده نقد عمر عزیز و گوهر وقت گرانمایه بیجا و بی مصرف تلف و ناچیر ساختند - درین نوبت نیز گروهی انبوه به قتل رسیده جمعی کثیر زخمي گشتند - خصوص سرنوبت رندوله که همراه خیریت خان شریر بود از پای در آمده به بئس المصیر رفت - ناچار بعد ازین مراتب بقیة السیف تا خندق قلعهٔ دوم که بمهاکوت اشتهار دارد فرار اختیار نموده در پناه آن فرار گرفتند - درینوقت خانخانان بوقت رسیده خود را به بهادران جان سپار رسانید - و چون ازین دست حصاری حصانت آثار که ارتفاع اساسش با شرفات چهارده گز و عرض پنج گز است بنابر تائید ایزدیٔ بقبضهٔ قبض و مصرف اولیای دولت ابدي در آمد - سپه‌سالار زبان نیایش گذار بسپاس و ستایش حضرت آفریدگار کشوده همگنانرا موقع تحسین بسیار و مورد آفرین و شاباش بیشمار نمود - و سایر غنایم و اموال قلعه که بدست یغمائیان عسکر نصرت اثر افتاده بود ازیشان باز یافت ننمود - خصوص یک زنجیر فیل که بتصرف مردم بهار سنگهٔ بندیله در آمده بود آنرا نیز برو مسلم داشت - و چون خانزمان بعد از گرفتن حصار بر انواج مخالفان که در برابر او صف آرا شده بودند تاخته بود - و ایشان بنابر شکستگي دل، و گرفتگي خاطر با دل پژمرده و دست افسرده از کار رفته عنان انصراف برتافته به بنگاه خود شتافته بودند درین اثنا خود را بخانخانان رسانید - سپه سالار اعظم با سایر امرای عظام بهمان پا سر تا سر درون حصار را پی سپر ساخته آنگاه تابینان نصیرخان را با بهار سنگه و پسران ناهر خان و سنگرام و چندی دیگر از ارباب منصب والا بمحاصرهٔ مهاکوت باز داشته خود بلوا، بازگشت نمود - و روز دیگر از منزل نظام الملک که درین مدت درآنجا اقامت

داشت بخانهٔ یاقوت بد عهد که داخل عنبرکوت قریب دروازهٔ مهاکوت
واقع بود انتقال نموده مالوجي و جگجیون و چند منصبدار دیگر را
بمحافظت ملچار که بخودش منسوب بود منصوب ساخت - و در مقام
سرانجام اسباب فتح حصار مهاکوت و صدد اهتمام سائر ما یحتاج این امر مهم
شده نخست نقابان خارا شکن فرهاد فن را که بنوک متین آهنین و سر تیشهٔ
فولاد صد رخنه در سد سکندر و هزار شکاف در دل کوه قاف مي افگندند
سرگرم سر کردن نقب و پیش بردن آن کار صعب ساخت - در عین این حال
که سپهسالار بتهیهٔ ناگزیر وقت اشتغال داشت خبر دادند که چون مخالفان
را دست و دل از فتح عنبر کوت که تسخیر حصار اصل همانا فرع است
بافسردگي گرائیده - چنانچه از حصون دیگر نومید مطلق شده بنابر
کارفرمائي اضطرار بدهست و با زدن در آمده اند - لاجرم یاقوت و فرهاد
و بهلول و کهیلوجي بجانب برار شتافته‌اند تا بآشوب انگیزی و ترکتازي
در آمده سر راه بر رسانندگان آذوقه و خزانه گرفته دستبردی نمایند - بنابر
آن خانخانان از روی حزم و احتیاط که چهار دانگ ارکان اربعهٔ سرداریست
چهارم اردي بهشت خانزمان و راو ستر سال و راوکرن و امثال ایشان را
با فوجی آراسته ارسال داشت که همه جا از دنبال آن تباه سگالان تاخته
همگنانرا بنحوی گوشمال دهند که من بعد آن گروه شر اندیش را امثال
این خیالهای محال پیرامون خاطر ذتر نه گردد

چون در عرض این اوقات از طول ایام محاصره و تضیيق اهتمام محاصران
مسلک ضیق معاش بر متحصنان بطریقی تنگ شده بود که کار همگنان
بجان بل في المثل کارد باستخوان رسیده بود - چنانچه اکثر مردم بیشتر
اوقات از پوست خشک و استخوان پوسیدهٔ جانوران مرده اگر بدست
مي افتاد آنرا نعمتی عظیم و لقمهٔ چرب شمرده روز مي گذرانیدند - بنابر

آن رندوله و ساهو بر آن شدند که آذوقه سربار کرده در خندق برابر دریچهٔ شیر حاجي بیندازند شاید که بدین طریق قوت چند روزه بدست متحصنان افتاده فی الجمله قوتی بیابند - قضارا خانخانان ازین قضیه آگاهي یافته نصیرخان و راو دودا وغیره را بمحافظت طرف بیرون و مهیش داس راتهور را با جمعی از راجپوتان به نگاهباني درون مقرر ساخت - که شب و روز بر سرکار بوده از غنیم خبردار باشند که مبادا نهانی غله باهل قلعه رسانند - اتفاق در پایان شب [1] [چهاردهم] ۴ اردي بهشت ماه رندوله و ساهو غافل از باز داشت کمین کشایان و بستن مداخل و مخارج با سه هزار سوار هزار سرباری آذوقه بنزدیکي معسکر اقبال رسانیدند - و خود همان جا توقف نموده فوجی از سوار و پیاده تیر انداز و نیزه دار و تفنگچي کرناتک که در سرعت و چابکي تگ سبقت از باد پای ابر و گلگون برق مي برند و در هیچ پایه پای کم از سوار نمي آرند بلکه در هر پله بر همگنان چربیده بازو بهستیاري یکه تازان مي کشایند و رهگذار سر فیل سواران عرصهٔ پیکار مي بندند - همراه متحملان آن بار فرستادند که غله را نزدیک قلعه انداخته خود بآهستگي باز گردند - چون آنجماعت قریب بخندق رسیدند کمین کشایان ناگاه از مکامن و اماکن خویش بیرون جسته سر راه بر ایشان بستند - چون مخالفان مکرر پیکار بهادران تهور شعار آزموده سخت کوشي دلاوران جلادت کیش دیده بودند - و میدانستند که باوجود ممانعت ایشان درونیان را امکان بیرون بردن حبهٔ از میان نیست - لاجرم بارها بی ستیز و آویز انداخته راه فرار پیش گرفتند - و همگي آنها بتصرف مردم نصیرخان و مهیش داس درآمده متحصنان حرمان نصیب جز عین فاحش حسرت بهرهٔ ازآن نه بردند -

---

[1] ع [هفتم] ل .

ن فتح خان از رسانیدن آذوقه نومید مطلق شد معهذا از رسیدن سر نقب
ی دیوار حصار مهاکوت سر حساب رفته بتازگي شماری از کار روزگار تیره رو
ویش برگرفت - و از صفحهٔ روی کار ظاهر بود که دمادم آن نیز بحوزهٔ
سرف وحیز تسخیر بهادران عدو بند قلعه گیر در مي آید - لاجرم
هجوم افواج خوف و هراس که پی‌درپی بر شهربند باطن آن تیره
رن سیاه بیرون ریخته سر تا سر آنرا فرو گرفته بود - اهل و عیال و اسباب
اموال خود را بکالاکوت فرستاده با خیریت خان و سایر متحصنان
برگزیده در مهاکوت توقف گزیده بکنج خذلان خزید - چون خیریت خان
دوتو ناگهناتمه و تاناجي دوریه و باقي مردم عادل خان از شدت
تنگی احوال در مضیق محاصره خصوص از ممر قلت آذوقه بتنگ آمده
بودند - معهذا خاتمهٔ کار معلوم نه و امید رستگاري از بلای قحط و غلا
بیاوريِ تیغ بیدریغ دانستند - لاجرم بمقام چاره جوئي در آمده در مآل
کار خود کنکاش نمودند - و بنابر انحصار رای صواب در ضمن امان طلبي
و شفیع انگیزي بمیانجيِ استشفاع مالوجي استفتاح ابواب امان مال
و جان و استدعای عدم مزاحمت در باب معاونت خان و مان نمودند -
چون خانخانان درین ماده ایستادگي ننمود و خاطر ایشان از همه رهگذر
بجمعیت گرائید - چهار گهري از شب هژدهم اردي بهشت سپري گشته
سرداران بیجاپوري بهمراهيِ دو صد سپاهي از اطراف ملچار نظر بهاد
بدست آویز کمند فرود آمدند - خانخانان از روی طرز داني و کار آگاهي
در مقام دلجوئي و دلدهيِ سرداران مذکور شده بپرداخت احوال و مرمت
ظاهر و باطن ایشان پرداخت - و دلیر همت را مهماندار خیریت خان نمود
ضیافت سرداران هندو بمالوجي مرجوع داشت - و روز دیگر ایشان
... خلعت ... مقتضای وقت و حال نهایت گرمي و مهرباني

در بارهٔ هر یک بظهور رسانید - چندانکه کلفت باطن و وحشت خاطر شان بیکبارگي بانس و الفت مبدل شده قلوب رمیدهٔ همگنان به آرام گرائید - و بتقریب سخن خانخانان گوش زد سایر مستمعان گردانید که چون عنقریب موکب اقبال حضرت صاحبقرانی قرین سعادت جاودانی مي رسد بیشنهاد خاطر آنست که زود تر به تسخیر این حصار پردازم - و پس از پرداخت این مهم پیش از وصول رایات برکت آیات نهایت مساعي جمیله در تهیهٔ اسباب فتح بقیه حصون و قلاع و تسخیر تتمه بقاع و اصقاع دکن مبذول داشته گوشمال اهرمن نهادی چند شیطان نژاد وجه عزیمت عزایم خاصیت سازم - خصوص استخلاص بیجاپور و استیصال مخذولان مقهور که از سعادت بندگي رو تافته و بدآن حدود شتافته عادل خان سلیم الصدر ساده دل را برهنموني طریق عصیان بر سلوک بیراههٔ طغیان داشته اند - و بتازگي همت کارگر و جهد کار ساز را به پیش رفت این کار گماشته از عهدهٔ حق کوشش و کشش بر آیم - و لیکن بحکم آنکه تنبیه و تادیب این خورد سال غنوده هوش کم خرد که مستلزم تخریب بلاد و تعذیب عباد است بالذات مقصد نیفتاده - و غرض اصلي استقامت آن کودک منش بی خرد وش که به بدآموزي مشتی تباه گرای خوب سیر نمي کند بر طریق مستقیم انقیاد و اطاعت است - چندی قربةً الی الخالق و طلباً بصلاح الخلق بتقریب گذرانیدن موسم برسات و گذاشتن بهادران کار طلب در تهانه جات سر زمین احمد نگر را سرمنزل اقامت مي نمایم - که مگر درین میانه آن کناره گزین طریق نجات بمیانجي عقل صلاح اندیش بر سر راه آمده بهبود حال و مآل خویش فرا پیش گیرد - و شیوهٔ استودهٔ والد مرحوم خود را از دست نداده سنت سنیهٔ اسلاف خویشتن را دستور العمل سازد - تا در آن صورت این

خیرخواه عباد الله باظهار عبودیت و اطاعت او قذامت نموده باین دست آویز از در شفاعت در آید - و بوسیلهٔ عرایض متواتره فروگداشت خود سریها و نافرمانی بریها که درعرض این مدت ازو سرزده از درگاه والا استدعا نماید - و اگر بنابر عدم خواست ایزدی خیریت عاقبت و حسن عافیت خویش نخواهد و بخواهش خود در استیصال دولت دیرینه سال سلسلهٔ خویشتن کوشش نماید - و بر وفق همان دستور بدستان فتنه پرستان بازي خورده گردن کشي از سر نفهد - عنقریب خان زمان را در قندهار و دلیر همت را در پونه و چاکنه و مرزا لهراسپ را در دهارور گذاشته و خاطر از تهانجات بجمیع وجوه جمع نموده ساحت پای حصار بیجاپور را مجمع عسکر منصوره خواهد ساخت - چون مقصود در طی این ابواب حکیمانه ادا شد همگنان رخصت یافته روانهٔ مقصد گشتند *

درین اوقات چون خانخانان اطلاع یافت که دنگنای ساحت حوصله و مضیق عرصهٔ کار بر متحصنان از آن تنگ تر گسته که دیگر پذیرای تنگي توانند شد و بنابرین قلعه امروز فردا مشرف بر فتح است لاجرم درین باب اهتمام بیشتر نمود و هر روز بملچار دلیر همت که حصار کالاکوت ازآنجا توپ رس بود مي شتافت و از صبح تا شام هر توپ را بحضور خود چندین مرتبه آتش مي داد و مي فرمود که بان نیز بیندازند - درین اثنا چون رندوله و ساهو دانستند که کار از چاره گریِ چاره گران گذشته و معامله بدان رسیده که سعي عبث بلکه مخل باشد - نخست بر آن شدند که سر خویش گرفته سلوک راه بازگشت فرا پیش نهند - لیکن بنابر تلازم حرکت و برکت و عدم شگون سکون مهیای صدور حرکت المذبوح شده از سر نو بدست و پا زدن در آمدند - و در دل شب گاه بیگاه هروقت که قابو مي یافتند فرصت فوت نکرده آنچه از دست بر مي آمد حق مقام

بجا آوردند - چنانچه در اطراف عسکر اقبال بخود نمائي و بان اندازي اشتغال جسته علت تشویش خاطر و تکدیر صفای وقت مي شدند *

روز دیگر که اهل کهیّ به سمت کهرکي مي شتافتند و آن روز نوبت همراهيِ جگراج بندیله بود رندوله حیله ور و امثال آن بد گوهر که مصدر ابواب بی طریقي و مظهر انواع بیراهي مي شدند از دنبال راهي گشتند - و با فوجي آراسته در پایان روز خود را نمایان ساخته چون سوار و پیادۀ طرفین از قبیلۀ بندیله و تیره درونان خیره نظر گروه دکن مانند سپید و سیاه عرصۀ مصاف شطرنج در عرصۀ کارزار برابر یکدگر یسال بستند - و انداز آن داشتند که باهم بر آمیخته درهم آویزند و بباد حملۀ مرد افکن گرد از بنیاد وجود و دمار از نهاد یکدیگر برانگیخته بدم تیغ شعله افروز و نوک ناوک دلدوز خون هم بخاک هلاک ریزند - نخست یکه تازان معرکۀ جلادت از هر دو سو در مقام کشش و کوشش داد دار و گیر داده شرط قتال و جدال و حق حرب و ضرب بجا آوردند - درین حال جگراج قطعاً بکثرت آن فرقۀ بفرقه اثر مبالات ننموده باوجود این معنی از قلت عدد اغلب اوقات علت مدد جنود غیبي است مظنۀ غلبه را بسرحد ظن غالب بل یقین کامل رسانید - و ازین راه سرمایۀ نیروی دل و زور بازو فرا دست آورده از عقب فیلی که همراه داشت با همراهان خود بی اندیشه اسپ بسوی آن حریفان دغا پیشه انداخت - آنگاه همگي افواج بیکبار بارگیها انگیخته از مواجهه و مقابله بمجادله و مقاتله پرداختند - فریقین بر یکدگر ریخته در هرگوشه از مرد و مرکب پشته پشته خسته و کشته بر روی یکدیگر انداختند - درین دفعه جمع کثیر سر باخته مابقي جان مفت بدر بردند - راجپوتان بندیله به هزیمت غنیم که درحقیقت غنیمتی بزرگ بود اکتفا ننموده شرایط تعاقب نیز بجا آوردند - و در طی اینحال چندین سر اسپ

و چند نشان نیز از ایشان گرفته و جمعی کثیر را جریح و قتیل و اسیر و دستگیر ساخته مظفر و منصور معاودت نمودند - و با اهل کهي سالم و غانم بموکب اقبال پیوسته جمیع اسپها و نشانها با سرهای سرداران بجهت علامت آن فتح نمایان از نظر سپه‌سالار گذرانیدند *

از سوانح نمایان دولت ابد پایان که درین اوقات سعادت سمات چهره کشا گشت فتح خان زالا مکان خانزمان است - و رسیدن او و رسانیدن رسد آذوقه و خزانه و باروت در ضمان امن و امان به معسکر اقبال - و توضیح این ایهام آنکه چون خان مشار الیه بسببی که همدرین نزدیکی گذارش پذیرفت متوجه سمت برار گشته به ظفرنگر رسید و برای تجسس اخبار غنیم همانجا رحل اقامت افگنده ترقف گزید - درین حال خبر یافت که رسانندگان خزانه و غله که از برهانپور ارسال یافته بروهن کهیره رسیده اند و بدخواهان دولت خبر یافته بدآن جانب شتافته اند - لاجرم راجه بهار سنگه و احمد خان نیازي را در ظفرنگر گذاشته بیدرنگ آهنگ آنجانب نمود - غنیم لئیم انداز ترکتاز و دستبازي با بهار سنگه و احمد خان نموده بدآن صوب شتافت - دلاوران مذکور باوجود کمي جمیعت پای کم از آن زیاده سران نیاورده رو بمواجههٔ آن تیره رایان نهاده بازو بمقابله و مجادله کشادند - و عاقبت به نیروی تائید رباني و تقویت توفیق آسماني فرصت و نصرت یافته جمعی کثیر را از پا درآورده بسقر مقر دادند - و باقي ناگزیر راه گریز سپرده تا دار البوار هیچ جا قرار نه پذیرفتند - چون خانزمان با خزانه و غله مقضي المرام به ظفرنگر رسیده ازآنجا متوجهٔ دولت آباد شد و این خبر به غنیم رسید - بنابر آنکه درین مدت سایر سعي‌های نامشکورهٔ آن گروه مقهور برباد رفته بود و دستباف خیال آن مشتی محال کوش باطل کیش بنابر فرط وهن و ضعف از بیوت

منبوت اصعف و اوس دسته - خصوص تدبیری که دربارهٔ تجهیز فوج یافوت و رفقای دیگر بجهت شور انگیزي سمت برار زادهٔ طبع کج گرای آشوب زای و اندیشهٔ خطا پیشه ناقص تدبیر آن گروه حق ستیز شده بود آن نیز ضایع و ناچیز گردید - ناچار زندوله و ساهو صلاح کار فساد بنیاد درین معني دیده قرار بر آن دادند که با یافوت وسایر همراهان او پیوسته بهمراهي ایشان سر راه بر خانزمان بگیرند - و بنابرین فکر دور و دراز از دولت آباد برآمده راهي راه گمراهي شدند - و بعد از الحاق بیاران خود از سر نو تصمیم آن عزیمت ناقص نموده باتفاق روانهٔ مقصد گشتند - چون خانخانان نیز از اندیشهٔ بد اندیشان آگهي یافت نصیرخان و جگراج را نامزد مدد خانزمان نمودهٔ بشتاب تمام فرستاد - غنیم مخذول پیش از وصول فوج کومک بخانزمان رسیده گاهی که بآهنگ دستبازي پائی چند از دور مي انداختند بنابر بعد پله بال بخاصیت تیره بختي ازین حرکات تباه و اندازهای دور و دراز جز خار دامن و برق خرمن حاصلی دیگر بر نمي داشتند - و احیاناً در ضمن آن سلحشوری در دور دست لشکر از دست درازي بر واپس ماندگان اردو بدستور معهود دیرینه کفی چند کاه کهنه بباد بر داده پس از غلبهٔ یاس لاچار مغلوب و منکوب سمت فرار فرا پیش مي گرفتند - و هواخواهان دولت ارجمند کاه برگی به بهای دستبازیهای آن مشتی شبکشو نداده دست بردهای دزدیدهٔ آن گروه گرانجان سوخته خرمن را قدر جوی وجو نمي نهادند - مجملا چون نصیرخان و جگراج باولیای دولت ابد پیوند پیوستند خانزمان در همان مکان به ترتیب صفوف پرداخته فوج هراول را بسرداري نصیرخان و راجه بهار سنگه و ارجن غموني زانا بدارات - و مبارز خان و جگراج و بهادرجي پسر جادو رای با جمعي دیگر چنداول مقرر ساخته خود

با جمعی در فوج قول یسال آرا شد - و خزانه و آذوقه را احاطه نموده بائین و توزک شایسته مرحله نورد گشت - چون آن مخذولان فضول مکرر خویشتن آزمائي کرده بودند زیاده بر آن خود نمائي را باد پیمائي شمرده دیگر نمایان نه شدند - تا آنکه در روز دخول به کهرکي دیگر باره حیله پردازان اهل نفاق این تدبیر باطل و ترودر ناقص را بحیلهٔ اتفاق کلمه آراستند - که چون اکثر دلیران کار آزموده در فوج چنداول و هراول معین اند و اغلب اوقات نزدیک دو گروه از قول دور بوده فی الحال کومک هیچ یک ازین دو گروه بآنها نمي تواند رسید صلاح وقت آنست که نخست راه به فوج قول بسته بر ایشان کمین کشا گردند - لاجرم باین قرار داد نه هزار سوار چیده برگزیده در خارج کهرکي ترتیب صفوف نموده خود را بر صف پر هیبت خان زمان زدند - آن شیر بیشهٔ دلیري و دلاوري که باستظهار خدیو روزگار دل رستم داشت همت بر عدو بندي گماشته سایر همراهان را از برکت آثار فلت اعوان و انصار بنابر صدق اخبار آ.ي چنانچه مکرر سمت ذکر یافته که اغلب اوقات از روی یقین مظنه غلبه است امیدوار ساخته دلی دیگر داد - و از سر ثبات قدم و روی قوي دلي تمام در ساحت معرکهٔ جنگ بآهنگ خون ریز اهل ستیز رنگ فرار و درنگ ریخته طرح دار و گیر انداخت - و بنیاد پیکار بر اساس رسوخ عزیمت پایدار نهاده بناو شکست همکنان و کسر سورت و شدت آن پیمان شکنان ازین دست استوار ساخت - چون بتقریب این قرار داد در ضمن این پیشنهاد تخریب خراب آباد وجود آن مشتی بی حاصل بد نهاد بر پایهٔ حملهای پی در پی نهاده قرار قلع و قمع بر اصل آن جمع پریشان حال با خود داد - بی اختیار خود را بر قلب آن بیدلان خذلان زده زده هم در حملهٔ نخستین از کشاکش کشش و کوشش شیرازهٔ صفوف آن فرقهٔ تفرقه پیوند را از یکدیگر گسسته

جمله را از هم پریشان ساخت - و چون در عین گرمي هنگامهٔ مصاف علامت اهل خلاف بنظر بهادر جي که پیشتر از مبارز خان مي شتافت در آمد نظر بر کارگري اقبال انداخته از قوي اثري دولت بی زوال نیروی بازو و قوت بال اندوخت - و از سر تهور و روی تجلد قدم به عرصهٔ مصاف نبادہ داد زد و خورد داده و کمر مردمي ده مرد افگني بسته بازوی بهادری به شیر اوزنی بر کشاد - و از جانب دیگر مبارز خان چشم امید بر نصرت آسمانی و تائید دولت جاودانی دوخته از مقراض برّان تیغ دو دم و معراض ببکان دو سر جامهٔ سرخ زخم رسا بر بر اکثر آنجمله بل سر تا سر آن گروه کم فرصت زیاده سر ببرید - و بیاوري همراهي اقبال این تائید پرورد حضرت ذو الجلال خون آن خاکساران باد پیما را که دست قضا گرد نحوست و ادبار بر سراپای ایشان بیخته بود با خاک عرصهٔ مصاف بر آمیخت - بالجمله درین کرّت نیز پس از کر و فر بسیار به فرخندگي اختر سعادت خدیو روزگار ظفر و فیروزي روزي اولیای دولت و بهروزي بهره شده غنیمت اندوز دمع و طرد غنیم تیره روز گشتند - و شکست فاحش بصف تبب اعداء هزیمت نصیب بر خورده از ضرب تیغ شعله آمیغ سیماب وار با هزاران تب و تب و کمال اضطرار و اضطراب پناه بوادی فرار بردند - و خانزمان مظفر و منصور با همراهان بهمراهي عون و صون آسماني لوای والا را ارتفاع داده راهي سمت مقصد گردید - چهارم خورداد با سایر اولیای دولت ابد قرین مقرون با نصرت آسماني و مصون از فتنهٔ آخر الزماني در دولت آباد به معسکر اقبال جاوداني رسید - و شش لک روپیه خزانه با صد من باروت و بیست هزار گاو غله رسانید *

مجملا نقبی که درینولا بسرکاري حکیم حیدر علي ملازم خانخانان تعلق داشت بپای شیر حاجي به قلعهٔ مهاکوټ رسیده موقوف انباشتن

آن بباروت بود مشار الیه حقیقت را مشهود سپه سالار نمود - آن سردار هواخواه کار طلب که همواره طلبگار پیش رفت کار ولي نعمت حقیقي خود بود بر سر انصرام مهم آمده دستوري بپایان رسانیدن آن اراده داده بود - که بحسب اتفاق بنابر اینکه تسخیر آن حصار هنوز در رهن تاخیر وقت بود در عین آنحال مراري پندت از بیجاپور آمده در الوره به مخالفان پیوست - و رسیدن او که علت شغل خاطر اولیای دولت بجنگ و جدال و دیگر اشتغال بود موجب تعویق پیشنهاد مذکور گردید - و این مراري پندت از پندتان یعني دانایان دکن که بنابر کمال شرارت ذات و شیطنت صفات در همه فن ابلیس را درس تزویر و تلبیس و پند بدکاري و مردم آزاري مي داد - و از فرط چرب زباني و دوالک بازي شیطان صفت بمجاري عروق و تجاویف قلوب مردم در آمده بابرام و الحاح و خوشامد گوئي و رشوت پذیري که ازآن راهها رگ خواب مردم گرفته نبض مزاجداني همگنان بدست آورده بود تا کار خود نمي ساخت دست بر نمي داشت - چون ازین راه در دلها راه و در همه جا جای یافته بود نزد خواص و عوام قبول خاص پذیرفت - رفته رفته کارش بجای رسید که در امور دیواني آن ملک مدخل گردیده در خلا و ملا نزد عادل خان راه یافت - چندانکه عاقبت الامر بمرتبهٔ امارت و وزارت ترقي کرده مدار کار و بار سیف و قلم و رتق و فتق امور ملکي و مالي آن درخانه برو قرار گرفت - ملخّص سخن مراري پندت تازه زور که مرارت طعم ضرب دست عسکر منصور نچشیده بود و نیروی سرپنجهٔ آن بهادران شیر افگن قوي بازو ندیده - از فرط ناداني و بیخردي فتح و ظفر عرصهٔ کر و فر فروغ هجوم جنود و جیوش و بیشي و کمي عساکر را باعث پیش رفت کار و عدم آن پنداشته همت پست نهمت بر طلب دولت و سعادت روزي ناشده

گماشت - نخست رندوله و ساهو را با سه هزار سوار روبروی فوج خانزمان
باز داشته خود با یاقوت و همراهي نه هزار سوار رو بمواجهه فوج کلان
بادشاهي آورد - سپهسالار نصرت شعار چندی را به ضبط ملچار درون عنبرکوت
باز داشته جگراج و راو دودا را با پرتهي راج مقرر ساخت که
در خارج ملچارهای خود روبروی غنیم صف کشیده آمادهٔ کار و مهیای
پیکار باشند - باوجود آنکه این معني خلاف سرداري و کارداني بود
بنابر فرط نگراني خاطر خود نیز با تنی چند معدود از بهادران قوي دل
تنومند از قلعه بر آمده با آنکه آخر روز شده بود بیدرنگ با جگراج
و قلیلی که همراه داشت با غنیم روبرو گردیده بی آنکه کار بطول کشد
بباد حملهٔ دلیرانه که درحقیقت صبای غنچه کشائي گلدار فتح است بیک
حمله آن خسیس طینتان را که خار کشایش کار شده بودند از پیش برداشته
راهي بیراههٔ فرار ساخت - درین حال راو دودا طلب دستوري برداشتن
لاشهای افتادهٔ اقربای خویش که درین نزدیکي افتاده بودند نمود -
خانخانان بنابر آنکه هنوز کار یکرو نشده بود و از دو سو افواج غنیم در تکاپو
بودند صلاح وقت درین معني ندیده رخصت نداد - راو دودا بنابر
دلیري طبیعي و دل سوزي خویشي بل بتهیهٔ اسباب اجل خویش
مصلحت اندیشي وقت و روزگار سازي را بوقت دیگر انداخته بالفعل
آن مهم را اهم ساخت - و پس از تاختن سپهسالار بانصرام پیشنهاد خاطر
خود پرداخته او نیز بسوی مقصد خویش تاخت - و مالوجي برفاقت
او از همراهي سردار باز ماند - چون اهل خلاف که در اطراف عرصهٔ
مصاف بجست و جوی قابوی وقت و انتهاز فرصت کم فرصتي بودند
این مایه مردم قلیل را بکام خود دیدند - ازین عالم نامردمي بل نامردي
برخویش پسندیده باتفاق یکدیگر از همه جانب بر ایشان حمله آور گشتند -

و چون ایشان دیدند که معامله بدینجا کشید دانستند که عنقریب بخویشان خود می پیوندند دل بر مرگ نهاده کشاده پیشانی کمر همت بستند - و از اسپان فرود آمده دست و بازو به کشش و کوشش بر کشودند - و بسی مرد و مرکب ازآن نامردان مردود بر خاک هلاک انداخته لوای بلند نامی افراختند - و بعد از ادای حق مردمی و مردانگی از همراهان همگی جان در راه حلال نمکی داده نیکنامی جاوید عوض گرفتند - چون خانخانان باوجود ماب اولیای موی صولت از دار و گیر اعدای دولت گریزی نداشت بسوبت برادر زادهٔ رانا را با مردم او بمواجههٔ یاقوت نامزد ساخت - و خود دل بر فتح آسمانی بسته بازو به عدو بندی بر کشاد - و مسرعی نزد جگراج فرستاده که با شتاب باد و سحاب خود را از دنبال بامداد رساند - قضا را درین اثنا جگراج را قضیهٔ هایله پیش آمده مغاک شکسته بغایت هولناک و پهناور حایل راه شده بود که گذشتن از آن امکان نداشت - درین صورت سپهسالار راجپوتان را به سخنان عاطفت آمیز و کلمات عبرت انگیز سرگرم ستیز و آویز ساخته دلیرانه بر قلب لشکر مخالف زد - و از صدمهٔ باد حملهٔ شیران شرزه لرزه و تزلزل در ارکان ثبات قدم مخالفان افتاده دیگر امکان توقف و مجال استقرار درآن مکان آنها را نماند - مگر چندی که سر به بدنامی فرار فرو نیاورده بزبان دهنی سنان برچههٔ راجپوتان از دهان زخم خیر باد جان گفتند - قضارا درین اثنا از آنجا که کارگریهای بخت موافق و یاوریهای اقبال مساعد است که بنابر حسب ظاهر بحسن اتفاق زبان زد میگردد - آبکندی عمیق تنگ گذار بر سر لشکر شکسته آمد و ازین راه تورک افواج ایشان برهم خورد - درین حال دلیران فرصت وقت یافته فوشون یاقوت بدبخت را درمیان گرفتند - و حبشیان سیاه کار ذیره روزگار را رعایت حق نمک آن نمکحرام

کافر نعمت دامنگیر شده در حمایت و نگاهداشت او قطعاً فرو گذاشت نمودند - کهیلوجي و عنبر و عادلخان نیز داد کوشش داده با محمد علي و برادرزادهای او زخمهای کاري و جراحتهای منکر برداشتند و در آخرکار رو به هزیمت آورده سر خود گرفتند - و یاقوت فرتوت اجل رسیده خداگیر که همگنان او را درمیان گرفته بودند آخرکار سر در کفران نعمت گم کرده با بیست و هفت زخم نیزه و شمشیر از پا در آمد - و دیگر باره عموم حبشیان بر سر بیرون بردن لاش او هجوم نموده ثبات قدم ورزیدند و دکنیان نیز درصدد مدد ایشان شده باتفاق حمله آور گشتند - راجپوتان حمیت شعار حمایت یکدیگر کرده بمقام ممانعت و مدافعت مخالفان در آمدند و بر سر این معني نهایت پا افشردگی نمودند - و بار دیگر کارزاری صعب بمیان آمده مصافی عظیم روی داد - و در آخرالامر به عنایت آلهي عالم و قاهر آمده مقهوران را شکست فاحش دادند - چون آن نیوه درونان کاري نساخته نومید از معرکه بیرون تاختند یکه تازان راجپوت تا نیم کروه رسم تعاقب بجا آورده گروهی انبوه را روانهٔ دار البوار ساختند - چون اولیای دولت قاهره را باوجود کمي ایشان و کثرت آن تباه اندیشان ازین دست فتحمندي دست داد - خصوص سزا یافتن یاقوت کافر نعمت که بتازگي سرمهٔ چشم کوتاه نظران حق ناشناس و سرمایهٔ بصارت و بصیرت بی بصران ناسپاس گردید - سپه سالار با سایر سران شکر گذار و سپاس گذاران برگشته همعنان فتح و نصرت آسماني دو گهري از شب گذشته به معسکر اقبال جاوداني نزول نمود *

روز دیگر همیر راو و عبد الله شواني و خداوند خان و سیدي سالم به رهنمائي اختر بخت کار فرما کار کرده خود را بادراک سعادت عظمی بندگي درگاه والا نزدیک ساختند - و حلقهٔ بر در دارالفتح عبودیت که فی الحقیقت

مفتاح ابواب سعادت است زده ،اه این مقصد اقصی، که در معنی شاهراه نجات دارین است کشوده بموکب اقبال بپیوستند - در همین تاریخ یک پهر از روز سپری گشته خانخانان ،بملچار سید علاول شتافته اراده نمود که نقب شیر حاجی بارهٔ مهاکوت را که چندی پیش ازین خالی ساخته بباروت انباشته بودند آتش دهد - قضا را فتح خان ازین قضیه آگاهی یافته آتش در جان او افتاد و دود از نهادش برآمد - و بی توقف توکو بندت وکیل خود را نزد سپه سالار ارسال داشته از روی تضرّع و نیاز پیغام داد - که چون پیش نهاد خاطر و قرار داد اندیشهٔ این عقیدت کیش ارادت پیشه آنست که به تسلیم کلید قلعه ابواب امن آباد نجات و دارالسلام سلامت بر روی روزگار خود و اهل حصار کشاید مناسب آنست که آتش زدن نقب را امروز موقوف دارند - و سبب تعویق و تاخیر یکروزهٔ قرار داد مذکور آنست که این آشفته روزگار از روی بیچارگی و اضطرار با سرداران عادل خان عقد وثیقهٔ عهد و پیمان را بروابط ایمان غلاظ و شداد نزین جمله ترثیق داده که بی استصواب ایشان در سایر ابواب خاصه در باب مصالحه و معاهده مدخل ننماید - بنابر آن امروز وکیل خود را نزد ایشان می فرستد و حقیقت تنگی کار متحصنان بسبب شدت ضیق طریق تعیش که از طول مدت محاصره و قلت غله و کثرت عسرت و وقوع بلای قحط و غلا ناشی شده بی مبالات و تحاشی ابلاغ نموده اظهار سایر اسرار مضمره و افکار مخمره به عمل می آرد - اگر آن باطل ستیزان نیز بر سر راه صلح در آمده ازین در درآیند بهتر - و الاّ بهانهٔ عدم ایصال رسد و آذوقهٔ کافی و رسانیدن مدد نافع که از شرایط محافظت عهد معهود بل عمدهٔ ارکان بیعت معقود بود سبب تجویز نقض عهد و نکث عقد می سازد - و خود مبانی صلح و صلاح را تشیید داده مفاتیح بست و کشاد قلاع می سپارد - خانخانان بنابر آنکه روایح راستی

گفتار از پیغام او استشمام ننموده خاطر نشان و دل نشین خود ساخت که مدعای او از استدعای مهلت یک روزه دفع وقت و توقع فوت فرصت بل ترصّد وقوع آفات نابعهٔ تعویق و تاخیر که مستلزم درست نشستن نقش مراد بر تختهٔ مکر و تزویر است - لاجرم ابواب اختیار و امتحان مفتوح داشته جواب باز داد که اگرچه از تاخیر ارادهٔ مصالحه که موقوف بصلاح و صوابدید موازی شر اندیش باشد بوی خیر نمی آید ، لیکن از باب اتمام حجّت ترک برخاش و ستیز نموده یک امروز دیگر نیز به صبر و شکیب میگذاریم - و فتح خان اگر در مقام نصب منصوبهٔ دغا و فریب و ترتیب مقدمات رنگ و نیرنگ نیست می باید که از سر حیله وری و افسونگری در گذشته پسر خود را به معسکر اقبال ارسال دارد - واظهار صدق گفتار خویش نموده ما فی الضمیر خود را درین ضمن به ظهور آورد - و چون پیغام بدو رسید و از فرستادن پسر اثر ظاهر نه شد باشارهٔ سپه سالار آتش در نقب زدند - و تمام یک برج با پانزده گز باره یکبار دهوا برده گدارگاهی در نهایت کشادگی و پهناوری کشاده شد - و عمدهٔ ارادهٔ هواخواهان بر طبق دلخواه از قوه به فعل آمده اصل مادهٔ یورش آماده گشت - دلیران شیر دل درین یله نیز از قضا حذر و از بلا پرهیز ننموده بی ابا و محابا سمندروار در آن بحر زخّار آتش بی زینهار غوطه خوردند - و مطلقا بغلولهٔ توپ و تفنگ و بادلیج و ضرب زن و حقهٔ باروت و امثال آن که متواتر مانند ژالهٔ ابر بهاران در باران بود مقید نگشته خود را بدرون انداختند - چون آن حصن حصین نیز بمفتاح اقبال کار کشای و طالع ارجمند خدیو آفاق گیر عدو بند مفتوح شد و خاطر همگنان من جمیع الوجوه جمع گشت وقت محاصرهٔ دیگر بارها شده هنگام اهتمام مقدمات فتح باقی حصون در رسید - سید علاول و سنگرام و یولم بهادر که بیرون شیر حاجی بر کنار خندق ملچار داشتند باستصواب رای

واب آرای سپه سالار در درون قلعه به پرداخت ملچار پرداختند - و در پایان همین روز بهروزي اندوز سایر مقهوران از سمت چمار تیکري باوادهٔ مقابلهٔ بهادران سکر فیروزی اثر نمایان گشتند - و از کمال کوتہ نظري بر پلنگان شیر اوژن هزبران مردافگن که بی ناخن‌زني هلال پیوسته با چرخ در جنگ می زنند و بدون گزاره از سمت راس ایشان دمبدم با ماه و سیاره بر سر پرخاش می روند چشمک تحریک جنگ زدن گرفتند - چون ازین کار کاو بیجا که شیوهٔ اجل رسیدگانست سپهر کین‌توز بی مهر را به قهر خود چون پیمانهٔ زندگي خویش پر کردند - و بانگیز کوشش خویش که شیوهٔ خون‌گرفتگان است چنگ و دندان گرگ اجل را که همه تن خار خار خون ریزیست بستیز خویش تیز ساختند - درین حال خانزمان و نصیري خان و چندی دیگر از امثال آن بسبیل مقاتله و مجادله بنابر صواب دید خانخانان روبروی آن دو رویان ده دلهٔ خاصه مراري و رندوله شدند - چون روز عمر آن تباه کاران سیاه روزگار را هنگام شام آمده بود و کواکب اجال آن ستاره سوختگان قریب به غروب مرگ و مشرف بر وبال هلاک شده بود چهار گهري از روز مانده بهادران فیروزي نشان عنان ریز جلو انداخته بیک دفعه بر ایشان اسپ تاختند - و بباد حملهٔ صرصر اثر دلیران که پیوسته درپی شگفانیدن گل فتح است آن مشتی فرقهٔ تفرقه اثر که از بیم غنچه شد همانا نقطهٔ خال صفحهٔ روی میدان بودند همگي مانند پرچم پر خ سلسله مویان تار تار گشته برنگ خال از یک دیگر دور افتادند - درین پراگندگي چندین آدم و اسپ ایشان بدست یغمائیان سپاه ظفر پناه در آمد و یکه تازان موکب سعادت را شب هنگام بمضرب خیام نصرت سالم و غا معاودت روی داد *

از سوانح نمایان دولت پایدار ابد پایان که درین احیان اتفاق افتاده رفتن مال و منال و عرض و ناموس و بنگاه و عیال ساهو مخذول و رندوله مقهور است - و سبب ظاهري و علت صوري این معنی سوای کارگری اقبال این بود که چون پسر مجلدار خان نظام الملکي که او نیز درآن خانه خطاب پدر یافته بود و اختیار کشاد و بست قلعه نباتي از قلاع حصینهٔ دکن که در نواح کالنه واقع است بدست او بود - از روی به اندیشي و راه بهبود خواهي خویش خواهان ادراک سعادت عبودیت مالک رقاب ملوک عالم گردید - و آرزوی بندگي درگاه سپهر اشتباه حضرت بادشاهي در خاطر راه داده این معنی را بخانخانان انها نمود - خان کامگار غائبانه او را بمراحم و عواطف بادشاهانه استظهار بخشیده سرگرم انصرام پیش نهاد این اندیشه نمود - او باین امیدواري از حصار مذکور به قلعهٔ کالنه آمده پیغامگذاری زبان‌آور نزد خانخانان فرستاد که این به اندیش امیدوار بنابر گفته و پذیرفتهٔ سپه سالار نامدار از قلعهٔ نباتي تا به کالنه آمده مترصّد است که بنابر تصدیق قول خود کلید حصار مذکور را بهرکه اشاره نمایند تسلیم نماید - بعد ازانکه فروغ صدق قول این دولتخواه بر ضمیر منیر دولتخواهان پرتو افگن گردد بموکب سعادت گراید - خانخانان بنابر مقتضای خیرخواهي اولیای دولت بادشاهي مزید مهرباني نسبت بدو منظور داشته جواب داد که چون درینولا بیضاپور بنگاه رندوله و ساهو شده اگر از راه اظهار جانسپاري و سربازی بدآنجا ترکتازی نموده دستبردی نمایان نماید درین صورت دست آویزی شایان برای ادّعای دولت خواهي خود و وسیلهٔ متین بجهت درخواه بندهای درگاه در باب او بهم رسانیده خواهد بود و این معنی باعث امیدواري کلي او خواهد شد - مجلدار خان این معنی مقدر را که از روز نخست از خدا خواسته بر سر موضع مذکور تاخت

آورد - و از آنجا که حسن اتفاق بآساني باعث نشست، نقش مرادی چند مي گردد که از آن دست نقشهای درست بزور دست و نیروی بازو نه نشیند - درین نزدیکي زن و دختر ساهو را با خزانه و نفایس او از جنیر به بیضاپور آورده همانجا مکنون و مخزون ساخته بودند - مجملاً جمله اینها بدون ممانعت و مدافعت احدی از اعاد چنانچه بآنگونه خصوصیات خصوص درین مرتبه آساني قرار داد خاطر او نبود بالتمام بدست متحلدار خان و همراهان او در آمد - و مبلغ یک لک و پنجاه هزار هون نقد باجناس گرانمایه و چهار صد سر اسپ از ساهو و دوازده هزار هون از اسباب رندوله سوای آنچه خان مذکور به قبضهٔ قبض و ضبط در آورده بود بدست ناراجیان یغما پرست افتاد - و بشامت نحوست و بدسگالي ازین دست خرابي عرضي و مالي بدیشان رسیده خذلان زدهٔ جاني و مالي گشتند - چون حقیقت کار به سپه سالار رسید آفرین نامهٔ متضمن بانواع تحسین و استحسان بخان مذکور نوشته ارسال داشت - و او حسب الاستصواب خانخانان عیال ساهو را به جعفر بیگ فنعه دار کالنه سپرده خود روانهٔ دولت آباد شد *

• از سوانح عسکر اقبال چون بنابر سعي جمیل و جهد مشکور نصیري خان نقب حصار کالا کوت که اهتمام تمام آن بعهدهٔ تعهد او بود در عرض سه روز تمام شد سپه سالار نامدار از راه عاقبت نگري و خاتمه اندیشي بخاطر آورد که زینهٔ چند ترتیب دهد - که اگر بالفرض بحکم اقتضای قضا چنانچه بعضی از اوقات رو مي دهد آتش بباروت در نگیرد یا حسب المدعا کارگر نیفتاده رخنهٔ دیوار بر وفق دلخواه بکشایش نگراید هنگام یورش ازآن نردبانها بدیوار حصار بر آیند - بنابر آن آتش دادن نقب در تاخیر افتاده روز سي و یکم خورداد قرار یافت تا درین عرض زینه پایها مهیا شود -

چون درین حال فتح خان از قرار داد مذکور بمیعاد مقرر خبر یافت - و قطع نظر ازین معنی کرده می دانست که آن حصار نیز عنقریب مفتوح شده مال و جان و ناموس او و نظام الملک عرضهٔ فنا و زوالست - ناچار عبد الرسول پسر خود را نزد خانخانان فرستاده زینهار خواه و امان طلب آمد - و از روی جزع و ضراعت چنانچه مقتضای حال و لازمهٔ وقت شفیع انگیزان شفاعت طلب است پیغامهای عجز آمیز و رقت آمود در باب خود و بی نظام داده بهمه ابواب اظهار خجالت و ندامت تمام نمود - و از خسارت و غرامت کردهای ناکردنی خویش خصوص جرات و جسارت نسبت باولیای دولت روز افزون که همگی نتیجهٔ افسانه و افسون و مکر و دستان کج اندیشان و ناراستان و ثمرهٔ فریب و دمدمهٔ غرض پرستان و فتنه اندوزان بود شکایت تمام بظهور آورده التماس اغماض عین از کوتاه نظریهای خود و امان مال و جان و عرض و ناموس و خان و مان بدست آویز تسلیم مقالید باقی قلاع نموده بهم نقد مهلت هفت روز برای نقل و تحویل اهل و عیال خود و بازماندگان عنبر پدرش و مردم نظام الملک از سپه سالار درخواست - و عبد الرسول اعز و ارشد اولاد خود را که بجهت اطمینان خاطر اولیای دولت و توثیق گفته و پذیرفتهٔ خود در باب پاس عهد و وفای وعده ارسالداشته بود توقف او را بطریق وثیقه مقرر نمود - مجملاً بحکم آنکه سپه سالار می دانست که محرومی حاجت خواه مقرون برضای جناب الهی نیست - و یاس ارباب امیدواری خصوص امان طلبان زینهاری مرضی خاطر اشرف نه - لاجرم بجهت تحصیل رضامندی حضرت خداوندی و خوشنودی و خورسندی ولی نعمت حقیقی و خدای مجازی خویش که ذات اقدس آن حضرت بالذات مقتضی اعفاء ارباب استشفاع و اعطاء امان باصحاب استیمان است خصوص در باب زینهار جوی اهل

اسلام و ایمان - لاجرم بر بیچارگی و انکسار و اضطراب و اضطرار او رحم نموده نخست او و سایر متحصنان را بمال و جان و عرض و ناموس امان داده خانمان بر همگنان مسلم داشت - آنگاه بنابر پیروی طریقهٔ سلوک آن پیشوای سلاطین حال و استقبال که کامروائي نیازمندان و قضای حوایج محتاجان و بخشش مال و بخشایش جان مقتضای طبع فیاض آن حضرت است دربارهٔ او به جان بخشي تنها بسندنه نموده و اکتفا بمجرد عفو نکرده بمحض دادن امان از خود خورسند نگشت - و چنانچه دستور مقرره و آداب معهودهٔ آن قدردان ارباب کرم و قبلهٔ کرام است ابواب بخشش و بخشایش درهر باب بر روی او مفتوح داشت - و سایرمدعیات او خصوص بار بردار و مراکب و مدد خرچ سرانجام نموده مجموع فیلان و شتران خود را دُ چند پالکی و دو نیم لک روپیه بار بر همان فیلان و شتران کرده بجهت او فرستاده و داد درمانده بخشي و عاجز نوازي داده داد و دهش را آئینی دیگر نهاد - في الواقع کدامین کرم پیشه جز اولیای دولت پایدار مراتب نوازش دشمن را بدین پایه رسانیده که بعد از بخشایش جان بدشمنان جاني واعدای دولت جاوداني بخشش را این مایه رسائي دهد که پیل بالا درهم و دینار بر بالای پیل بار کرده بدیشان بخشد *

ملخّص سخن چون فتح خان ازین دست قلعه کشائیهای کریمانه بعد از آن مایه عدو بندیهای رستمانه مشاهده کرد در حال مفاتیح سایر قلاع و حصون را نزد سپه سالار فرستاده بزودي شروع در نقل و تحویل احمال و اثقال و اهل و عیال خویش و نظام الملک و سایر متحصنان نمود - و بست و کشاد همگي دروازه را بدست معتمدان سپه سالار داده خود با نظام الملک و جمیع منتسبان و همگي درونیان در روز دوشنبه ششم تیر ماه آلهي از قلعه بیرون آمد و یکبارد جمیع حصون و بارها با قریب یکهزار توپ خورد و کلا ن

و سایر اسباب مایحتاج قلعه داري بتصرف اولیای دولت و تحویلداران سرکار خاصهٔ شریفه در آمد - و سپه سالار نامدار و مجموع اولیای دولت پایدار داخل قلعه شده نخست در مسجد جامع دولت آباد که از کثرت اجتماع عساکر جهانگیر در آنولا مصر جامع شده بود دعای ازدیاد دولت ابد بنیاد بجا آوردند و خطبهٔ عروس ملک هفت کشور بتازگي بر فراز منبر سدره پایه برخواندند - و ملایک هفت آسمان در نهم درجهٔ منبر نه پایهٔ سپهر برآمده خلود جاه و جلال صاحبقران دوم در طی دعا استدعا نمودند - درآن میانه جبرئیل امین آمین گوی و دعا طلب آمده مزید جاوید دولت و اقبال این دولت کدهٔ عظمی که مطلب عمدهٔ اهل آسمان و زمین است از درگاه بخشندهٔ بی منت درخواه نمود - امید که دولت ابد قرین این صاحبقران کشورستان چنانچه بحسب طول از هند و کوه بدخشان تا جبال کامرو دوچ و آسام که در جوار ختا واقع است فرو گرفته - و بحساب عرض از قندهار و غزنین تا قندهار دکن را بحوزهٔ اقتدار در آورده - عنقریب قاف تا قاف آفاق یعنی قیروان تا قیروان را مانند مهر انور که از کشور خاور تا اقلیم باختر را بزیر تیغ و نگین دارد به تحت تصرف در آورد * * بیت *

این دعائیست که بر اوج فلک نا رفته
کندش لطف آلهي بقبول استعجال

مجملاً عرضداشت سپه سالار متضمن بشارت فتح و فیروزي اولیای دولت نصرت روزي و مژدهٔ کسایش حصاربند دولت آباد روز تیر از ماه تیر که بنابر رسم معهود هر سال انجمن حضور پر نور بآذین جشن عید گلابی زینت پذیر بود - و بندگان حضرت در عین کام بخشي و کامیابي سعادت افزای بیت الشرف سریر خلافت بودند رسید - و هوا خواهان دولت کدهٔ جاوید مصیر رسوم مبارکبادي دو عید بعید یکجا بجا آورده اهل سور و سرو

نوای شادی بذروهٔ چرخ رسانیدند - حسب الامر عالی گورکهٔ دولت والا را بنابر رسم شادیانه بنوازش بادشاهانه نواختند - و همدرین انجمن فردوس آئین بادشاه دنیا و دین بتازگی بر سرحق گذاری بندهای وفادار و بهادران جان سپار آمده نخست سپه سالار را بعنایت خلعت خاصه با نادری تکمهٔ لعل و مروارید و شمشیر مرصع و دو اسپ خاصگی محلی بزین زرین با ساردول نام فیلی مزین به یراق نقره و پوشش مخمل زربفت و ماده فیلی دیگر سر افراز ساختند - و خان زمان و نصیری خان را نیز از مرحمت خلعت و اسپ و فیل برنواخته همگی را بدست سید لطف علی بخاری ارسال داشتند - و نصیری خان را بخطاب مستطاب خان دورانی کامل نصاب بلند نامی و کامیاب شادکامی ساخته مرتبهٔ منصبش را بپایهٔ پنجهزاری ذات و سوار از اصل و اضافه رسانیدند - و مساعی جمیله سایر بندهای درگاه که هریک درین یساق توفیق ترددی یافته مصدر امور نمایان شده بودند مشکور افتاده همگی منظور نظر عنایت گردیدند - و هریک سزاوار حال و قدر سرافراز شده نتیجهٔ نیکو بندگی یافتند *

چون درینولا که این مهم اهم بانصرام رسیده پیش نهاد خاطر بر وجه احسن بپایان رسیده بود و کار بمدعا و روزگار بکام اولیای دولت ابد فرجام گشته همگی کامیاب و مقضي المرام شده بودند - و اعداء این دولت کدهٔ جاوید بنیاد لله الحمد بالتمام مقهور و مغلوب و مخذول و منکوب گشته - چنانچه بالفعل در سرحد ممالک جنوبی کاری نمانده بود که بخیریت و خوبی سرانجام نیافته در حیز قوه مانده باشد - با این معانی بهادران جان سپار اخلاص شعار در مدت محاصرهٔ قلعهٔ دولت آباد که از آغاز تا انجام چهار ماه کشید انواع تعب و مشقت و مضرت و اضرار کشیده بودند - خصوص

به علت عسرت و تنگيِ معاش که از رهگذر قلت آذوقه ناشي شده بود - معهذا مدت مذکور را پیوسته در معارک بمقابله و مقاتلهٔ غنیم که بنابر حساب عدد و حسب عدت بمراتب متعدده از اهل وفاق بیش در بیش بودند گذرانیده همه‌جا بمحض تلاش و کوشش فایق آمده بودند - و با این معاني اغلب اوقات به نوبت همراهيِ عملهٔ کهي گزیده مکرر برای رسانیدن رسد از دولت آباد به برهانپور که نزدیک بصد کروه رسمي است آمد و شد مي نمودند - چنانچه بی ارتکاب تکلّف مي توان گفت که پای راکب درین مراتب از خانهٔ زین بر روی زمین نرسیده باشد - و پشت مراکب زیندار در کل روی جُل ندیده - بنابر آن رای صواب آرای سپه سالار برین جمله قرار گرفت- که نگاهبانيِ حصار دولت آباد و مضافات آنرا بیکی از سرداران کارگذار جان‌سپار سپرده خود با باقي بندها که از کفایت پاسبانيِ قلعه فاضل اند، و فتح خان و نظام الملک را همراه گرفته متوجهٔ برهانپور شود - و چندیی در آن مقام امن و سرور آرمیده فارغ بال و خوشحال قرار گیرد تا سپاهیان نفسی چند بآسودگي بر آورده ستوران را آسایش دهند - و بر طبق این دستور صواب اساس که موافق قانون خرد آئین سلاطین آفاق گیرکشور کشای است کاربسته از سرنو بعدو بندي و اقلیم کشائي در آیند - بالجمله چون ارباب وفا و وفاق در آن مهم دشوار و یساق شاق سختيِ بسیار و مشقت بیسمار کشیده بودند و معهذا در قلعه آذوقه نبود که آنرا سرمایهٔ قلعداري توان نمود - لاجرم کسی از دلیران بی گرهٔ جبین به قبول این امر صعب مبادرت نمي نمود و متصديِ تعهد و تکفّل این کار دشوار نمي شد - درین حال خان دوران که ارادت صادقش از اکثر فدویان دیرین و نصیریان اخلاص آئین بیش و از رهگذر قدم خدمت و صدق عقیدت هزار قدم درپیش بود - بکشاده پیشانيِ تقدیم این خدمت

بر خویش گرفته از روی صدق ارادت گام همت فرا پیش نهاد - و چون خانخانان خان مشار الیه را سزاوار این امر دشوار سخت هنجار دیده دانست که اقدام باین مهم کما ینبغي از دست خان مذکور مي آید - و معهذا جمیعت نمایانی که شایان سرکردن این کار باشد نیز دارد - چنانچه باوجود این مراتب در آن یساق دو هزار سوار جرار کار طلب کار گذار موجود همیشه همراه داشت - ازین رو دیده و دانسته این خدمت را بدو گذاشته سید مرتضی خان و چندی دیگر از ارباب منصب والا را بهم راهي او باز داشت - و خود با خان زمان و دیگر سرداران فتح خان و نظام الملک را همراه گرفته متوجه مقصد شد - و در عرض راه فرقهٔ تفرقه اثر بیجاپوري همه جا از دور خودنمائي نموده مراسم شوخچشمي بجا مي آوردند - چون تني چند از بهادران موکب اقبال بآهنگ گوشمال ایشان جلو مي انداختند جای خود را گذاشته پای ادبار بوادي فرار مي تاختند - و در طی بعض ترکتاز کار شان از دستبازي بسربازي نیز مي کشید - چنانچه تاناجي دو رویه از جمله سرداران عمدهٔ عادلخان درین میان به قتل رسید - چون نواحي ظفرنگر سرمنزل سپاه ظفر دستگاه گردید بنابر آنکه ذخیرهٔ بسیار در آنجا انبار شده بود و خیل بنجارهٔ بیشمار بموجب طلب خانخانان و سزاولي متصدیان برهانپور از نزدیک و دور در آنجا جمع شده اراده داشتند که بهمراهي لشکر بادشاهي به برهانپور بروند و چون خبر رسیدن ایشان بیشتر رسیده بود ازین رو نرخ غله رو بارزاني آورده بود - لاجرم سپه سالار رفاهیت عسکر منصور منظور نظر داشته چندی مرار توقف در آن جا داد - درین حال مراري و باقي مخذولان انجمن کنکاش آراسته رای فساد بنیاد شان بر آن قرار یافت که از سر ستیز و آویز درگذشته بدست آویز عجز و نیاز بدامان طلب صلح و صلاح آویزند - و شاید که

ازین راه پی به سرمنزل عافیت و سلامت بردہ ازین در ابواب امن و امان بر روی روزگار خویش کشایند - بنابرین فرهاد پدر رندوله را برای درخواه این استدعا به لشکرگاه بندهای درگاه فرستادند - و بحکم آنکه خردمندان گفته اند که گفته و پذیرفتهٔ غدّاران وثوق و اعتماد را نشاید و پیمان مردم بی دیانت و عهد مکّاران نا استوار زینهار خواه که از عدم دین و ایمان ناشي مي شود اگرچه مؤکّد بایمان باشد مانند نفحهٔ گل و نشاء مل دمی بیش نپاید - آن نوئین حکمت منش خرد آئین مطلقاً عهد آن کم فرصتان بد عهد را محل اعتماد و اعتبار نشمرده اصلا قبول معاهد ننمود - و پی بمقصود آن مطرود چند برده فرهاد را که مدار کار بر بنیاد فریب و دستان نهاده داستان مکر و فریب مي سرائید - و افسانهٔ افسون و خدعه مي خواند - نیل حرمان بر رخسار کشیده علی الفور بی نیل مقصد باز گردانید - آن کوتاه نظری چند باندیشهٔ دور و دراز تا دولت آباد یکسر شتافته بخاطر جمع در همان ملچارها که بهادران عسکر ظفر آثار ساخته فرصت عدم آن نیافته بودند جای گرفتند - و خاندوران درین آوان که آن کوتاه فطرتان دراز امل بد عمل به فکرهای دور از کار دور دایرهٔ قلعه را چنبروار درمیان گرفته آن آهنگ خارج داشتند که این حصار خیبر آثار را بزور دست و ضرب بازو فتح نمایند - مکرر از حصار بند بر آمده بضرب تیغ بیدریغ آن مخذولان را تنبیه و تادیب بلیغ نمرد - و بنابر آنکه رعایای پرگنات دولت اباد و نواحي آن بعلت درست عهدي و حسن سلوک همگنان از سردار و احاد سپاه ظفر پناه آرمیده دل و مطمئن خاطر شده مي دانستند که [illegible] بعد هرکار باولیای دولت پایدار دارند غلهٔ بسیار به فروختن آورده بودند - متحصّنان در مضیق محاصره از رهگذر کمي آذوقه تنگي کمتر کشیده حال شان بعسرت نکشید - و چون خانخانان از دلیري غنیم خبر

یافت مصلحت در چشم نمائي بدان خیره نظران دیده اواخر ماه تیر با لشکر بسیار و حشم بیشمار با آذوقه بیدرنگ از ظفر نگر متوجهٔ دولت آباد شد - و دکنیان ازین معني آگاهي یافته از فتح قلعه نومید گشته بیشتر عزیمت هزیمت در لباس معاودت نموده بودند - لاجرم دیگر مقید به شیچ چیز نه شده با شتاب تمام متوجه بیجا پور شدند - چون خانخانان که درین ایلغار از برید سریع السیر صرصر و پیک تیز تگ نظر قصب السبق سرعت و عجلت در ربوده بود به قصبهٔ تربي گانو رسید - همانجا قضیهٔ ناگزیر اهل نفاق را شنیده بمقتضای وقت هزیمت غنیم را غنیمت عظیم شمرده تصویب رای به معاودت برهانپور نموده ده هزار گاو غله بار را با خان زمان روانهٔ دولت آباد نموده تاکید کرد که بعد از رسانیدن غله زود بر گردد - مجملاً سپه سالار بعد از ورود برهانپور بنابر غور اندیشهٔ خوض پیشه کمخردي فتح خان و خرد سالي نظام الملک را پیش نظر عاقبت نگر داشته از روی احتیاط هر دو را نظربند نگاهداشت - و جمعی را به نگاهباني بر گماشته بمقتضای پیمانی که در باب عدم تصرف در اموال او بسته بود عمل نموده همگي اینها را بارباب امانت و اصحاب دیانت سپرد - چون درینولا امر عالي از روی عنایت تمام در بارهٔ خان دوران برین جمله زیور صدور یافت که سید مرتضی خان خلف صدر جهان را که از خانه زادان معتمد درگاه است در قلعه گذاشته خود بر جناح استعجال بصوب صوبهٔ مالوه که ضبط آن بعهدهٔ او قرار یافته برگردد - لاجرم حسب الحکم پنجاه هزار روپیه برسم مدد خرچ تسلیم خان مذکور نموده و قلعه را بدو سپرده در عرض دو ماه داخل برهانپور شد *

از سوانح نمایان دولت ابد پایان که درین احیان از عرضداشت راجه بهارت مرزبان ولایت تلنگانه بمسامع اولیای دولت رسید فتح قلعهٔ دیگلور

است که روزي عسکر منصور شد - بعد از آنکه بولا و سیدي مفتاح حارسان قلعهٔ مذکور مکرر مالشی بسزا یافته بوادي فرار شتافتند - و خود جان بدر بردهٔ مادر و دختر و زن نکاحي بولا را با یک زنجیر فیل به قید بهادران دادند - بهمه جهت فتح روزي روزگار هواخواهان شدهٔ ازین عالم حصاری بدست آمد - بیست و هفتم تیر عنایت الله ولد قاسم خان و بهادر خان کنبو از بنگاله رسیدهٔ سعادت زمین بوس درگاه حاصل کردند - و سه زنجیر فیل از عنایت الله و دو زنجیر فیل از بهادر خان داخل فیل خانه شد *

هم درین روز سایر اسیران فرنگي هوگلي بندر که همگي از خورد و کلان اناث و ذکور چهار صد تن بودند از نظر انور گذشتند - و قاضي و میر عدل حسب الامر بادشاه اسلام پرور ایشان را کلمتین طیبین تلقین نمودند - هر که به طیب خاطر و صدق نیت اسلام آورد انواع عواطف در بارهٔ او مبذول افتادهٔ براتبهٔ مقرر رسید - و از آنانکه بنابر فرط قساوت قلب و شقاوت جبلي ازلي ازین سعادت عظمی اختیار حرمان نصیبي نمودند نیز چند تن بیکی از امرای عظام سپردند - که همگنانرا در مضیق مطمورهٔ زندان محبوس داشته به تهدید قتل و تنگي حبس در باب قبول اسلام مکلف و مجبور سازند - اگر کسی را این سعادت روزي شود حقیقت بعرض رسانیدهٔ روزیانه برای او بگیرند - باوجود این پایه اهتمام بادشاه اسلام اثری برین مراتب مترتب نشد و اکثری از تنگنای حبس به بئس المصیر سعیر شتافتند - و قلیلی این درجهٔ والا و پایهٔ جلیل دریافتند - و چون سایر اصنام و اوثان آن گروه نابکار که کار فرنگ بل رشک کارنامهٔ مانی و نگار خانهٔ ارژنگ بود بنظر انور در آمد - از آنجمله انچه صور انبیا علی نبینا و علیهم السلام بود حسب الامر اشرف در آب جون غرق کردند و باقي شکسته و غریق گردید *

بیست و پنجم امرداد مزاج وهاج آن فرازندهٔ تخت و افروزندهٔ تاج از تاب عارضهٔ تپ و گرانی سر که از رهگذر اختلاف هوای برشکال رو نموده بود افروخته شد - و ازین رو عالمی سراسیمه گشته سر رشتهٔ قرار و آرام از دست دادند - و سوءالمزاج شریف آن جان جهان کالبد جهانیان را با جان سر گران ساخت و نزدیک بود که همگنان از فرط غم و وفور الم قالب تهی کنند - و این مایهٔ تلخ کامی میان طبایع و عافیت و دلها و آرام شکر آب ناسازی انگیخته کار بدآن کشید که دیگر بیکدیگر نسازند - مجملا درین حال خورد و بزرگ و صالح و طالح دست از کاروبار کوتاه کرده جز دعای جاندرازی بندگان حضرت بادشاهی بدرگاه جناب آلهی برداشتند -[۱] بکرم آلهی بعد از سه روز عافیت عاجل و شفای کامل حاصل گشته اطبّای پای تخت به خلعت های گرانمایه و انعام چهارده هزار روپیه نقد سرافراز گردیدند - و مبلغ یک لک روپیه که شهزادهای والا گهر و امرای نامور برسم تصدّق آورده بودند حسب الامر عالی بر نیازمندان گیتی قسمت

۱ در نسخهٔ (ل) این سطور زاید رقم شده - و شفای عاجل و صحت کامل آنحضرت از شفاکدهٔ عنایت آلهی طلب نموده در باب مزید عمر و دولت جاوید آنحضرت مراسم استدعا بجا آوردند - و مقارن دعای دفع این بلا هر کرب کرّوبیان عالم بالا لب بآمین کشوده ساکنان ملاء اعلی برای برآمدن برآمد این مطلب اجابت طلب آمدند - و عالمی در دعای خیر که خیر عالمی را لازم بود - داد دعا گوئی و فاتحه خوانی و تمام خدمات قرآنی داده از در اقسام خیرات و تصدّقات و انواع انفاق و ایثار در آمدند - و ازین راه نیز استشفا نموده حلقهٔ استجابت بر در اجابت و باب قبول زدند - و عاقبت دعا مقرون انجاح شده از دفع سوء المزاج حضرت صاحبقران ثانی که اصلاح گیتی در ضمن آن مندرج است ارجاء عالم همگان باز و از حالت فساد قرین صلاح و سداد گردید - قوایم طبایع و قواعد ارکان که وهن و فتور بدان راه یافته بود دیگر ثبات و قرار گرفت - چنانچه بعد از سه روز الخ *

یافت - و مبلغ پنجاه هزار روپیه که بیگم صاحب و سایر پرستاران محل سلطنت و مخدرات امرای عظام بر سبیل صدقه در درون شبستان خلافت فراهم آورده بودند بزنان بیوهٔ بی روزگار مرحمت شده مرهم کافور درهم موجب راحت ناسور جراحت فقر و فاقه گشت - و قرص کهربای زر در مزاج دل خستگان حزین مرض احتیاج خاصیت شربت دینار بهم رسانیده باعث رفع خفقان قلق و اضطراب نیاز و ضربات پریشانی روزگار گردید - دوم شهریور سیف خان صاحب صوبهٔ اله آباد شرف ملازمت دریافته هزار مهر و هزار روپیه بطریق نذر گذرانید *

توجه والای بادشاهزادهٔ نامدار شاه شجاع حسب الامر اقدس ارفع اعلی بسمت جنوبی بآهنگ تسخیر بلاد دکن

چون اکثر ملک دکن به تحت تصرف و تملک این مالک رقاب سلاطین روی زمین مانند اقطار اقالیم خاور و باختر بزیر تیغ و نگین مهر انور در آمد - و از فتح دولت آباد که دار الملک و کرسی آن بقعه و شاه نشین آن رقعه است وهن و فتور ، سستی و قصور در ارکان قرار و استقرار دکن افتاده تزلزل در بنیاد تمکن و بنیان تمکین دکنیان راه یافته بود - بنابر آن قدوهٔ دولت خواهان مهابت خان در باب تسخیر بقیه ملک نظام الملک و بیجا پور مکرر در عرض عرایض بدرگاه والا رقم نموده از راه خیر اندیشی معروض داشت - که چون از لشکر کومکی این صوبه بنابر کشیدن یساق های شاق دیرین تازگی و زورمندی عدو بندی و کشور کشائی کما ینبغی متمشی نخواهد شد مناسب صلاح دولت آنست که بزودی هرچه تمام تر افواج

بحر امواج از دریای لشکر منصور که مدتی مدید آسوده بوده بالفعل قوی نیرو و تازه زور اند بسرداري یکی از شاهزادهای نامدار با سایر اسباب جهان کشائي باین صوبه ارسال یابند - لاجرم بندگان حضرت نیروی بازوی خلافت کبری دوبمین رکن رکین سلطنت عظمی شاهزادهٔ جوان بخت شاه شجاع را بجهت تقدیم این امر عظیم برگزیده از روز یکشنبه ششم شهریور مطابق بیست و دوم ماه صفر ختم الله بالخیر و الظفر دو گهري سپری گسته آن برگزیدهٔ نظر عنایت را بمنصب ده هزاري ذات و پنجهزار سوار از سرنو تارک کامگاری بر افراختند - و از مرحمت علم و نقاره و طومان و طوغ و تشریف خلعت خاص با نادري تکمهٔ زمرد و مروارید و شمشیر مرصع و گهپوهٔ مرصع و دو اسپ خاصه یکی بزین مرصع و دیگر محلی بزین طلا و رتهه که از روی شگون و راه حسن فال چنانچه مکرر نگارش پذیرفته کشور کشایان این اقلیم در وقت توجه تسخیر سمت جنوبي برای سواري مي گزینند و فیلی خاصگي با یراق سیمین و پوشش مخمل زربفت و ماده فیلی دیگر و اعطای مبلغ شش لک روپیه برسم انعام سرمایهٔ اعظام و اکرام بآن عظیم القدر کریم الذات بخشیده والا مرتبه و بلند آوازه ساختند - و بهنگام دستوري همت بر همراهي بدرقهٔ تائید جناب آلهي گماشته دست بدعای استدعای فتح و نصرت آن بلند اختر از عطا کدهٔ فضل و افضال نامتناهي برداشتند *

از جملـه امرای عظام و ارباب مناصب والا سید خانجهان و راجه جی سنگه و راجه بیتهلداس کور و اله ویردي خان و خواص خان که دریندولا خطاب دولتخانی یافته و رشید خان انصاري و مادهو سنگه هاده و قزلباش خان و سید عالم و چندرمن بندیله و راجه روز افزون و بهیم راتهور و راجه رامداس و اصالت خان و خلیل خان و یده تاز خان و جمال الدین ولد قمر خان قزوینی و حبیب خان سور و کرم الله ولد علی مردان خان بهادر از همه

جهت چهارده هزار سوار از آنجمله هزار سوار احدي و هزار تفنگچي و پيادهٔ بسيار و بندوقچي و کماندار با دو هزار سوار ديگر از تابينان امراى حضور بملازمت شاهزاده مقرر گشتند - سيد خانجهان به عنايت خلعت و اسپ و فيل و راجه جى سنگه و اله ويردي خان و دولت خان و خليل خان بمرحمت خلعت و اسپ و بعضى ديگر ده عنايت اسپ و جمعى به سروپاى تنها سرافرازي يافته - اصالت خان از اصل و اضافه بپايهٔ هزار و پانصدي ذات و پانصد سوار رسيده از تقديم خدمت بخشي گري لشكر ظفر اثر معزز گرديد - و ده لک روپيه از خزانهٔ عامره براى مدد خرچ جزئيات درايست عسكر مويد همراه داده يازده لک روپيه از خالصات صوبهٔ مالوه برات دادند *

بيست و سوم ماه موافق چهارم ربيع الاول صادق خان که از ساير بندهاى درگاه آسمان جاه بصدق ارادت امتياز داشت و کرامت صفات را با خيرخواهي و نيک انديشي عامهٔ خلق الله جمع نموده بود باندک عارضه راه ارتحال پيش گرفت بادشاه حق گذار نظر بر حقوق خدمت ديرين آن نوئين ارادت آئين و مقتضاى اداى حق اخلاص خالص تازه جعفر خان خلف الصدق او را که مکرر در مقام امتحان و اختيار نقد حسن عقيدت او جوهر درست بر روى کار آورده بود - و زر جعفري ارادت صادق مادرزادش از خلاص آزمون بى غش بر آمده از سر نو منظور نظر مرحمت داشتند - و سرمايهٔ اعتبار ابدي و مادهٔ افتخار سرمدي آن سلسله مهيا و آماده ساخته اخلاف و اعقاب آن مرحوم را تا روز قيام قيامت بمراسم پرسش بابن روش تارک مباهات بر افراشتند - که بادشاهزادهٔ عظيم القدر بلند اختر سلطان اورنگ زيب بهادر را براى دلدهي و خاطر جوئي او فرستادند که بعد از مراسم پرسش او را با برادرانش بملازمت رساند - چون همگنان بتازگي اين سعادت عظمى يعنى انجمن حضور پرنور با کمال

عظام و اعزاز دریافتند هر چهار برادر را به ترتیب مراتب قدر و منزلت مقدار شان خلعت داده مفتخر و مباهي ساختند و از افزایش مراتب مناصب پایهٔ قدر و مقدار همگي بدین موجب افراختند - جعفر خان بمنصب چهار هزاري دو هزار سوار و روشن ضمیر بمنصب هزار و پانصدي پانصد سوار و عبد الرحمن از اصل و اضافه بمنصب هفت صدي دو صد و پنجاه سوار و بهرام از اصل و اضافه بمنصب پانصدي یکصد سوار *

بیست و پنجم شهریور مطابق دوازدهم ربیع الاول محفل فرخندهٔ میلاد حضرت رسول الله صلی الله علیه و سلم برسم معهود هر ساله انعقاد یافت - درین شب بزرگوار بادشاه دیندار از روی نهایت ادب بر اورنگ خلافت روی زمین جلوس اقدس نه فرموده مسند نشین گشتند - و برین سر نقطهٔ خاک اغبر را رونق چرخ اخضر ساخته هفت طبقهٔ زمین را پایهٔ کرسي سپهر هشتمین دادند - نخست در آن محفل خاص خوان اطعام عام کشیده انواع اطعمه و اشربه و حلویات و تنقلات و فواکه خشک و تر بترتیب چیده شد - و بعد از برخاستن خوان نوال روایح اقسام بخورات طیبه و نفحات انواع خوشبویها از همه سو برخاست - و تمام آن لیلة القدر به تلاوت و ذکر گذشته بامدادان سائر ارباب فضل و دانش و اصحاب صلاح و تقوی را خلعت فرجي و شال و امثال آن دادهٔ مبلغ بیست هزار روپیه بر جمیع ارباب عمایم و اصحاب فقر و فاقه قسمت فرمودند *

درینولا کمال دینداري و حق پرستي حضرت بادشاه که همواره بر س اظهار معالم شرع متین و اعلای اعلام سنت حضرت خاتم النبیین اند ظهو و بروز تمام نمود - چنانچه بتازگي باعث تحریض و ترغیب آن حضرت د اجرای احکام و حدود شریعت محمدي علی شارعها الصلوة و السلام شد

دیگر بارہ فرمان‌های جهان مطـاع در باب تنفیـد اوامر و نواهی ملّت حضرت رسالت پناهی به حکام و صوبه داران سایر ممالک محروسه بتاکید تمام و مبالغهٔ بسیار خصوص در بارهٔ سیاسات شرعی ارسال داشتند - و در مادهٔ عدم احداث بیوت اصنام و منع و نهی کفره و از مرمت بتکدهای مشرف بر انهدام و شرب خمر و سایر مسکرات و بیع و شراء آن نهفته و آشکار و منع کفار و اشرار از ممانعت و تعرض احوال هندوی که ارادهٔ مسلمانی داشته باشد و زجر آن مشرکان فجار در باب سوختن اموات به نزدیکی قبرستان اهل اسلام و ساختن قبه علامت [1] [بر سر سوختگان] ع ایشان و منع آن ملاعین از سر ایدار اطفال مسلمانان که بحسب اتفاق در قرای متمردان اسیر سپاهیان شده باشند تاکید را بسرحد احتیاط رسانیدند - راجه بختاور پسر راجه راج سنگه که براهنمائی سعادت اسلام آورده بود به عنایت خلعت و انعام ده هزار روپیه سر افراز گردید *

[2] [هشتم] ع ماه مذکور اسلام خان که بعد از تغیر صوبه داری گجرات در عرض راه حسب الامر عالی از اوجین به برهانپور شتافته بود از دریافت ملازمت اسعد سعادت اندوخته هزار روپیه و هزار مهر برسم نذر و موازی یک لک روپیه را جواهر مرصع آلات از نفایس و نوادر گجرات بر سبیل پیشکش گذرانید - و نظام الملک و فتح خان که خانخانان نظربند مصحوب خان مذکور بدرگاه والا فرستاده بود در همین روز سعادت اندوز ملازمت گشتند - نظام الملک حسب الامر عالی حوالهٔ سید خانجهان شد که در قلعهٔ گوالیار با یکی از خویشان او که بیشتر در فتح احمد نگر بدست آمده بود یکجا نگاهدارد - و فتح خان را باوجود بد عهدی و شرارت

---

۱ ع [بر سوختگان زنان] ل * ۲ ع [دهم] ل *

سرشت و فساد نیت قابل منصب ندانسته مبلغ دو لک روبیه بطریق سالیانه مقرر نمودند و فیل نیز مرحمت شد *

دوازدهم ماه مذکور مطابق سلخ ربیع الاول سنه هزار و چهل و سه هجري فرخنده محفل جشن وزن مبارک قمري سال چهل و چهارم از عمر بیشمار خدیو روزگار بآئین هر ساله آذین و تزئین یافت و سایر رسوم و اداب آن فرخنده روز سعادت اندوز بظهور رسید - چون قرار داد خاطر اشرف آن بود که هرگاه که سرداري سپاه ظفر دستگاه در یساقی از مهمات دولت بیکی از شاهزادهای والا قدر تفویض رود منصب والا بنام نامي آن والا گهر تجویز افتد - و در همین ایام چنانچه سابق ذکر یافت شاهزادهٔ شاه شجاع هنگام یورش دکن مرتبهٔ منصب عالي یافته بودند بنابرین بطریق اولی تعین منصب مهین شاهزاده لزوم عقلي داشت - لاجرم درین روز مبارک تارک شایستگي آن والا گهر بمنصب دوازده هزاري ذات و شش هزار سوار و مرحمت خاص آفتاب گیر سربلندي یافتهٔ دقایق مقدار آن نامدار از عنایت علم و نقاره و طومان و طوغ و دستوري نصب بارگاه سرخ در سفرها به علو درجات اقتدار اختصاص پذیرفت - عمدة الدوله اسلام خان بخدمت میر بخشي گري از انتقال صادق خان و مرحمت خلعت سر افرازي یافت - و بنابر حسن اتفاق عدد حروف بخشيِ ممالک با تاریخ استسناد آن فذلک افراد دفتر استعداد بدین سعادت عظمی موافق آمد - خان دوران به مرحمت خلعت و شمشیر خاصه و اسپ و فیل و سعادت تعین در فوج بادشاهزادهٔ عالم شاه شجاع مختص گسته مرخص شد - شمس الدین ولد نظر بهادر بمنصب هشتصدي ذات و سوار و حیات خان داروغهٔ آبدار خانه به سرکردگي خدمتگاران و منصب هشتصدي ذات و دو صد سوار و باقي بیگ قلماق از زمرهٔ غلامان صاحب اعتماد بمنصب

هفتصدي پانصد سوار و مکرمت خان بخدمت فوجداري اکبر اباد و منصب دو هزاري هزار سوار و قاضي محمد سعيد از تغير او بخدمت ديواني بيوتات و منصب هزاري دو صد سوار و زين الدين علي برادر اسلام خان از تغير او بخدمت داروغگي داغ و تصحيحه سر افراز و سربلند گرديدند *

درين سال به تجويز منجمان ديگر باره طلا و نقره که هموزن آنحضرت شده بود بر ارباب استحقاق قسمت فرمودند - و بخاصيت تصدق که دافع و رافع انواع بليّات است چنانچه اخبار مخبر صادق تصديق آن مي نمايد در همه سال مطلقا مکروهي پيرامن وجود اقدس نگشت - دريفولا پرسوتم سنگه نبيرهٔ راجه راج سنگه که بدلالت هدايت از تيه ضلالت و غوايت انحراف جسته به شاه راه مستقيم حق گرائيده بود منظور نظر انور شده به سعادت مند نامور گشت - و بمرحمت خلعت خاصه و هزار روپيه انعام اکرام يافت *

پنجم ماه مذکور محلدار خان که سابقا کيفيت نيکو خدمتي او گذارش يافت از دکن سعادت گراي گشته بشرف ملازمت اشرف رسيده مشمول انواع عواطف گشته بمنصب چهار هزاري ذات و دو هزار سوار و عنايت خلعت و گهپوهٔ مرصع و اسپ و فيل يافته به نهايت مراتب مدعا رسيد - و ضمّ انعام بيست هزار روپيه نقد با اين مراتب جبر کسور و تلافي فتوري که باحوال او راه يافته بود نمود و با رفع حاجات و ارتفاع درجات در سرکار مونگير از صوبهٔ بهار جاگير يافت - دوازدهم ماه خيرات خان ايلچي قطب الملک که در نخستين سال جلوس همايون فال بايران شتافته بود اکنون معاودت نموده آهنگ گلکنده داشت از سعادت اندوزي زمين بوس درگاه والا بکام خاطر فيروزي يافته سه راس اسپ عراقي با چند استر بردعي و شتر بختي و انواع نفايس اقمشهٔ ايران برسم پيشکش کشيد *

بیست و پنجم ماه مطابق چهاردهم رجب سال مذکور خجستهٔ
انجمن وزن مبارک شمسي سال چهل و سوم از عمر پائنده بآئین فرخنده
آراستگي یافت - و جمیع مراسم معهوده و آداب مقررهٔ این روز از
داد و دهش بظهور رسید - علامي افضل خان از اصل و اضافه بمنصب
شش هزاري ذات و سوار سر سرافرازي برافراخت - از بدایع امور غریبه
که درین روز تشرج آن روی داده باعث حیرت نظارگیان شد اینکه
مقرب خان دکني اسپی معلم بازنده پیشکش نمود - که از کمال دلیري
بی محابا با زنده فیلی که مست نبود یا چاوهٔ فیلی که بسیار کلان نباشد
روبرو مي شد - و دستها بر پیشاني و کلهٔ فیل استوار نموده خرطوم و سر
او را بدندان مي گرفت - چون فیل بزور از خود دور میکرد باز رخ بسوی
هم نبرد آورده بر گرداگرد فیل فرزین وار خانه خانه بجست و خیز
در مي آمد - و حریفانه مترصد غفلت خصم و منتهز فرصت خود بوده
فرزین بند فیل مي پرداخت - تاکه رفته رفته خرد را بحریف خویش
رسانیده دندان بر کفل و سایر اعضای او بند مي کرد - و چنان شگرفي
و بو العجبي بظهور مي آورد که فیل را بی دست و پا کرده در عرصهٔ
میدان فیل بند مات حیرت مي ساخت *

یازدهم بهمن منزل مهین شاهزاده دارشکوه که دریفولا حضرت واهب
منسال آن سعادت مند جاوید را از کریمهٔ سلطان پرویز مرحوم صبیهٔ فرخنده
لقا کرامت فرموده نوید سعادت قدوم و برکت قدم داده بود از فیض ورود
حضرت ظل سبحاني مورد انواع میامن آسماني و برکات جاوداني گردید -
بادشاهزادهٔ خردور سایر مراسم آداب چنانچه حق مقام بود بجا آورده در
تقوز پارچه با جمدهر مرصع به یمین الدوله و خلعتهای فاخره بهمه بندها
عطا کرد *

انتصاب پذیرفتن رایات ظفر آیات موکب منصور به صوب پنجاب

چون خطهٔ خاک پاک لاهور که در حقیقت آبروی عالم آب و خاک است و بی شک بقعه ایست از بقاع مبارکهٔ ارض و لهذا بنابر کمال دریافت قسمت سعادت از عهد باستان باز پیوسته پای‌تخت سلاطین عظام هندوستان و مرکز دولت ایشان بوده و نیز اکثر اوقات دار السلطنت خداوندان این دولت کدهٔ عظمی شده - چون مدتی متمادی از ادراک سعادت ورود موکب مسعود این عزیز کردهٔ آلهی مفتخر و مباهي نه گشته ازین برکت سامي بی نصیب بود - درین وقت که مدت محرومي بانتها رسیده نوبت سعادتمندیها در آمد این معنی مدرک ارادهٔ آن حضرت آمده آهنگ نهضت بدآن سمت بر قصد اقامت و اندیشهٔ درنگ قرار گرفت - معهذا برخی از سعادت نصیب‌هاي بقعهٔ کامل نصاب کشمیر دلپذیر موید تمشیتها آن مشیت و موکد رسوخ آن نیت گشته عزم آن سمت سمت جزم پذیرفت - لاجرم روز پنجشنبه چهاردهم بهمن ماه مطابق سوم شهر عظمت بهر شعبان سال مذکور طلیعهٔ افواج بحر امواج موکب منصور بجانب پنجاب و صوب لاهور متوجه شد - و در موضع کهات سامي که نزدیک دارالخلافه واقع است بجهت مصلحت تهیهٔ مصالح سفر احاد مردم و رعایت الحاق بازماندگان که ستوده آئین هاي این سلطان سلاطین رعیت پرور دادگر است سه روز درنگ اتفاق افتاده - و از آنجا خان عالم را که در فن میر شکاري و نگهداشت جمیع جوارح طیور و پرانیدن سایر جانوران شکاري مهارت تمام دارد بسعادت همراهي رکاب ظفر انتساب مفتخر و مباهي ساختند که تفرج صیدگاه پالم نموده از دهلي باز گردانند -

و همدرین روز خان مشار الیه بانعام هزار و پانصد اشرفي و حاکم خان را بمرحمت چهار صد اشرفي و شیر خان درین را بعنایت ده هزار روپیه اکرام بخشیدند - هژدهم ماه از آنجا کوچ فرموده بجهت رعایت احوال رعیت جمعی از سپاهیان شکوه مند را بجهت نگاهباني زراعت تعین فرمودند تا از عبور لشکر بهناور که بهنگام قلت عرض آن بیش از یک کروه مي باشد ضرر کلي به زیردستان نرسد - و با این همه مردم متدین را متصدي برآورد پایمالي زراعت مقرر فرمودند که از روی حق و راه حساب بی حیف و میل جبر کسر و تلافي نقصان مالي ایشان از خزانهٔ عامره نمایند *

بیست و پنجم ماه مذکور مطابق چهار دهم شهر شعبان در قصبهٔ متهرا که از قدیم الدهر پرستش گاه معتبر هندوان است مقام فرمودند - چون در بیشهٔ برابر مهابن بر آن سوی رودبار چند شیر تنومند گوزن افگن مسکن گرفته آزار و اضرار تمام بانعام و مواشيِ رعیت حوالي و حواشی مي رسانیدند - بنابر دفع ضرر زیردستان بیدرنگ آهنگ صید آن زبردست ددی چند نموده فیل سوار دو قلادهٔ شیر تناور و دیو دیگر ماده را که در تنومندي ازینها زیاده بودند صید فرموده و یک شیر بچه زنده گرفته معاودت فرمودند - و شب این روز برکت افروز که لیلة البرات بود باوجود عدم تهیهٔ سامان طرازان کارخانجات سلطنت بنابر امر گیتي مطاع هر دو کنار رودبار جون و کشتیهای میان آب را چراغان کردند که مانند آن در نظایر این روز بی نظیر در نظر نیامده بود - در منزل چهارم باز در عین گرمگاه روز دو شیر قوي هیکل را به تفنگ خاصه صید نمودند - یکی بوزن هفت من و ده سیر و دیگر که ماده بود به پنج من رسید *

چهارم اسفندار اعتقاد خان صاحب صوبهٔ دهلي در یک منزل شهر از کمال بلند اقبالي بسعادت تقبیل حلقهٔ هلالي رکاب مبارک آن سرور که

تاج تارک گردن کشان هفت کشور است رسید - و ازین رو سرحلقهٔ سرافرازان گیتي از امثال و اقران خود شده برین سر فرق افتخار به فلک قمر رسانید - و روز دیگر سلیم گده که بر کنار رودبار جون واقع است از نزول اقدس آن حضرت رونکش مدینة الاسلام بغداد گشت - و آب رودش که از زهاب چشمه سار کوثر و تسنیم است باعث ذهاب آبروی فرات و نیل گردیده آتش رشک در دل دجلهٔ بغداد بل در جان عین الحیات و سلسبیل افگند - این موضع در اصل بنا نهادهٔ سلیم خان پسر شیر خان افغانست که بعد از اساس افگندن چار دیوار آن بنابر عدم مساعدت روزگار فرصت عمارت نیافته ناتمام مانده بود - حضرت جنت مکاني را نزهت این مکان جنت نشان دل نشین افتاده آنرا عمارت و مرمت فرمودند - و نشیمن های خوش و منزلهای دلکش بنا نهاده در هر آمد و شد دارالملک دهلي آنجا اقامت مي نمودند - مجملاً حضرت سلیمان مقامی در روز دوم اقامت سلیم گده که هفتم ماه بود همعنان فتح و ظفر سوار شده بحسب زیارت روضهٔ حضرت جنت آشیاني همایون بادشاه شتافتند - و بعد از اقامت مراسم طواف آن عالي مقام و ادای وظایف زیارت آن حظیرهٔ خطیره که اشرف و ایمن اماکن متبرکهٔ این کشور است انعام خدام و مجاوران و امثال آن بجا آورده متوجهٔ زیارت مرقد مقدس قدوة السالکین و برهان العارفین سلطان المشایخ شیخ نظام الدین اولیاء شدند - و از روی عقیدت تمام بر سبیل استفاضه انواع میامن و برکات اندوخته به پرتو قرأت ناتحهٔ فایحهٔ مشاعل انوار مزید روح و راحت در آن خاک پاک بر افروختند - و مبلغ پنجهزار روپیه از سرکار خاصهٔ شریفه سوای آنچه شاهزادهای والا قدر گذرانیده بودند به حسب امر اعلی معتمدان درگاه والا باصحاب استحقاق دار املک دهلي رسانیدند *

هشتم ماه بجانب پالم ره گرای شده عمارت عالي که در آن مقام اساس نهادهٔ آنحضرت است از نزول اشرف سمو مکانت سپهر اطلس یافت - چهار روز در آن فرخنده زمین به نشاط صید و صید نشاط پرداختند - درین ایام صیدی غریب و شکاری عجیب اتفاق افتاد که تفرج آن صورت فرح آمیز زنگ از خاطر ارباب صید زدود - و صورت معنيِ مذکور آنکه چون حضرت کشورگیر اقلیم شکار درین نخچیرستان سرگرم نشاط شدند قضا را در اثنای صید و سیر یک روز از تفنگ خاصگي که بخاص بان موسوم است چهل آهو سیاه شکار شد - چون این قسم صید بدیع از هیچ صیادی که عمر به نخچیر افگني صرف کرده باشد چه جای بادشاهان عظیم الشان منقول نیست - موجب افراط نشاط و باعث وفور انبساط طبع اقدس شد - چنانچه بی نهایت از جا در آمده فرمودند که ازین دست صیدی شاید از مبداء آفرینش هیچ بادشاهی شکار انداز را دست نداده باشد که در یکروز بدست خود از یک تفنگ چهل آهو زده باشد - طالبای کلیم از شعرای سرآمد پای‌تخت این رباعي به نظم آورده بعرض رسانید - * رباعي *

چون شاهجهان بادشه کشورگیر افگند بصیدگاه پالم نخچیر
روزی به تفنگ خاصدان چهل آهو افگند که نفگند بیک صید دو تیر

درینولا بعرض مقدس رسید که بحسن سعي ظفرخان ابدال والي تبت اطاعت پذیر شده روی زر از سکهٔ مبارک نام نامي و سر منبر را از خطبهٔ القاب سامي منور نموده - و نه اشرفي مسکوک به سکهٔ مبارک که برسبیل نمودار با پیشکش بسیار از نفایس آن کشور ارسال داشته بود هفدهم ماه بنظر مبارک در آمد - بیست و ششم ماه ساحت سرزمین پرگنهٔ انباله که در عهد بادشاهزادگي داخل محالِ جاگیر خدیو هفت کشور بوده پیوسته پرتو توجه به عمارت و ترتیب آن محل قابل مي گماشتند - درینولا بعد از

مدت مدید فروغ پذیر پرتو ماه رایت ظفرهاله شد - و گل زمین باغی فردوس آئین که طرح افگندۀ عهد سعادت مهد بادشاهزادگي بود از پرتو نزول سعادت مقرون و برکت قدم فرخنده مقدم همایون داغ رشک بر دل سرابستان ارم گذاشت - و چون آن مکان فردوس نشان در آغاز جلوس مبارک به نواب بیگم صاحب مرحمت شده بود عمارتی لایق شان پرستاران آن قرۀ حور عین و رابعۀ بنات سپهر برین نداشت - بنابر آن متصدیان مهمات آن پرگنه باساس نهادن نشیمن هاى دل نشین فرمان پذیر گشتند *

بیست و نهم قصبۀ سرهند که از جمله خالصات است مضرب سرادق اقبال شد - و عرصۀ باغ حافظ رخنه که در عهد حضرت عرش آشیاني طرح پذیرفته رفته از ترتیب و مرمت جنت مکاني شاهد قابلیت آن بسرحد نهایت خوبي و مرغوبي گرائیده بود - و درختانش رشک طوبی شده سدره آسا به منتهاى مرتبۀ کمال رسیده بودند از میامن ورود اقدس غیرت افزاى فلک اطلس گشت - و نشیمن‌هاى دلکش آن باغ که بغایت دلنشین و فیض بخش بودند از برکت نزول مقدس رشک فرماى هفت کاخ اخضر گردیده رونق این آبنوی طارم مقرنس آمد - چون وقت قدوم موکب نوروز گیتي افروز نزدیک شده بود و درین نزدیکیها تا دار السلطنت لاهور جاى دیگر که درخور تزئین انجمن جشن نوروزی باشد یافت نمي شد - بنابر آن بزم‌آرایان انجمن سور و سرور و پیرایه بندان محافل عیش و عشرت باتفاق سامان طرازان کارخانجات سلطنت بآذین بندي این بزم دلپذیر بر اطراف تالابی که متصل بباغ طرح افگندۀ حضرت جنت مکاني بود مامور شدند *

[جلد اول تمام شد]